روش امام شافعي:

در اثبات عقیده

**نوشته‌ی:**

**دکتر محمد بن عبدالوهاب العقیل**

**فهرست مطالب**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| م |  | **ص** |
|  | **مقدمه** |  |
|  | علت پرداختن به موضوع |  |
|  | روش من در این موضوع |  |
|  | فصل اول |  |
|  | بحث اول: اسم و نسب امام |  |
|  | لقب امام |  |
|  | زادگاه امام |  |
|  | بحث دوم: تولد و آغاز زندگی امام. |  |
|  | رشد و یادگیری امام |  |
|  | بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم |  |
|  | سفر به مدینه و دیدار با امام مالک |  |
|  | مسافرت به یمن |  |
|  | درد و محنت امام |  |
|  | ملازمت با محمد بن حسن بعد از آزادی |  |
|  | بازگشت به مکه |  |
|  | مسافرت دوم امام به عراق |  |
|  | مسافرت امام به مصر |  |
|  | وفات امام شافعی |  |
|  | بحث چهارم: استادان شافعی |  |
|  | ملاقات احمد بن حنبل با شافعی و استفاده ایشان از همدیگر |  |
|  | مبحث پنجم: شاگردان امام شافعی |  |
|  | مهمترین شاگردان امام |  |
|  | فصل دوم: |  |
|  | اصول امام شافعی در زمینه اثبات عقیده ومقایسه روش پیشینیان ومتکلمان |  |
|  | بحث اول: روش پیشینیان در زمینه اثبات عقیده |  |
|  | مبحث دوم: روش اهل کلام در اثبات عقیده‌ |  |
|  | شناسایی علم کلام |  |
|  | موضع گیری اهل سنت و جماعت در برابر علم کلام |  |
|  | مبحث سوم: اصول شافعی در اثبات عقیده‌ |  |
|  | اصل نخست: التزام به‌ قرآن و سنت و تقدیم آن بر عقل |  |
|  | منزلت سنت از دیدگاه امام شافعی و رد ایشان بر کسانی که‌ حجیت آن را انکار کرده‌اند. |  |
|  | پاسخ امام شافعی – رحمه الله – به منکرین حجیت سنت. |  |
|  | شناسایی خبر آحاد |  |
|  | شرایط صحت و پذیرش حدیث از منظر امام شافعی رحمه الله |  |
|  | حدیث آحاد مفید ظن است یا علم |  |
|  | عمل کردن به حدیث آحاد |  |
|  | حکم کسی که حدیث آحاد را مردود می شمارد |  |
|  | موضعگیری امام شافعی – رحمه الله - در برابر تقلید |  |
|  | اصل سوم: ارج نهادن وی به برداشت صحابه وپیروی از ایشان. |  |
|  | اصل چهارم: کناره گیری از گروههای تفرقه انگیز(اهل اهواء)، |  |
|  | بدعت گذاران و متکلمان ونکوهش آنان. |  |
|  | دیدگاه امام شافعی درباره گواهی دادن هواپرستان وبدعت گذاران |  |
|  | قطع ارتباط با بدعت گذار از منظر امام شافعی |  |
|  | جایگاه علم کلام از منظر امام شافعی. |  |
|  | باب دوم |  |
|  | ایمان از منظر شافعی و روش وی در اثبات آن. |  |
|  | فصل اول: حقیقت ایمان و ورود اعمال در مفهوم آن |  |
|  | دیدگاه امام شافعی–رحمه الله- پیرامون حقیقت ایمان |  |
|  | فصل دوم: زیاد و کم شدن ایمان. |  |
|  | فصل سوم: استثناء درایمان و ارتباطش با اسلام. |  |
|  | بحث اول: استثناء در ایمان. |  |
|  | دیدگاه امام شافعی درباره استثناء درایمان |  |
|  | بحث دوم: تفاوت میان اسلام وایمان. |  |
|  | دیدگاه امام شافعی درباره تفاوت میان ایمان واسلام |  |
|  | فصل چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره. |  |
|  | بحث اول: حکم گناهان کبیره پایین تراز شرک. |  |
|  | دیدگاه امام شافعی پیرامون گناهان کبیره غیر از شرک |  |
|  | بحث دوم: حکم ترک عمدی نماز. |  |
|  | بحث سوم: حکم سحر وساحران. |  |
|  | بخش سوم |  |
|  | عقیده شافعی در زمینه توحید و روش ایشان در اثبات آن. |  |
|  | فصل اول: توحید عملی |  |
|  | بحث اول: تعریف توحید عملی (الوهیت) |  |
|  | بحث دوم: هدف از آفرینش انسان وجن. |  |
|  | بحث سوم: مسائل مربوط به قبرها |  |
|  | مسأله اول: حکم برافراشتن آرامگاه و ساختن گنبد، مساجد و... برروی آن. |  |
|  | مسأله دوم: مسطح کردن قبر. |  |
|  | مسأله سوم: بناسازی بر روی قبرها و گچ کاری کردنشان. |  |
|  | مسئله چهارم: ساختن مساجد بر آرامگاه ها |  |
|  | دیدگاه امام شافعی ـ رحمه الله ـ |  |
|  | زیارت گورستان. |  |
|  | بحث چهارم: سوگند یاد کردن به غیر نام خدا |  |
|  | دیدگاه امام شافعی ـ رحمه الله ـ |  |
|  | بحث پنجم: تطیر(به فال بد گرفتن) |  |
|  | بحث ششم: طلبیدن باران از ستارگان |  |
|  | بحث هفتم: الفاظی که توحید کامل را خدشه دار می کنند |  |
|  | بحث هشتم: شفاعت (پا در میانی ) |  |
|  | بحث هفتم: رقیه (افسون ) |  |
|  | دیدگاه علماء در مورد رقیه اهل کتاب |  |
|  | ترجیح اقول: فصل اول |  |
|  | توحید ربوبیت |  |
|  | مقدمه |  |
|  | بحث اول: روش سلف در اثبات وجود خدا |  |
|  | بحث دوم: روش متکلمین در اثبات وجود خدا |  |
|  | بحث سوم: روش شافعی ـ رحمه الله ـ در زمینه‌ اثبات وجود خدا |  |
|  | فصل سوم |  |
|  | توحید اسماء و صفات |  |
|  | مقدمه |  |
|  | عقیده سلف در مورد اسماء و صفات: |  |
|  | بحث اول: چکیده ی عقیده امام: |  |
|  | بحث دوم: عقیده امام در مورد اسماء |  |
|  | بحث اسم و مسمی: |  |
|  | بحث سوم: عقیده امام در مورد صفات |  |
|  | صفت اول: العلو |  |
|  | صفت دوم: استواء |  |
|  | صفت سوم: نزول (پایین آمدن ) |  |
|  | صفت چهارم: کلام خدا |  |
|  | صفت پنچم: دست |  |
|  | صفت ششم: وجه |  |
|  | صفت هفتم: قدم (پا ) |  |
|  | صفت هشتم: خنده |  |
|  | صفت نهم: انگشتان |  |
|  | صفت دهم: چشم |  |
|  | صفت یازهم: علم |  |
|  | باب چهارم |  |
|  | بخش اول |  |
|  | ایمان به‌ پیامبران (علیهم السلام ) |  |
|  | بحث نخست: معنی ایمان به‌ پیامبران (علیهم السلام ) |  |
|  | بحث دوم: حال مردم قبل از بعثت پیامبر و توضیح نیاز آنها به‌ بعثت پیامبر |  |
|  | بحث سوم: فضایل پیامبر ما محمد (صلی الله‌ علیه‌ وآله‌ و سلم ) |  |
|  | بخش دوم: ایمان به‌ روز آخرت |  |
|  | بحث نخست: فتنه‌ی قبر و برکات و عذاب آن |  |
|  | بحث دوم: حکم هدیه‌ کردن پاداش اعمال به‌ مردگان |  |
|  | بحث سوم: زنده‌ شدن و حساب و بهشت و جهنم |  |
|  | بخش سوم |  |
|  | ایمان به‌ قضا و قدر |  |
|  | بحث نخست: معنی ایمان به‌ قضا و قدر |  |
|  | بحث دوم: مراتب قضا و قدر |  |
|  | مرتبه‌ دوم: مشیت و خواستن. |  |
|  | بخش چهارم |  |
|  | جایگاه اصحاب از منظر امام شافعی |  |
|  | عقیده‌ اهل سنت و جماعت در مورد اصحاب پیامبر |  |
|  | عقیده‌ امام شافعی در مورد اصحاب پیامبر |  |
|  | باب پنجم |  |
|  | فصل اول: رساله‌ی " الفقه‌ الاکبر |  |
|  | بحث نخست: عرضه‌ی مفاهیم رساله‌ |  |
|  | بحث دوم: حکم بر آنچه‌ در آن رساله‌ است. |  |
|  | فصل دوم |  |
|  | موضع گیری شافعی - رحمه‌ الله‌ - در برابر فرقه‌ها |  |
|  | بحث نخست: قدریه و‌ معتزله‌ |  |
|  | مبحث دوم: رافضه‌ (شيعيان امروزي) |  |
|  | مبحث سوم: صوفیه‌ |  |
|  | خاتمه‌ |  |

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه‌

ان الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا، من یهده الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد عبده و رسوله.

ﭽ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ آل عمران: ١٠٢

اى کسانى که ايمان آورده‏ايد! آن گونه که حق تقوا و پرهيزکارى است، از خدا بپرهيزيد! و از دنيا نرويد، مگر اينکه مسلمان باشيد.

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ النساء: ١

اى مردم از پروردگارتان كه شما را از نفس واحدى آفريد و جفتش را [نيز ] از او آفريد و از آن دو مردان و زنان بسيارى پراكنده كرد پروا داريد و از خدايى كه به [نام] او از همديگر درخواست مى‏كنيد پروا نماييد و زنهار از خويشاوندان مبريد كه خدا همواره بر شما نگهبان است

ﭽ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ الأحزاب: ٧٠ - ٧١

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد از خدا پروا داريد و سخنى استوار گوييد. تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشايد و هر كس خدا و پيامبرش را فرمان برد قطعا به رستگارى بزرگى نايل آمده است

همانا راست ترین کلام، کلام خدا است و بهترین هدیه، هدیه محمد ص می باشد و بدترین کارها بدعت های هستند که در دین ایجاد می شوند، چون هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی انسان را به جهنم می کشاند، خداوند تبارک و تعالی در یکی از آیات مبارکه قرآن بزرگی نعمتهایش را به بندگان یاد آوری می کند و می فرماید:

ﭽ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭼ الحجرات: ١٧

از اينكه اسلام آورده‏اند بر تو منت مى‏نهند بگو بر من از اسلام‏آوردنتان منت مگذاريد بلكه [اين] خداست كه با هدايت‏كردن شما به ايمان بر شما منت مى‏گذارد اگر راستگو باشيد

سپاس و ستایش پروردگاری که ما را به اسلام هدایت داده، اگر هدایت خدایی نمی بود ما هرگز هدایت نمی یافتیم.

یکی از نعمتها و فضل های خداوند بر این امت، فرستادن پیامبر بزرگ، محمد صبه سوی ایشان است، خداوند می فرماید:

ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ آل عمران: ١٦٤

به يقين خدا بر مؤمنان منت نهاد [كه] پيامبرى از خودشان در ميان آنان برانگيخت تا آيات خود را بر ايشان بخواند و پاكشان گرداند و كتاب و حكمت به آنان بياموزد قطعا پيش از آن در گمراهى آشكارى بودند

خداوند توسط این پیامبر چشمان کور و قلب های قفل شده ما را گشود و از ذلت و گمراهی و فقر و نداری به عزت و سربلندی و ثروت مندی هدایت داده و به جای نفرت و تفرقه، محبت و الفت را به ما ارزانی بخشیده.

محمد ص بفرمان خدا با بهترین شیوه مبارزه کرد و رسالت را به گوش مردم رساند و امانت خودش را به جایی آورد، و در راه خدا با بهترین شیوه جهاد کرد تا به ملکوت اعلی پیوست. مردم را به دین فرا خواند و آنها را به کیش اسلام در آورد، خداوند منان، بزرگ ترین جزا و پاداش را به جای امت اسلام به آن رهبر پر افتخار عطا فرماید.

خداوند هنگام به اتمام رساندن دین برای این امت والا، آيه ذیل را بر رسولش نازل فرمود:

ﭽ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ المائدة: ٣

امروز دين شما را برايتان كامل و نعمت ‏خود را بر شما تمام گردانيدم و اسلام را براى شما [به عنوان] آيين خدا پسند برگزيدم پس هر كس در حال گرسنگى ناچار شود بى‏آنكه به گناه متمايل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بى ترديد خدا آمرزنده مهربان است

این آيه در بزرگ ترین روز این امت اسلامی فرود آمد [[1]](#footnote-1)، همه مسلمانان در آن جلسه بزرگ حضور داشتند ، که در تأریخ اسلام بی سابقه بود، از تمام اقصا و نقاط آن روز اسلام مردم در گردهمایی بزرگ شرکت کرده بودند تا فریضه حج را در حضور پیامبر به جا بیاورند، یعنی وقوف در عرفه که با روز جمعه هم مصادف بود، اصحاب پیامبر ص سخنان پر بار حضرت را با گوش دل می شنیدند. و عظمت خود را که خداوند به خاطر این دین بدانها ارزانی بخشیده بود درک می کردند، خداوند دین را برای آنها به اتمام رسانیده و آنها را هم برای ابلاغ و نشر و به دوش گرفتن پرچم پر افتخار دین برگزیده است.

اصحاب هم جوان مردانه بازو همت بستند و جان و مال را برای ابلاغ دین تقدیم کردند البته در تمام مراحل رسول اکرم ص را اسوه و مقتدای خود قرار دادند، این هم یکی دیگر از بخششهای خداوند منان است به امت اسلامی، یاران رسولص پرچم پر افتخار دعوت و جهاد را برداشتند و آگاهانه دین میبن اسلام را بیان کردند تا صدای دلنواز و نور تابناکش به گوش همه جهانیان رسید و جهان را روشن نمود و لقب عمومیت را برای خود کسب کرد و مرزهای قرار دادی را در هم نوردید.

تلاش مخلصانه ی همان یاران مخلص حضرت بود که اسلام را به مشرق و مغرب زمین رسانید و زمین را آباد کرد و به جهل و تاریکی پایان داد و ستونهای جاهلیت و ظلم را لرزاند و کاخهای ظغیان گران را ویران ساخت، و خداوند با تلاش آنها پیام خود از تحریف و تبدیل محافظت کرد، در قرآن می فرماید:

ﮋ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮊ الحجر: ٩ بى‏ترديد ما اين قرآن را به تدريج نازل كرده‏ايم و قطعا نگهبان آن خواهيم بود.

این هم منتی دیگر که بر این امت گذاشته شده است.

بعد از یاران حضرت نوبت به سلف صالح امت رسید، آنها هم جوان مردانه راه و روش نیاکان خود را ادامه دادند، در لیست دعوت گران نام خود را ثبت کردند و به صف مجاهدین و مبارزین و مدافعان راه خدا پیوستند، با نوری که در اختیار داشتند، راههای حقیقت را به مردم نشان می دادند پس متربیان آنها خلفی صالح برای سلف صالح خود می شدند.

در این مورد پیامبرص می فرماید: **« ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل سنة من یجدد لها دینها »[[2]](#footnote-2)**

خداوند برای این امت در هر صد سال یکی را بر می انگیزد تا دین را تجدید نماید.

سپاس و ستایش برای خداوند منان که در هر زمانی، رادمردان از اهل علم را بر می انگیزد تا مردم را از گمراهی و بدبختی به سعادت و هدایت نجات دهند، راد مردان در این راه درد و رنج های فراوانی را تحمل کردند و با هدایت قران کور چشمان را بینا نمودند تا نور خدای را مشاهده کنند، و بسیاری از شکاریان ابلیس را نجات دادند و گمراهان را هدایت کردند.

چه زیباست اثر آنان بر مردم و چه زشت و کریه است جواب مردم بدان ها، آنها تحریف مفرطین و دعوای ناروای نادانان و تأویل و تفسیرات باطلان ـ که پرچم بدعت را بر آفراشته و آتش فتنه را داغ کرده بودند ـ را از کتاب خدا دور می کردند. دشمنان آنها در قرآن اختلاف داشتند و با آن مخالفت می کردند و بر پاره پاره کردن کلام خدا اجماع می نمودند، بدون آگاهی در مورد خدا و کتابش سخن می راندند، دو پهلو سخن می گویند تا مردم ساده را فریب بدهند و آنها را گمراه کنند، از فتنه گمراهان به خدای هادی پناه می بریم. [[3]](#footnote-3)

یکی از این راد مردان و عالمان ربانی، امام محمد بن ادریس شافعی : است که یکی از چهره های تابناک اسلام بوده و خداوند او را مجدد دین و شریعت خودش قرار داده، در فقاهت منزلتی به او بخشیده که توانست اساس و قواعد فقه را تأسیس و پای ریزی نماید، و از آن دوران تا حالا مردم از سفره علم و فقاهت او بهره می برند و اصول و فروع او را اساس کار خود قرار داده اند.

بزرگان دین با عبارت زیبا و دل نشین او را توصیف و تمجید کرده اند، خداوند توسط او مردم را از فقه اهل رأی نجات داد و در دیگری را برای آنها گشود تا به قرآن و سنت برگردند، امام هم مردم را به این روش فرا خواند و آنها را تشویق کرد و از عقل گرای مذموم و رأی هشدار می داد، نوشته های خود را با قرآن و سنت مزین کرد و تیشه به ریشه مخالفان زد و آنها را از پای در آورد، خواه مخالف نزدیک یا دوست خودش می بود، چون حق پیش ایشان از هر چیزی محبوب تر است، امام احمد می فرماید: در قرن اول عمر بن عبد العزیز مجدد بود و در قرن دوم امام شافعی : ........

ابو عبدالله می گوید: من چهل سال است در نماز برای امام شافعی : دعا می کنم. [[4]](#footnote-4)

کسانی که شرح حال امام را نوشته اند و او را تمجید و توصیف کرده اند و در اصول و فروع از او پیروی نموده اند قابل حصر نیستند، چون همه به علم و فقاهت او ایمان و اعتماد داشتند.

از فضل خداوند است که مرا یاری داد تا به بررسی این شخصیت بزرگ بپردازم واز ایشان بهره ای ببرم و در این بحث متواضع اقوال و دیدگاهای ایشان را جمع آوری و تقدیم نمایم.

**علت پرداختن به موضوع:**

این بحث مقدمه ای بود برای رشته ی دانشكده دعوت و اصول دین در دانشگاه اسلامی در مدینه منوره، جهت ارائه پایان نامه ی برای اخذ مدرک دکترا، به خاطر علل ذیل به این موضوع علاقه وافر داشتم و تصمیم گرفتم در این مورد قلم فرسایی کنم:

1ـ امام شافعی ـ رحمه الله ـ یکی از ائمه چهارگانه است که مورد احترام و اقتداء بخشی از امت اسلامی قرار گرفته و مردم به اقوال و دیدگاههایی ایشان ایمان و اعتماد دارند، بنابراین برای شناخت روش و منهج سلف صالح گزینه خوبی است.

2ـ این تحقیق اتمام حجت باشد بر افرادی که خود را منتسب به امام شافعی ـ رحمه الله ـ می دانند ولی در عقیده با او مخالفت می ورزند، لاجرم یکی بر هدایت است و دیگری بر بدعت و گمراهی می باشند چون همدیگر را تکفیر و تضلیل می کنند.

منتسب بودن به مذهب یا امامی در حالی که مخالف او باشد شرعاً و عقلاً شرم آور است، و هر کس بگوید: من در فقه و فروع شافعی مذهب هستم و در اصول و عقیده اشعری، در حقیقت باید خطاب به او گفته شود: این دو با هم تناقص دارند و حتی ارتداد به شمار می آید چون شافعی ـ رحمه الله ـ در اعتقاد پیرو اشعری نبوده بلکه سلفی، اخباری، غیر مبتدع بوده است. [[5]](#footnote-5)

3ـ پاسخی باشد برای تعداد زیادی از متأخرین شافعیه که کتاب های مختصری در مورد عقیده منتشر می کنند و آنها را به امام نسبت می دهند، در حالی که چنین کاری خیانت و ظلمی است که در حق امام صورت می گیرد، امروزه مذهب اشعری بر مذهب شافعی ـ رحمه الله ـ سآيه افکنده است.

4ـ تعداد زیادی از خلف گمان کرده اند که عقیده سلف تنها مخصوص امام مجاهد ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبد الوهاب است و برای مقابله با آنها امام شافعی ـ رحمه الله ـ را به میدان می کشند در حالی که امام شافعی ـ رحمه الله ـ یکی از میدان داران این عرصه بوده و خودش بر این روش و منهج دنیا را وداع گفته و با همان عقیده سلفی به دیوان خدا شتافته.

5ـ به گمان خودم تا حالا کسی در این میدان با این تفصیل و وسعت قلم فرسایی نکرده و کسی بر من پیشی نگرفته است.

بدین علت و بهره های که از جمع آوری اقوال امام شافعی ـ رحمه الله ـ و مقارنه ی آنها با دیدگاه و روش سلف صالح نصیبم شد، تصمیم گرفتم که قلم به دست گیرم و دراین راستا چیزهای را روانه عرصه ی علم و دین و ادب کنم.

**روش بحث :**

این بحث شامل بخشهای ذیل می باشد:

ـ یک مقدمه و پبچ باب و خاتمه ای.

ـ مقدمه و علت انتخاب موضوع.

باب اول:

زندگی شخصی و علمی امام شافعی ـ رحمه الله ـ در دو فصل.

فصل اول: زندگینامه ی کوتاه امام که شامل هشت بحث می باشد:

بحث اول: نام و نسب و کنیه امام.

بحث دوم: زادگاه و رشد امام.

بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم و ادب.

بحث چهارم: استادان امام.

بحث پنچم: شاگردانش.

بحث ششم: توصیف و تمجیدات بزرگان در حق امام.

بحث هفتم: کتب و آثار امام.

فصل دوم: اصول و قواعد امام در اثبات عقیده که شامل سه بحث است:

بحث اول: روش سلف صالح در اثبات عقیده.

بحث دوم: روش متکلمین در اثبات عقیده.

بحث سوم: اصول شافعی ـ رحمه الله ـ در اثبات عقیده.

باب دوم: عقیده ی امام در مورد ایمان و روش اثباتش که شامل چهار فصل است:

فصل اول: حقیقت ایمان و داخل بودن اعمال در آن.

فصل دوم: افزایش و کاهش ایمان.

فصل سوم: استثناء در ایمان و تفاوت اسلام با ایمان، که شامل دو بحث است:

بحث اول: استثناء در ایمان.

بحث دوم: تفاوت اسلام و ایمان.

فصل چهارم: حکم افرادی که مرتکب گناه کبیره می شوند، شامل سه بحث است:

بحث اول: حکم کبیره از شرک کمتر است.

بحث دوم: حکم نماز نخوانی که منکر وجوب نماز نباشد.

بحث سوم: حکم جادو و جادو گر.

باب سوم: عقیده امام در مورد توحید و روش ایشان در اثبات عقیده، سه فصل دارد:

فصل اول: توحید الوهیت، شامل هفت بحث است:

بحث اول: تعریف توحید.

بحث دوم: هدف از آفریدن انسان و جن.

بحث سوم: سوگند خوردن به غیر خدا.

بحث چهارم: تطیر (بد فالي )

بحث پنچم: استسقاء به نجوم.

بحث ششم: الفاظی که توحید را خدشه دار می کنند.

بحث هفتم: شفاعت.

بحث هشتم: افسون گری.

فصل دوم: توحید ربوبیت. دارای یک مقدمه و سه بحث است.

بحث اول: روش سلف صالح در استدلال کردن بر وجود خدا.

بحث دوم: روش متکلمین در استدلال بر وجود خدا.

بحث سوم: روش امام شافعی ـ رحمه الله ـ در استدلال بر وجود خدا.

فصل سوم: توحید اسماء و صفات. دارای یک مقدمه و سه بحث است.

بحث اول: خلاصه ی عقیده ی امام.

بحث دوم: تفصیل عقیده ی امام در مورد اسماء.

بحث سوم: تفصیل عقیده امام در مورد صفات.

**باب چهارم:** بقییه مسائل اعتقادی و روش امام در اثبات آنها که چهار فصل دارد:

فصل اول: ایمان به فرستادگان. سه بحث دارد:

بحث اول: مفهوم ایمان به پیامبران.

بحث دوم: وضعیت مردم قبل از بعثت پیامبران و نیاز انسان به آنها.

فصل دوم: ایمان به روز واپسین و مسائل مربوط به آن، سه بحث دارد:

بحث اول: فتنه قبر.

بحث دوم: حکم هدیه کردن ثواب اعمال به مردگان.

بحث سوم: زنده شدن و حساب و بهشت و جهنم.

فصل سوم: ایمان به قضاء و قدر، دو بحث دارد:

بحث دوم: مراتب قضاء و قدر.

فصل چهارم: عقیده امام در مورد اصحاب.

**باب پنچم:** مبری بودن امام از اتهام مخالفت با روش سلف صالح امت، دو فصل دارد:

فصل اول: رساله بزرگ منسوب به شافعی ـ رحمه الله ـ ، دو بحث دارد:

بحث اول: نگاهی به محتو یات کتاب.

بحث دوم: قضاوت در مورد این نسبت دادن.

فصل دوم: موضع گیری امام در قبال گروه های منحرف و گمراه، سه بحث دارد:

بحث اول: قدریه و معتزله.

بحث دوم: رافضیه.

بحث سوم: صوفیه.

پایان.

فهرست آیات.

فهرست احادیث.

فهرست آثار.

فهرست شرح حال بزرگان.

فهرست مراجع.

فهرست موضوعات.

**روش من در این موضوع:**

این موضوع را به چند بخش و فصل و مباحث و مسائل تقسیم کرده ام و سرآغاز را با مذهب سلف صالح شروع می کنم و در جاهای که نیاز دیدم، دلائلی از قرآن و سنت را ذکر نموده ام و بعد از آنها به بیان عقیده امام شافعی ـ رحمه الله ـ با ذکر ادله اش می پردازم و اگر بدان دست رسی پیدا نکردم تنها اقوال و دیدگاه امام را در نوشته هایش ذکر می کنم .

ادرس آیات و سوره ها را نوشته ام و احادیث را تخریج کرده ام و با ارجاع دادن روایات به صحیحین یا یکی از کتب چهارگانه صحاح ـ اگر آنها حدیث را روایت کرده باشند ـ، اکتفی می کنم و چیزی دیگربر آن نمی آفزایم مگر اینکه کسی دیگر آنرا تخریج کرده باشد که در این حال بر حسب توان آنرا ذکر می کنم.

احادیثی که در صحیحین ذکر نشده اند، خودم با استمداد از اقوال بزرگان بر آنها قضاوت می کنم. و شرح حال بزرگانی که برای مردم مفید هستند بیان نمودم و کلمات مجمل و گنگ که نیازمند توضیح هستند توضیح و تبین داده ام. به ذکر مناطق و شهرهای وارده هم پرداخته ام.

هر گاه بدون قید شیخ الاسلام را به کار بردم مقصودم امام ابن تیمیه است و اگر گفتم بیهقی در مناقب روایت کرده، به کتاب مناقب شافعی اثر بیقهی اشاره می کنم و برای توضیح بحث ها فهارس را گماشته ام.

در پایان بدین علت که خداوند، بحث را برایم آسان کرد و مرا یاری داد حمد و ستایش او را به جا می آورم.

بعد از شکر خداوند، تشکر و تقدیر از دانشگاه اسلامی را به جا می آورم که در مدیریت و تمام امور دیگر مربوط به چاپ و غیره زحمت کشیدند و مرا یاری دادند.

همچنین ازناظر اول استاد حماد انصاری و ناظر دوم عبدالکریم مراد اثری و ناظر سوم استاد عبدالرحمان حذیفی سپاس می کنم چون واقعاً در هیچ موردی کوتاهی نکردند و در حد توان مرا یاری دادند، خداوند پاداش نیک را بدانها ارزانی بخشد.

از استاد صالح بن سعد سحیمی و استاد محمد بن ربیع مدخلی تشکر به عمل می آورم که در تقويت بخشيدن و مناقشه در مورد اين پایان نامه از هيچ کوششی دریغ ننمودند.

خلاصه از هر دوست و برادری که در این کار به من کمک کرده تشکر می کنم البته در رأس انها پسرم حبیب که بعد از خدا بهترین یاور بود و تنها چیزی که او را بدین کار وادار می کرد دوست داشتن علم و دین و هنر است. خداوند زحماتش را در پرونده اعمال صالحش ثبت کند.

در پایان از هر خواننده ای که متوجه اشتباه و خطا و کوتاهی می شود پوزش می طلبم چون علتش نداشتن شایستگی و مهارت کافی بوده که از آن بهرمند نشده ام و هرگز سخن شاعر را به کار نمی برم که می گوید:

و انی و ان کنت الاخیر زمانه لآت بما لم تستطیه الاوائل

هر چند دوران من متأخر است ولی سخنانی بر زبان می آورم که گذشته گان نمی توانستند آنرا بیاورند و بگویند.

بلکه سخن این شاعر را تکرار می کنم که می گوید:

یا ناظراً فیه سد الخللا فجل من لا عیب فیه و علا

ای ناظر اگر عیب و خللی داشت آنرا بر طرف و اصلاح کن، و اگر بدون نقص و عیب بود آنرا بزرگ جلو بده.

ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و تب علینا انک انت تواب الرحیم، و صلی الله و سلم علی محمد و علی اله و اصحابه اجمعین.

**باب اول**

زندگی علمی و شخصی امام شافعی:

دو فصل دارد:

فصل اول: چکیده ای از زندگی امام شافعی :

فصل دوم: اصول امام شافعی / در اثبات عقیده و

مقارنه آن با مذهب ســلف صالح امت و

**بخش اول**

چکیده ای از زندگی امام شافعی :

شامل هشت بحث است:

* بحث اول: نام و نسب و کنیه امام.
* بحث دوم: زادگاه و رشد امام.
* بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم و ادب.
* بحث چهارم: استادان امام.
* بحث پنچم: شاگردانش.
* بحث ششم: توصیف و تمجیدات بزرگان در حق امام.
* بحث هفتم: کتب و آثار امام.
* بحث هشتم: وفات امام.

**بحث اول: اسم و نسب امام**

ایشان محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب ابو عبدالله قریشی شافعی مکی هستند که در عبدالمناف نسبش به نسب پیامبر : می رسد پس امام شافعی ـ رحمه الله ـ عمو زاده پیامبر هستند.

مطلب برادر هاشم پدر عبدالمطلب جد پیامبرص است پس در عبدالمناف نسبش به پیامبر ص می رسد.

امام نووی می فرماید: شافعی : با اجماع اهل نقل از هر گروهی، قریشی مطلبی است و مادرش از قبیله ازدیه می باشد. [[6]](#footnote-6)

لقب شافعی : به پدر بزرگش شافع بن سائب بر می گردد که یکی از اصحاب صغار بود و به خدمت پیامبر : رسیده است و می گویند: چوان شاداب و با طراوت بوده است.

روایت شده که پیامبر: روزی در فسطاط هنگام سر رسیدن سائب بن عبید و پسرش شافع بن سائب، بدو نگاه کرد و فرمود:

**« من سعادة المرء أن یشبه أباه » [[7]](#footnote-7)**

(از علائم سعادت انسان این است که به پدرش بماند )

سائب بن عبید به پیامبر ص می ماند، در روز بدر که پرچم دار لشکر قریش بود اسیر شد، خودش را با فدیه آزاد کرد و به دین مبین اسلام در آمد، مردم خطاب به او گفتند چرا قبل از پرداختن فدیه مسلمان نشدی ؟

جواب داد: چون دوست نداشتم امیدی که مسلمانان در فدیه به من داشتند ضایع شود و آنها را از این بهره محروم کنم.

امام حاکم در مناقب شافعی ـ رحمه الله ـ روایت می کند که روزی سائب بیمار شد، عمر فرمود: بیا تا به عیادت سائب برویم چون یکی از اصیل ترین افراد قریش است.

هرگاه پیامبر : به سائب و عمویش می رسید می فرمود:

**« هذا اخی و انا اخوه » [[8]](#footnote-8)**

(سائب برادر من و من هم برادی او هستم )

**لقب امام:**

امام شافعی : به ناصر سنت ملقب گشته چون مشهور است که به دفاع از سنت پرداخته و بر پیروی از سنت خیلی حریص بوده [[9]](#footnote-9). به امید خدا تفصیل این موضوع را در بحث روش شافعی در اثبات عقیده بیان خواهم کرد.

**بحث دوم: تولد و آغاز زندگی امام.**

همه مؤرخین اتفاق دارند که امام شافعی : در سال 150 هجری چشم به جهان گشود، همان سالی که امام ابو حنیفه به ملکوت اعلی پیوست. [[10]](#footnote-10)

حاکم می گوید: هیچ خلافی در این نیست که امام شافعی : در سال 150 هجری، سال وفات امام ابو حنیفه، به دنیا آمده، این تصادف به چیز دیگری هم اشاره می کند، یعنی امام شافعی ـ رحمه الله ـ در فقه جانشین امام ابو حنیفه می گردد و مقام و منزلت فقاهت بعد از ابو حنیفه به او می رسد.

گفته شده که در روز وفات ابو حنیفه به دنیا آمده، هر چند بعضی این را دورغ و جعل می دانند ولی چنین نیست چون ابو حسن محمد بن حسین بن ابراهیم در مناقب شافعی ـ رحمه الله ـ با سند خودش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که گفته: شافعی ـ رحمه الله ـ در همان روزی به دنیا آمد که ابو حنیفه دار فانی را وداع گفت. هر چند این لفظ هم قابل تأویل است چون آنها یوم را به جای مطلق زمان هم به کار می برند.

وفات ابو حنیفه مشخص است که در سال 150 هجری صورت گرفته هر چند بعضی می گویند: در سال 151 هجری بوده و گروه دیگری هم سال 153 هجری را ترجیح داده اند، اما هیچ کدام از مؤرخین ماه ولادتش را تعین نکرده اند، همانطور که قبلاً گفتم: هیچ کدام نه در سال ولادتش اختلاف دارند و نه ماه ولادت را تعین کرده اند. و نمی توان روایت ربیع را بر ظاهرش حمل کرد. [[11]](#footnote-11)

**زادگاه امام:**

روایات در مورد زادگاه امام اختلاف دارند، مشهور ترین آنها روایتی است که می گوید: در غزه به دنیا آمده، روایت دیگر عسقلان و روایت دیگر یمن را ترجیح می دهد.

ابن ابی حاتم از عمرو بن سواد نقل می کند که شافعی ـ رحمه الله ـ فرموده: من در عسقلان به دنیا آمده ام و وقتی دو ساله شدم مادرم مرا به مکه برد. [[12]](#footnote-12)

بیهقی با سندش از محمد بن عبدالله بن عبدالحکم نقل می کند و می گوید: از امام شافعی ـ رحمه الله ـ شنیدم که می فرمود: در غزه به دنیا آمدم و مادرم مرا به عسقلان برد. [[13]](#footnote-13)

ابن ابی حاکم در باره زادگاه امام روایت دیگری دارد که برادر زاده اش از عبدالله بن وهب نقل می کند: از محمد بن ادریس شافعی: شنیدم که می فرمود: در یمن به دنیا آمدم، مادرم از ترس جان و فراموش کردن نسبم مرا به مکه برد در حالی که یازده سالم داشت. [[14]](#footnote-14)

بیهقی روایت را اینگونه جمع می کند: بعد از ذکر همه روایات می گوید: روایت غزه از همه روایت صحیح تر است و احتمال دارد هدف امام در روایات دیگر، سکونت گرفتن بعضی از قبائل یمن در غزه باشد. سپس می گوید: آنچه مدلول روایات دیگر است این است که امام در غزه به دنیا آمده سپس به عسقلان و مکه کوچ کرده است. [[15]](#footnote-15)

ابن حجر : می گوید: میان روایات اختلافی وجود ندارد چون در آن دوران عسقلان و غزه نزدیک هم بودند و غزه یکی از روستاهای تابع عسقلان بوده است پس اگر امام می فرماید: در غزه به دنیا آمده ام، هدفش روستای غزه است و اگر می فرماید: در عسقلان به دنیا آمده ام منظورش شهر عسقلان است.

می گوید: آنچه روایات را با هم جمع می کند این است که امام شافعی ـ رحمه الله ـ در غزه به دنیا آمده و در سن دو سالگی مادرش او را به حجاز پیش پدرانش می برد چون آنها از قبیله ازد اهل یمن بودند، سپس مادرش در سن ده سالگی او را به مکه برد تا نسبش را فراموش نکند. [[16]](#footnote-16)

می توان با این نظریه میان روایات توافق ایجاد نمود.

**رشد و یادگیری امام.**

آغاز زندگی امام شافعی : در غزه و با یتیمی بود. وقتی پدرش دار فانی را وداع گفت فقیری و یتیمی و غربت را برای شافعی ـ رحمه الله ـ به بار آورد، اما تمام مشکلات بعد از هموار شدن راه هدایت برای او آسان شدند و نتوانستند امام را از حرکت متوقف و منصرف کنند.

بعد از اینکه مادرش او را به حجاز برد ـ بنا به اکثر روایات یا مکه بوده یا منطقه ای در نزدیک آن ـ به حفظ قرآن شروع کرد، می گویند: در سن هفت سالگی حافظ کل قرآن شد.

امام شافعی : می گوید: یتیم بودم نزد مادرم زندگی را در اوج فقر و تنگ دستی به سر می بردیم به گونه ای که مادرم نمی توانست هزینه تحصیل مرا پرداخت کند، اما استادم در دیر پرداخت کردن هزینه رعایت می کرد، این وضعیت ادامه داشت تا همه قرآن را خفظ نمودم سپس به مسجد رفتم و در حلقه تدریس فقه و حدیث بزرگان شرکت می کردم و به حفظ حدیث و مسائل علمی پرداختم، و مسائل را در استخوان و غیره می نوشتم تا زیاد می شدند و همه آنها در کوزه ای در منزل که در دره خیف واقع بود می گذاشتم. [[17]](#footnote-17)

همچنین امام می فرماید: وقتی وارد مکه شدم حدود ده سالم بود، نزد فردی رفتم که با هم نسبت فامیلی داشتیم، متوجه شد که من در جست و جوی علم هستم، اما توصیه کرد که در این کار شتاب به خرج ندهم ، ابتداء باید به دنبال معاشی باشم، امام می فرماید: اما مشتاق علم بودم و از آن لذت می بردم، نمی توانستم آنرا برای امرار معاش رها کنم تا خداوند دریچه ای بر رویم گشود و از آن راه امرار معاش می نمودم. [[18]](#footnote-18)

می فرماید: من در ابتدای جوانی که بدون مال و ثروت بودم به تحصیل علم شروع کردم، برای کاغذ به دفتر خانه می رفتم و از آنجا کاغذ و استخوان می آوردم تا در آنها بنویسم. [[19]](#footnote-19)

امام بر طلب علم خیلی حریص بود، به گونه ای که در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و در ده سالگی موفق به حفظ موطأ امام مالک ـ رحمه الله ـ شد، درسن 15 سالگی به منسب افتا ارتقا پیدا کرد، اما بعضی می گویند: در سن 18 سالگی از استادش مسلم بن خالد زنگی اجازه فتوا گرفت.

امام به شعر خیلی علاقه داشت، همه اشعار هذلییان را حفظ کرد و حتی مدت بیست سال نزد آنها سکنی گزید تا لغت آنها را فرا گیرد.

احادیث و روایات را از استادان و شیوخ فراوانی شنید و همه موطأ را برای امام مالک خواند، امام مالک از هوس و استعداد و ذکاوت او خیلی شگفت زده شد، سپس بعد از وفات مسلم بن خالد به عنوان شاگرد نزد امام مالک زانو زد و علم حجاز را از او فرا گرفت، . قرآن را بر اسماعیل بن قسطنطین خواند که اسماعیل از شبل از ابن کثیر از مجاهد از ابن عباس از ابی بن کعب از پیامبر خدا ص قرائت را روایت کرده است . [[20]](#footnote-20)

**بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم**

بعد از اینکه امام در مکه موفق به حفظ قرآن شد، علاقه و شور و شوق فراوانی به شعر و ادب و لغت عربی پیدا کرد، برای یادگیری آن، بارها پیش هذیل رفت، ظاهراً در عنفوان جوانی اشعار فراوانی را حفظ کرده است، أبری از طریق ربیع بن سلیمان از شافعی ـ رحمه الله ـ نقل می کند که امام فرموده: من در مدرسه به معلم گوش می دادم که به بچه ها درس می داد، فوراً آنرا حفظ می کردم، سپس امام می فرماید: بعد از رسیدن به سن بلوغ از مکه رهسپار قبیله هذیل شدم تا لغت و فصاحت آنها را یاد بگیرم، چون فصیح ترین قوم عرب بودند. [[21]](#footnote-21)

امام حاکم از مصعب زبیری روایت می کند که می گوید: امام شافعی ـ رحمه الله ـ تمام اشعار هذیل را حفظ کرده است، سپس خطاب به من گفت: اینرا برای کسی تعریف نکن. راوی می گوید: امام شافعی ـ رحمه الله ـ همراه پدرم با شعر خواندن شب را به صبح می رساندند.

امام شافعی ـ رحمه الله ـ به دنبال شعر و ادب و تأریخ بود، سپس به فقه رو آورد، علت چرخش و عوض کردن مسیر را اینگونه بیان کرده اند که امام شافعی : در حالی که سوار بر اسب بود به بیتی استناد می کرد، نویسنده مصعب بن عبدالله زبیری خطاب به او گفت: فردی مثل تو با چنین استعدادی به چنین اشعاری استناد می کند ؟ این کجا و فقه کجا ؟

سخن نویسنده تأثیر عجیبی بر امام به جا گذاشت، تصمیم گرفت برای یاد گیری فقه نزد مسلم بن خالد برود. مدتی پیش او کسب فیض کرد سپس رو به مدینه نزد امام مالک رفت. [[22]](#footnote-22)

بعضی هم می گویند: فردی که امام را برای خواندن فقه تشویق کرد خالد بن مسلم، استادش بود. بیهقی از طریق ابی بکر حمیدی روایت می کند: امام می فرماید: برای یاد گرفتن ادب و لغب عربی به گشت و گذار پرداختم تا خالد بن مسلم را دیدم، خالد فرمود: ای جوان اهل کجای ؟

گفتم: اهل مدینه.

فرمود: چه منطقه ای ؟

گفتم: از ناحیه خیف.

فرمود: چه قبیله ای ؟

گفتم: از فرزندان عبد المناف هستم.

فرمود: خیلی خوب است، خداوند در دنیا و اخرت به تو احترام بخشیده ولی استعدادت را در فقه به کار بگیر، منافع و بهره های فراوان تر به دست خواهید آورد. [[23]](#footnote-23)

به هر حال هر علتی در تغیر جهت امام دخیل باشد روشن است که امام بعد از حفظ قرآن به شعر و ادب رو آورده بود و برای این هدف به مسافرت های فراوانی رفته بود و اطراف مکه را گشته ، و همه لغت و اشعار آن دوران را حفظ کرده، سپس تصمیم گرفت مسیرش را به فقه تغییر دهد و برای عملی کردن تصمیم مبارکش پیش خالد بن مسلم زنجی رفت و از او کسب فیض کرد به گونه ای که هنگام رفتن به مدینه در دریا فقه خوب شنا می کرد.

**سفر به مدینه و دیدار با امام مالک.**

امام شافعی : قبل از سفر کردن و دیدار با امام مالک، آمادگی قبلی داشت چون همه موطأ را حفظ کرده بود، حتی در بعضی روایات آمده که در ده سالگی و بعضی دیگر در 13 سالگی موفق به حفظ موطأ شده است . [[24]](#footnote-24)

امام شافعی : داستان سفر و ملاقات را اینگونه بیان می فرماید:

وقتی از مکه بیرون رفتم در صحرا با مردی هذیلی آشنا شدم، برای فراگیری لغت آنها تلاش می کردم چون فصیح ترین قبیله عرب بودند، در طول سفر ملازم و همراه مرد هذیلی بودم تا در نهایت همه اشعار و لغت آنها را فرا گرفتم، وقتی به مکه برگشتم، شعر می سرودم و تأریخ را برای مردم تعریف می کردم، مردی از قبیله زهری خطاب به من گفت: ای بنده خدا، کاش استعداد و فصاحت و بلاغتت را در فقه به کار می بردید. گفتم: مگر کسی باقی مانده تا پیشش بروم ؟

گفت: مالک بن انس در مدینهسرآمد عالمان و بزرگ مسلمانان است.

امام می فرماید: این سخن تأثیر عجیبی در روحم گذاشت، به موطأ رو کردم و آنرا از فردی به امانت گرفتم، کتاب را حفظ کردم سپس پیش والی مکه رفتم تا مرا به والی مدینه معرفی نماید، او هم نامه ای نوشت، نامه را برداشتم و به سوی مدینه حرکت کردم، نامه والی مکه را به والی مدینه دادم، والی مدینه نامه را خواند و گفت:

ای پسرم، میان مکه و مدینه را با پای برهنه طی کنم برایم آسان تر است که پیش مالک بروم چون ذلت و حقارت تنها بر روی در او به سراغم می آید.

گفتم: اگر ببیند امیر و همراهان آمده اند حاضر می شود.

گفت: چه می گوید !! ای کاش من و همراهانم پیش او می رفتیم و او هم برای استقبال بر ما خاک می پاشید.

برای عصر قرار گذاشتیم، هنگام فرا رسیدم موعد رهسپار خانه مالک شدیم، مردی در خانه امام را زد، برده سیاه پوستی بیرون آمد، امیر بدو گفت: به امام بگو من منتظر هستم، برده بعد از کمی تأخیر برگشت و گفت: امام می فرماید: اگر سؤالی دارد آنرا در تکه کاغذی بنویسد، بدو جواب خواهم داد و اگر در مورد حدیث است، روز جلسه حدیث را می داند.

امیر به جاریه گفت: بگو نامه ی والی مکه را به همراه دارم که در مورد امر مهمی است. جاریه داخل شود و بعد از مدتی با صندلی برگشت بعد از او امام بیرون آمد، امام قد بلند و با هیبت و عبای ابریشمی بر تن داشت، امام نشست و والی نامه را به او داد، امام شروع کرد به خواندن نامه تا به این جمله رسید « این مرد از ظاهرش مشخص است که مردی شریف و واراسته است » امام نامه را پرت کرد و گفت: علم و شریعت رسول خدا باید با واسطه به مردم یاد داده شود ؟ ، شافعی ـ رحمه الله ـ می فرماید: والی از شدت ترس به خود می لرزید و جرئت سخن گفتن نداشت، من هم گفتم: خدا رحمتت کند من مردی مطلبی هستم از حال و وضعیتم مشخص است که چه کسی هستم، مالک برای چند لحظه ای به من خیره شد و گفت: اسمت چیست ؟

گفتم: محمد.

گفت: ای محمد از خدا بترس و از گناهان پرهیز کن چون آینده خوبی دارید.

گفتم: بله، این نظر لطف شما است.

گفت: اگر فردا آمدی، کسی موطأ را به تو درس خواهد داد.

گفتم: موطأ را حفظ کرده ام می توانم آنرا از حفظ بخوانم.

امام می فرماید: صبح روز بعد پیش او رفتم و شروع کردم به خواندن موطأ، هرگاه از او می ترسیدم می خواستم خواندن را قطع می کردم ولی متوجه شودم که امام از خواندن و ایرادم خیلی شگفت زده شده ، من هم قوت قلب پیدا می کردم و ادامه می دادم.

گفت: ای جوان بخوان تا در چند روزی همه موطأ را بر تو قرآت کنم چون لیاقت و شایستگی فراوانی دارید.

در مدینه باقی ماندم تا مالک به دیدار باقی شتافت سپس سفرکردن به ناحیه یمن را تعریف می کند. [[25]](#footnote-25)

ظاهراً امام مدام در مدینه سکنی نمی گزید بلکه بعضی اوقات برای زیارت مادرش عازم مکه می شد در این رفت و آمدها بعضی از اشعار هذلیها را می شنید و از عالمان و بزرگان مکه هم استفاده می کرد.

بنا بر این روایات، امام شافعی ـ رحمه الله ـ در سن 13 سالگی از مدینه بیرون آمد یعنی در سال 163 هجری، در این مدت میان مکه و مدینه و قبیله هذیل رفت و آمد می کرد، هر چند بیشتر اوقات را در مدینه نزد امام مالک به سر می برد تا امام در سال 179 هجری به ملکوت اعلی پیوست، بعد از اینکه از علم و تقوای امام کسب فیض کرد، و به عرصه شهرت و فقاهت پای گذاشت و آوازه علمش در سرزمین وحی پیچید، تازه به سن 29 سالگی پای گذاشته بود. در این برهه از زمان پیش سفیان بن عیینه و مسلم بن خالد زنجی و ابراهیم بن ابی یحیی و مالک بن انس در مدینه زانوی شاگردی زد و از آنها و دیگران کسب علم و ادب می کرد، همانطور که مصعب زبیری می گوید: همه علم و ادب بزرگان معاصر خود را یاد گرفت مگر مقداری کمی از علم مالک که اجل فرست را از استاد گرفت و نتوانست کاملاً علمش را به شافعی : منتقل کند. [[26]](#footnote-26)

**مسافرت به یمن**

بعد از بازگشت از مدینه به مکه به علم اندوزی بیشتر مشغول شد، شوق و علاقه عجیبی داشت اما ایشان هم مانند هر عالم واراسته ی علم و ادب باید درِ فقر را می زد، بدین علت نمی توانست به تمام آثار علمی دست پیدا کند، ولی چنین مشکلی او را از شوق و علاقه اش منصرف نمی کرد چون تشنه علم است همانطور که پیامبر ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ می فرماید:

**« منهومان لا یشبعان طالب علم و طالب دنیا »**

(دو گرسنه دو قلو هرگز سیراب نمی شوند: طالب علم و دنیا )[[27]](#footnote-27)

امام در طلب علم مشتاق و مشتاق تر می شد و برای تحقق بخشیدن به آرزوهایش رهسپار یمن شد، در انجا پیش یاران ابن جریج که تنها هشام بن یوسف و مطرف بن زمان ـ بزرگ ترین یاران جریج ـ باقی مانده بودند علم اندوزی می کرد، ابن جریج شاگرد عطا بن ابی رباح مکی بود.

اما امام شافعی ـ رحمه الله ـ به علت تنگ دستی نمی توانست به یمن سفر کند هر چند شنیده بود که علوم مختلفی از فراست و غیره در یمن توسط استادان خبره و مخصوصی تدریس می شود، بنابراین روز به روز شوق رفتن در وجود امام شدت می گرفت، تا اینکه شنید در این ایام کاروانی به یمن خواهد رفت، مادرش پیش عمو زاده اش رفت تا در مورد مسافرت پسرش با آنها مشورت کند و از او بخواهد که پسرش را یاری کند، اما چون هیچ چیزی نداشتند مادرش خانه مسکونی خود را به 10 درهم برای یک سال به رهن گذاشت.

امام شافعی ـ رحمه الله ـ در مورد سفر به یمن می فرماید:

من و عموزاده ام با آن ده درهم به سوی یمن به راه افتادیم، وقتی به آنجا رسیدم مرا بر کاری گماشت که خدا را بخاطر آن سپاس می گوییم، وقتی در ماه رجب کار به دستان مکه به یمن آمدند و از من تقدیر و تشکر به عمل آوردند مقام و منزلت من بالا رفت و احترام پیدا کردم، هنگام بیرون رفتن از یمن به ابن ابی یحیی رسیدم بر او سلام کردم، اما او مرا توبیخ کرد و گفت: هرگاه چیزی پیش بیاید پیش ما می آیید و با ما می نشینید ولی هر کاری که دوست داشته باشید انجام خواهید داد ـ یا چیزهای مثل این ـ، سخنش مرا خیلی نگران کرد و او را ترک کردم. مدتی بعد به مکه بر گشتم و با استاد سفیان بن عیینه ملاقات نمودم، استاد فرمود: شنیدم که همه مردم ازعمل تو تعریف می کنند و می گویند وظایف خود را خوب انجام می دهید. امام می فرماید: موعظه سفیان خیلی به دلم چسپید و از توبیخ ابن ابی یحیی خیلی بهتر بود.

سپس امام بیان می کند که به یمن برگشته و بعضی از کارها خود و حریص بودن بر علم و اجرا کردن عدالت در منصب قضاوت را ذکر می کند، آوازه امام به گونه ای بود که زبان زد خاص و عام شد حتی بعضی از دنیا دوستان به او حسادت می ورزیدند و از این هراس داشتند که به علت علاقه فراوان مردم به او دولت دوچار انشقاق شود [[28]](#footnote-28) بدین علت بعضی از رهبران هارون رشید از ترس مقام علو یان به هارون رشید نامه ای نوشتند که در میان آنها مردی به نام محمد بن ادریس شافعی با زبان کاری کرده که از توان صد شمشیر زن ماهر خارج است، اگر در حجاز به او نیاز دارید او را به آنجا منتقل فرما. بعد از رسیدن این شکایت به دیوان حکومت، هارون رشید دستور دستگیری امام را صادر کرد، آنها هم امام را دست و پا بسته همراه بعضی از علویها به عراق بردند. [[29]](#footnote-29)

این بود خلاصه سفر امام به یمن که حاکی از آن است امام در مدت اقامت در یمن به مکه رفت و آمد می کرد، همین رفت و امد امام موجب شده که بعضی از تأریخ نگاران بگویند: شافعی ـ رحمه الله ـ چند بار به یمن مسافرت کرده است، ولی چنین نیست چون همه سفرها امام در یک زمان مشخص بوده که در یمن اقامت داشت و تنها یک بار برای کسب علم به یمن سفر کرده است، تنها فرمندار یمن به خاطر نیاز به او، ایشان را بر کارها می گماشت تا یاور او باشد وقتی فراست و شهرت امام را دید، کارها بیشتری بر دوش او گذاشت، ولی شافعی ـ رحمه الله ـ در هر حالتی علم اندوزی را فراموش نمی کرد تا اینکه نهایتاً این شوق و علاقه سر از شهرت و منزلت در آورد و او را به قله های بلند فقهی رسانید اما متأسفانه رسیدن به اوج قله های شهرت، مصادف بود با وارد شدن به دنیای آزمایش و امتحان.

**درد و محنت امام**

وقتی نامه ی اتهام به دست هارون رشید رسید به فرماندار یمن دستور داد که شافعی و علویها را دست و پا بسته پیش من بیاورید، خدا می داند که امام در این راه طولانی با دست و پای بسته چه درد و رنج های را تحمل کرده است، اما لطف و رحمت خداوند در چنین موقعیت های به داد مؤمنینی می آید که هیچ پناه گاهی جر پناه حق ندارند.

وقتی امام با عذاب به عراق رسید و او را پیش هارون رشید بردند البته روایات فراوانی در مورد دیدار شافعی : با هارون رشید نقل شده که تقریباً همه یک معنی دارند بجز روایت دروغی که می گوید: محمد بن حسن و ابا یوسف هارون رشید را تشویق می کردند تا شافعی را بکشد، اما روایت دور از حقیقت و پرت و پلا و دروغ است چون شافعی : می فرماید: وقتی در سال 184 هجری مرا به عراق بردند ابا یوسف به دیدار حق شتافته بود پس چگونه به قتل او نظر می دهد، در حالی که هر دو در چنین مقام و منزل علم و فقه و تقوا قرار داشتند ممکن نیست هارون رشید را به چنین کاری تشویق کنند، در نتیجه روایت درست شده هستند و بوی بد تعصب مذهبی از آنها به مشام می خورد تا به هدف شوم و کثیف خود برسند که عبارت است از خارج کردن بعضی از مذاهب اسلامی و اثبات بعضی دیگر، چنین چیزی میوه شوم تعصب مذهبی است که امت اسلامی به آن مبتلا شد است، اگر انسان به کتب مذاهب نگاه کند از این داستان های شاخ و دم دار فراوان می بیند که همه آنها انسان را به یک راه حل مجبور می کنند و آن هم بازگشت به قران و سنت و فاصله گرفتن از تعصبات مذموم مذهبی است، و الا هرگز امت اسلامی قدرت خود را به دست نخواهد گرفت. هر چند مجال شکاف این مسئله اینجا نیست تنها جمله ای بود که باید می گفتم. [[30]](#footnote-30)

رشته ی کلام در مورد ملاقات با هارون رشید را به امام شافعی ـ رحمه الله ـ می سپاریم:

امام می فرماید: در حالی که نیمه ای از شب گذشته بود یک نفر یک نفر بر هارون رشید وارد می شدیم، نفر نفر بلند می شدیم و پشت پرده با هارون رشید سخن می گفتیم، هارون رشید بعد از سخن گفتن با هر کدام دستور قتلش را هم صادر می کرد و او را اعدام می کردند تا نوبت به من رسید، بلند شدم و گفتم: ای امیر المؤمنین من محمد بن ادریش شافعی بنده و خادم شما هستم.

گفت: گردنش را بزنید.

گفتم: ای امیر المؤمنین من سخن می گویم تو هم به من گوش فرا ده، دستت باز است و دستورت محکم و استوار و اگر صبر کنی فرصت را از دست نخواهی داد.

گفت: بگو

گفتم: ای امیر المؤمنین مثل اینکه مرا متهم به قیام علیه تو و انحراف از تو و همراهی با قوم علوی کردند، نمونه تو و آنها را نسبت به خودم به تصویر می کشم:

در مورد مردی که چند عمو زاده دارد که با یکی از آنها در زندگی شریک می شود، گمان می کند که مثل او است و مالش برای او حرام است مگر با اجازه خودش و نمی تواند دخترش را به نکاح خود در آورد مگر با اذنش و معتقد است که هر کدام نسبت به هم حقوق و واجباتی دارند، ولی در مورد عمو زاده دیگرش چنین فکر می کند که در نسب مثل او نیست بلکه عموزاده اش را عبد و بنده خود می پندارد و می تواند بدون ازدواج مانند کنیز دخترش را تصرف کند و مال و دارائیش را حلال می داند، چه می گوید ؟ و اگر تو به جایی آن مرد باشید کدام یک از دو عموزاده ات را دوست و امین خود می پندارید، ای امیر المؤمنین نمونه شما و آنها با من هم مثل این است من عموزاده تو هستم چگونه علیه تو قیام می کنم و تو چرا به من اطمنان ندارید؟ امام می فرماید: هارون رشید سه بار خواست که مثل را تکرار کنم، من هم هر بار به گونه ای آنرا بیان می کردم.

هارون رشید گفت: بازداشتش کنید.

در روایات دیگری از ابن عبد البر آمده که شافعی ـ رحمه الله ـ و چند نفر علوی یکی یکی وارد قصر هارون رشید شدند، با هر کدام صحبت می کرد در حالی که افراد دیگر پشت پرده سخنان آنها را می شنیدند. ....

امام شافعی ـ رحمه الله ـ می فرماید: من و یک نفر علوی که اهل مدینه بود باقی ماندیم، هارون رشید به مرد علوی گفت: آیا شما علیه ما شورش کرده اید ؟ و گمان می کنید که من شایسته خلافت نیستم ؟

مرد علوی گفت: پناه به خدا که چنین گمانی و ادعای صورت گرفته باشد، یا من چنین چیزی بر زبان رانده باشم.

هارون رشید دستور قتل او را صادر کرد، مرد علوی گفت: اجازه فرماید نامه ای به مادر پیرم بنویسم چون در مدینه تنها است و خبری از من ندارد، ولی هارون رشید قبول نکرد و او را به قتل رساند.

سپس مرا به دادگاه بردند وقتی وارد شدم محمد بن حسن را دیدم که در مجلس محاکمه نشسته بود، هارون رشید مانند دیگران شروع کرد به پرس و جو از من، گفتم: ای امیر المؤمنین من نه طالبی هستم نه علوی، من مردی از طائفه بنی مطلب بن عبد المناف بن قصی هستم که دنبال علم و فقه بودم ، قاضی خودش می داند من محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبدالمناف هستم که در حق من ظلم کرده اند.

هارون رشید گفت: تو محمد بن ادریس هستی ؟ !

گفتم: بله، ای امیر المؤمنین.

گفت: کسی که محمد بن حسن در مورد او چیزهای گفته، سپس به محمد بن حسن رو کرد و گفت: در موردش چه می گویید ؟ آیا سخنانش را تأیید می کنید ؟

گفت: بله، فردی دانا است و اتهامات وارده بر او دروغ هستند چون او اهل چنین کارهای نیست.

هارون گفت: او را پیش خودت نگه دار تا در مورد او تصمیم می گیریم. [[31]](#footnote-31)

ابن کثیر می گوید: شافعی ـ رحمه الله ـ را سوار بر قاطر و در غل و زنجیر به بغداد اعزام نمودند، در یکی از روزهای سال 184 که سنش 48 سال بود به بغداد رسید و او را پیش هارون رشید بردند، شافعی ـ رحمه الله ـ و محمد بن حسن نزد هارون رشید به مناظره پرداختند، محمد بن حسن به علم و تقوای او اقرار کرد و از او تعریف و تمجید نمود و بیان فرمود که اتهامات وارده بی اساس هستند، محمد بن حسن او را کنار خود نشاند و از او احترام گرفت، این جریان در سالی رخ داد که ابو یوسف دار فانی را وداع گفته بود. [[32]](#footnote-32)

این خلاصه روایات بود در مورد اتهامات وارده و دست گیری امام و نجات ایشان از این درد و محنت و احترام و اکرام محمد بن حسن به امام شافعی ـ رحمه الله ـ و عفو هارون رشید و انعام و جوائزی که از هارون رشید دریافت کرد. [[33]](#footnote-33)

**ملازمت با محمد بن حسن بعد از آزادی**

بعد از اینکه شافعی ـ رحمه الله ـ از اتهامات وارده تبرئه شد حدود پنچ سال در منزل محمد بن حسن سکنی گزید و علم اهل عراق را از او فرا گرفت، همه احادیث و نوشته ها و سمعیات او را آموخت حتی خودش می فرماید: بار یک شتر کتاب را از محمد بن حسن شنیدم.

هر چند میان شافعی ـ رحمه الله ـ و محمد بن حسن اختلافات و مناظراتی به وجود آمد چون مذهب حنفی و شافعی اختلافات اساسی با هم دارند ولی امام خیلی از او تعریف و تمجید می کرد و اختلافات مذهبی هرگز درون شافعی ـ رحمه الله ـ را نسبت به ایشان مکدر نساخته و مدام از وي تمجید مي نمود.

امام در مورد او می فرماید: به جز محمد بن حسن هیچ فرد چاقی ندیدم که دانا و عاقل و فقیه باشد. [[34]](#footnote-34)

بازهم می فرماید: هیچ انسانی را ندیدم که در هنگام سؤال پرسیدن چهره اش را به هم نزند مگر محمد بن حسن که همیشه و با هر سؤالی خوشحال می شد. [[35]](#footnote-35)

اما با وجود محبت و احترامی که برای ایشان قائل بود هرگز هنگام طرح مسائل علمی و مخالفت در مسائل اختلافی، رد و مناظره با ایشان را فراموش نمی کرد بدین علت وقتی از حلقه درس فارغ می شد با شاگردانش به بحث و گفت و گو می پرداخت. محمد بن حسن خیلی دوست داشت با امام مناظره کند و هر وقت امام را به مناظره دعوت می کرد، امام به دعوتش لبیک می گفت و به میدان می آمد وبر روی صندلی مناظره در مقابل استاد قد علم می کرد، مناظرات گوناگونی بین استاد و امام در حضور هارون رشید و یا در حلقه تدریس استاد رخ داده که تأریخ آنها را به ثبت رسانده تا بیان کند اختلاف بزرگان چگونه و با چه ادبی حل و فصل شده است. هر چند امام همه کتاب های استادش را جمع آوری کرده ولی هیچ کدام از نظرات استاد را بدونه دلیل و مدرک نپذیرفته و اگر در جاهای با دلیل استاد مخالفت کرده به رد آنها پرداخته و نظریه استادش را چالش کشانیده است، امام می فرماید: برای به دست آوردن کتاب های امام شست درهم را پرداخت نمودم سپس همه آنها را با دقت مطالعه کردم، در هر مسئله ای که با امام مخالف بودم در کنار آن حدیثی در رد استاد روایت کرده ام. [[36]](#footnote-36)

این است ویژگی سلف صالح امت اسلامی که تقلید را رها می کردند و برای پذیرفتن هر چیزی تنها خواستار دلیل و حریص بر آن بودند هر چند با نظر و دیدگاه امامشان مخالفت کنند، با این روش نیکو امت اسلامی قله های معرفت و بزرگی را فتح کردند و سنت را به گوش جهانیان رسانیدند یعنی یکی از خطر ناک ترین اسباب ارتجاع و نابودی، تعصب برای مذهب معین در صورت مخالفت آن با دلیل صحیح و صریح می باشد نتیجه این میوه شوم است که امت اسلامی در جهالت غوطه ور شده و به بدعت و اماته سنت رسول خدا ص رو آورده است.

**بازگشت به مکه**

وقتی که امام از بوستان معرفت و فقاهت عراق به اندازه توانای برچید و قبل از آن علم حجاز را از بزرگان آنجا گرفته بود متوجه شد که وقت آن فرا رسیده که علم یاد گرفته را به دیگران منتقل کند و از بهره ای که خدا به او ارزانی بخشیده دیگران را بهرمند سازد، بنابراین بعد از بخش آوازه و کسب شهرت تصمیم گرفت به مکه باز گردد، بازگشت ودر حرم مکی شروع کرد به تدریس علومی که قبلاً از بزرگان این محله فرا گرفته بود.

در موسم حج هزاران نفر از اقصی و نقاط جهان برای اداء فریضه حج رهسپار مکه مکرمه شدند، زائرین خانه خدا از این جوان قریشی که مردم از علم و فقهش شگفت زده شده بودند چیزهای را می شندیدند و هنگام بازگش به زادگاه خود برای مردم بازگو می کردند و نام و شهرت امام را در جهان آنروز اسلام بخش می نمو دند بدین علت شهرت امام شدت گرفت و در اقصی و نقاط جهان پیچید.

در این مدت امام با عالمان معاصر خود ملاقات و رفت و آمد داشت، بزرگان معاصرش از وسعت اطلاع و حضور ذهن برای استدلال و حریص بودن بر سنت و توانایی در فقه و استنباط و بهره گیری از قواعدی که تأسیس کرده بود به شگفت آمدند که چگونه این همه قواعد و اصول را از قرآن و سنت استنباط کرده در حالی که بسیاری از آنها را نشنیده بودند، یکی از بزرگ مردانی که باری سخن امام را شنید امام سنت احمد بن حنبل رحمه الله بود، داستان از این قرار است: امام احمد برای اداء حج و دیدار با علامات و نشانه ها آن رهسپار مکه مکرمه شد بعد از تمام شدن عبادت در بیت الله الحرام به دیدار بزرگان فقه و حدیث شتافت تا از محضر آنها استفاده کند و از علم و فقه مکه مکرمه دیدار و باز دیدی کرده باشد، در آن دوران سفیان بن عیینه استاد شافعی سردم دار علم و فقه مکه بود، وقتی امام وارد مسجد شود و حلقه تدریس شریعت رسول خدا ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ را دید خنده خوشحالی بر لبانش نشست و با دقت بیشتر به حلقه ها نگاه کرد، در حلقه شافعی چیزی را مشاهده کرد که امام را به خود مشغول ساخت، به حلقه امام نزدیک شد تا بیشتر متوجه آن شود، چیز تازه ای را دید چون در این حلقه تنها حدیث روایت نمی شود بلکه فهم و فقه حدیث بیشتر منظور استاد است چیز های بر زبان می راند که تا حالا نشنیده است، با دیدن این صحنه تمام حلقات بزرگان و مشایخ را رها کرد و در حلقه امام شافعی رحمه الله حضور پیدا نمود.

محمد بن فضل فراء می گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: با احمد بن حنبل به اداء فریضه حج پرداختم، در هر جایی همراه ایشان بودم تا اینکه روزی صبح زود بیرون رفتم و در مجلس ابن عیینه حضور پیدا کردم اما احمد بن حنبل را نمی دیدم، کمی به دور و بر خود نگاه کردم دیدم امام احمد نزد اعرابی[[37]](#footnote-37) نشسته است، بلند شدم و خطاب به او گفتم: ابا عبدالله حلقه تدریس ابن عیینه را رها کرده اید و پیش این آمده اید ؟ ؟

گفت: ساکت شو، اگر حدیثی را با درجه علو از دست دهید می توانید با درجه نازل آنرا بشنوید (یعنی ابن عیینه فقط در صحت سند حدیث به تو کمک می کند ) ولی اگر عقل و درایت این عالم اعرابی را از دست بدهید هرگز به آن دست پیدا نخواهی کرد، هیچ جوانی را ندیدم که به کتاب خدا از این جوان دانا تر باشد.

گفتم: او کیست ؟

گفت: محمد بن ادریس شافعی. [[38]](#footnote-38)

از اسحاق بن راهویه روایت شده که گفته: من در مکه همراه احمد بن حنبل بودم ، گفت: بیا تو را نزد مردی ببرم که هرگز چشمانت کسی مثل او را ندیده. وقتی با او رفتم شافعی را به من نشان داد. [[39]](#footnote-39)

حمیدی می گوید: احمد بن حنبل همراه ما نزد ابن عیینه برای مدتی در مکه باقی ماند، روزی به من گفت: مرد قریشی اینجا است که دارای حکمت و معرفت فراوانی است.

گفتم: کیست ؟

گفت: محمد بن ادریس شافعی.

احمد بن حنبل در عراق نزد شافعی می رفت تا در نهایت مرا هم جذب کرد. ........بیش او نشستیم، شافعی مسائل فراوانی را مطرح کرد، وقتی بلند شدیم احمد خطاب به من گفت: چگونه بود ؟

من هم شروع کردم به دنبال کردن و پیدا کردن اشتباهات و خطأ های او چون به علم و فقه قریشی (شافعی ) حسادت می ورزیدم.

احمد گفت: نمی توانی قبول کنید که مردی قریشی دارای چنین علم و منزلتی باشد، فرض کن در صد مسئله پنچ یا ده مسئله را اشتباه بیان کرده باشد از آنها چشم پوشی کن و درست و صواب ها را بگیر و بدانها جامه عمل پوشان. [[40]](#footnote-40)

امام شافعی مدت ده سال در حرم مکی برای تدریس سکنی گزید سپس از شهر مکه بیرون آمد به سوی عراق حرکت کرد.

**مسافرت دوم امام به عراق.**

امام شافعی برای بار دوم در سال 195 رهسپار عراق شود اما این سفر با سفر قبلی تفاوت داشت چون این بار آزادانه و بدون اجبار وارد بغداد می شود ولی سفر اول در زنجیر و برای محاکمه بود، این بار قبل از خودش آوازه و شهرتش توسط استادان محدث و بزرگی چون احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و عبدالرحمان بن مهدی در بغداد پیچیده بود، با پخش خبر قدوم امام به بغداد، مردم به استقبال او شتافتند و بزرگان و عالمان دیگررا فراموش کردند.

بیهقی با سند خودش از ابی ثور روایت می کند که وقتی امام شافعی وارد بغداد شد حسین کرابسی که از اهل رأی بود و با هم اختلاف داشتیم پیش من آمد و گفت: یکی از اصحاب حدیث آمده بیا تا پیشش برویم و او را مسخره کنیم.

ابی ثور می گوید: رفتیم تا پیش او رسیدیم، حسین در مواردی از او سؤال پرسید، امام شافعی رحمه الله مدام در جواب می فرمود: خدا و رسول ص چنین فرموده اند این عبارت را آنقدر به کار برد تا ما را وادار کرد که بدعت خود را ترک کنیم و استاد را مقتدای خود قرار دهیم.

احمد بن حنبل که قبلاً با امام ملاقات کرده بود به دیدار او شتافت، پیش او نشست و علم و فقه را از او یاد گرفت تا اینکه می فرماید: پیروان حدیث توسط طرفداران ابو حنیفه شکست خورده بودند تا شافعی پا به عرصه گذاشت ـ او در مورد قرآن و سنت از همه عالمتر بود ـ و پیروان ابو حنیفه را به زمین زد، امام شافعی همیشه در مورد حدیث تلاش می کرد و به کم قناعت نمی فرمود.

حسن بن محمد زعفرانی می گوید: یاران حدیث در خواب بودند تا شافعی سر رسید و همه را بیدار کرد.

ابرهیم حربی رحمه الله می گوید: امام شافعی در حالی وارد بغداد شود که در مسجد جامعه غربی بیست حلقه ی تدریس به سرپرستی اهل رأی وجود داشت ، جمعه بعد از قدوم شافعی از آن تعداد تنها سه یا چهار حلقه باقی ماند.

امام شافعی میان ماندن در عراق یا برگشتن به مکه متردد بود، حسن بن محمد زعفران می گوید: امام در سال 195 هجری وارد عراق شود دو سال در میان ما ماند سپس دوباره به مکه بازگشت و بعد از آن در سال 198 برای بار سوم به عراق بازگشت و بعد از چند ماه رهسپار مصر شود. [[41]](#footnote-41)

**مسافرت امام به مصر**

بعد از بازگشت دوباره امام به عراق حوادث ناگواری در پایتخت خلافت عباسی رخ داده بود که امام را در نهایت به فکر هجرت وادار کرد، شاید یکی از بزرگ ترین مصیبت های که دامن گیر خلافت در بغداد شده بود تسلط اهل کلام بر خلیفه عباسی مأمون بود که موجب میراندن سنت و انتشار بدعت گشته و خلیفه را در بحث های کلامی مذموم غرق ساخته بود، امام شافعی در علم کلام اطلاعات عمیقی پیدا کرد و به اهل کلام دانا بود و متوجه شده بود که کلام چه خطراتی مانند کینه به بزرگان حدیث و علم سنت به بار می آورد، چنین خطری جامه عمل به تن پوشید، مأمون علمای کلامیان را مقرب دربارخود ساخت و به کتاب و جلسه های آنان رو آورد و بر اهل سنت خشم گرفت و از اداره جامعه اسلامی غافل گشت و خود را به چاله های گمراهی و سرگردانی انداخت، بعد از آن امت اسلامی دچار چنین مصیبت خطر ناکی شد که خون بزرگان را حلال کردند و زندانها را از آنان پر نمودند، یکی از بزرگ ترین مصیبت ها، مصیبت خلق قرآن بود که کیان امت اسلامی را به لرزه در آورد چون گاهی حربه ای است در دست اغوا گران برای تخریب پآيه های عقاید اسلامی از آن استفاده می شود، این مصیبت و مصیبت های بی شمار دیگر که مسلمین مدام از آنها ضربه می خورند و از کلام و اهلش درد ها ی کشیدند.

این بزرگ ترین علتی بود که امام شافعی رحمه الله را وادار به کوچ دوباره کرد، خواست از عراق بیرون رود و به جایی عزیمت کند که هنوز دست شوم فلسفه بدان نرسیده، برای این منظور مصر را انتخاب فرمود، احتمال دارد علت انتخاب مصر این باشد چون در مصر مذهب امام مالک رایج بود، و امام مالک یکی بزرگان حدیث است و با کلام و بدعت های دیگر سر خوشی ندارد. [[42]](#footnote-42)

امام شافعی رحمه الله مشتاق مصر بود هر چند حقیقت این اشتیاق را هم نمی دانست اما در نهایت خودش را به قضا و قدر الهی تسلیم کرد تا با دین و عقیده اش از شهر شوم بدعت یعنی بغداد فرار کند، در حالی که این شعر را زمزمه می فرمود و به سوی مصر حرکت بود:

لقد اصبحت نفسی تتوق الی مصر و من دونها ارض المهامة و الفقر

فوالله لا أدری أللفوز و الغنــــــی اساق الیها أم أساق الی القبــــــــر

نفسم آرزوی مصر می کند چون غیر از او خرابه و بیابان است، به خدا سوگند نمی دانم به پیروزی و بی نیازی دست می یابم یا به سوی قبر رانده می شوم.

وقتی امام به مصر رسید به مسجد جامع عمرو بن عاص رفت و در آنجا برای اولین بار سخن رانی کرد، با کلام شیوای خود مردم را دل نوایی می داد، مردم با شنیدن چنین سخنانی، محبت و عشق فراوانی نسبت به امام پیدا کردند . [[43]](#footnote-43)

هارون بن سعید أیلی می گوید: تا حالا مانند شافعی هیچ انسانی را ندیده بودم که به مصر پا گذاشته باشد، مردم می گفتند: مرد قریشی از بغداد به اینجا آمده است، از همه مردم بهترنماز می خواند و چهره اش از همه مردم نیکوتر و زبیا تر است، هیچ کس مانند او سخن نمی گوید، وقتی او را دیدم چگرم را کباب کرد. [[44]](#footnote-44)

در مصر علم و فقاهت شافعی برای مردم آشکار شود، و امام هم به تعمق در سفرهایش پرداخت و از آنها درس می آموخت و به نوشته هایش رو آورد و آنها را تصحیح کرد و به نقد و پردازش نظرات و فتاوی خود مشغول شود، مذهب تازه ای پدید آورد و از نو به تألیف کتاب پرداخت، در این مدت بزرگانی که از علم شافعی بهره برده بودند ملازم امام شدند و بر روش و منهج ایشان حریص گشتند و او را بعد از تعصبات فراوان مذهبی برای مذهب مالک یا ابو حنیفه امام خود قرار دادند. [[45]](#footnote-45)

**وفات امام شافعی**

امام شافعی رحمه الله در آخرین لحظات زندگیش در مصر مشغول نشر علم و تصنیف کتاب بود به گونه ای سرگرم تدریس و تألیف بود که سلامتی امام را به خطر انداخت و به بیماری بواسير مبتلا شد که موجب خون ریزی شدیدی شد، اما امام باز هم از کار و تلاش خود دست بردار نمی شود و آنرا بر سلامتی خود ترجیح می داد. این وضعیت ادامه یافت تا در آخر رجب سال 204 هجری مرگ به استقبال امام آمد و روح پر فتوحش با همه تلاش و کوششی که در راه علم و معرفت انجام داده بود به بارگاه حق شتافت و با جهان عمل وداع نمود به دیار پاداش شتافت. [[46]](#footnote-46)

مزنی می گوید: در بیماری مرگ امام شافعی به عیادت او رفتم، خطاب بدو گفتم: استاد در چه حالی هستی ؟

گفت: در حالتی هستم که دنیا را جا می گذارم و از دوستانم جدا می شوم و شراب مرگ را می نوشم و به سوی خدا می شتابم و اعمال بد خود را می بینم، سوگند به خدا نمی دانم آیا به سوی بهشت می روم و خوش حال می شوم ؟ یا به سوی آتش در راهم و عذاب می چشم ؟

سپس به آسمان نگاه کرد و این شعر را زمزمه می نمود:

الیک اله الخلق ارفــــع رغبـــــــتی و ان کنت یاذا المـــن و الجـود مجرمــــاً

ولما قسی قلبی و ضاقت مذاهـــــبی وجعلت الرجا منی لعفوک سلمــــــاً

تعاظمنی ذنبی فلما قرنتــــــــه بعفوک ربی کان عفوک اعظمـــاً

و ما زلت ذا عفوعن الذنب لم تزل تجود و تعفو منة و تکرمــــــــــا

فلولا لم یصمد لابلیس عابـــــــد فکیف و قد أغوی صفیـــک آدمــا

فان تعف عنی تعف عن متمـــــرد ظلوم غشوم ما یزایــل ماثمـــــــا

و ان تنتقم منی فلست بآیــــــــس و لو أدخلت نفسی بجرمی جهنمــا

فجرمی عظیم من قدیم و حــــادث و عفوک یاذا العفو اعلی و اجسما [[47]](#footnote-47)

ای خداوند مخلوقات امیدم را به سوی تو بلند می کنم ای صاحب نعمت و بخشش هر چند که مجرم هم باشم.

وقتی که قلبم سیاه شود و دریچه ها برایم تنگ گشتند امید را برای عفوت نردبانی قرار دادم.

وقتی گناهانم را بزرگ شمردم و آنها را با عفو و بخشش تو مقایسه کردم متوجه شودم که عفو تو بزرگ تر است.

تو مدام گناهان را می بخشایی و همیشه از روی منت و تکریم بخشش و عفو داری.

اگر هیچ عابدی به شیطان سر گرم نمی شود پس چرا منتخب تو، یعنی آدم را گمراه کرد.

اگر مرا ببخشی در حقیقت تجاوز گری را بخشیده ای، انسانی که ظالم و ستمگر و همیشه در گناه است.

و اگر از من انتقام بگیری، هرگز مأیوس نمی شوم هر چند مرا به خاطر گناهانم به جهنم بیندازی.

گناهان قدیم و تازه ی من بزرگ هستند اما ای صاحب عفو و بخشش، بخششت بزرگ تر و فراگیر تر است.

خداوند رحمت واسع و فراگیر خودش را شامل حال امام شافعی گرداند.

**بحث چهارم: استادان شافعی**

امام شافعی رحمه الله در عصر خود از بزرگان زیادی در اماکن مختلف از جمله مکه و مدینه و کوفه و بصره و یمن و شام و مصر کسب علم و معرفت نموده، بیهقی و ابن کثیر و مزنی و ابن حجر اسامی آنها را ذکر کرده اند.

ابن کثیر می فرماید: شافعی حدیث را از بزرگان فراوانی شنیده و همه مؤطأ را برای امام مالک خوانده حتی مالک از استعداد و توانآيهای امام شگفت زده شده بود که چگونه همه اینها را حفظ کرده است.

بعد از مسلم بن خالد زنجی علم حجاز را امام مالک فرا گرفت [[48]](#footnote-48). حافظ مزنی بعضی از استادان امام شافعی رحمه الله را در تهذیب الکمال ذکر کرده است [[49]](#footnote-49).

بیهقی می گوید:

امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی بعضی از استادان خود را ذکر فرموده است، برخی از آنها مانند سفیان بن عیینه [[50]](#footnote-50) و عبدالرحمان بن ابی بکر بن عبدالله بن ابی ملکیه [[51]](#footnote-51) و اسماعیل بن عبدالله بن قسطنطین مقری [[52]](#footnote-52) و مسلم بن خالد زنجی [[53]](#footnote-53) و غیره اهل مکه بودند.

برخی دیگر مانند مالک بن انس بن ابی عامر اصبحی [[54]](#footnote-54) و ابراهیم بن سعید بن عبدالرحمان بن عوف [[55]](#footnote-55)و عبدالعزیز بن محمد داراوردی [[56]](#footnote-56)و محمد بن اسماعیل بن فدیک [[57]](#footnote-57)و بعضی دیگر اهل مدینه بودند.

و بعضی دیگر مانند هشام بن یوسف صنعانی [[58]](#footnote-58)و مطرف بن مازن صنعانی [[59]](#footnote-59) و وکیع بن جراح [[60]](#footnote-60) و محمد بن حسن شیبانی [[61]](#footnote-61) و دیگران از سایر شهرهای دیگر بودند.

**ملاقات احمد بن حنبل با شافعی و استفاده ایشان از همدیگر:**

بیهقی با سند خودش از ابی اسماعیل ترمذی روایت می کند که گفته از احمد بن حنبل شنیدم که در مورد شافعی می گفت: شافعی رحمه الله از سنت دفاع می کرد. [[62]](#footnote-62)

دوباره بیهقی با سند خودش از عبدالله بن احمد بن حنبل روایت می کند که گفته: پدرم می گفت: شافعی خطاب به ما گفت: اگر حدیثی از احادیث رسول خدا نزد شما به صحت رسید به من اعلام کن تا بر اساس آن فتوا بدهم. [[63]](#footnote-63)

باز هم با سندش از احمد بن ابی عثمان روایت کرده که گفته: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: بهترین و زیبا ترین کار شافعی این بود که اگر حدیثی را برای اولین بار می شنید بدان فتوا می داد و نظریه قبلی را رها می فرمود. [[64]](#footnote-64)

بدین علت شافعی می فرمود: اگر یاران حدیث نمی بودند ما باقلا فروش می شدیم. [[65]](#footnote-65)

از عبدالرحمان پسر ابی حاتم روایت شده که گفته از پدرم شنیدم که می گفت: احمد بن حنبل از شافعی بزرگ تر است چون شافعی علوم الحدیث را از او یاد گرفته است. [[66]](#footnote-66)

عبدالله بن احمد می گوید: پدرم می گفت: شافعی خطاب به ما می گفت: شما در علوم حدیث و رجال از من دانا تر هستی، اگر حدیثی نزد شما به صحت رسید خواه شامی باشد یا کوفی یا بصری به من اعلام کن تا بدان بگروم. [[67]](#footnote-67)

ابن تیمیه می فرماید: احمد بن حنبل شاگرد شافعی نبوده همان طور که شافعی شاگرد محمد بن حسن نبود بلکه با همدیگر می نشستند و از علم و اطلاعات همدیگر بهره می بردند.

امام شافعی و امام احمد بن حنبل در اصول با هم بیشتر از امام شافعی و محمد بن حسن اتفاق داشتند، امام شافعی چند سالی از امام احمد مسن تر بود، امام شافعی در سال هشتاد هجری در حالی وارد بغداد شد که محمد بن حسن زنده و ابی یوسف دار فانی را وداع گفته بود ولی بار دوم در سال 90 هجری به بغداد پای گذاشت، در این مرحله با احمد بن

**مبحث پنجم: شاگردان امام شافعی**

بیهقی و مزنی و ابن حجر برخی از شاگردان امام شافعی رحمه الله را ذکر کرده اند، اما افرادی که از علم و اگاهی امام بهره برده اند قابل شمارش نیستند و تنها خداوند مقدار آنها را می داند چون به هر ناحیه و منطقه ای وارد می شود سفره علم و معرفت را برای همه پهن می کرد و علوم و معارفی که اندوخته بود همراه استنباط های افزوده شده بر آن را به طالبان علم می آموخت.

**مهمترین شاگردان امام**

1ـ ربیع بن سلیمان بن عبدالجبار بن کامل ابو محمد مرادی، امام و محدث و فقیه و بزرگ و سرشناس بود، یکی از شاگردان مصری و مؤذن و دوست امام شافعی است، ناقل علم ایشان و بزرگ مؤذنین مسجد جامع فسطاط و مرجع عالمان معاصر خودش بوده. در سال 174 هجری چشم به جهان گشود و در سال 270 به دیدار حق شتافته.

روایت شده که امام شافعی در مورد ایشان گفته: اگر امکان داشت که علم مانند غذا به حلقوم انسان انداخته شود با تو چنین می کردم و همچنین گفته: ربیع راوی کتابه های من است. [[68]](#footnote-68)

2ـ ابو ابراهیم اسماعیل بن یحیی بن اسماعیل بن عمرو بن مسلم مزنی مصری، امام و علامه بود، علم زهد و تقوی را به امت اسلام یاد داد، در سال 175 هجری نزد شافعی زانوی تلمذ زد و در سال 264 هجری به ملکوت اعلی پیوست.

با تالیف مختصرش در فقه شافعی و شرح های که بر آن نگاشت بلاد اسلامی را پر کرد به گونه ای که در مورد آن کتاب گفته شوده: باید نسخه ای از مختصر مزنی همراه جهیزیه ی هر دختر خانمی باشد.

شافعی می فرماید: مزنی یاور مذهب من است.

ذهبی می گوید: عمرو بن تمیم مکی می گفت: از محمد بن اسماعیل ترمذی شنیدم که می گفت: از مزنی شنیدم که می فرمود: هر کس معتقد نباشد که خداوند با تمام صفاتش بر روی عرش استقرار یافته توحید پروردگار را به جایی نیاورده است.

گفتم: مانند چه صفاتی ؟

گفت: مانند سمیع و بصیر و علیم.

3ـ ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالحکم بن اعین بن لیث ابو عبدالله مصری، شیخ الاسلام و فقیه و عالم دیار مصر زمان مزنی بود در سال 182 هجری دیده به جهان گشود.

امام شافعی در حالی که محمد بن عبدالله سوار بر اسبی بود به او خیره شود و گفت: دوست داشتم که هزار دینار بدهکار می بودم و نمی توانستم آنرا بپردازم ولی پسری مثل او می داشتم. می گویند: میان ابن لیث و بویطی بر جانشینی امام در حلقه تدریس اختلاف رخ داد، ابن لیث نگران شود و مذهب شافعی را رها کرد و به مذهب مالک گروید. [[69]](#footnote-69)

4ـ ابو یعقوب یوسف بن یحیی مصری بویطی، امام و علامه و بزرگ فقهاء و دوست امام شافعی بود مدت زیادی ملازم و همراه ایشان و در هر سفری همقطار امام بودند. در علم امام و در زهد الگو بود، زاهد و متقی و روحانی و شب زنده دار و مدام ذکر بود، خودش را بر فقه وقف کرده بود.

شافعی در مورد او می فرماید: میان دوستانم از بویطی دانا تر نیست. دچار فتنه و آشوب خلق قرآن شود و آتش آن بویطی را هم سوزاند ولی جوان مردانه در مقابل این بلا صبر پیشه کرد تا آخرین لحظه در زندان به ملکوت اعلی پیوست.

ربیع بن سلیمان می گوید: بویطی همیشه ذکر و یاد خدا را زیر لبهایش زمزمه می کرد و تا حالا کسی را ندیدم که مانند ایشان به قرآن استناد کند، او را در غل و زنجیر و سوار بر قاطری دیدم که وزنه چهل کیلو ای بدان آویزان کرده بودند، با این حال دردناک می فرمود: خداوند همه مخلوقات را با کلمه « کن » آفرید، اگر « کن » مخلوق باشد، مثل این است که مخلوقی توسط مخلوق دیگر آفریده شده باشد. اگر مرا پیش واثق ببرند این را اثبات و تأیید می کنم و در همین غل و زنجیر ها جان می دهم تا لاحقین متوجه شوند که گروهی برای این موضوع در غل و زنجیر جان باختند.

بویطی رحمه الله در سال 231 هجری در زندان بغداد دست و پا بسته دار فانی را وداع گفت. [[70]](#footnote-70)

به جز این بزرگان افراد دیگری نزد شافعی زانوی تلمذ زده‌اند که ما به همین مقدار اکتفاء می کنیم. [[71]](#footnote-71)

**بحث ششم: تالیفات امام شافعی.**

دانشمندان کتابهای زیادی را به امام شافعی نسبت داده اند که در اینجا به دو مورد از آنها اشاره خواهیم کرد:

1 ـ "الاُم"، این کتاب از چهار مجلد تشکیل یافته وشامل صد وبیست وهشت سرفصل می باشد. ابن حجر پیرامون شمار سرفصلهای الام می گوید: صد وچهل وچند سرفصل است که با کتاب طهارات (پاکیزگیها) وسپس مبحث مربوط به نماز شروع وبه همین ترتیب ادامه می یابد وآن را بر اساس ترتیب ابواب فقهی تنظیم نموده است، مزنی شاگرد برجسته ایشان کتاب مزبور را مختصر کرده که همراه با اصل کتاب به چاپ رسیده است. برخی گمان برده اند کتاب الام از نوشته های شافعی نیست بلکه بویطی شاگرد شافعی آن را به رشته تحریر در آورده وربیع ابن سلیمان مرادی (یکی دیگر از شاگردانش) تغییراتی را در آن انجام داده است، ولی پژوهشگر کتاب "مناقب الشافعی" بیهقی [[72]](#footnote-72) وعلامه احمد شاکر نیز در تحقیق خود بر کتاب "الرساله" آن را مردود دانسته اند[[73]](#footnote-73)

نخستین کسیکه این دیدگاه را رد نموده ابوطالب مکی است که در کتاب "قوت القلوب" بدان اشاره کرده است.[[74]](#footnote-74) پس از وی ابوحامد غزالی در کتاب "احیاء علوم الدین 2/185" این موضوع را به اثبات رسانده وسپس تحقیقی نیز در این زمینه به رشته تحریر درآورده است.

چند کتاب دیگر هم به همراه کتاب الام به چاپ رسیده است از جمله:

1ـ کتاب جماع العلم که در زمینه دفاع از سنت وعمل بدان بحث می کند.

2ـ کتاب ابطال دلیل "استحسان" که شافعی آن را در رد فقهای حنفی مذهب نگاشته است.

3ـ کتاب موارد اختلاف نظر شافعی وامام مالک.

4ـ کتاب پاسخ به محمدبن حسن.

2 ـ "الرساله جدید"، این کتاب که در یک مجلد بزرگ جای داده شده و ربیع بن سلیمان مرادی آن را از امام شافعی نقل نموده، از سوی علامه احمد شاکر تحقیق وبه زیور طبع آراسته است.

امام شافعی – رحمه الله – در کتاب الرساله به قرآن، سنت وجایگاهش نسبت به قرآن، ارائه دلایل بر حجیت سنت، ناسخ ومنسوخ قرآن وسنت، علل احادیث، استناد به حدیث آحاد، تفکیک زمینه هایی که اختلاف نظر در آنها جایزاست ازدیگر زمینه ها، ارائه دلیل بر تایید خبر آحاد، اجماع وافراد مورد اعتبار در انعقاد آن، قیاس، اقسام وشرایطش وبالاخره به اجتهاد، استحسان ودیگر مسائل پرداخته است.

ایشان – رحمه الله - مقدمه ای طولانی برای کتاب مزبور نوشته که بیانگر اعتقاد خوب و پسندیده وی می باشد ودر آن آمده است:

سپاس خدایی که آسمانها وزمین را آفرید وتاریکیها وروشنایی را نیز ایجاد کرد ولی کافران از برنامه پروردگارشان تجاوز می کنند. وسپاس خدایی که هرکس شکر یکی از نعمتهایش را به جا آورد، نعمتش افزون کند که باز شکر ایشان بر وی واجب می گردد. هیچ ستایشگری توانایی پی بردن به واقعیت عظمت وی را ندارد و او طوری است که خودش می فرماید و والاتر از ویژگیهایی می باشد که مخلوقاتش ایشان را بدان توصیف می نمایند.

خدا را چنان سپاس می گویم که شایسته عظمت وبزرگیش باشد، او را گونه ای به فریاد می طلبم که هیچ تغییر وتحولی جز به اراده وی تحقق نمی پذیرد، هدایتی را از ایشان می جویم که انسان یهره مند از آن گمراه نخواهد شد و بخاطر گناهان گذشته وآینده بسان کسی از او آمرزش می خواهم که به بندگیش اعتراف کرده ویقین دارد که هیچ کس جز وی توان بخشیدن گناهان ونجاتش را ندارد و به یکتایی خدا وبندگی ورسالت محمدص نیزگواهی می دهم.

احمد شاکر مقدمه ی بسیار ارزشمندی را برای کتاب الرساله نوشته که در آن به بررسی جایگاه علمی، رد کسانیکه صحت انتسابش را به شافعی زیر سؤال برده اند وتوضیح علت نگارش آن از سوی شافعی، پرداخته است.

نوشته های دیگری از جمله: کتاب المسند، السنن، پاسخ برهمنی ها وآزمون جانکاه شافعی، احکام قرآن و کتابهای دیگری نیز به ایشان نسبت داده شده که پاره ای از آنها از دست رفته وپاره ای هم از سوی برخی علمای شافعی مذهب گردآوری شده اند.[[75]](#footnote-75)

**فصل دوم:**

اصول امام شافعی در زمینه اثبات عقیده ومقایسه روش پیشینیان ومتکلمان.

این فصل سه بحث را در می گیرد:

بحث اول: روش پیشینیان در زمینه عقیده.

بحث دوم: روش متکلمان.

بحث سوم: اصول شافعی در زمینه اثبات عقیده**.**

**بحث اول: روش پیشینیان در زمینه اثبات عقیده.**

این بحث را با تعریف واژه "سلف" در لغت واصطلاح وتوضیح معنی مطلق آن غاز می کنیم.

واژه سلف از نظر زبان شناختی: نویسنده کتاب "اللسان" می گوید: فعل سَلَفَ یَسلُفُ سُلُفا وسُلوفا به معنای تَقدّم (پیشی گرفت) می باشد، وواژه سلف نیز به نیاکان وخویشاوندانی گفته می شود که مسن تر ودارای فضل وامتیاز بیشتری هستند. ولذا تابعین، سلف صالح (پیشینیان نیکوکار) گفته می شوند.[[76]](#footnote-76)

ولی محققین پیرامون تعریف اصطلاحی واژه سلف اختلاف نظر دارند: برخی آن را ـ بدون در نظر گرفتن ویژگیهای زمینه ساز وی ـ بر مدت زمانی محدود اطلاق می کنند.

قلشانی در این باره می گوید: سلف صالح عبارت از نسل نخستین زبردست در دانش وهدایت یافته مکتب پیامبر وحامی سنت ایشان است که خداوند آنان را برای همراهی پیامبر، برپایی دین و پیشوایی امت برگزید، آنان بودند که تمام تلاش خویش را مصروف اعلای اسلام ودلسوزی برای امت نموده وجان و مالشان فدای برنامه خداوند کردند، و او نیز در کتاب خود ایشان را چنان می ستاید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﮊ الفتح: ٢٩ ترجمه: محمدص پيامبر خداست و كسانى كه با اويند بر كافران سختگير [و] با همديگر مهربانند. و يا می فرماید: ﮋ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﮊ الحشر: ٨ ترجمه: [اين غنايم نخست] اختصاص به بينوايان مهاجرى دارد كه از ديارشان و اموالشان رانده شدند خواستار فضل خدا و خشنودى [او] مى‏باشند و خدا و پيامبرش را يارى مى‏كنند اينان همان مردم درست كردارند.

خداوند در قرآن به ذکر مهاجرین وانصار وسپس ستایش پیروانشان پرداخته ومخالفانی را که در برابر ایشان صف آرایی کرده تهدید کرده ومی فرماید: ﮋ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮊ النساء: ١١٥ ترجمه: و هر كس پس از آنكه راه هدايت براى او آشكار شد با پيامبر به مخالفت برخيزد و [راهى] غير راه مؤمنان در پيش گيرد وى را بدانچه روى خود را بدان سو كرده واگذاريم و به دوزخش كشانيم و چه بازگشتگاه بدى است}.

بنابراین باید از نقل قولها وآثار وکردار پیشینیان دنباله روی نمود وبرایشان آمرزش طلبید.

ومی فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﮊ الحشر: ١٠ ترجمه: و [نيز] كسانى كه بعد از آنان [مهاجران و انصار] آمده‏اند [و] مى‏گويند پروردگارا بر ما و بر آن برادرانمان كه در ايمان آوردن بر ما پيشى گرفتند ببخشاى و در دلهايمان نسبت به كسانى كه ايمان آورده‏اند [هيچ گونه] كينه‏اى مگذار پروردگارا به راستى كه تو رئوف و مهربانى.

پس واژه سلف یعنی پیشینیان، وسلف هرکس پدر ومادر وی می باشد.[[77]](#footnote-77) ابو الحسن[[78]](#footnote-78) در شرح خود بر کتاب الرسالة در شرح جمله (اتباع السلف الصالح) می نویسد: ایشان عبارت از یاران پیامبر در گفتار، کردار واجتهاداتشان می باشند.

عدوی در حاشیه خود بر شرح مزبورمی گوید: علت آنکه ابوالحسن اصطلاح سلف صالح را به صحابه اختصاص داده این است که چون "ابن ناجی" معتقد است: سلف صالح وصفی ثابت و وقتی به صورت مطلق بکار برده شود تنها بر صحابه اطلاق گردیده ودیگران را درب ر نمی گیرد.

ولی دیگران معتقدند: صرف تحدید زمانی در معنای سلف کافی نیست و باید قید دیگری نیز بدان اضافه شود تا مفهوم واقعیش تحقق یابد. شیخ محمد احمد خفاجی در این زمینه می گوید: تحدید وتخصیص زمانی در آن کفایت نمی کند بلکه بایستی علاوه بر آن، سازگاری با دیدگاه قرآن وسنت هم بدان افزوده گردد یعنی رای هرکس با نصوص کتاب وسنت همخوانی نداشت جزو سلف محسوب نمی شود هرچند در عصر صحابه، تابعین واتباع ایشان نیز زیسته باشد.[[79]](#footnote-79)

ابن حجر قطری می گوید: بنابراین مراد از مذهب سلف همان چیزی است که یاران بزرگوار پیامبر، تابعین، پیروان ایشان وپیشوایان مورد تایید واحترام عموم مسلمانان همچون: ائمه چهارگانه (ابوحنیفه، مالک، شافعی واحمد)، سفیان ثوری، لیث بن سعد، ابن المبارک، نخعی، بخاری، مسلم وسایر اصحاب سنن، بر آن بوده اند نه آنهایی که متهم به بدعت و یا شهرتی ناخوشایند مانند خوارج، رافضیان، مرجئه ها، جبریها، جهمیان ومعتزلیان، بوده اند.[[80]](#footnote-80)

از سخنان بالا چنین برداشت می شود که اصطلاح "سلف" بر پیشوایان گذشته یعنی علمای سه قرن نخستین از صحابه وتابعین واتباع ایشان اطلاق می گردد که در حدیث پیامبر خدا بدانها اشاره رفته است، می فرماید: (خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یجیء اقوام تسبق شهادة احدهم یمینه ویمینه شهادته)[[81]](#footnote-81) یعنی: بهترین دوران، دوران من است، سپس آنهایی که می آیند وسپس آنهایی که به دنبال ایشان می آیند، پس از آن گروهی می آیند که شهادت هرکدام از آنها از سوگندش پیشی گرفته وسوگندش به عنوان شهادت برایش محسوب می گردد.

واما امروزه اصطلاح سلفی بر کسی اطلاق می گردد که پایبند عقاید، فقه واصول این پیشوایان بزرگوار بوده، خط مشی وبینش ایشان را اتخاذ نماید ودوستی ودشمنی(ولاء و براء) را بر آن پآيه ریزی کند گرچه فاصله های زمانی ومکانی زیادی نیز میان آنان به وجود آمده باشد، ولی کسیکه التزام کامل به راه وروش ایشان ندارد، سلفی محسوب نمی گردد هرچند خودش ادعا کرده و چنان بپندارد.[[82]](#footnote-82)

این مصطلح به هنگام ظهور نزاع وکشمکش پیرامون اصول دین میان گروههای مختلف کلامی، سربرآورد وهمه می کوشیدند خود را به سلف نسبت داده و اعلام نمایند بینش ومنش وی با کردار وگفتارایشان تطابق کامل دارد، از این رو لازم بود اصول وقواعدی روشن و ثابت برای بیان روش سلف تدوین گردد تا مردم دچار خلط واشتباه نشوند وهمچنین صفوف پیروان راستین از مدعیان دروغین تمایز یابد.[[83]](#footnote-83)

**اصول و مبانی مزبور را می توان در نکات زیر خلاصه کرد:**

اصل اول: در تمامی مسائل اعتقادی باید از ظاهر کتاب وسنت پیروی نمود زیرا خداوند به ما نوید داده که در صورت تمسک بدانها گمراه وتیره بخت نخواهیم شد، می فرماید: ﮋ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﮊ طه: ١٢٣ - ١٢٤ ترجمه: هر كس از هدايتم پيروى كند نه گمراه مى‏شود و نه تيره‏بخت. و هر كس از ياد من دل بگرداند در حقيقت زندگى تنگ [و سختى] خواهد داشت و روز رستاخيز او را نابينا محشور مى‏كنيم.

ابن عباس می گوید: خداوند متعهد شده که هرکس قرآن خوانده وبه مندرجاتش عمل نماید وی را نه در دنیا گمراه می سازد ونه در آخرت سیه روزش می کند.[[84]](#footnote-84) پیامبر خداص در این زمینه می فرماید: (ترکت فیکم ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله وسنتی) [[85]](#footnote-85) یعنی: چیزی را در میانتان جا گذاشته ام که تا بدانها چنگ اندازید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا وسنت وروش من.

مهمترین چیزیکه باید برای فهم ودریافت صحیح آن به کتاب وسنت تمسک جست، مسائل اعتقادی است، چون عقلها توانایی شناخت همه جانبه آن را جز از طریق وحی، ندارند، از این رو هرکس به وحی ورهنمود الهی تمسک ورزد، به ریسمان محکم خدا چنگ زده و راه راست را باز شناخته است. این قاعده امور ریزتری را نیز دربر می گیرد:

1 ـ پیش انداختن نقل بر عقل، مراد از نقل دلایل شرعی کتاب وسنت ومراد از عقل نیز دلایل عقلی است که متکلمان آنها را پدید آورده، به عنوان دین ومیزان همه چیزها تلقیشان نموده ونصوص شریعت را تابعشان کرده اند. البته این امر بدین معنی نیست که سلف (پیشینیان) عقل را تعطیل و از کار انداخته باشند بلکه مراد این است که ایشان در راستای اثبات مسائل اعتقادی راه وروش متکلمان را در پیش نمی گیرند که در امور خارج از محدوده عقل تنها به دلایل عقلی استناد نموده ودلایل شرعی متناقض با آنها را مردود شمارند، ولذا متکلمان می گویند: هرگاه دلیل نقلی با دلیل عقلی تعارض پیدا کرد، دلیل عقلی را معتبر می شماریم، چون دلالت نقل ظنی ودلالت عقل قطعی ویقین آور است. بلکه اهل سنت تعارض وناهمخوانی عقل ونقل را باور ندارند، ولذا ابن ابی العزحنفی می گوید: هیچ یک از موارد شریعت محال عقلی نیستند ولی چیزهایی در آن وجود دارد که عقل توانایی فهم وشناختشان را ندارد.[[86]](#footnote-86)

امام ابو مظفر سمعانی در این زمینه می گوید: بنیان مذهب اهل سنت بر این امر استوار است که عقل، هیچ چیز را بر انسان واجب یا از وی بر نمی دارد و دخالت در زمینه تحلیل، تحریم، نیکو دانستن و یا زشت انگاشتن به وی واگذار نشده است، واگر وحی وپیام آسمانی فرود نمی آمد هیچ تکلیفی متوجه انسانها نشده وپاداش وکیفری به ایشان تعلق نمی گرفت.[[87]](#footnote-87)

سمعانی می افزاید: اهل سنت وجماعت معتقدند: اصل در دین اتباع ودنباله روی ومعقولات تابع ووابسته محسوب می گردند، اگر دین بر اساس معقولات پآيه ریزی می شد مردم از وحی وپیامبران بی نیاز گشته ومعنی امر ونهی باطل می شد وهرکه هرچه دلش می خواست می گفت.[[88]](#footnote-88)

شیخ الاسلام ابن تیمیه – رحمه الله – می گوید: یکی از روشهای اهل سنت این است که سخن خدا وهدایت محمدص را بر سخن مردم وهدایت دیگران ترجیح داده و و از آثار آشکار وپنهان پیامبر دنباله روی می نمایند[[89]](#footnote-89)

وی در جایی دیگر می گوید: اهل سنت مسائل مربوط به اسماء و صفات، قضا و قدر، ترغيب و ترهيب، امر به معروف و نهی از منکر و دیگر مسائل را که مردم در آنها اختلاف نظر دارند، بر اساس میزان قرآن و سنت ارزیابی والفاظ مجمل مورد نزاع را تفسیرمی نمایند، هرچه با اصول کتاب وسنت سازگاری داشت بدان اعتقاد ورزیده وهرچه هم تناقض داشت باطل تلقی می کنند و هرگز از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی نمی کنند زیرا پیروی از گمان پوچ جهل و نادانی و دنباله روی از هوای نفس نیز ظلم به شمار می آید.[[90]](#footnote-90)

ایشان – رحمه الله – در جایی دیگر می فرمایند: آنچه باید دانست اینکه: هرگاه تفسیر آیات واحادیث از طرف خود پیامبر روشن شده بود، نیازی به گفته های دانشمندان علم لغت نیست، زیرا ایشان تفسیر ومعنایش را به خوبی دریافته اند و لذا نیازی به استدلال لغت شناسان وجود ندارد، ارزشمند ترین چیزی که خداوند صحابه وتابعین را از آن بهره مند ساخته بود اینکه به ریسمان محکم کتاب وسنت چنگ انداخته بودند ویکی از اصول مورد اتفاق ایشان این بود که: هیچ کس حق ندارد با رای، سلیقه، عقل وقیاس در برابر قرآن قد علم کند. ولذا قرآن پیشوا وبرنامه زندگیشان بود و در سخن هیچ کدام از آنان چیزی به چشم نمی خورد که بر اساس عقل، رای، قیاس، سلیقه، وجد و حال و مکاشفه با قرآن تعارض داشته و نه تنها اعتقادی به پیش انداختن عقل بر نقل نداشته اند که به تعارض عقل ونقل نیز معتقد نبوده اند. و باید نقل – یعنی قرآن، حدیث وگفتار صحابه و تابعین – یا به خدا واگذار گردد و یا تاویل شوند.

سلف صالح مقابله آيه ای را تنها با آيه ای دیگر که تفسیر یا نسخش نماید و یا با سنت مبین پیامبرص، می پذیرفتند، زیرا سنت ایشان بیانگر قرآن و پرده از روی امور پنهان ومجملاتش را بر می دارد.[[91]](#footnote-91)

ابن تیمیه – رحمه الله – کتاب "درء تعارض العقل والنقل" خود را بر اساس همین قاعده به رشته تحریر درآورده و روشن ساخته است که هیچ گاه نقل صحیح با عقل سلیم و صریح تعارض نخواهد داشت.

2 ـ ایمان به ظاهر نصوص شریعت بدون اشتغال به تاویلات پوچ وبی ارزش متکلمان، تاویل دارای سه معنا است:

الف) تفسیر وبیان، مفسرانی همچون ابن جریر طبری ودیگران به هنگام بکار بردن واژه تاویل همین معنی را مد نظر دارند.

ب) حقیقتی که سخن بدان منتهی می گردد، چنانچه خداوند می فرماید: ﮋ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﮊ الأعراف: ٥٣ ترجمه: آيا [آنان] جز در انتظار تاويل آنند روزى كه تاويلش فرا رسد كسانى كه آن را پيش از آن به فراموشى سپرده‏اند مى‏گويند حقا فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند.

ج) تغییر دادن واژه ای از معنای نزدیک وزود فهم به معنای دوری که نص مزبور به واسطه وجود قرینه ای، دربر می گیرد، این گونه تاویل حق ومقبول است ولی دارای شرایطی نیز هست که در صورت فقدان یکی از آنها باطل می گردد... متکلمان پایبند شرایط مزبور نبوده و آنها را نادیده گرفته اند.

تاویل از دیدگاه متکلمان همان چیزی است که می گویند:

وکل نص أوهم التشبیها أوله أو فوض ورم تنزیها[[92]](#footnote-92)

هر نصی که بوی تشبیه از آن استشمام می شود، یا تاویلش کن و یا آن را به خدا موکول نما و دنبال دور نگه داشتن خدا از معایب باش.

تاویل از دید متکلمان چنانکه از عقایدشان برداشت می شود عبارت از: تغییر لفظ از ظاهر راجح به معنای محتمل مرجوح است که قرینه ای خارجی دال بر آن می باشد، پیشینیان نیکوکار از قدیم وندیم این گونه تاویل را چون به تحریف ورد کلام خدا وپیامبرش می انجامد، مردود شمرده اند.[[93]](#footnote-93)

علامه صنعانی در این باره می گوید: اصل اول آن است که: جای تردید وگمان ندارد: هرچه در قرآن است حق است نه باطل، راست است نه دروغ، هدایت است نه گمراهی، دانش است نه جهل و نادانی وبالاخره یقینی است نه جای شک وگمان. این اصل که مورد اتفاق همه مسلمانان است، معیار پذیرش اعتقاد هر انسانی محسوب شده وایمان هیچ کس بدون آن کامل نخواهد شد.[[94]](#footnote-94)

ابن کثیر پیرامون آيه ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮊ الأعراف: ٥٤ ترجمه: سپس بر عرش استيلا يافت می گوید: مردم در این باره سخنان بسیار زیادی گفته اند که مجال پرداختن بدانها وجود ندارد بلکه راه وروش سلف صالح همچون: مالک، اوزاعی، ثوری، لیث بن سعد، شافعی، احمد، اسحاق بن راهویه ودیگرائمه قدیم وجدید را می پیماییم. وآن اینکه صفات خدا را بدون تعیین کیفیت، تشبیه و یا تعطیل سر جای خویش قرار داده و بدانها معتقد باشیم. ظاهری که به ذهن تشبیه کنندگان (مشبهه) خطور می کند، از خداوند بعید ونفی می گردد زیرا او همتایی ندارد وشنوا وبینا است، بلکه واقعیت چنان است که پیشوایان بزرگوار از جمله: نعیم بن حماد استاد امام بخاری می گوید که: هرکس خدا را به یکی از مخلوقاتش تشبیه کند و یا توصیف وی را چنانکه خودش می فرماید، انکار نماید، کافر محسوب می گردد ودر آنچه خداوند یا پیامبرش در حق ایشان می فرماید، تشبیهی وجود ندارد. بنابر این هرکه صفات وارده در قرآن یا احادیث صحیح را به گونه ای شایسته برای خدا اثبات کند و نواقص وکاستیها را از ایشان دور بدارد، راه هدایت را پیموده است.[[95]](#footnote-95)

3 ـ تفاوت قائل نشدن میان کتاب وسنت.

یکی از موارد بسیار مهم وارزشمند که سلف را از بدعت گذاران تمایز می بخشد، احترام قائل شدن برای سنت پیامبر است، زیرا سنت از نظر آنان بیانگر قرآن در زمینه های مختلف اعتقادی وتشریعی به شمار می آید، از این رو سنت، مبین، شارح ومفسر مندرجات کتاب خدا محسوب می گردد ولذا اهل سنت وجماعت از ظاهر این احادیث پیروی کرده وهیچ یک از آنها را تاویل نمی کنند، و یا همچون متکلمان پاره ای از احادیث پیامبر را به بهانه اینکه یقین آور نیستند، مردود نمی شمارند.

امام احمد – رحمه الله – در باره احادیث صفات چنین می فرماید: بدانها ایمان آورده وتاییدشان می نماییم وهیچ یک از آنها را در صورت صحت سندهایشان، رد نمی کنیم.[[96]](#footnote-96)

و درباره‌ی احادیث رویت خداوند در قیامت می گوید: احدیث صحیحی هستند که‌ بدانها ایمان آورده‌ و اعتراف می نماییم، و هرگاه با سندهایی جید روایت شوند بدانها ایمان می آوریم. ([[97]](#footnote-97))

ابن عیینه‌ پیرامون احادیث رویت چنین می گوید: همه‌ی آنها حق هستند و چنان که‌ شنیده‌ایم از افرادی مورد اعتماد روایتشان می کنیم . ([[98]](#footnote-98))

درباره‌ی احادیث صفات از محمد بن حسن سوال شد، در پاسخ گفت: این احادیث از طریق افرادی مورد اعتماد روایت شده‌اند که‌ ما نیز آنها را روایت کرده‌، بدانها ایمان می آوریم و تأویل شان نمی کنیم . ([[99]](#footnote-99))

ابو عبیده‌ راجع به‌ بعضی از احادیث صفات می گوید: این احادیث نزد ما معتبر هستند و و افراد معتبر آن را از یکدیگر روایت کرده‌اند ([[100]](#footnote-100))

قاعده‌ی دوم: بزرگداشت قول اصحاب و پذیرفتن فهم آنها و آنچه‌ از آنها روایت شده‌ است نصوص شرعی بر آن دلالت می کند که ‌اصحاب فاضل ترین امت پیامبر ص هستند و از جهت ایمان و علم و و فهم و تقوی برترین امت پیامبر ص و شایسته‌ترین کسانی هستند که‌ باید از آنها پیروی شود.

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﮊ التوبة: ١٠٠ و پيشگامان نخستين از مهاجران و انصار و كسانى كه با نيكوكارى از آنان پيروى كردند خدا از ايشان خشنود و آنان [نيز] از او خشنودند.

و می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﮊ الفتح: ٢٩ محمد پيامبر خداست و كسانى كه با اويند بر كافران سختگير [و] با همديگر مهربانند آنان را در ركوع و سجود مى‏بينى فضل و خشنودى خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‏هايشان است.

و راجع به‌ فضل و بزرگی آنها روایات فراوانی آمده‌ است.

از جمله‌ حدیث ابوهریره‌ - رضی الله‌ عنه‌ - است که‌ روایت می کند پیامبر فرمود: لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده‌ لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم و لا نصیفه‌ ([[101]](#footnote-101))

در مورد اصحاب من بدگویی نکنید، سوگند به‌ آن کسی که‌ جان من در دست او است اگر یکی از شما به‌ اندازه‌ی کوه احد طلا و جواهرات را ببخشد به‌ مشتی و یا نیم مشت از انفاق آنها نمی ارزد.

به‌ همین خاطر است که‌ پیامبرص به‌ ما دستور می دهد در حین اختلاف به‌ آنها اقتدا نماییم. می فرماید: أنه‌ من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین من بعدی تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ ([[102]](#footnote-102))

در حقيقت اگر کسی از شما بماند اختلاف بسیاری را می بیند، شما را به‌ گرفتن راه من و راه خلفاء راشدین که‌ هدایت یافتگانند تشویق می کنم. این سفارش را به‌ بن دندان(نواجذ) بگیرید.

پس به‌ خاطر ستایش خدا برای آنها و دستور پیامبرص به‌ پیروی از آنها و به‌ خاطر اینکه‌ آنها شاهد نزول قرآن بودند و از مراد خدا و پیامبرش آگاهی داشتند و اسباب نزول را می شناختند به‌ خاطر تمام اینها سلف منهج خود را بر همان راه و مسلک اصحاب بنیان نهادند؛ و از جمله‌ نکاتی که‌ بر دقت فهم سلف برای نصوص دلالت می کند و بیانگر دانش و خیر و سلامتی و حکمت در پیروی کردن از آنها است نکات زیر می باشد:

1. عصر و زمان آنها خالی از بدعت و فرقه‌ و گرایشها و جدل و مشاجره‌ بود و آنها به‌ علم و عمل رویی آورده‌ بودند.
2. هنگامی که‌ پیامبرص در ابتدای دین اسلام گفتن (لا اله‌ الا الله‌ ) را از آنها خواست برخی از آنها آن را رد کردند و و در برابر پیامبر ص شمشیر را بیرون کشیدند، زیرا آنها از مفهوم آن عبارت درک کردند که‌ به‌ تمامی خدایان آنها بجز الله‌ کفر ورزیده‌ می شود و بینش آنها و پدرانشان احمقانه‌ و ناچیز شمرده‌ می شود و از شرک و اهل آن - اگر چه‌ از اقربا هم باشد - تبرئه‌ می شود و این همان چیزی است که‌ آنها آن را نمی خواهند؛ اما آنگاه که‌ سینه‌ی آنها برای پذیرش دین اسلام گشاده‌ و فراخ گشت و ایمان در قلب آنها جایی گرفت و همانند ریشه‌ دوانیدن کوههای سربه‌ فلک کشیده‌ در دل زمین ایمان هم در دل آنها ریشه‌ دوانید شمشیرهایشان را برای نشر این دین و علیه‌ هر دشمنی – اگر هم از اقربا باشد – برداشتند، و این دلیلی است بر اینکه‌ ایمان آنها از روی فهم و درک قوی برای حقیقت دین اسلام و عقاید آن بوده‌ است.
3. سخن ابن عمر - رضی الله‌ عنه‌ - خطاب به‌ یحیی بن یعمر: هر گاه به‌ آنها رسیدی برایشان تعریف کن که‌ من از آنها بری هستم و آنها هم از من بری هستند و سوگند به‌ آن کسی که‌ عبدالله‌ بن عمر بدان سوگند یاد می کند اگر یکی از شما به‌ اندازه‌ی کوه‌ احد طلا و جواهرات را ببخشد تا هنگامی که‌ به‌ قدر ایمان نداشته‌ باش از او پذیرفته‌ نمی شود. سپس حدیث مشهور جبریل را نقل می کند ([[103]](#footnote-103)) اگر ابن عمر چنین شناختی روی اهمیت ایمان به‌ قضا و قدر نمی داشت و اینکه‌ ایمان به‌ قضا و قدر هم رکنی از ارکان ایمان است هرگز از منکرین آن تبرئه‌ نمی کرد در حالی که‌ اظهار اسلام می کنند.
4. داستان صبیغ بن عسل مرادی که‌ از متشابه‌ قرآن سوال می کند و عمر - رضی الله‌ عنه‌ - شخصی را به‌ دنبالش می فرستد و خوشه‌هایی از خرما را برایش آماده‌ می کند، وقتی آن مرد نزد عمر می آید، عمر تا وقتی که‌ سر او را زخمی می کند با آن خوشه‌ها او را می زند سپس او را بر مرکبی سوار می کند و تبعیدش می کند و به‌ مردم دستور داد که‌ با او مجالست نکنند، پس در میان مردم همانند یک شتر گر زندگی را سپری می کرد هرگاه به‌ میان گروهی می رفت همگی بلند می شدند و او را تنها می گذاشتند. ([[104]](#footnote-104))

قاعده‌ سوم: حفظ عقول از تکلیف زیاد به‌ مباحثی در عقیده‌ که‌ در توانش نباشد، زیرا خداوند متعال ظرفیت و توانایی محدودی را به‌ عقل بخشیده‌ است و عقل نمی تواند از آن محدوده‌ تجاوز نماید.

و سلف صالح - رحمهم‌ الله‌ - به‌ این قضیه‌ پی برده‌ بودند به‌ همین خاطر از غوطه‌ ور شدن در امور غیبی خودداری می کردند و در برابر آن نصوصی که‌ درباره‌ی آنها بحث می کند تسلیم می شدند و به‌ آن ایمان می آوردند؛ عقل در عقیده‌ غیبی سلفی چنین نقشی داشت: رضایت و اطمئنان و ارج نهادن برای خدا و تفکر در آفریده‌های با عظمتی که‌ در این هستی وسیع پراکنده‌ شده‌اند وتأمل در آن آیات و نشانه‌ها و پند وعبرتهایی که‌ خداوند در آنها قرار داده‌ است، و نباید از این عبارت چنین فهم شود که‌ عقل کنار زده‌ شود و هیچ گونه‌ بهره‌ای از آن گرفته‌ نشود همچنانکه‌ در مفهوم مسیحی و صوفی به‌ چنین اندیشه‌ای ارج نهاده‌ می شود، زیرا بحث و تحقیقات عقلی به‌ طور کل مذموم نیست بلکه‌ تنها زمانی مذموم است که‌ به‌ وسیله‌ی عقل اعلام بی نیازی از‌ ادله‌ی شرعی شود و یا اینکه‌ منتجات عقلی بر ادله‌ شرعی تقدیم داده‌ شوند و یا آن را معارض نصوص دین قرار دهند.

همچنانکه‌ نباید عقل در میدان غیب – سمعیات - از مسایل عقیدتی دخالت نماید.

اما آن جمله‌ مباحث از عقیده‌ که‌ به‌ وسیله‌ی آن بر وحدانیت و علم و قدرت و حکمت خدا و زنده‌ شدن وگرفتن پاداش بدان استدلال می شود قران در این راستا از عقل بشری خواسته‌ است که‌ به‌ سوی آن قدم بردارند، زیرا اینها دلایلی هستند که‌ نصوص را تقویت می نمایند و تأیید اعتقاد و باور را می افزاید. به‌ همین خاطر است که‌ در قرآن آیات فراوانی دیده‌ می شود که‌ انسان را به‌ تفکر و تأمل و تدبر تشویق می کند.

هرگاه عقل از دایره‌ی وحی نصوص معصوم آزاد نگردد سریع با اشتباه روبرو می شود، زیرا عقل آفریده‌ای از آفریده‌های خداوند است، آیا جایز است که‌ از چشم دیدن چیزی خواسته‌ شود که‌ کیلومترها از او دور است ؟ و آیا جایز است که‌ از گوش خواسته‌ شود رازو نیاز پرندگان بر سر قله‌ی کوهها را بشنود ؟ و آیا جایز است که‌ از دست خواسته‌ شود کوهی را بردارد و این قضیه‌ نسبت به‌ عقل هم به‌ همین صورت است. ([[105]](#footnote-105))

قاعده‌ی چهارم: اجتناب و قطع ارتباط با بدعت و اهل بدعت و دوری کردن از افزایش جمعیت آنها و نشستن با آنها و اجتناب از انتقال شبهات آنها و عرضه‌ کردن آن بر مسلمانان؛ و آنها با این کار خود قول خداوند را به‌ تحقق می رسانند که‌ می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﮊ المجادلة: ٢٢ ترجمه: قومى را نيابى كه به خدا و روز بازپسين ايمان داشته باشند [و] كسانى را كه با خدا و رسولش مخالفت كرده‏اند.

و قول پیامبر ص را به‌ تحقق می رسانند که‌ فرموده‌: اوثق عری الایمان الموالاة فی الله‌ و المعاداة فی الله‌ و الحب فی الله‌ و البغض فی الله‌ ([[106]](#footnote-106)) قوی ترین ریسمان ایمان عبارت است از اینکه‌ دوستی و دشمنی و محبت و بغض و کینه‌ را به‌ رضائیت خداوند نسبت دهیم. و بغوی در « شرح السنة » از سفیان ثوری روایت می کند که‌ گفته‌: هر کس بدعتی را شنید آن را برای دوستان خود بازگو نکند و آن را در دل آنها قرار ندهد ([[107]](#footnote-107)) هشدار در برابر بدعت در قرآن و سنت مسأله‌ی مشهور و ثابت است اما آنچه‌ از مردم نهان است حکم همنشینی با اهل بدعت است؛ و اهل سنت و جماعت معتقد هستند که‌ همنشینی و مجالست با اهل بدعت و کسانی که‌ مشهور به‌ اهل فرقه‌ها هستند جایز نیست، همچنانکه‌ خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﮊ الأنعام: ٦٨ ترجمه: و چون ببينى كسانى [به قصد تخطئه] در آيات ما فرو مى‏روند از ايشان روى برتاب.

و می فرماید: ﮋ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﮊ الكهف: ٢٨ ترجمه: و از آن كس كه قلبش را از ياد خود غافل ساخته‏ايم و از هوس خود پيروى كرده و [اساس] كارش بر زياده‏روى است اطاعت مكن.

به‌ همین لحاظ وقتی مردی از اهل بدعت نزد ایوب سختیانی می آید و خدمت او عرض می کند: ای ابابکر می خواهم در مورد کلمه‌ای از شما سوال کنم. سختیانی رو بر می تابد و با دستهایش اشاره‌ وار می گوید: نه‌ حتی نیم کلمه‌ را هم مپرس. ([[108]](#footnote-108))

بغوی - رحمه‌ الله‌ - می گوید: این دوری گزینی و تبرئه‌ و دشمنی تنها با اهل بدعت و مخالفین در اصول باید اجرا شود، اما اختلاف در فروع میان علما یک اختلاف رحمت است. خداوند خواسته‌ است هیچ گونه‌ عسر و حرجی در دین بر مومنین نباشد، پس به‌ هیچ وجه‌ دوری گزینی و قطع ارتباط با آنها جایز نیست، زیرا این نوع از اختلاف میان اصحاب پیامبرص هم موجود بود با وجود اینکه‌ همه‌ی آنها برادرانی متحد بودند و نسبت به‌ هم مهر و محبت را اظهار می داشتند، و اقوال هر کدام از آنها مورد تأیید دسته‌ای از علمای بعد از خود گشته‌ است، همگی در جستجوی حقیقت بودند و در پیمایش راه هدایت شریک بوده‌اند. ([[109]](#footnote-109))

و این بهترین راه و مسلکی است که‌ دنبال شود، اما به‌ شرط اینکه‌ دلیل صحیح را رد نکند و برای مذهب خویش تعصب نداشته‌ باشد، زیرا این کار موجب رد کلام خدا و رسولش می شود. ([[110]](#footnote-110))

قاعده‌ پنجم: حریص شدن بر اتحاد و همنوایی گروه مسلمانان خداوند در کتاب خود این مسأله‌ را بر مسلمانان واجب گردانیده‌ است و می فرماید:

ﮋ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮊ آل عمران: ١٠٣ – ١٠٤

ترجمه: و همگى به ريسمان خدا چنگ زنيد و پراكنده نشويد و نعمت‏خدا را بر خود ياد كنيد آنگاه كه دشمنان [يكديگر] بوديد پس ميان دلهاى شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شديد و بر كنار پرتگاه آتش بوديد كه شما را از آن رهانيد اين گونه خداوند نشانه‏هاى خود را براى شما روشن مى‏كند باشد كه شما راه يابيد \* و بايد از ميان شما گروهى [مردم را] به نيكى دعوت كنند و به كار شايسته وادارند و از زشتى بازدارند و آنان همان رستگارانند.

و می فرماید: ﮋ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮊ الأنعام: ١٥٩ كسانى كه دين خود را پراكنده ساختند و فرقه فرقه شدند تو هيچ گونه مسؤول ايشان نيستى.

و پیامبر می فرماید: «لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض»[[111]](#footnote-111) بعد از من کافر نشوید و برخی از شما گردن برخی دیگر را بزند.

و باز می فرماید: «لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا تقاطعوا و کونوا عباد الله‌ اخوانا» [[112]](#footnote-112) نسبت به‌ همدیگر حسادت و دشمنی و قطع ارتباط را برقرار نکنید، بلکه‌ بنده‌ی خدا وبرادر همدیگر باشید.

و آیات و احادیث در مورد نکوهش تفرقه‌ و دعوت به‌ اتحاد بسیار فراوان هستند، و سلف صالح - رحمهم‌ الله‌ - بسیار به‌ دقت روی مسأله‌ی اتحاد مسلمانان در ابتدای اسلام تدبر کردند و فهمیدند که‌ تنها وسیله‌ی اتحاد مسلمانان بعد از به‌ وجود آمدن تفرقه‌ همان چیزی است که‌ در ابتدای اسلام مسلمانان را گرد هم آورده‌ بود، به‌ همین خاطر آنها جهت فراهم آوردن وسیله‌ی گردهمایی آنها و کنار گذاشتن هر گونه‌ وسیله‌ی تفرقه‌ و اختلاف میان آنها خود را وقف دعوت مردم کردند.

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﮊ الأنفال: ٦٣ ترجمه: و ميان دلهايشان الفت انداخت كه اگر آنچه در روى زمين است همه را خرج مى‏كردى نمى‏توانستى ميان دلهايشان الفت برقرار كنى ولى خدا بود كه ميان آنان الفت انداخت چرا كه او تواناى حكيم است.

و این مسأله‌ از ویژگیهای سلف و کسانی بود که‌ راه و منش سلف را دنبال می کردند، اما سایر مردم بنا بر خواسته‌ و خواهشات نفس و مصالح خود در برابر دیگران ولاء و براء را عرضه‌ می داشتند، تمامی فرقه‌ها در این مسأله‌ با یکدیگر اختلاف داشتند هر کدام از آنها برای مصلحت خویش تقلا و تلاش می کرد هر چند آن مصلحت آنها موجب به‌ وجود آمدن فساد و تفرقه‌ در میان امت اسلامی شود، و بدون شک این مسأله‌ای است که‌ امت اسلامی را متفرق و پراکنده‌ می کند بر خلاف آن مسلک سلفی که‌ مردم را پیرامون کتاب خدا و سنت پیامبر گرد هم می آورد و هیچ گونه‌ مصلحت شخصی را در نظر نمی گیرد. ([[113]](#footnote-113))

**مبحث دوم: روش اهل کلام در اثبات عقیده**

**‌ شناخت علم کلام:**

بعد از اینکه‌ سلف را شناختیم و روش آنها در اثبات عقیده‌ را ذکر کردیم مذهب دوم یعنی مذهب مقابل سلف که‌ مشهور به‌ خلف هستند را ذکر می کنیم، و همچنانکه‌ بیان داشتیم مذهب سلف بر ادله‌ی نقلی از کتاب و سنت و ادله‌ی عقلی به‌ تبع آن بنیان گذاری شده‌ است.

اما مذهب خلف بر ادله‌ی عقلی و آنچه‌ آنها علم کلام می نامند بنیان شده‌ است و حقیقت این است که‌ پیروان آنها در شناسایی علم کلام با هم اختلاف نظر دارند و این اختلاف نظر هم نتیجه‌ی بینش متفاوت فرقه‌های آنها و اندازه‌ی دور و نزدیک بودنشان از ادله‌ی سمعی است.

و اکنون برخی از تعریفات و شناسآيهای آنها برای این علم را ذکر می کنیم:

ابن خلدون می گوید: کلام علمی است که‌ به‌ وسیله‌ی دلایل عقلی برای عقاید ایمانی دلیل می آورد و به‌ بدعت گذارانی که‌ در اعتقادات از مذهب سلف و اهل سنت منحرف شده‌اند پاسخ می دهد. ([[114]](#footnote-114))

و این یک تخصیص واضح و روشنی بود که‌ سایر کسانی (مذهب سلف ) را از دایره‌ی خود بیرون می کند که‌ در عقاید خویش با دلایل شرعی استدلال می کنند.

اما خواننده‌ی این تعریف به‌ جای آن سلفیهایی که‌ علم کلام از عقاید آنها دفاع می کند سوالی را مطرح می نماید ؟

آیا آنها چه‌ کسانی هستند ؟ فلاسفه‌ یا شاگردانشان از مسلمانان فلاسفه‌ و یا جهمیه‌ و یا معتزله‌ و یا اشاعره‌ و یا ماتریدیه‌ و یا کسانی دیگر از سلف امت اسلامی هستند که‌ متکلمین کتابهایشان را پر کرده‌اند از رد بر آنها و طعنه‌ زدن و نامیدنشان به‌ هر گونه‌ اسم زشتی همانند حشویه‌ و مجسمه‌ و مشبهه‌ و سایر الفاظی که‌ تنها شایسته‌ی آنها است بدان نامیده‌ شوند.

و تنها صفت مناسبی که‌ ممکن باشد برای توصیف این علم ذکر شود این است که‌ گفته‌ شود علم کلام علمی است که‌ به‌ وسیله‌ی آن به‌ اثبات عقیده‌ی اهل آن و دفاع از آن و رد شبهه‌ از طریق جدل می رسیم و این چیزی است که‌ به‌ ادله‌ی عقلی نامیده‌ می شود.

پس تمامی فرقه‌های متکلمین حتی کسانی که‌ برخی سمعیات را نیز داخل علم کلام کرده‌اند زیر این تعریف قرار می گیرند، زیرا تنها سببی که‌ آن را داخل این تعریف می کند همان منهج و روشی است که‌ در اثبات عقیده‌ و دفاع از آن، آن رادنبال می نماید. ([[115]](#footnote-115))

و برای تمایز این فرقه‌ها از سلف در اینجا به‌ ذکر اصول آنها در اثبات عقایدشان می پردازم.

اصل نخست: تقديم عقل بر نقل

این بزرگترین اصل آنها است و سایر اصلها بر همین اصل بنیان شده‌اند و به‌ خاطر همین اصل بسیاری از عقاید ثابت در کتاب و سنت را به‌ دلیل مخالفت با عقل رد کرده‌اند.

و لازم است دانسته‌ شود که‌ عقل نزد آنها عبارت است از آراء و افکاری که‌ از فلاسفه‌ی متحیر گرفته‌اند و در کتابهایشان ترجمه‌ کرده‌اند و گمان می برند که‌ آنها قطعی هستند و غیر از آن ظنی می باشد.

و مراد از عقل تدبر و تأمل عقل سالم فطری نیست، زیرا میان عقل سالم فطری و شرع هیچ گونه‌ تعارض و تضادی وجود ندارد، بلکه‌ عقل سالم هر آنچه‌ نقل آورده‌ است می پذیرد و بر آن دلالت می کند و در باب روش اهل سنت و جماعت این را ذکر کردیم .

این افکاری که‌ آنها آن را عقلیات نامیده‌اند نزد آنها اصل دین محسوب می شود و این همان چیزی است که‌ نفی می کند و اثبات می گرداند، و سمعیات بر آن عرضه‌ می شود اگر با آن موافق در آمد پذیرفته‌ می شود و اگر با آن معارض در آمد رد می شود. اما در روش رد میان آنها اختلاف وجود دارد؛ سمعانی می گوید: آنها عقل خود را وسیله‌ی دعوت به‌ سوی خدا قرار داده‌اند و در میان خود آن را در جایگاه پیامبران گذاشته‌اند و اگر کسی بگوید: (لا اله‌ الا الله‌، عقلی رسول الله‌) هیچ خدایی بجز الله‌ وجود ندارد و عقلم فرستاده‌ی خدا است، از جهت معنی میان متکلمین حامل هیچ گونه‌ انکاری نمی باشد. ([[116]](#footnote-116)) و این قضیه‌ برای ما بسیار واضح و روشن می گردد اگر آن قانون کلی را مطالعه‌ کنیم که‌ فخر رازی در این مورد برای آنها تألیف کرده‌ است، نظر به‌ اینکه‌ می گوید:

بدان هرگاه دلایل قطعی عقلی بر اثبات چیزی اقامه‌ شد سپس دلایلی نقلی را یافتیم که‌ ظاهر آن بر خلاف آن بود حال از سه‌ امر خالی نیست:

1. یا اینکه‌ باید مفهوم و مقتضای هر کدام از عقل و نقل تصدیق شوند پس تصدیق دو نقیض به‌ وجود می آید و این هم محال است.
2. و یا اینکه‌ مقتضای هر دو باطل اعلام شود، پس تکذیب دو نقیض به‌ وجود می آید و این یکی نیز محال است.
3. و یا اینکه‌ ظواهر نقلیه‌ تصدیق شود و ظواهر عقلی تکذیب شود و این باطل است.

زیرا ممکن نیست صحت ظواهر نقلی را بشناسیم مگر اینکه‌ با دلایل عقلی اثبات صانع و صفات او و کیفیت دلالت معجزة بر صدق پیامبرصو پیدایش معجزات بر محمدص را شناخته‌ باشیم.

واگر دلایل قطعی عقلی کوچک و پست شمرده‌ شود عقل متهم می شود و آرای او پذیرفته‌ نمی شود و اگر اینگونه‌ باشد از پذیرفتن آرای او در این اصول خارج می گردد و هرگاه این اصول ثابت نشود دلایل نقلی از ارزش می افتند.

پس روشن شد که‌ بد جلوه‌ دادن عقل برای تصحیح نقل منجر به‌ پست شمردن هر کدام از عقل و نقل می گردد و این هم باطل است.

و هنگامی که‌ هر کدام از اقسام سه‌گانه‌ باطل شدند راه چاره‌ای جز پذیرفتن مقتضای دلایل قطعی عقلی باقی نمانده‌ است به‌ این صورت که‌ اعلام بداریم این دلایل نقلی یا اینکه‌ غیر صحیح هستند و یا اینکه‌ صحیح هستند اما مراد ظواهر آنها اصلی نیست.

سپس اگر تأویل را از باب اعانه‌ و یاری رسانی برای ذکر این تأویلات به‌ طور مفصل اجازه‌ بدهیم، و اگر تأویل جایز نباشد آگاهی از آنها را به‌ دانش خداوند متعال می سپاریم، این یک قانون کلی است که‌ در تمامی متشابهات به‌ آن مراجعه‌ می شود و توفیق در دست خدا است. ([[117]](#footnote-117))

این همان قانون کلی است که‌ اهل کلام عقاید خویش را بر آن بنیان کرده‌اند و این قانون ارزش و مقام قرآن و سنت را نزد آنها روشن می کند و واضح می گردد که‌ تأویل آنها برای قرآن و سنت از باب اعانه‌ و احسان است و گر نه‌ در اثبات عقیده‌ هیچ گونه‌ نقشی ندارد.

و شیخ الاسلام - رحمه‌ الله‌ - در کتاب خويش « درء تعارض العقل و النقل» که‌ در رد بر آنها تألیف کرد این قانون کلی را ذکر کرده‌ نموده و به‌ طور مفصل آن را نقض و ابطال گردانیده‌ است. ([[118]](#footnote-118))

و به‌ همین لحاظ آنها در کتابهای خویش به‌ طور صریح اعلام می دارند که‌ دلایل نقل یعنی قران و سنت یک دلایل ظنی هستند و مفید یقین نمی باشند و اما دلایل عقل دلایلی قطعی هستند به‌ همین خاطر هرگاه آنها در نقطه‌ مقابل همدیگر قرار گرفتند دلایل نقلی ساقط می شوند. ([[119]](#footnote-119))

و به‌ همین لحاظ از آوردن دلایل نقلی در کتابهای عقاید صرفه‌ نظر کرده‌اند و آن را به‌ زعم خود پر از کلام فلاسفه‌ و حکما کرده‌اند و برخی از آنها به‌ طور صریح اعلام داشته‌اند که‌ - نعوذ بالله‌ - تمسک به‌ ظواهر قرآن و سنت از اصول کفر است.

سنوسی (ت 885 ) در شرح الکبری می گوید:

و اما کسانی که‌ گمان می برند تنها راه شناخت خدا قرآن و سنت است و سوای آنها را حرام دانسته‌اند پس رد بر آنها این است که‌ بگوییم حجیت آنها از راه نظر عقلی شناسایی می شود و همچنین در قرآن و سنت مسایلی وجود دارد که‌ هر کس به‌ ظواهر آنها اعتقاد داشته‌ باشد نزد جماعتی کفر ورزیده‌ و بدعت را به‌ وجود آورده‌ است.

و می گوید: اصول کفر شش مورد هستند پنج مورد آنها را ذکر می کند سپس می گوید:

ششم: اینکه‌ در اصول عقاید تنها به‌ ظواهر قرآن و سنت تمسک شود بدون اینکه‌ بر براهین عقلی و قواطع شرعی عرضه‌ شود. ([[120]](#footnote-120))

و حال نمی دانم اگر عقل در شناسایی عقیده‌ به‌ طور مفصل مستقل باشد فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابهای آسمانی چه‌ فایده‌ و ارزشی دارند، مثل اینکه‌ خداوند جهت رد و تأویل آنها را نازل کرده‌ است

و این قاعده‌ای که‌ آنها در اصول پیاده‌ کرده‌اند در فروع نیز عین آن را پیاده‌ کرده‌اند، پس تقلید از یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ را واجب اعلام داشته‌اند و مخالفت با آنها را ممنوع کرده‌اند حتی اگر اقوال آنها با ظواهر قرآن و سنت و اقوال صحابه‌ هم مخالف باشد، زیرا به‌ نظر آنها پیروی از ظاهر قرآن و سنت یکی از اصول کفر محسوب می شود. ([[121]](#footnote-121))

به‌ همین لحاظ آنها زبانهایشان را با تمام جرأت در رد احادیث پیامبر (صلی الله‌ علیه‌ و آله‌ و سلم ) به‌ کار انداخته‌اند واین کار خود را چنین توجیه کرده‌اند که‌ نمی توان به‌ وسیله‌ی اخبار آحاد در باب عقیده‌ اقامه‌ی حجت کرد.

و صفات ذکر شده‌ در سنت امثال نزول و ضحک (خنده‌ ) خشم و. .. را رد کرده‌اند و انشاء الله‌ در مبحث بعدی منزلت و مقام خبر آحاد و حجیت آن در عقیده‌ را ذکر می کنیم آنگاه که‌ موضع گیری امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - در برابر اخبار آحاد را بیان می داریم.

اصل دوم: تأویل نصوص

مراد از تأویل در اینجا همان تحریفی است که‌ منجر به‌ تغییر لفظ از ظاهرش می شود و قبلا انواع تأویل را بیان داشتیم، و تأویل متکلمین عبارت است از اینکه‌ لفظی از ظاهر آن به‌ معنی دیگری که‌ غیر مراد است تغییر داده‌ شود تا با اصول کلامی آنها موافق در آید و از جمله‌ی این تأویلات این است که‌ آنها صفات خدا را تأویل کرده‌اند و برخی از آنها نیز عذاب و نعیم قبر و بهشت و جهنم و آنچه‌ در آنها است همه‌ را تأویل کرده‌اند. و صاحب " الجوهرة " در این مورد می گوید:

و کل نص اوهم التشبیها اوله‌ اوفوض ورم تنزیها ([[122]](#footnote-122))

هر نصی که‌ بیم و گمان تشبیه‌ را می داد آن را تأویل کن و یا اینکه‌ آن را به‌ علم خدا تفویض کن و او را از تشبیه‌ پاک نگهدار.

تأویل کن یعنی آن را تحریف کن به‌ عنوان مثال در معنی استوی بگو: تسلط پیدا کرد و یا قدرت و ملکش برای او یکنواخت شد و یا تأویلاتی در همین راستا.

و مراد از تفویض این است که‌ در اثبات و نفی آن توقف شود به‌ دلیل اینکه‌ آیات صفات از جمله‌ی آیات متشابهی است که‌ عقول در برابر آن متحیر می شود.

و مذهب سلف این گونه‌ نیست بلکه‌ مذهب سلف این است که‌ صفت را به‌ وجهی که‌ شایسته‌ی خدا باشد اثبات می کنند و آگاهی از کیفیت آن را به‌ علم خدا تفویض می نمایند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه‌ - رحمه‌ الله‌ - می گوید: قول سلف - رضی الله‌ عنهم‌ - که‌ می گویند: - صفات را آنچنان که‌ آمده‌ سر جای خویش قرار دهید - ردی است بر معطلة یعنی آنهایی که‌ صفات را تعطیل کرده‌اند؛ و آنجا که‌ می گویند: بدون کیفیت باید نگهداشته‌ شوند ردی است بر ممثله‌ یعنی آنهایی که‌ خدا را تشبیه‌ می کنند.

و باز قول آنها که‌ گفته‌ اند: صفات را آنچنان که‌ آمده‌ سر جای خویش قرار دهید – مقتضی حفظ معانی صفات بر آن شیوه‌ی خود می باشد، در حقیقت الفاظی آمده‌اند که‌ بر معناهایی دلالت می کنند اگر معانی آنها منتفی شود بهتر این بود که‌ گفته‌ شود لفظ آن را آنچنان که‌ آمده‌ بر جای خویش قرار دهید و اعتقاد داشته‌ باشید که‌ مفهوم آنها مراد نیست و یا اینکه‌ لفظ آن را آنچنان که‌ آمده‌ بر جای خویش قرار دهید و اعتقاد داشته‌ باشید که‌ در حقیقت خداوند به‌ آنچه‌ صفات بر آن دلالت می کنند توصیف نمی شود، پس شما صفات را آنچنان که‌ آمده‌ بر جای خویش قرار نداده‌اید و بعد از آن نمی توان گفت بدون کیفیت و تشبیه‌ باقی مانده‌ است، زیرا نفی کیفیت از چیزی که‌ ثابت نیست سخن پوچ و بی ارزشی است. ([[123]](#footnote-123))

**موضع گیری اهل سنت و جماعت در برابر علم کلام**

اهل سنت و جماعت در برابر بدعت کلام موضع گیری بزرگی را نشان داده‌اند آنها به‌ طور قاطعانه‌ این بدعت را انکار کردند و در هر مناسبتی از آنها بحث می کردند و بر آنها رد می دادند، بلکه‌ برخی از آنها نوشته‌هایی در رد بر آنها به‌ رشته‌ی تحریر در آوردند، بلکه‌ از آنها دور می گشتند و به‌ دانش آموزانشان توصیه‌ می کردند که‌ از آنها دوری جویند.

امام ابوحنیفه‌ - رحمه‌ الله‌ - می گوید:

من اهل کلام را یافتم که‌ افرادی سنگ دل و بی رحم هستند و در مخالفت با قرآن و سنت پیشی می گیرند و هیچ گونه‌ ورع و تقوایی در آنها دیده‌ نمی شود. ([[124]](#footnote-124))

و - رحمه‌ الله‌ - می گوید: و از آنچه‌ در میان مردم به‌ وجود آمده‌ که‌ در مورد اعراض و اجسام سخن می راندند از او سوال شد در جواب فرمود: از آثار و راه و منش سلف پیروی کن و از هر گونه‌ مسایل جدید و تازه‌ای بپرهیز، زیرا آنها بدعت هستند ([[125]](#footnote-125))

و شاگرد اما ابوحنیفه‌ یعنی قاضی ابویوسف خطاب به‌ بشر مریسی فرمود: آگاهی از کلام نادانی است و عدم آگاهی از کلام علم و دانش است و هر گاه مردی در کلام فرو رفت در مورد او گفته‌ می شود زندیق است.

و فرمود: هر کس به‌ وسیله‌ی کلام علم را دنبال کند زندیق می شود و هر کس به‌ وسیله‌ی کیمیا مال را دنبال کند مفلس می گردد و هر کس احادیث غریب را دنبال کند دروغ می گوید. ([[126]](#footnote-126))

امام مالک - رحمه‌ الله‌ - می گوید: اهل کلام بدترین قوم و ملت هستند از آنها سلام نمی شود و دوری کردن از آنها نزد من دوست داشتنی ترین کار است. ([[127]](#footnote-127))

و امام احمد - رحمه‌ الله‌ - گفته‌ است: صاحب و همیاران علم کلام هرگز رستگار نمی شوند، علماء کلام زندیق هستند ([[128]](#footnote-128))

و ابن جوزی گفته‌ است: فقهای قدیم این امت به‌ خاطر عدم آگاهی آنها نبوده‌ که‌ در مورد کلام بحث نرانده‌اند، بلکه‌ آنها چاره‌ و علاج هیچ گونه‌ سوزدلی را در آن نمی دیدند، سپس هنگامی که‌ دیدند علم کلام انسان سالم را بیمار می کند از بهره‌گرفتن از علم کلام خودداری کردند و مردم را از فرو رفتن در آن نهی می کردند. ([[129]](#footnote-129))

علماء سلف که‌ از علم کلام متنفر بودند تنها به‌ این لحاظ نبوده‌ که‌ کلام اصطلاحی جدید برای معناهایی صحیح باشد همانند تمامی الفاظی که‌ برای علومی صحیح و درست اصطلاح شده‌اند؛ و به‌ این لحاظ هم نبوده‌ که‌ آنها دلیل آوردن برای حق و محاجه‌ کردن با اهل باطل را دوست نداشته‌ باشند، بلکه‌ آن را به‌ این لحاظ نمی پسندیدند که‌ مشتمل بر مسایلی دروغین و مخالف با حق بود. از جمله‌:

مخالفت آنها با قرآن و سنت و تمامی آن علوم صحیحی که‌ در آنها است؛ در واقع آنها راه تحصیل آن علوم را ناهموار کرده‌اند و بدون فایده‌ برای اثبات آن سخن را به‌ درازا کشانده‌اند، پس کار آنها عبارت است از:

گوشت شتر لاغری که‌ بر قله‌ی کوهی ناهموار است، رفتن به‌ سر آن قله‌ نه‌ آنچنان آسان است که‌ بتوان ساده‌ به‌ آن دست یافت و نه‌ آن شتر آنچنان چاق است که‌ ارزش چنین زحمتی را داشته‌ باشد؛ و و زیباترین چیزی که‌ نزد آنها است به‌ طور صحیح تری در قرآن تأیید شده‌ و تفسیری بسیار زیباتر از کار آنها بر آن ذکر شده‌ است، پس کار آنها بجز زحمتی فراوان و طولانی کردن راه و گنگ و مجهول کردن مسایل چیز دیگری نیست، همچنان که‌ گفته‌ شده‌:

لولا التنافس فی الدنیا لما وضعت کتب التناظر لا المغنی و لا الغمد

یحللون بزعم منهم عــقدا و بالذی وضعوه‌ زادت العقد ([[130]](#footnote-130))

اگر در دنیا سبقت و پیشی نمی بود کتابهای مناظره‌ تألیف نمی شدند و کتاب " المغنی " و " العمد " تألیف نمی شدند، به‌ گمان خود با این کار گره‌ای می گشایند، اما سوگند به‌ آن کسی که‌ گره‌ را گذاشته‌ آنها گره‌ را پیچیده‌تر کرده‌اند.

آنها گمان می برند با این کار خود شبهه‌ و شک را دفع می کنند، اما انسان بزرگوار و زرنگ می داند که‌ این کار موجب بیشتر شدن شک و شبهه‌ می شود.

و محال است که‌ شفا و هدایت و علم و یقین به‌ وسیله‌ی کتاب خدا و کلام پیامبرص یافت نشود، اما به‌ وسیله‌ی کلام این افراد متحیر یافت شود. ([[131]](#footnote-131))

و ذهبی - رحمه‌ الله‌ - می گوید: بجز چند نفری هر کس به‌ دقت در علم کلام نظر افکنده‌ باشد حتما دچار اجتهاداتی شده‌ که‌ مخالف سنت است، و به‌ همین خاطر است که‌ علماء سلف نظر در علم اوائل از اهل کلام را نکوهش می کردند؛ حقیقت این است که‌ علم کلام زاده‌ی علماء و حکمای دهریه‌ است پس هر کس بخواهد به‌ وسیله‌ی درک و فهم خویش میان علم انبیاء – علیهم السلام – و علم فلاسفه‌ جمع بندی را به‌ وجود بیاورد راه چاره‌ای جز مخالفت با یکی از آنها را ندارد. ([[132]](#footnote-132))

و محمد بن عبدالقوی در منظومة الاداب گفته‌ است:

و ایاک عن آراء کل مزخرف مقالته‌ کالسم فی ضمنها الردی

فقد مات خیر الناس و الدین کامل غنی عن التبیین من کل ملحد

فطالب دین الحق بالرأی ضائع و من خاض فی علم الکلام فما هدی

کفی بهم نقصا تناقض قولهم و کل یقول الحق عندی فقلد

فمن قلد الآراء ضل عن الهدی و من قلد المعصوم فی الدین یهتدی

فما الدین الا الاتباع لما اتی عن الله‌ و الهادی البشیر محمد ([[133]](#footnote-133))

ترجمه: سعی کن از آراء و نظریات بي خردي بپرهیز، زیرا سخنان او همانند سمی است که‌ ذلت و پستی را در ضمن گرفته‌ است، بهترین مردمان (پیامبرص) در حالی فوت کرد که‌ دین کامل گشت، و نیازی به‌ تبیینات هیچ ملحدی ندارد، پس دنبال کردن دین حق به‌ وسیله‌ی رأی و نظر ضایع کردن وقت است و کاری است بی بهره‌، و هر کس در علم کلام فرو رفت هرگز هدایت را نیافت، همین نقص برای آنها کافی است که‌ در میان سخنانشان تناقض و تضاد دیده‌ می شود، و هر کدام از آنها می گوید حق با من است و از من پیروی کن، هر کس از آراء تقلید کند هدایت را گم کرده‌ است و هر کس در دین از معصوم تقلید کند هدایت را یافته‌ است، دین بجز پیروی از آنچه‌ از خدا و هدایت دهنده‌ی و مژده‌ دهنده‌(پیامبرص) آمده‌ چیز دیگری نیست.

و ابن ابی العز حنفی - رحمه‌ الله‌ - در حالی که‌ در " الفتاوی " از اصحاب حنفی بحث می کند می گوید:

اگر برای علماء شهر خود وصیت نماید متکلمین شامل آن وصیت نمی شود و اگر انسانی برخی از کتابهای علمی را وقف نماید سلف فتوی داده‌اند که‌ کتابهای وقف شده‌ی مربوط به‌ علم کلام فروخته‌ شود. مفهوم و معنی همین قول و سخن را در فتاوای " الظهیریه‌ " ذکر کرده‌ است، پس چگونه‌ بدون تبعیت از دستورات پیامبر به‌ علم اصول دست یافته‌ می شود، و چه‌ بسیار زیبا است:

آيها المغتدی لیطلب علما کل علم عبد لعلم الرسول

تطلب الفرع کی تصحح اصلا کیف أغفلت علم أصل الأصول

ای آن کسی که‌ صبح زود به‌ دنبال علم بیرون می روید، بدان که‌ همه‌ی علمها عبد و بنده‌ی علم پیامبر ص هستند، چرا جهت تصحیح اصل از فرع جستجو می کنید، چگونه‌ از علم اصل اصول غافل مانده‌اید ؟

شروع و پایان کلام و جوامع کلام به‌ پیامبرص ما داده‌ شده‌ است، پس او همراه تمامی علوم ابتدایی و پایانی به‌ بهترین وجه‌ و صورت مبعوث شد، همچنانکه‌ پیامبرص می فرماید: و ایم الله‌ لقد ترکتکم علی مثل البیضاء لیلها و نهارها سواء ([[134]](#footnote-134)) به‌ خدا سوگند شما را در روشنایی چنان جا گذاشته‌ام که‌ شب و روز آن مساوی است. اما هرگاه شخصی بدعتی را به‌ وجود آورده‌ است جواب و پاسخ آن را پردامنه‌ کرده‌اند، به‌ همین خاطر است که‌ کلام متأخرین بسیار زیاد است اما برکت ندارد بر خلاف کلام متقدمین که‌ سخنان آنها اندک است اما بسیار پر برکت می باشد، نه‌ مانند آنچه‌ گمراهان و نادانان متکلمین راجع به‌ روش فقهاء بیان داشته‌اند که‌: متقدمین به‌ خاطر سرگرم شدنشان‌ به‌ برخی مسایل دیگر به‌ طور کامل به‌ استنباط فقه‌ و ضبط قواعد و احکام آن نپرداخته‌اند اما متأخرین خود را یکسره‌ وقف این کار کرده‌اند پس آنها فقیه‌تر هستند.

این افراد همگی از شناخت منزلت سلف و عمق دانش آنها و قلت تکلفاتشان و بینش کامل آنها محروم هستند، و به‌ خدا سوگند تنها چیزی که‌ متأخرین را از متقدمین جدا می سازد عبارت است از تکلف و سرگرم شدن به‌ مسایل حاشیه‌ای آن موضوعاتی که‌ متقدمین اصول آن را پآيه‌ریزی و قواعد آن را ضبط و گره آن را بسته‌ بودند، و همت آنها در هر چیزی به‌ سوی مطالب عالی و بلند روی می آورد، پس متأخرین در حال و وضعی بودند و متقدمین هم در حال و وضعی دیگر و خداوند برای هر کدام از آنها مقام و منزلتی را قرار داده‌ است.

گفته‌ است: علماء سلف که‌ از جوهر و جسم و عرض و امثال این کلمات متنفر بودند تنها به‌ این لحاظ نبوده‌ که‌ اینها اصطلاحی جدید برای معناهایی صحیح باشند همانند تمامی الفاظی که‌ برای علومی صحیح و درست اصطلاح شده‌اند؛ و به‌ این لحاظ هم نبوده‌ که‌ آنها دلیل آوردن برای حق و محاجه‌ کردن با اهل باطل را دوست نداشته‌ باشند، بلکه‌ آن را به‌ این لحاظ نمی پسندیدند که‌ مشتمل بر مسایلی دروغین و مخالف با حق می باشد. از جمله‌ اینکه‌ این کلمات با قرآن و سنت مخالف هستند، و به‌ همین خاطر است که‌ شما هرگز هیچ گونه‌ یقین و شناختی نزد اهل آن کلمات نمی یابی در حالی که این یقین و شناخت‌ پیش توده‌ی مومنین چه‌ رسد به‌ علماهایشان به‌ طور کامل یافت می شود.

و به‌ خاطر اینکه‌ مقدمات آنها مشتمل بر حق و باطل است مراء و جدل فزونی یافته‌ است و قیل و قال منتشر شده‌ و اقوالی مخالف با شریعت صحیح و عقل صریح از آنها صادر شده‌ است که‌ بحث از آنها سخن را به‌ درازا می کشاند . ([[135]](#footnote-135))

به‌ نظر نگارنده‌ - خدا بهتر می داند – همین نکته‌ سبب شیوع و انتشار علم کلام شده‌ است، نظر به‌ اینکه‌ علماء کلام برخی سمعیات را در علم کلام آمیختند و به‌ گمان خویش با این کار بر علیه‌ مخالفین از عقیده‌ی توحید دفاع می کنند، پس به‌ همان اندازه‌ای که‌ حق در آن دیده‌ می شود باطل هم در آن شیوع یافته‌ است.

و ابن قیم - رحمه‌ الله‌ - در این مورد می گوید: دلیل پنجاه و ششم: آنهایی که‌ به‌ وسیله‌ی عقلیاتشان (که‌ در حقیقت جهلیات و نادانی است ) از قرآن و سنت اعراض کرده‌اند واقعیت این است که‌ آنها در این مسایل امور خویش را بر اقوالی مشتبه‌ و محتمل برای چندین معنی بنیان کرده‌اند و آن اشتباهاتی که‌ در معنی و اجمالهایی که‌ در لفظ وجود دارد موجب شامل شدن آن برای حق و باطل می شود، پس وجود حقی که‌ در آن است موجب آن شده‌ که‌ کسانی از میان آنهایی که‌ درجه‌ی علمی آنها به‌ حد کامل نرسیده‌ است باطل آن را نیز قبول کنند، زیرا با اشتباهات و التباساتی روبرو شده‌اند سپس به‌ وسیله‌ی آن باطل با نصوص انبیا معرضه‌ می کنند. و همین مسأله‌ باعث به‌ وجود آمدن آن گمراهان گذشته‌ گشته‌ است و همین مسأله‌ منشأ تمامی بدعتها می باشد. ([[136]](#footnote-136))

**مبحث سوم: اصول شافعی در اثبات عقیده‌**

**اصل نخست: التزام به‌ قرآن و سنت و تقدیم آن بر عقل**

نخستن اصل از اصول اهل سنت و جماعت پذیرفتن ظاهر قرآن و سنت است، زیرا تنها مصدرهایی که‌ برای دریافت عقیده‌ اسلامی پذیرفته‌ شود قرآن ونت هستند و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که‌ آنها را به‌ چیزهای دیگری تبدیل نماید، پس هر آنچه‌ قرآن و سنت اثبات کرده‌اند واجب است مسلمان نیز آن را اثبات نماید و هر آنچه‌ قرآن و سنت نفی کرده‌اند واجب است انسان مسلمان هم آن را نفی نماید و هدایت و صلاح تنها در چنگ زدن به‌ آنها یافت می شود.

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﮊ الأحزاب: ٣٦ ترجمه: و هيچ مرد و زن مؤمنى را نرسد كه چون خدا و فرستاده‏اش به كارى فرمان دهند براى آنان در كارشان اختيارى باشد.

و این حال و وضع کسانی است که‌ به‌ خدا و رسولش ایمان دارند و به‌ همین خاطر است که‌ خدا وجود ایمان را در درون کسانی نفی کرده‌ است که‌ از پیروی کردن از پیامبرص سرباز می زنند و تکبر می نمایند، خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﮊ النساء: ٦٥ ترجمه: ولى چنين نيست به پروردگارت قسم كه ايمان نمى‏آورند مگر آنكه تو را در مورد آنچه ميان آنان مايه اختلاف است داور گردانند سپس از حكمى كه كرده‏اى در دلهايشان احساس ناراحتى [و ترديد] نكنند و كاملا سر تسليم فرود آورند.

و خداوند به‌ مومنین دستور داده‌ است که‌ در هنگام اختلاف مسأله‌ی مورد اختلاف را به‌ خدا و پيامبرش عرضه بدارند، زیرا حل هرگونه‌ اختلافی در آنها یافت می شود، خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﮊ النساء: ٥٩ ترجمه: پس هر گاه در امرى [دينى] اختلاف نظر يافتيد اگر به خدا و روز بازپسين ايمان داريد آن را به [كتاب] خدا و [سنت] پيامبر [او] عرضه بداريد اين بهتر و نيك‏فرجام‏تر است.

عطاء : در تفسیر این گفته‌ است: به‌ خدا یعنی به‌ کتاب خدا و به‌ پیامبرش یعنی به‌ سنت پیامبرص. ([[137]](#footnote-137))

بر همین منوال سلف - رحمهم‌ الله‌ و رضی عنهم - قدم به‌ قدم جلو رفته‌اند، آنها به‌ خدا و پیام او و به‌ رسول خدا و پیام او ایمان آوردند و در حد توان از آن بحث می کردند و خدا هم به‌ آنها اجازه‌ داده‌ بود و در برابر چیزهایی که‌ توان آن را نداشتند سکوت را رعایت می کردند و خدا هم به‌ آنها اجازه‌ نداده‌ بود که‌ از آن بحث نمایند. به‌ همین خاطر است که‌ در این قرنهای با برکت میان اهل سنت هیچ گونه‌ اختلافی در عقاید دیده‌ نمی شود و هیچ گونه‌ دودلی و ترددی در چیزی از ابواب عقاید از آنها روایت نشده‌ است و این نتیجه‌ی حتمی تمسک آنها به‌ کتاب خدا و سنت پیامبرصاست.

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﮊ طه: ١٢٣ هر كس از هدايتم پيروى كند نه گمراه مى‏شود و نه تيره‏بخت.

و خداوند سبحان می فرماید: ﮋ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ الأنعام: ١٥٣ ترجمه: و [بدانيد] اين است راه راست من پس از آن پيروى كنيد و از راه‏ها[ى ديگر] كه شما را از راه وى پراكنده مى‏سازد پيروى مكنيد اينهاست كه [خدا] شما را به آن سفارش كرده است باشد كه به تقوا گراييد.

و قبلا روش سلف - رحمهم الله‌ - را در رابطه‌ با اثبات عقیده‌ ذکر کردیم .

و شافعی - رحمه‌ الله‌ - یکی از ائمه‌ی سلف است، ایشان هم در این مسأله‌ همانند سلف صالح قدم گذاشته‌ است، ایشان معتقد هستند که‌ قرآن و سنت مصدر تشریع می باشند و مفتی باید به‌ آنها مراجعه‌ کند؛ به‌ همین خاطر است که‌ دیده‌ می شود در هنگام اثبات اصطلاحات عقیده‌ قبل از هر چیز نصوص ذکر شده‌ در قرآن و سنت را بیان می کند و به‌ وسیله‌ی آنها بر علیه‌ مخالفان استدلال می نماید و هیچ گاه نشنیده‌ایم که‌ - رحمه‌ الله‌ - به‌ تأویل آیات روی آورده‌ باشد و یا اینکه‌ آیات را به‌ وسیله‌ی دلیلی از اهل کلام رد کرده‌ باشد و ایشان - رحمه‌ الله‌ - به‌ مناسبت رد بر قائلین به‌ استحسان می گوید:

هر آنچه‌ از حکم خدا و رسول خدا و حکم مسلمانان که‌ توصیف کرده‌ام همراه آنچه‌ که‌ ذکر کرده‌ام و آنچه‌ از آن بحث نکرده‌ام و به‌ ذکر شده‌ها از ذکر نشده‌ها اکتفا کرده‌ام تمامی اینها دلیلی است بر اینکه‌ قضاوت و فتوی جایز نیست برای کسانی که‌ اهلیت قضاوت و فتوی را پیدا کرده‌اند مگر اینکه‌ از یک خبر لازم استفتا کرده‌ باشند و خبر لازم هم عبارت است از قرآن سپس سنت یا آنچه‌ یکی از اهل علم بدان رأی داده‌ باشد و دیگران با او مخالفت نکرده‌ باشند و یا اینکه‌ بر برخی از اینها قیاس شده‌ باشد و برای او جایز نیست که‌ به‌ وسیله‌ی استحسان قضاوت کند و یا فتوی دهد، اگر کسی بگوید: چه‌ چیزی بر عدم جواز استحسان دلالت می کند وقتی که‌ استحسان داخل هیچ یک از این معانی همراه آنچه‌ در این کتاب ذکر کرده‌اید نشود؟ در پاسخ گفته‌ می شود: خداوند متعال فرموده‌ است: ﮋ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮊ القيامة: ٣٦ آيا انسان گمان مى‏كند بى‏هدف رها مى‏شود. مفسرین و اهل علم به‌ قران هیچ گونه‌ اختلافی با هم ندارند و ‌ سدی را به‌ چیزی معنی کرده‌ اند که‌ بدان امر نمی شود و از آن نهی نمی شود و هر کس در مورد چیزی فتوی دهد و یا قضاوت کند که‌ بدان امر نشده‌ است پس به‌ خود اجازه‌ داده‌ است که‌ در

معنای سدی و بی هدف قرار بگیرد، حال اینکه‌ خداوند به‌ او اعلام داشته‌ است که‌ او را بی هدف رها نکرده‌ است و معتقد است که‌ بگوید: هر آنچه‌ که‌ بخواهم می گویم و در مسایلی ادعای چیزی می کنم که‌ قرآن به‌ خلاف آن است. ([[138]](#footnote-138))

سپس دلایلی بر وجوب حکمیت قرآن و سنت ذکر می کند و اعلام می دارد که‌ مخالفت با آنها جایز نیست، پس می گوید: خداوند متعال خطاب به‌ پیامبرشص فرموده‌ است: ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮊ الأنعام: 106 ترجمه: از آنچه از پروردگارت به تو وحى شده پيروى كن.

و فرموده‌ است: ﮋ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﮊ المائدة: ٤٩ ترجمه: و ميان آنان به موجب آنچه خدا نازل كرده داورى كن و از هواهايشان پيروى مكن.

سپس قومی آمدند و در مورد اصحاب کهف و کسانی دیگر از او سوال کردند ؟ فرمود: فردا خبر آنها را به‌ شما یاد می دهم، یعنی ابتدا از جبریل می پرسم سپس آن را به‌ شما یاد می دهم، پس خداوند این آيه‌ را نازل کرد: ﮋ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮊ الكهف: ٢٣ - ٢٤ ترجمه: و زنهار در مورد چيزى مگوى كه من آن را فردا انجام خواهم داد \* مگر آنكه خدا بخواهد و چون فراموش كردى پروردگارت را ياد كن . ([[139]](#footnote-139))

و همسر اوس بن صامت خدمت آن بزرگوار می آید و از اوس شکایت می کند اما پیامبر ص به‌ او جواب نمی دهد تا اینکه‌ خداوند این آيه‌ را نازل می کند ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﮊ المجادلة: ١ ترجمه: خدا گفتار [زنى] را كه در باره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شكايت مى‏كرد شنيد.

و عجلانی خدمت آن بزرگوار می آید و همسر خود را متهم می کند پیامبر در جواب می فرمایند: در مورد شما چیزی نازل نشده‌ است و منتظر وحی ماندند، پس هنگامی که‌ آيه‌ نازل شد آنها را فر خواند ملاعنه‌ را میان آنها برقرار نمود همان طور که‌ خدا به‌ او دستور داده‌ بود و خطاب به‌ پیامبرش ص فرمود: ﮋ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﮊ المائدة: ٤٩ ترجمه: و ميان آنان به موجب آنچه خدا نازل كرده داورى كن و از هواهايشان پيروى مكن.

و خداوند متعال فرمود: ﮋ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﮊ ص: ٢٦ اى داوود ما تو را در زمين خليفه [و جانشين] گردانيديم پس ميان مردم به حق داورى كن.

و به‌ هیچ کس دستور داده‌ نمی شود که‌ به‌ حق داوری کند مگر اینکه‌ حق شناخته‌ شده‌ باشد و حق هم جز به‌ وسیله‌ی نص و یا دلالتی از طرف خدا شناخته‌ نمی شود، خداوند حق را در کتاب خویش بعد در سنت پیامبرش ص قرار داده‌ است، پس هیچ واقعه‌ و رویدادی به‌ وجود نمی آید مگر اینکه‌ قرآن به‌ طور صریح و یا مجمل حکم آن را روشن کرده‌ است.

و برای آن و آنچه‌ که‌ به‌ طور مجمل نازل شد است مثالهایی را ذکر کرده‌ و سنت پیامبر (ص به‌ طور مفصل از آن بحث کرده‌ است و اعلام داشته‌ هر کس چیزی را از پیامبرص بپذیرد در واقع آن را از خداوند پذیرفته‌ است و در این موضوع به‌ طور مفصل بحث رانده‌ است ([[140]](#footnote-140))

این سخن بر آن دلالت دارد که‌ ایشان شافعی - رحمه‌ الله‌ - معتقد بوده‌اند که‌ خداوند از میان خواسته‌های مورد نیاز ما هیچ چیزی را جا نگذاشته‌ است مگر اینکه‌ حکم آن را در قرآن و سنت پیامبرص بیان داشته‌ است و خداوند در کتاب خود هر چیزی را که‌ به‌ نفع انسان باشد ذکر کرده‌ است، پس هیچ خیری یافت نمی شود مگر اینکه‌ خداوند بدان اشاره‌ کرده‌ است و هیچ شری یافت نمی شود مگر اینکه‌ در برابر آن هشدار داده‌ است و و هر آنچه‌ درباره‌ی آن ساکت مانده‌ کسی نمی تواند آن را بر دیگری واجب گرداند، و از جمله‌ی آن می توانیم به‌ مسایل مربوط به‌ عقیده‌ اشاره‌ کنیم بلکه‌ بحث از عقیده‌ مهمترین چیزی است که‌ خداوند آن را ذکر کرده‌ و به‌ آن راهنمایی کرده‌ است، زیرا مسایل مربوط به‌ عقیده‌ چیزی است که‌ عقل به‌ تنهایی از شناخت مفصل آن در می ماند، پس به‌ همین خاطر خداوند هیچ مسأله‌ی که‌ اعتقاد بدان واجب باشد فرو نگذاشته‌ مگر اینکه در کتاب خود و بر زبان پیامبرشص از آن بحث رانده‌ است. و هنگامی که‌ شافعی: به‌ بغداد می رود ابوثور و حسین کرابسی که‌ به‌ خدمت مفتیها رفت و آمد می کردند به‌ عنوان مسخره‌ به‌ خدمت شافعی - رحمه‌ الله‌ - هم می روند، پس حسین در مورد مسأله‌ای از او سوال کرد و شافعی - رحمه‌ الله‌ - هم مدام می فرمود: خداوند در این مورد چنین فرموده‌ و پیامبرص چنین فرموده‌ است، ابوثور می گوید: تا اینکه‌ تاریکی اتاق را فرا گرفت و در نهایت ما بدعت را کنار گذاشتیم و از او پیروی کردیم. ([[141]](#footnote-141))

و مشهور است که‌ گفته‌ شافعی - رحمه‌ الله‌ - می گفت: به‌ خدا و آنچه‌ او فرستاده‌ بنا به‌ مراد خدا ایمان آوردم، و به‌ رسول خدا و آنچه‌ از او نقل شده‌ بنا به‌ مراد رسول خدا ایمان آوردم. ([[142]](#footnote-142))

و - رحمه‌ الله‌ - گفته‌ است: رضایت مردم بی پایان است و کسی نمی تواند بدان دست یابد، پس سعی کن مسأله‌ای را بگیرید که‌ برای شما مصلحت دارد، آن را در دست بگیر و سوای آن را ترک کن و هیچ توجهی بدان مکن. ([[143]](#footnote-143))و مشخص است که‌ بدون پیروی از قرآن و سنت هیچ گونه‌ صلاحی به‌ وجود نمی آید و شافعی - رحمه‌ الله‌ - هم برای اثبات تمامی معتقدات خویش بر همین اصل جلو می رفت.

و - رحمه‌ الله‌ - در مسأله‌ای از مسایل ایمانی گفته‌ است: هیچ چیزی بهتر از آيه‌ی زیر بر علیه‌ مرجئه‌ استعمال نمی شود، آنجا که‌ خداوند می فرماید: ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮊ البينة: ٥ ترجمه: و فرمان نيافته بودند جز اينكه خدا را بپرستند و در حالى كه به توحيد گراييده‏اند دين [خود] را براى او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زكات بدهند و دين [ثابت و] پايدار همين است. ([[144]](#footnote-144))

و شخصی از او سوال کرد و گفت: چه‌ دلیلی بر رسول خدا بودن محمد ص دلالت می کند ؟ فرمود: قرآن نازل شده‌ و اجماع مسلمانان و آیاتی که‌ تنها شایستگی او را دارند بر نبوت او دلالت می کنند. ([[145]](#footnote-145))

و در مورد اثبات قدر گفته‌ است: خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﮊ التكوير: ٢٩ ترجمه: و حال اينكه نمي توانيد بخواهيد جز چیزهای را كه خداوند جهانيان بخواهد

خداوند به‌ بندگانش اعلام کرده‌ که‌ مشیت در دست او است نه‌ در دست بندگان و مشیت بندگان در گرو مشیت و خواست خداوند است و مشیت عبارت است از اراده‌ی خداوند متعال. ([[146]](#footnote-146))

و انشاء الله‌ در موقع توضیح عقیده‌ امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - مثالهای زیادی را ذکر می کنیم.

آنچه‌ مهم است اینکه‌ شافعی : ابتدا‌ آیات مربوط به‌ آن مسأله‌ را ذکر می کند سپس احادیث روایت شده‌ را بعد از آن می آورد و هرگاه آيه‌ای را برای موضوع مورد نظر نیافتند به‌ احادیث نقل شده‌ اکتفا می کند.

و ایشان - رحمه‌ الله‌ - بدون تلاش برای تغییر معنی ظاهری مطابق عادت علماء کلام معنی ظاهری آیات و احادیث را می گیرد. و این کار بیانگر عدم آگاهی شافعی : به‌ معانی قرآن و حدیث و دلالت لغوی آنها نمی باشد، زیرا حجت بودن شافعی در لغت به‌ ثبت رسیده‌ است. ابوجارود مکی می گوید: گفته‌ می شد: محمد بن ادریس به‌ تنهایی منبعی از لغت است که‌ به‌ اقوال او استدلال می شود همچنانکه‌ به‌ قبیله‌ی عرب استدلال می شود. ([[147]](#footnote-147))

بیهقی به‌ سند خویش از جاحظ نقل می کند که‌ گفته‌ است: کتابهای شافعی را مطالعه‌ کردم در نهایت به‌ این نتیجه‌ رسیدم که‌ در مورد آنها بگویم این کتابها مرواریدهایی هستند که‌ در کنار هم چیده‌ شده‌اند. ([[148]](#footnote-148))

و بیهقی به‌ سند خویش از محمد بن عبدالله‌ فقیه‌ نقل می کند که‌ گفته‌: از ابوعمر غلام ثعلب – شخصی که‌ هرگز شبیه‌ او را ندیده‌ام – در مورد حروفی سوال کردم که‌ آنها را از شافعی - رحمه‌ الله‌ - گرفته‌ بودم، در پاسخ گفت: سخنان شافعی صحیح هستند از ابوالعباس ثعلب شنیدم که‌ می گفت: از شافعی اشکال می گیرند درحالی که‌ شافعی منبع لغت است و واجب است که‌ مردم لغت را از او بگیرند. ([[149]](#footnote-149))

و روایات نقل شده‌ از علما راجع به‌ آگاهی شافعی - رحمه‌ الله‌ - در لغت بسیار فراوان هستند.

و اهل کلام هم بدان اعتراف کرده‌اند و آن را در کتابهایشان ذکر نموده‌اند و آنها زعم و گمان کسانی را رد می کنند که‌ بر خلاف این اعتقاد دارد. ([[150]](#footnote-150))

پس چرا شافعی - رحمه‌ الله‌ - با وجود آگاهی فوق العاده‌ از لغت به‌ تأویل پناه نبرد اگر تأویل جایز است ؟

پاسخ این است که‌ تأویل اهل کلام باطل است و هیچ نصی بر جواز آن دلالت نمی کند و تأویل در لغت جایز نیست، و این شافعی است که‌ در علوم مختلفی از جمله‌ علم لغت جزو فرزانه‌های امت اسلامی می باشد اما روایت نشده‌ که‌ ایشان یک صفت را تأویل کرده‌ باشد، و روش و منهج سالم و تمسک به‌ ظاهر قرآن و سنت تنها علت اصلی این کار ایشان بوده‌ و هرگز با عقل و لغت برخورد نمی کرد و ایشان معتقد بودند که‌ حتی با یک کلمه‌ هم تعارض با قرآن و سنت جایز نیست و در این مورد می گفت: در برابر اصل هرگز چرا و چگونه‌ گفته‌ نمی شود. ([[151]](#footnote-151))

و اعلام می داشت که‌ قدرت و توانای عقل محدود است و جز آنچه‌ خدا به‌ او یاد داده‌ چیز دیگری را نمی داند، پس جایز نیست که‌ انسان عقل خود را در چیزهایی به‌ کار گیرد که‌ توانایی آن را ندارد بلکه‌ بر او واجب است که‌ در برابر نص توقف نماید، و شافعی - رحمه‌ الله‌ - در این مورد می گوید: همچنانکه‌ چشم حد و مرزی دارد و نمی تواند بیشتر از آن قدم بردارد عقل هم حد و مرزی دارد و نمی تواند بیشتر از آن جلو برود. ([[152]](#footnote-152))

**منزلت سنت از دیدگاه امام شافعی و رد ایشان بر کسانی که‌ حجیت آن را انکار کرده‌اند:**

شافعی : معتقد است که‌ سنت جهت تشریع و قانون گذاری در مقام قرآن است و آنچه‌ به‌ وسیله‌ی سنت به‌ ثبت رسیده‌ همانند چیزی است که‌ به‌ وسیله‌ی قرآن به‌ رسیده‌ است و آنچه‌ به‌ وسیله‌ سنت حرام گشته‌ همانند چیزی است که‌ به‌ وسیله‌ی قرآن حرام شده‌ است و علت آن همین است که‌ منبع هر کدام از قرآن و سنت خداوند متعال می باشد؛ شافعی - رحمه‌ الله‌ - راجع به‌ این مسأله‌ می گوید:

هیچ رویدادی به‌ وجود نمی آید مگر اینکه‌ نحوه‌ی برخورد صحیح و درست با آن قضیه‌ در کتاب خدا وجود دارد.

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭢﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ إبراهيم: ١ ترجمه: الف لام راء كتابى است كه آن را به سوى تو فرود آورديم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاريكيها به سوى روشنايى بيرون آورى به سوى راه آن شكست ناپذير ستوده.

و می فرماید: ﮋ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﮊ النحل: ٤٤ ترجمه: و اين قرآن را به سوى تو فرود آورديم تا براى مردم آنچه را به سوى ايشان نازل شده است توضيح دهى و اميد كه آنان بينديشند.

و می فرماید: ﮋ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﮊ النحل: ٨٩ ترجمه: و اين كتاب را كه روشنگر هر چيزى است و براى مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگرى است بر تو نازل كرديم.

و می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﮊ الشورى: ٥٢ ترجمه: وهمين گونه روحى از امر خودمان به سوى تو وحى كرديم تو نمى‏دانستى كتاب چيست و نه ايمان [كدام است] ولى آن را نورى گردانيديم كه هر كه از بندگان خود را بخواهيم به وسيله آن راه مى‏نماييم و به راستى كه تو به خوبى به راه راست هدايت مى‏كنى. ([[153]](#footnote-153))

سپس شافعی : بیان می دارد که‌ سنت پیامبرص همان حکمتی است که‌ خداوند در آیات بسیاری آن را مقارن و برابر با کتاب خود قرار داده‌ است، امثال این آيه‌ که‌ خداوند می فرماید:

ﮋ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﮊ آل عمران: ١٦٤ ترجمه: به يقين خدا بر مؤمنان منت نهاد [كه] پيامبرى از خودشان در ميان آنان برانگيخت تا آيات خود را بر ايشان بخواند و پاكشان گرداند و كتاب و حكمت به آنان بياموزد قطعا پيش از آن در گمراهى آشكارى بودند.

و در رابطه‌ با همین موضوع آیات فراوانی ذکر شده‌اند.

او : می فرماید: هر آنچه‌ پیامبرص تشریع کرده‌ است و در قرآن ذکر نشده‌ و ما آن را در این کتاب (الرسالة ) آورده‌ایم از جمله‌ ذکر چیزهایی از امثال تعلیم کتاب و حکمت که‌ خداوند به‌ وسیله‌ی آنها بر بندگانش منت گذاشته‌ است، این دلیلی است بر اینکه‌ حکمت سنت پیامبرص است .

سپس منزلت سنت در برابر قرآن را ذکر می کند و بیان می دارد که‌ سنت همانند شرحی است برای قرآن و مراد خداوند را روشن می نماید و برخی اوقات سنت احکامی را تشریع می نماید هر چند که‌ اصل آنها در قرآن نیامده‌ باشد، پس می گوید:

همراه آنچه‌ که‌ ذکر کردیم که‌ خداوند اطاعت از پیامبرص را بر بندگانش واجب گردانیده‌ است و مقامی که‌ خداوند در برابر دینش به‌ او بخشیده‌ است این دلیلی است بر اینکه‌ توضیح و تبیین فرائض منصوص در کتاب خدا به‌ یکی از روشهای زیر صورت می گیرد:

از جمله‌: مسایلی که‌ به‌ طور کامل در قرآن بیان شده‌اند و نیازی به‌ توضیحات دیگر ندارند.

و از جمله‌: مسایلی که‌ فرض بودنش به‌ طور کامل اعلام شده‌ و پیروی از پیامبرص را نیز واجب گردانیده‌ است، پس پیامبرص به‌ نیابت از خداوند آن را توضیح داده‌ است که‌ چگونه‌ فرض شده‌ وآن را بر چه‌ کسانی فرض گردانیده‌ و چه‌ وقت پاره‌ای از آن زایل می شود و ثابت می ماند و واجب می گردد.

و از جمله‌: آنچه‌ خداوند از طریق سنت پیامبرص بدون نص قرآن آن را بیان کرده‌ است.

و هر کدام از اینها در کتاب خدا بیان شده‌ است.

پس هر فرائضی که‌ از خداوند پذیرفته‌ شود سنتهای مربوط به‌ آن از پیامبرص پذیرفته‌ می شود با توجه‌ به‌ اینکه‌ خداوند اطاعت و فرمانبرداری از پیامبرش را بر بندگانش واجب گردانیده‌ و دستور داده‌ که‌ بنا به‌ قضاوت او کارهایشان را خاتمه‌ دهند. و هر کس دستوری را از پیامبرص بپذیرد در واقع آن را از خداوند پذیرفته‌ است، نظر به‌ اینکه‌ خداوند فرمانبرداری از او را فرض گردانیده‌ است ([[154]](#footnote-154))

سپس دلایل حجیت قرآن را ذکر می کند و می گوید:

و خداوند پیامبرش را نسبت به‌ دین و دستور و کتابش در جایگاهی قرار داده‌ است که‌ آن را واضح و روشن نموده‌ است خداوند پیامبر را به‌ عنوان علم و نشانه‌ای برای دینش قرار داده‌ است به‌ این صورت که‌ اطاعت و پیروی از او را فرض گردانیده‌ و مخالفت و سرپیچی با او را حرام اعلام داشته‌ است و و پرده‌ از فضیلت او را برداشته‌ به‌ این صورت که‌ ایمان به‌ پیامبرش را مقارن ایمان به‌ ذات خود قرار داده‌ است.

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮊ النساء: ١٧١ پس به خدا و پيامبرانش ايمان بياوريد و نگوييد [خدا] سه‏گانه است باز ايستيد كه براى شما بهتر است‏خدا فقط معبودى يگانه است منزه از آن است كه براى او فرزندى باشد. ([[155]](#footnote-155))

و خداوند می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﮊ النور: ٦٢ ترجمه: جز اين نيست كه مؤمنان كسانى‏اند كه به خدا و پيامبرش گرويده‏اند و هنگامى كه با او بر سر كارى اجتماع كردند تا از وى كسب اجازه نكنند نمى‏روند.

پس خداوند تکمیل ابتدای ایمان - که‌ ایمان به‌ ما سوای آن پیرو آن هستند – را ایمان به‌ خدا سپس به‌ رسولش قرار داده‌ است، لذا اگر شخصی به‌ خدا ایمان بیاورد اما به‌ رسولش ایمان نیاورد هرگز ایمان کامل برای او به‌ کار گرفته‌ نمی شود تا وقتی که‌ همراه خدا به‌ رسولش هم ایمان بیاورد، و پیامبرص همین روش را برای تمامی کسانی که‌ می خواست آنها را امتحان نماید به‌ کار می گرفت. ..

و برای این سخن خویش به‌ حدیث آن جاریه‌ مثال آورده‌ است آنگاه که‌ پیامبرص از او می پرسد: (خداوند کجا است ؟ گفت: در آسمان است. پرسید: و من کی هستم ؟ گفت: شما فرستاده‌ی خدا هستید. راوی می گوید: پس پیامبرص او را آزاد کرد ([[156]](#footnote-156)) سپس می گوید: پس خداوند پیروی از سفارشات و سنتهای پیامبر را بر مردم عرضه‌ نمود و در کتاب خویش اعلام داشت و فرمود: ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮊ البقرة: ١٢٩ ترجمه: پروردگارا در ميان آنان فرستاده‏اى از خودشان برانگيز تا آيات تو را بر آنان بخواند و كتاب و حكمت به آنان بياموزد و پاكيزه‏شان كند زيرا كه تو خود شكست‏ناپذير حكيمى.

و در آيه‌ی دیگری می فرماید: ﮋ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﮊ البقرة: ١٥١ ترجمه: همان طور كه در ميان شما فرستاده‏اى از خودتان روانه كرديم [كه] آيات ما را بر شما مى‏خواند و شما را پاك مى‏گرداند و به شما كتاب و حكمت مى‏آموزد و آنچه را نمى‏دانستيد به شما ياد مى‏دهد.

و می فرماید: ﮋ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﮊ آل عمران: ١٦٤ ترجمه: به يقين خدا بر مؤمنان منت نهاد [كه] پيامبرى از خودشان در ميان آنان برانگيخت تا آيات خود را بر ايشان بخواند و پاكشان گرداند و كتاب و حكمت به آنان بياموزد قطعا پيش از آن در گمراهى آشكارى بودند.

و می فرماید: ﮋ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ الجمعة: ٢ ترجمه: اوست آن كس كه در ميان بى‏سوادان فرستاده‏اى از خودشان برانگيخت تا آيات او را بر آنان بخواند و پاكشان گرداند و كتاب و حكمت بديشان بياموزد و [آنان] قطعا پيش از آن در گمراهى آشكارى بودند.

و می فرماید: ﮋ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﮊ البقرة: ٢٣١ ترجمه: و آنچه را كه از كتاب و حكمت بر شما نازل كرده و به [وسيله] آن به شما اندرز مى‏دهد به ياد آوريد.

و می فرماید: ﮋ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﮊ النساء: ١١٣ ترجمه: و خدا كتاب و حكمت بر تو نازل كرد و آنچه را نمى‏دانستى به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود.

و می فرماید: ﮋ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮊ الأحزاب: ٣٤ ترجمه: و آنچه را كه از آيات خدا و [سخنان] حكمت[آميز] در خانه‏هاى شما خوانده مى‏شود ياد كنيد در حقيقت‏خدا همواره دقيق و آگاه است.

خداوند کتاب را ذکر کرده‌ که‌ همان قرآن است و حکمت را نیز ذکر کرده‌ است، و از مفسرین قرآن شنیده‌ام که‌ می گفتند: حکمت همان سنت پیامبرص است.

زیرا قرآن ذکر است و حکمت به‌ دنبال آن آمده‌ است و خداوند به‌ خاطر تعلیم قرآن و حکمت بر بندگانش منت گذاشته‌ است، پس جایز نیست در اینجا گفته‌ شود حکمت چیزی غیر از سنت پیامبر ص است. نظر به‌ اینکه‌ حکمت مقرون با قرآن آمده‌ است و خداوند فرمانبرداری از پیامبرش و پیروی از دستورات او را بر مردم واجب و حتمی گردانیده‌ است، بنابر این جز کتاب خدا و سنت پیامبرص سخن هیچ کس دیگری فرض و واجب نیست، با توجه‌ به‌ آنچه‌ توصیف نمودیم که‌ خداوند ایمان به‌ پیامبرش را مقرون به‌ ایمان به‌ خودش قرار داده‌ است و سنت پیامبرص یک تببین و توضیحاتی از جانب خداوند برای معنی مورد نظر می باشد، سپس حکمت را با قرآن مقارن قرار داده‌ و به‌ دنبال قرآن، حکمت را ذکر کرده‌ است و جز برای پیامبرش برای هیچ کس دیگری این را قرار نداده‌ است. ([[157]](#footnote-157))

سپس شروع کرده‌ به‌ ذکر برخی از انواع دلایل بر حجیت سنت:

از جمله‌ اینکه‌ خداوند فرمانبرداری از پیامبرش را قرون با فرمانبرداری از خودش و به‌ صورت مستقل فرض گردانیده‌ است و آیات دلالت کننده‌ بر این نوع را ذکر کرده‌ است. از جمله‌ قول خداوند که‌ می فرماید:

ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮊ الأنفال: ٢٠ اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد خدا و فرستاده او را فرمان بريد و از او روى برنتابيد در حالى كه [سخنان او را] مى‏شنويد.

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﮊ الأحزاب: ٣٦ ترجمه: و هيچ مرد و زن مؤمنى را نشايد كه چون خدا و فرستاده‏اش به كارى فرمان دهند براى آنان در كارشان اختيارى باشد و هر كس خدا و فرستاده‏اش را نافرمانى كند قطعا دچار گمراهى آشكارى گرديده است.

ﮋ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﮊ النساء: ٥٩ ترجمه: اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد خدا را اطاعت كنيد و پيامبر و اولياى امر خود را [نيز] اطاعت كنيد پس هر گاه در امرى [دينى] اختلاف نظر يافتيد اگر به خدا و روز بازپسين ايمان داريد آن را به [كتاب] خدا و [سنت] پيامبر [او] عرضه بداريد اين بهتر و نيك‏فرجام‏تر است.

ﮋ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮊ النساء: ٦٩ ترجمه: و كسانى كه از خدا و پيامبر اطاعت كنند در زمره كسانى خواهند بود كه خدا ايشان را گرامى داشته [يعنى] با پيامبران و راستان و شهيدان و شايستگانند و آنان چه نيكو همدمانند.

و از جمله‌ آیاتی که‌ بر وجوب اطعت و فرمانبرداری از پیامبر (صلی الله‌ علیه‌ و آله‌ و سلم ) دلالت می کنند:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﮊ النساء: ٨٠ ترجمه: هر كس از پيامبر فرمان ب رد در حقيقت‏خدا را فرمان برده و هر كس رويگردان شود ما تو را بر ايشان نگهبان نفرستاده‏ايم.

ﮋ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﮊ النساء: ٦٥ ترجمه: ولى چنين نيست به پروردگارت قسم كه ايمان نمى‏آورند مگر آنكه تو را در مورد آنچه ميان آنان مايه اختلاف است داور گردانند سپس از حكمى كه كرده‏اى در دلهايشان احساس ناراحتى [و ترديد] نكنند و كاملا سر تسليم فرود آورند.

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﮊ الفتح: ١٠ ترجمه: در حقيقت كسانى كه با تو بيعت مى‏كنند جز اين نيست كه با خدا بيعت مى‏كنند دست‏خدا بالاى دستهاى آنان است پس هر كه پيمان‏شكنى كند تنها به زيان خود پيمان مى‏شكند و هر كه بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودى خدا پاداشى بزرگ به او مى‏بخشد.

ﮋ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮊ النور: ٦٣ ترجمه: خطاب كردن پيامبر را در ميان خود مانند خطاب كردن بعضى از خودتان به بعضى [ديگر] قرار مدهيد خدا مى‏داند [چه] كسانى از شما دزدانه [از نزد او] مى‏گريزند پس كسانى كه از فرمان او تمرد مى‏كنند بترسند كه مبادا بلايى بديشان رسد يا به عذابى دردناك گرفتار شوند.

ﮋ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﮊ النور: ٤٨ - ٥٢ ترجمه: و چون به سوى خدا و پيامبر او خوانده شوند تا ميان آنان داورى كند بناگاه دسته‏اى از آنها روى برمى‏تابند \* و اگر حق به جانب ايشان باشد به حال اطاعت به سوى او مى‏آيند \* آيا در دلهايشان بيمارى است‏يا شك دارند يا از آن مى‏ترسند كه خدا و فرستاده‏اش بر آنان ستم ورزند [نه] بلكه خودشان ستمكارند \* گفتار مؤمنان وقتى به سوى خدا و پيامبرش خوانده شوند تا ميانشان داورى كند تنها اين است كه مى‏گويند شنيديم و اطاعت كرديم اينانند كه رستگارند \* و كسى كه خدا و فرستاده او را فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا كند آنانند كه خود كاميابند.

شافعی در توضیح آيه مزبور می گوید: خداوند در این آيه به مردم اعلام کرده که درخواستشان از پیامبر برای داوری میان آنان، به عنوان درخواست داوری کردن خدا محسوب می شود، زیرا داوری بر عهده پیام آور او است، وهرگاه به داوری پیامبر تن در دهند براساس حکم خدا بوده است. وهمچنین به مردم خبر داده که حکم رسول، حکم خدا به شمار می آید، چون او است که حکم وی را واجب کرده ودر علم ایشان نیز گذشته که پیامبر معصوم ومورد تایید وتوفیق الهی بوده وشهادت هدایت وپیروی از دستورات الهی را هم برایش داده است.

بنابراین خداوند از طریق واجب کردن پیروی از پیامبر واینکه فرمانبرداری خدا محسوب می گردد، هم دنباله روی از دستورات خود وهم پیروی از اوامر رسول را بر مردم فرض کرده است، سپس به ایشان اعلام فرموده که پیروی از اوامر ایشان بر پیامبر نیز واجب می باشد.[[158]](#footnote-158)

آنگاه شافعی به نوعی دیگر از دلایل وجوب پیروی از پیامبر وجحیت سنت پرداخته ومی گوید: خداوند برای مردم روشن ساخته که دنباله روی از وحی الهی بر پیامبر واجب بوده وخدا خودش شهادت چنین چیزی را برایش داده واعلام فرموده که پیامبر راهنمای کسانی است که از وی پیروی می نمایند.

وی می افزاید: خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید: (ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﮊ الأحزاب: ١ - ٢ ترجمه: اى پيامبر از خدا پروا بدار و كافران و منافقان را فرمان مبر كه خدا همواره داناى حكيم است. و آنچه را كه از جانب پروردگارت به سوى تو وحى مى‏شود پيروى كن كه خدا همواره به آنچه مى‏كنيد آگاه است.

یا می فرماید: ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮊ الأنعام: ١٠٦ {از آنچه از پروردگارت به تو وحى شده پيروى كن هيچ معبودى جز او نيست و از مشركان روى بگردان}.

و یا می فرماید: ﮋ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮊ الجاثية: ١٨ ترجمه: سپس تو را در طريقه آيينى [كه ناشى] از امر [خداست] نهاديم پس آن را پيروى كن و هوسهاى كسانى را كه نمى‏دانند پيروى مكن.

شافعی در توضیح آیات فوق می گوید: در شهادت خدا به اینکه پیامبر مردم را به راه راست رهنمون گشته ورسالت ومسؤلیتش را به نحو احسن انجام داده است، اقامه حجت خدا بر مردم ـ که به حکم پیامبرگردن نهند ودستوراتش را به اجرا در آورند ـ نیز نهفته است.[[159]](#footnote-159)

ایشان در ادامه می گویند: در مواردی که حکم مستقیم خدا وجود ندارد وپیامبر اقدام به قانون گذاری نموده، حکم خدا محسوب می گردد، چون خداوند به ما خبر داده که: ﮋ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﮊ الشورى: ٥٢ - ٥٣ {تو به خوبى به راه راست یعنی به راه خدا هدايت مى‏كنى.}.

پیامبر در کنار کتاب خدا ودر مواردی که قرآن ساکت مانده است، قانون گذاری نموده وخداوند نیز پیروی از آن را بر ما واجب کرده است وانحراف از راه وروش ایشان را گناهی نابخشودنی تلقی می نماید که راه برون رفتی از آن وجود ندارد.[[160]](#footnote-160)

امام شافعی سپس به ارائه دلیل بر حجیت حدیث پیامبر پرداخته وبا سند خویش از ابو رافع خدمت گذار پیامبر نقل می کند که: پیامبر خداص فرمود: (لا الفین احدکم متکئا علی اریکته یاتیه الامر من امری مما امرت او نهیت عنه فیقول لا ادری ما وجدناه فی کتاب الله اتبعناه) [[161]](#footnote-161) یعنی: هیچ یک از شما را نبینم که بر متکای خویش تکیه زده ودر حالیکه یکی از دستورات یا منهیات من به گوشش رسیده بگوید: از آن اطلاعی نداریم وهرچه را در کتاب خدا بیابیم از آن پیروی می کنیم.

بیانات مزبور ودیگر سخنان شافعی نیز که در نوشته هایش موجود است، بیانگر بزرگداشت واهتمام ایشان به سنت بوده واینکه آن را از لحاظ قانون گذاری به مثابه قرآن تلقی می نمایند، بعدا به نقطه نظراتش در این باره اشاره خواهیم نمود که وی سرپیچی از سنت را نه تنها در اصول جایز نمی داند بلکه در فروع واحکام عملی نیز جایز نمی شمارد، این هم پاسخی است به متکلمانی که اگر در فروع به سنت عمل کنند در اصول اعتقاد بدان عمل نمی نمایند.

بیهقی با سند خود یکی از سخنان شافعی را از سعیدبن اسد در این باره نقل می نماید که: از شافعی پرسیدم: درباره حدیث رؤیت خدا در قیامت چه دیدگاهی داری؟ در پاسخ گفت: ای پسر اسد! زنده باشم یا بمیرم درباره من چنین قضاوت کن که هر حدیث صحیحی از پیامبر را اگرچه هم نشنیده باشم، پذیرفته وبدان حکم می کنم.[[162]](#footnote-162)

باز هم بیهقی با سند خود از حمیدی روایت می کند که: یک نفر در مصر پیرامون مساله ای از شافعی سؤال کرد، وی نیز پاسخش را داد وگفت: پیامبر خدا ص چنان فرموده است. سؤال کننده پرسید: آیا به این امراعتقاد داری؟ فرمود: مگر کمربند کشیشان (زنّار) بر تن دارم؟ [[163]](#footnote-163) آیا دیده ای از کلیسا بیرون بیایم ؟ من می گویم پیامبر خدا ص چنان فرموده است وتو می پرسی مگر بدان اعتقاد داری؟ چیزی را از ایشان روایت کنم ولی بدان معتقد نباشم؟ [[164]](#footnote-164)

در روایتی از ربیع آمده که: یک نفر در باره موضوعی از شافعی سؤال کرد، ایشان در پاسخ گفتند: از پیامبر خداص روایت شده که چنان می فرمودند. سؤال کننده پرسید: ای ابوعبدالله! مگر تو به این امر معتقد هستی ؟ شافعی در حالیکه لرزید ورنگش پریده بود فرمود: ای وای بر تو، کدام زمین مرا در خود جای داده وکدام آسمان بر من سآيه می افکند که چیزی را از پیامبر روایت کنم ولی بدان معتقد نباشم ؟ آری گفته ایشان را روی سر وچشمانم می گذارم.

ربیع می گوید: از شافعی : شنیدم می گفت: هیچ کس نیست که پاره ای از احادیث پیامبراز دستش در نرفته و یا فهمش بر وی دشوار نیاید، لذا هرگاه سخنی گفتم یا قاعده ای را بر خلاف گفته ایشان ص پآيه ریزی کردم، حق به جانب پیامبر خدا ص است ودیدگاه من نیز بر اساس حدیث ایشان می باشد.[[165]](#footnote-165) ربیع می افزاید: ایشان چند بار پشت سر هم این گفته را تکرار می کرد.

در روایتی دیگر آمده است: هرگاه حدیثی از پیامبر را روایت ولی بدان عمل نکردم، بدانید که عقلم سر جای خویش نمانده است.[[166]](#footnote-166)

زعفرانی می گوید: از شافعی شنیدم درپاسخ کسیکه از او می پرسید: آیا این حدیث را قبول داری؟ می گفت: مگر مرا در دیر یا کلیسا دیده ای و یا لباس کافران را بر تن دارم؟ من چنانم که می بینی در مسجد مسلمانانم، لباسشان را بر تن داشته ورو به قبله آنان ایستاده ام، یعنی باید حدیثی را از پیامبر روایت ولی بدان معتقد نباشم؟ [[167]](#footnote-167)

یکی دیگر از نشانه های جایگاه حدیث نزد امام شافعی اینکه: امام احمد : پیرامون حدیث صحیح از ایشان سؤال می کرد، در پاسخ می فرمود: هرگاه حدیث صحیحی را از پیامبر ص یافتید بدان حکم کنید تا من نیز دیدگاه خود را بر اساس آن تنظیم نمایم.[[168]](#footnote-168)

در روایتی دیگر چنین آمده که شافعی گفت: شما در باره حدیث وراو یان آن از من داناتر هستی، پس هرگاه حدیث صحیحی را یافتید به من نیز خبر دهید خواه کوفی، بصری یا شامی باشد، تا بدان حکم نمایم.[[169]](#footnote-169)

ولذا ربییع بن سلیمان شاگرد شافعی گفت: هرگاه حدیث صحیحی از پیامبرص به خلاف گفته من یافت شد، در حال حیات وپس از مرگ نیز از آن برگشته وبه حدیث ایشان برمی گردم.[[170]](#footnote-170)

امام شافعی : چنان مدافع سنت بود که لقب "ناصر السنة" را از آن خود کرد.[[171]](#footnote-171)

امام احمد : در باره ایشان می فرماید: هیچ کس را به اندازه شافعی دنباله رو احادیث ندیده ام.[[172]](#footnote-172)

در جایی دیگر می گوید: شافعی به شدت از احادیث واخبار دفاع می کرد.[[173]](#footnote-173)

و نيز می گوید: بهترین ویژگی شافعی این بود که هرگاه از حدیثی که قبلا نشنیده بود، اطلاع می یافت، بدان حکم کرده ودیدگاه خویش را کنار می زد.[[174]](#footnote-174)

یکی از نشانه های احترام وتجلیل وی از حدیث اینکه محدثان وراو یان را مورد احترام قرار می داد، ایشان در این باره چنین می گویند: اگر محدثان در صحنه گیتی حضور نداشتند، ما فروشنده باقلا بودیم.[[175]](#footnote-175)

و یا می فرماید: هرگاه یک نفر از محدثان را می بینم، احساس می کنم یکی از یاران پیامبررا دیده ام.[[176]](#footnote-176)

و لذا شافعی – رحمه الله – نوشته هایش را مملو از دفاع از سنت پیامبر ورد مخالفان استدلال بدان نموده وبه ارائه دلیل از کتاب، سنت واجماع در راستای اثبات آن پرداخته است، که پیشتر به فرازهایی از سخنانش در این باره اشاره شد واکنون نیز باب این بحث را بیشتر می شکافیم:

پاسخ امام شافعی : به منکرین حجیت سنت.

ایشان در این زمینه می گویند: از هیچ کس – که خود یا دیگران وی را اهل علم دانسته باشند – نشنیده ام در این امر مخالفت کرده باشد که: خداوند دنباله روی و گردن نهادن به دستورات پیامبررا بر ما واجب کرده وجز کتاب وسنت مرجع دیگری وجود ندارد وسایر منابع تابع ووابسته بدانها می باشند، وهمچنین خداوند بر ما و پیشینیانمان واجب کرده که حدیث پیامبر را قبول نماییم. به جز گروهی که اکنون به توضیح دیدگاهشان می پردازیم:

ایشان می گویند: متکلمان [[177]](#footnote-177) وکسانیکه از نظر توده مردم فقیه نام دارند، در تایید احادیث روایت شده از پیامبر خدا ص دچار اختلاف گشته اند [[178]](#footnote-178)، برخی از آنان در امر تقلید [[179]](#footnote-179)، غفلت وعجله داشتن در دست یابی به مناصب دنیایی زیاده روی واز تامل ودقت نظر کاسته اند. که من در اینجا به ذکر نمونه هایی در باره گروههای مختلف ایشان می پردازم.

آنگاه مخالفین سنت را به سه دسته تقسیم کرده ومی گوید:

گروه اول: کسانی اند که سنت را به طور کلی انکار واعتبار آن را به عنوان یکی از منابع قانون گذاری، قبول ندارند، به بهانه اینکه قرآن شامل همه نیازهای بشر در زمینه هدایت بوده وامکان اعتماد به احادیث نقل شده از سوی انسانهای جایز الخطا و فراموشکار، وجود ندارد.

گروه دوم: آن دسته از احادیث را نمی پذیرند که بیانگر مسائلی زائد بر قرآن هستند ومی گویند: ما تنها احادیثی را قبول داریم که بیانگر مندرجات کتاب خدا باشند.

گروه سوم: احادیث موسوم به "آحاد" را قبول ندارند گرچه راو یانش در اوج عدالت وقوت نیروی حافظه باشند، وتنها احادیث متواتر را می پذیرند. که در اینجا به پاسخ امام شافعی به این دسته ودیدگاه ایشان پیرامون حدیث آحاد اشاره خواهیم نمود.

شافعی در بیان دیدگاه گروه نخست، گفته ها ودلایلشان را به طور مفصل ذکر می کند ولی ما به بازگویی فرازهایی از پاسخ ایشان بسنده می کنیم:

شافعی می گوید: مخالف حجیت سنت گفت: اگر چیزی را به خاطر داری بگو.

گفتم: خداوند می فرماید: ﮋ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ الجمعة: ٢ ترجمه: اوست آن كس كه در ميان بى‏سوادان فرستاده‏اى از خودشان برانگيخت تا آيات او را بر آنان بخواند و پاكشان گرداند و كتاب و حكمت بديشان بياموزد و [آنان] قطعا پيش از آن در گمراهى آشكارى بودند.

گفت: می دانیم که مراد از واژه "کتاب" قرآن است ولی "حکمت" کدام است؟

گفتم: مراد از حکمت، سنت پیامبر خدا است.

گفت: آیا احتمال دارد خداوند کتاب را به طور اجمال به ایشان آموزش داده وحکمت نیز به صورتی خاص بوده که مقصود از حکمت هم احکام خدا باشد؟

گفتم: مقصودت این است که پیامبر به نیابت از خدا مجملهای قرآن همچون نماز، زکات، حج ودیگر احکام را به مسلمانان یاد داده است وبدین ترتیب خداوند پاره ای از واجباتش را در کتاب خود بیان نموده وچگونگی انجام دادنشان را به پیامبر واگذار کرده است؟

گفت: چنین احتمالی وجود دارد.

گفتم: اگر این دیدگاه را بپذیری در چاچوب احکام نخست جای گرفته و جز از طریق حدیث پیامبر امکان دسترسی بدانها وجود ندارد. (یعنی سنت شارح قرآن به شمار می آید).

گفت: اگر بگویم در آيه مورد نظر مراد از حکمت نیز قرآن است چه اشکالی دارد؟

گفتم: اگر بگوییم هرکدام از واژه های "کتاب" و"حکمت" داری معنای مستقلی است بهتر است یا اینکه هردو را بر یک مصداق حمل نماییم؟

گفت: ممکن است کتاب وحکمت چنان باشد که تو گفتی وامکان دارد هردوی آنها به یک معنی باشد.

گفتم: قرآن دیدگاه مرا تایید وگفته تو را مردود می شمارد.

گفت: در کجای قرآن چنان چیزی یافت می شود؟

گفتم: در این آيه که می فرماید: ﮋ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮊ الأحزاب: ٣٤ ترجمه: و آنچه را كه از آيات خدا و [سخنان] حكمت[آميز] در خانه‏هاى شما خوانده مى‏شود ياد كنيد در حقيقت‏خدا همواره دقيق و آگاه است. خداوند می فرماید: در خانه هایشان دو چیز تلاوت می شد.

گفت: تلاوت قرآن که مشخص است، حکمت چه طور تلاوت می گردد؟

گفتم: معنای تلاوت این است که قرآن وسنت تلفظ گردند چنانچه به سنت تلفظ می شود.

گفت: پس این امر بیانگر آن است که حکمت به طریق اولی جدای از قرآن می باشد.

سپس شافعی به ذکر نوعی دیگر از دلایل حجیت سنت پرداخته ومی گوید: خداوند پیروی از پیامبرش را بر ما واجب کرده است.

گفت: در کجا؟

گفتم: خداوند سبحان می فرماید: ﮋ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﮊ النساء: ٦٥ ترجمه: ولى چنين نيست به پروردگارت قسم كه ايمان نمى‏آورند مگر آنكه تو را در مورد آنچه ميان آنان مايه اختلاف است داور گردانند سپس از حكمى كه كرده‏اى در دلهايشان احساس ناراحتى [و ترديد] نكنند و كاملا سر تسليم فرود آورند}.

یا می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﮊ النساء: ٨٠ ترجمه: هر كس از پيامبر فرمان ب رد در حقيقت‏خدا را فرمان برده.

و یا می فرماید: ﮋ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮊ النور: ٦٣ ترجمه: پس كسانى كه از فرمان او تمرد مى‏كنند بترسند كه مبادا بلايى بديشان رسد يا به عذابى دردناك گرفتار شوند.

گفت: دلیلی وجود ندارد که تفسیر حکمت به سنت پیامبر خدا راص برتری دهد. اگر پاره ای از گفته های یارانمان مبنی بر اینکه خداوند گردن نهادن به دستور پیامبر را فرمان داده است، درست بوده و حکمت نیز بخشی از وحی الهی باشد، جایز است حکم دنباله روی از سنت ایشان به وی نسبت داده شود. (چون هم از قرآن وهم از حکمت که به اعتقاد وی بخشی از وحی محسوب می گردد، پیروی نموده است. واما اگر حکمت به معنای سنت باشد جایز نیست چنان چیزی به او نسبت داده شود چون قائل به حدیث نمی باشد.)

گفتم: خداوند پیروی از دستوراتش را بر ما واجب کرده ومی فرماید: ﮋ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧﮨ ﮊ الحشر: ٧ ترجمه: و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگيريد و از آنچه شما را باز داشت بازايستيد}.

گفت: خداوند در قرآن روشن ساخته که بر ما فرض کرده آنچه را فرستاده برگیریم واز آنچه پیامبر ص منع نموده، بازایستیم.

گفتم: آیا تکلیف ما وگذشتگان وآيندگانمان یکی است؟

گفت: آری.

گفتم: اگر دنباله روی از اوامر پیامبرص بر ما واجب باشد، آیا می توانیم بگوییم شیوه انجام دستوراتش را نیز به ما ارائه داده است؟

گفت: آری.

گفتم: آیا برای کسانی که پیامبر را ندیده اند امکان دارد جز از طریق حدیث پیامبرتکالیف الهی را در چارچوب پیروی از اوامر ایشان، انجام دهند؟ واگر آن را جز از طریق حدیث برنگیرم، نمی توانستم دریابم که خداوند قبول گفته های پیامبر را بر من واجب کرده است.

آنگاه شافعی : با مساله ناسخ ومنسوخ قرآن علیه وی اقامه دلیل کرده ومی گوید: باز به او گفتم: برای آگاهی از ناسخ ومنسوخ قرآن باید سنت را پذیرفته وبدان گردن نهید.

گفت: مثالی بیاور.

گفتم: خداوند در باره وصیت می فرماید: ﮋ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﮊ البقرة: ١٨٠ ترجمه: بر شما مقرر شده است كه چون يكى از شما را مرگ فرا رسد اگر مالى بر جاى گذارد براى پدر و مادر و خويشاوندان [خود] وصيت كند}.

وراجع به تقسیم بندی میراث هم می فرماید: ﮋ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩﯪ ﮊ النساء: ١١ ترجمه: و براى هر يك از پدر و مادر وى [=متوفى] يك ششم از ماترك [مقرر شده] است اين در صورتى است كه [متوفى] فرزندى داشته باشد ولى اگر فرزندى نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش از او ارث برند براى مادرش يك سوم است [و بقيه را پدر مى‏برد] و اگر او برادرانى داشته باشد مادرش يك ششم مى‏برد}.

بنابر این از طریق خبر پیامبر خدا دانسته ایم که آيه فرائض (آيه 11 نساء) آيه وصیت (آيه 180 بقره) را نسخ وحکمش را برداشته است. پس اگر حدیث را نپذیریم ویک نفر بگوید: آيه وصیت آيه فرائض را نسخ کرده است، آیا جز به وسیله خبر پیامبر می توانیم علیه وی اقامه دلیل کنیم؟ [[180]](#footnote-180)

پاسخ شافعی – رحمه الله – را می توان در نکات زیر خلاصه کرد:

1 ـ خداوند پیروی از پیامبر را بر ما واجب کرده وباید به دستورات ومنهياتش گردن نهیم.

2- در این مسأله‌ فرمانبرداری از خداوند امکان پذیر نمی باشد مگر اینکه‌ به‌ مرو یات پیامبرعمل نماییم و در برابر آنها دلی سالم و دور از شبهه‌ و تردد دارا باشیم و تسلیم دستورات و داوریهای پیامبر باشیم.

3- مسلمان جهت توضیح پاره‌ای از مجملات قرآن به‌ سنت پیامبر نیاز دارد، و شافعی : برای این مسأله‌ به‌ آيه‌ی میراث و آيه‌ی وصیت مثال آورد.

پاسخ شافعی - رحمه‌ الله‌ - به‌ طایفه‌ی دوم:

گروه دوم گفته‌اند روایت از پیامبر تنها در صورتی پذیرفته‌ می شود که‌ برای آن اصلی در قرآن موجود باشد.

شافعی - رحمه‌ الله‌ - می گوید: آیا از احکام خداوند در قرآن اطلاع دارید که‌ اطاعت از پیامبرش را واجب گردانیده‌ و جایگاهی که‌ خداوند او را در آن قرار داده‌ است عبارت از این است که‌ خاص و عام و ناسخ و منسوخ قرآن را تبیین نماید ؟

گفت: آری؛ و من قبلا همیشه‌ خلاف این را اعلام می داشتم تا اینکه‌ در نهایت فهمیدم که‌ این دیدگاه، دیدگاهی اشتباه است. و مردم در این مورد دو دیدگاه دارند:

یکی از آنها معتقد هستند مادام در قرآن بیان و توضیح وجود دارد هیچ حدیث و خبری پذیرفته‌ نمی شود.

گفتم: چه‌ نتایجی به دنبال دارد ؟

گفت: دچار اشتباه بسیار بزرگی شده‌اند، پس گفت: هر کس نمازی را بخواند که‌ بتوان نام نماز را برای آن به‌ کار برد و یا اینکه‌ کمترین سهم زکاتی را ادا نماید که‌ بتوان نام زکات را بر آن نهاد و هیچ اهمیتی برای وقت و زمان قرار ندهد و هر چند اگر هر روز و یا اینکه‌ در طول چند روز تنها دو رکعت نماز هم بخواند در واقع وظیفه‌ی خود را انجام داده‌ است.

و گفت: هر آنچه‌ در کتاب خدا موجود نباشد بر هیچ احدی واجب نیست آن را انجام دهد.

و دیگری گفته‌ است: قرآن در مورد هر چیزی بحث کرده‌ باشد خبر هم در آن مورد پذیرفته‌ می شود و در مورد چیزهای که‌ قرآن از آن بحث نکرده‌ است سخنی قریب به‌ همین را بیان داشته‌اند، پس نقدی همانند نقد دیدگاه نخست و یا قریب به‌ آن بر اینها وارد شده‌ است.

و بر آن نقد وارد شده‌ که‌ بعد از رد خبر به‌ پذیرفتن آن روی آوردند.

و در نهایت منجر به‌ این شده‌ که‌ هیچ ناسخ و منسوخ و خاص و عامی را نشناسند و این اشتباه است، و گفت: گمراهي در این دو مذهب واضح و روشن است و من معتقد به‌ هیچ یک از آنها نیستم. ([[181]](#footnote-181))

و هر آنچه‌ برای رد طایفه‌ی اول مورد استفاده‌ قرار گیرد برای رد طایفه‌ی دوم هم امکان پذیر می باشد.

و پیروان این طایفه‌ به‌ حدیثی که‌ آن را روایت می کنند استدلال می نمایند و در آن حدیث چنین اعلام شده‌: (هر آنچه‌ از جانب من برای شما بیان شد آن را بر قرآن عرضه‌ بدارید، پس هر آنچه‌ با قرآن موافق خواندی بدانید که‌ من آن را گفته‌ام و هر آنچه‌ با قرآن مخالف بود پس بدانید که‌ من آن را نگفته‌ ام ) ([[182]](#footnote-182))

و شافعی در رد آنها گفته‌ است: کسی این روایت را نقل نکرده‌ که‌ حدیث او در چیزی کوچک و یا بزرگ پذیرفته‌ شود، و باز گفته‌: و این روایتی منقطع است و از مردی مجهول نقل شده‌ و ما امثال این روایت را در هیچ چیزی نمی پذیریم.

گفت: آیا شما برای این سخن خود روایتی از پیامبر را در دست داری ؟ گفتم: آری.

پس حدیث رافع از پیامبر را بیان داشت که‌ فرموده‌ است: (لا الفین احدکم متکئا علی اریکته‌ یأتیه‌ الامر من امری مما امرت به‌ او نهت عنه‌ فیقول: لا ادری ما وجدنا فی کتاب الله‌ اتبعناه ) ([[183]](#footnote-183))

گفت: پیامبر با توضیح اینکه‌ خداوند تبعیت از اوامر او را بر مردم واجب گردانیده‌ است به‌ شدت با کسانی برخورد نموده‌ که‌ امر او را رد می نمایند. ([[184]](#footnote-184))

این داستان سخنان آن دو طایفه‌ و رد بر آنها بود، اما طایفه‌ی سوم که‌ منکر اخبار آحاد هستند انشاء الله‌ در مبحث جداگانه‌ای از آنها بحث می کنیم.

**سخن امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - راجع به‌ خبر آحاد**

شناسایی خبر آحاد:

علماء حدیث و اصول احادیث پیامبرص را به‌ دو دسته‌ تقسیم نموده‌اند:

1. متواتر
2. آحاد

و متواتر به‌ روایتی گفته‌ می شود که‌ تعداد بسیاری که‌ توافق آنها بر دروغ محال باشد آن را از تعدادی دیگر روایت کنند و آن را به‌ چیز محسوسی نسبت دهند.

و آحاد حدیثی است که‌ فاقد شرایط متواتر و یا اینکه‌ فاقد یکی از شرایط آن باشد. ([[185]](#footnote-185))

و حدیث احاد از نظر مقبول و یا مردود بودنش بر چند قسم است، بر حسب حال راوی از نظر وجود عدالت و عدم آن و سایر شرایط پذیرفته‌ شدن راوی برخی از آنها مقبول و برخی دیگر هم مردود می باشند.

شافعی - رحمه‌ الله‌ - این تقسیم را ذکر کرده‌ و آن را علم عامه‌ و علم خاصه‌ نامیده‌ است.

می گوید: شخصی پرسید: علم چیست ؟ و درمورد علم چه‌ چیزی بر مردم واجب است ؟ در جواب گفتم: دو نوع علم داریم: یکی علم عامه‌ است که‌ همه‌ی مردم عاقل و بالغ آن را می دانند.

گفت: مانند چه‌ چیزی ؟

گفتم: مانند نمازهای پنجگانه‌ و اینکه‌ خداوند روزه‌ی ماه رمضان و حج بیت الله‌ را بر افراد توانمند واجب گردانیده‌ و پرداخت زکات را در دارایی آنها واجب نموده‌ و او زنا و قتل و دزدی و مشروبات الکلی را حرام کرده‌، و احکامهای دیگری که‌ بندگان مکلف هستند آنها را فهم نمایند و آن را در زندگانی و دارایی خویش به‌ نمایش بگذارند و اینکه‌ با کمال معنی از چیزهای حرام دوری و امتناع جویند.

و این قسم به‌ صورت نص در کتاب خدا وجود دارد و در میان توده‌ی اهل اسلام هم موجود است و مردم عوام آن را از عوامهای قبل از خود نقل می کنند و آن را از رسول خدا ص نقل می کنند و در نقل و وجوب آن بر آنها هیچ گونه‌ اختلافی ندارند.

ممکن نیست در نقل خبر این نوع از علم عام اشتباه و تأویل صورت گیرد و اختلاف هم در مورد آن جایز نیست.

گفت: پس نوع دوم چه‌ چیزی است ؟

گفتم: نوع دوم عبارت است از فروع فرائض و احکامهای مربوط به‌ آنها و چیزهای دیگری که‌ بندگان آن را انجام می دهند و نصی برای آنها در قرآن ذکر نشده‌ و در سنت هم جز برای پاره‌ای از آنها نصی نیامده‌ است ، این نوع مربوط به‌ اخبار خاصه‌ است نه‌ اخبار عامه‌؛ و برخی از احکامهای این نوع تأویل را می پذیرند و با قیاس فهم می شوند. ([[186]](#footnote-186))

و شافعی جدا از اینها سخنان بسیاری دارد که‌ انشاء الله‌ هنگام ذکر دلایل ایشان جهت استدلال برای وجوب عمل به‌ خبر آحاد پاره‌ای از آنها را ذکر می نمایم.

**شرایط صحت و پذیرش حدیث از منظر امام شافعی:**

ایشان – رحمه الله – می فرمایند: یک نفر از من خواست حداقل شرایطی را که باید در حدیثی وجود داشته باشد تا بتوان بدان استدلال کرد، برایش توضیح دهم، در پاسخ گفتم: حدیث مقبول حدیثی است که زنجیره راو یان، یکی پس از دیگری آن را روایت کرده تا به شخص پیامبر خداص و یا به فردی پایین تر از ایشان می رسد، و استناد به حدیث آحاد جایز نیست مگر اینکه دارای شرایط زیر باشد:

باید راوی مورد اعتماد در دین وصادق وراستگو بوده، آنچه را روایت می کند فهمیده باشد و آگاه از معانی الفاظ حدیث باشد و همچنین بایستی حدیث را با همان الفاظ وعباراتی نقل کند که شنیده نه اینکه خودش قالب ریزی وجملات جدیدی اختراع کرده و تعابیر اصلی را تغییر دهد، چون اگر چنین کند ودر عین حال از مفهوم ومدلولش آگاه نباشد شاید حلالی را به حرام تغییر دهد ولی اگر همان نصوص و واژه ها را بکار برد احتمال مزبور منتفی است، وبالاخره اگر حدیث را از حفظ روایت می کند باید حافظ واهل دقت بوده و دچار فراموش کاری نشده باشد واگر هم از روی کتابی روایتش می نماید کتاب را حفظ کرده و از آن آگاهی کامل داشته باشد.

هرگاه محدثان معتبر و اهل حفظ حدیث وی را نقل کرده بودند باید با روایت ایشان سازگاری داشته باشد، نباید اهل تزویر ودروغ پردازی بوده وچیزی را که از کسی نشنیده به دروغ به وی نسبت ندهد و یا چیزی را از پیامبر خدا نقل نماید که راو یان مورد اعتماد خلاف آن را روایت کره باشند، و به همین ترتیب باید راو یان پیش از وی نیز چنان باشند تا حدیث مروی به پیامبرص یا فرد پایین تر از ایشان منتهی می گردد، زیرا هرکدام از آنها تایید کننده حدیثی است که روایت کرده و به عنوان شاهد و تصدیق کننده فرد پایین تر از خودش نیز محسوب می گردد ولذا باید ویژگیهای مزبور در یکایک راو یان وجود داشته باشد.[[187]](#footnote-187)

شرایطی که امام شافعی بدانها اشاره نموده همان اصول وضوابطی است که دانشمندان ومتخصصان دانش حدیث آنها را در نظر گرفته اند و عبارتند از:

1 ـ متصل بودن سند حدیث.

2 ـ عدالت راویان.

3 ـ باید راوی اهل حفظ و دقت باشد.

4 ـ باید حدیث جزو احادیث شاذ یعنی مخالف روایت راوی معتبرتر از خودش نباشد.

5 ـ باید فاقد علت آسیب رسان باشد.[[188]](#footnote-188)

شرایط مزبور به طور پراکنده در سخنان شافعی وجود دارد که بیانگر دانش واطلاع سرشار ایشان از علم حدیث می باشد ولذا نوشته هایش را مملو از ارائه دلایل بر اثبات حجیت سنت و رد مخالفان آن نموده است.

**حدیث آحاد مفید ظن است یا علم؟**

دانشمندان در باره مدلول خبر آحاد که آیا یقین آور است یا تنها ظن راجح را به دنبال دارد سه دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: دانشمندانی همچون امام احمد ـ بنا به یکی از دو روایت از ایشان ـ معتقدند: حدیث آحاد بدون درنظر گرفتن قراین، یقین آور ومفید علم است. شاید این روایت صحیح ترین نقل قول از ایشان باشد زیرا مشهور است که وی احادیث مشتمل بر دیدن خداوند در قیامت را یقین داشته است واین بیانگر آن است که احتمالا احادیث مزبور از نظر ایشان جزو احادیث متواتر معنوی بوده وشاید هم به آحاد بودنشان معتقد بوده باشد.

دیدگاه مشهور از امام احمد این است که ایشان درباره ثبوت احادیث جامع شرایط اطمینان و یقین داشته است، مروزی[[189]](#footnote-189) می گوید: به ابوعبدالله گفتم: برخی معتقدند: خبر آحاد موجب عمل است ولی یقین بخش نمی باشد، وی این دیدگاه را به باد انتقاد گرفت وفرمود: نمی دانم این چه جور دیدگاهی است.

اینکه ایشان دیدگاه مزبور را انکار کرده بیانگر آن است که وی میان علم وعمل به حدیث آحاد تفاوتی قائل نشده است. ابن القیم الجوزیه – رحمه الله – این روایت از امام احمد را ترجیح داده وروایت دوم را ضعیف دانسته است واثبات نموده که مذهب امام احمد براین بوده که حدیث آحاد در صورت وجود شرایط لازم مفید علم وعمل می باشد.[[190]](#footnote-190)

امام مالک[[191]](#footnote-191)، ابن حزم[[192]](#footnote-192)، حسن کرابیسی از پیروان امام شافعی[[193]](#footnote-193) و اکثر قریب به اتفاق پیشینیان وبیشتر فقها نیز این دیدگاه را پسندیده اند[[194]](#footnote-194)

دیدگاه دوم: عده ای دیگر از دانشمندان همچون غالب اصولیان وبرخی محدثین متأخر مانند امام نووی براین باورند که: حدیث آحاد قطع نظر از وجود قرائن ونشانه ها یقین آور نبوده وتنها ظن راحجی را به بار می آورد.[[195]](#footnote-195)

دیدگاه سوم: وبالاخره گروهی از علما همچون برخی از پیروان مذاهب، اصولیان و آمدی معتقدند خبر آحاد اگر همراه قراین بود مفید علم ویقین آور به شمار می آید.[[196]](#footnote-196)

شوکانی در این باره می گوید: اختلاف نظری که در آغاز بحث بدان اشاره رفت (مبنی بر اینکه خبر آحاد مفید علم است یا ظن )، در صورتی است که قرائن و دلایل تقویت کننده ای در میان نباشد، ولی اگر چنان نشانه هایی وجود داشت و یا خبر مزبور جزو احادیث مشهور یا مستفیض بود، علما در باره یقین آور بودنش اختلافی ندارند.[[197]](#footnote-197)

بنابر این بسیاری از دانشمندان معتقدند: هرگاه دلایلی تقویت کننده ضمیمه حدیث آحاد گشت، مفید علم ویقین خواهد بود.

ابن تیمیه – رحمه الله – می گوید: اصولیان پیرو ابوحنیفه، شافعی واحمد به استثنای گروه کمی از متکلمان معتقدند: حدیث آحاد در صورت پذیرش وتایید از سوی امت اسلامی موجب علم خواهد بود.[[198]](#footnote-198)

فتوحی می گوید: ابن عقیل، ابن الجوزی، قاضی، ابوبکربن باقلانی، ابن حامد، ابن برهان، فخررازی، آمدی ودیگران معتقدند: خبر آحاد هرگاه از سوی امت، مورد تایید قرار گرفت، علم ویقین به بار می آورد.

ولی علما راجع به حدیث مشهور ومستفیض اختلاف نظر دارند: برخی می گویند: مفید ظن است وبرخی هم معتقدند: مفید علم ویقین می باشد.[[199]](#footnote-199)

ظاهرا هیچ یک از علما جز آن عده که به قول ابن تیمیه از زمره متکلمان اند، در باره آن مطالب اختلاف نظری ندارند، بلکه نزاع بر سر این است که آیا خبر آحاد مفید علم ویقین است یا تنها ظنی غالب به بار می آورد.[[200]](#footnote-200)

از این رو درست نیست مفید بودن خبر آحاد برای علم یا ظن را به صورت مطلق بکار برد، بلکه باید این حکم را به تناسب حدیث مورد نظر صادر کرد که اگر منتقدان وارسته دانش حدیث از عدالت راویش اطلاع داشته وعلاوه بر آن قرائن وشواهدی نیز در میان بود، مفید علم ویقین است وگرنه موجب ظن خواهد بود[[201]](#footnote-201)

**عمل کردن به حدیث آحاد:**

همه صحابه، تابعین وپیشینیان این امت ـ اعم از آنهایی که معتقد به یقین یا ظن آور بودن خبر واحد اند ـ به جز گروهی از معتزلیان ورافضیها که دیدگاههایشان فاقد اعتبار است، بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد اتفاق نظر دارند.[[202]](#footnote-202)

خطیب بغدادی – رحمه الله – در این باره چنین می گوید: تمامی تابعین وفقهای پس از ایشان در مناطق مختلف جهان اسلام تا کنون نیز بر این باورند که باید حدیث آحاد به مورد اجرا درآید، وهیچ گونه مخالفت یا اعتراضی از سوی ایشان گذارش نشده است.[[203]](#footnote-203)

پیشینیان این امت در همه زمینه ها اعم از مسائل اعتقادی و دیگر موضوعات به حدیث آحاد عمل نموده اند. ولی متکلمان وبدعت گذاران با ایشان مخالفت کرده ومیان مسائل اعتقادی ودیگر زمینه ها تفاوت قائل گشته اند ومی گویند: احادیث آحاد زیر بنای مسائل اعتقادی قرار نمی گیرند چون عقاید باید بر اساس علم ویقین پآيه ریزی گردد حال آنکه احادیث آحاد موجب ظن وفاقد چنان ویژگیی هستند پس بدانها اعتماد نمی شود، ولذا بسیاری از احادیث اثبات کننده پاره ای صفات خداوند ودیگر مسائل دینی را مردود شمارده اند.[[204]](#footnote-204)

ولی در مقابل ایشان، اهل سنت وجماعت معتقدند: میان مسائل اعتقادی ودیگر زمینه ها هیچ گونه تفاوتی وجود ندارد، از این رو هر حدیث ثابتی از پیامبر خداص را پذیرفته، بدان عمل کرده و سرپیچی از آن را حرام دانسته اند.

شارح کتاب "الکوکب المنیر" در این زمینه می گوید: ابن عبدالبر اجماع علما را بر این امر ذکر کرده که: در اصول دین به احادیث آحاد عمل می شود.[[205]](#footnote-205)

ابن القیم الجوزیه – رحمه الله – می فرماید: این گونه اخبار اگر موجب یقین هم نباشند ظن غالبی را به بار می آورند و همچنانکه می توان احکام عملی را به وسیله آنها اثبات نمود، اثبات اسماء وصفات الهی نیز از طریق احادیث آحاد اشکالی ندارد، زیرا چه تفاوتی میان احکام طلبی و مسائل خبری وجود دارد به گونه ای که در یکی از آنها به حدیث آحاد عمل شود ولی در دیگری فاقد اعتبار باشد، بنابر این همواره احادیث آحاد در هردو زمینه ها مورد اعتماد بوده و یاران بزگوار پیامبر خدا، تابعین ومحدثان این گونه احادیث را در زمینه اسماء وصفات، قضا وقدر و احکام تکلیفی معتبر دانسته اند واز هیچ کدام از ایشان روایت نشده که در پذیرش احادیث آحاد میان احکام عملی و خبر دادن از خدا واسماء وصفاتش تفاوتی قائل بوده باشند.[[206]](#footnote-206)

محمد امین شنقیطی – رحمه الله – نیز در این باره می گوید: واقعیتی که سرپیچی از آن جایز نمی باشد این است که: احادیث آحاد صحیح چنانچه در فروع واحکام عملی معتبر است در اصول نیز پذیرفته می شود، بنابر این احادیثی که در زمینه صفات خداوند روایت شده باید بدانها معتقد بود و آنها را به گونه ای شایسته برای ایشان اثبات کرد، چون ﮋ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﮊ الشورى: ١١ ترجمه: چيزى مانند او نيست و اوست‏شنواى بينا. بدین ترتیب روشن می شود آنچه متکلمان و پیروانشان می گویند که: چون اخبارآحاد یقین آور نیستند نمی توان مسائل اعتقادی را بدانها اثبات کرد زیرا باید عقاید بر پآيه علم ویقین بنانهاده شوند، مردود و از درجه اعتبار ساقط می باشد، برای اثبات غلط بودنش همین قدر کافی است که مستلزم مردود شمردن روایات بسیاری از پیامبرخدا تنها از روی هواپرستی می گردد.[[207]](#footnote-207)

امام شافعی – رحمه الله – پیرامون موضوع عمل کردن به حدیث آحاد در همه زمینه ها مذهب پیشینیان (سلف ) را پشتیبانی کرده و نه تنها میان امور اعتقادی ودیگر مسائل تفاوتی قائل نشده بلکه از ایشان نقل گشته که در پاسخ سعیدبن اسد درباره حدیث رؤیت خداوند در قیامت گفته است: ای پسر اسد! زنده بمانم یا بمیرم راجع به من چنین قضاوت کن که: هر حدیث صحیحی از پیامبر خداص را پذیرفته وبدان معتقدم گرچه آن را هم نشنیده باشم.[[208]](#footnote-208)

بنابر این شافعی معیار پذیرش حدیث آحاد را صحت انتساب به پیامبر اکرم قرار داده ـ که پیشتر به شرایط قبول خبر واحد از نظر وی اشاره شد ـ ومیان حدیث متواتر وآحاد هیچ گونه تفاوتی نگذاشته است بلکه از منظر ایشان همه آنها مفید علم و موجب عمل بدان خواهد بود.

ایشان – رحمه الله – در این باره چنین می گویند: هرگاه یک نفر پرسید: بر اساس کدام نص، خبر یا اجماعی حدیث آحاد را حجت می دانید؟ در پاسخ می گویم: ابن مسعود از پیامبر خداص روایت می کند که: (نضّر الله عبدا سمع مقالتی فحفظها ووعاها وأدّاها فربّ حامل فقه غیر فقیه وربّ حامل فقه إلی من هو أفقه منه ثلاث لا یغل علیهن: قلب مسلم إخلاص العمل لله والنصیحة للمسلمین ولزوم جماعتهم فإن دعوتهم تحیط من ورائهم. )[[209]](#footnote-209) ترجمه: { خداوند چهره آن بنده را شاداب وبا طراوت گرداند که سخن مرا حفظ کرده، به خاطر سپرده و دروقت مناسب خود آن را به دیگران برساند، چون بسیاری از حاملان فقه وعلوم خود غیر فقیه و یا نسلهای پس از ایشان داناتر هستند. سه چیز مورد خیانت قرار نمی گیرند: قلب انسان مسلمان (یعنی هیچ گاه قلب وی به خیانت و غرض ورزی مبتلا نمی گردد تا مانع تبلیغ علم شود )، خالصانه برای خدا کوشیدن و دلسوزی برای مسلمانان و همراهی با گروه ایشان، زیرا دعوت آنان افراد پس از خود را دربر می گیرد.}

شافعی در تحلیل حدیث بالا می گوید: وقتی پیامبر خدا تک تک افراد را به حفظ وفراگیری سخنانش فراخوانده باشد، بیانگر این نکته است که ایشان مردم را جز به چیزی که حجت بر دیگران باشد دستور نمی دهد، زیرا هرچه از وی روایت می گردد یا در ارتباط با حلال وحرام، یا حدود، یا اموال و یا دلسوزی برای دین ودنیا می باشد. وهمچنین دال بر این امر است که گاهی یک نفر غیر فقیه حامل چیز ارزشمندی است که خودش بدان پی نبرده وتنها آن را به خاطر سپرده است، و فرمان ایشان به همراهی با گروه مسلمانان لزوم اجماع وهمبستگی ایشان را می رساند.

آنگاه با سند خود حدیث ابورافع خدمتگذار پیامبر خدا را نقل می کند که: (لا الفین احدکم متکئا علی أریکته یأتیه الأمر من أمری مما نهیت عنه أو أمرت به فیقول: لا ندری ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه ) [[210]](#footnote-210) { هیچ کدام از شما را نبینم در حالیکه بر بستر خویش تکیه زده، امر یا منعی از سوی من به وی برسد وبگوید: اطلاعی از آن نداریم، هرچه را در کتاب خدا بیابیم از آن دنباله روی می کنیم.}

شافعی در توضیح حدیث مزبور نیز می گوید: این حدیث دال بر تایید خبر از پیامبر خدا بوده و همچنین اعلام ایشان به لزوم پیروی از آن را می رساند گرچه در کتاب خدا هم وجود نداشته باشد.

یکی دیگر از دلایل ایشان روی گردانی ساکنان منطقه "قباء" به سوی کعبه به وسیله خبر دادن یک نفر، است. زیرا وی با سند خود از ابن عمر روایت می کند که: (مردم قبا در حین ادای نماز صبح بودند که یک نفر آمد وگفت: دستور روکردن به قبله برای پیامبرخدا فرود آمده است لذا رو به قبله نمایید، نمازگذاران که روبه شام نماز می خواندند، به طرف کعبه برگشتند.) [[211]](#footnote-211)

شافعی در تحلیل حدیث بالا می گوید: مردم منطقه قبا که جزو سابقین انصار ودارای بینشی عمیق بوده وپیشتر روکردن به طرف قبله ای بر ایشان واجب گشته بود، حق نداشتند از جهت فعلی خود برگردند مگر از طریق دلیلی الزام آور، حال آنکه ایشان نه خدمت پیامبر اکرم رسیده بودند ونه شاهد نزول وحی مرتبط با تحویل قبله بودند بنابر این تنها بر اساس کتاب خدا وسنت پیامبرش روبه قبله کردند نه از طریق خبر عمومی. وگزارش یک نفر راستگو و مورد اعتماد را جهت اثبات آن پذیرفته وفرمان پیامبر خدا را به اجرا در آوردند.

مردم قبا جز به واسطه خبر آحاد از قبله پیشین خود دست نکشیدند ویقین داشتند چنان اخباری اگر از طرف فردی راستگو اعلام شود، حجت محسوب می گردد. وممکن نبود آنان به چنین امر مهمی اقدام کنند مگر اینکه از روی علم ویقین باشد، وادعا نداشتند خبر آن را به پیامبر خدا برسانند، واگر در زمینه تحویل قبله پذیرش خبر یک نفر مورد اعتماد را واجب نمی دانستند، بدون تردید پیامبر به ایشان اطلاع می داد که حق نداشتید از قبله خود دست بکشید مگر در صورت وصول خبری عام و یا گزارش بیش از یک نفر که موجب علم ویقین می باشد.[[212]](#footnote-212)

آنگاه پس از اشاره به پاره ای روایات دال بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد ویقین بخش بودنش وذکر نمونه هایی در این زمینه، می گوید: پیامبرخداص در سال نهم هجری ابوبکر را به عنوان سرپرست حجاج که از مناطق مختلف آمده بودند، معرفی نمود، وی نیز به نمایندگی از طرف پیامبر مناسک حج را به آنان آموزش داد و از حقوق و تکالیف مربوطه هم مطلعشان ساخت.

در همان سال علی بن ابی طالب را گسیل داشت تا در روز عید قربان ضمن قرائت فرازهایی از سوره توبه در حمع حجاج، ایشان را از اوامر ونهی هایی نیز خبر دهد. ابوبکر وعلی در میان ساکنان مکه به فضل، دین وصداقت شهرت یافته بودند وهرکه نیز از ایشان بی اطلاع بود راجع به زندگیشان پرس وجو کرده و کسی پیدا می شد که اوضاع واحوالشان را برایش توضیح دهد. اگر یک نفر از نظر پیامبر خدا حجت محسوب نمی شد، هرگز به چنان کاری اقدام نمی کرد.

پیامبر خداص کارگزارانی را به مناطق مختلف فرستاد که اسامی و محل کارشان در تاریخ ثبت واز آن اطلاع کامل داریم:

قیس بن عاصم و زِبرِقان بن بدر و ابن نُویره را چون در میان قومشان از جایگاه علمی و صداقت و اعتماد برخوردار بودند، به سوی ایشان گسیل داشت.

هیئتی از سرزمین بحرین خدمت پیامبر آمدند ودر ضمن درخواست کردند کسی را به سوی ایشان روانه فرماید، وی نیز پسر سعید بن عاص را همراهشان فرستاد.

معاذ بن جبل را به علت برخورداری از جایگاه مطلوب وصداقت میان مردم یمن به سوی ایشان روانه کرد و به وی فرمان داد با پیروانش به جنگ مخالفان رفته و واجبات الهی را به مردم تعلیم دهد، و همچنین سهم مقرر از اموالشان را جمع آوری نماید.

پیامبر خدا هرکه را به سوی سرزمینی می فرستاد به وی فرمان می داد: تکالیف دینی را به مردمان تحت امرش آموزش دهد. واز هیچ کدام از آنان گزارش نشده که خطاب به فرستاده پیامبر گفته باشد: تو یک نفر هستی وحق نداری آنچه را از پیامبر خدا نشنیده ایم از ما بگیرید.[[213]](#footnote-213)

این هم یک نکته بسیار روشن است که ـ چنانکه در حدیث معاذ آمده است ـ بزرگترین پیام پیامبر خداص به نمایندگانش مساله توحید ویکتاپرستی بود.

شافعی در ادامه می گوید: پیامبرص فرماندهانی را در راس دسته هایی روانه می کرد وهرکدام از ایشان مسئول پیگیری وظیف محوله بود، زیرا آنان مکلف بودند پیام دین را به گوش کسانی برسانند که از آن بی اطلاع اند، و همچنین با مخالفان ستیزه جو وارد میدان نبرد شوند.

ایشان می توانستند چند نفر را به سوی هر سرزمینی بفرستند ولی چنان نکردند، وهمچنین در یک زمان دوازده نفر را به سوی دوازده پادشاه گسیل داشت تا تعالیم اسلام را به ایشان خبر دهند.

کارگزاران و فرمانداران، اوامر ونواهی مندرج در نامه های پیامبر خدا را اجرا نموده و هیچ یک از ایشان حق نداشت دستوراتشان را نادیده بگیرد، ودر مقابل وی نیز نمایندگانش را جز در میان افراد صادق ودرستکار انتخاب نمی نمود.

شافعی می گوید: جانشینان و فرمانروایان پس از ایشان هم چنان رفتار نموده و بالاخره مسلمانان اجماع کردند که باید هم شخص اول مملکت(خلیفه )، هم قاضی، هم امیر وهم امام یکی باشند، ولذا ابوبکرو سپس عمر را انتخاب نموده وعمر نیز دستور داد از میان شش نفر اهل مشورت تعیین شده یکی را به عنوان خلیفه خود انتخاب کنند که نهایتا عبدالرحمن بن عوف، عثمان بن عفان را برگزید.

بنابر این وقتی می بینیم در نامه ی عمروبن حزم آمده که پیامبر خدا می فرماید: (وفی کل إصبع مما هنالک عشر من الإبل): {دیه هر یک از انگشتان انسان ده نفر شتر است }، مردم با وجود آنکه پیشتر مخالف بودند از آن دنباله روی نموده، وتا زمانیکه صحت نامه را به اثبات نرساندند، از آن سر باز می زدند.[[214]](#footnote-214)

نامه عمروبن حزم دو نکته را به اثبات می رساند: یکی پذیرش خبر، ودیگری قبول خبر در همان حالی که صحتش ثابت شده است، گرچه زمان عمل کردن ائمه بدان نیز سپری نشده باشد. [[215]](#footnote-215)

وهمچنین بر این نکته دلالت دارد که اگر زمان عمل یکی از ائمه نیز بدان سپری شده باشد ولی بعد از آن حدیث دیگری از پیامبر را بیابد که با عمل وی در تضاد بود، باید رفتار قبلیش را بخاطر خبر مزبور وانهد، و همچنین بیانگر این است که حدیث پیامبر خدا به وسیله خودش اثبات می گردد نه رفتار پس از ایشان.[[216]](#footnote-216)

شافعی پس از اشاره به نمونه های زیادی از کتاب وسنت واجماع صحابه و علمای بعد از آنان بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد، می گوید: اگر برای یک نفر از مردم پیرامون علم خاص وجزئی جایز باشد بگوید: مسلمانان از قدیم وندیم بر تایید حدیث آحاد و گردن نهادن بدان اجماع کرده وهیچ کدام از فقها خلاف آن را نگفته اند، برای من نیز جایز است معتقد به چنان چیزی باشم.[[217]](#footnote-217)

از بیانات مزبور به این نتیجه می رسیم که: امام شافعی – رحمه الله – در وجوب عمل کردن به حدیث آحاد میان مسائل اعتقادی ودیگر زمینه ها ـ چنانکه از مثالها پیدا است ـ، تفاوتی قائل نمی باشند.

حکم کسیکه حدیث آحاد را مردود می شمارد:

امام شافعی – رحمه الله – در این باره می فرماید: از نظر من برای هیچ دانشمندی درست نیست از یک سو بیش از حد خبر آحاد را تایید و چیزها را به وسیله آن حلال یا حرام شمارد واز سوی دیگر امثال چنان اخباری را رد نماید مگر اینکه حدیثی مخالف آن را شنیده، یا به معتبرتر از آنچه وآن کس که از وی شنیده، دست یافته باشد، یا فردی که از وی شنیده به درجه حافظی نرسیده یا متهم بوده و یا راوی پیش از او متهم باشد و یا حدیث مزبور دو معنا را در بر داشته و یکی از آن دو را انتخاب نماید. ولی اگر هیچ کدام از عوامل مزبور در رد خبر آحاد دخیل نبود ـ که پاره ای از آنها به عنوان معذرت برایش محسوب می شوند ـ، به باور ما مرتکب اشتباه معذرت ناپذیری گشته است.[[218]](#footnote-218)

شیخ الاسلام ابن تیمیه – رحمه الله – در کتاب «رفع الملام عن الائمة الاعلام» برای مخالفت علما با حدیث پیامبرص به ده سبب اشاره می کند که – ان شاءالله – یکی از آنها باعث بخشودگی گناهشان خواهد شد.

ابن تیمیه می افزاید: یکی از آن معذرتها این است که حدیث مزبور به وی نرسیده باشد، یا از آن اطلاع حاصل کرده ولی برایش ثابت نشده، یا از روی خطا معتقد به ضعفش بوده، یا از یاد برده باشد، یا به هنگام صدور فتوی متوجه معنایش نشده و یا اصلا معتقد باشد معنایی دربر ندارد، و یا بالاخره معتقد باشد دلیلی دیگر دال بر ضعف، منسوخ بودن و یا تاویلش وجود دارد ونهایتا به این نتیجه رسیده که هر یک از حالتها وشرایط گوناگون حکم خاص خود را می طلبد. هر کدام از علما یکی از معذرتهای مزبور را داشته باشد معذور ودر غیر این صورت ـ مانند کسیکه تنها از روی تعصب حجیت حدیث آحاد را انکار و یا عمل کردن بدان را ترک می کند ـ، معذرتش غیر قابل قبول می باشد.

موضعگیری امام شافعی – رحمه الله - در برابر تقلید:

دانشمندان در تعریف تقلید گفته اند: پذیرش بدون دلیل دیدگاه دیگران، تقلید به شمار می آید.[[219]](#footnote-219)

پیشینیان –ر حمهم الله – تقلید ودنباله روی کورکورانه از دیگران را نکوهش نموده وتنها برای توده مردم تجویزش کرده اند، ابن عبدالبر – رحمه الله – بابی را تحت عنوان "فساد التقلید ونفیه والفرق بین التقلید والاتباع" گشوده ومی گوید: خداوند در چند جای قرآن تقلید را نکوهش کرده ومی فرماید: ﮋ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﮊ التوبة: ٣١ ترجمه: اينان دانشمندان و راهبان خود را به جاى خدا به الوهيت گرفتند.

سپس به حدیث عدی بن حاتم اشاره می کند که می فرماید: در حالیکه صلیبی برگردن داشتم خدمت پیامبر خدا رفتم، فرمود: ای عدی این بت را از گردنت دور انداز، پس از آنکه صلیب را پرت کردم پیامبرشروع به خواند سوره توبه کرد تا به آيه ﮋ ﯘ ﮊ رسید. گفتم: ای پیامبر خدا! ما آنان را به جای خدا اله خویش قرار نداده بودیم، فرمود: آری چنان کرده بودی، مگر حرامهای خدا را حلال وحلالهایش را حرام نمی کردند وشما نیز از ایشان دنباله روی می نمودید؟ گفتم: آری، فرمود: عبادت کردنشان هم همینگونه است.[[220]](#footnote-220)

آنگاه به پاره ای نصوص در این زمینه اشاره کرده ومی گوید: آیات زیادی پیرامون نکوهش تقلید از نیاکان وپیشینیان وارد گشته که علما این آیات را مستند رد تقلید قرار داده اند. سپس می گوید: ابیاتی را در نکوهش تقلید سروده ام که پاداش فراوان آنها را از خدا می جویم، چون برخی مردم اشعار را به زودی حفظ کرده ولی به خاطر سپردن نثر بر وی دشوار می آید:

یا سائلی عن موضع التقلید خذ عنی الجواب بفهم لبّ حاضــر

وأصغ إلی قولی و دِن بنـصیحتی واحفظ علی بوادری ونـوادری

لا فرق بین مقلــــد وبهیمـــة تنقـاد بین جـــنادل ودعاثـــر

تبا لقاض أولمُـــفت لا یـــری عللا ومعنـــی للمقال الســائـر

فإذا اقتدیت فبالـکتاب وســـنة المبعوث بالدین الحنیف الـطاهـر

ثم الصحابة عند عُدمک سنــة فأولاک اهل نهــی واهل بصـائر

وکذاک إجماع الذین یلونهــم من تابعیهم کابرا عــن کــابـــر

إجــماع أمتنا وقول نـــبیــنا مثل النصوص لدی الکتاب الزاهر [[221]](#footnote-221)

ای کسیکه از جایگاه تقلید می پرسید! همچون شخصی عاقل ودانا پاسخ را از من بشنو، به اندرزهایم گوش بده وآنها را بپذیر و تیز هوشیها وشگفتیهایم را نگه دار، هیچ تفاوتی میان انسان مقلد و حیوانی وجود ندارد که خود را در بین صخره ها و چهارپایانی گیر داده باشد. نابود باد آن کسیکه در مسند قضاوت یا فتوا نشسته ولی در علل ومدلولات گفته ها دقت نمی کند. پس هرگاه خواستی دنباله روی نمایی، از کتاب و سنت پیامبرص پیروی کن که آئین راستین و پاکیزه است، وبه هنگام فقدان سنت از یاران بزرگوار پیامبرص دنباله روی نما، چرا كه ایشان اهل خرد و بینش وآگاهی بودند، و همچنین است اجماع فرزانگان و نجیب زاده گان پس از آنان. اجماع امت وگفته های پیامبرمان از نظر کتاب فروزان وتابناک خدا بسان نصوص الهی اند.

ابن خویز منداد بصری مالکی مذهب در این زمینه می گوید: تقلید از نگاه شریعت به معنی بازگشت به گفته ای بدون دلیل است که ممنوع محسوب می شود، واتباع ودنباله روی عبارت از چیز دارای دلیل وحجت می باشد.

ایشان در جایی دیگر می گویند: هرگاه بدون دلیلی الزام آور از کسی پیروی کردی مقلد وی شده ای که چنین کاری در دین خدا ممنوع می باشد، ولی اگر دلیلی معتبر پیروی از کسی را بر تو واجب کرد دنباله رو او به حساب می آیید که از منظر شریعت جائز وبدون اشکال است.[[222]](#footnote-222)

خویز منداد – رحمه الله – نصوصی از کتاب وسنت وگفته های سلف را در ذم ونکوهش تقلید جمع آوری نموده و سپس می گوید: گروهی از فقها علیه معتقدان به جواز تقلید دلایلی عقلی ارائه داده اند و زیباترینشان استدلالات مزنی – رحمه الله – است که از شاگردان ممتاز وبرجسته شافعی به شمار می آید، وی می گوید: از کسیکه معتقد به تقلید است پرسیده می شود: آیا در آنچه بدان حکم کرده ای دلیلی داری؟ اگر گفت آری، بنیان تقلیدش فرو می ریزد، زیرا از روی دلیل بدان پایبند شده نه بخاطر تقلید از دیگران. واگر هم پاسخ منفی داد از او می پرسیم: چرا خونها را ریخته، آبروریزی کرده واموال مردم را تباه ساخته ای حال آنکه خداوند آنها را جز از روی دلیل ومدرک حرام شمرده است؟ ﮋ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﮊ يونس: ٦٨ ترجمه: آيا ‏شما را بر اين [ادعا] حجتى نيست.

مزنی می افزاید: اگر گفت: من می دانم به هدف اصابت کرده ام گرچه دلیلش را هم ندانم، چون از یکی از علمای بارز پیروی نموده ام که او بدون دلیل سخن نمی گوید ولی دلیلش ازمن پوشیده است، به او می گوییم: اگر درست باشد از معلمت که بدون دلیل حرف نمی زند، دنباله روی نمایی، جایز است از معلم معلمت نیز پیروی کنید چون او هم بدون دلیل اقدام به صدور رای نمی کند، اگر گفت آری چنان است، او تقلید از معلمش را بخاطر معلمی والاتر کنار گذاشته وبه همین ترتیب ادامه می یابد تا به یاران پیامبرص منتهی می شود. واگر هم سخن خویش را نقض کرد، به وی می گوییم: چطور ممکن است تقلید از شخصی پایین تر درست باشد ولی تقلید از کسی والاتر وآگاهتر به مسائل جایز نباشد؟ اگر در توجیه آن پاسخ داد: زیرا گرچه معلمم پایین مرتبه تر است ولی چون دانش پیشینیان خویش را گردآوری و به حیطه معلومات خود افزوده است، داناتر ودارای بینشی عمیق تر می باشد، جواب می دهیم: کسیکه شاگرد معلم توبوده هم چنان است زیرا وی دانش معلمت و اساتید پیش از وی را آموخته پس باید از وی (شاگرد ) دنباله روی کرده و تقلید معلمت را وانهید، وهمچنین تو به تقلید از خودت سزاوارتر هستید چون تو اطلاعات پیشینیانت را در سینه داری. اگر سخنان پیشین را تکرار نمود، تقلید از دانشمندان پایین مرتبه را سزاوارتر از دنباله روی از یاران پیامبر می پندارد، و همچنین از نظر وی باید صحابه دنباله رو فرد پایین تر از خود (تابعی ) بوده وبه همین ترتیب فرد والاتر پیرو پایین تر از خودش باشد که منتهی گشتن به چنان نتیجه ای برای اثبات پوچی و بی ارزشی این دیدگاه، کفایت می کند.[[223]](#footnote-223)

آنچه از سخنان ابن عبدالبر استنباط می شود اینکه: پیشینیان نه تنها تقلید را نکوهش کرده که در صورت تعصب کورکورانه حرام نیز قلمدادش نموده اند، وی در این راستا می گوید: تقلید عبارت از این است که بدون شناخت واطلاع از مدلول سخن کسی از آن دنباله روی کرده و بخاطر بیم دست برداشتن از آن با وجود آگاهی از خطا بودنش، نگذارید پرده از روی آن برداشته شود، که این گونه تقلید در دین خدا حرام محسوب می گردد.[[224]](#footnote-224)

البته پیشتر به دیدگاه ایشان پیرامون تجویز تقلید برای توده مردم اشاره شد.

ابن تیمیه – رحمه الله – این موضوع را بیشتر شکافته ومی فرماید: مسائل فرعی متکلمان و فقیه نماها نیز از آن نوع است که تامل واجتهاد در آنها را حتی بر مردم عامی هم لازم می دانند، زیرا اگر چنان چیزی بر تک تک افراد واجب باشد باید به همراه قدرت فهم ودریافت مسائل وبیرون کشیدن آنها از دل دلایل تفصیلی باشد که انجام چنین کاری از توان بیشتر مردم خارج است.

در مقابل ایشان، پیروان مذاهب، تقلید را بر همه افراد پس از ائمه ـ اعم از دانشمندان وتوده مردم ـ، واجب دانسته اند، برخی از آنان تقلید را از دوران ابوحنیفه ومالک به بعد، لازم می دانند.

در باره لزوم پیروی از مجتهد معینی در همه عزیمتها ورختصها دو دیدگاه وجود دارد که پیروان امام احمد وشافعی بدانها اشاره کرده اند، ولی آیا آن کار بر فرد عامی نیز واجب است؟

اکثر قریب به اتفاق علما اجتهاد وتقلید را به طور کلی جایز می دانند، نه اینکه اجتهاد را برهمه واجب وتقلید را حرام پنداشته و یا تقلید را برهمه واجب واجتهاد را حرام بدانند، بلکه معتقدند پرداختن به امر اجتهاد برای شخص جامع الشرایط جایز وتقلید نیز برای کسیکه فاقد قدرت استنباط است درست می باشد. واما درباره جواز تقلید برای انسان توانا بر انجام اجتهاد اختلاف نظر دارند، صحیحترین دیدگاه در این زمینه این است که در صورت واماندن از انجام اجتهاد بخاطر برابری ادله با یکدیگر، یا کمی وقت و یا روشن نبودن دلیل برایش، جایز وبلامانع است، چون در آن صورت وجوب اجتهاد از وی ساقط و تقلید که جانشین اجتهاد محسوب می گردد بر او واجب می شود، چنانکه اگر از استعمال آب برای پاکیزگی عاجز بود به تیمم روی می آورد.

انسان عامی (غیر مجتهد ) نیز چنان است، یعنی اگر توانایی اجتهاد در برخی زمینه ها را داشت، پرداختن بدان برایش جایز می باشد، چون اجتهاد امری تجزئه پذیر وقابل انقسام است و حکم آن براساس قدرت وعدم قدرت تغییر می یابد.

گاهی یک نفر در پاره ای چیزها توانا و در برخی دیگر درمانده است، ولی قدرت اجتهاد جز در صورت دست یابی به علوم وابزار لازم امکان پذیر نمی باشد. واما اجتهاد در تنها یک مساله از مسائل علمی بعید به نظر می رسد.[[225]](#footnote-225)

این بود چکیده مذهب پیشینیان در این مساله که بخاطر اهمیتش با اندک تفصیلی بدان پرداختم و اکنون نیز ـ ان شاءالله ـ به دیدگاه شافعی در زمینه می پردازم:

شافعی – رحمه الله – در بیان موضعگیری مردم نسبت به حدیث می گوید: متکلمان در باره تایید خبرهای دریافتی از پیامبرخداص اختلاف نظر شدیدی دارند، دیگران نیز که از دید توده مردم به فقیه شهرت یافته اند، به دسته های متعددی پراکنده شده اند، گروهی از ایشان در امر تقلید، کاستن از دقت وتامل، غفلت و شتاب در دست یافتن به ریاست غلو وزیاده روی نموده اند[[226]](#footnote-226)

ایشان می گویند: کسانی از آنان به واسطه سرگرم شدن به تقلید ودنباله روی از دیگران دچار غفلت وبی خبری گشته اند که امیدوارم خداوند از ما وایشان درگذرد.[[227]](#footnote-227)

آنچه از سخنان بالا به دست می آید اینکه: شافعی : تقلید را نکوهش وبه باد انتقاد می گیرد، چون به رد نصوص ثابت شریعت و دقت نکردن در کتاب وسنت وغفلت از آنها می انجامد، البته مخفی نماند برخی مردم به علت مقام دوستی از آن غفلت می ورزند.

شافعی در موارد متعددی تقلید را به باد انتقاد گرفته است که به فرازهایی از آنها اشاره می کنیم:

* هرگاه چیزی گفتم که خلاف حدیث صحیح پیامبر بود، حدیث ایشان را برگرفته واز من دنباله روی نکنید.[[228]](#footnote-228)
* هرگاه در نوشته هایم چیزی را خلاف سنت پیامبریافتید، سنت ایشان را گرفته وآنچه را من گفته ام، وانهید.[[229]](#footnote-229)
* هرگاه حدیث صحیحی یافت شد، مذهب من نیز چنان است.[[230]](#footnote-230)

شافعی نیز مانند دیگر علمای اهل سنت وجماعت متهم شده که گو یا بخاطر منافع دنیایی تقلید را کنار گذاشته است، وی می گوید: برخی معتقدند: من تنها بخاطر دنیا با ابو فلان مخالفت کرده ام، چگونه چنین چیزی ممکن است حال آنکه دنیا در کنترل ایشان می باشد؟ انسان دنیا را تنها بخاطر پرکردن شکم و تامین غریزه جنسی می خواهد ولی من از غذاهای لذیذ محروم شده و راه چاره ای نیز برای ازدواج ـ یعنی به علت بیماری بواسیر ـ ندارم، بلکه فقط بخاطر سرپیچیش از سنت پیامبر با وی مخالفت ورزیده ام.[[231]](#footnote-231)

ولذا مزنی شاگرد برجسته اش که در ابتدای این بحث بیانات ایشان را در مناظره با مقلد، نقل کرد، در مقدمه مختصرش ـ که آن را از فقه و معلومات شافعی جمع آوری نموده ـ، می گوید: این کتاب را از روی معلومات و مفهوم گفته های محمد بن ادریس شافعی – رحمه الله – نقل کرده ام تا آن را به ذهن طالبانش نزدیک سازم، البته جلوگیری ایشان را نیز از تقلید وی و دیگران اعلام می نمایم تا در دین خود تامل کرده وجانب احتیاط را برگزیند.[[232]](#footnote-232)

بدین ترتیب دیدگاه امام شافعی – رحمه الله – در زمینه نکوهش تقلید و علاقه شدید وی به پیروی از سنت وجلوگیری از تقلید او ودیگران، روشن می گردد که پیشینیان این امت – رحمهم الله - نیز چنان عمل کرده اند.[[233]](#footnote-233)

**اصل سوم: ارج نهادن وی به برداشت صحابه وپیروی از ایشان.**

هنگام بحث از روش پیشینیان این امت در زمینه اثبات عقیده به بیان جایگاه رفیع والگو بودن صحابه از نظر ایشان، پرداختیم.در واقع یاران بزرگوار پیامبر شایستگی احراز چنین مقامی را دارند، زیرا ایشان چنان اند که عبدالله بن مسعود درباره ی آنان خطاب به مردم گفت: ای مردم!هرکدام از شما می خواهد به کسی اقتدا کند باید به شخص مرده ای تأسی جوید چراکه انسان زنده مورد اطمینان قطعی نیست، یاران پیامبر برترین این امت واز همه بیشتر دارای درونی بیدار، دانشی ریشه دار وآسانگیرتر بودند، ایشان گروهی بودند که خداوند آنان را برای همراهی پیامبرواقامه آئینش برگزیده بود، پس مقامشان را ارج نهید، از ایشان دنباله روی نموده ودر حد توان اخلاق ودینشان را سرمشق زندگیتان قرار دهید چون آنان برراه راست حرکت می نمودند. [[234]](#footnote-234)

سپس شافعی به ذکر نمونه های زیادی از کتاب وسنت واجماع صحابه ودیگران بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد پرداخته ومی گوید:

حذیفه در این زمینه می فرماید: ای گروه قُرّاء! برراه راست حرکت نموده وپیشینیانتان را الگو قرار دهید، به خدا سوگند اگر چنین کنید بسیار پیش رفت کرده واگرهم به طرف راست یا چپ حرکت نمایید به گمراهی بزرگی دچار گشته ایید.[[235]](#footnote-235)

امام احمد -رحمه الله- می فرماید: پآيه های سنت از نظرما چنگ انداختن به روش ورفتار یاران پیامبر است.[[236]](#footnote-236)

امام شافعی نیز-رحمه الله-چنین دیدگاهی داشته وهمین راه راپیموداند است.ایشان در پاسخ به پرسش شخصی پیرامون موضعگیری درست به هنگام اختلاف نظر صحابه برسر مسأله ای، فرمود: به آنچه با قرآن، سنت، اجماع یا قیاس مطابقت دارد تمسک می ورزیم، مناظره کننده گفت: اگر یکی از ایشان دیدگاهی داشت که موافقت یا مخالفت دیگران با وی محرز نشده باشدآیادلیلی از کتاب، سنت و یا اجماع دردست داری که پیروی از وی را ایجاب نماید؟

امام می گوید به او گفتم: نه درکتاب ونه در سنت چنین چیزی را نمی یابیم، ولی دانشمندان را می بینیم گاهی از رأی ایشان پیروی می نمایند، گاهی هم بدان اهتمام نمی ورزند وبرخی اوقات نیزدر آنچه ایشان بدان تمسک ورزیده اند با هم اختلاف نظر دارند.

گفت: تو خودت به چه نتیجه ای رسیده ایید؟

گفتم: هرگاه به چیزی برخوردم که درکتاب، سنت، اجماع و یا قیاس یافت نمی شد، به دیدگاه یکی از ایشان تمسک می ورزم، وکمتر مواردی به چشم می خورد که یکی از آنان دیدگاهی داشته ودیگران با وی مخالفت نکرده باشند.[[237]](#footnote-237)

ایشان در جایی دیگر می فرمایند: درهرجا که حکم قرآن وسنت محرز ومشخص بود، گوش فرادادن وپیروی ازآن اجتناب ناپذیر است، ودر غیر این صورت به گفته های صحابه یا یکی از ایشان روی می آوریم، سپس در صورت تقلیدپیروی از آراء پیشوایانی همچون ابوبکر، عمر یا عثمان نزد ما پسندیده تراست، چون اگر دلیلی برنزدیکتر بودن یکی از آراء با کتاب وسنت درمیان نبوداز دیدگاهی پیروی می کنیم که نشانه ای همراه داشته باشد، زیرا مشهوراست که گفته امام برای مردم الزام آور بوده وچنین شخصی معتبرتر از کسی است که برای یک نفر فتوا می دهد واحتمال قبول ورد آن از سوی مردم وجود دارد، بیشتر مفتیان هم در مجالس ومناسبتهای گوناگون به اظهار نظر می پردازند ولی مردم بسان ارزش قائل شدن برای دیدگاه امام، به رأی وی اهتمام نمی ورزند. پیشوایان راستین را می بینیم وقتیکه راجع به مسأله ای از کتاب وسنت از ایشان سؤال می شود وپاسخ را چنانکه می پندارند عرضه می کنند ولی هنگامیکه خلاف دیدگاهشان را به آنان خبر می دهند می پذیرند، وازاینکه به تقوای الهی و کمالاتشان برگردند، سرباز نمی زنند، بنابراین هرگاه راجع به موضوعی ازهیچ یک از ائمه چیزی دردست نبودیاران پیامبر خدا درجایگاهی قرار دارندکه برای ما حجت ودنباله روی از ایشان بهتر ازدیگران است.وعلم نیز دارای درجات متفاوتی می باشد:

1) کتاب وسنت صحیح.

2) اجماع علماء در صورتی که دلیلی از کتاب وسنت وجود نداشته باشد.

3) دیدگاه برخی از اصحاب پیامبر ص که مخالفتی با ایشان برای ما محرز نباشد.

4) اختلاف نظر یاران پیامبر در زمینه کتاب وسنت.

5) قیاس بر برخی طبقات، البته در صورت وجود کتاب وسنت غیرآن مرجع قرار داده نمی شود بلکه علوم ومعارف تنها از مرجع بالاتر برگرفته میشود.[[238]](#footnote-238)

یکی دیگر از دلایل دنباله روی امام شافعی از صحابه رضی الله عنه و ارج نهادنش به فهم و برداشت ایشان، این است که بیهقی از سخنان شافعی در الرسالة قدیم روایت حسن بن محمد زعفرانی را نقل می نماید که امام می فرماید:

خداوند سبحان در قرآن، تورات وانجیل یاران پیامبر را مورد تمجید وستایش قرار می دهد واز زبان پیامبر نیز به گونه ای تعریف شده اند که هیچ کس دیگری به چنان جایگاهی دست نیافته است، پس خداوند آنان را مورد رحمت ومحبت خویش قرار داده و رساندشان را به والاترین مقام صدیقین، شهداء وصالحین را به آنان شادباش می گوید. از طریق ایشان بود که سنتهای پیامبر بدون واسطه به ما انتقال داده شد، بنابر این آنان بودند که عام، خاص، عزم وراهنماییهای دین را دریافتند وآنچه را ما نمی دانستیم شناختند، پس ایشان در هر دانش، اجتهاد، ورع، عقل ورأیی که موجب استنباط علوم ومعارف می شود، برتر از ما هستند ودیدگاههایشان برای ما ارزشمندتر از آراء خودمان است.

ایشان در ادامه می گویند: هرگاه در صورت عدم وجود سنت پیامبر دیدگاه صحابه برایمان بازگوشد ازآن دنباله روی می نماییم خواه اجماع داشته باشند یا اختلاف نظر واز چارچوب گفته هایشان بیرون نمی رویم، واگر یک نفر از ایشان دیدگاهی داشت ودیگران با وی مخالفت نورزیدند رأیش را می پذیریم وبدان عمل می نماییم.[[239]](#footnote-239)

بدون شک مسائل عقیده مهمترین چیزی است که در آنها از صحابه دنباله روی می شود بنابر این پیروی از ایشان برای هر مسلمانی بهتر وسزاوارتر از دیگران می باشد.

ابن القیم الجوزیة-رحمه الله- در راستا می فرماید: یاران پیامبرص که رهبران مسلمانان وکاملترینشان هستند ـ در بسیاری از مسائل باهم اختلاف نظر داشته اندولی خدا را شکر که در هیچ کدام از مسائل اعتقادی از قبیل: اسماء، صفات وافعال خداوند دچار اختلاف نشدند، بلکه همه آنان بدون استثناء اظهارات قرآن را گردن نهادند وبه تأویل وتحریف آن روی نیاوردند، هیچ یک از ایشان نگفتندباید حقایقش را از مسیر اصلی خویش منحرف و بر معنای مجازی حمل نمود بلکه آن را با تمام وکمال پذیرفته وبا ایمان وبزرگداشت به استقبالشان رفتند، روش واحدی را برهمه دستورات وفرامین قرآن وسنت حاکم نمودند وهمانند منحرفان وبدعت گذاران نکردند که بدون آگاهی ودلایل آشکار پاره ای از آن را پذیرفته وپاره ای دیگر را وانهند حال آنکه همان موضعگیریی که در قبال بخش مورد تأییدشان بر آنان لازم بود در برابر بخش مورد اختلاف وانکار نیز لازم وضروری بود.[[240]](#footnote-240)

اصل چهارم: کناره گیری از گروههای تفرقه انگیز(اهل اهواء)، بدعت گذاران و متکلمان ونکوهش آنان.

هوی یعنی اینکه: انسان چیزی یا کسی را به اندازه ای دوست داشته باشد که دلش را تسخیر نماید. خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﮊ النازعات: ٤٠ ترجمه: یعنی نفس خویش را از شهوات وآرزوهای نفسانی بازداشت.[[241]](#footnote-241)

راغب اصفهاني مي گوید: هوی یعنی میل وعلاقه نفس به شهوات، وبه نفس مایل به شهوات هوی گفته می شود.

برخی معتقدند: علت نامگذاری آن(علاقه نفس به شهوات) به هوی این است که چون صاحبش را در دنیا به هر دره ای می افکند و در آخرت سبب سقوطش به جهنم می گردد.

خداوندپیروی از هوی را به شدت نکوهش نموده ومی فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﮊ الجاثية: ٢٣ ترجمه: پس آيا ديدى كسى را كه هوس خويش را معبود خود قرار داده. و یا اينكه می فرمایدﮋ ﯻ ﯼ ﯽ ﮊ البقرة: ١٤٥. ترجمه: اگر از هوسهاى ايشان پيروى كنى.

علت آنكه خداوند واژه هوی را با صیغه جمع آورده بدین خاطر است تا به ما بفهماندکه هرکسی دارای هوی و ایده مخصوص به خود بوده و هواهای افراد پایان ناپذیر می باشد، بنابر این پیروی از آنها موجب نهایت گمراهی وسردرگمی می گردد.[[242]](#footnote-242)

بدعت از نظر زبان شناختی از ریشه ابتداع گرفته شده است، می گویند: بدع الشیئ یبدعه بدعا وابتدعه، یعنی: آن را ایجاد نمود و آغازش کرد، واژه «بِدع» به چیزبدون سابقه گفته می شود.در قرآن کریم آمده است ﮋ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ الأحقاف: ٩ ترجمه: یعنی من نخستین پیامبران نیستم «بلکه پیش از من پیامبران بسیاری برگزیده شده اند»}

بنابر این بدعت یعنی چیزتازه وآنچه پس از اتمام دین بدان افزوده گشته است.

در زبان عربی گفته می شود: بدّعه، یعنی: وی را به بدعت نسبت داد، بدیع یکی از نامهای مبارک خداوند است زیرا همه چیز توسط ایشان پدید آمده وجامه هستی را برتن کرده اند.[[243]](#footnote-243)

شاطبی -رحمه الله- می گوید: اصل ریشه«بدع» برای چیزی بدون سابقه به کار می رود، این آيه نیزبدان معنا اشاره داردکه ﮋ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﮊ البقرة: ١١٧ ترجمه: [او] پديد آورنده آسمانها و زمين [است]} یعنی آسمانها وزمین را بدون اینکه پیشتر وجود داشته باشند، پدید آورده است...

می گویند: ابتدع فلان بدعة، یعنی روش بدون سابقه ای را آغاز کرد.[[244]](#footnote-244)

شاطبی در تعریف اصطلاحی بدعت می گوید: روشی پدید آمده در دین است که با شریعت شباهت داشته وهدف از آن افراط در عبادت وبندگی برای خداوند است.[[245]](#footnote-245)

این تعریف از جامع ترین و بهترین تعاریف بدعت به شمار می آید. بی گمان علم کلام از جمله بدعتهای پدیدآمده در دین محسوب می گردد ولذا در عنوان اصل چهارم بدان تصریح شد، چراکه بسیاری از دانشجو یان وامثال ایشان فریب داده شده وآن را جزو دین به حساب آورده ونصوص کتاب وسنت را بخاطرآن وا نهاده اند.

بدون تردید ابتداع (نوآوری در دین) با اتباع (دنباله روی ازپیشینیان در امور دینی) تضاد وناهمگونی دارد که پیشتر به دیدگاه اهل سنت وجماعت پیرامون لزوم اتباع وپرهیز از ابتداع ونکوهش بدعتها وپیروان آنها اشاره رفت.

پاره ای از بدعت گذاران سخنی از امام شافعی دررابطه با تقسیم بدعت به دو بخش: بدعت پسندیده وبدعت گمراه سازرا، دستاویز قرارداده وبه امر بدعت گذاری و نوآوری دردین پرداخته اند، حال آنکه کسی به عمق سخنان ایشان فرورود انحراف بدعت گذاران برایش محرز می گردد، زیرا امام در زمینه دنباله روی از سنت بیش از همه اصرار ورزیده وبا بیاناتی روشن وبدون ابهام می فرماید:

**نوآوریها دوگونه اند:**

1) نوآوریهایی که با کتاب، سنت، گفتارصحابه و یا اجماع دانشمندان تضاد وناهمخوانی دارد، این بخش از بدعتها موجبات گمراهی را فراهم می سازند.

2) کارهای خوب وشایسته ای که پدید آمده وبا هیچ یک از موارد مزبورناسازگاری ندارند، این نوع دوم ناپسند محسوب نمی گردد.

عمربن خطاب راجع به نماز تراویح رمضان گفت: (نعمت البدعةهذه)[[246]](#footnote-246)یعنی: بهترین بدعت این است. یعنی پدیدآمده وقبلا نبوده واکنون که هست به عنوان ردگذشته محسوب نمی گردد[[247]](#footnote-247)

درروایتی آمده(البدعة بدعتان: بدعة محمودة و بدعة مذمومة، فماوافق السنة فهو المحمود و ماخالف السنة فهو المذموم) [[248]](#footnote-248): بدعت دو نوع است، بدعت پسندیده وبدعت نکوهیده، هرچه موافق سنت بود پسندیده وهرچه باآن مخالفت داشت نکوهیده به شمار می آید.

وهمچنین حدیث پیشین عمر نیز مورد استناد قرارگرفته است.

سخنان شافعی که بدان اشاره رفت با مدلول نصوص شریعت سازگاری کامل دارد، یعنی اینکه پیروی از کتاب وسنت مبنای حرکت و سنت محسوب می گردد، وغیر آن که با قرآن وسنت تضاد داشته باشد بدعت به شمار می آید، استناد ایشان به روایت عمر بن خطاب این برداشت را به اثبات می رساند، چون نماز تراویح ـ چنانکه معلوم است ـ بدعت در دین نیست وپیامبر آن را به صورت جماعت با اصحاب اقامه کرد ولی بعدا بخاطر ترس از واجب گشتنش از آن دست برداشت، وقتی پیامبر خدا دارفانی را وداع گفتند وعمر از واجب نشدنش اطمینان داشت مردم را به همان شیوه دوران ایشان برگرداند که این امر بدعت شرعی به حساب نمی آید واگر هم اصطلاح بدعت برآن اطلاق گردد معنای لغویش مد نظر است، ولذا شافعی فرمود: هرسخنی براساس قرآن وسنت باشد این همان چیزی است که پایبندی بدان واجب می باشد وگرنه هذیان وبیخردی قلمداد می گردد.[[249]](#footnote-249)

درجایی دیگر می فرماید: علم مزین وآراسته نمی گردد مگر اینکه شکافهایش با سه چیز ارزشمند یعنی: پرهیزگاری، همگامی با سنت وترس همراه باتعظیم از خدا، پر گردد.[[250]](#footnote-250)

پس ایشان در تمام سخنانی که ازوی روایت شده شرط پیروی از سنت را ذکر نموده اند، و اینکه بدعت درتضاد آشکار با سنت می باشد جای تردید نیست، پس چگونه امکان دارد پسندیده ونیکو محسوب شود حال آنکه برپآيه ای فاسد ومخالف سنت پیامبرص بنیان نهاده شده است.

چه طور ممکن است امام شافعی که حامی ومدافع سنت است این گفته پیامبر را بشنود که: (وکل بدعة ضلالة)[[251]](#footnote-251) {هربدعتی به گمراهی منتهی می شود}، ولی با وی مخالفت نماید، اصلا امکان ندارد چنان مخالفتی ازاو سربزند حال آنکه گفته پیشینش بیانگر نهایت تلاش وی بر دنباله روی از سنت می باشد، از این رو معنای سخن ایشان باید چنین باشد که: هر آنچه بعد از پیامبر پدید آمده از لحاظ لغوی بدعت محسوب می گردد، پس اگر با کتاب وسنت همخوانی داشت اشکالی ندارد وگرنه از نظر لغت وشریعت نیز بدعت به شمار آمده ومردود وناپسند است.

این است دیدگاه حق وبدون اشکال، چنانکه امام ابن تیمیة-رحمه الله- پیرامون این مسأله می گوید: نماز تراویح از نظر شریعت بدعت محسوب نمی گردد بلکه بر اساس گفتار وکردارپیامبر که آن را به صورت جماعت اقامه کرد، سنت قلمداد می شود، چه ایشان فرمودند: (ان الله فرض علیکم صیام رمضان وسننت لکم قیامه)[[252]](#footnote-252): «همانا خداوند روزه رمضان را برشما فرض نمود ومن نماز آن را برایتان سنت قرار دادم.» اقامه آن به صورت جماعت هم سنت است...واما اینکه عمر بن خطاب تعبیر بدعت را برایش بکار برد از لحاظ معنای لغویش بود نه اینکه از دیدگاه شریعت نیز بدعت محسوب گردد. زیرا از نظر زبان شناختی هر چیز بدون سابقه ای رابدعت گویند، واما بدعت شرعی به چیزی گفته می شود که دلیلی شرعی بر آن دلالت نکند...

بنابر این گرد آمدن مردم در مسجد واقتدا به یک امام، کاری بدون سابقه بود ولذا بدعت نامگذاری شد چون معنای لغوی بدعت همین است نه اینکه شرعا نیز بدعت نامیده گردد، زیرا سنت مهر تأیید بر آن نهاده بود واگر بیم فرض گردیدن در میان نبود همواره در مسجد وبه صورت جماعت اقامه می شد ولی با فوت پیامبرخدا احتمال مزبور منتفی ومانعی سرراه باقی نماند[[253]](#footnote-253)

بدین ترتیب صحت سخنان شافعی را درمی یابیم وهیچگاه دستاویز بدعت گذاران محسوب نمی گردد.

این بود چکیده دیدگاه ایشان پیرامون اهل اهواء وبدعت گذاران، به امید خدا در پایان کتاب به دیدگاه وی راجع به برخی گروهها ودسته جات توضیح بیشتری خواهیم داد وبحث مستقلی را بدان اختصاص می دهیم.[[254]](#footnote-254)

**دیدگاه امام شافعی درباره گواهی دادن هواپرستان وبدعت گذاران**

شافعی-رحمه الله- در این باره می فرماید: مردم پیرامون تأویل قرآن واحادیث و یا برخی از ایشان به نتایجی دست یافته اند که شدیدا با هم اختلاف دارند..بعضی از آنان چیزهایی را نسبت به یکدیگر حلال پنداشته اند که پرداختن بدان، بحث را به درازا می کشد، پاره ای از آنها در دوران گذشته بوده وسپری گشته اند وبرخی تاکنون نیز ادامه دارند.

از میان پیشینیان مورد اعتماد این امت وتابعین وپیروانشان کسی را سراغ نداریم که گواهی دادن کسی را بخاطر تأویل کردن رد نموده باشد، گرچه وی را مرتکب خطا یا گمراه دانسته و یا دیده باشد در تأویلش چیزی را حلال پنداشته که بر وی حرام است.

هیچ کدام از ایشان شهادت دیگران را بخاطر تأویلی که احتمالی برایش وجود داشته باشد، مردود ندانسته است، گرچه تأویلش به هدر دادن خون، مال و یا به حد افراط رسیده باشد، وآن بدین خاطر بوده که چون پس از شرک، خون بزرگترین گناه به شمار می آید وبرخی را می بینیم به بهانه های مختلف به هدر دادنش فتوا می دهند حال آنکه دانشمندان همطرازشان ایشان را از این کار منع می نمایند ولی از توصیه هایشان سرپیچی نموده اند، واما ایشان بخاطر این اعتقاد وروش، شهادتشان را مردود ندانسته اند، بنابراین گواهی چنین کسی پذیرفته شده وبخاطر تأویلات فاسدش رد نمی گردد.

سپس شافعی به آن دسته از ایشان اشاره می نماید که شهادشان غیر قابل اعتماد است ومی گوید: مگر آنهایی که به حلال شمردن شهادت دروغ علیه کسی معروف اند، چه در آن صورت جان یا مال وی را هدر می داند ولذا بخاطر این دروغ گواهیش رد می شود.[[255]](#footnote-255)

ایشان رافضیان(اهل تشیع) را مصداق این گروه دانسته ومی فرماید: هیچ کس را دروغگوتراز رافضیان ندیده ام.[[256]](#footnote-256) و یا می گوید: گواهی همه بدعت گذاران را به جز رافضیان می پذیرم، چون آنان(رافضیان) به نفع یکدیگر شهادت می دهند.[[257]](#footnote-257)

بنابر این شرط پذیرش شهادت بدعت گذاران از نظر امام شافعی-رحمه الله- این است که باید ایشان در ذات خود اهل عدالت ودادگری باشند گرچه از روی تأویل مرتکب پاره ای اشتباهات نیز شده باشند. ولی شهادت کسیکه اساسا به عادل نبودن شهرت یافته و یا پیرو گروهی است که دروغ را جایز می داند، مردود وغیر قابل اعتماد محسوب می گردد، ایشان دلیلش را اینگونه ذکر می نمایند که: هرکه از این گناه(دروغگویی) بدور است شهادتش را تجویز می نمایم وهمچنین گواهی کسیکه دروغگویی را شرک و یا گناه مستحق آتش جهنم می داند، می پذیرم ونزد من خوشایندتر از پذیرش شهادت کسی است که گناه آن را سبک وکم ارزش جلوه می دهد.[[258]](#footnote-258)

قطع ارتباط با بدعت گذار از منظر امام شافعی

پیشینیان این امت-رحمه الله- نسبت به همنشینی با بدعت گذاران وهواپرستان هشدار داده ودوری گزیدن از ایشان را واجب دانسته اند، امام مسلم-رحمه الله- در صحیح خود از عبدالله بن عمررضی الله عنه نقل می کند که خطاب به حمید بن عبدالرحمن ویحی بن یعمر گفته است: (اذالقیت أولئک ـ القدریة ـ فأخبرهم أنی برِيءمنهم وأنهم براءمنی)[[259]](#footnote-259): هرگاه آنها ـ قدریها ـ رادیدی به ایشان بگو من از آنان بری و آنها نیز از من بری اند.

قبلا به هنگام بحث از روش سلف در اثبات عقیده به دیدگاه برخی از ایشان اشاره نمودیم.

دارمی-رحمه الله- در سنن خود به نقل از ابوقلابه می گوید: (لاتجالسوا اهل الاهواءولاتجادلوهم فانی لا آمن ان یغمسوکم فی ضلالهم او یلبسوا علیکم ما کنتم تعرفون.)[[260]](#footnote-260): از همنشینی ومجادله با هواپرستان ومبتدعان بپرهیزید زیرا بیم این دارم که شما را به دریای گمراهیهایشان فروبرند و یا در آنچه می شناسید شما رافریب داده ودچار ابهام وتردیدتان کنند.

از حسن بصری وابن سیرین نقل شده که: (لاتجالسواأصحاب الأهواءولاتجادلوهم ولاتسمعوا منهم)[[261]](#footnote-261): از معاشرت، مجادله و گوش فرادادن به بدعت گذاران وهواپرستان پرهیز نمایید.

حسن بصری می گوید: (لاتجالس صاحب بدعة فإنه یمرض قلبک)[[262]](#footnote-262): با بدعت گذار معاشرت وهمنشینی نداشته باش زیرا او دلت را بیمار می کند.

واین همان چیزی است که شافعی نیز بدان معتقد بود تا آنجا که می گویند سبب ترک گفتن بغداد و سکنی گزیدن در مصر، سربرآوردن گروه معتزلیان وتسلطشان بر مردم بود واز سوی دیگر حکومت وقت نیز حامی وپشتیبانشان بود وسر تسلیم را برای آراء ودیدگاههایشان فرود آورده بود، از جمله گفته های ایشان-رحمه الله- درراستای فروگذاشتن بدعت گذاران اینکه فرمود: با کسیکه دانسته باشم از زمره بدعت گذاران است، مناظره وگفتگو ننموده ام[[263]](#footnote-263)

امام بیهقی در توضیح گفته ایشان می گوید: واین بدین خاطر است که دست برداشتن بدعت گذار ازراه مناظره کمتر پیش می آید، ولذا امام با کسی مباحثه می نمود که امید بازگشت به راه حق را در وی سراغ می داشت.[[264]](#footnote-264)

ربیع می گوید: شافعی را دیدم که از پله ها پایین آمد ومردمانی در مجلس وی بر سر چیزی به جر وبحث نشسته بودند، امام فریاد برآورد وگفت: یا باید به شیوه ای خوب وپسندیده همسآيه ی ما باشید و یا بلند شده وبیرون روید.[[265]](#footnote-265)

شافعی-رحمه الله-برخی از مبتدعان همچون قائلان به خلق قرآن را تکفیر کرده است.

ربیع می گوید: وقتی شافعی با «حفص المفرد»به مناظره نشست، نامبرده گفت: قرآن مخلوق است، ایشان در پاسخ گفتند: تو به زمره کافران پیوستید.[[266]](#footnote-266)

این مرد در حالیکه امام در بستر مرگ بود پیش ایشان رفت، امام بیهوش گشت پس از به هوش آمدن، حضار یکی یکی از او می پرسیدند: من کیستم، در پاسخ می گفت: تو فلان پسر فلان هستید، حفص نیز همین سؤال را از وی پرسید، فرمود: تو حفص هستی، خدا تورا نگه ندارد مگر اینکه توبه نمایید.[[267]](#footnote-267)

یکی از قدریهای بدعت گذار پیش امام رفت تا وصیت نامه ای را برایش بنویسد، شافعی خواست جمله بسم الله الرحمن الرحیم را در آغاز آن قید نماید، آن مرد گفت: من اینگونه نمی خواهم بلکه بنویس: اگر حوادث روزگار بر من وارد آمد، سخنانش را به پایان نبرده بود که شافعی وی را با پایش لگد زد وگفت: بروبیرون ای بی دین![[268]](#footnote-268)

امام شافعی-رحمه الله- نشانه ایمان را پیروی از سنت ونشانه مبتدع بودن را سرپیچی از سنت قرار داده واهتمامی به غیر از آن همچون: سحر وحقه بازیهایی که بدعت گذاران زیر نقاب کرامت بدانها دامن می زنند، نداده است.

یونس ین عبدالاعلی می گوید: به شافعی گفتم: دوست ما لیث بن سعد معتقد است: اگر مبتدعان وهواپرستان را در حال راه رفتن برآب نیز ببینم اعتباری برایش قائل نیستم، ایشان فرمودند: او کم گفته، من اگر آنان را در حال پرواز در آسمان هم مشاهده نمایم نمی پذیرم.[[269]](#footnote-269)

این شاعر عرب زبان چه خوب گفته که:

إذا رأیت شخصا قد یطیــــر وفوق ماءالبحر قد یسیر

ولم یقف علی حدودالشــرع فإنه مستـــدرج وبدعی

هرگاه شخصی را در حال پرواز یا راه رفتن برآب دیدی ولی پایبند چارچوب شریعت نبود، به وی مغرور مشو وبدان که اغوا شده وبدعت گذار است.

**جایگاه علم کلام از منظر امام شافعی.**

درمباحث قبل به تعریف کلام و موضعگیری پیشینیان(سلف) در برابر آن پرداختیم، ابن عبدالبر-رحمه الله- اجماع علما را بر نکوهش علم کلام ذکر می کند ومی گوید: فقها ودانشمندان مناطق مختلف براین امر اتفاق نظر دارند که متخصصین علم کلام اهل بدعت وانحراف اند ونزد هیچ یک از ایشان در زمره علما به شمار نمی آیند بلکه اصطلاح علما بر اهل فقه وحدیث اطلاق می گردد ومیان خود به میزان برخورداری از دانش وبینش بریکدیگر تمایز می یابند.

از ابو عبدالله محمد بن احمد بن اسحاق بن خویز منداد مصری مالکی مذهب نقل شده که در کتاب«إجارات» کتاب خویش به نقل از امام مالک می گوید: اجاره در هیچ یک از کتب بدعت گذاران وستاره شناسان جایز نیست، کتابهایی را در این زمینه نام می برد و آنگاه می گوید: از نظر یاران ما کتب بدعت گذاران عبارت از کتب معتزلیان ودیگر فرق هواپرست می باشد که عقد اجاره در آنها باطل محسوب می گردد. وهمچنین است کتابهای ستاره شناسان، افسون گران وامثال آنان.

نامبرده در کتاب «شهادات» در توضیح این گفته مالک که: گواهی اهل بدعت وهواپرستی مقبول نیست، می گوید: مصداق هواپرستان از دیدگاه امام مالک وسایر یاران ما اهل کلام می باشد، از این رو هر متکلمی خواه اشعری مذهب باشد یا غیر اشعری جزو بدعت گذاران به شمار آمده و شهادت وی هیچگاه پذیرفتنی نیست، وهمچنین بخاطر بدعتش مورد تأدیب وکنارگذاشتن قرار گرفته می شود تا از آن دست برمی دارد، اگر همچنان بر عقیده خویش پافشاری نمود به اظهار پشیمانی وتوبه کردن وادار می گردد.

ابوعمر می گوید: تمام مسائل مربوط به أسماء وصفات خداوند، یادر قرآن آمده، یا در سنت صحیح پیامبر بدان پرداخته شده و یا علمای امت برآن اجماع نموده اندوموضع ما در برابر آن دسته از احادیث آحاد که در این زمینه آمده گردن نهادن بدان و فروگذاشتن جروبحث می باشد.[[270]](#footnote-270)

پیشتر نیز به دیدگاه امام ابوحنیفه پیرامون نکوهش علم کلام ومتکلمان اشاره نمودیم که به صورت واضح بر تحریم ونهی از آن دلالت می کرد، بنابر این همه گروههای کلامی همچون اشعریها و ماتریدیها داخل دایره تحریم گشته اند گرچه خود را اهل سنت وجماعت می پندارند.

دیدگاهی شبیه دیدگاه سلف در راستای نکوهش کلام ومتکلمان از امام شافعی -رحمه الله- بازگوشده است، مثل اینکه می گوید: به مواردی از متکلمان برخورده ام که قسم به خدا هیچگاه به ذهنم خطور نکرده است واگر خدا انسانی را با همه آنچه از وی منع نموده ـ به استثنای شرک ـ مورد امتحان وآزمایش قرار دهد بهتر از آن است که وی را با علم کلام گرفتار نماید.[[271]](#footnote-271)

در روایتی دیگر از ایشان آمده که: اگر انسانی با کوهی گناه پیش خدا برود بهتر از آن است با اعتقاد به یک حرف از عقاید این مرد(یعنی حفص الفرد که معتقد به خلق قرآن بود) پیش وی برود.[[272]](#footnote-272)

باز از ایشان نقل شده که: هرکس جامه علم کلام رابر تن نماید رستگار نشده است.[[273]](#footnote-273)

و یا می گوید: حکم من در باره متکلمان این است که: با چوب خرما وکفش زده شده، سوار بر شتر در میان قبائل و مردمان مختلف دورزده شوند و بر ایشان داد زده شود که این مجازات کسی است که از کتاب وسنت روگردان شده و به دانش کلام روی آورده است.[[274]](#footnote-274)

مزنی می گوید: میان من و یک نفر بحث و مناظره ای درگرفت، او پیرامون علم کلام از من سؤال کرد که نزدیک بود مرا به شک اندازد، پیش شافعی رفتم وماجرا را برایش تعریف کردم، ایشان گفتند: تو کجا بودی؟ گفتم: مسجد بودم، گفت: تو در جایی همچون«تاران»[[275]](#footnote-275) بوده ای که در مسیرامواج متلاطمش قرار گرفته ای، این مسأله از مسائل ملحدان به شمار آمده وپاسخش چنین وچنان است، اگر خداوند انسان را با همه مضراتش بیازماید برایش بهتر از آن است که وی را به دانش کلام گرفتار کند.[[276]](#footnote-276)

در گذشته علم کلام علم گمراهی نامیده می شد، چنانکه از عبدالله بن صالح نویسنده لیث نقل شده که: ما پیش امام شافعی بودیم، ایشان شروع به تثبیت خبر واحد نمودند وما نیز مطالب تدریس شده را نوشتیم، بعدا آنها را پیش ابراهیم بن علیة بردیم که نامبرده از شاگردان ابوبکر أصم وکلاس درسش در مصر نزدیک باب الضوال بود، وقتی مسائل مزبور را برایش خواندیم شروع به ابطالش نمود، ما نیز مطالب وی را هم نوشتیم وپیش شافعی بردیم، ایشان نظرات ابن علیة نقض وبی اعتبار جلوه داد وگفت: ابن علیةخودش گمراه است ونزدیک باب الضوال نشسته و سرگرم گمراه کردن مردم می باشد.[[277]](#footnote-277)

برخی از متکلمان و بعضی از آنهایی که تحت تأثیر تأویل سخنان پیشین شافعی قرار گرفته اند کوشیده اند تا از بدعتهایی که مورد نکوهش شافعی قرار گرفته است بیرون آیند، از جمله ایشان بیهقی است که ـ پس از نقل قول شافعی پیرامون تکفیر حفص الفرد ـ می گوید: این روایات بیانگر مقصود ایشان در رابطه با نکوهش علم کلام به صورت عموم می باشد وآنهایی را که بدانها اشاره نکرده نیز شامل می شود.

چگونه ممکن است عقاید اهل سنت وجماعت از دید ایشان ناپسند باشد حال آنکه ایشان راجع به آن مسائل به مناظره با مخالفان پرداخته وپرده از روی افکار وایده های بدعت گذاران برداشته که در صدد رساندن پیام خویش به گوش شاگردان شافعی بودند.[[278]](#footnote-278)

بیهقی در جایی دیگر به هنگام توضیح این گفته شافعی که: هرکس لباس علم کلام را برتن کند رستگار نشده است، می گوید: مقصود ایشان از کلام در اینجا سخنان هواپرستانی است که کتاب وسنت را کنار گذاشته، تنها بر عقل خود تکیه نموده اند و در صدد تطبیق قرآن برآنها برآمده اند وهرگاه حدیثی در نقض گفته هایشان روایت شده راو یانش را از درجه اعتبار ساقط نموده واز آن سرباز زده اند.

نامبرده در ادامه می گوید: ولی مذهب اهل سنت در اصول ومسائل اعتقادی براساس قرآن وسنت پآيه ریزی گشته است، و هرکدام از ایشان که عقل را معتبر دانسته بخاطر ابطال دیدگاه آنهایی بوده که می پنداشتند عقل و نقل با هم سازگاری ندارند.[[279]](#footnote-279)

در جایی دیگر به یکی دیگر از عوامل نکوهش علم کلام از نظر شافعی-رحمه الله-اشاره نموده ومی گوید: وقتی شافعی از یک سو با چنین افرادی برخورد نمود واز دیگر سو تکیه زدن معتزلیان را بر اریکه قدرت ووادار نمودن مردم به پذیزش عقایدشان مشاهده کرد وهمچنین علاقه نداشتن خود وامثال خویش به نرفتن پیش فرمانروایان و قطع ارتباط با ایشان را احساس کرد، نپرداختن به این گونه مسائل را برای شاگردان و یارانش مصلحت دانست، تازمینه همنشینی ومناظره با ایشان ودر نتیجه گرفتار شدنشان فراهم نگردد، ازاین رو به ابویعقوب بویطی-رحمه الله- ـ که به شدت با بدعت مخالفت می کرد وحامی وپشتیبان سنت بود ـ فرمود: ولی تو ای ابو یعقوب چنانکه خودت پیش بینی کرده ای در این غل وزنجیر جان می سپارید.

سپس به برخی از آنهایی که مورد اذیت وآذار قرار گرفتند همچون: امام احمدبن حنبل، احمدبن نصر خزاعی، مزنی ودیگران اشاره می نماید ومی گوید:

همه آنها بیانگر این است که درخواست سرگرم نشدن به علم کلام از سوی بزرگان دین بخاطر همان معنایی بوده که بدان اشاره کردیم وگفتار وعقاید مذموم وناپسند ازآن بدعت گذاران مخالف کتاب وسنت می باشد، ولی سخنان کسیکه با قرآن وسنت سازگاری دارد وبه وسیله عقل وتجربه تبیین گشته، پسندیده ودر مواقع ضروری مطلوب است که شافعی ودیگر أئمه-رحمهم الله- به هنگام نیاز بدانها پرداخته اند.[[280]](#footnote-280)

این بود چکیده سخنان بیهقی که حول دو محور می چرخد:

1ـ سخن مذموم همان سخنان بدعت گذاران دور از کتاب وسنت است که مصادیق آنها از نظر وی معتزلیانی هستند که در دوران رشید عباسی وپس از او نیز پابه عرصه وجود نهاده وهمچنین رافضیان وقدریها می باشند.

2ـ جلوگیری از پرداختن به دانش کلام بخاطر خود علم نیست بلکه بخاطر شهرت یافتن فرد متخصص به وسیله آن بوده وآنگاه از سوی حکام وقت فراخوانده شده وبسان امام احمد، بویطی ودیگران مورد اذیت وآذار قرار گیرد.

چنانچه ملاحظه شد بیهقی علم توحید پآيه ریزی گشته بر اساس کتاب وسنت را با علم کلامی که برپآيه فلسفه یونان بنیان نهاده شده، خلط نموده وابوابش را نیز با مسائلی از شریعت درهم آمیخته تا میان دانشجو یان رواج یابد، ولذا وقتی به سخنی از شافعی پیرامون علم توحید ودرکنار آن جلوگیری ایشان از علم کلام برخورد کرده به همان شیوه ای که گذشت میان آنها جمع وتلفیق انجام داده است.

فخرالدین رازی کوشیده تا آراء به ظاهر متعارض امام شافعی را در این زمینه باهم جمع کند که چطور ممکن است شافعی از توحیدواصول عقاید بحث نماید و به دفاع از آنها برخیزد، سپس علم کلام ومتکلمان را به باد انتقاد بگیرد؟ چون رازی تنها راه رسیدن به خدا، توحید وشناخت پیامبران را علم کلام می داند، ولذا درصدد سازگار نمودن آنها با یکدیگر برآمده ومی گوید:

راه چاره آن است که سخنان شافعی راجع به علم کلام را بر تأویلات زیر حمل نماییم:

1ـ گرفتاریها ومشکلات آن دوران به سبب غوطه ور شدن مردم در مسأله خلق قرآن رخ دادند، بدعت گذاران نیز فرمانروایان را تکیه گاه خویش قرار داده و بر اهل حق غلبه یافتند و اعتباری برای دلایل ومدارک محققین قائل نشدند، ولذا وقتی امام شافعی وضعیت را چنان ناگوار دید که بحثها وتحقیقات علمی بخاطر خدا ودرچارچوب شریعت انجام نمی پذیرفت بلکه به هدف دست یابی به مطامع دنیا وتکیه زدن بر اریکه قدرت بود، ناگزیر از آن روگردان شد وبه نکوهش افراد مشغول بدان پرداخت.

2ـ بایستی این همه نکوهش علم کلام که از شافعی روایت شده، بر علم کلامی حمل گردد که بدعت گذاران ازآن دفاع نموده و برآن تکیه می ورزیدند.این تأویل دوم درست همان سخنان پیشین بیهقی است.

3ـ شاید مقصود شافعی از آن سخنان این بوده باشد که اکتفا به دلایل قرآنی واجب و پرداختن به دلایل دیگر و فرورفتن در تنگناهایی که خارج از حیطه عقل است جایز نمی باشد.ازاین رو در نکوهش غوطه ور شدن در آن ریزه کاریها مبالغه نموده است.

رازی آنگاه به ذکر دلایل خود جهت اثبات مدعایش پرداخته و از جمله به مناظره ابراهیم با قومش اشاره کرده و می گوید: بنابر این هرکه حامی علم اصول بوده وبه تحکیم دلایل توحید بپردازد در زمره پیروان ابراهیم محسوب شده و سزاوار بزرگداشتی خواهد بود که در این آيه آمده است: ﮋ ﭝ ﭞ ﮊ الأنعام: ٨٣ { و آن حجت ما بود} ولی هرکس دانش اصول را انکار نموده وبر تقلید و پیروی از پیشینیان اصرار ورزد جزو هواداران آزر پدر ابراهیم به شمار آمده وراه وروش گمرا کننده وی را در پیش گرفته است.[[281]](#footnote-281)

یکی دیگر از دانشمندانی که دیدگاه امام شافعی- رحمه الله- در نکوهش علم کلام را تأویل نموده، ابن عساکر است که در کتاب تبیین خود می گوید:

اگر گفته شود نهایت چیزی که می توانید در توصیف ابوالحسن اشعری بگویید اینکه متکلم بودنش را اثبات نموده وبر آگاهیش از دانش بحث ومناظره استدلال کنید حال آنکه چنان چیزی از نظر علمای پیرو سنت اصلا جای افتخار نیست، زیرا ایشان معتقد بودند کسیکه سرگرم تحصیل ومطالعه آن علم باشد جزو مبتدعان به حساب می آید واین دیدگاه (نکوهش کلام ومتکلمان) از دانشمندان متعددی نقل گشته است، واگر غیر از شافعی هیچ کس دیگری چنان اعتقادی نداشت سخنان وی برای اثبات ناپسند بودن علم کلام کافی بود، چه ایشان - رحمه الله \_ در نکوهش آنان مبالغه نموده وپرده را از روی واقعیتشان برداشته است، حال شما که خود را پیرو شافعی می دانید آیا در آن عقاید از وی دنباله روی نمی کنید؟

سپس ابن عساکر به نقل پاره ای از آراء پیشینیان از جمله شافعی در رابطه با نکوهش علم کلام پرداخته وهمچنین تأویل بیهقی برای این نصوص را هم ذکر می کند مبنی بر اینکه: مراد سلف کلام بدعت گذاران بوده وگرنه اهل سنت جز در حالت اضطرار کمتر بدان می پرداختند. آنگاه در ادامه می گوید:

احتمال دیگری برای دیدگاه ایشان وجود دارد وآن اینکه تنها سرگرم شدن به علم کلام وکنار گذاشتن دانش فقهی که وسیله شناخت حلال وحرام و عدم پایبندی به دستورات وفرامین شریعت، ناپسند و نکوهیده است.آنگاه به پاره ای آثار موجود در این زمینه اشاره نموده وآنهایی را که با دیدگاه وی سازگاری دارد برگرفته وبقیه را تأویل کرده است، وسپس می گوید: خلاصه تنها دوگروه علم کلام را انکار ومردود می شمارند، یا کسانی اند که به تقلید از دیگران میل دارند و پیمودن راه محققین برآنان دشوار آمده و از ایشان دوری گزیده اند، وهرکس دشمن ناشناخته ها است، وهنگامیکه از تحقیق وپژوهش در این علم دست برداشته از پرداختن دیگران نیزبدان جلوگیری کرده اند تا همانگونه که خود گمراه گشته ایشان را هم به کژراهه ببرند.

و یا کسانی اند که دنباله رو مذاهبی فاسد هستند که دربرگیرنده بدعتهای پنهانی اند و معایب مذهب و رسواییهای عقایدشان را از مردم پنهان می نمایند و می دانند که تنها دانشمندان پرده از روی بدعتهایشان برداشته وزشتی و پوچی سخنانشان را برملا می سازند، چون فریبکار دوست ندارد سکه های تقلبیش را پیش صراف کارآزموده ای ببرد تا مبادا سره را از ناسره تشخیص دهد. خداوند نیز در این باره می فرماید: ﮋ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺﯻ ﮊ الزمر: ٩ { بگو آيا كسانى كه مى‏دانند و كسانى كه نمى‏دانند يكسانند}[[282]](#footnote-282)

این بود سخنان برخی از کسانیکه دیدگاه شافعی راجع به نکوهش متکلمان را تأویل کرده اند که می توان آنها را در نکات زیر خلاصه نمود:

1ـ سرزنش وارده در سخنان ایشان مربوط به کلام بدعت گذاران یعنی: معتزلیان، رافضیها، قدریها وخوارج است ولی کلام منتسبین به اهل سنت وجماعت که شامل اشعریها و دیگران می شود، از این قاعده مستثنی هستند.

2ـ ذم ایشان شامل کسانی می شود که علم کلام را دستاویزی برای دست یابی به قدرت ومطامع دنیایی قرار داده اند.

3ـ أئمه، شاگردانشان را از ترس گرفتار شدن به دست فرمانروایان هواپرست وبدعت گذار، از پرداختن به علم کلام منع نموده اند.

4ـ مراد این است که همه تلاش وتوانایی انسان مصروف فراگیری علم کلام گردد و آموختن فقه وحلال وحرام به بوته فراموشی سپرده شود ودر نتیجه شانه از زیر بار دستورات الهی خالی گردد.

5ـ نکوهش ایشان ویژه کسانی است که می کوشد وارد دایره مسائل مشکل وپیچیده ای گردد که عقل را یارای غوطه ور شدن در آنها نیست.

در واقع همه این تأویلات کوششهایی برای تصحیح وخوب جلوه دادن بدعتها وراه برون رفتی است از نکوهش پیشینیان(سلف) به ویژه برای آنهایی که خود را پیرو مذهب امام شافعی می دانند، البته برای ایشان جای تعجب نیست چون می خواهند سخنان شافعی را با آنچه خود بدان اعتقاد دارند، هماهنگ سازند.آنان اهل تاویل وتحریف اند ودر این راستا گوی سبقت را از همگان ربوده اند، بنابر این برای کسانیکه کتاب وسنت نیز از تیغ تاویلشان در امان نمانده شگفت آور نیست سخنان علما را هم به تاویل ببرند، ، قبلا به دیدگاهشان راجع به نصوص کتاب وسنت واینکه به زعم ایشان خارج نشدن از ظاهرآنها جزو اصول کفر به شمار می آید، اشاره شد وگرنه بیانات شافعی –رحمه الله- آشکارا روشی را به باد انتقاد می گیرد که نصوص را بخاطر آن مردود می شماردند وجایی برای تاویلش وجود ندارد، ازاین رو هرکه قرآن وسنت را وانهد ودر مسائل اعتقادی عقل را تکیه گاه ومعیار خویش قرار داد، مشمول نکوهش سلف واقع می شود وهرکس کتب اشعریان را به دقت وارسی نماید به قرار گرفتنشان در زیر مجموعه این گروه مذموم، پی می برد.

شیخ الاسلام ابن تیمیة–رحمه الله- این موضوع را به تفصیل مورد پژوهش قرار داده وپس از اشاره به سخنان ابن عساکر، بیهقی ودیگران می گوید: دانشمندان اشعری مذهب با دیگر فرق پیرو سلف اتفاق نظر دارندکه: کلام ناپسند از نظر سلف کلام کسی است که کتاب وسنت را فروگذاشته وبر عقل خویش تکیه زند پس وای به حال کسیکه عقل را در برابر کتاب وسنت قرار داده واعتباری برای نصوص شریعت قائل نباشد ومقصود ما هم نقض دیدگاه چنین افرادی(آنهاییکه با گروه معتزلیان هم مسیرند) است که نویسنده کتاب الارشاد در زمره آنان قرار می گیرد[[283]](#footnote-283)، ، واما رازی وامثال وی از معتزلیها نیز پیشی جسته اند...پیشتر توضیح دادیم که نقد شافعی از سخنان حفص[[284]](#footnote-284) وامثال او بخاطر انکار قضاوقدر نبوده چون حفص آن را انکار نمی کرد بلکه بخاطر انکار صفات و افعال مبتنی بر دلیل أعراض بود.[[285]](#footnote-285)

جملات بالا بیانگر این امر هستند که بزرگان دین از جمله شافعی کلام ومتکلمان را ـ چون بر پآيه معارضه قرآن وسنت با عقل بنیان نهاده شده و یا اینکه بخاطر تعظیم عقل و فروگذاری کتاب وسنت در باب عقاید که مهمترین ابواب به شمار می آید ـ به طور عموم نکوهش کرده اند.

این بحث را با بیانات مهمی از امام شافعی–رحمه الله- به پایان می بریم تا دقت ایشان در این زمینه واعتمادشان بر کتاب وسنت روشن گردد، ربیع بن سلیمان می گوید: پیرامون صفات خداوند از شافعی سؤال کردم، در پاسخ گفتند: حرام است عقل نمونه ای برای خدا به تصویر بکشد، پندارها او را محدود نمایند، گمانها به نتایج قطعی دست یابند، نفسها فکر کنند، دلها فروروند، اندیشه ها چارچوبی مشخص نمایند و یا عقلها به استدلال عقلی بپردازند مگر در همان دایره ای که خود را بدان توصیف نموده و یا از زبان پیامبرش بیان فرموده است.

برای کسیکه این گونه سخنان در این موضوع حساس وخطرناک از زبانش جاری شود، امکان ندارد با بدعتهای متکلمان موافق بوده و مهر تایید را بر گفته هایشان زده باشد.

**باب دوم**

**ایمان از منظر شافعی و روش وی در اثبات آن.**

**این باب شامل چهار فصل می شود:**

* **فصل اول: حقیقت ایمان و ورود اعمال در مفهوم آن.**
* **فصل دوم: زیاد و کم شدن ایمان.**
* **فصل سوم: استثناء در ایمان وارتباطش با اسلام.**
* **فصل چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره**.

**اول :**

**حقیقت ایمان و ورود اعمال در مفهوم آن**

اهل سنت بر این امر اتفاق نظر دارند که مفهوم ایمان شامل اعتقاد درونی، تلفظ به زبان و عمل به واجبات وفرایض می گردد، و به وسیله عبادات افزایش وبا نافرمانیها کاهش می یابد.

امام بغوی–رحمه الله-در این باره می فرماید: از نظر صحابه، تابعین و دانشمندان اهل سنت اعمال و کردارها داخل مفهوم ایمان است، ومی گویند: ایمان عبارت از گفتار، کردار وعقیده می باشد که با عبادات فزونی یافته و با نافرمانیها کاهش می یابد.[[286]](#footnote-286)

امام ابو عبید قاسم بن سلّام–رحمه الله-می گوید: آنچه اهل سنت بدان اعتقاد دارد اینکه: ایمان با مجموع نیت، گفتار وکردار تحقق یافته و دارای درجات متفاوتی است.[[287]](#footnote-287)

امام محمد بن حسن آجری: در این راستا چنین می فرماید: بدانید که ـ خدا ما وشما را مشمول رحمت خویش قرار دهد ـ آنچه علماي مسلمان بر آن اتفاق دارند اینکه: ایمان بر همه مردم واجب و عبارت از تصدیق درونی، اقرار زبانی و اعمال بیرونی است.

سپس بدانید که: بر اساس نصوص کتاب، سنت و آراء علما، شناخت و تصدیق درونی بدون تایید زبانی تحقق نمی یابد و شناخت درونی وتلفظ نیز بدون اعمال ظاهری فاقد اعتبار است ولی هرگاه این سه خصلت در شخصی با هم گردآمدند مؤمن به شمار می آید.[[288]](#footnote-288)

حافظ ابوالقاسم اللالکائی نیز در این زمینه می فرماید: از آنچه از پیامبر خدا روایت شده چنین برداشت می شود که: ایمان با مجموع تلفظ زبانی، اعتقاد درونی وکردار ظاهری تحقق می یابد.آنگاه به روایات زیادی از صحابه، تابعین وفقها اشاره می کند که مجال پرداختن بدانها وجود ندارد.[[289]](#footnote-289)

از امام بخاری–رحمه الله-روایت شده که: بیش از یک هزار نفر دانشمند را ملاقات نموده ام...همگی معتقد بودند که دین عبارت از گفتار وکردار می باشد.[[290]](#footnote-290)

چنانکه اشاره شد امام بغوی اجماع علما را در این باره نقل می کند.ابن عبدالبر–رحمه الله-نیز در کتاب التمهید بدان اشاره نموده و می گوید: همه فقها ومحدثین بر این امر اتفاق نظر دارند که ایمان با مجموع گفتار و کردار تحقق یافته و عمل هم بدون نیت و اعتقاد درونی فاقد اعتبار و ارزش است، واز نظر ایشان ایمان با انجام کارهای خوب و پسندیده افزایش و با نافرمانیها کاهش می یابد وهمه فرمانبرداریها ایمان محسوب می گردد.[[291]](#footnote-291)

بیهقی در کتاب الاعتقاد به اسامی آن دسته از صحابه، تابعین و دیگر بزرگان دین اشاره می کند که دارای چنان دیدگاهی بوده اند واین هم صحت سخن کسانی را به اثبات می رساند که اجماع مزبور را نقل نموده اند.[[292]](#footnote-292)

این امر نه تنها در میان اهل سنت جای اختلاف نیست که به عنوان یکی از ویژگیهای اساسی ایشان نیز قلمداد شده و آنها را از گروههای منحرف و گمراه تمایز می بخشد، امام عبدالله بن امام احمد بن حنبل–رحمهما الله- با سند خویش از عبدالرزاق نقل می کند که: معمر، ابن جریج، ثوری، مالک وابن عیینه معتقد بودند: ایمان گفتار و کرداربوده و قابل افزایش و کاهش می باشد، عبدالرزاق خودش می گوید: من نیز چنان اعتقادی دارم و اگر از آن سرپیچی نمایم گمراه گشته و از زمره هدایت یافته گان بیرون می روم.[[293]](#footnote-293)

شیخ الاسلام ابن تیمیه–رحمه الله- هم در زمینه می گوید: ولذا اعتقاد به ورود قول و عمل در مفهوم ایمان جزو شعائر اهل سنت محسوب شده و افراد زیادی اجماع ایشان را بر آن گزارش کرده اند.[[294]](#footnote-294)

اهل سنت این اجماع و اتفاق نظر را با تعابیر مختلفی بیان نموده اند:

برخی می گویند: ایمان مجموع گفتار و کردار است.

عده ای می گویند: ایمان با سه خصلت گفتار، کردار ونیت تحقق می یابد.

برخی دیگر می گویند: ایمان عبارت از قول، عمل، نیت و پیروی از سنت است.

گروهی هم این تعبیر را بکار برده اند که ایمان تلفظ زبانی، اعتقاد درونی، و اعمال ظاهری می باشد.[[295]](#footnote-295)

وگاهی نیز می گویند: ایمان گفتار، کردار وعقیده است.[[296]](#footnote-296)

ابن تیمیه در ادامه می گوید: آن دسته ای که در تعریف ایمان دو شرط قول و عمل را در نظر گرفته اند، مقصودشان از قول، قول قلب و زبان و از عمل، عمل قلب و اعضای ظاهری است، کسیکه شرط اعتقاد را بدان افزوده بدین سبب بوده که به اعتقاد وی قول تنها گفتار ظاهری را می رساند و یا اینکه بیم چنین احتمالی داشته ولذا قید اعتقاد را نیز بدان اضافه کرده است.گروهی که با تعبیر قول وعمل ونیت از آن یاد کرده اند به خاطر آن بوده که به باور ایشان قول شامل اعتقاد درونی و گفتار زبانی هم می گردد

و لی گاهی عمل نیت را در بر نمی گیرد ولذا قید نیت را در تعریف ایمان لحاظ کرده اند، آنهایی که قید پیروی از سنت را بدان افزوده اند بدین خاطر بوده که هیچ گفتار و کرداری جز در صورت اتباع سنت مورد پسند و پذیرش خداوند قرار نمی گیرد.نکته قابل توجه اینکه هیچ کدام از آنها اقوال و اعمال را به صورت مطلق بکار نبرده اند بلکه مقصودشان گفتارها و کردارهای مشروع است، وهدفشان نیز از لحاظ کردن قید قول و عمل در تعریف ایمان رد دیدگاه مرجئه است که تنها قول را در مفهوم ایمان معتبر می دانند، ایشان هم در رد آنان گفته اند بلکه ایمان با هردو شرط قول وعمل تکامل می یابد و بالاخره آنان که ایمان را چهار بخش دانسته اند مراد خویش را توضیح داده اند، چنانچه وقتی پیرامون ایمان از سهل بن عبدالله تستری سؤال شد، در پاسخ گفت: ایمان عبارت از گفتار، کردار، نیت و اتباع سنت است، زیرا اگر گفتار بدون کردار باشد کفر، اگر گفتار و کردار بدون نیت باشد نفاق و اگر هم گفتار، کردار ونیت بدون اتباع سنت باشد بدعت محسوب می گردد.[[297]](#footnote-297)

پیشینیان این امت–رحمهم الله- برای اثبات مدعای خویش نصوص بسیاری از کتاب وسنت را مورد استناد قرار داده اند، زیرا ایشان جز در صورت وارسی و فهم کامل نصوص شریعت در هیچ زمینه ای به اظهار نظر نمی پردازند که به امید خدا در حین بررسی دیدگاه امام شافعی پیرامون این موضوع به پاره ای از آنها اشاره خواهیم نمود.[[298]](#footnote-298)

**دیدگاه امام شافعی**: **پیرامون حقیقت ایمان**

هرکس به بررسی آراء نقل شده از امام شافعی و آنچه أئمه در نوشته های خویش از ایشان نقل نموده اند، بپردازد به این نتیجه می رسد که مذهب وی تطابق کامل با مذهب وروش سلف دارد چه او معتقد است ایمان با دو شرط قول و عمل تکامل یافته و قابلیت افزودن و کاستن را دارد.

واینک پاره ای از سخنان نقل شده از ایشان وبیان روش وی در اثبات این قضیه تا انطباق مذهبش با دیدگاه سلف روشن گردد:

1ـ ابن ابی حاتم[[299]](#footnote-299) می گوید: پدرم[[300]](#footnote-300) برایمان حدیث روایت کرد و گفت: از حرملة بن یحی[[301]](#footnote-301) شنیدم که: حفص الفرد[[302]](#footnote-302)و مصلاق اباضی مذهب[[303]](#footnote-303) نزد شافعی در مصر با هم گردآمده و برسر موضوع ایمان به مناظره نشستند، حفص در راستای افزایش و کاهش یافتن ایمان استدلال می کرد و مصلاق هم معتقد بود ایمان تنها قول است، حفص با بیانات خود مصلاق را به زانو در آورده بود ولذا شافعی از مقام دفاع برآمد و تبیین مسأله را بر عهده گرفت و ثابت نمود که ایمان از مجموع قول وعمل پدید آمده و قابلیت زیاد شدن و کاهش یافتن را دارا می باشد، امام با استدلالات خویش حفص را نیست و نابود کرد.[[304]](#footnote-304)

امام بیهقی–رحمه الله-با سند خویش از ربیع بن سلیمان مرادی[[305]](#footnote-305)نقل می کند که: از شافعی شنیدم می گفت: ایمان مجموع گفتار وکردار و قابل زیاد شدن وکم شدن است.[[306]](#footnote-306)

بیهقی با سندی دیگر از ربیع روایت می نماید که: شافعی این اشعار را برایم دیکته کرد:

شهدت بأن الله لا شیئ غیــره وأشهدأن البعث حق وأخلــص

وأن عری الإیمان قول محسـن وفعل زکی قدیزید وینقــــص[[307]](#footnote-307)

گواهی می دهم که جز خدا چیزی نیست (یعنی همه چیز از او تأثیر پذیرفته و هستی می یابند) و خالصانه شهادت می دهم که روز رستاخیز حق است، ایمان از تاروپود گفتار وکردار پاکیزه تافته شده و قابلیت فزونی یافتن و کم شدن را دارد.

ابن حجر –رحمه الله- می گوید: حاکم در مناقب الشافعی می گوید: ابوالعباس أصم[[308]](#footnote-308) برایمان حدیث روایت کرد، ربیع به ما خبر داد که: از شافعی شنیدم می گفت: ایمان قول وعمل است و زیاد وکم می شود.[[309]](#footnote-309)

ابو نعیم در کتاب الحلیة نیز شبیه همین سخن را می آورد با این تفاوت که: ایمان بر اثر عبادات افزایش وبا نافرمانیها کاهش می یابد، سپس شافعی این آيه را تلاوت کرد: ﮋ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮊ المدثر: ٣١ ترجمه: و ايمان كسانى كه ايمان آورده‏اند افزون گردد.[[310]](#footnote-310)

شافعی –رحمه الله- در کتاب الام ـ کتاب السیر ـ [[311]](#footnote-311) می گوید: هرگاه یک نفر کافر حربی در حال شرک وارد سرزمین اسلامی (دارالاسلام) گشت سپس پیش از آنکه بازداشت شود ایمان آورد، جان ومالش در امان خواهد بود، اگر گروهی از ایشان نیز چنان کنند همان طور با آنان برخورد می شود.واگر در آغاز با جنگ وپیکار وارد دارالاسلام شدند ودر نتیجه به اسارت در آمدند وآنگاه مسلمان شدند، جان ومالشان غنیمت خواهد شد ولی بخاطر ایمانشان کشته نمی شوند.واگر این وقایع در سرزمین کفار(دارالکفر) به وقوع پیوست اسلام آوردنش موجب حفظ خونش خواهد گشت و قید بردگی نیز از گردنش برداشته می شود، وهمچنین اگر نماز می خواند، نمازش داخل ایمان محسوب می گردد، اگر آن یک نفر گمان برد که مؤمن است جان و مال خویش را نگه داشته ولی اگر می پنداشت نمازش داخل ایمان نیست، غنیمت محسوب شده و امام سرنوشتش را رقم می زند: یا وی را از پای در می آورد و یا به عنوان اسیر با او برخورد می نماید.[[312]](#footnote-312)

ایشان در مسأله ای دیگر می گویند: ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوان، اگر علاوه بر آن ذکر دیگری هم گفت کار خوبی کرده است، به باور من درود فرستادن بر پیامبر نیز شایسته است وبلکه زیاد انجام دادنش در شرایط گوناگون را می پسندم چون ذکر خدا و درود فرستادن بر پیامبر نشانه ایمان به خدا وعبادتی دارای اجر محسوب می گردد.از عبدالرحمن بن عوف روایت شده که: روزی همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بوده که پیامبر از وی پیشی جست، عبدالرحمن دنبالش رفته تا ببیند پیامبر کجا تشریف برده، می بیند ایشان به سجده افتاده اند، منتظر می شود تا سرش را بلند نماید ولی پیامبر سجده اش را طولانی کرد و وقتی سر از خاک بلند کرد عبدالرحمن گفت: ترسیدم خدا جانت را گرفته باشد، ایشان می فرمایند: (یا عبدالرحمن انی لما کنت حیث رأیتنی لقینی جبریل فاخبرنی عن الله عزوجل انه قال من صلی علیک صلیت علیه فسجدت لله شکراً)[[313]](#footnote-313): ای عبدالرحمن همانجا که با تو بودم جبریل پیش من آمد وگفت: خداوند می فرماید: هرکه برتو درود بفرستد من براو درود می فرستم، ولذا به پاس این نعمت سر به خاک ساییدم.

پیامبر خدادر جایی دیگر می فرماید: (من نسی الصلاةعلیّ خطّی به طریق الجنة)[[314]](#footnote-314) {هرکس صلوات فرستادن بر من را فروگزارد، از راه بهشت منحرف کرده می شود.}

شافعی می گوید: نمی دانم هیچ مسلمانی جز از روی ایمان به خدا بر پیامبر درود بفرستد، می ترسم شیطان به درون برخی از جاهلان رخنه کرده وبه هنگام ذبح حیوان به بهانه ای که بر دل جاهلان عارض می گردد او را از صلوات فرستادن بر پیامبر منع نماید حال آنکه هیچ مسلمانی جز بخاطر ایمان به خدا، بزرگداشت پیامبر و تقرب به ایشان، بر وی درود نمی فرستد[[315]](#footnote-315)

حافظ اللالکائی–رحمه الله- می گوید: امام شافعی –رحمه الله-در کتاب الام ـ باب النیة فی الصلاة ـ می گوید: نماز جز در صورت داشتن نیت جایز نمی باشد، چون در حدیث عمر بن خطاب از پیامبر آمده (انما الاعمال بالنیات) {معیار پذیرش همه کردارها نیت است.}سپس می افزاید: تمامی اصحاب وتابعین اتفاق نظر دارند که: ایمان از مجموع گفتار، کردار ونیت پدید می آید وهیچ یک از آنها بدون دیگری ارزش ندارد.[[316]](#footnote-316)

ابن عبدالبر–رحمه الله-می گوید: ابوالقاسم عبیدالله بن عمر بغدادی شافعی مذهب که امیرالمؤمنین المستنصربالله[[317]](#footnote-317) وی را احضار و در شهر الزهراء[[318]](#footnote-318) اسکانش داد، می گوید: محمد بن علی برایمان حدیث بازگوکرد وگفت: ربیع به ما خبر داد که از شافعی شنیدم می گفت: ایمان عبارت از گفتار، کردار واعتقاد درونی است، مگر نمی بینی خداوند می فرماید: ﮋ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮊ البقرة: ١٤٣ ترجمه: و خدا بر آن نبود كه ايمان شما را ضايع گرداند} یعنی نمازتان را به سوی مسجدالاقصی ضایع نمی کند، پس خداوند نماز را ایمان خوانده که ایمان قول، عمل واعتقاد می باشد.

ابونعیم در کتاب الحلیة با سند خویش از ربیع بن سلیمان نقل می کند که: یک نفر از اهالی بلخ پیرامون ایمان از شافعی سؤال کرد، ایشان در پاسخ گفتند: نظر تو در این باره چیست؟ گفت: من معتقدم ایمان تنها قول است، شافعی گفت: این تعریف را از کجا استنباط نموده ای؟ گفت: از این آيه که می فرماید: ﮋ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮊ البقرة: ٢٧٧ ترجمه: كسانى كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده اند} و او عاطفه ایمان و عمل را از هم جدا کرده است بنابراین ایمان قول و اعمال نیز احکام ونتایجش به شمار می آیند.شافعی گفت: از نظر تو واو عاطفه میان آنها فاصله انداخته؟ گفت: بله، گفت: پس تو دو خدا را می پرستی، یکی در مشرق ودیگری در مغرب چون خداوند می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﮊ الرحمن: ١٧ ترجمه: پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب. آن مرد به خشم آمد وگفت: سبحان الله تو مرا بت پرست قرار دادی؟ شافعی گفت: تو خودت چنان کردی، گفت: چگونه؟ گفت: با این پندار که واو فاصله انداخته است، مردگفت: بخاطر آنچه گفتم از خدا آمرزش می خواهم بلکه جز یک خدا کسی را نمی پرستم و از این تاریخ به بعد هم نمی گویم واو عاطفه میان ایمان وعمل فاصله انداخته است، بلکه می گویم: ایمان عبارت از قول وعمل وقابلیت زیاد شدن وکاهش یافتن را نیز دارد.

ربیع می افزاید: شخص مزبور اموال بسیاری را تقدیم شافعی نمود، کتابهایش را جمع آوری کرد و با عقاید اهل سنت از سرزمین مصر بیرون رفت.[[319]](#footnote-319)

ابومحمد بن ابی حاتم[[320]](#footnote-320) با سند خود از شافعی نقل می نماید که به حمیدی فرمود: این آيه بهترین دلیل علیه مرجئه ها است[[321]](#footnote-321) که می فرماید: ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮊ البينة: ٥ ترجمه: و فرمان نيافته بودند جز اينكه خدا را بپرستند و در حالى كه به توحيد گراييده‏اند دين [خود] را براى او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زكات بدهند و دين [ثابت و] پايدار همين است}.[[322]](#footnote-322)

**خلاصه اعتقاد امام شافعی–رحمه الله- پیرامون مفهوم و مدلول ایمان.**

امام شافعی معتقد است: ایمان با سه خصلت گفتار، کردار واعتقاد درونی تحقق می یابد، و آیات متعددی را برای اثباتش ذکر می نماید که پیشینیان این امت به پاره ای از آنها اشاره کرده اند وایشان به نقد وبررسی برخی از اعتراضات وارده بر آنها نیز پرداخته اند.

شافعی در اثبات دیدگاه خود ورد عقیده مخالفانش قرآن وسنت را مستند قرار داده واز روش استدلالی علم مذموم کلام دوری گزیده است، در مباحث آینده بیشتر پرده از روی شیوه استدلال ایشان پیرامون اثبات عقیده برمی برداریم.[[323]](#footnote-323)

**فصل دوم: زیاد و کم شدن ایمان.**

سایر سلف–رحمهم الله- نیز همچون شافعی اعتقاد به زیاد و کم شدن ایمان دارند، بغوی در این باره می گوید: صحابه، تابعین و علما اهل سنت نسبت به این مسأله اتفاق نظر داشته و معتقدند: ایمان عبارت از قول وعمل است وبراساس نصوص قرآن وسنت[[324]](#footnote-324)قابلیت زیاد وکم شدن را دارد.

اعتقاد به زیاد وکم شدن از صحابه، تابعین وأئمه روایت گشته است: از عمیر بن حبیب نقل شده که: ایمان قابل افزایش وکاهش یافتن است، از او سؤال شد زیاد وکم شدنش چگونه می باشد؟ در پاسخ گفت: هرگاه به یاد، سپاس وبیم از خدا مشغول بودیم افزایش یافته وهر گاه از وی غافل گشتیم کاهش می یابد.[[325]](#footnote-325)

عمر بن خطّاب به یارانش فرمود: بیایید ایمانمان را افزایش دهیم و پس از آن به ذکر و یاد خدا می پرداختند.[[326]](#footnote-326)

ابن عباس وابوهریره رضی الله عنهما معتقد بودند: ایمان زیاد وکم می شود.[[327]](#footnote-327)

امام ابوعبدالله بخاری در صحیح خود بابی را تحت این گشوده ومی گوید: باب زیادة الایمان ونقصانه(بحث زیاد وکم شدن ایمان).خداوند سبحان نیز در این زمینه می فرماید: ﮋ ﯜ ﯝ ﯞ ﮊ الكهف: ١٣ {و بر هدايتشان افزوديم}یا می فرماید: ﮋ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮊ المدثر: ٣١ {و ايمان كسانى كه ايمان آورده‏اند افزون گردد} و یا اينكه می فرماید: ﮋ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﮊ المائدة: ٣ {پس از ايشان مترسيد و از من بترسيد امروز دين شما را برايتان كامل گردانیدم}.بنابر این هرگاه چیزی از کمال را ترک نماید، ناقص می باشد.

ابن عبدالبر–رحمه الله- می گوید: فقها ومحدثین بر این امر اجماع دارند که ایمان قول وعمل است وعمل نیز بدون نیت واعتقاد درونی ارزشی ندارد، وایمان از نظر ایشان به وسیله عبادتها افزایش وبا نافرمانیها کاهش یافته وهمه عبادتها هم ایمان محسوب می گردد.

ابن القاسم از مالک روایت می کندکه: ایمان زیاد می گردد ولی راجع به کاهش یافتنش توقف نمود. عبدالزاق، معمربن عیسی، ابن نافع وابن وهب از ایشان نقل می نمایند که: ایمان با انجام عبادات افزایش وبا نافرمانیها کاهش می یابد، خدارا شکر که محدثین معتقد به این دیدگاه می باشند.[[328]](#footnote-328)

شیخ الاسلام ابن تیمیة–رحمه الله- این دیدگاه دوم را ترجیح داده و می فرماید: برخی از فقهای تابعین موافق اطلاق واژه نقصان بر ایمان نبوده اند زیرا تنهابحث افزایش یافتنش را در قرآن دیده اند.این قول یکی از دو روایت منسوب به مالک است ولی روایت دوم که نزد پیروانش از اعتبار وشهرت بیشتری برخوردار است، مانند دیدگاه سایر علما می باشدکه: ایمان زیاد وکم می شود.[[329]](#footnote-329)

بنابر این همه اهل سنت وجماعت بر این نکته اتفاق نظر دارند که: ایمان با عبادات افزایش وبا گناهان کاهش می یابد، ایشان جهت اثبات مدعای خویش دلایل زیادی از قرآن وسنت را ارائه می دهند که به طور اختصار مهمترینشان را مورد بحث قرار خواهیم داد، از جمله آنها آیات زیر می باشند:

1- ﮋ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﮊ التوبة: ١٢٤ ترجمه: و چون سوره‏اى نازل شود از ميان آنان كسى است كه مى‏گويد اين [سوره] ايمان كدام يك از شما را افزود اما كسانى كه ايمان آورده‏اند بر ايمانشان مى‏افزايد و آنان شادمانى مى‏كنند}

2ـ ﮋ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﮊ الأنفال: ٢ ترجمه: مؤمنان همان كسانى‏اند كه چون خدا ياد شود دلهايشان بترسد و چون آيات او بر آنان خوانده شود بر ايمانشان بيفزايد}

3ـ ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮊ المدثر: ٣١ ترجمه: تا آنان كه اهل كتابند يقين به هم رسانند و ايمان كسانى كه ايمان آورده‏اند افزون گردد}

آیات بسیاری زیاد شدن ایمان را می رسانند که به طریق دلالت التزام کاهش یافتنش را نیزاثبات می کنند، زیرا چیزیکه قابلیت زیاد شدن داشته باشد، قابل کم شدن نیز هست. واینک به پاره ای از دلایل موجود در سنت که سلف بدانها استناد نموده اند، اشاره خواهیم کرد:

1ـ حدیثی که درابتدای این بحث بدان اشاره شد وآن اینکه ابوسعید خدری- رضی الله عنه- از پیامبر خدا نقل می نماید که ایشان زنان را به صدقه دادن فرمان داد وسپس فرمود: (مارأیت من ناقصات عقل ودین أذهب للب الرجل الحازم من إحداکن)[[330]](#footnote-330) یعنی: درمیان افراد دارای عقل ودین ناقص کسی را ندیده ام مانند شما خرد مرد دوراندیش را ازبین ببرد.

2ـ (الایمان بضع وسبعون شعبةأعلاها قول لااله الاالله وأدناها إماطةالاذی عن الطرق، والحیاءشعبةمن الایمان)[[331]](#footnote-331)

یعنی: ایمان دارای هفتاد واندی شاخه است، بالاترین قسمت آن جمله توحید وپایین ترینش برداشتن چیززیان آوری سرراه عمومی مردم می باشد، وآزرم بخشی ازایمان محسوب می گردد.

3ـ (من رأی منکم منکراً فلیغيره بیده فإن لم یستطع فبلسانه فإن لم یستطع فبقلبه وذالک أضعف الایمان)[[332]](#footnote-332): هرکه چیزناپسندی را مشاهده نمود باید با دست از آن جلوگیری نماید، اگراین کار را نتوانست با زبانش به مبارزه آن برخیزد واگراین را هم نتوانست انجام دهد با دلش از آن بیزار باشد واین گزینه سوم پایین ترین مرتبه ایمان به شمارمی آید.

احادیث بیشماردیگری نیزدر این راستا وجود دارند که پیشینیان بدانها استناد نموده اند ولی ما مشهورترینشان را مدنظرقراردادیم.[[333]](#footnote-333)

واکنون به سخنان منسوب به امام شافعی - رحمه الله- در این باره اشاره می نماییم که روش ایشان را دراثبات عقیده به اثبات می رساند:

ربیع- رضی الله عنه- می گوید: ازشافعی شنیدم می گفت: ایمان گفتاروکرداراست که با انجام تکالیف افزایش وبراثر نافرمانیها کاهش می یابد، آنگاه آيه 31 سوره مدثر را تلاوت کرد.[[334]](#footnote-334)

پیشتردربحث حقیقت ایمان به مناظره شافعی با حفص الفرد اشاره کردیم که ایشان ازموضوع دلالت ایمان برگفتاروکرداروقابل زیاد وکم شدنش دفاع کرده است[[335]](#footnote-335) انتساب این عقیده به شافعی- رحمه الله- به حد تواتررسیده وجایی را برای ظن وگمان باقی نگذاشته است ولذا دیدگاه آن کس که می پندارد اعتقاد به زیاد وکم شدن ایمان ارتباطی با ایشان ندارد مردود وغیر قابل اعتماد می باشد.

سبکی می گوید[[336]](#footnote-336): شافعی، مالک، احمد و بخاری دیدگاه سلف (اعتقادبه اینکه ایمان قول وفعل ونیت وقابل زیاد وکم شدن است) را داشته اند.....اینان ـ جز شافعی واحمد ـ به زیاد وکم شدن ایمان تصریح می کنند. در این زمینه هیچ نصی از شافعی در دست نیست، البته گروهی از نویسندگان شرح حالش به این موضوع اشاره نموده اند ولی از نظر ما ثابت نمی باشد چنانکه سایر آراي ايشان ثابت ومحقق است.پایان سخنان سبکی.

در مباحث قبلی به دیدگاه امام مالک- رحمه الله- در این باره اشاره نموده وروشن کردیم که رأی راجح در مذهب ایشان اعتقاد به زیاد وکم شدن ایمان می باشد.[[337]](#footnote-337)

واما درباره دیدگاه امام شافعی نقل قولهای صحیحی در این راستا وجود دارند که پیشتر به پاره ای از آنها اشاره کردیم، چنانکه بسیاری از علما در حین بحث از فضایل شافعی و همچنین درنوشته های سلف به انتساب این دیدگاه به ایشان تصریح کرده اند، از جمله کسانیکه به این امر تصریح نموده اند افراد زیر می باشند:

ابن ابی حاتم[[338]](#footnote-338)، حافظ اللالکائی[[339]](#footnote-339)، ابونعیم[[340]](#footnote-340)، بیهقی[[341]](#footnote-341)، ابن عبدالبر[[342]](#footnote-342)، ابن عساکر[[343]](#footnote-343)، رازی[[344]](#footnote-344)، نووی[[345]](#footnote-345)، ابن تیمیة[[346]](#footnote-346)، ذهبی[[347]](#footnote-347)، ابن القیم[[348]](#footnote-348) و ابن حجر[[349]](#footnote-349) - رحمهم الله- همه ایشان اعتقاد به زیاد وکم شدن ایمان را از شافعی- رحمه الله- نقل نموده اند بلکه برخی از آنها همچون ابن تیمیه [[350]](#footnote-350) وابن رجب[[351]](#footnote-351)می گویند شافعی اجماع سلف را در این زمینه نقل می نماید، پس چطور سبکی گمان می کند این دیدگاه از شافعی به اثبات نرسیده است؟ !وقتی اعتقاد شافعی به دخول اعمال در مفهوم ایمان نزد وی ثابت گشته چه چیزی شافعی را از اتباع سلف در حکم به زیاد وکم شدن ایمان، بازمی دارد.ولی واقعیت امر این است که: افراط در محبت ودوستی، انسان را کور وکر می کند.

این بحث را با روایتی طولانی از امام شافعی به پایان می برم که بیهقی با سند خویش از ابو محمد زبیری نقل می نماید:

مردی پیش شافعی آمد واز اوپرسید: برترین کردار نزد خداوند چیست؟

شافعی گفت: آنچه هیچ کرداری بدون آن پذیرفتنی نیست.

سؤال کننده: آن چیز کدام است؟

شافعی: ایمان به یکتایی خداوند است که دارای برترین جایگاه ومنزلت می باشد.

سؤال کننده: از نظر شما ایمان از مجموع گفتار وکردار پدید می آید یا تنها گفتار بدون کردار است؟

شافعی: ایمان عبارت از انجام اعمال برای خداوند می باشد که گفتارها نیز بخشی از اعمال به شمار می آیند.

سؤال کننده: آن را برایم تعریف کن تا به خوبی بفهم.

شافعی: ایمان دارای حالات ودرجات متفاوتی است، پاره ای از آنها در نهایت کمال، پاره ای کاملا ناقص وناتمام وپاره ای نیز جانب کمالش بر جانب نقصانش برتری دارد.

سؤال کننده: مگر ایمان زاد وکم شدن هم دارد؟

شافعی: بله.

سؤال کننده: دلیل آن چیست؟

شافعی: خداوند سبحان تکالیف ایمان را بر اعضای انسان تقسیم کرده است به گونه ای که هرکدام از آنها مسؤلیت ویژه خود را دارد وبا دیگری فرق می کند، برای مثال: قلبی که امیر وفرمانده بدن است ابزار شناخت ودرک وفهم بوده و سایر اعضا زیر نظر قلب کار می کنند، چشمها وسیله دیدن ومشاهده کردن هستند، گوشها ابزار شنوایی اند، دستها وسیله کار وفعالیت اند، پاها وسیله راه رفتن هستند، زبان ابزار سخن گفتن وابراز نهانیهای درون است وبالاخره سر نیز مکان امنی برای چهره وصورت می باشد.

هریک از این اعضا دارای تکلیف منحصر به فرد خود بوده وسایر اعضا از عهده اش برنمی آیند:

وظیفه قلب درک و شناخت، فراگیری آموزه های پاکیزه وبدور از خرافات وبدعت، پذیرش یکتایی خدا ورسالت آخرین پیام آورش واقرار به هر آنچه از جانب ایشان به انسان معرفی می گردد، خداوند در این زمینه چنین می فرماید: ﮋ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮊ النحل: ١٠٦ ترجمه: مگر آن كس كه مجبور شده و[لى] قلبش به ايمان اطمينان دارد} ﮋ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﮊ الرعد: ٢٨ ترجمه: آگاه باش كه با ياد خدا دلها آرامش مى‏يابد}، ﮋ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮊ المائدة: ٤١ ترجمه: از آنانكه با زبان خود گفتند ايمان آورديم و حال آنكه دلهايشان ايمان نياورده بود} و یا ﮋ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ البقرة: ٢٨٤ ترجمه: و اگر آنچه در دلهاى خود داريد، آشكار يا پنهان كنيد، خداوند شما را به آن محاسبه مى‏كند} این بود چارچوب مسؤلیت قلب که کرداروی محسوب می گردد.

وظیفه زبان تعبیر از عقاید نهانیهای درون است چنانچه می فرماید: ﮋ ﭣ ﭤ ﭥ ﮊ البقرة: ١٣٦ {بگوييد ما به خداایمان آورده اییم} و یا ﮋ ﯦ ﯧ ﯨ ﮊ البقرة: ٨٣ {و با مردم [به زبان] خوش سخن بگوييد} این هم وظیفه زبان است.

تکلیف نیروی شنوایی نیز پرهیز از گوش فرادادن به سخنانی است که موجبات خشم خدارا فراهم می کند، در این باره می فرماید: ﮋ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﮊ النساء: ١٤٠ ترجمه: و البته [خدا] در كتاب [قرآن] بر شما نازل كرده كه هر گاه شنيديد آيات خدا مورد انكار و ريشخند قرار مى‏گيرد با آنان منشينيد تا به سخنى غير از آن درآيند چرا كه در اين صورت شما هم مثل آنان خواهيد بود} سپس فراموشی را از آن استثنا فرموده است: ﮋ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﮊ الأنعام: ٦٨ ترجمه: و اگر شيطان تو را [در اين باره] به فراموشى انداخت پس از توجه [ديگر] با قوم ستمكار منشين}، ﮋ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﮊ الزمر: ١٧ - ١٨ ترجمه: پس بشارت ده به آن بندگاه من که به سخن گوش فرامى‏دهند و بهترين آن را پيروى مى‏كنند اينانند كه خدايشان راه نموده و اينانند همان خردمندان}، (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﮊ المؤمنون: ١ - ٥ ترجمه: به راستى كه مؤمنان رستگار شدند. همانان كه در نمازشان فروتنند. و آنان كه از بيهوده رويگردانند. و آنان كه زكات مى‏پردازند. و كسانى كه پاكدامنند}،

ﮋ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮊ القصص: ٥٥ { و چون لغوى بشنوند از آن روى برمى‏تابند} و یا می فرماید: ﮋ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮊ الفرقان: ٧٢ {و چون بر لغو بگذرند با بزرگوارى مى‏گذرند}.

وظیفه چشم این است که به محرمات ننگرد وخود را از آنچه خدا ممنوع کرده فروبندد، می فرماید: ﮋ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮊ النور: ٣٠ { به مردان با ايمان بگو ديده فرو نهند و پاكدامنى ورزند}

شافعی در توضیح این آيه گفت: هرجا در قرآن از حفظ عورت بحث شده باشد مراد ازآن نگهداریش از ارتکاب زنا می باشد جز این آيه که مقصود ازآن کنترل کردنش دربرابرنگریستن به حرامها است.

آنگاه خداوند دریک آيه به وظیفه قلب، نیروی شنوایی وبینایی اشاره کرده ومی فرماید: ﮋ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﮊ الإسراء: ٣٦ ترجمه: و چيزى را كه بدان علم ندارى دنبال مكن زيرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد}

وظیفه عورت این است که از طریق ارتکاب محرمات موجبات هتک حرمت خویش را فراهم نکند، می فرماید: ﮋ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﮊ المؤمنون: ٥ و یا می فرماید: ﮋ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﮊ فصلت: ٢٢ ترجمه: و [شما] از اينكه مبادا گوشهايتان و ديدگانتان و پوستتان بر ضد شما گواهى دهند [گناهانتان را] پوشيده نمى‏داشتيد}

مراد از ﮋ ﭯ ﮊ در اینجا عورتها ورانها است.این هم مسؤلیت عورت بود.

تکلیف مربوط به دستها این است که وسیله انجام فعالیتهای حرام نگردد بلکه کارهای مورد پسند خدا از قبیل صدقه، صله رحم، جهاد وپاکیزگی برای ادای نمازها را انجام دهد، چنانچه می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﮊ المائدة: ٦ {اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد چون به [عزم] نماز برخيزيد صورت و دستهايتان را تا آرنج بشوييد...} و یا می فرماید: ﮋ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮊ محمد: ٤ {پس چون با كسانى كه كفر ورزيده‏اند برخورد كنيد گردنها[يشان] را بزنيد تا چون آنان را [در كشتار] از پاى درآورديد پس [اسيران را] استوار در بند كشيد سپس يا [بر آنان] منت نهيد [و آزادشان كنيد] و يا فديه [و عوض از ايشان بگيريد]}

زیرا مبارزه مسلحانه و کشتار کفارمتجاوز، صله رحم وصدقه از اعمال دست محسوب می گردند و وظیفه پاها این است که به سوی حرامها نرود و ازآنها دوری گزیند، قرآن پیرامون مسؤلیت پاها می فرماید:

ﮋ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﮊ الإسراء: ٣٧ {و در [روى] زمين به نخوت گام برمدار چرا كه هرگز زمين را نمى‏توانى شكافت و در بلندى به كوهها نمى‏توانى رسيد}.

وبالاخره وظیفه صورت، کرنش بردن شب وروز وبه هنگام نمازها برای خداوند سبحان است: ﮋ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮊ الحج: ٧٧ {اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد ركوع و سجود كنيد و پروردگارتان را بپرستيد و كار خوب انجام دهيد باشد كه رستگار شويد} و یا می فرماید: ﮋ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮊ الجن: ١٨ {و مساجد ويژه خداست پس هيچ كس را با خدا مخوانيد} مراد از واژه مساجد همان اندامهایی است (مانند صورت ودیگراعضا )که انسان در حال سجود برآنها تکیه می زند[[352]](#footnote-352)

این بود توضیح تکالیف اعضای انسان.خداوند در قرآن پاکیزگی ونمازها را نیز ایمان نامیده است، وآن هنگامی است که پس از شانزده ماه نمازخواندن به سوی بیت المقدس، خداوند به پیامبرش فرمان داد روبه کعبه نماز بخوانند، مسلمانان پیرامون نمازهای گذشته (که رو به بیت المقدس بود) ازپیامبر سؤال نمودند که وضعیتشان چطور بوده وآیا ارزشی داشته اند یا نه؟ [[353]](#footnote-353) خداوند این آيه را درپاسخ ایشان فرود آورد که: ﮋ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮊ البقرة: ١٤٣ { و خدا بر آن نبود كه ايمان شما را ضايع گرداند زيرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است} یعنی خداوند دراین آيه نماز را ایمان خوانده است، بنابراین هرکس نمازها را به جاآورده، اعضایش را ازارتکاب محرمات نگه دارد وبا هریک ازآنها دستورات الهی را انجام دهد، با ایمانی کامل به سوی خدا برگشته ووارد بهشت می گردد ولی هرکس در انجام یکی ازمسؤلیتهای مزبورکوتاهی نماید با ایمانی ناقص پیش خدا برمی گردد.

سؤال کنند: نقصان وکمال ایمان را فهمیدم ولی مسأله زیاد شدنش ازکجا استنباط می گردد؟

شافعی: از این آيه شریفه که می فرماید: ﮋ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮊ التوبة: ١٢٤ - ١٢٥ ترجمه: و چون سوره‏اى نازل شود از ميان آنان كسى است كه مى‏گويد اين [سوره] ايمان كدام يك از شما را افزود اما كسانى كه ايمان آورده‏اند بر ايمانشان مى‏افزايد و آنان شادمانى مى‏كنند. اما كسانى كه در دلهايشان بيمارى است پليدى بر پليديشان افزود و در حال كفر درمى‏گذرند}. و یا می فرماید: ﮋ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﮊ الكهف: ١٣ ترجمه: ما خبرشان را بر تو درست‏حكايت مى‏كنيم آنان جوانانى بودند كه به پروردگارشان ايمان آورده بودند و بر هدايتشان افزوديم}.

شافعی درادامه گفت: اگرایمان قابلیت زیاد وکم شدن را نداشت، مردم همه در یک مستوی بوده وکسی بردیگری برتری نداشت ولی براثر ایمان است که مؤمنان داخل بهشت گشته وبازیاد شدنش به درجات ومقامات والایی نزد خدا نائل می آیند، وهمچنین بخاطرنقصانش است که افراد مقصربه عذاب وخشم خدا دچار می گردند.

و نيز مي فرمايد: خداوند در میان بندگانش سبقت وپیشی گرفتن را قرار داده است همچنانکه میان اسبهاي دونده پیشی گرفتن برگزارمی گردد، سپس ایشان دارای درجات متفاوتی می باشند، هرکه از دیگران پیشی گرفت براساس شایستگی خود پاداش کامل خواهد گرفت و فرد درجه دومی براو مقدم نمی شود و همین امرموجب برتری پیشینیان این امت برسایرین گردیده است، و اگرافراد نخستین دارای امتیاز بیشتری نمی بودند تفاضلی میان افراد پدید نمی آمد و پایین ترین فرد به والاترین این امت می رسید.[[354]](#footnote-354)

**فصل سوم: استثناء درایمان و ارتباطش با اسلام**

این فصل دو بحث را درمی گیرد:

بحث اول: استثناء در ایمان.

بحث دوم: تفاوت میان ایمان واسلام

**بحث اول: استثناء در ایمان**

شیخ الاسلام ابن تیمیه- رحمه الله- می گوید: استثناء در ایمان این است که کسی بگوید: من مؤمنم اگر خدا خواسته باشد.علما در این زمینه سه دیدگاه دارند: برخی معتقد به وجوب آن هستند، برخی تحریمش نموده اند وگروهی نیز صدور وعدم صدور این گونه اقوال را از دوجهت مختلف جایز دانسته اند که این دیدگاه سوم صحیحترین آنها می باشد.[[355]](#footnote-355)

محمدبن حسین آجری - رحمه الله- می گوید: یکی از ویژگیهای علماي اهل حق استثناء در ایمان است البته نه از روی شک وگمان ـ از داشتن شک در ایمان به خدا پناه می بریم ـ بلکه بخاطر پرهیز از خودستایی بوده است، بدین معنی که نمی دانسته اند آیا ایمانشان چنان بوده که ایمان راستین خوانده شود یا نه ولذا هرگاه از یکی از ایشان سؤال مي شد: آیا تو مؤمن هستی؟ در پاسخ مي گفت: به خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبران، روز واپسین، بهشت، جهنم وامثال آن ایمان آورده ام، کسیکه به این جملات تلفظ نموده وقلبا نیز بدانها اعتقاد ویقین داشته باشد، مؤمن محسوب می شود، واستثنائش بخاطر این است که نمی داند آیا ایمانش آنچنان هست که سزاوار ستایش خداوند باشد یا نه؟

صحابه وتابعین ـرضی الله عنهم ـ معتقد بودند استثناء در اعمال شامل گفتار وتصدیق قلبی نمی گردد بلکه در اعمال زمینه سازِ حقیقت ایمان رخ می دهد. و مردم از نظر ایشان مؤمن واحکام گوناگون اسلام همچون: ارث ونکاح برآنان تطبیق می شود.[[356]](#footnote-356)

بیانات آجری- رحمه الله- عین مذهب پیشینیان یعنی صحابه، تابعین ودانشمندان وارسته پس از ایشان است، ابوعبید با سند خویش روایت می کند که: یک نفرپیش ابن مسعود گفت: من مؤمنم.ایشان گفتند: آیا تو از اهل بهشت هستید؟ گفت: امیدوارم.ابن مسعود گفت: چرا نخستین(یعنی اینکه به طورقطع گفتید من مؤمنم) را موکول نکردی چنانکه دومی را موکول نمودی(یعنی گفتی امیدوارم).[[357]](#footnote-357)

امام احمد می گوید: از یحیي بن سعید شنیدم می گفت: هیچ کس را جز بر استثناء ندیده ام.[[358]](#footnote-358)

پیشینیان این امت جهت اثبات جواز استثناء دلایلی از کتاب وسنت نقل می نمایند که در اموری ثابت ومحقق استثناء بکار رفته است، از جمله این آيه: (لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاء اللَّهُ آمِنِينَ) فتح/27ترجمه: بدون شك به خواست‏ خدا با خاطرى آسوده در مسجد الحرام درخواهيد آمد}.و در سنت نیز این حدیث پیامبر را به عنوان دلیل ذکر می نمایند که به هنگام سلام کردن برساکنان قبرستان می فرمود: (السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا انشاءالله بکم لاحقون)[[359]](#footnote-359) یعنی: درود برشما ای ساکنان خانه مؤمنان!به خواست خدا مانیز به جمع شما می پیوندیم.

با وجود اینکه موضع گیری سلف در موضوع استثناء ایمان واضح واینکه بخاطر ترس ازخود ستایی بوده است، ولی سؤال کردن از آن را نمی پسندیدند، آجری- رحمه الله- در این باره چنین می گوید: هرگاه مردی از تو پرسید آیا مؤمن هستید؟ در پاسخ بگو: به خدا، فرشتگان، پیامهای آسمانی، روزآخرت، مرگ، رستاخیز، بهشت ودوزخ ایمان دارم. واگر هم دوست داشتی بگو: سؤالت بدعت است وجوابت نمی دهم. واگر هم خواستی به همان شیوه ای که بیان شد در پاسخ بگو: به خواست خدا مؤمنم، ولی از بحث ومناظره در این زمینه پرهیز کن، زیرا این کار نزد علما ناپسند ونکوهیده است ولذا از پیشوایان دین پیروی کن تا به خواست خدا درامان بمانید[[360]](#footnote-360)

علت آنکه پیشینیان سؤال درباره ایمان را دوست نداشته اند این بوده که چون سؤال مزبور از جانب مرجئه مطرح می گشت، خلال از امام احمد روایت می نماید که مردی از ایشان پرسید: یک نفر از من پرسید: آیا تو مؤمن هستید؟ در پاسخ گفتم: بله، آیا اشکالی دارد؟ مگر مردم به دودسته کافر ومؤمن تقسیم نمی شوند.امام به خشم آمد وفرمود: این نوع سخنان از طرف مرجئه مطرح می گردد حال آنکه خداوند می فرماید: ﮋ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﮊ التوبة: ١٠٦ اینان چه کسانی هستند؟ سپس فرمود: مگر ایمان قول وعمل نیست؟ شخص مزبور گفت: آری چنان است، امام گفت: آیا قول را انجام داده ایم؟ گفت: بله، گفت: آیا کردار را انجام داده ایم؟ گفت: نه، امام گفت: پس چطور از تو اعتراض می کند که بگویید به خواست خدا واستثناء مي کنید؟ (یعنی چون بخشی از ایمان که کردار است هنوز صورت نگرفته استثناء از آن جایز می باشد).[[361]](#footnote-361)

این بود چکیده دیدگاه سلف رحمهم الله در اين موضوع و در برخی موارد بدون استثناء پاسخ داده اند و اينكه داخل شدن ایشان به دایره ایمان حاصل مي گردد نه اینکه مقصودشان رسیدن به کمال بوده باشد.[[362]](#footnote-362)

**دیدگاه امام شافعی درباره استثناء درایمان:**

ابوالبقاء فتوحی ـ که یکی از فقها واصولیان حنبلی مذهب است ـ می گوید: استثناء در ایمان جایز است بدین گونه شخصی بگوید: من به خواست خدا مؤمنم.شافعی، احمد وابن مسعود نیز بدان تصریح نموده اند.[[363]](#footnote-363)

فخرالدین رازی به پاره ای از انتقادات وارده برعقیده امام شافعی اشاره کرده واز جمله به مسأله استثناء در ایمان می پردازد، سپس به توضیح معنایش پرداخته ومی گوید آنچه شافعی گفته مربوط به اعتقاد وی پیرامون داخل شدن اعمال درمفهوم ایمان واینکه استثناء تنها براعمال واقع می گردد نه عقاید، می باشد.آنگاه به بررسی پاره ای تأویلات وتوضیحات در دفاع از شافعی می پردازد.همه اینها دال بر صحت انتساب دیدگاه مزبور به امام شافعی می باشد واینکه ایشان همچون سلف معتقد به جواز استثناء در ایمان بوده اند.[[364]](#footnote-364)

**بحث دوم: تفاوت میان اسلام وایمان.**

این مسأله یکی از مسائلی است که پیشینیان درباره اش اختلاف نظردارند، البته خدا را سپاسگذاریم که این اختلاف آسیبی به دین نمی رساند[[365]](#footnote-365) ایشان در این زمینه سه دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: معتقدنداسلام و ایمان با هم تفاوتی نداشته ودو روی یک سکه اند، امام بخاری- رحمه الله- که در این گروه جای می گیرد، درصحیح خود بابی را برایش گشوده ومی فرماید: (باب سؤال جبریل النبی عن الایمان والاسلام له ثم قال جاءجبریل یعلمکم دینکم جعل ذالک کله دینا.وما بین النبی لوفد عبدالقیس من الایمان وقوله تعالی ﮋ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ: جبرئیل راجع به ایمان، احسان، اسلام وزمان وقوع قیامت از پیامبر سؤال کرد وایشان نیز به توضيح پرداخت و سپس فرمود: آن شخص جبرئیل بود ومی خواست از این طریق دین را به شما بیاموزد.پس پیامبر همه آنها را دین نامید.وآنچه پیامبر در تبیین ایمان برای هیئت نمایندگی عبدالقیس ارائه فرمودند.وهمچنین خداوند سبحان می فرماید: ﮋ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﮊ آل عمران: ٨٥ ترجمه: و هر كه جز اسلام دينى [ديگر] جويد هرگز از وى پذيرفته نشود و وى در آخرت از زيانكاران است.

ابن حجردر شرح بیانات بخاری می گویند: پیشتراشاره شد[[366]](#footnote-366) که مصنف معتقد به اتحاد مفهوم ایمان واسلام است، ولی وقتی پرسش جبریل از ایمان واسلام وپاسخ پیامبرموجب مغایرتشان می باشد واینکه ایمان عبارت از تصدیق اموری مخصوص واسلام ابراز اعمالی مخصوص است، خواست آن را تأویل ودیدگاه خویش را اثبات نماید.

(و بیان) یعنی همراه توضیح این امر که اعتقاد وعمل جزو دین به شمارمی آیند. (ومابین ) یعنی همراه آنچه برای هیئت مزبورتوضیح داد که ایمان همان اسلام می باشد، یعنی بخاری ایمان را درآن جریان به چیزی تفسیر نموده که اسلام را در اینجا بدان تفسیرمی نماید.واینکه گفت(وقول الله) یعنی به همراه آنچه آيه مزبوربرآن دلالت می کند مبنی براینکه اسلام همان دین است وحدیث ابوسفیان نیزکه ایمان خود دین است، برآن دلالت می نماید، بنابراین اسلام وایمان هیچ تفاوتی باهم ندارند.این بودچکیده دیدگاه ایشان پیرامون این موضوع[[367]](#footnote-367).

امام ابوعبدالله محمد بن نصرمروزی نیز در کتاب«تعظیم قدرالصلاة» به اختلاف پیشینیان دراین زمینه اشاره نموده وسپس طی بحث مفصلی دیدگاه معتقدین به اتحاد ایمان واسلام را ترجیح می دهد.[[368]](#footnote-368)

یکی دیگر از کسانیکه معتقد به اتحادایمان واسلام بوده اند، امام حافظ ابن منده- رحمه الله- می باشد که در کتاب "الایمان"بابی برایش گشوده وبه ذکر اخبار دال برآن وتبیینات روشنگر کتاب وسنت مبنی بر اتحادشان، می پردازد.[[369]](#footnote-369)

دیدگاه دوم: گروهی از پیشینیان معتقد به تفاوت میان ایمان واسلام بوده اند، امام زهری دراین باره می گوید: اسلام عبارت ازگفتار وایمان کردار می باشد.[[370]](#footnote-370)

عبدالملک میمونی[[371]](#footnote-371) می گوید: از احمد بن حنبل پرسیدم: آیا اسلام وایمان ازنظر تو با هم تفاوت دارند؟ درپاسخ گفت: بله، گفتم: چه دلیلی را مستند قراردهیم؟ گفت: این آيه که می فرماید: ﮋ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮊ الحجرات: ١٤ ترجمه: [برخى از] باديه‏نشينان گفتند ايمان آورديم بگو ايمان نياورده‏ايد ليكن بگوييد اسلام آورديم}

درادامه گفت: جایزاست به صورت استثناءبگویم: من به اگرخدا خواسته باشد مؤمنم ولی اگربگویم: من مسلمانم استثناء درآن جایز نیست.

ابن منده می گوید: عده ای از اصحاب وتابعین ازجمله عبدالله بن عباس، حسن بصری ومحمد بن سیرین این دیدگاه دوم راپذیرفته اند.

شماری از أئمه آثار نيز دیدگاه دوم را داشته اند واستناد ایشان به حدیث عمربن خطاب[[372]](#footnote-372)، سعدبن ابی وقاص[[373]](#footnote-373) وابوهریره[[374]](#footnote-374) است.

دیدگاه سوم: شیخ الاسلام ابن تیمیة، خطابی وابن رجب- رحمهم الله- كه در گروه سوم جای دارند.و ابن رجب پیرامون این مسأله بحث ارزشمندی دارند که چکیده آن بدین ترتیب است:

می گوید: پاره ای از واژه ها وقتی به صورت مفرد ومطلق بکاربرده شوند، شامل مصادیق متعددی خواهند شد، لذا هرگاه واژه مزبور در کنار واژه ای دیگر استعمال گردد، بر بعضی ازآن مصادیق دلالت کرده وواژه دیگر نیز سایر مصادیق را دربرمی گیرد. مانند: واژه فقیر ومسکین، حالاهرگاه یکی از آنها به تنهایی استعمال گردد شامل تمام افراد نیازمند می گردد ولی اگر به هم استعمال شوند، یکی از آنها بعضی افراد نیازمند را شامل گشته و دیگری نیز سایرآنها را در برمی گیرد.

واژه ایمان و اسلام نیز چنین هستند، یعنی هرگاه به تنهایی استعمال شوند مصادیق دیگری را هم شامل می شود، ولی اگر درکنار هم بکاربرده شدند، یکی از آنهابرخی مصادیق رادربرگرفته ودیگری نیز بقیه رادرخود جای می دهد.

توضیحات بالا موردتأیید عده ای از پیشوایان نیز می باشد، ابوبکراسماعیلی[[375]](#footnote-375) درنامه ی خود به ساکنان "جبل"می نویسد: بسیاری از اهل سنت وجماعت معتقدند: ایمان مجموع گفتار وکرداراست.اسلام عبارت از انجام کرداری است که خداوند برانسان واجب نموده است، هرگاه در کنارهم استعمال گشتند هریک برمصداق ویژه خود دلالت دارد ولی اگر به تنهایی اطلاق شدندهرکدام از آنها شامل همه مصادیق خواهد شد.

ایشان درادامه می گویند: خطابی نیز درکتاب "معالم السنن4/321"به این معنا اشاره نموده وعده ای از دانشمندان هم دیدگاه وی را پذیرفته اند.

ابن رجب درتوجیه معنای مزبور می گوید: دلیل این تفکیک آن است که پیامبرخداص درحدیث هیئت نمایندگی عبدالقیس[[376]](#footnote-376) واژه ایمان را ـ که به تنهایی ذکر کرده بود ـ چنان تفسیرفرمود که واژه اسلام را در حدیث جبریل تفسیر کرده است، و درحدیثی دیگرتوضیحات ایمان را برای اسلام بکار برد، چنانکه درحدیث عمروبن عبسةآمده است: مردی خدمت پیامبرصآمد و پیرامون اسلام از ایشان سؤال کرد، درپاسخ گفتند: اسلام این است که دلت تسلیم خدا شده و مسلمانان از زبان ودستت درامان باشند، گفت: برترین دستورات اسلام کدام است؟ فرمود: ایمان برتراز همه آنها می باشد، گفت: ایمان چیست؟ فرمود: اینکه به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران وروز رستاخیز اعتقاد داشته باشید.[[377]](#footnote-377)

پس پیامبرخداص ایمان را برترین دستورات اسلام برشمارد واعمال را زیرمجموعه ایمان قرار داد.بنابراین تفاوت مزبور که گفته می شود: هرگاه به تنهایی ذکر شدند باهم تفاوت ندارند ولی اگر درکنار هم بودند هریک برمصادیقی اطلاق می گردند، برطرف می گردد. واقعیت این است تفاوتشان دراین نکته می باشد که ایمان عبارت از تصدیق وشناخت قلبی واسلام فرمانبرداری وگردن کچی انسان برای خدا است وآن هم از طریق انجام اعمال تحقق می یابدکه اعمال نیز عین دین محسوب گردیده وخداوند درکتابش آن را اسلام نامیده است.پیامبربزرگوارص هم درحدیث جبرئیل اسلام، ایمان واحسان رادین قلمداد کرد. این هم یکی دیگر از دلایل تفاوت مزبور(یعنی اتحاد مدلول درصورت ذکریکی واختلاف معنا به هنگام ذکر هردوی آنها) محسوب می گردد، ازاین رو محققان گفته اند: هرمؤمنی مسلمان است زیرا هرگاه ایمان دردرون انسانی جای گرفت وریشه دوانید پایبند اعمال وتکالیف محوله خواهد گشت، چنانچه پیامبرص می فرماید: (ألا و إن فی الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسدکله وإذا فسدت فسد الجسد کله ألاوهی القلب)[[378]](#footnote-378) ترجمه: آگاه باشید درجسم انسان تکه گوشتی هست هرگاه آن تکه صلاح یابد سایر جسم نیز صلاح خواهند یافت وهرگاه فاسد گردد جسم هم فاسد می شود، آگاه باشید آن تکه گوشت قلب است}لذا هرگاه نور ایمان به دل راه یافت اثرش براعضا واعمال ظاهری نیز متبلور می گردد.ولی هر مسلمانی مؤمن محسوب نمی شود، چون گاهی نور ایمان ضعیف وکم سو است وکردارها متأثراز آن نخواهند شد.چنانچه خداوند می فرماید: ﮋ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮊ الحجرات: ١٤ پس ایشان براساس صحیحرتین آراء (که ابن عباس ودیگران بدان اعتقاد دارند) منافق به شمارنمی آیند بلکه ایمانشان ضعیف وکم رنگ بوده است[[379]](#footnote-379)

بنابراین با توضیحات ارزشمند ابن رجب تفاوت میان اسلام وایمان برایمان روشن می گردد، خداوند پاداش فراوانی را به ایشان ارزانی فرماید.

**دیدگاه امام شافعی درباره تفاوت میان ایمان واسلام**

آنچه ازسخنان منتسب به امام شافعی- رحمه الله- برمی آید اینکه ایشان قائل به تفاوت میان ایمان واسلام نبوده اند بلکه دربرخی روایات به اتحاد مدلول آنها تصریح نموده است.زیرا درکتاب"الاُم ـ باب عتق الرقبة المؤمنة فی الظهار"می گوید: هرگاه کفاره ظهار برکسی واجب گشت باید درصورت توانایی آزاد نمودن برده یا داشتن قیمتش، برده مؤمنی را از قید اسارت وبردگی آزاد نماید وغیر برده یا آزاد کردن برده غیر مؤمن موجب سقوط کفاره ازگردنش نمی گردد، چون خداوند راجع به کفاره قتل خطأ می فرماید: ﮋ ﭞ ﭟ ﭠ ﮊ النساء: ٩٢ این آيه به مثابه دلیلی است برای آن که برده غیر مؤمن درهیچ کفاره ای قابل قبول نیست زیرا درمسأله قتل نیز برای کفاره می باشد، چنانکه خداوند در دو مورد[[380]](#footnote-380)، شرط عدالت را برای اعتبار شهادت واجب نموده و در سه مورد[[381]](#footnote-381) نیز به صورت مطلق بدان پرداخته است، در اینجا چون همه موارد در دایره شهادت می گنجند، به شرط مورد نظر خداوند اکتفا کرده وبرموارد مطلق شهادت چنین استدلال می کنیم که اگر خداوند همان معنی را قصد می کرد شرط نمی گذاشت بلکه او اموال مسلمانان را به خودشان بازگردانده نه به مشرکان، لذا اگر یک نفر درکفاره ظهار برده غیر مؤمنی را آزاد کرد کافی نیست و باید برده مؤمنی را آزاد نماید.

وی در ادامه می گوید: ازنظر من خوب تر این است برده ای مکلف ومؤمن را آزاد نماید، اگر غیرعرب بود ولی اسلام را خوب توصیف کرد کفایت می کند.[[382]](#footnote-382)

مالک از هلال بن امیة بن اسامه از عطاء بن یسار ازعمر بن حکم به ما خبرداد که پیش پیامبرص رفتم وگفتم: ای پیامبر خدا!من کنیزکی دارم که چوپان است، پیشش رفتم دیدم گوسفندی راگم کرده است راجع به آن از او سؤال نمودم درپاسخ گفت: گرگ آن را خورده است، من نیز که انسانم (و مغلوب طبایع بشری)ازاو خشمگین شده ویک سیلی به صورتش زدم وحالا برده ای برمن واجب شده آیا آن کنیزک را آزاد کنم؟ پیامبر از کنیزک پرسید: خدا کجا است؟ گفت: درآسمان، فرمود: من کیستم؟ گفت: پیامبر خدا.فرمود: پس آزادش کن.(مقصود پیامبر این بوده که اگر کنیزک مزبور مؤمن باشد آزاد کردنش مسؤلیت عمر را برطرف می نماید.)

عمر گفت: ای پیامبرخدا! ما دردوران جاهلیت چیزهایی را انجام می دادیم، مثلاپیش غیب گو یان می رفتیم، فرمود: پیش آنها نروید.عمرگفت: فال بد می زدیم، فرمود: آن هم چیزی بوده که به ذهنتان خطور کرده ونباید شما را از اجرای تصمیمهایتان بازدارد.[[383]](#footnote-383) شافعی پیرامون این حدیث می گوید: نام راوی معاویة بن حکم است وزهری ویحی بن کثیر نیز چنین روایت کرده اند.[[384]](#footnote-384)

شافعی درادامه می گوید: اگرکودکی را که یکی از والدینش مسلمان بودآزاد کرد، کفایت می کند چون نمازمیت وارث رادرحق وی اجرا نموده وازنظرما مسلمان محسوب می گردد.ولی اگر مرتدی را آزاد کرد کفاره از او ساقط نمی گردد گرچه پس از آزاد کردنش نیز مسلمان شود چون درحالی آزادش کرده که غیر مؤمن بوده است.اگربرده مزبور لال به دنیا آمده بود ولی اسلام را پذیرفته وبا اشاره اعتقادش را اثبات ونماز می خواند، کفایت می کند گرچه از سرزمین کفر نیز پیش ما آمده باشد.ولی ازنظر من بهتر آن است برده ای آزاد کند که الفاظ دال برایمان رابرزبان جاری سازد.اگر کودکی همراه والدینش به اسارت درآمد، رشد عقلی پیدا کرد واسلام راشناخت ولی به سن بلوغ کامل نرسیده بود آزاد کردنش در برابر کفاره ظهار کفایت نمی کند مگر اینکه پس از بالغ شدن هم اسلام رابپذیرد که درآن صورت جایز است.تعریف وشناخت اسلام بدین صورت تحقق می یابد که به یکتایی خدا ورسالت پیامبر ایمان آورده وازهرآنچه با اسلام درتضاد است تبری جوید.هرگاه چنین چیزی را انجام داد اسلام وایمانش کامل می باشد، به باورمن اگر از طریق ایمان به رستاخیز وامثال آنها نیز مورد امتحان وآزمایش قرار گیرد بهتر است.[[385]](#footnote-385)

بیهقی ـ که درروایت زعفرانی از وی در کتاب قدیم نیز آمده است ـ از عبیدالله بن عتبه نقل می نماید که: مردی ازاهالی مدینه کنیزیک سیاه پوستی را خدمت پیامبرص آورد، پیامبر از وی پرسید: آیا به یکتایی خدا اعتقاد داری؟ گفت: بله، فرمود: آیا به رسالت محمد ایمان داری؟ گفت: بله، فرمود: آیا معتقد به رستاخیز هستی؟ گفت: بله.پیامبر فرمود: آزادش کن[[386]](#footnote-386).

زعفرانی می گوید[[387]](#footnote-387): امام شافعی درتوضیح ماجرای مزبور می گوید: این حدیث وحدیث پیش از آن نیز دلالت براین دارندکه: آگاهی کافی ازاسلام واعتقاد بدان موجب می شود فرد مزبور وارد دایره دین شده ونام اسلام براو اطلاق گردد واسلام همان ایمان است.[[388]](#footnote-388)

بیهقی می گوید: به باورمن روایت مزبور بیانگر این نکته می باشدکه ازنظر شافعی ایمان واسلام ـ وقتی به صورت حقیقی بکاربرده شوند و یا تنها برزبان جاری گردند ـ درجلوگیری از خون ریزی مدلول یک اسم ودوروی یک سکه اند، ولی وقتی یکی از آنها حقیقی ودیگری به منظور فرار از شمشیر به معنی فرمانبرداری وتسلیم ظاهری باشد، باهم تفاوت دارند وهریک درزمینه ای بکاربرده می شود.

شافعی درروایت ربیع می گوید: خداوند وضعیت گروهی از اعراب را چنین برایمان تعریف می فرماید: ﮋ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮊ الحجرات: ١٤یعنی به ایشان خبرداد که نورایمان به درونشان نفوذ نکرده وتنها برای حفظ خونشان به اسلام تظاهر می نمایند.[[389]](#footnote-389)

شافعی در تفسیرواژه « ﮖ » ازقول مجاهد می گوید: يعني به منظورجلوگیری از کشتار و اسیرگشتن تسلیم شده ایم واعمال ظاهری رابه اجرا درمی آوریم.[[390]](#footnote-390)

ازتوضیحات گذشته به این نتیجه می رسیم که: امام شافعی- رحمه الله- معتقد است واژه ایمان واسلام ازنظر مدلول ومفهوم دارای یک معنا بوده وهیچ تفاوتی باهم ندارند. شافعی با این دیدگاه خود بهجمع پیشینیانی همچون امام ابوعبدالله بخاری ومحمد بن نصرمروزی- رحمهما الله- پیوسته است.[[391]](#footnote-391)

**بخش چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره**

**دراین فصل به سه بحث اشاره می شود**

* **بحث اول: حکم گناهان کبیره پایین تر از شرک**
* **بحث دوم: حکم ترک عمدی نماز**
* **بحث سوم: حکم سحر وساحران**

بحث اول: حکم گناهان کبیره پایین تر از شرک.

یکی از الطاف خداوند به امت اسلامی این است که پیشوایان وبزرگوارانی را درمیان ایشان برگزیده تابا معارف وتواناییهای خویش شبهات وانتقادات یاوه گو یان وجاعلان را ریشه کن کرده و سر جای خویش بنشانند.

ازبزرگترین ومهمترین موضعگیریهای ایشان درراستای دفاع ازدین خدا قد علم کردن دربرابر گناهکاران اهل ریا وخودنمایی بوده است.اهل سنت وجماعت در قبال مسلمانان گناهکار موضعی میانه روانه اتخاذ نموده اند، نه همچون خوارج ومعتزلیان افراط گرایانه و نه بسان مرجئه هاي تفریط گونه است.زیرا خوارج مرتکب گناه کبیره را درصورت توبه نکردن در دنیاکافر ـ البته با اختلاف در نوع کفرش ـ دانسته ووی را سزاوار ماندگاری ابدی دردوزخ می دانند. معتزلیها نیز وی را مستحق سکونت ابدی در جهنم می دانند با این تفاوت که ایشان معتقدند فرد مزبور دردنیا نه حکم کافر دارد ونه مسلمان بلکه منزله ای میان آن دو برایش متصور است.ولی مرجئه ها برعکس دوگروه گذشته می گویند: هرکه شعار توحید را برزبان جاری سازد مؤمن واقعی وطبیعتا وارد بهشت می گردد، برخی از آنها به حد نهایی افراط رسیده ومعتقدند: هیچ گناهی ایمان رادچار آسیب نمی کند چنانکه هر گونه عبادتی با وجود کفر فاقد ارزش واعتبار می باشد.[[392]](#footnote-392)

ولی تمامی اهل سنت براین باورند که: انسان مؤمن به محض ارتکاب هیچ یک از گناهان کبیره ـ یعنی درصورت عدم اعتقاد به حلال بودنش ـ، کافر محسوب نمی شود واگر یکی از آنها را مرتکب گشت وپیش از توبه فوت کرد ماندگار درجهنم نخواهد بود چنانچه در احادیث آمده است بلکه چنانچه در حدیث عبادة بن صامت آمده [[393]](#footnote-393)، سرنوشتش به خدا موکول می گردد، یا مورد بخشش قرارش می دهد و یا به اندازه گناهانش او را کیفر داده و سپس د ربهشت را به رویش می گشاید.ولی پیرامون ترک نماز ازروی سستی وتنبلی اختلاف نظر دارند، برخی وی را کافردانسته و برخی ديگروی را کافر نمي دانند[[394]](#footnote-394)

این بود چکیده مذهب اهل سنت درباره ی مسلمان مرتکب گناه کبیره که این دیدگاه خویش را بر پآيه دلایلی از کتاب وسنت بنا نهاده اند:

خداوند سبحان درقرآن می فرماید: ﮋ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮊ النساء: ٤٨ ترجمه: مسلما خدا اين را كه به او شرك ورزيده شود نمى‏بخشايد و غير از آن را براى هر كه بخواهد مى‏بخشايد. از این آيه چنین برداشت می شود که هرگناهی به استثنای شرک داخل دایره خواست و اراده خدا می شود، یا انجام دهنده اش را حتی اگر توبه هم نکرده باشد، مورد بخشش قرار داده و یا بر اثر گناه انجام شده عذابش می دهد.

امام بخاری- رحمه الله- درصحیح خود بابی برای این بحث گشوده ومی گوید: ارتکاب هیچ گناهی به جز شرک موجب کفر نمی گردد چون پیامبر خدا خطاب به ابوذر فرمود: (انک امرؤفیک جاهلیة): تو کسی هستی که هنوز هم رسوبات دوران جاهلی در تو باقی مانده است. وخداوند هم در این باره می فرماید: ﮋ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮊ[[395]](#footnote-395) النساء: ٤٨

ایشان درادامه می افزاید: خداوند درآيه ای دیگر چنین می فرماید: ﮋ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮊ الحجرات: ٩ ترجمه: و اگر دو طايفه از مؤمنان با هم بجنگند ميان آن دو را اصلاح دهيد} یعنی هردو گروه را مؤمن قلمداد کرده است.[[396]](#footnote-396)

بنابراین آيه فوق دلیل دوم اهل سنت وجماعت درباره کافرنبودن مرتکب گناه کبیره به شمار می آید زیرا با وجود ارتکاب گناه کبیره (کشتار و به جان همدیگر افتادن) ایشان را مسلمان معرفی می نماید.

درسنت نیز احادیث متعددی كه دیدگاه ایشان را تأیید می نمایند، ازجمله حدیث «بیعةالنساء» ازطریق عبادة بن صامت[[397]](#footnote-397) که به هنگام بررسی دیدگاه امام شافعی پیرامون این موضوع بدان خواهیم پرداخت.

یکی دیگر از دلایل ایشان حدیثی است که امام مسلم درصحیح خود ازابوذر نقل می نماید که: دوبار پشت سرهم پیش پیامبرخدا رفتم درحالیکه زیرپارچه ای سفید خوابیده بود، بار سوم که رفتم بیدار گشته بود من نیز خدمتشان نشستم وفرمود: هرکسی شعارتوحید را برزبان جاری ساخته وسپس با همان عقیده از دنیا برود، داخل بهشت می گردد، اگر مرتکب زنا ودزدی هم شده باشد؟ فرمود: اگر مرتکب آنها نیز شده باشد، برای باردوم گفتم: اگر زنا ودزدی هم انجام داده باشد، سه بارپشت سرهم فرمود: حتی اگر چنین هم باشد، دربار چهارم فرمود: علی رغم خواست ابوذر[[398]](#footnote-398).

امام نووی- رحمه الله- درشرح حدیث ابوهریره که پیامبر خدا صفرمود: (لایزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن ولایسرق السارق حین یسرق وهومؤمن ولایشرب الخمرحین یشربها وهومؤمن)ترجمه: شخص زناکار، دزد ومشروب خوار درحین انجام اعمال مزبور فاقد صفت ایمان هستند}، می گوید: علما درباره مفهوم این حدیث اختلاف نظر دارند، صحیح ترین دیدگاه این است که: شخص گناهکار درحین انجام آنها ایمان کامل را از دست داده است نه به کلی فاقد اصل ایمان باشد، زیرا این معنی با تعابیر بکاررفته در این زمینه ها که برنفی چیزی اطلاق گشته ومراد نفی کمال آن می باشد، تطابق دارد.مثل اینکه گفته شود: هیچ دانشی جزدانش سود آور وجود ندارد، هیچ سرمآيه ای جز شتر، ارزشمند نیست و یاهیچ گونه زندگی جززندگی آخرت دارای ارزش واعتبار نمی باشد.

علت آنکه چنان تأویلی رابرایش برگزیدیم حدیث پیشین ابوذر است که: (من قال لااله الاالله دخل الجنة...) و یا حدیث عبادةبن صامت که یاران بزرگوار بر ترک دزدی، زنا و...با پیامبر بیعت نمودند وسپس به ایشان فرمود: (فمن وفی منکم فأجره علی الله ومن فعل شیئا من ذالک فعوقب فی الدنیا فهو کفارته و...) این دوحدیث وامثال آنها، آيه: ﮋ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮊ النساء: ٤٨ واجماع علما براینکه: زنا، دزدی، قتل ودیگر گناهان کبیره به استثنای شرک موجب کفر انجام دهنده اش نمی گردد بلکه مؤمن ناقص الایمان محسوب شده ودرصورت توبه کردن عقوبتی بدان تعلق نمی گیرد، و اگر به همان حالت اصرار برگناهان از دنیارفت سرنوشتش به خداوند سبحان موکول می گردد یا بدون عقاب در بهشت را به رویش می گشاید و یا پس از عقاب وعذاب مورد مغفرتش قرار می دهد، دال بر آن است.[[399]](#footnote-399)

این بود مهمترین دلایل اهل وسنت وجماعت دراین زمینه که ـ به امید خدا ـ برای کسیکه دارای دلی هوشیار باشد وباحضورقلب گوش فرادهد، کفایت می نماید.

**دیدگاه امام شافعی پیرامون گناهان کبیره غیر از شرک:**

شافعی معتقد است: گناهکار اهل قبله درچارچوب خواست واراده خدا است، یا عذابش می دهد و یا وی را مورد بخشش قرار می دهد.ایشان دراین باره می گوید: هرکه درمیدان نبرد فرار نماید نه برای تاکتیک جنگی و یا پیوستن به گروهی، می ترسم ـ مگر درصورت مغفرت الهی ـ گرفتار خشم وعذاب خدا گردد.[[400]](#footnote-400)

راجع به کسیکه عورت نامحرمی را نگاه کرده و یا ازروی عمد شهادتی را تغییر نماید، می گوید: مرتکب گناه گشته است مگر اینکه خدا وی را ببخشاید.[[401]](#footnote-401)

درباره تفاوت میان عقد نکاح شرعی وزنا که فاقد احترام واهمیت دینی است می گوید: وآن بدین خاطر است که خدا ازعقدنکاح راضی وبدان دستور داده است، بنابراین نباید احترام واهمیت چیزی که ازچنان جایگاهی برخوردار است بسان چیزی باشد که درحق وی حدشرعی تعیین نموده وعذاب دوزخ رابرایش مقرر کرده است.[[402]](#footnote-402)

شافعی در وصیت خویش می فرماید: خداوند آخرت را برای پاداش ومجازات کردارهای خوب وبد دنیا قرار داده است.[[403]](#footnote-403)

ایشان این عقیده خود را برپآيه نصوصی از کتاب وسنت بنیان نهاده اند، وی درتفسیرآيه: ﮋ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﮊ الحجرات: ٩ ترجمه: و اگر دو طايفه از مؤمنان با هم جنگيدند ميان آنها صلح نماييد و اگر [باز] يكى از آن دو گروه بر ديگرى تعدى كرد با آن [طايفه‏اى] كه تعدى مى‏كند بجنگيد تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر باز گشت ميان آنها دادگرانه سازش دهيد و عدالت كنيد كه خدا عادلان را دوست مى‏دارد}، می گوید: خداوند دراین آيه به موضوع قتال دوگروه ازمسلمانان می پردازد که هریک از آنها از عقد پیمان صلح سرباز می زنند وایشان را مؤمن نامیده وتلاش برای ایجاد صلح وآشتی میانشان را دستور داده است.از این رو وظیفه تک تک مؤمنان درحین وقوع جنگ وخون ریزی میان مسلمانان این است که نه تنها به حمایت یکی از طرفین برنخیزند که درپی ایجاد صلح وبرادری نیز باشند، ولذا معتقدم نباید پیش از فراخوانی ودعوت به صلح وآشتی علیه تجاوزکاران هم به توطئه ودسیسه چینی پرداخت، زیرا چنانکه خدا دستور می دهد باید امام مسلمانان ایشان رافراخواند.خداوند جنگ ومبارزه علیه تجاوزکاران(اهل بغی) را که مسلمان نامیده می شوند، دستور می فرماید تا به چارچوب دین وشریعت الهی برگردند.هرگاه از بغی وسرکشی دست برداشتند نباید وارد میدان نبرد با ایشان شد چون مبارزه با آنان را تنها درحین امتناع وسرکشی جایز دانسته است.[[404]](#footnote-404)

شافعی: باسند خویش از عبادةبن صامت نقل می نمایدکه: (کنا مع رسول الله صفی مجلس فقال: بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا وقرأعلیهم الایة[[405]](#footnote-405) وقال: فمن وفی منکم فأجره علی الله ومن أصاب من ذالک شیئا فعوقب به فهو کفارة له ومن أصاب من ذالک شیئا فستره الله فهوالی الله ان شاء غفرله وان شاء عذبه.)[[406]](#footnote-406){ما در مجلسی خدمت پیامبر خدا بودیم که فرمود: برمواردی که درآيه ذکر شده با من بیعت نمایید وفرمود: پس هرکس بدانها عمل کرد پاداشش برعهده خدا است وهرکه یکی از آنها رامرتکب گشت وعلیه وی اقامه حد شد کفاره گناهش محسوب می گردد وهرکس نیز گناهی را انجام داد وخداوند پنهانش نمود، سرنوشتش به ایشان موکول می گردد، اگر خواست مورد مغفرتش قرار می دهد وگرنه گرفتار عذابش می نماید.}

شافعی می گوید: در زمینه حدود، روشنتر از این حدیث را ندیده ام.[[407]](#footnote-407)

وی درادامه می گوید: از پیامبر خداص روایت شده که: (ومایدریک لعل الحدود نزلت کفارة للذنوب)[[408]](#footnote-408){توچه می دانی شاید حدود بخاطر کفاره گناهان مقرر شده باشند.} این هم شبیه حدیث پیشین است گرچه حديث اول روشنتر می باشد.حدیث دیگری دراین زمینه از پیامبر خدانقل شده که: (من اصاب منکم من هذه القاذورات شیئا فلیستتربسترالله فانه من یُبد لَنَا صفحته نقم علیه کتاب الله عزوجل)[[409]](#footnote-409){هرکه یکی ازاین آلودگیهای اخلاقی را مرتکب شد باید آن را با پوشش خدا پنهان نماید زیرا هرکس پرده از روی کارهایش بردارد کتاب خدا از او بیزار ومتنفر خواهد شد.

شافعی می گوید: روایت شده: ابوبکر وعمر درزمان پیامبر خدا مردی را که حدی بروی واجب گشته بود، دستور دادند تا گناهش را پنهان نماید.[[410]](#footnote-410).بنابراین ما دوست داریم کسیکه مرتکب گناه موجب حد گشته خود را پنهان نماید، تقوای الهی داشته و اقدام به انجام دوباره آن نکند، چون خداوند توبه پذیر است وبازگشت مخلصانه را از بندگانش می پذیرد.[[411]](#footnote-411)

شافعی درپاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه اگر یک نفرمسلمان مشرکین اهل جنگ را از اسرار وتدابیر جنگی مسلمانان مطلع ساخت، آیا این گناه موجب حلال بودن خونش می گردد؟ ، فرمود: خون هیچ مسلمانی جز درصورت ارتکاب قتل، زنا یا صدور کفری آشکار که برآن نیز پایدار شود، حلال نمی باشد.این هم به معنای تجویز اطلاع از اسرار مسلمانان با تایید کفر نیست که هرچه دلش خواست درزمینه تضعیف قدرت و آسیب وارد کردن به مسلمانان انجام دهد.[[412]](#footnote-412) آنگاه به ایراد دلیل بر آن پرداخته وروایت علی بن ابی طالب را به عنوان شاهد ذکر می کند که: (پیامبر خدا من وزبیر را مامور کرد وفرمود: تاسرزمین"روضةخاخ"بروید که در آنجا زنی هست ونامه ای همراه دارد، مانیزسواربرپشت اسبانمان به آنجا رفتیم تا به آن زن رسیدیم وگفتیم: نامه را دربیار.گفت: نامه ای همراه ندارم.گفتیم: یانامه رادربیار و یا لبسهایت رادورانداز که درنهایت نامه را ازمیان موهای بافته شده اش بیرون آورد، مانیز آن راپیش پیامبر بردیم که محتوایش نامه ای از حاطب بن ابی بلتعه به گروهی از مشرکان مکه بود وپاره ای از تدابیر واسرار پیامبر را به ایشان خبر داده بود. پیامبر فرمود: ای حاطب! این چه کاری چیست؟ درپاسخ گفت: عجله نکن ای پیامبرخدا! من همپیمان قریشیان بودم واین مهاجران نیز که درخدمت شما هستند ارتباط خویشاوندی با ایشان دارند وبدین وسیله از دست قریش درامان می مانند ولی من ازچنین ارتباطی با ایشان برخوردار نیستم ولذا به قصد دست یافتن به جایگاهی نزد آنان این اقدام را انجام داده ام، قسم به خدا ازروی تردید در دین و یاتایید کفر نبوده است.پیامبر فرمود: همانا او راست می گوید. عمر گفت: ای پیامبر خدا اجازه بفرما تا گردن این منافق را بزنم، فرمود: نه او درجنگ بدر حضور داشته است وچه می دانی شاید خداوند به جنگاوران غزوه بدر گفته باشد: هرچه دلتان می خواهد انجام دهید که من شمارا مورد عفو وبخشش قرار داده ام.علی می گوید: سپس این آيه فرود آمد که: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﮊ الممتحنة: ١ ترجمه: اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد دشمن من و دشمن خودتان را به دوستى برمگيريد...}.

خلاصه کلام اینکه: امام شافعی- رحمه الله- براین باور است که: انسان مسلمان باارتکاب گناه کبیره ازدایره اسلام خارج نمی گردد، اگرراه توبه رادرپیش گرفت خداوند نیز به سوی اوبرمی گردد، اگرعلیه وی اقامه حد شد کفاره گناهش به شمار می آید واگر هم درحال اصرار وادامه آن ازدنیا رفت عاقبت وسرانجام کارش به خدای رحمان واگذار می شود یا وی را می بخشاید و یا عذابش می دهد ولی درصورت گرفتار شدن به آتش دوزخ درآن ماندگار نخواهد بود.[[413]](#footnote-413)

**بحث دوم: حکم ترک عمدی نماز.**

ابن القیم: دراین باره می گوید: همه مسلمانان براین امر اتفاق نظر دارند که ترک عمدی نماز واجب از بزرگترین گناهان کبیره محسوب شده وگناهش نزد خداوند متعال بزرگتر از قتل، دزدی، زنا وشراب خواری است، واینکه دردنیا وآخرت گرفتار مجازات وخشم بی امان الهی خواهد شد.

ولی پیرامون کشتن، چگونگی اجرای آن وکافر بودنش باهم اختلاف نظر دارند: سفیان بن سعید ثوری، ابوعمرواوزاعی، عبدالله بن مبارک، حمادبن زید، وکیع بن جراح، مالک بن انس، محمدبن ادریس شافعی، احمدبن حنبل، اسحاق بن راهویه وپیروانشان معتقدند: باید کشته شود.

درمقابل بزرگانی همچون: ابن شهاب زهری، سعیدبن مسیب، عمربن عبدالعزیز، ابوحنیفه، داودبن علی ومزنی براین باورند که: مجازات وی زندان ابدی است و یا راه توبه رادرپیش گرفته وآزاد می گردد ولی کشته نمی شود.[[414]](#footnote-414) سپس به ارائه دلایل طرفین می پردازد.

آنگاه درمیان آنهایی که قائل به قتلش هستند اختلاف نظر وجود دارد که آیا همانند قاتل، مشرک محارب وزناکار محسوب شده وکشتنش حد به شمار می آید؟ و یا بخاطر مرتد بودنش مجازات قتل علیه وی به اجرا درمی آید وگناه ترک نماز نیز بسان شرک از عموم گناهان کبیره استثنا شده وموجب خروج صاحبش از دایره دین می گردد؟ دراین جا دودیدگاه وجود دارد:

دیدگاه نخست: علمايي همچون: امام احمد، سعیدبن جبیر، عامرشعبی، ابراهیم نخعی، ابوعمرو، اوزاعی، ایوب سختیانی، عبدالله بن مبارک، اسحاق بن راهویه، عبدالملک بن حبیب(ازفقهای مالکی مذهب)، یکی ازدو رای مذهب شافعی، (به نقل ازطحاوی[[415]](#footnote-415)) وبنابه گفته ابن حزم[[416]](#footnote-416) عمربن خطاب، معاذبن جبل، عبدالرحمن بن عوف ابوهریره وافرادی دیگر ازمیان صحابه، ترک کننده عامدانه نماز راتکفیر وقتلش را لازم دانسته اند ومعتقدند بخاطر مرتد بودنش کشته می شود.[[417]](#footnote-417)

امام محمد بن نصرمروزی- رحمه الله- می گوید: مادراین کتاب دلایلی از قرآن وسنت درباره جایگاه ومنزلت نماز، پاداش آن، تهدید و عقوبت ترک کننده اش وتفاوت نماز با سایر اعمال را ذکر کرده ایم. درادامه می گوید: سپس به احادیث روایت شده از پیامبرپیرامون کافر شدن صاحبش و جواز قتال مانعین اقامه آن پرداختیم وپس همه آنها موضعگیریهای وارده از طرف یاران بزرگوار پیامبر را برشمردیم که میان ایشان اختلافی دراین زمینه رخ نداده است.[[418]](#footnote-418)

این گروه دلایلی از کتاب، سنت واجماع صحابه را مستند خویش قرار داده اند، و اینک به بررسی آنها خواهیم پرداخت:

**دلایل وارده در قرآن:**

1 ـ ﮋ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ ﰞ ﰟ ﰠ ﰡ ﰢ ﰣ ﰤ ﰥ ﰦ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﮊ القلم: ٣٥ - ٤٣ ترجمه: آيا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می شماریم شما را چه مي شود چگونه داورى مى‏كنيد آيا شما را كتابى هست كه در آن فرا مى‏گيريد كه هر چه را برمى‏گزينيد براى شما در آن خواهد بود يا با ما پیمانهای بسته اید كه تا روز قيامت هر چه حکم کنید حق شما باشد از آنان بپرس، كدام يك از ايشان، ضامن چنین پیمانهای است يا شريكانى دارند، پس اگر راست مى‏گويند شريكانشان را بياورند روزى كه ساق كشف شود و به سجده فرا خوانده شوند و در خود توانايى نيابند ديدگانشان به زير افتاده، خوارى آنان را فرو مى‏گيرد، در حالى كه [پيش از اين] به سجده دعوت مى‏شدند و تندرست بودند.}

خداوند درآیات فوق خبر می دهد که مسلمانان را بسان مجرمان قرار نمی دهد واساسا این امر شایسته حکمت وفرمان عالمانه وی نیست. سپس به ذکر احوال مجرمان که دشمنان مؤمنین بوده اند پرداخته ومی فرماید: روزی که هول وهراس به اوج خود می رسد وازکافران ومشرکان خواسته می شود که سجده ببرند ولی چون در دنیا سربه آستانه معبود نساییده اند وهمراه نمازگذاران در صفوف به هم فشرده مسلمانان قرار نگرفته اند، از انجام آن عاجز وناتوانند واین نکته بیانگر آن است که آنها همراه کافران ومنافقان اند وپشتهایشان به هنگام سجده مسلمانان بسان سمت راست پشت گاوها است واگر از گروه مسلمانان به شمارمی آمدند اجازه کرنش بردن به ایشان نیزداده می شد.

2 ـ ﮋ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﮊ مريم: ٥٩ - ٦٠ ترجمه: آنگاه پس از آنان جانشينانى به جاى ماندند كه نماز را تباه ساخته و از هوسها پيروى كردند و به زودى [سزاى] گمراهى [خود] را خواهند ديد مگر آنان كه توبه كرده و ايمان آورده و كار شايسته انجام دادند كه آنان به بهشت درمى‏آيند و ستمى بر ايشان نخواهد رفت}.

ازاین آيه چنین برداشت می شود که خداوند سبحان آتش دوزخ را برای کسانی مقرر فرموده که نماز را تباه ساخته و از لذائذ و شهوات دنباله روی نموده اند.

آيه دوم دلیل دیگری برمدعای مزبور است زیرا اگر تباه کننده نماز، مؤمن به شمارمی آمد، شرط ایمان درتوبه اش درنظرگرفته نمی شد.

3 ـ ﮋ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﮊ التوبة: ٥.... ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠﮡ ﮊ التوبة: ١١ ترجمه: مشركان را هر كجا يافتيد بكشيد و آنان را دستگير كنيد و به محاصره درآوريد.... پس اگر توبه كنند و نماز برپا دارند و زكات دهند در اين صورت برادران دينى شما مى‏باشند.

این آيه بیانگرآن است که مسلمانان به قتال با مشرکان امرشده اند مگراینکه راه توبه رادرپیش گیرند یعنی وارد چارچوب اسلام شده، نمازبرپای دارند وزکات اموالشان رابپردازند. یعنی این آيه ارتباط برادری وعادی سازی روابط باایشان را به انجام اوامر مزبورپیوند داده است وگرنه مؤمن محسوب نمی شوند.

4 ـ ﮋ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮊ القيامة: ٣١ - ٣٢ ترجمه: در آن روز گفته مى‏شود او هرگز ايمان نياورد و نماز نخواند. بلكه تكذيب كرد و روى‏گردان شد}.دلالت آيه برمدعای مزبور بدین صورت است که: اسلام عبارت ازتصدیق پیامبروانجام اوامرالهی است ونقطه مقابل آن تکذیب ونمازنخواندن می باشد.خداوند دراینجا تکذیب رادرمقابل تصدیق وروی گرداندن رادرمقابل نمازقرارداده است یعنی همانگونه که تکذیب کننده دین کافرمحسوب شده ترک کننده نمازنیز کافر به شمار می آید.

5 ـ ﮋ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮊ السجدة: ١٥ ترجمه: تنها كسانى به آيات ما مى‏گروند كه چون آن [آيات] را به ايشان يادآورى كنند سجده‏كنان به روى درمى‏افتند و به ستايش پروردگارشان تسبيح مى‏گويند و آنان بزرگى نمى‏فروشند}.

شیوه استدلال به آيه فوق بدین صورت است که: خداوند کسانی را که به هنگام یادآوری کردن به آیات خدا به سجده نمی افتند، فاقد ایمان قلمداد می نماید ویکی ازبزرگترین آیات ایشان نمازمی باشد، پس هرکه بدان تذکرداده شد ومتذکرنگشت وبه انجام آن اقدام نکرد، مؤمن به حساب نمی آید.زیرا خداوند ویژگی مؤمنین را چنین بیان می نماید که اهل سجده هستند.استدلال بالا بهترین ونزدیکترین استدلال به شمارمی رود، بنابراین هرکه به فرمان(واقیمواالصلاة...)ایمان نداشته باشد بدان پایبند نخواهد بود.

6 - ﮋ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﮊ المرسلات: ٤٦ - ٤٨ ترجمه: [اى كافران] بخوريد و اندكى برخوردار شويد كه شما گناهكاريد... و چون به آنان گفته شود ركوع كنيد به ركوع نمى‏روند. آن روز واى بر تكذيب‏كنندگان}. خداوند دراین آيه ترک کنندگان رکوع یعنی نماز را تهدید می کند.نباید گفت تهدید مزبوربخاطرتکذیبشان بوده است چون خداوند ازترک نمازشان خبرداده وتهدید نیز بخاطرآن صورت گرفته است.

ابن القیم الجوزیه: دراین باره می گوید: علاوه برآن مامعتقدیم: کسیکه باور به واجب بودن نماز داشته باشد برترک آن اصرار نمی ورزد زیرا عقلا امکان ندارد کسی معتقد باشد خداوند درهر شبانه روز پنج وعده نماز رابر وی فرض نموده وعذاب وکیفر سختی نیز برای ترک کردنش مقرر فرموده است ولی با وجود آن بدان اهتمام نورزیده وبرانجام ندادنش اصرار نماید. لذا نورایمان واعتقاد به خدا به درون هرکسی راه یافت به انجام دستورات الهی ازجمله نماز پایبند خواهد بود وهر که فاقدچنان انگیزه درونی باشد نشان از فقدان نیروی ایمان دارد.وبه گفته های کسانی گوش مده که در زمینه اعمال وشرایط حاکم بر دلها دارای تجربه وآگاهی کافی نیستند، بلکه واقعیت کسی را درنظر بگیر که از یک سو ایمان به خدا، تهدیدات وبهشت وجهنم دردرونش جای گرفته باشد واز دیگر سو واجب نمودن نماز وکیفرهای مترتب برترکش را بداند ولی همچنان از انجام آن سرباز زند واهتمامی به این دستور سرنوشت ساز الهی ندهد.[[419]](#footnote-419)

**دلایل وارده در سنت:**

1 ـ جابر می گوید: ازپیامبر خداص شنیدم می فرمود: (ان بین الرجل وبین الشرک والکفر ترک الصلاة)[[420]](#footnote-420) {حد فاصل میان انسان وشرک وکفر ترک نماز است}.

2 ـ بریده بن حصیب اسلمی روایت می کند: ازپیامبر خداص شنیدم می فرمود: (العهدالذی بیننا وبینهم الصلاة فمن ترکها فقدکفر)[[421]](#footnote-421){پیمانی که میان ما ومشرکین وجود دارد نماز است پس هرکه آن را ترک نماید به صفوف کافران می پیوندد}

3 ـ از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت شده که روزی پیامبر خداص ازنماز بحث به میان آورد وفرمود: (من حافظ علیها کانت له نورا وبرهانا ونجاة یوم القیامة، ومن لم یحافظ علیها لم تکن له نورا و لابرهانا ولا نجاة وکان یوم القیامة مع قارون وفرعون وهامان وابی بن خلف)[[422]](#footnote-422){هرکه برآن پافشاری نماید موجب نور، دلیل ونجات وی درقیامت خواهد شد، وهرکه برآن مواظبت نکند در روز آخرت برای وی نور، دلیل ونجات نخواهد بود وبه خیل قارون، فرعون، هامان وابی بن خلف می پیوندد.}

ابن القیم درشرح این حدیث می گوید: علت آنکه پیامبر خدا اشاره به چهار نفر مزبور می کند این است که چون آنان سردمداران کفر وگمراهی بودند ونکته ای ظریف نیز درلابلای این تشبیه نهفته است وآن اینکه: یا اموال ودارایی، یا فرمانروایی، یاریاست و یا تجارت وبازرگانی انسان را ازمواظبت برانجام نماز بازمی دارد پس اگر دارایی دنیا موجب دوری جستن از نماز شد با قارون، اگر فرمانروایی موجب پرهیز ازآن باشد با فرعون، اگر ریاست باعث آن شد با هامان واگر هم تجارت وبازرگانی موجب گشت با ابی بن خلف محشور می گردد.[[423]](#footnote-423)

4 ـ معاذبن جبلازپیامبر خداص نقل می نماید: (رأس الأمر الأسلام وعموده الصلاة وذروة سنامه الجهاد فی سبیل الله)[[424]](#footnote-424){اساس همه کارها اسلام، ستون اسلام نماز واوج آن جهاد است}.

حدیث این نکته را می رساند که جایگاه نماز دراسلام به ستون چادر می ماند، همانگونه که چادر با سقوط ستون فرومی ریزد ساختمان اسلام نیز با سقوط نماز فرومی ریزد.ابن القیم می گوید: امام احمد هم این گونه استدلال کرده اند.

5 ـ انس بن مالک می گوید: پیامبرخداص فرمود: (من صلی صلاتنا واستقبل قبلتنا واکل ذبیحتنا فذالک المسلم له ذمة الله وذمةرسوله فلا تخفرواالله فی ذمته.)[[425]](#footnote-425)ترجمه: هرکه نماز ما رابه جای آورد، روبه قبله ما بایستد وحیوان سربریده مان را بخورد، همان مسلمانی به شمار می آید که تحت مراقبت وپیمان خداوند قرار می گیرد، پس پیمان منعقده با خدا را نشکنید.}.

ازحدیث بالا چنین برداشت می شود که: هرانسانی با وجود سه شرط مزبور به جمع مسلمانان پیوسته وبدون آنها مسلمان محسوب نمی شود و اینکه کسی رو به قبله نماز نگذارد مؤمن نیست، پس وای به او اگر نماز را به کلی ترک نماید.

6 ـ محجن بن ادرع اسلمی می گوید: روزی خدمت پیامبربودم اذان گفته شد، پیامبر برای ادای نمازبرخواست ورفت، سپس برگشت ومن همچنان نشسته بودم، فرمود: (مامنعک ان تصلی الست برجل مسلم؟ ): چه چیزی مانع شد نماز بخوانی مگر مسلمان نیستی؟ من هم گفتم: بله مسلمانم ولی همراه خانواده ام نماز خوانده ام، سپس فرمود: (إذا جئت فصل مع الناس وإن کنت قد صلیت)[[426]](#footnote-426): هرگاه به میان مردم رفتید نماز بخوان گرچه قبلا نیز نماز گذارده باشی.

بنابراین پیامبر خدا مرز میان مسلمان وکافر را نماز قرار داده است واگر مسلمان بودن بافقدان نماز نیز تحقق می یافت، خطاب به یک شخص نماز نگذار نمی فرمود: مگر مسلمان نیستی.

این عده دلایل بسیار دیگری نیز دارند ولی ما جهت به درازا نکشیدن بحث تنها به موارد مزبور اشاره کردیم.[[427]](#footnote-427)

**اجماع علما در این زمینه:**

ابن زنجویه می گوید: عمربن ربیع برایمان حدیث روایت کرد وگفت: یحی بن ایوب از یونس از ابن شهاب برایمان حدیث نقل کرد وگفت: عبیدالله بن عبدالله بن عتبه برایم حدیث روایت کرد وگفت: عبدالله بن عباس به وی خبر داده که: وقتی عمربن خطاب درمسجد با خنجر مورد هجوم قرار گرفت وزخمی گشت من به همراه عده ای از حضار ایشان برداشته وبه خانه اش بردیم ودراین اثنا به عبدالرحمن بن عوف دستورداد تا امامت نماز رابرای مردم برعهده گیرد، وقتی به خانه رسیدیم عمر ازهوش رفت وهمچنان تا دم صبح بی هوش ماند سپس به هوش آمد وفرمود: آیا مردم نماز خوانده اند؟ گفتیم: آری، فرمود: هرکه نماز به جای نیاورد مسلمان نیست.

درروایتی دیگر آمده که: هرکس نماز نخواند سهمی از اسلام ندارد[[428]](#footnote-428) سپس درخواست آب کرد، وضو گرفت ونماز را اقامه کرد.

عمر این گفته را درجمع صحابه ایراد کرد وهیچ یک از آنان با ایشان مخالفت نکرد.

چنین دیدگاهی از بزرگانی همچون: معاذبن جبل، عبدالرحمن بن عوف وابوهریره نیز نقل شده ومخالفت هیچ کدام از اصحاب با ایشان محرز نگشته است[[429]](#footnote-429)

عبدالله بن شقیق می گوید: یاران پیامبرخدا ص ترک هیچ یک از کردارها را به جز نماز موجب کفر نمی دانستند.[[430]](#footnote-430)

دیدگاه دوم: گروهی دیگر ازعلما از جمله امام مالک معتقدند: کشتن ترک کننده نماز به عنوان حد محسوب می شود نه اینکه بخاطر کافربودنش باشد.ابن بطه[[431]](#footnote-431) وابن قدامه نیز این دیدگاه را ترجیح داده و ابن قدامه می گوید: این رأی مورد تایید اکثر فقها می باشد[[432]](#footnote-432).

روایت مشهور درمذهب شافعی نیز چنان است ورأی معتمد مذهبش به شمار می آید[[433]](#footnote-433)

شافعی: دراین باره می فرماید: هرمسلمانی نماز واجبی را ترک کرد باید علت آن را ازوی جو یا شد، اگر علت را فراموشکاری ذکر کرد دستور انجام آن به وی داده می شود. واگر گفت بخاطر بیماری ترک کرده ام به او می گوییم هرطورکه می توانی باید به انجام آن اقدام نمایی. واگر هم گفت من توانایی ادای نماز را به صورت کامل دارم ومی دانم واجب است ولی عمدا از انجام آن امتناع می ورزم، به وی می گوییم نماز جزو شعایری است که چون هیچ کس نمی تواند بجای تو انجام دهد باید خودت به ادای آن مبادرت ورزی وگرنه در وهله اول توبه کردن وپشیمان شدن را ازتو می طلبیم ودرغیر این صورت حد قتل را علیه تو به اجرا درمی آوریم......

شافعی می افزاید: گرچه ترک کننده نماز دراختیار ما است ولی چون نماز همچون مالیات واشیاءپیدا شده نیست که بتوان آن را از دستش بیرون کرد، نمی توانیم نماز را ازوی بستانیم ولذا به وی می گوییم: اگر نماز بخوانی چه بهتر وگرنه تو را می کشیم.چنانکه نسبت به کافر نیز همین موضعگیری را اتخاذ می نماییم زیرا ایمان جز به اعتراف تو تحقق نمی یابد ونماز وایمان با اموالی که دردستت می باشد تفاوت کلی دارد...ایشان درادامه می گویند: برخی معتقدند سه بار از ترک کننده نماز درخواست توبه می شود، اگر اراده خدا بدان تعلق گرفته باشد ودر بار سوم به انجام نماز مبادرت ورزد چه خوب وگرنه کشته می شود.

شافعی در پاسخ به یکی از منکرین قتل ترک کننده نماز می گوید: اگر کسی به تو بگوید: هرکه پس عرضه وشناخت کامل اسلام مرتد گشت باید زندانی و زده شود تا بدان اعتراف می کند، چه می گویی؟ نامبرده در جواب گفته بود: نمی تواند راه ارتداد را درپیش گیرد چون دینش را تغییر داده است ولذا جز اعتراف ازوی پذیرفته نمی شود.

گفتم (یعنی شافعی): آیا تو نماز را – که جزو دین به شمار آمده و بنیان دین هیج کس جز بدان استوار نمی گردد چنانکه قائل گشتن به ایمان جز به اقرار واعتراف بدان تحقق نمی یابد – در شمار کارهایی قرار می دهید که باید ترک کننده اش کشته شود، یا مانند گروهی از همفکرانت معتقدید ترک کننده نماز معتبر بوده و نه زندانی شده ونه کشته می شود؟

گفت: شخص مزبور در صورت ترک نماز که تکلیف وی محسوب می گردد، معتبر ومورد اطمینان قرار نمی گیرد.

گفتم: آیا وی را به خاطر امتناع از حکم ورای خویش از پای در می آورید ولی در برابر ترک نماز وبی اعتنایی بدان که پس از توحید وگواهی دادن به رسالت محمد روشن ترین فرایض الهی به شمار می رود، حد قتل را علیه او به اجرا در نمی آورید؟ [[434]](#footnote-434)

شافعی- رحمه الله ـ درجایی دیگر می گوید: حضور یافتن درنماز جمعه واجب است پس هرکه ازروی تنبلی انجامش نداد، خودرا گرفتار بدبختی کرده مگرآنکه خدا مورد بخشش قرارش دهد، چنانکه اگر کسی نمازی نخواند تا وقتش گذشت درمعرض شر قرار گرفته مگر اینکه خدا وی راببخشاید.[[435]](#footnote-435)

باتوضیحات گذشته مذهب امام شافعی –رحمه الله- درباره ترک کننده نماز روشن می گردد وآن اینکه اگر ازروی تنبلی بود حکم دنیاییش بدین شیوه است که درخواست توبه ازوی می شود ودرصورت اصرار برعمل خویش حد قتل بروی اجرا می گردد ولی کافر قلمداد نمی شود، ودر آخرت نیز داخل چارچوب خواست واراده خدا قرار می گیرد یا عذابش می دهد و از او درمی گذرد.

ایشان –رحمه الله- برای اثبات دیدگاه خود به احادیثی استدلال می کنند

1 ـ ابوهریره می گوید: عمر بن خطابپیرامون مانعین حق زکات خطاب به ابوبکر گفت: پیامبرخداص می فرماید: (لا أزال أقاتل الناس حتی یقولوا: لاإله إلاالله فإذا قالوها عصموا منی دمائهم وأموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله) یعنی: من پیوسته با مردم می جنگم تا ایمان می آورند، وقتی چنین شد جان ومالشان رامحفوظ نگه داشته اندجز آن مقدار حقوقی که ازطرف دین خدا بدانها تعلق می گیرد وحسابرسیشان نیز برعهده خدا می باشد.

ابوبکرگفت: این کار (یعنی منع زکات) جزو همان حقوق است.[[436]](#footnote-436)

شافعی درجایی دیگر می گوید: دلیل موجود درحدیث مزبور این است که ابوبکرگفت: اگرپابند شتری را که به پیامبر داده اند از من منع کنند بخاطر آن با ایشان می جنگم. میان آنچه خدا درکنار یکدیگر ذکرشان فرموده(یعنی نماز وروزه) جدایی میفکنید[[437]](#footnote-437)

بخاری ومسلم حدیث مزبور را از ابن عمر، احمد وابن خزیمه ازابوهریره ونسائی از انس بن مالک روایت کرده اند.تعبیر حدیث بنابه روایت ابن عمر بدین شرح است: (أمرت أن أقاتل الناس حتی یشهدوا أن لاإله إلاالله وأن محمدا رسول الله ویقیموا الصلاة ویؤتوا الزکاة فإذا فعلوا ذالک عصموا منی دمائهم وأموالهم إلا بحق الاسلام وحسابهم علی الله)[[438]](#footnote-438){به من فرمان داده شده با مردم بجنگم تا اینکه به یکتایی خدا ورسالت محمد ایمان بیاورند، نماز برپا دارند وزکات بپردازند، وقتی چنین کردند جان ومالشان را محافظت کرده اند جز آن اندازه حقوقی که براساس شریعت بدانها تعلق می گیرد وحساب آخرتشان به خدا موکول می گردد}.

روش استدلال به حدیث فوق بدین گونه است که چون صحابه به نبرد مانعین زکات رفته اند، به طریق اولی باید ترک کننده نماز کشته شود.

2 ـ عبیدالله بن عدی بن خیار می گوید: مردی آهسته چیزی به پیامبر خدا گفت، سپس معلوم شد درباره یک نفرمنافق با ایشان مشورت می کند.پیامبرص فرمود: (الیس یشهد ان لا اله الا الله؟ قال: بلی ولاشهادة له.قال: الیس یصلی؟ قال: بلی ولاصلاة له فقال النبی: أولئک الذین نهانی الله تعالی عنهم.)[[439]](#footnote-439)یعنی: آیا به یکتایی خدا ایمان ندارد؟ گفت: بله ولی شهادتش ارزشی ندارد.فرمود: مگرنماز نمی خواند؟ گفت: بله ولی فاقد ارزش است.فرمود: آنان کسانی اند که خداوند مرا از ایشان منع فرموده است.

حدیث بالا دال براین است که پیامبر خدا نماز خواندن آن یک نفر منافق را مانع قتلش دانست، بنابراین کسیکه نماز نخواند به قتل می رسد. لذا شافعی-رحمه الله- کشتن ترک کننده نماز ازروی تنبلی را از این دو حدیث برداشت نموده است.

این گروه (معتقدین به کافرنبودن ترک کننده نماز) دلایلی رابرای اثبات مدعای خویش ذکر می کنند، ازجمله: 1 ـ آيه(ان الله لایغفران یشرک به ویغفر مادون ذالک لمن یشاء) نساء/48.

2 ـ عبادة بن صامت ازپیامبرخداص نقل می کند که: (من شهد الا اله الاالله وحده لاشریک وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبدالله ورسوله وکلمته القاها الی مریم وروح منه والجنةوالنار حق أدخله الله الجنةعلی ماکان منه من العمل)[[440]](#footnote-440){هرکه گواهی دهد که: خداوندیکتا وبدون شریک است، محمد بنده ورسول او است، عیسی بنده وفرستاده وکلمه اوبود که خدا آن رابه مریم رساند واو دارای روحی است وبهشت وجهنم حق است، خداوند به واسطه کردارش اورا وارد بهشت می نماید.}

3 ـ مهمترین دلیل ایشان حدیث عبادةبن صامت است که می گوید: ازپیامبر خداص شنیدم می فرمود: (خمس صلوات کتبهن الله علی العباد من أتی بهن کان له عندالله عهد أن یدخله الجنة ومن لم یأت بهن فلیس له عهد عندالله إن شاءعذبه وإن شاء غفرله)[[441]](#footnote-441) {خداوند درهر شبانه روز پنج وعده نماز را بر بندگان واجب نموده است، هرکس آنها را انجام دهد خداوند طبق قرار دادخویش وی را وارد بهشت می نماید ولی هرکس به ادایشان همت نگمارد نزد خدا پیمانی ندارد، اگر خواست عذابش می دهد واگر هم خواست وی را می بخشاید.}

4 ـ ابوهریرهازپیامبر خدانقل می کند که: (أول مایحاسب به العبد یوم القیامة الصلاة المکتوبة فإن أتمها وإلاقیل: هل له من تطوع فإن کان له تطوع أکملت الفریضة من تطوعه ثم یفعل بسائر الأعمال المفروضة مثل ذالک.)[[442]](#footnote-442): نخستین چیزی که د رروز قیامت بنده بدان محاسبه خواهد شد نمازهای واجب است، اگرآنها را به طور کامل انجام داده باشد چه خوب وگرنه گفته می شود: ببینید آیا نمازهای مستحبی در اعمال نامه اش وجود دارد اگر داشته باشد فرایض را بدان تکمیل می نمایند سپس درباره هریک از فرایض دیگر نیز چنان برخورد می شود.

5 ـ یکی دیگر ازدلایل ایشان حدیثی است که گو یا: انسان مسلمان درروز آخرت دارای نودونه مجوز ورود به بهشت است و طول هرکدام از آنها به اندازه وسعت دید انسان می باشد، سپس مجوزی بیرون آورده می شود که تنها شعارتوحید (لااله الاالله) در آن ثبت گشته واو برسایر مجوزها برتری می یابد.

این احادیث وامثال آنها از تکفیر ترک کننده نماز و اعتقاد به ماندگار بودنش درجهنم جلوگیری می نمایند وعواقب سایر گناهان کبیره را برایش اثبات می کنند[[443]](#footnote-443). واحادیث دال بر کفر ترک کننده نماز را تأویل نموده ومعتقدند کفرموجود درآنها ازنوع کفرانکاری نیست وموجب ماندگاری صاحبش دردوزخ نخواهد گشت.[[444]](#footnote-444)

**راجح ترین رأی در این زمینه:**

مستدل ترین دیدگاه دراین باره دیدگاه کسانی است که معتقد به کفر ترک کننده نماز ازروی تنبلی بوده واینکه بخاطرمرتد بودنش کشته می شود و پیروان دیدگاه نخست گفته های گروه دوم را مردود دانسته اند:

شوکانی-رحمه الله- می گوید: پیشینیان وپسینیان(سلف وخلف)، اشعریها، معتزلیها ودیگران نیز براین باورند که: احادیث وارده مبنی بر اینکه: هرکس شعار توحید را بر زبان جاری سازد، وارد بهشت می گردد، مشروط به خلل وارد نکردن به سایر واجبات الهی ومرتکب نشدن هیچ یک ازگناهان کبیره ای که باآب زلال توبه شستشو نشده باشند، است و محض تلفظ به شهادتین موجب ورود به بهشت نمی گردد[[445]](#footnote-445)

امام محمدبن نصر می گوید: و اما استناد به حدیث عباده درست نیست زیرا حدیث مزبور به صورت مبسوط از طرقی برایمان روایت شده ودرآن آمده است: هرکس نمازها را به طورکامل انجام داده وچیزی از شرایطش را نکاسته باشد، نزد خدا پیمانی برایش وجود دارد که وی را عذاب ندهد. ولی هرکس به صورت ناقص آنها را ادا کرده باشد نزد خدا فاقد هرگونه پیمانی است، یا عذابش می رساند و یا اورا مورد مغفرت خویش قرار می دهد[[446]](#footnote-446)

ایشان درتوضیح حدیث فوق می گویند: یکی از شرایط نماز پاکیزگی از پلیدیها، پاکیزگی لباسها، پاکیزگی جای نماز، محافظت براوقات آنها، خشوع، اتمام رکوع وسجود است، پس هرکه آنها را به طور کامل انجام دهد، خدا وی را وارد بهشت می نماید ولی اگر به صورت ناقص و ناتمام به ادای شان پرداخته باشد دارای چنین پیمانی نزد پروردگار نمی باشد.این نوع افراد با کسانی که نمازها را به طور کلی ترک نموده اند فاصله زیادی دارند وسرنوشتشان تفاوت کامل باهم دارد.[[447]](#footnote-447)

ابن القیم-رحمه الله-می گوید: دلایل مزبور وسایر ادله نیز بیانگر این هستند که هیچ یک از کردارهای انسان جز درصورت انجام کامل نمازها پذیرفتنی نمی باشد، یعنی نماز کلید کارنامه وسرمآيه اصلی محسوب می گردد و بقای بهره نیز بدون اصل سرمآيه امکان پذیر نمی باشد. بنابراین هرگاه نمازها را ازدست داد تمامی کردارهایش بی ارزش اند.

جای تعجب است در کافر بودن کسی تردید داشت که بر ترک نماز اصرار می ورزد وبه هنگام اجرای حد قتلش نیز که در پیش چشم مردم پرتو شمشیر را بر گردنش می بیند از وی درخواست توبه می شود ولی همچنان بر کردار خویش پایدار است. کسانی که معتقد به کفر ترک کننده نماز نیستند ومی گویند فرد مزبور مؤمن محسوب شده واحکام میت بر وی اجرا می شود و یا می گویند: ایمان او بسان ایمان جبریل ومیکائیل است، آیا در تکفیر نکردن کسی که کتاب وسنت واجماع صحابه دال بر کفرش می باشد، شرم نمی کنند؟ [[448]](#footnote-448)

از توضیحات گذشته به این نتیجه می رسیم که: شافعی-رحمه الله- معتقد به عدم کفر ترک کننده نماز ازروی سستی وتنبلی است، حال آنکه دلایلی از کتاب، سنت واجماع صحابه دال برکفر وی هستند ووظیفه هرانسان مسلمانی این است که پایبند نصوص صحیح شریعت بوده ونسبت به هیچ یک از ائمه ـ هراندازه بلندپآيه باشد ـ تعصب نورزد، به ویژه اگر وی در زمره کسانی بوده که راجع به تقلید ازاو هشدار داده باشد، چنانکه پیشتر به گفته وی (هرگاه حدیث صحیحی یافت شد که با مذهبم تعارض داشت، آن حدیث مذهب من است)، اشاره شد.

**بحث سوم: حکم سحر وساحران**

اهل سنت وجماعت معتقدند بنا به دلايلي از کتاب وسنت سحر وجادو حقیقت دارد، [[449]](#footnote-449)پاره ای از دلایل قرآنی بدین شرح است:

1 ـ ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮊ البقرة: ١٠٢ ترجمه: و آنچه را كه شيطان[صفت]ها در سلطنت ‏سليمان خوانده [و درس گرفته] بودند پيروى كردند و سليمان كفر نورزيد ليكن آن شيطان[صفت]ها به كفر گراييدند كه به مردم سحر مى‏آموختند و [نيز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پيروى كردند] با اينكه آن دو [فرشته] هيچ كس را تعليم [سحر] نمى دادند مگر آنكه [قبلا به او] مى‏گفتند ما [وسيله] آزمايشى [براى شما] هستيم پس زنهار كافر نشوى و[لى] آنها از آن دو [فرشته] چيزهايى مى‏آموختند كه به وسيله آن ميان مرد و همسرش جدايى بيفكنند هر چند بدون فرمان خدا نمى‏توانستند به وسيله آن به احدى زيان برسانند و [خلاصه] چيزى مى‏آموختند كه برايشان زيان داشت و سودى بديشان نمى‏رسانيد و قطعا [يهوديان] دريافته بودند كه هر كس خريدار اين [متاع] باشد در آخرت بهره‏اى ندارد وه كه چه بد بود آنچه به جان خريدنداگر مى‏دانستند}.

2 ـ ﮋ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﮊ الأعراف: ١١٦ {و سحرى بزرگ در ميان آوردند}.

3 ـ ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﮊ الفلق: ٤ {و از شر دمندگان افسون در گره‏ها}.

ودیگر آیات موجود دراین زمینه که حقیقت وتآثیرگذاری افسون را به اثبات می رسانند.

احادیثی از سنت پیامبر اکرم نیز این موضوع را تشریح می نماید که به مواردی ازآنها اشاره خواهیم کرد:

1 ـ عائشهمی گوید: (سحر النبیحتی انه لیخیل الیه انه یفعل شیئا ومافعله حتی إذا کان ذات یوم هو عندي دعا الله ودعاه ثم قال: یا عائشة أن الله قد أفتانی فیما استفتیته فیه، قلت: وماذاک یارسول الله؟ قال: جائنی رجلان فجلس أحدهما عند رأسی والآخرعندرجلی ثم قال أحدهمالصاحبه: ما وجع الرجل، قال: مطبوب، قال ومن طبه؟ قال: لبید بن الاعصم الیهودی من بنی زریق، قال: فبماذا ؟ قال: فی مشط ومشاطة وجف طلعة ذکر، قال: فأین هو؟ قال: فی بئرذی أروان، قال: فذهب النبیص فی أناس من أصحابه إلی البئر فنظر إلیها وعلیها نخل ثم رجع إلی عائشة فقال: والله لکأن مائها نقاعة الحناء ولکأن نخلها رؤوس الشیاطین، قلت یارسول الله أفأخرجته قال: لافقد عافانی الله وشافانی وخشیت أن أثورعلی الناس منه شرا وأمربها فدفنت)[[450]](#footnote-450){پیامبرخدا جادو شد به گونه ای که گمان می کرد کاری را انجام داده ولی در واقع چنان نبود، تااینکه روزی چند بارپشت سرهم خدا را به فریاد طلبید وسپس فرمود: ای عائشه! آنچه را از خدا خواسته بودم برایم توضیح داد، گفتم: چه گونه ای پیامبرخدا ؟ فرمود: دو نفرپیش من آمدند یکی ازآنها نزدیک سرم نشست ودیگری نزدیک پاهایم، آنگاه یکی به دیگری گفت: بیماری این مرد چیست؟ پاسخ داد: سحرزده است، گفت: چه کسی وی را جادو کرده ؟ گفت: لبید بن أعصم یهودی از خاندان زریق، گفت: به چه وسیله ای؟ گفت: با شانه و مو گرده خرمای نر، گفت: او کجا است؟ گفت: درچاه ذی اروان است، راوی می گوید: پیامبرخدا به چاه ذی اروان رفت وسپس به سوی عائشه برگشت وفرمود: به خدا قسم آبش به سان دم کرده حنا ودرخت خرمایش مانند سر اهریمنها بود، گفتم: ای پیامبرخدا! آیا آن را بیرون آوردی؟ فرمود: نه زیرا خداوند مرا بهبود بخشید وترسیدم مردم را دچار بدبختی نمایم (یعنی مردم سحر را یاد گیرند وبدین وسیله خود را بدبخت نمایند)، لذا پیامبر دستور زیرخاک کردنش داد و پنهان کرده شد.}.

2 ـ سعدبن ابی وقاص می گوید: پیامبر خدا فرمود: (من اصطبح کل یوم تمرات عجوة لم یضره سم ولا سحرذالک الیوم إلی اللیل) [[451]](#footnote-451) { هرکه هر روز صبح چند دانه خرمای فشرده را بخورد تا شب آن روزهیچ زهر وافسونی وی را گزند نمی رساند.}

حدیث بالا دال بر این است که پیامبر خداص سحر را تأثیر گذار وآسیب رسان قلمداد نموده وخنثی کردن آسیبهایش با اتخاذ اسباب امکان پذیر است، واین بیانگر آن است که سحر، ثابت ودارای حقیقت می باشد.

فقها درباره حکم یادگیری وبکارگرفتن سحر اختلاف نظر دارند، امام ابوحنیفه، مالک، احمد بنابه روایتی وجمهور علما معتقدند موجب کفرانجام دهنده اش می گردد. ولی امام شافعی- رحمه الله - مفصل تربه این مسأله پرداخته است[[452]](#footnote-452)، ایشان می گویند: اگر کسی سحر را یاد گرفت باید چگونگی وویژگی جادو را از او پرسید، اگرآن را طوری توصیف نمود که موجب کفر بود مانند سحر بابلیان مبنی برنزدیکی به ستاره ها وتاثیرگذاریشان، کافر محسوب می گردد، واگر هم موجب کفر نبود ولی معتقد به مباح بودنش بود بازهم کافر است وگرنه کفر به شمار نمی آید. شیخ محمد امین شنقیطی : این دیدگاه را ترجیح داده ومی گوید[[453]](#footnote-453): واقعیت این است که باید در این زمینه تفکیک قائل شد، زیرا اگر سحر از آن دسته بود که ستاره ها وپری مورد تعظیم قرار می گرفتند، بدون تردید واختلاف موجب کفر خواهد گشت. و سحر هاروت وماروت از این نوع به شمار می آید که آیات زیر بدان اشاره می نمایند:

1 ـ ﮋ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﮊ البقرة: ١٠٢ ترجمه: و سليمان كفر نورزيد ليكن آن شيطان[صفت]ها به كفر گراييدند كه به مردم سحر مى‏آموختند}.

2 ـ ﮋ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﮊ البقرة: ١٠٢ {آن دو [فرشته] هيچ كس را تعليم [سحر] نمى‏كردند مگر آنكه [قبلا به او] مى‏گفتند ما [وسيله] آزمايشى [براى شما] هستيم پس زنهار كافر نشوى}.

3 ـ ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮊ البقرة: ١٠٢ {و قطعا [يهوديان] دريافته بودند كه هر كس خريدار اين [متاع] باشد در آخرت بهره‏اى ندارد}.

4 ـ ﮋ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮊ طه: ٦٩ {و جادوگر هر جا برود رستگار نمى شود}.

واگر سحرزمینه کفر فراهم نمی کرد مانند بهره گیری از خواص برخی چیزها همچون چربیها ودیگر اشیاء حرام قطعی به شمار می آید ولی منتهی به کفر انجام دهنده اش نمی گردد.[[454]](#footnote-454)

مباحث دیگری نیز دراین زمینه هستند مانند حد سحر، توبه ساحران، حکم ساحر ذمی ودیگر مسائل معروف وشناخته شده که اختلاف زیادی درآنها وجود دارد وپرداختن بدانها بحث را به درازا می کشد.[[455]](#footnote-455)

**باب سوم**

عقیده شافعی در زمینه توحید و روش ایشان در اثبات آن.

این بخش سه فصل را در خود جای داده است:

* فصل اول: توحید عملی (الوهیت).
* فصل دوم: توحید اعتقادی (ربوبیت).
* فصل سوم: توحید اسماء وصفات.

**يخش اول نه بحث را دربر می گیرد:**

* **بحث اول: تعریف توحید.**
* **بحث دوم: هدف از آفرینش انسان وپری.**
* **بحث سوم: مسائل مربوط به قبرها.**
* **بحث چهارم: سوگند یاد کردن به غیر خدا.**
* **بحث پنجم: بد بینی (تطیر).**
* **بحث ششم: باران طلبیدن از طریق ستاره ها.**
* **بحث هفتم: برخی واژه هایی که مورد پسند امام شافعی نبوده اند.**
* **بحث هشتم: شفاعت.**
* **بحث نهم: طلسم وتعویذ**.

بحث اول:

تعریف توحید عملی (الوهیت)

واژه "توحید" مصدر "وحّد یوحّد توحیدا" است وریشه "وحد" از نظر زبان شناختی به معنی: انحصار چیزی در ذات، یا صفات و یا کردارهایش بوده به گونه ای که در زمینه های مزبور همتایی نداشته باشد.

ولی هرگاه باب "تفعیل" از آن ساخته وگفته شد: "وحّد الشیئ توحیدا" بدین معنی است که: او را یکی قرار داد و یا به یکتایی نسبت داد. خداوند متعال از زبان کافران می فرماید: ﮋ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﮊ ص: ٥{آيا خدايان [متعدد] را خداى واحدى قرار داده اين واقعا چيز عجيبى است}.

واما تعریف اصطلاحی توحید عملی (الوهیت) عبارت از این است: انسان همزمان با انجام عبادات برای خدای یکتا اعتقاد قاطع داشته باشد که ایشان بی همتا وسزاوار پرستش است. بهترین ودقیق ترین جمله ای که مفهوم مزبور را برساند، شعار توحید (لااله الا الله ) می باشد، زیرا معنایش چنین است که: جز خدا معبود حقیقی وجود نداشته وجز او کسی شایسته پرستش نیست.[[456]](#footnote-456)

علت نامگذاری پرستش خدای یکتا به توحید این است که چون بنده با اعتقاد خویش خدا را یکی قرار داده وبه بی همتاییش اعتراف نموده است ودر پرتو آن از طریق انحصار عبادت درحق وی، تنها او را به فریاد طلبیدن، وایمان به برنامه ریزی وآفریننده گیش داشتن، اعتقاد به دارا بودن اسماء حسنی وکاملترین صفات وفقط وی را سزاوار پرستش دانستن، با ایشان ارتباط برقرار می نماید.[[457]](#footnote-457) هدف از آفرینش انسان و جن، فرستادن پیامبران وفرود آوردن کتابها وپیامهای آسمانی در راستای تحقق بخشیدن به همین توحید است وبهشت ودوزخ نیز برای حاملان ومخالفان آن فراهم آمده اند.

خداوند سبحان دراین باره چنین می فرماید: ﮋ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﮊ الذاريات: ٥٦ {و جن و انس را نيافريدم جز براى آنكه مرا بپرستند}.

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﮊ الأنبياء: ٢٥ {و پيش از تو هيچ پيامبرى نفرستاديم مگر اينكه به او وحى كرديم كه خدايى جز من نيست پس مرا بپرستيد}.

ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮊ النحل: ٣٦ {و در حقيقت در ميان هر امتى فرستاده‏اى برانگيختيم [تا بگويد] خدا را بپرستيد و از طاغوت [=فريبگر] بپرهيزيد}.

ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮊ البينة: ٥ {و فرمان نيافته بودند جز اينكه خدا را بپرستند و در حالى كه به توحيد گراييده‏اند دين [خود] را براى او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زكات بدهند و دين [ثابت و] پايدار همين است}.

آیات موجود دراین زمینه بسیار زیادند بلکه همه آیات وسوره های قرآن بیانگر توحید هستند. چه خوب گفته اند که: سراسر قرآن از مسأله سرنوشت سازتوحید بحث به میان می آورد، زیرا مندرجات قرآن حول محورهای زیر بحث مي نمايد:

1 ـ خبر از خدا واسماء وصفات وی.

2 ـ فراخوان مردم به پرستش خدای بی همتا.

3 ـ امر ونهی ومکلف نمودن مردم به عبادت که از لوازم توحید به شمار می رود.

4 ـ مباحث مربوط به موحدان وپاداششان در دنیا وآخرت.

5 ـ مباحث مربوط به مشرکان ومجازاتشان در دنیا وآخرت.[[458]](#footnote-458)

با وجود اهمیت این گونه عقاید سرنوشت ساز کسانی را که در زمینه توحید قلم فرسایی کرده اند، می بینیم نه تنها اعتنایی بدان نمی ورزند بلکه موحدان وهشدار دهندگان قضیه توحید را نیز به باد انتقاد گرفته اند ولذا در تفسیر این واژه پراهمیت به بیراهه رفته وروشها ودسته های متفاوتی را پدید آورده اند:

1 ـ معتزلیها نفی صفات الهی را داخل اصل توحید دانسته ومعتقدند: هرکه بگوید: خداوند دارای علم یا اراده است و یا درآخرت دیده می شود، از صفوف یکتاپرستان بیرون رفته است.چون توحید عبارت از نفی صفات می باشد وخود را موحد نامیده اند.

2 ـ افراط گرایان جهمیه وجبریه گامی جلوتر رفته و ویژگیهای خداوند سبحان همچون: دانش، شنوایی وبینایی را انکار نمودند. محور اصلی این دیدگاه انکار حقایق اسماء وصفات خدا است واعتقاد به جبر را نیز بدان افزودند که عبارت از این است: خداوند آفریننده کردار بندگان می باشد ولذا انتساب آنها به ایشان و اعتقاد بدان با اصل توحید منافات دارد.

3 ـ گروهی از جهمیها وفلاسفه نیز براین باورند که: توحید یعنی انکار ماهیت زائد بر وجود پروردگار، انکار صفات کمال واعتقاد به فقدان شنوایی، بینایی، توانایی، اراده وحیات. ودو معنای جداگانه در ذات خدا وجود ندارد چون اگر چنین باشد خداوند مرکب وجسمی ترکیبی بوده وازهمه جوانب یکتا نخواهد بود.

این یکتایی که ایشان آن را حقیقت پروردگار قلمداد نموده اند امکان وجود خارجی برایش متصور نیست زیرا محال است ذات فاقد صفاتی درجهان خارج وجود داشته باشد ولذا پیشینیان گفته اند: تعطیل کنندگان صفات چیزی معدوم ومعتقدان به جسم برای خدا (مجسمه ها) نیزبتی را می پرستند. این گونه توحید باعث شد گروهی از ایشان قائل به"حلول واتحاد" شوند[[459]](#footnote-459)

4 ـ توحید افراط گرایان اهل تصوف: صوفیان افراطی توحید را اینگونه تعریف نموده اند که عبارت از: شهود ورؤیت حقیقت توحید می باشد. پس انسان یکتاپرست ازدید ایشان کسی است که وجود خدا را با سایر چیزها یکسان ببیند، یعنی آنان اهل وحدت وجودند. به باور ایشان وجود همه اشیاء یک چیزاست ومعتقد به وجود قدیم وجدید، خالق ومخلوق وواجب وممکن نیستند بلکه همه اشیاء از وجودی یکسان برخوردارند.

عده ای دیگر از اهل تصوف (حلولیها ) می گویند: ذات خدا درهمه چیز حلول کرده است. ابن القیم –رحمه الله- در این باره چنین سروده است:

وأتی فریق ثم قال وجدته هــــذا الوجود بعینه وعیــان

ما ثم موجود سـواه وانما غـلــط اللسان فقال موجـودان

وأتی فریق ثم قال وجدته بالذات موجدا بکـــــل مکـان

هو کالهــواءبعینه لاعینه تمـلأ المکان ولایــری بعیــان[[460]](#footnote-460)

گروهی آمدند وگفتند: خدا را یافتم که عین وجود است، جزوی چیز دیگری وجود ندارد وزبان به اشتباه رفت که گفت دو وجود درعالم هست.گروهی دیگر آمدند وگفتند: ذات خدا را در همه جا یافتم، او بسان هوا است که همه جا را پر می کند ولی با چشم سر دیده نمی شود.

5 ـ توحید از نظر عموم متکلمان: عامه متکلمان در نوشته هایشان توحید را تأیید می کنند وهدفشان این است توحید را به سه نوع تقسیم نموده ومی گویند: خداوند در ذات، صفات وافعال بی نظیر و بی همتا است وکسی شبیه وی نیست.

مشهورترینشان نوع سوم (توحید افعال) است وآن یعنی اینکه: آفریننده جهان هستی یک است. ایشان می پندارند توحید مطلوب همین بوده ومعنای لااله الا الله نیز این است، به گونه ای که توحید عملی (الوهیت) را دراختراع ونوآوری خلاصه کرده اند. واینک به فرازهایی ازگفته های خودشان دراین زمینه اشاره خواهیم کرد:

شهرستانی می گوید: اهل سنت ـ مرادش از اهل سنت اشعریها ودنباله روانشان است ـ وهمه صفاتیها توحید را چنین تعریف کرده اند که: خداوند در ذات، صفات وافعال بی همتا وبدون شریک است.[[461]](#footnote-461)

ابوطالب مکی می گوید: توحید عبارت از اعتقاد واطمینان درونی به یکتایی خدا است واینکه او نخستینی بدون دوم وموجودی عاری از ابهام وتردید می باشد. وهمچنین اسماء، صفات و جلوه های نورانیش غیر مخلوق وتفکیک ناپذیر ازذات او هستند.[[462]](#footnote-462)

نسفی درکتاب "العقائد النسفیة" می گوید: واحد ویکتا بودن یعنی اینکه آفریننده جهان یکی است ومفهوم "واجب الوجود" جز بریک ذات قابل اطلاق نیست. توحید نیزبه معنای: عدم اشتراک در وجوب است، وپیامد آن به تکثرناپذیری در جزئیات می انجامد.[[463]](#footnote-463)

ابن عاشور ابیاتی را دراین زمینه سروده ومی گوید:

یجب لله الوجود والقدم کذا البقــاء والغنی المطلق عـم

وخلقه لخلقه بلا مثــال ووحدة الذات ووصف والفعـال

صفات وجود، قدیم بودن، بقاء، بی نیازی مطلق، آفرینش، ووحدت در ذات وصفات وافعال برای خدا واجب است.

شارح این ابیات می گوید: وحدت یعنی اینکه در ذات وصفات وافعال همتا ودومی ندارد.[[464]](#footnote-464)

وبالاخره نویسنده کتاب "جوهرة التوحید" می گوید:

فواجب له الوجود والقـــدم کذا بقاء لا یشاب بالعـدم

قیامه بالنفس وحدانیــــــة منــــزها اوصافه سنیــة

پس وجود وقدیم بودن، وهمچنین بقاء وفنا ناپذیری برای خداوند واجب است.او از نظر ذات یکتا وهمه اوصاف بلند وشکوهمندش به دور از معایب وکاستیها است.

شارح ابیات بالا در توضیح آنها چنین می گوید: مراد از وحدت ذات عدم ترکیب از اجزاء، از وحدت صفات تکثرناپذیری دریک جنس واز وحدت افعال این است که غیر ازخدا کسی دارای تاثیر نیست.[[465]](#footnote-465)

اینها پاره ای از تعابیر ونوشته های متکلمان بود که فهم وبرداشت ایشان از قضیه توحید را روشن می نماید، سایر نوشته ها نیزحول یک محور می چرخند و شاید در روش تعبیر باهم اختلاف داشته باشند. توحید بی شائبه از دید ایشان این است که انسان به ربوبیت خدا اعتقاد داشته باشد واصلا به حق خدا بربندگانش و یا حکمت وی درآفرینش انسانها وجنیان اعتنا نکرده اند. خطرهای این موضعگیری وکاستیهای تعریف متکلمان از توحید درنوشته های یکی از متاخرانشان متبلور شده که می گوید: اعتقاد درست این است که آفریننده بندگان وکردارهایشان وتأثیر گذار واقعی تنها خداوند است وبس وخلاف آن به شرک می انجامد.....

کسی معتقد به نظام اسباب ومسببات بوده وبگوید خداوند اسباب را جهت دست یابی به مسببات ونتایجشان فراهم ومقرر نموده است وتنها خداوند تأثیر وفاعل حقیقی می باشد، مؤمن محسوب می گردد گرچه درتشخیص سبب دچار اشتباه شود، چون اشتباه وی درسبب است نه در سبب آفرین واقعی که خداوند خالق ومدبر می باشد....

هرگاه در گفته های مسلمانان به تعابیری برخورد شد که دال بر انتساب چیزی به غیر خدا بود، باید آن را برمجاز عقلی حمل نمود ودستاویز تکفیرشان قرار داده نشود. بنابراین اگر کسی گفت: ای پیامبرخدا شفایم ده ونیازهایم را برآورده ساز، مقصودش این است که پیش خدا برایم شفاعت کن وجهت فراهم کردن زمینه دست یابی بدانها درحق من دعا کن.[[466]](#footnote-466)

این گونه تعریفات بیانگر انحراف خطیر ایشان درفهم قضیه توحید است که ناشی از درک نکردن دعوت پیامبران به ویژه آخرین فرد قافله عظیم ایشان واطلاع نداشتن از اوضاع وعقاید مردم مکه ودیگر سرزمینهای آن دوران می باشد که به خالقیت خدا اعتراف کرده وصفات وی را درآفرینندگی و روزی رسانی منحصرنموده بودند وآن را توحید اعتقادی (ربوبیت) می نامیدند، یعنی خدا را درافعالی همچون خلق، رزق، زنده کردن وامثال آنها یکتا وبی شریک دانستن.

جهت روشن شدن مسأله مزبور وپرده برداشتن از روی اشتباهات وانحرافات این گونه عقاید به فرازهایی از سخنان محمد بن عبدالوهاب-رحمه الله- اشاره خواهیم کرد که تضاد آنها با مراد خداوند را ثابت می نماید:

ایشان می گویند: بدان که توحید عبارت از اختصاص دادن خداوند به عبادت است واین همان آئینی بوده که خداوند پیامبران را جهت روشن کردنشان به سوی مردم گسیل داشت.

نخستین پیام آورالهی نوح است که چون قوم وقبیله اش درباره محبت اشخاصی نیکوکار(ود، سواع، یغوث، یعوق ونسر) دچار افراط وزیاده روی شده بودند، خداوند وی را به سوی ایشان روانه کرد تا عقایدشان را از خرافات بپیراید.

آخرین فرد قافله عظیم ومبارک پیام آوران الهی محمدص است که پیکر آن نیکوکاران را شکست وخدا ایشان را به سوی مردمانی روانه کرد که اهل عبادت، حج، صدقه وذکر بودند ولی برخی مخلوقات را مانند فرشتگان، عیسی پسر مریم ونیکوکارانی دیگرواسطه میان خود وخدایشان قرار داده بودند ومی گفتند: ما آنها را وسیله تقرب به خدا قرار داده وخواستار شفاعتشان نزد خدای متعال هستیم. لذا خداوند سبحان محمد را در میان ایشان برگزید تا به تجدید وپیراستن آئین ابراهیم پرداخته وبه آنان اعلام نماید که این گونه تقرب جستن واعتقاد، حق مسلم خدا وکسی را شایستگی احراز آن نیست. وگرنه مشرکین دوران پیامبر به آفرینندگی، روزی رسانی، زنده کردن ومیراندن ومدیریت مطلق پروردگار ایمان واطمینان داشتند.

خداوند متعال پیرامون اعتراف مشرکان دشمن پیامبربه مطالب فوق می فرماید: ﮋ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﮊ يونس: ٣١ ترجمه: بگو كيست كه از آسمان و زمين به شما روزى مى‏بخشد يا كيست كه حاكم بر گوشها و ديدگان است و كيست كه زنده را از مرده بيرون مى‏آورد و مرده را از زنده خارج مى‏سازد و كيست كه كارها را تدبير مى‏كند خواهند گفت‏خدا پس بگو آيا پروا نمى‏كنيد}.

ایشان پس ازاشاره به آیاتی دراین زمینه می فرماید: وقتی معلوم گشت که آنان به این مسائل اعتراف نموده ولی با وجود آن موحد شناخته نمی شدند، ودانستی که توحید مورد انکار آنها توحید عبادت وعملی بود، چنانچه شب وروز خدا را به فریاد می طلبیدند وسپس فرشتگان، یا بنده ی نیکوکاری مانند"لات" و یا پیامبری را واسطه قرار می داند، ومعلوم شد که پیامبر خدا بخاطر این انحرافات با ایشان به مبارزه برخواست وهدفش برگرداندن آنان به دایره اخلاص بندگی برای خدا بود چنانکه قرآن می فرماید: ﮋ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮊ الجن: ١٨ {و مساجد ويژه خداست پس هيچ كس را با خدا مخوانيد}. و یا می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﮊ الرعد: ١٤ {دعوت حق براى اوست و كسانى كه [مشركان] جز او مى‏خوانند هيچ جوابى به آنان نمى‏دهند}. ودانستی که هدف از مبارزه پیامبر خدا با ایشان این بود تا دعا، ذبح حیوان، نذر، یاری خواستن وسایر انواع عبادت را تنها برای خدا انجام دهند وبالاخره برایت روشن گشت که تنها اقرار ایشان به توحید اعتقادی(ربوبیت) کافی نبود وواسطه قرار دادن فرشتگان، پیامبران و دوستان مقرب الهی باعث حلال نمودن جان ومالشان شد، به این نتیجه رسیدی که توحید مورد نظر پیامبران چطور بوده است. واساس شعار توحید (لااله الاالله) نیز بر همین معنا پآيه ریزی گشته است. وآنچه مشرکان توحیدش می نامیدند متشکل از حق وباطل بود واگرهم تمامی مندرجاتش حق قلمداد می شد موجب خروجشان از دایره شرک مورد نظر قرآن که موجبات مبارزه پیامبر با آنان را فراهم کرد، نمی شد بلکه می بایست به محتوا وآثار مترتب بر لااله الاالله اعتراف می کردند.[[467]](#footnote-467)

مراد از"اله"، خدای توانا بر اختراع ونوآوری نیست چنانکه پیشوایان متکلمان، الوهیت را چنین تعریف نموده ومعتقدند هرکس تنها خدا را مخترع ومبدع بداند، یکتاپرست و به لااله الاالله اعتراف نموده است. زیرا مشرکین دوران پیامبر نیز چنان اعتقادی داشتند ولی مشرک محسوب می شدند. لذا "اله" حق وواقعی کسی است که سزاوار پرستش باشد وسر تعظیم جز برای وی فرود آورده نشود. پس واژه "اله" به معنی "مألوه" یعنی معبود وپرستش شده می باشد.[[468]](#footnote-468)

توحید یعنی تنها خدا را عبادت وبندگی کردن وشرک هم یعنی اینکه الهی دیگر در کنار خدا تصور وقرار داده شود. آنچه این مسأله رابیشتر وضوح می بخشد، این است که واژه "توحید" در سنت و احادیث پیامبر خدا به کرات وارد گشته وچنان توضیح داده شده که جای بحث وگمان را برای هیچ کس باقی نگذاشته است.

دو پیشوا وپیشاهنگ بزرگوار دانش حدیث یعنی امام بخاری ومسلم \_رحمه الله\_ از ابن عباس روایت می کنند که[[469]](#footnote-469): وقتی پیامبر خداص معاذ بن جبل را به سرزمین یمن گسیل داشت، خطاب به ایشان فرمودند: (انک تقدم علی قوم من اهل الکتاب فلیکن اول ما تدعوهم الی ان یوحدوا الله تعالی فاذا عرفوا ذالک فاخبرهم ان الله فرض علیهم خمس صلوات فی یومهم ولیلتهم فاذا صلوا فاخبرهم ان الله افترض علیهم زکاة فی اموالهم تؤخذ من غنیهم فترد علی فقیرهم فذا اقروا بذالک فخذ منهم وتوق کرائم اموال الناس.) [[470]](#footnote-470) ترجمه: تو پیش گروهی از اهل کتاب می روید، لذا باید دروهله اول ایشان را به یکتاپرستی دعوت نمایی، وقتی آن را پذیرفتند آنگاه به ایشان خبر بده که خداوند درهر شبانه روز پنج فرض نماز برآنان واجب کرده است، سپس به ایشان اطلاع بده که خدا سهمی را به عنوان زکات در اموالشان قرار داده که ثروتمندان گرفته شده وبه مستمندانشان داده می شود، وقتی بدان اعتراف کردند از آنان بستان وازدیگر اموال ارزشمندشان پرهیز کن.}

در روایتی دیگر چنین آمده که: (ادعهم الی شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله) [[471]](#footnote-471) { ایشان را به گواهی دادن به یکتایی خدا ورسالت من دعوت کن.} در روایتی چنین است: (فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله ) [[472]](#footnote-472) { باید در آغاز کار آنان را به عبادت خدا فراخوانی} در روایت دیگر از امام بخاری چنین می فرماید: (فاذا جئتهم فادعهم الی ان یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله.) [[473]](#footnote-473) { هرگاه وارد سرزمینشان گشتی ایشان را به گواهی واعتراف به توحید عملی (الوهیت ) ورسالت محمد دعوت کن.}

در روایتی از امام مسلم آمده است: (فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله عزوجل) [[474]](#footnote-474) {باید نخستین چیزی که ایشان را بدان فرا می خوانی بندگی خداوند باشد}.

بنابراین توحید یعنی انحصار امر بندگی درحق خدا وپرهیز از غیر ایشان وشعار توحید نیز همین معنا را می رساند. یکی از داناییهای امام بخاری این است که در صحیح خود کتاب توحید را با این حدیث آغاز می کند (باب ما جاء فی دعاء النبیص امته الی توحید الله تبارک وتعالی)[[475]](#footnote-475) هدف ایشان از ذکر حدیث مزبور این است که محتوای دعوت پیامبر را مبنی براختصاص عبادت به خدا، روشن نماید، واین امر همان توحیدی است که خداوند جایگزینی برایش به رسمیت نشناخته وخلاف آن را نمی پذیرد.

سپس حدیث دیگری را به دنبال حدیث مزبور می آورد تا این موضوع را بیشتر وضوح بخشیده وپرده از روی حقیقت توحید مورد نظر پیامبر بردارد. وآن حدیث معاذبن جبل است که پیامبر خدا خطاب به وی فرمود: (یا معاذ اتدری ما حق الله علی العباد قال: الله ورسوله اعلم. قال: ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا. اتدری ما حقهم علیه؟ قال: الله ورسوله اعلم. قال: ان لا یعذبهم.)[[476]](#footnote-476) { ای معاذ! آیا می دانی حق خدا بر بندگانش چیست؟ گفت: خدا وپیامبرش بهتر می دانند. فرمود: این است که او را عبادت کرده وشریکی برایش قرار ندهند. آیا می دانی حق ایشان بر خدا چیست؟ گفت: خدا وپیامبرش بهتر می دانند. فرمود: این است که آنان را کیفر ندهد}.

پس ایشان مفهوم توحید را روشن نموده ودر آغاز به بیان اختصاص عبادت به خدا وغیر او را باور نداشتن که توحید عملی (الوهیت) نام دارد، می پردازد، چون کسی بدان اعتقاد داشته باشد حق مسلم خداوند را ادا نموده ودربرگیرنده ایمان به همه اسماء وصفات وربوبیت و فرمانروایی وی بر تمامی مخلوقات است.[[477]](#footnote-477)

حدیث دوم: عبدالله بن عمر می گوید: پیامبر خداص فرمود: (بنی الاسلام علی خمس علی ان یوحدالله)[[478]](#footnote-478) { ساختمان اسلام بر پنج پآيه ازجمله توحید ویکی دانستن خداوند، بنیان نهاده شده است} درروایتی چنین است: (علی ان یعبدالله ویکفر بما دونه)[[479]](#footnote-479) { بر بندگی خدا وباور نداشتن به غیر وی پآيه ریزی گشته است.}

درروایتی دیگر چنین آمده: (شهادة ان لااله الا الله وان محمدا عبده ورسوله)[[480]](#footnote-480) { یکی از آنها اعتقاد وگواهی دادن به یکتایی خدا و بندگی ورسالت محمد است.}

این حدیث نیزهمچون حدیث پیشین بیانگر یک چیزاست وآن اینکه نخستین پآيه اسلام توحید یعنی بندگی خدا وباورنداشتن به غیراز وی می باشد، وبزرگترین وجامع ترین جمله ای که این معنا رابرساند، شعار توحید (لااله الا الله و محمد رسول الله) است.

حدیث سوم: جابر در توصیف وبیان کیفیت حج پیامبرخداص به نکته ای اشاره کرده ومی گوید: (فاهل رسول اللهص بالتوحید[لبیک لاشریک لک] )[[481]](#footnote-481) { سپس پیامبرخدا شعارتوحید یعنی جمله لبیک لاشریک لک را برزبان جاری ساخت.}

و جمله کلام اینکه: احادیث مزبور حق خداوند سبحان بر بندگان را که عبارت از توحید است، روشن می سازند، وآنگاه توحید را به اختصاص عبادت به خدا وعدم اعتقاد به غیر وی، تفسیر نموده اند؛ چنانچه خداوند می فرماید: ﮋ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﮊ البقرة: ٢٥٦.{ پس هر كس به طاغوت كفر ورزد و به خدا ايمان آورد به يقين به دستاويزى استوار كه آن را گسستن نيست چنگ زده است}. بنابراین کسی حق ندارد در برابر توضیح خدا ورسولص قد علم کرده وسخنی برای گفتن داشته باشد، ودیگر به سخنان متکلمان وبدعت گذاران که درراستای گسترش بدعت وخرافات میان امت محمدص می کوشند، اعتنایی نمی شود، واگر بیم به درازا کشیدن بحث نمی بود این موضوع را چنان بسط می دادم که شبهات ودروغ پردازیهای ایشان را ریشه کن نماید.[[482]](#footnote-482)

**تعریف توحید از منظر امام شافعی** :

امام شافعی معتقد است: توحید عملی (الوهیت) عبارت از انحصار عبادت درحق خدا است، و این امر حقیقت توحید به شمار می آید، لذا هرکه بدان اعتقاد ورزد، حق خدا را ادا نموده است. چون شامل اعتراف به ربوبیت وپروردگاری خدا وایمان به اسماء وصفات ایشان است، ومعتقد است پیامبر خداص بخاطر این گونه توحید بود به مبارزه با مشرکان برخواست وگرنه ایشان به تصحیح انحرافات کسانی اقدام نمی کرد که به ربوبیت خدا اعتقاد داشته و دچار انحراف نشده بودند.

ولذا وقتی یک نفرپیش امام مزنی، شاگرد ممتاز وبرجسته امام شافعی رفت وپیرامون علم کلام ازوی سؤال کرد، گفت: من این علم را دوست ندارم وچنانکه امام شافعی از آن جلوگیری کرد، من هم از فراگیریش جلوگیری می نمایم، چون از ایشان شنیدم می گفت: درباره دانش کلام وتوحید از امام مالک سؤال شد، درپاسخ گفتند: امکان ندارد گمان کنیم پیامبرخداص آداب قضای حاجت را به امتش یاد داده ولی قضیه توحید را به ایشان آموزش نداده باشد. توحید آن است که پیامبر خدا در توضیحش فرمود: (امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لااله الاالله)[[483]](#footnote-483) {به من فرمان داده شده تا اعتراف به یکتایی خدا با مردم مبارزه کنم.} بنابراین آنچه موجب حفظ جان ومال گردیده، توحید محسوب می شود.[[484]](#footnote-484)

ومعلوم ومحقق است آنچه باعث نگهداشت جان مال می گردد، باورنداشتن به غیر خدا وایمان واعتقاد راسخ به خداوند سبحان می باشد. موضعگیری امام مالک نیز پرده از روی عمق ودقت بینش سلف پیرامون توحید مورد نظر پیامبران برمی دارد وامام شافعی، مزنی ودیگر ائمه نیز چنان راهی را پیموده اند. بنابراین دانش پیشینیان از طریق راو یانی معتبر به دانش پیامبر خدا پیوند می خورد ولی اسناد ومدارک دانش پسینیان(خلف) به فلاسفه، صابئیها، یهودیان و مسیحیان برمی گردد، پس کدام یک از این دو دانش دارای اعتبار بیشتر وسزاوار دنباله روی است؟ !.

**بحث دوم : هدف از آفرینش انسان وجن**

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﮊ الذاريات: ٥٦ {و جن و انس را نيافريدم جز براى آنكه مرا بپرستند}. شافعی دراین باره می گوید: خداوند مخلوقات را برای عبادت وبندگی آفریده است. درجایی دیگر می گوید: خداوند برای تثبیت وتقویت قلب پیامبر دربرابر آزارهای مشرکان آیاتی را فرود آورده و می فرماید: ﮋ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮊ الحجر: ٩٧ - ٩٨ {و قطعا مى‏دانيم كه سينه تو از آنچه مى‏گويند تنگ مى‏شود. پس با ستايش پروردگارت تسبيح گوى و از سجده‏كنندگان باش...} تاآخرسوره. پس خداوند ابلاغ دعوت به ایشان وپرستش خود را در آیات متعددی برپیامبر واجب نموده ولی جنگ وپیکاروقطع ارتباط با آنان را با آنان واجب نکرده است.[[485]](#footnote-485) وهمچنین سوره کافرون را بر ایشان نازل کرد که: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﮊ الكافرون: ١ - ٢ {بگو اى كافران! آنچه مى‏پرستيد نمى‏پرستم.}

از سخنان شافعی چنین برمی آید که به باور ایشان هدف از آفرینش انسان و جن وگسیل داشتن پیامبران، تنها خدا راپرستش نمودن است.

شافعی در تفسیرآيه ﮋ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮊ القيامة: ٣٦ {آيا انسان گمان مى‏كند بيهوده آفريده شده است}، می گوید: تا آنجا که من اطلاع دارم همه مفسرین واژه "سُدی" را برای کسی بکاربرده اند که هیچ دستوری به وی داده نشود.[[486]](#footnote-486)

**بحث سوم: مسائل مربوط به قبور**

مسأله اول: حکم برافراشتن آرامگاه و ساختن گنبد، مساجد و... برروی آن.

چنانچه واضح است انسانها پیش از دوران حضرت نوح؛ موحد ویکتاپرست بودند ولی براثر پدیده افراط در محبت نیکوکاران، مردم به شرک وبت پرستی گرایدند. ابن عباس در تفسیر آيه ﮋ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﮊ نوح: ٢٣ {و گفتند زنهار خدايان خود را رها مكنيد و نه ود را واگذاريد و نه سواع و نه يغوث و نه يعوق و نه نسر را} می گوید: اینها نام افرادی نیکوکار از قوم نوح بودند که شیطان پس از فوت آنان به پیروانشان الهام کرد که سمبل وپیکرهایی را در جای نشست و مجالسشان درست کرده ونام آنان را بر آنها بگذارید، ایشان نیز چنان کردند ولی پرستش نمی گشتند، تا اینکه آن دسته از دنیا رفتند و افراد پس از ایشان اصل مسأله را فراموش نموده و به پرستش پیکرهای ساخته شده روی آوردند.[[487]](#footnote-487)

ابن جریر طبری در تفسیر خود ذیل آيه: ﮋ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮊ البقرة: ٢١٣ {مردم امتى يگانه بودند پس خداوند پيامبران را نويدآور و بيم‏دهنده برانگيخت}، می گوید: ابن عباس پیرامون این مسأله چنین می فرماید: حد فاصل دوران آدم تا نوح ده قرن بود وهمه بر اساس شریعت حق الهی حرکت می کردند و پس از آن دچار اختلاف وتفرقه گشتند، ولذا خداوند متعال پیامبران را به عنوان مژده رسان وبیم دهنده به سوی ایشان گسیل داشت.[[488]](#footnote-488)

بنابراین پیامبر خداص نهایت سعی وتلاش خود را بکار می برد تا امت وپیروانش گام به گام ملل پیشین حرکت ننمایند وایشان را با شدت هرچه تمامتر از عواقب دنباله روی از آنان برحذر می داشت، زیرا این گونه افراط وزیاده روی مهمترین سبب زمینه ساز شرک وبت پرستی به شمار می آید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه : دراین باره می گوید: قانونگذار(خداوند ) بخاطر همین امر است که از ساختن مساجد بر مزارها جلوگیری کرده است، چون بسیاری از مردم را یا به شرک بزرگ و یا به گونه اي ديگر به شرک گرفتار نموده است، زیرا وقتی انسان از طریق پیکر نیکوکاران وطلسم ستارگان دچار شرک گردد، به طریق اولی از طریق آرامگاهشان به شرگ می گراید.

ولذا می بینیم مشرکان کنارمزار صالحان آنچنان به گریه وزاری وعبادت می پردازند که نه در مساجد ونه در وقت سحر چنین حالتهایی برایشان پیش نمی آید، برخی از ایشان درکنار مقبره ها سربه خاک می سایند وبیشترشان به گونه ای چشم امید به برکت نماز ودعا پیش آنها دارند که در مساجد چنان امید وآرزویی در دل ندارند، ولذا پیامبرخداص در راستای ریشه کن نمودن این غده چرکین وسرطانی از نماز خواندن نزدیک مقبره ها جلوگیری کرد گرچه نماز گذار چنان قصدی هم نداشته باشد، چنانکه به منظورخشاکندن ریشه شرک از نماز خواندن در وقت طلوع وغروب خورشید نیز جلوگیری کرد چون مشرکان در آن اوقات روبه خوریشد نماز می خواندند.

ایشان در ادامه می گویند: واما اگرکسی به قصد تبرک کنار مزاری نماز خواند، در لجنزار خصومت آشکار با خدا ورسولش، و سرپیچی از دین خدا وبدعت گذاری غوطه ورشده است، زیرا مسلمانان اجماع واتفاق نظر دارند که نماز خواندن نزدیک مقبره ها جایز نیست وکسیکه آنها را مساجد قرار دهد نفرین گشته است. بنابراین اقامه نماز کنار مزارها وساختن مسجد بر روی آنها به عنوان یکی از بزرگترین اسباب زمینه ساز شرک وگمراهی قلمداد می شود، چون اخبار یقین بخشی از پیامبرخدا مبنی بر جلوگیری شدید ومجدانه از آن، روایت گشته است، وعموم مسلمانان نیزبا پیروی ازسنت صحیح وروشن ایشان از ساختن مساجد برروی مزارها جلوگیری کرده اند.

پیروان امام احمد، مالک وشافعی بناسازی بر روی مزارها را حرام دانسته وگروهی نیز فتوا به کراهتش داده اند، ولی باید از روی حسن ظن به این عده فتوایشان را برکراهت تحریمی حمل نمود چون نباید گمان برد ایشان چیزی را تجویز کرده اند که پیامبر خدا انجام دهنده اش رانفرین وازآن جلوگیری کرده است.[[489]](#footnote-489)

احادیث زیادی در رابطه با تحریم بناسازی بر روی قبرها روایت شده اند که در اینجا به پاره ای از آنها اشاره خواهیم کرد:

1 ـ عائشه می گوید: ام سلمه خبر کلیسایی که درسرزمین حبشه دیده بود وتصاویر ومجسمه هایی موجود در آن را برای پیامبر بازگو می کرد، پیامبر فرمود: (اولئک اذا مات فیهم العبد الصالح بنوا علی قبره مسجدا وصورا فیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عندالله) [[490]](#footnote-490) {آنان کسانی بودند وقتی یکی از بندگان نیکوکار آنان فوت می کرد، مسجدی را برروی مزارش ساخته وآن تصاویر را نقاشی می کردند، آنان از نظر خدا بدترین مردم به حساب می آیند.}

2 ـ باز هم عائشه ل می گوید: وقتی پیامبرخداص درحال احتضار بود، ازشدت تب صورتش را با پارچه ای سیاه می پوشاند وقتی نفسش می گرفت آن را برمی داشت ودرهمان حالت می فرمود: (لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد) {نفرین خدا بر یهودیان ومسیحیان باد که مزار پیامبرانشان را مسجد قرار دادند} واگر بیم مسجد قرار دادن قبرش نداشت، دستور بلند کردنش را می داد.[[491]](#footnote-491)

3 ـ جندب بن عبدالله می گوید: پنچ روز پیش از فوت پیامبر خداص از ایشان شنیدم می فرمود: (انی ابرأ الی الله ان یکون لی منکم خلیل فان الله قد اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا الا وان من کان قبلکم کانوا یتخذون قبور انبیائهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد انی انهاکم عن ذالک.)[[492]](#footnote-492) ترجمه: من از اینکه بجای خدا شما را به عنوان دوست خود برگزینم، امتناع می ورزم، چون خداوند مرا دوست قرار داده چنانکه ابراهیم را به عنوان دوست خویش انتخاب نموده است، آگاه باشید! ملتهای پیش از شما مزار پیامبرانشان را مسجد قرار می دادند، من شما را از ساختن مسجد بر روی مزارم واتخاذ روش پیشینیان برحذر می دارم.}

احادیث فراوانی در این زمینه از پیامبر رحمت وهدایت نقل گشته است[[493]](#footnote-493)

امام شافعی – رحمه الله – سخنان زیادی در رابطه با مسائل متعلق به قبرها ایراد نموده اند که به نکاتی از آنها اشاره می نماییم:

1 ـ مشروعیت نشستن برروی قبر پس از به خاک سپاری ودعا برای میت، ایشان می گویند: از برخی افراد گذشته نقل شده که دستور داده اند پس از مراسم به خاک سپاری به مدت ذبح شتری برروی مزارشان بنشینند[[494]](#footnote-494)، این امر کار خوبی است ولی کسی را ندیده ام چنان کرده باشد.[[495]](#footnote-495)

ولی درباره دعا برای میت پس از به خاک سپاری، درحدیث عثمان آمده که: وقتی مراسم به خاک سپاری میت پایان می یافت، پیامبرخداص برروی آن نشسته ومی فرمود: (استغفروا لأخیکم واسألوا له التثبیت فإنه الان یسأل)[[496]](#footnote-496) {آمرزش وثابت قدمی را برای برادرتان درخواست نمایید چون اکنون مورد بازخواست قرار می گیرد}.

درباره این موضوع از امام احمد سؤال شد، ایشان درپاسخ گفتند: اشکالی ندارد.[[497]](#footnote-497)

واما درباره تلقین مشهوری که پس از دفن میت یک نفر روی قبرنشسته ومی گوید: ای فلان پسرفلان! آن تعهد وپیمانی که در دنیا بدان پایبند بودید یعنی ایمان به یکتایی خدا و... به یا داشته باش وسخنانی از این قبیل، اظهار نظری از شافعی ندیده ام، ولی علمای پیرو مذهب شافعی آن را مستحب دانسته که امام نووی در کتاب "المجموع"به اسامی برخی از آنها اشاره نموده ومی گوید: این گونه تلقین از نظر ایشان مستحب است، قاضی حسین، متولی، شیخ نصر مقدسی، رافعی ودیگران به استحباب تلقین تصریح کرده اند. نووی در ادامه می افزاید: قاضی حسین این دیدگاه را ازیاران ما نقل نموده و ابوعمروبن صلاح- رحمه الله- نیز دراین مورد می گوید: تلقین چیزی است که مورد پسند ما وبدان عمل می نماییم، حدیثی از ابوامامه هم پیرامون این مسأله روایت شده که از لحاظ سند معتبر نیست ولی شواهد دیگری آن را تقویت می کنند ومردمان سرزمین شام نیز ازدیر زمان بدان عمل کرده اند.

امام نووی درتحلیل سخنان ابوعمرو می گوید: حدیث ابوامامه را ابوالقاسم طبرانی درمعجمش با سندی ضعیف روایت کرده است. آنگاه به متن اصلی حدیث مزبور می پردازد که درآن آمده است: هرگاه یکی از برادرانتان فوت کرد ووی را به خاک سپارید، باید یکی از شما روی مزارش نشسته وبگوید: ای فلان پسر فلان! تعهد وپیمانی که در دنیا بدان پایبند بودی یعنی شهادت به یکتایی خدا وبندگی ورسالت محمد، ورضایت واعتراف به ربوبیت وپروردگاری خداوند، پذیرش اسلام به عنوان برنامه زندگی، پیامبری محمد وپیشوایی قرآن، به یاد داشته باش. زیرا فرشتگان مأمور بازجویی (نکیر ومنکر) دست یکدیگر را گرفته ومی گویند: بیا برویم ونزد این شخص که وی را راهنمایی می کند، ننشینیم.

نووی درنقد وبررسی حدیث بالا می گوید: این حدیث گرچه از لحاظ سند ضعیف است ولی می توان آن را به حساب آورد، وتمامی محدثین ودیگران اتفاق نظر دارند که می توان احادیث وارده درزمینه فضائل اخلاقی وتشویق وترساندن را به دیده اغماض نگریست، واز سوی دیگر حدیث مزبور با شواهدی همچون حدیث درخواست ثابت قدمی برای میت وسفارش عمروبن عاص، تقویت می گردد. ومردم سرزمین شام از زمان پیشوایان معتبر وتاکنون نیز بدان رفتار می نمایند. البته این گونه تلقین فقط برای افراد مکلف بوده ودرحق مردگان خردسال اعمال نمی شود.[[498]](#footnote-498)

بیانات امام نووی نکات زیررا دربرمی گیرد:

* حدیث ابوامامه از لحاظ سند جزو احادیث ضعیف به شمار می آید.
* امام شافعی دراین زمینه هیچ گونه اظهار نظری نکرده است.
* تلقین از دیدگاه علمای شافعی مذهب مستحب است.
* گرچه احادیثش ضعیف است ولی شواهدی ازجمله رفتار مردمان شام آنها را قوت می بخشند.
* چنانچه علما گفته اند، احادیث ضعیف مشتمل بر فضائل اخلاقی اشکالی نداشته وبدانها عمل می شود.

واینک بررسی نکات بالا تا دیدگاه راجح دراین زمینه روشن گردد:

اینکه نووی می گوید: حدیث ابوامامه ـ که طبرانی درکتاب الکبیراز سعیدبن عبدالله آورده روایت نموده ومی گوید: ابوامامه باهلی دربسترمرگ بود که پیشش رفتم ـ، از لحاظ سند ضعیف محسوب می گردد، درست است.

هیثمی پیرامون سند این حدیث می گوید: راو یانی درآن وجود دارند که من آنها را نشناخته ام.[[499]](#footnote-499)

حافظ درکتاب تلخیص الحبیرپس از آنکه به طبرانی نسبتش داده می گوید: سندش از نوع سندهای صالح وضیاء در کتاب "احکام" آن را تقویت کرده، وعبدالعزیز نیز در"الشافی" روایتش نموده است. سعید ازدی ازابوامامه روایتش کرده که ازنظر ابن ابی حاتم فردی ناشناخته به شمار می آید. ولی شواهدی آن را قوت می بخشند: ازجمله روایت سعید بن منصور ازطریق راشد بن سعد وضمرة بن حبیب ودیگران که: ایشان معتقد بودند هرگاه میت به خاک سپرده شد، سنت است خطاب به وی گفته شود: ای فلان! بگو لا اله الا الله....[[500]](#footnote-500)

البانی درتحلیل گفته های حافظ می گوید: دربیانات ایشان نکاتی نهفته است:

1ـ چگونه سندش صالح محسوب می گردد حال آنکه یک نفر به اسم ازدی یا اودی در آن وجود دارد که هیچ کدام از علما وی را معتبر ندانسته اند، بلکه چنانچه خود حافظ می گوید: ازدی از نظر ابن ابی حاتم نیز ناشناخته ومجهول الحال می باشد.

2ـ از سخنان وی چنین برمی آید که غیراز ازدی کسی دیگر درسندش وجود ندارد حال آنکه گفته های استادش "هیثمی" بیانگر آن است که عده ای افراد ضعیف درآن وجود دارند.

ضیاء المقدسی درکتاب "المنتقی من مسموعاته بمرو"(ق/ 5/2) سند آن را چنین بیان می کند: علی بن حجر می گوید: حماد بن عمرو از عبدالله بن محمد قرشی از یحی بن ابی کثیر از سعید اودی برایمان حدیث روایت کرد وگفت: درمجلس ابوامامه باهلی حضور یافتم. ابن عساکر (8/151/2) از طریق اسماعیل بن عیاش روایتش کرده ومی گوید: عبدالله بن محمد آن را به ما خبرداد. البانی می گوید: این عبدالله را نمی شناسم، ظاهرا او یکی از آن کسانی است که از نظر هیثمی ناشناخته بوده اند.[[501]](#footnote-501)

امام نووی در کتاب "المجموع 5/304" وحافظ عراقی در"تخریج الاحیاء 4/420" نیز به ضعف سند حدیث مزبور پی برده اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: از گروهی صحابه نقل شده که مانند ابوامامه بدان دستور داده اند، وحدیثی از پیامبرخداص نیز در این زمینه روایت گشته ولی صحیح نمی باشد.[[502]](#footnote-502)

ابن القیم الجوزیه می گوید: حدیث مزبور صحیح نیست[[503]](#footnote-503)

این بود نقد و بررسیهای محدثین درباره سند حدیث ابوامامه که عدم صحتش به اثبات رسید.

هیچ یک از شاگردان امام شافعی- رحمه الله – به دیدگاه ایشان در این باره اشاره نکرده اند، بلکه چنانکه نووی گفت برخی از پیروانش معتقد به استحباب تلقین بوده اند. ابن قدامه پیرامون این مسأله چنین می گوید:

درباره تلقین پس از به خاک سپاری هیچ سخنی از امام احمد وسایر ائمه جز آنچه "اثرم" روایت کرده، نیافته ام.

وی درادامه می افزاید: از ابوعبدالله پرسیدم: نظر تو درباره تلقین پس از دفن چیست؟ گفت: هیچ کدام از ائمه را ندیده ام چنان کرده باشند جز اینکه یک نفر از اهل شام به هنگام فوت "ابوالمغیره" روی مزارش نشسته وتلقینش کرده بود.[[504]](#footnote-504)

ابن تیمیه – رحمه الله – می گوید: بسیاری از صحابه چنین نکرده اند ولذا امام احمد ودیگرعلما معتقدند: این گونه تلقین بدون اشکال است، بنابراین ایشان تجویزش نموده ولی بدان امر نکرده اند. عده ای از پیروان شافعی واحمد آن را مستحب می دانند وگروهی از پیروان مالک ودیگران نیز فتوا به کراهتش داده اند.[[505]](#footnote-505)

ابن تیمیه در جایی دیگر می گوید: علما اجماع دارند که تلقین پس ازدفن واجب نیست وجزو اعمال مشهور مسلمانان دوران پیامبر و خلفای راشدین نیز نمی باشد، بلکه از عده ای صحابه همچون: ابوامامه و واثلة بن اسقع روایت شده است.

پیشوایان هم دراین باره اختلاف نظر دارند: برخی مانند امام احمد، گروهی از پیروانش وعده ای از یاران امام شافعی تجویزوفتوا به استحبابش داده اند. گروهی دیگر از دانشمندان چون معتقد به بدعت بودنش بوده مکروه قلمدادش نموده اند. بنابراین پیرامون حکم تلقین پس از مرگ سه دیدگاه وجود دارد: استحباب، کراهت ومباح پنداشتن که دیدگاه اخیر میانه روانه ترینشان به شمار می آید. واما آنچه مستحب محسوب گردیده وپیامبر خدا نیز مسلمانان را بر آن تشویق نموده، دعا وطلب مغفرت برای میت است.[[506]](#footnote-506)

ایشان درجایی دیگر می گویند: گروهی از پیروان خراسانی امام شافعی به تلقین اشاره کرده و آن را خوب پنداشته اند، متولی، رافعی ودیگران نیز بدان اشاره نموده اند، ولی هیچ اظهار نظری از خود شافعی در این زمینه نقل نشده است. ازمیان صحابه هم کسانی همچون: ابوامامه باهلی، واثلة بن اسقع ودیگران آن را انجام داده اند.وگروهی از پیروان امام احمد نیز تلقین را مستحب دانسته اند، بنابراین تلقین پس از به خاک سپاری جایز ولی سنت محسوب نمی گردد.[[507]](#footnote-507)

**این بود چکیده بیانات علما – رحمهم الله – در باره تلقین.**

جـ) تلقین میت از نظر علما مستحب است که پیشتر به دیدگاه ایشان در این باره اشاره شد وگفتیم امام شافعی در زمینه حکم تلقین هیچ گونه اظهار نظری نکرده و بلکه برخی از پیروانش بدان فتوا داده اند.

د) البانی – رحمه الله – در پاسخ به گفته های حافظ مبنی بر اینکه احادیث تلقین ضعیف ولی شواهدی از جمله کردار شامیان آن را قوت می بخشند، چنین می گوید: در اینکه می گوید شواهدی آن را تقویت می کنند، کم توجهی ومسامحه زیادی وجود دارد، بدليل اينكه هیچ یک از آنها شاهد حدیث تلقین محسوب نمی شوند، زیرا تمامی شواهد مورد نظر او حول محور دعا برای میت می چرخند ولذا در میان سخنانش بدانها اشاره نکرده است؛ مگر روایت سعید بن منصور که به تلقین تصریح می کند ولی با وجود آن شاهدی ناتمام به شمار می آید چون حدیث مزبور بیشتر از آن را دربرگرفته ودر فرازی از آن آمده: (ان منکرا ونکیرا یقولان: ما نقعد عند من لقن حجته: فرشتگان مأمور بازپرسی می گویند: ما پیش کسی که راهنماییش می کند، نمی نشینیم) پس درکجای این حدیث شاهدی برای اثبات تلقین وجود دارد. علاوه بر آن، چون حدیث مزبور از نوع احادیث موقوف وبلکه مقطوع است، از چنین جایگاهی برخوردار نیست. نمی دانم چطور این نکته بر حافظ ـ خدا از ما و او درگذرد ـ، پوشیده مانده است.[[508]](#footnote-508)

بنابراین احادیث تقویت کننده حدیث ابوامامه یا همچون احادیث مربوط به دعا وآمرزش خواهی برای میت، ارتباطی به موضوع تلقین ندارند، و یا مانند حدیث راشد بن سعد وضمرة بن حبیب نزد سعید بن منصور در رابطه با تلقین هستند ولی ضعیف محسوب گشته و از چنان جایگاهی برخوردار نیستند.

هـ) متخصصان دانش حدیث در رابطه با عمل به احادیث ضعیف در زمینه فضایل اخلاقی که حافظ بدان اشاره می کنند، اختلاف نظر دارند، برخی مطلقا آن را ممنوع دانسته، گروهی بدان فتوا داده اند وعده ای نیز دیدگاهی میانه داشته و برای تجویز عمل بدانها شرایطی را در نظر گرفته اند. پیش از نقد وبررسی این بحث به مقصود پیشینیان از واژه "ضعیف" می پردازیم:

شیخ الاسلام ابن تیمیه : می گوید: مراد ما از اینکه می گوییم: حدیث ضعیف بهتر از رأی می باشد، این نیست که حدیث، متروک وفاقد اعتبار کلی باشد، بلکه مقصودمان از اصطلاح ضعیف این است که جزو احادیث حسن باشد مانند حدیث شعیب از پدرش از پدربزرگش، حدیث ابراهیم هجری وامثال ایشان که ترمذی حدیثشان را حسن یا صحیح دانسته است.[[509]](#footnote-509)

ابن القیم الجوزیه: می گوید: مراد از حدیث ضعیف نزد امام احمد این نیست که باطل و یا یک نفر راوی متهم در آن وجود داشته به گونه ای که عمل واعتقاد بدان جایز نباشد، بلکه مقصودشان از آن، نقطه مقابل حدیث صحیح وقسمی از اقسام احادیث حسن می باشد، چون امام، احادیث را به سه بخش صحیح، حسن وضعیف تقسیم نمی کرد بلکه قائل به دو بخش صحیح وضعیف و ضعیف نیز از نظر وی دارای درجات متفاوت بود.[[510]](#footnote-510)

پس از این نقل قولها معنای تساهل ائمه درباره پذیرش حدیث ضعیف روشن می گردد، چنانکه از امام احمد: ودیگران روایت شده است. واینک به بررسی شروط مورد نظر ایشان پیرامون تجویز عمل به احادیث ضعیف درباره فضایل اخلاقی، می پردازیم:

شرط اول: باید حدیث وارده بسیار ضعیف نباشد.

شرط دوم: باید زیر مجموعه اصلی کلی و فراگیر باشد، پس آن دسته از احادیث ضعیف که فاقد ویژگی مزبور اند، خارج از این قاعده می باشند.

شرط سوم: نباید به هنگام عمل بدان معتقد به صدق و ثبوتش بود بلکه باید همواره با دیده احتیاط بدان نگریست تا سخنی دروغین به پیامبرخداص نسبت داده نشود.[[511]](#footnote-511)

بعد از ذکر شرایط فوق به این نتیجه می رسیم که تلقین معمول گرچه از سوی برخی علما تجویز شده، بخاطر وجود اشکالاتی که بدانها اشاره خواهیم نمود، بدعت گمراه ساز محسوب گردیده وبایستی بر روی آن خط بطلان کشید:

1 ـ بسیای از مردم قائل به وجوب تلقین بوده و آن را در لیست سنتهای تشییع جنازه به حساب می آورند، به طوری که مخالفان تلقین را بدعت گذار دانسته و ایشان را جاهل ونادان قلمداد می نمایند ودرنتیجه سنت وبدعت با هم درآمیخته وتشخیص سره از ناسره به کاری دشوارتبدیل گشته است، لذا برحذر داشتن مردم از آن ضرورت دارد.

2 ـ این امر در دایره فضایل اعمال نمی گنجد بلکه در زمره مسائل اعتقادی به شمار می آید زیرا شامل اموری غیبی از قبیل نشستن میت، گوش فرادادن به تلقین وپاسخ دادنش و گفته های ملائکه موسوم به منکر ونکیر می باشد که اینها هم جزو عقاید محسوب می گردند.

3 ـ تعبیر حدیث مزبور با آداب دعا وبه فریاد طلبیدن خداوند سبحان منافات دارد، زیرا خداوند دستور داده هر کسی به نام پدرش صدا زده شود چنانچه می فرماید: ﮋ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮊ الأحزاب: ٥ { آنان را به [نام] پدرانشان بخوانيد كه اين نزد خدا عادلانه‏تر است{. حال آنکه میت در این روایت به نام مادرش صدا زده می شود که در تضاد آشکار با نص آيه می باشد.

4 ـ مشهور نبودن این مسأله نزد دانشمندان به طوری که امام احمد می فرماید: جز مردمان شام کسی دیگر را سراغ ندارم آن را انجام داده باشد، اگرتلقین دارای فائده بزرگی بود چگونه تا این حد از دید پیشینیان امت پنهان می ماند که نه تنها بدان عمل نکرده بلکه هیچ گونه شناختی از آن هم نداشته باشند.

این بود ماحصل آنچه در این رمینه بدان دست یافتیم، اگر حق ودرست باشد از طرف خداوند سبحان واگر هم باطل باشد از طرف خود و یا شیطان است ولذا مغفرت آن را از خدا می جویم.[[512]](#footnote-512)

**مسأله دوم: مسطح کردن قبور.**

امام شافعی: در این باره می گوید: دوست دارم هیچ قبری، مرتفع تر از دیگر قبرها نبوده و بیش از سایرین بر روی آن خاک جمع نگردد چون اگر خاک اضافی بر رویش جمع شود بسیار بلند می گردد، بلکه از نظر من خوب این است به اندازه حدود یک وجب از سطح زمین ارتفاع پیدا کند[[513]](#footnote-513)

این گفته امام شافعی – رحمه الله – در چارچوب سنت پیامبر اکرم می گنجد ونصوصی دال بر تحریم مرتفع کردن قبرها از ایشان روایت شده است، از جمله:

1 ـ ابو هیاج اسدی می گوید: علی بن ابی طالب فرمود: تو را به انجام کاری می گمارم که پیامبر خداص آن را به من واگذار کرد، اینکه هر پیکری را محو وهر گونه قبرمرتفعی را با خاک یکسان نمایید.[[514]](#footnote-514)

2 ـ ثمامة بن شُفیّ می گوید: همراه فضالة بن عبید در سرزمین روم بودیم که یکی از همراهانمان فوت کرد، فضاله دستور کندن قبری را برایش داد وپس از مسطح کردنش فرمود: از پیامبر خداص شنیدیم که مسطح نمودن قبرها را فرمان می داد.[[515]](#footnote-515)

میان این احادیث و آنچه از شافعی مبنی بر تجویز بلند کردن قبر به اندازه یک وجب، نقل شده، تعارضی وجود ندارد، زیرا احادیث مزبور بخاطر ریشه کن نمودن بزرگداشت قبرها و فخر فروشی که عقاید توده مردم را به تباهی می کشد، مرتفع نمودن قبور را منع کرده است، ولی تجویز بلند کردنش بخاطر بازشناسی مزارها وجلوگیری از بی حرمتی بدانها می باشد.[[516]](#footnote-516)

**مسأله سوم: بناسازی بر روی قبرها و گچ کاری کردنشان.**

امام شافعی – رحمه الله – در این زمینه می فرماید: دوست دارم بر روی قبرها بناسازی نشده وگچ کاری هم نگردند، زیرا این کار به آراستن وفخر فروشی می انجامد که مرگ، جای هیچ کدام از آنها نیست و آرامگاه مهاجران وانصار را نیز به صورت گچ کاری شده ندیده ام.

یک نفر از طاوس نقل می کند که پیامبر خداص از بناسازی بر روی قبر و یا گچ اندود کردنشان جلوگیری نمود.

برخی از کارگذاران مکه را هم دیده ام ساختمان روی قبرها را تخریب وهیچ کدام از فقها نیز ایشان را مورد انتقاد قرار نمی دادند.

ایشان می گویند: لگد مال کردن، نشستن وتکیه زدن بر روی قبرها را نمی پسندم. سپس با سند خود از ابوهریره نقل می کند که: اگر روی زغال افروخته ای نشسته و سپس لباس، پیراهن و شلوارم را سوزانده وآنگاه در پوستم نیز اثر کند، نزد من دوست داشتنی تر از این است که روی آرامگاه مسلمانی بنشینم.[[517]](#footnote-517)

همه چیزهای که امام شافعی در مورد مکروه بودن بنا کردن بر گورستان و گچ کاری و نشستن و پشت دادن به قبر ها بیان فرموده مستند به سنت مطهر رسول اکرم هستند و امام ادله خود را برای آنها ذکر فرموده است.

یکی از ادله استناد شده حدیثی است که پیامبر ص به علی ابن ابی طالب دستور می دهد که همه بنا های روی قبر ها را تخریب کند.

**مسئله چهارم: ساختن مساجد بر آرامگاه ها**

این کار یکی از بزرگترین مصیبتهای است که امروزه امت اسلامی به آن مبتلا شده به گونه ای که ساختن مساجد بر مقبره ها گسترش یافته و گنبدها بر روی آنها نهاده شده اند حتی جایگاه و احترامشان به جای رسیده که از افراد هم پیشی گرفته اند، از این هم بدتر مزین و آراسته می شوند و مردم برای تبرک نزدشان می روند و برای خانواده خود دعا می خوانند و حیوانات را ذبح می کنند و از صاحب قبر شفاعت می طلبند و خاکش را جهت مداوا بر می دارند.

متاسفانه امروزه در بسیاری از ممالک اسلامی چنین چیزی به چشم می خورد و برای اثبات نیازمند دلیل و برهان نیستیم.

سخن را به کسی می سپاریم که با چشم خود آنرا دیده و با آن زیسته تا برایمان بیان کند که امت اسلامی در ارتکاب بدعت و شرک ورزی به چه پرتگاه های افتاده است.

شقیری [[518]](#footnote-518)می گوید: ساختن گنبد بر روی آرامگاه بزرگان و پوشاندن گنبدها با انواع پارچه های سرخ و سبزِ با ارزش و نفیس و طلا و نقره کاری گنبدها و آویزان کردن شمع و فانوس بر روی آنها و نقش و نگارین کردن در و دیوارهای مقبره ها و نوشتن آیات قرآنی و اشعار و برای بزرگداشت یاد صاحب قبر و همچنین ساختن مساجد بر روی آنها بی گمان شدت خشم پروردگار و لعن وطرد از رحمت خدا بر این امت اسلامی است، بدون شک یکی از بزرگ ترین و گستاخ ترین و شرم آورترین گناهان به شمار می آید هر چند توده مردم و جاهلان گمان می کنند که بزرگ ترین عبادت و بهترین راه نزدیکی به خداوند است.

اما اینها را به چه کسی بگویم ؟ و برای چه کسی حقائق این دین حنیف و آسان و آزاد منش را بنویسم ؟ برای کسی که مردم را گمراه کرده و آنها را ابله نموده ؟ برای چه کسی بنویسم ؟ برای کسانی که دچار ذلت نفس شده اند و قلوبشان مسخ گشته و گمراهی و عذاب را بر هدایت و بخشش خدا ترجیح داده اند ؟ و به جای باغ های والای بهشت و رضایت خداوند خواستار آتش سوزنده و انتقام پروردگار منتقم هستند؟ اما چاره ای نداریم لاجرم باید چیزی بگویم بر ما واجب است که بگوییم و بنویسیم و بنویسیم و هرگز خسته نشویم در حالی که مشتاق بازگشت به سوی حق هستیم، پشیمان و توبه کنان به درگاه خداوند رجوع می کنیم در حالی که معتقد هستیم خداوندی که زمین مرده را زنده می کند و مردگان را از خاک برمی انگیزد بر زنده کردن ما بعد از این مرگ فکری چیره و توانا است تا باری دیگر پرچم پر افتخار اسلام را بر سر بگذارم و عزت و عظمت از دست رفته خود را باز یابییم !!.

حال ادله چند بر تحریم بنا کردن مساجد بر روی آرامگاه را بیان می کنیم:

1ـ حدیث عائشه رضی الله عنها: ام سلمه در مورد کلیساهای که در حبشه دیده بود با پیامبرص سخن می گفت و عکس های که در آن دیده بود برای پیامبر تعریف می کرد پیامبر ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ فرمود « **اولئک قوم اذا مات فیهم العبد الصالح بنوا علی قبره مسجداً و صوروا فیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عند الله »** [[519]](#footnote-519)

(آنها قومی هستند اگر بنده اي نیکو کاری در میانشان بمیرد بر روی قبرش مسجد می سازند و آن صورتها را در آنجا می کشند آنها نزد خدا بدترین مردم هستند )

2ـ دوباره از حضرت عائشه روایت شده که پیامبر خدا ـ در بیماری که از آن بلند نشد و دار فانی را وداع گفت ـ فرمود: **« لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائم المساجد. قالت فلولا ذلک ابرز قبره غیر انی اخشی ان یتخذ مسجداً »** (خداوند یهود و مسیحیان را لعنت کند که قبور پیامبرانشان را پرستشگاه و مسجد قرار دادند. عائشه می فرماید: اگر از این بیم نداشتم پیامبر را بیرون از جحره خود دفن می کردم اما می ترسم اگر چنین کنم و قبرش را به مسجد مبدل سازند )

3ـ از جندب روایت شده که گفته: قبل از وفات رسول خدا ص از ایشان شنیدم که می فرمود « **الا و ان من کان قبلکم کانوا یتخذون قبور انبیائهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد فانی انهاکم عن ذلک »** (آگاه باشید مردمان قبل از شما آرامگاه پیامبرانشان را به قبر تبدیل می کردند هان اگاه باشید گورستان را به مسجد تبدیل نکنید چون من شما را از منع می کنم )

احادیثی که به حرام بودن ساختن مسجد بر گورستان تصریح می کنند فراوان هستند چون چنین کاری مخالف مقاصد و اهدافی است که برای پاسداری از دین آمده و دستور داده که تنها خدا عبادت شود اما ساختن مسجد بر قبور، گورستان را به بتی مبدل می سازد تا پرستش شود همانگونه که امت نوح دچار این مصیبت شدند و در واقعِ، امت اسلامی هم دیده می شود.

**دیدگاه امام شافعی** : **:**

امام می فرماید: ساختن مسجد بر روی قبر را مکروه می دانم و همچنین مزین کردن قبرها و نماز خواندن بر آنها را مکروه می پندارم یا به طرف آن نماز بخواند هر چند به طرف گوشه ای هم باشد باز هم مرتکب گناه شده است: مالک به ما خبر داده که پیامبر ص فرمود **« قاتل الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد لا یبقی دینان فی جزیرة العرب »**[[520]](#footnote-520)(خداوند یهود و مسیحیان را نابود کند آرامگاه پیامبرانشان را پرستشگاه و مسجد قرار دادند ، دو دین در جزیره عرب باقی نمی ماند )

علت مکروه بودنش نزد امام شافعی : :

امام می فرماید:

1ـ چون مخالف سنت و اثر است

2ـ دوست ندارد که یکی از مسلمین تمجید شود و بر روی قبرش مسجد بسازند در حالی که از دچار نشدن لاحقین به فتنه و گمراهی اطمينانی وجود ندارد.

3ـ تا قبرش لگدمال نشود (چون معمولاً مردم بر روی آن راه می روند )

4ـ خاکی که مرده در آن دفن شده پاک ترین زمین نیست و جاهای دیگر از آن پاک تر هستند [[521]](#footnote-521)

امام شافعی ـ رحمه الله ـ بعد از ذکر حدیث « الارض کلها مسجد الا المقبرة و الحمام » [[522]](#footnote-522)می فرماید:

ما هم به این حدیث حکم می کنیم واگر امام هم نمی فرمود معنی حدیث معقول بود چون برای هیچ کس جایز نیست بر روی خاک نجس نماز بخواند چون خاک گورستان با گوشت و خون و چرگ مرده ها مخلوط می شود و در حمام هم ادرار و خون و کثافات آنهای که وارد می شوند جاری می گردد.

امام می فرماید: مقبره جایی است که مردم در آن دفن می شوند و خاکش با مرده ها مخلوط می شود.

اما اگر در بیابانی که گورستان نیست قومی مرده خود را در آن دفن کردند و به آن دست نزنند مردی هم در کنار قبر یا بر روی آن نماز بخواند می گویم: کارش مکروه است اما لازم نیست نمازش را اعاده کند چون علم حکم می کند که خاک پاک با گوشت مرده مخلوط نشده هر چند دو یا سه قبر دیگر در آن صحراء باشد.

اما اگر مردی نمی دانست که این صحراء گورستان است یا نه، حق ندارد در آن نماز بخواند مگر اینکه یقین پیدا کند که کسی در آن دفن نشده و برای هیچ کس قبری کنده نشده است. [[523]](#footnote-523)

این دیدگاه امام شافعی ـ رحمه الله ـ بود در مورد ساختن مسجد بر روی آرامگاه که بنا به نصوص صریح سنت آنرا مکروه می دانست. مکروه در اینجا به معنی حرام است . ـ خدا می داند ـ

امام شافعی : علت این حکم را ثابت شدن نهی در حدیث پیامبر و ترس از تمجید و تعظیم قبور می داند چون موجب غلو و افراظی می شوند که سر از شرک در می آورند.

سپس امام در مورد حکم نماز خواندن بر روی مقابره فرموده: مکروه است و علتش را ناپاک بود خاک قلمداد می نماید.

بزرگان دین در مورد نماز خواندن در گورستان اختلاف دارند بعضی آنرا جایز می دانند و گروهی دیگر به حرام بودنش حکم کرده اند و بعضی هم آنرا مکروه می پندارند علت اختلاف آنها احادیث روایت شده در این مورد است.

آنهای که قائل به حرام بودن هستند در علت آن اختلاف داردند. بعضی می گویند: علت آن تعبدی است و قابل تعلیل نیست. گروهی هم می گویند: علتش سد ذریعه و پاسداری از توحید است مانند نماز خواندن نزد گورستان یکی از میدانهای پرورش شرک است البته احادیث این تعلیل را تقویت می کنند و اهداف شریعه هم با آن متفق است و حدیثی که پیامبر ص در آن به یهود و نصاری لعنت می فرستد چون قبور پیامبرانشان را پرستشگاه و مسجد قرار داده اند بر تعلیل دلالت می کند زیرا معلوم و مشخص است این تهدید به خاطر نجاست نیست آخر مگر قبور پیامبران پاک ترین بقعه زمین نیستند؟ و خداوند جسد آنها را بر خاک حرام نکرده ؟ و همیشه اجساد آنها تر و تازه نیست؟ چرا. [[524]](#footnote-524)

رسول خدا به آنانيكه گورستان را مسجد قرار می دهند و بر روی قبور فانوس روشن می کنند، لعنت فرستاده چون روشن کردن فانوس موجب تعظیم آرامگاه می شود و به بتی مبدل می گردد که مشرکین شتابان به سویش در فرار هستند همانگونه که امروزه شاهد چنین چیزی هستیم. دقیقاً بنا کردن مسجد بر آنها هم به چنین سرنوشتی دچار می شوند. [[525]](#footnote-525)

کسی که به وضعیت امروز مسلمانان و کارهای که نزد قبور از شرک و افراط مرتکب می شوند بیاندیشد می داند که تنها علت نهی رسول اکرم ص از نماز خواندن در مقابر و مسجد قرار دادنشان همان شرک و بت پرستی است و متوجه می شود که رسول اکرم ص چقدر برای این امت دلسوز و بر هدایتشان حریص بوده و از گمراهیشان هراسان، حتی در آخرین لحظات حیات طیبه اش وهنگام سکرات مرگ به یاد امت بوده است. خداوند بهترین پاداش نبی امت را به او عطا فرماید و ما را به تمسک و پیروی از سنتش راهنمایی فرماید.

**زیارت گورستان**

امام شافعی ـ رحمه الله ـ می فرماید:

زیارت گورستان مشکلی ندارد.

با سند خودش از ابی سعید خدری روایت می کند که رسول خدا ص فرموده: **« نهیتکم عن زیارة القبور فزورها و لا تقولوا هجرا»** [[526]](#footnote-526) (من قبلاً شما را از زیارت قبور نهی کردم اما اکنون آنها را زیارت کنید و سخن بد و ناهنجار نگوید )

امام می فرماید: اما نزد قبر باید سخن زشت مانند دعا و داد و فریاد کشیدن گفته نشود. بلکه هنگام زیارت برای میت طلب استغفار کن و قلبت را صیقل بده به یاد قیامت بیفت چون چنین چیزهای مکروه نیستند [[527]](#footnote-527)

این دیدگاه امام بود در مورد زیارت قبور که آنرا جایز می دانست و معتقد است که نهی با این حدیث نسخ شده اما علت زیارت را معین می فرماید که به نفع میت است چون برای او دعا خوانده می شود و طلب استغفار می کنند همانگونه که در حدیث روایت شده.

و مصلحت زیارت کننده در صیقل دادن قلب و یاد قیامت است پس اگر کسی برای گریه و داد و فغان یا چیز دیگری که توده مردم هنگام زیارت قبرهای که نزد آنها به اولیا یا قطب معروف است از میت دعا می خواهند و زیارتش را تبرک می دانند بی گمان چنین چیزی مخالف شریعت اسلام است و زیارت کننده را از دائره دین مبین اسلام به در می کند.

فرزانگان دین زیارت را به سه بخش تقسیم کرده اند [[528]](#footnote-528):

1ـ زیارت شرعی و سنت، زیارتی است که در احادیث وارد شده و تنها برای یادآوری قیامت و طلب استغفار برای میت صورت می گیرد.

2ـ زیارت بدعت، زیارتی است که هدف زائران عبادت و پرستش کردن نزد قبور می باشد چون به عظمت و ارزش آنجا اعتقاد دارند.

3ـ زیارت شرک آلود، زیارتی است که هدف زائران دعا خواستن از میت و تبرک جستن به قبرو طلب شفاعت و برطرف کردن مشکلات و نارحتیها از صاحب قبر می باشد.

زیارات سه گانه نسبت به مرد است اما در مورد زن بر اساس حدیث صحیح رسول اکرمص حرام است چون پیامبرص می فرماید « لعن الله زورات القبور » [[529]](#footnote-529)(نفرین خدا بر زنانی باد که به زیارت می روند).

حدیث سابق که به زیارت اذن می داد با این حدیث تناقصی ندارد و با این حدیث هم، حدیث سابق نسخ نمی شود چون حدیث سابق خطابش عام است ولی این حدیث تنها زنان را مورد خطاب قرار می دهد پس خاص است و همیشه خاص مقدم بر عام می باشد.

بعضی در تعلیل نهی زیارت زنان گفته اند: معمولاً زنان داد و گریه و فغان به راه می اندازند و موجب فتنه هم می شوند چون با گریه میت را اذیت می کنند و با صدا و صورت مردان را دچار فتنه می نمایند اگر زیارت برای آنها ظنی باشد چون حرامی به بار می آورد و نمی توان گریه و فغان انها را تحدید کرد یا برای نوعی زیارت حکم جواز صادر نمود و تفاوتی به وجود آورد نظر به سد ذریعه حکم به تحریم آن می شود چون یکی از اصول شریعت این است که اگر حکمت مخفی یا آشکار باشد حکم به ظن تعلق می گیرد.

همانطور که نگاه کردن به زینتهای پوشیده و خلوت با نامحرم حرام است چون موجب فتنه می شوند.

و ضمناً در زیارت زنان مصلحتی دیده نمی شود که این مفسده را خنثی کند چون در زیارت زنان تنها دعا کردن برای میت و پند گرفتن از واقعه است، هر دو هدف در خانه هم یافتنی هستند.

همه ما حادثه های فراوانی مانند ناله و زاری و پاره کردن یقه و بلند کردن صدا و اختلاط با مردان را از زنان دیده ایم که هر کدام تنهایی برای صدور حکم، تحریم کافی هستند چه رسد به طلب دعا از میت و تبرک جستن وکارهای شرک آلود دیگر.

روشن شد که حکم به تحریم زیارت زنان قوی ترین و صواب ترین دیدگاها است والله اعلم.

**بحث چهارم: سوگند یاد کردن به غیر نام خدا**

روشن است که خداوند منان رسول خودش محمد ص را فرستاد تا مردم را به عبادت پروردگارمنان فرا خواند و آنها را از شرک و بت پرستی بترساند.

به خاطر حریص بودن رسول اکرم ص بر این رسالت و وظیفه هر دری که منجر به شرک شود یا روزنه تنفسش باشد آنرا بسته، هر چند با الفاظی اداء شود که در بر گیرنده چنین مفهومی هم نباشد.

یکی از این بیانات رسول اکرم در این راستا حدیث **« الا ان الله ینهاکم ان تحلفوا بابائکم من کان حالفاً فلیحلف بالله او لیصمت »** **[[530]](#footnote-530)**می باشد.

نهی از سوگند خوردن تنها مخصوص پدران نیست بلکه هر چیزی غیر از خدا در دائره نهی قرار می گیرد چون همانگونه که ثابت شده عمومیت لفظ اعتبار دارد نه سبب مخصوص و مقید.

بدین علت در احادیث دیگر ازسوگند خوردن به هر چیزی غیر از خدا نهی شده، در حدیث عبدالرحمان بن سمره آمده که رسول خدا ص فرمود:

**«لا تحلفوا بالطواغی ولا بآبائکم »** [[531]](#footnote-531)(به بتهای که می پرستید و پدرانتان سوگند نخورید )

**« من حلف بالامانة فلیس منا »** [[532]](#footnote-532)(هر کس به امامت سوگند بخورد از ما نیست چون سوگند باید به یکی از صفات خدا باشد نه امری از امورش )

رسول خدا ص در حدیث دیگر شناعت و بدی سوگند خوردن به غیر خدا را چنین بیان می کند که صاحبش را به چاله شرک و گمراهی می آندازد، می فرماید: **« من حلف بغیر الله فقد کفر او اشرک »** [[533]](#footnote-533) (هر کس به غیر خدا سوگند بخورد کافر شده یا شرک ورزیده )

سپس رسول خداص در حدیث دیگر کفاره چنین سوگندی را اینگونه بیان می فرماید: « من حلف فقال فی حلفه باللات و العزی فلیقل لا اله الا الله» [[534]](#footnote-534) (هر کس سوگند بخورد وسوگند را با لات و عزی یاد کند باید بگوید: لااله الا الله)

این احادیث دال بر این هستند که سوگند به غیر از خدا جرم بزرگی است و باید از آن تبرا بجویم و آنرا گناه بزرگی بشماریم اگر مجبور باشیم که سوگند بخوریم با یکی از اسماء خداوند منان باشد و الا سکوت اختیار کنیم.

بعضی از بزرگان متاخر مذهب، سوگند خوردن به غیر خدا را جائز می دانند و در این راستا چندین شبهه را هم مطرح کرده اند ما هم آنها را ذکر نموده و به رد بعضی هم می پردازیم:

شبهه اول: خداوند در قرآن به بعضی از مخلوقات خود مانند ضحی و سماء و طارق سوگند می خورد.

در جواب این شبهه گفته شده: چنین سوگندی مخصوص خداوند است ایشان می توانند به هر چه دوست داشته باشد سوگند بخورد اما انسان باید تنها به خدا سوگند یاد کند.

شبهه دوم: بعضی از روافض گفته اند: اگر سوگند خوردن ناشایست و قبیح باشد باید خدا را از آن دور گردانیم ولی در قرآن به غیر خدا سوگند خورده شده پس اگر در حق خدا بد و قبیح نباشد باید در حق مردم هم چنین حکمی بگیرد.

جواب: ما به اوامر و نواهی شریعت ایمان آورده ایم و به پیروی از آن مکلف گشته ایم پس لازم است از منهیات دوری جوییم و اصلاً نیازمند چنین فلسفه بافی خشک هم نیستیم

خداوند به خاطر این سخن فرعون را سزا داد که می گفت:

ﮋ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﮊ النازعات: ٢٤ (و گفت پروردگار بزرگتر شما منم)

در حالیکه چنین چیزی در حق خدا واجب است اما برای فرعون جرم به شمار می آید و موجب کفر وی شود، خداوند می فرماید ﮋ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮊ الأعلى: ١ (نام پروردگار والاى خود را به پاكى بخوان)

شبهه سوم: در صحیح مسلم و غیره از طلحه بن عبدالله روایت شده که مردی از اهل نجد با سر و سیمای ژولیده و صدای مانند زنبور عسل که ما آنرا نمی فهمیدیم پیش رسول خداص آمد، نزدیک شد و در مورد اسلام شروع کرد به پرسیدن، در ادامه حدیث آمده که پیامبرص فرمود: **« افلح و ابیه ان صدق »**[[535]](#footnote-535) و در روایت دیگر **« دخل الجنة و ابیه ان صدق »** (سوگند به پدرش اگر راست بگوید نجات خواهد یافت ) (یا سوگند به پدرش اگر راست بگوید وارد بهشت می شود )

در صحیح مسلم از ابی هریره روایت شده که مردی پیش رسول خدا صآمد و گفت: ای رسول خدا چه صدقه ای پاداش فراوانی دارد ؟

پیامبر ص فرمود: **« اما و ابیک لتنبأنه، ان تصدق و انت صحیح شحیح تخشی الفقر و تأمل الغنی، و لا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و قد کان لفلان »**[[536]](#footnote-536)(صدقه ای که تو، در حالی که خود سالم و تند درستی و آرزوی ثروت داشته باشی، آنرا ببخشی و صدقه دادن تا هنگام مرگ، به تأخیر نیاندازی و آن و قت بگویی: فلان مال من برای فلان کس و فلان قسمت برای فلان کس )

فرزانگان دین جواب های گوناگونی به این شبهه داده اند، ولی بهترین آنها این است که اینها قبل از نهی بوده، اما بعداً توسط احادیث نهی، نسخ شده اند.

هر حدیثی که در این مورد روایت شده همانگونه که بزرگانی مانند ماوردی و طحاوی و بیهقی گفته اند بر این باب حمل می شوند.

بیان شد که سوگند خوردن به غیر خدا درست نیست و هیچ کدام از احادیث مخالفان قابل استدلال نیستند.

**دیدگاه امام شافعی** : **:**

امام می فرماید: هر کس به خدا یا یکی از اسماء خدا سوگند بخورد و آنرا بشکند باید کفاره بپردازد و اگر به غیر خدا سوگند یاد کند مثلاً بگوید: به کعبه یا پدرم یا.. سپس سوگند را بشکند کفاره ندارد.

هر سوگندی که به غیر خدا باشد مکروه است وبا حدیث **« الا ان الله ینهاکم ان تحلفوا بآبائکم من کان حالفاً فلیحلف بالله ام لیصمت»**[[537]](#footnote-537) از آن نهی شده سپس امام سیاق و سبب حدیث را اینگونه بیان می کند، رسول خدا ص از عمر شنید که به پدرش سوگند می خورد، پیامبر ص فرمود: « الا ان الله ینهاکم... » عمر گفت: سوگند به خدا بعد از آن هرگز سوگند نمی خورم.

امام می فرماید: هر کس به غیر خدا سوگند بخورد مرتکب مکروهی شده و می ترسم که دچار گناه هم شده باشد و حتی سوگند خوردن به خدا را هم در هر حالی مکروه می دانم مگر در اطاعت و پیروی از خدا مانند معامله برای چنگ و جهاد یا نمونه اینها. [[538]](#footnote-538)

می توان دیدگاه امام در مورد سوگند را در چند بند خلاصه کرد

1ـ سوگند خوردن در هر حالتی مکروه است، قرآن و سنت بر این اصل دلالت می کنند. [[539]](#footnote-539)

2ـ هر کس به خدا یا یکی از نامهايش سوگند بخورد و آنرا بشکند باید کفاره بپردازد.

3ـ سوگند خوردن به غیر خدا مکروه است.

4ـ هر کس به غیر خدا سوگند بخورد و آنرا شکست کفاره ندارد چون سوگند نیست.

5ـ سوگند خوردن به خدا در اطاعت مانند جهاد و غیره جائز است. [[540]](#footnote-540)

کراهت امام را بر تحریم یا بر تنزیه حمل کنیم تفاوت نمی کند چون در هر دو صورت سوگند خوردن به غیر خدا را مکروه می داند و داستان عمر را برای حدیث ذکر می کند، داستان در نهی سوگند به غیر خدا صریح است.

در گذشته گمان قائلین به جواز را رد کردیم.

امام نووی می فرماید: در مذهب ما سوگند خوردن به خدا حرام نیست بلکه مکروه است. ...

اگر سوگند یاد کننده به اجلال و تعظیم مورد سوگند یاد شده معتقد باشد مرتکب کفر و گمراهی شده است.

مثل اینکه امام نووی از خوردن چنین سوگندی هشدار می دهد و نهی را بر کراهت حمل می کند اما اگر به بزرگداشت و تعظیم غیر خدا معتقد باشد، در واقع به خدا کفر ورزیده.

اگر از سوگند یاد کننده به غیر خدا پرسش به عمل بیاید و از علت و سبب سوگندش جو یا شوید متوجه می شوید که به عظمت و اجلال مورد سوگند یاد شده معتقد است همان طور که برای خدا چنین عظمت و بزرگی قائل است، حتی بعضی هنگام سوگند خوردن به خدا دورغ می گویند ولی اگر پای شیخ و امامش به میان بیاید هرگز جرئت ندارد دروغ بگوید.

از این بدتر میان اهل بدعت شیوع یافته اگر کسی بخواهد دیگری را سوگند دهد تنها به یکی از شیوخش او را سوگند می دهد چون نمی تواند در این سوگند دروغ بگوید.

چنین چیزی نشانه ضعف ایمان و عدم شناخت شایسته مقام خدا است، همه اینها از نادانی و پشت کردن به دین سر چشمه می گیرد.

به هر حال دلائل تحریم سوگند خوردن به غیر خدا را بیان کردیم خواه سوگند یاد کننده معتقد به تعظیم باشد یا نه.

**بحث پنجم: تطیر (به فال بد گرفتن )**

التطیر و الطیره به معنی چیزی را به فال بد گرفتن [[541]](#footnote-541)از لغت «زجر الطیر»[[542]](#footnote-542) گرفته شده.

امام ابن قیم می فرماید: پرنده و وحوش را به پرواز در می آوردند، اگر به طرف راست پرواز می کرد او را سائح(مسافر) می نامیدند و اگر به طرف چپ می پرید او را بارح(نحس) نام می گذاشتند و اگر مستقیم حرکت می کرد به آن ناطح (کوبنده) می گفتند و اگر به پشت پرواز می کرد قعید (نشسته) را بر او اطلاق می نمودند، بعضی از عربها بارح را به فال بد می گرفتند و گروهی دیگر سائح را بد یمن می پنداشتنند و بعضی هم بر خلاف آنها معتقد بودند. [[543]](#footnote-543)

اما این تشائم و بد یمن گرفتن تنها در این سطح باقی نماند بلکه اعداد و اسماء و بیماری و ناتوان جسمی وغیره هم وارد این دائره شدند و نصیبی ازش بردند.

همه اینها حرام هستند و رسول اکرم آنها شرک به حساب می آورد چون چنین شخصی معتقد است که در اشیاء بدیمن نفع و ضرر نهفته است و از این بدتر قضا و قدر خدا را به فراموشی می سپارند.

ابن قیم می فرماید: فال گیر دارای قلبی نارحت و سینه نگران و تفکری سیاه و اخلاقی ناهنجار و بد است، با هر چیزی که می بیند یا می شنود نگران و مشوش و دیوانه و سرگردان می گردد.

از همه مردم ترسوتر است، زندگیش از همه بدتر است از همه دلتنگتر و نگران تر است، از چیزهای دوری می جوید که هیچ نفع و ضرری به بار نمی آورند. چه بسیار خود را از نصیب محروم می کند و روزی خودش را حرام می سازد. نفع و بهره ها را می خشکاند. [[544]](#footnote-544)

دلائل فراوانی بر تحریم فال بد گرفتن وجود دارد

1ـ مثلاً قرآن می فرماید:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﮊ الأعراف: ١٣١ ترجمه: پس هنگامى كه نيكى [و نعمت] به آنان روى مى‏آورد مى‏گفتند اين براى [شايستگى] خود ماست و چون گزندى به آنان مى‏رسيد به موسى و همراهانش شگون بد مى‏زدند آگاه باشيد كه [سرچشمه] بدشگونى آنان تنها نزد خداست [كه آنان را به بدى اعمالشان كيفر مى‏دهد] ليكن بيشترشان نمى‏دانستند.

ابن جریر طبری در تفسیرش می گوید: خداوند می فرماید: اگر خوبی یا برکت یا ثمره فراوان یا هر چیز دوست داشتنی را به دست می آوردند یا می دیدند، می گفتند این شایسته ما است، ولی اگر دچار خشک سالی یا قحطی یا بلا و مصیبت می شدند آنرا به موسی و یارانش نسبت می دادند و می گفتند از روزی که موسی آمده ما دچار این بلا و مصیبتها می شویم.

خداوند در جواب آنها می فرماید: شدت و فرح، خوبی و بدی، همه از طرف خداوند است اما بسیاری از آنها نمی دانند چون جاهل و نادان هستند آنرا به موسی و یارانش نسبت می دهند [[545]](#footnote-545)

2ـ پیامبر ص می فرماید: **« لا عدوی و لا طیرة و لا هامة و لا صفرة »[[546]](#footnote-546)**

(هیچ گونه سرایت بیماری ممکن و فال بد گرفتن از پرنده و مار و هر حیوان دیگری حقیقت ندارد)

ابن قیم می فرماید: دو احتمال نهی و نفی در حدیث ممکن است، اگر نفی باشد معنی حدیث اینگونه می باشد که همه اینها خرافات دوران جاهلیت هستند و حقیقتی به بار نمی آورند، ضمناً نفی از نهی قوی تراست چون نفی بر بطلان و عدم تأثیر دلالت می کند ولی نهی تنها بر منع اطلاق می گردد. [[547]](#footnote-547)

در حدیث دیگری که ابن مسعود به صورت مرفوع آنرا روایت کرده آمده که رسول خداص فرمود: **« الطیرة شرک و ما منا الا [[548]](#footnote-548) ولکن الله یذهبه بالتوکل »**[[549]](#footnote-549) (فال گرفتن شرک است، ابن مسعود می گوید: هر کدام از ما چیزها را به فال بد می گیریم اما خداوند ما را از آنها محافظت می کند )

این حدیث بر حرام بودن تشائم صراحت دارد و یبان می کند که با کمال توحید جور در نمی آید و اگر فال گیر به نفع و ضرر آن معتقد باشد پآيه های توحید را سست و لرزان نموده است.

**دیدگاه شافعی**: **در مورد فال گرفتن:**

ابی حاتم با سند خودش در مورد حدیث « اقروا الطیر علی وکناتها[[550]](#footnote-550) » ازامام شافعی ـ رحمه الله ـ روایت کرده که می فرماید: دانش عرب در مورد به پرواز در آوردن پرنده و نصیب و نفرت اینگونه بود، اگر یکی از آنها به منظور کاری از خانه بیرون می آمد به اولین پرنده ای که می دید نگاه می کرد، اگر به طرف راست پرواز می کرد می گفت: فال نیک است و به دنبال کارش می رفت و معتقد به موفقیت هم بود، ولی اگر به طرف چپ بال می گشود می گفت: فال بد است و بر می گشت و به شوم بودن کار و نیازش معتقد می گشت.

حطیه در مدح ابا موسی اشعری اینگونه می سراید:

**لا یزجر الطیر سنحا ان عرضن له و لا یفیض علی قسم بأزلام**

هرگز برای انجام دادن کاری که برایش پیش می آید پرنده را به پرواز در نمی آورد و به سراغ پیکان های بی سر و پر نمی رفت تا قرعه کشی کند.

سپس امام می فرماید: عرب در دوران جاهلیت اگر هنگام بیرون آمدن پرنده ای را نمی دیدند و پرنده ای را بر وری لانه اش مشاهده می کردند آنرا به پرواز در می آوردند تا ببیند به سوی راست به حرکت در می آید یا چپ. پیامبرص در حدیث می فرماید: پرنده ها را به پرواز در نیاورید چون پرواز پرنده چیزی به وجود نمی آورد. [[551]](#footnote-551) بلکه همه رخدادها بر اساس قضا و قدر خداوند به وقوع می پیوندند.

در حدیث دیگر در مورد فال بد از رسول خدا پرسش به عمل می آید، پیامبر ص در جواب می فرماید: **« انما ذلک شیء یجده احدکم فی نفسه فلا یصدنکم »**[[552]](#footnote-552)(این تنها ظن و گمان است شما را از کارها منصرف نکند ).

روشن شد که فال گرفتن حرام است و فال گرفته شده نفع و زیانی به بار نمی آورد، لازم است بر خدا توکل شود و فال بد و نیک گرفتن به زباله دان استوره ها ریخته شوند، چنین کاری برای دین و دنیای انسان مفید است.

**بحث ششم: طلبیدن باران از ستارگان**

روشن است که اسلام از شرک نهی کرده، و آتش سوزناک جهنم را به مشرکین نوید داده، و هر روزنه ای که به شرک منجر می شود مسدود نموده، یکی از این روزنه ها سوگند خوردن به غیر خدا و تعظیم و تمجید گورستان و ساختن گنبد و مساجد بر روی مقبره ها وروشن کردن فانوس میانشان می باشد.

به دنبال اینها نهی کردن از کلماتی که بوی شرک می دهند هر چند قائلین به آنها چنین هدفی هم نداشته باشند مثلاً در حدیث روایت شده که پیامبر ص نهی فرموده که انسان بگوید: به سبب تقابل ستارگان بر ما باران بارید، چون ظاهراً باران باریدن به ستارگان نسبت داده می شود، که به ربوبیت خداوند خدشه وارد می سازد، و اگر ربوبیت را زیر سؤال نبرد، سببیت را برای چیزی ثابت می کند که سبب نیست در این حالت الوهیت پروردگار زیر سؤال می رود.

عرب دوران جاهلیت معتقد بودند باریدن نتیجه تقاطع ستارگان (سقوط یکی و طلوع دیگری )است و باریدن را به آن نسبت می دادند بنابراین می گفتند: تقابل ستارگان بر ما باران بارانید، به این حادثه نوء[[553]](#footnote-553) می گفتند چون سقوطش در مغرب زمین مصادف بود با طلوعش در مشرق زمین و در مشرق نوء روشنایی تولید می کرد.

رسول اکرم ص از این سخن نهی فرمود هر چند گوینده معتقد باشد که نفع و زیان دست پروردگار است، هدف از نهی تنها حمایت کردن از توحید و مسدود کردن دریچه های شرک است و بس.

از ابی مالک اشعری روایت شده که رسول خدا فرمود: « اربع فی امتی من امر الجاهلیه لا یترکونهن: الفخر بالاحساب و الطعن فی الانساب و استسقاء بالنجوم و النیاحة » (چهار صفت و ویژگی جاهلی هستند که هرگز مردم آنها را ترک نمی کنند فخر کردن به نسب و تهمت زدن در آن و باران خواستن از ستارگان و نوحه گری بر مرده )

شیخ الاسلام می فرماید: یعنی همه مردم بعضی از اوصاف و امور جاهلی را رها نمی کنند ـ ملامت کردن آنهای که دنبال جاهلیت حرکت می کنند ـ در نتیجه هر امر و کار جاهلی در دین مذموم است، اگر معنی حدیث اینگونه نباشد نسبت دادن اینها به جاهلیت هیچ مفهومی ندارد، نسبت دادن آنها به جاهلیت دال بر مذموم بودنشان می باشد خداوند در آيه 33 احزاب می فرماید:

ﮋ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﮊ الأحزاب: ٣٣ ترجمه: مانند روزگار جاهليت قديم زينتهاى خود را آشكار مكنيد**.**

در آيه هم تبرج و هم وضعیت جاهلیت آن دوران ملامت می شود که مقتضی نهی مشابهت به آنها است [[554]](#footnote-554).

امام شافعی ـ رحمه الله ـ میان دوهدف و انگیزه ـ از دو جمله: ستارگان سبب نازل شدن باران بر ما شدند با این اعتقاد که نفع زیان ازآن ستارگان است یا اعتقاد به اینکه نفع و زیان رسان تنها خدا است، هدفش از این جمله این است که بگوید هنگام تقابل ستارگان باران بارید ـ تفاوت ایجاد فرموده.

امام با سندش از زید بن خالد جهنی روایت کرده که پیامبر ص در حدیبیه برای ما نماز خواند، بعد از بارانی که شب بارید بود، وقتی نماز را تمام کرد، رو به مردم فرمود:

**« هل تدرون ماذا قال ربكم ؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: قال: أصبح من عبادي مؤمنٌ بي، وكافرٌ، فأما من قال مطرنا بفضل الله ورحمته، فذلك مؤمنٌ بي كافرٌ بالكوكب، وأما من قال: مطرنا بنوء كذا وكذا، فذلك كافرٌ بي مؤمنٌ بالكوكب »**[[555]](#footnote-555) (آیا می دانید که خدای شما چه گفت ؟ گفتند: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود « خداوند می فرماید: در میان بندگان من، کسانی مؤمن به من و کسانی کافر به من، شب را به روز می آورند؛ هر کس که بگوید: به فضل و بخشش خدا بر ما باران بارید، به من مؤمن و به ستاره کافر است و هر کس که بگوید: به سبب تقابل فلان ستاره، بر ما باران بارید، به من کافر و به ستاره مؤمن است )

امام می فرماید: پدر و مادرم فدایی رسول اکرم ص باشد امی و عربی و فصیح است، کلام ایشان در برگیرنده این معانی است.

به نظر من اگر کسی بگوید: خداوند به فضل و رحمتش بر ما باران بارانید، این عین ایمان است چون معتقد است تنها خدا باران را می باراند و می خشکاند، اما اگر کسی بگوید: به سبب فلان چیز و فلان چیزـ چیزهای که مشرکین می گفتند ـ بر ما باران بارید، یعنی باریدن را به آن چیز نسبت دهد عین شرک و گمراهی است همانگونه که رسول خدا ص فرمود. چون تغیر منزل ستارگان وقت است و وقت هم مخلوق مأمور پروردگار است، نه وقت و نه هیچ مخلوق دیگری توانایی چیزی ندارند.

اما اگر چنین بگوید ولی هدفش آن وقت باشد، سخن به این می ماند که بگوید: در فلان ماه باران بارید، کفر به حساب نمی آید هر چند من دوست دارم که چنین لفظی به کار برده نشود، بلکه دوست دارم بگویند: در فلان وقت بر ما باران بارید.

از عمر روایت شده که روز جمعه بر روی منبر فرمود: از منازل ثریا چیزی باقی مانده، عباس بلند شد و گفت: تنها هشت روز از آن باقی مانده، عمر دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و شروع کرد به دعا کرد مردم هم به دنبال او شروع کردند، هنوز از منبر پایین نیامده بود که آسمان شروع کرد به باریدن و زندگی دوباره ای به آنها بخشید و گیتی، جان گرفت. [[556]](#footnote-556)

سخن عمر بیان کننده منظور ما است چون عمر می فرماید: چند روز از ثریا باقی مانده تا به آنها یاد دهد که باریدن باران وقت و زمان مخصوصی است که آنها تخمین زده بودند، همانگونه که یا گرفته بودند سرما و گرما هم دارای وقت معینی است. روایت شده که صبح روز بعد از بارش، بعضی از اصحاب گفتند توسط منازل بر ما باریده شد سپس آيه 2 سوره فاطر را تلاوت کردند [[557]](#footnote-557):

ﮋ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﮊ فاطر: ٢ هر رحمتى را كه خدا براى مردم گشايد بازدارنده‏اى براى آن نيست.

امام می فرماید: به من رسیده که عمر بن خطاب از سخن پیر بنی تمیم به خود لرزید و آشفته گشت، داستان از این قرار است عمر روز بعد که باران باریده بود بیرون رفت مرد بنی تمیمی را دید که بر عصایش تکیه داده و می گوید: دیروز مجدع [[558]](#footnote-558)خوب باران بارانید، عمر سخنش را انکار کرد چون باریدن را به مجدع نسبت داد. [[559]](#footnote-559)

چکیده کلام امام شافعی : : هر کس بگوید: به سبب تقابل ستارگان بر ما باران بارانید و به نافع و زیان مند بودن ستاره معتقد باشد کافر است. ولی هرکس هدفش از این سخن وقت و زمان تقابل ستاره باشد، کفر به شمار نمی آید هر چند امام آنرا مکروه می داند.

بزرگان و فرزانه گان دین بر سخن امام اتفاق دارند که فقط اولی از دائره دین بیرون می رود اما قول به این سخن با در نظر گرفتن هدف دوم موجب کفر نیست.

فراموش نکنیم اینکه امام کفر را از نوع اول نفی می کند دال بر جوازش نیست، فقط دلالت بر شرک و کفر نبودن است همانگونه که خودش هم تصریح فرمود بدین سبب فرمود: من آنرا دوست ندارم.

بنابراین اگر کسی بگوید: به سبب تقابل ستارگان باران بارید، دربرگیرنده سه حالت است

1ـ در حال گفتن به مأثر بودن ستاره ایمان داشته باشد، بدونه گمان این شرک در ربوبیت است.

2ـ باریدن باران را به ستاره نسبت می دهد اما معتقد است که خداوند باران را بارانیده است ولی ستاره هم سبب بوده این عین اعتقاد مشرکینِِ دوران طلائی توحید است، قران در مورد آنها در آيه 63 سوره عنکبوت می فرماید:

ﮋ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﮊ العنكبوت: ٦٣ ترجمه: و اگر از آنان بپرسى چه كسى از آسمان آبى فرو فرستاده و زمين را پس از مرگش به وسيله آن زنده گردانيده است‏حتما خواهند گفت الله بگو ستايش از آن خداست با اين همه بيشترشان نمى‏انديشند

این هم حرام است چون شرک خفی است و در حدیث رسول اکرم ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ به آن اشاره شده است، رسول خدا آنرا امر جاهلی می داند و مهر بطالت بر آن زده و بدان هشدار داده و بیان فرموده که مدام در میان امت اسلامی باقی خواهد ماند.

رسول خدا به خاطر بستن دریجه فساد و دفاع و پاسداری از توحید بدان هشدار داده است.

3ـ هدفش بیان وقت و زمان باریدن باران باشد، چنین چیزی شرک نیست و کفر به شمار نمی آید، اما خلاف اولی است چون لفظی مبهم و گنگ است که بوی شرک از آن بلند می شود، حدیث رسول اکرم ص بر منع آن دلالت می کند پس باید به کار برده نشود.  **[[560]](#footnote-560)**

**بحث هفتم: الفاظی که توحید کامل را خدشه دار می کنند**

امام شافعی : می فرماید: کلماتی که در خطابه و غیره مکروه هستند.

در ادامه حدیثی از ابن حاتم را نقل می کند که مردی پیش رسول خدا ص خطبه می داد، گفت: « من یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصمهما فقد غوی » (هر کس پیرو خدا و رسول باشد هدایت یافته است و هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند گمراه می گردد).

پیامبر ص فرمود: **« اسکت فبئس الخطیب انت ثم قال النبی** ص **من یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعص الله و رسوله فقد غوی »** (ساکت باش تو بدترین خطیب هستی سپس رسول خدا ص فرمود: ومن. ......... ) نگو و من **« یعصمهما ».** [[561]](#footnote-561)

امام می فرماید: ما هم به این حدیث فتوی می دهیم. درست است که گفته شود « و من یعص الله و رسوله » چون اگر چنین بگوید نافرمانی از هر کدام را جداگانه به گمراهی محکوم کرده است.

سپس می فرماید: هر کس از خدا پیروی کند در واقع از رسول هم پیروی کرده است و هر کس از خدا نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده و هر کس از رسول پیروی کند از خدا پیروی کرده و هر کس از رسول نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده است.

چون رسول خدا بنده ای از بندگان خدا است در میان مردم برانگیخته شده و خداوند پیروی از او را بر مردم واجب گردانیده است.

اما اگر کسی بگوید: **« و من یعصمهما »** اعتقاد به چنین پیروی و نافرمانی را برای او دوست ندارم تا اول اسم خدا را تنها ذکر کند سپس نام رسولش را بر زبان بیاورد، باید تنهای ذکر شوند [[562]](#footnote-562)

امام می فرماید: مردی گفت ای رسول خدا انچه خدا بخواهد و أنچه شما بخواهید. پیامبرص فرمود**: « أمثلان قل ما شاء الله ثم شئت »** [[563]](#footnote-563)(آیا این دو مثل همند ؟ بگو اگر خدا بخواهد سپس تو بخواهی )

امام می فرماید: مشیت قرار دادن مستقل برای رسول مخالف نافرمانی از او است چون پیروی و نافرمانی از رسول تابع پیرو و نافرمانی خداوند است، یعنی پیروی و نافرمانی با دستور خداوند مشروع گشته، و رسول خداص هم به آن دستور می دهد ولی اراده و مشیت پروردگار اینگونه نیستند، خداوند در آيه 29 تکویر می فرماید:

ﮋ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﮊ التكوير: ٢٩ و تا خدا پروردگار جهانها نخواهد [شما نيز] نخواهيد خواست.

خداوند به مردم یاد می دهد که مشیت تنها مخصوص خداوند است و اراده انسانها ممکن نیست مگر بعد از اراده خداوند، پس گفته می شود: انچه خدا بخواهد سپس انچه رسول بخواهد.

ولی در مقوله پیروی و نافرمانی گفته می شود: و من یطع الله و رسوله، همانگونه که گفتیم خداوند مردم را به پیروی از رسول مکلف فرموده، پس اگر از رسول پیروی شود در حقیقت از فرمان خدا به دستور پیامبر پیروی شده است.

اشکالی که از کلام گذشته امام شافعی : گرفته می شود این است که فرموده: جمله و من یعصمهما را دوست ندارم، چون گرد آوری هر مخلوقی با خداوند منان در یک ضمیر و صیغه مکروه است.

اما بخاری و مسلم حدیثی از انس روایت می کنند که رسول خدا فرمود: **« ثلاث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما »**[[564]](#footnote-564)

(سه ویژگی و صفت هستند در هر کسی یافت شدند مزه ایمان را خواهد چشید، و آن اینکه خدا و رسولص را از هر کس بیشتر دوست داشته باشد )

چند پاسخ در این مورد ارائه شده

1ـ تثنیه ضمیر در حدیث بخاری به این اصل اشاره دارد که اعتبار به مجموع محبت خدا و رسول است نه تک تک آنها.

اما در حدیث خطابه بحث نافرمانی است که تنهای موجب گمراهی فرد می شود چون عطف کردن در حکم تکرار است و اصل این است که معطوف و معطوف علیه حکم مستقلی داشته باشند.

شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب بعد از ذکر جواب می فرماید: این پاسخ جداً بلیغ و رسا است [[565]](#footnote-565)

2ـ حدیث خطیب بر ادب و موقعیتش حمل می شود، معمولاً خطیب در مقام توضیح و بیان است باید از ایجاز و خلاصه گویی پرهیز کند.

3ـ نهی هنگامی است که ترس از خدشه دار شدن توحید موجود شود و پای بستن راهای نفوذ شرک به میان بیاید. اما هنگام امین بودن ازاین خطر به کار بردن ضمیر تثنیه جائز و روا است.

در هر صورت فرد مؤمن باید در مورد هر شبهه ای در راستای پاسداری دین و عقیده اش احتیاط به خرج دهد. امام شافعی : هم به همین مطلب اشاره دارد و منظورش از کراهت این احتیاط کردن است.

سخن آن مرد که نزد پیامبر گفت: اگر خدا و شما بخواید از این مقوله است، چون نصوص به نهی از آن دلالت می کنند تا احساس نشود که مؤمن بین مشیت خدا و بنده تفاوتی نمی بیند، اخر از چنین جمله ای بوی تفاوت نگذاشتن به مشام انسان می رسد.

از قتیبه انصاری روایت شده که یهودیی نزد پیامبر ص آمد و گفت: شما به خدا شرک می ورزید، می گوید: اگر خدا و تو بخواهید و به کعبه سوگند می خورید. بعد از آن رسول خدا صدستور داد که وقتی به کعبه سوگند یاد کردید، بگوید: « و رب الکعبه » به پروردگار کعبه ودر جمله دوم بگوید: **« ما شاء الله ثم شئت »** اگر خدا خواست و بعد از او تو هم خواستی. [[566]](#footnote-566)

بنابراین واجب است مؤمن از این کلمات شبهه برانگیز و نمونه آنها مانند بر خدا و تو توکل می کنم یا خدا و تو کافی هستید یا اگر خدا و تو نمی بودی دوری جوید.

اگر حال این الفاظ اینگونه باشند وای به حال کسانی که غیر خدا را می خوانند و به مخلوقات پناه می ببرد و از آنها یاری و مدد می جویند و به آنها متکی هستند همان طور که بسیاری از زائران قبوراز متصوفه بدان مبتلا هستند در منجلابش غرق گشته اند و در استانه جان دادن هستند.

**بحث هشتم: شفاعت**

شفاعت به معنی خواستن خوبی برای دیگری است، که در لغت مخالف وتر است، به این معنی که شفاعت كننده خواسته خود را به خواسته مشفوع پیوند می دهد.

منظور از شفاعت و پادرمیانی در روز قیامت است تا خداوند از گناهان شفاعت شونده در گذرد، که بزرگ ترین آنها شفاعت پیامبر بزرگ اسلام محمد ص برای افرادی است که مستحق می باشند.

بنابراین شفاعت از لحاظ نفع و زیان دو گونه است:

1ـ شفاعت مثبت: برای شفاعت شونده مفید است و تمام شرائطش تحقق یافته اند، که دو شرط دارد

اجازه پروردگار به شفاعت کننده برای شفاعت.

رضایت و خشنودی خداوند از شفاعت شونده.

دلائل فراوانی بر شروط یاد شده در قرآن یافت می شود مثلاً آيه 26 سوره نجم:

ﮋ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﮊ النجم: ٢٦ و بسا فرشتگانى كه در آسمانهايند [و] شفاعتشان به كارى نيايد مگر پس از آنكه خدا به هر كه خواهد و خشنود باشد اذن دهد.

و نیز می فرماید**:**  ﮋ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﮊ البقرة: ٢٥٥ ترجمه: كيست آن كس كه جز به اذن او در پيشگاهش شفاعت كند**.**

و نیز می فرماید**:**  ﮋ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﮊ الأنبياء: ٢٨ ترجمه: جز براى كسى كه [خدا] رضايت دهد شفاعت نمى‏كنند

و نیز می فرماید**:**  ﮋ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮊ يونس: ٣ ترجمه: شفاعتگرى جز پس از اذن او نيست

و آیات فراوان دیگر [[567]](#footnote-567).

شفاعت منفی و بدون فائده: شفاعتی است که فائده ای به حال شفاعت شونده ندارد چون شرائط شفاعت در آن پدیدار نشده.

همان شفاعتی که اهل شرک و گمراهی و نمونه آنها که در عالم خواب و خیال و آرزو به سر می برند، بدان دل خوش کرده اند. به گونه ای که گمان می کنند بعضی از مخلوقات بدون اجازه خداوند می توانند شفاعت کنند.

این همان شفاعتی است که قوم نوح و مشرکین لاحق آنها را به گمراهی و ضلالت کشانید، به گونه ای که به خاطر آن بتها را تعظیم می کردند تا نزد خدا شافع آنها باشد.

خداوند در سوره زمر می فرماید:

ﮋ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮊ الزمر: ٣ ترجمه: كسانى كه به جاى او دوستانى براى خود گرفته‏اند [به اين بهانه كه] ما آنها را جز براى اينكه ما را هر چه بيشتر به خدا نزديك گردانند نمى‏پرستيم.

و نیز می فرماید**:**  ﮋ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮊ يونس: ١٨ ترجمه: و به جاى خدا چيزهايى را مى‏پرستند كه نه به آنان زيان مى‏رساند و نه به آنان سود مى‏دهد و مى‏گويند اينها نزد خدا شفاعتگران ما هستند**.**

خداوند این شفاعت را نفی کرده و بیان فرموده که هرگزهیچ نفی به بار نمی آورد،

و در سوره بقره می فرماید :

ﮋ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﮊ البقرة: ٤٨ ترجمه: و بترسيد از روزى كه هيچ كس چيزى [از عذاب خدا] را از كسى دفع نمى‏كند و نه از او شفاعتى پذيرفته و نه به جاى وى بدلى گرفته مى‏شود و نه يارى خواهند شد**.**

و نیز می فرماید**:**  ﮋ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮊ البقرة: ٢٥٤ ترجمه: پيش از آنكه روزى فرا رسد كه در آن نه داد و ستدى است و نه دوستى و نه شفاعتى.

و در سوره غافر می فرماید: ﮋ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﮊ غافر: ١٨ ترجمه: براى ستمگران نه يارى است و نه شفاعتگرى كه مورد اطاعت باشد.

و در سوره مدثر می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﮊ المدثر: ٤٨ ترجمه: **ا**ز اين رو شفاعت‏شفاعت‏كنندگان به حال آنها سودى نمى‏بخشد.

خداوند در مورد شفاعت برعقیده مشرکین خط بطلان کشیده و تمام تعظیم و بزرگ داشتی که به آن دل خوش کرده بودند نفی می کند در سوره سبأ می فرماید:

ﮋ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﮊ سبأ: ٢٢ - ٢٣ ترجمه: بگو كسانى را كه جز خدا [معبود خود] پنداشته‏ايد بخوانيد هموزن ذره‏اى نه در آسمانها و نه در زمين مالك نيستند و در آن دو شركتى ندارند و براى وى از ميان آنان هيچ پشتيبانى نيست و شفاعتگرى در پيشگاه او سود نمى‏بخشد مگر براى آن كس كه به وى اجازه دهد تا چون هراس از دلهايشان برطرف شود مى‏گويند پروردگارتان چه فرمود مى گويند حقيقت و هموست بلندمرتبه و بزرگ.

خداوند در این آیات بیان فرموده کسی که شفاعت می پذیرد باید دارای صفات و ویژگیهای باشد تا بتواند خواسته ها شفاعت کنندگان را به جا بیاورد که عبارتند از:

1ـ ملک و قدرت: خداوند این صفت را از هر موجودی به جز خود نفی کرد: ﮋ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﮊ سبأ: ٢٢

2ـ اگر ملک هم نباشد باید شراکتی با مالک داشته باشد، این را هم از هر موجودی نفی می کند**:** ﮋ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﮊ سبأ: ٢٢

3ـ اگر نه مالک و نه شریک مالک است باید معین یا وزیر دست راست مالک باشد، این را هم نفی فرموده: ﮋ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﮊ سبأ: ٢٢

4ـ اگر نه مالک و نه شریک و نه وزیر باشد پس شفیع است و این شفیع همان کسی است که مشرکین در مورد الهه خود گمان می کردند و قبور پرستان بدان دل خوش نموده اند، اما خداوند شفاعت را از آنها نفی می کند، می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﮊ سبأ: ٢٣

تنها خداست که بعد از خشنودی از شفاعت شده گان به شافعین اجازه شفاعت می دهد، پس در این صورت دعوای مشرکین باطل می شود چون تنها نفع و زیان در اختیار پروردگار است و بس و هیچ کس نمی تواند کوچک ترین نفعی به دیگران برساند، و در سوره فرقان می فرماید:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﮊ الفرقان: ٣ ترجمه: و به جاى او خدايانى براى خود گرفته‏اند كه چيزى را خلق نمى‏كنند و خود خلق شده‏اند و براى خود نه زيانى را در اختيار دارند و نه سودى را و نه مرگى را در اختيار دارند و نه حياتى و نه رستاخيزى را.

و می فرماید: ﮋ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮊ الزمر: ٤٣ - ٤٤ ترجمه: يا آنان غير از خدا شفيعانى گرفته‏اند! به آنان بگو: «آيا (از آنها شفاعت مى‏طلبيد) هر چند مالک چيزى نباشند و درک و شعورى براى آنها نباشد بگو: «تمام شفاعت از آن خداست، (زيرا) حاکميّت آسمانها و زمين از آن اوست و سپس همه شما را به سوى او بازمى‏گردید.

و می فرماید: ﮋ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﮊ الأعراف: ١٩٤

ترجمه: در حقيقت كسانى را كه به جاى خدا مى‏خوانيد بندگانى امثال شما هستند پس آنها را [در گرفتاريها] بخوانيد اگر راست مى‏گوييد بايد شما را اجابت كنند

این همان شفاعت منفی و بی اثری است که مشرکین و عباد قبور در این دوران به آن دل بسته اند، در روز قیامت این شفاعت کنندگان از مشرکین تبرا می جویند و نه در دنیا یاور آنها هستند و نه در قیامت برایشان شفاعت می کنند.

ﮋ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﮊ الأنعام: ٩٤ ترجمه: و همان گونه كه شما را نخستين بار آفريديم [اكنون نيز] تنها به سوى ما آمده‏ايد و آنچه را به شما عطا كرده بوديم پشت‏سر خود نهاده‏ايد و شفيعانى را كه در [كار] خودتان شريكان [خدا] مى‏پنداشتيد با شما نمى‏بينيم به يقين پيوند ميان شما بريده شده و آنچه را كه مى‏پنداشتيد از دست‏شما رفته است.

شفاعت مثبت چند نوع دارد بزرگ ترین آنها شفاعت رسول اکرم ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ است برای شروع کردن محاسبه. این شفاعت همان جایگاه مدح شده ای است که در آيه 79 سوره اسراء بیان شده: ﮋ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ الإسراء: ٧٩ تا براى تو [به منزله] نافله‏اى باشد اميد كه پروردگارت تو را به مقامى ستوده برساند.

یکی دیگر از انواع شفاعتها، شفاعت برای وارد شدن بهشتیان به بهشت و شفاعت برای تخفیف عذاب عمویش ابی طالب و شفاعت محمد ص و پیامبران و نیاکان برای افراد موحدی که مرتکب گناه کبیره شده اند، همچنین برای افرادی که مستحق آتش هستند تا وارد آن نشوند و افرادی که در آتش هستند بیرون بیایند.

دلائل برای اثبات این نوع شفاعتها فروان و مشهور هستند، اگر همه آنها را ذکر کنیم سخن به درازا می کشد. [[568]](#footnote-568)

از امام شافعی ـ رحمه الله ـ روایتی، نقل شده که در آن به شفاعت عظمی پیامبردر روز قیامت اقرار کرده، در کتاب الرسالة [[569]](#footnote-569) در حق پیامبر فرموده: انتخاب پیامبر اعظم برای وحی برگذیده شده اش، وحی رسالتی که با اتمام نبوت ارزانی رحمت بر همه رسالتهای پیشین، پیشی گرفته و از همه پیام فرستادگان سابق فراگیر تر است. با بلند کردن آوازه اش میان گذشته گان، آوازه اش بلند می شود و در اینده شافع، شفاعت پذیرفته شده است.

اما در جایی دیگر بیان می کند شفاعت دارای چند شرط است، که شفاعت کننده باید حائز آن شرائط لازم باشد. امام شرائط لازم را اینگونه بیان می فرماید: چندی پیش از دو آيه برداشتی کردم که نزدم از دنیا و مافیها بهتر و محبوب تر است، خداوند در این دوآيه می فرمایند: ﭽ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮕ ﭼ [[570]](#footnote-570)ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯾ ﭼ[[571]](#footnote-571)

پس شفاعت راتعطیل نموده مگر با اذن و اجازه ی خویش. [[572]](#footnote-572)

کلام امام شافعی ـ رحمه الله ـ همچو تیشه ای بر سر افرادی که قائل به تملک شفاعت برای شفاعت کننده و قدرت بر شفاعت بدون اجازه پروردگار هستند می کوبد. چنین کلامی تنها از افراد جاهل و نادان به قدرت و عظمت خداوند صادر می گردد، چون قدرت خدا را با قدرت پادشاهان دنیا که نیازمند یاور و وزیر و دست اندر هستند تشبیه کرده اند.

خداوند به خاطراحترام گرفتن و حرمت گذاری در مقابل مردم از شفاعت کننده و اعلام رضایت و خشنودی از شفاعت شونده به شافعان اجازه شفاعت می دهد نه به منظور یاری و مساعدت در حمکرانی همچو حکمرانان ضعیف و ناتوان دنیا.

تنها یک مسئله ی فائده بخش باقی مانده که به امید خدا به بیان آن می پردازیم، مسئله هم این است، حکم طلب کردن شفاعت از پیامبر ص که امروزه مردم آنرا انجام می دهند چیست ؟

جواب:

1ـ چنین کاری جائز نیست، چون شفاعت حق انحصاری خداوند است، پس چگونه می توان آنرا از غیر خدا طلب کرد، خداوند می فرماید: ﭽ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮡ ﭼ الزمر: ٤٤

بگو شفاعت‏يكسره از آن خداست

2ـ هنوز اجازه شفاعت به پیامبر داده نشده بلکه چنین افتخاری به قیامت موکول شده است که بعد از طلب کردن حضرت به ایشان ص داده می شود. [[573]](#footnote-573)

3ـ چنین اعتقاد و طلب کردنی مانند کار و بینش مشرکین است که قرآن در مورد آنها چنین می فرماید:

ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﯢ ﭼ يونس: ١٨

و به جاى خدا چيزهايى را مى‏پرستند كه نه به آنان زيان مى‏رساند و نه به آنان سود مى‏دهد و مى‏گويند اينها نزد خدا شفاعتگران ما هستند

4ـ اگر کسی که از رسول خدا ص شفاعت می طلبد هدفش شفاعت عظمی است، چنین چیزی بدون طلبیدن حاصل می شود چون رسول خدا در آن روز برای همه شفاعت می کند، همانگونه که در حدیث مشهور شفاعت آمده.

5ـ و اگر هدفش شفاعت دیگری است، همانا حاصل شدنش با طلب کردن از پیامبر نیست، بلکه باید شروط لازم تحقق یابند، ابو هریره از رسول خدا ص پرسید: چه کسی در روز قیامت با شفاعت تو سعادت مند ترین مردم است ؟

فرمود: « لقد ظننت یا ابا هریره ان لا یسألنی عن هذا الحدیث احد اول منک لما رأیت من حرصک علی الحدیث. اسعد الناس بشفاعتی یوم القیامه من قال لا اله الا الله خالصاً من قبل نفسه »[[574]](#footnote-574)

(ای ابو هریره حدس می زدم که قبل از تو کسی در این مورد از نمی پرسد چون تو بر آن خیلی حریص هستی. سعادت مند ترین مردم به شفاعت من در روزقیامت کسی است که خالصانه بگوید: لا اله الا الله )

در حدیث دیگری می فرماید: « من سأل الله لی الوسیله حلت له شفاعتی یوم القیامه » [[575]](#footnote-575)(هر کس وسیله را از خدا برایم بخواهد، در روز قیامت شفاعتم بر او سزاوار خواهد بود )

هر کس شفاعت را از رسول خدا ص بطلبد بزرگ ترین ستون حصول شفاعت را ویران ساخته که همان تحقق بخشیدن به مفهوم لا اله الا الله است.

6ـ رسول خدا ص بیان فرموده[[576]](#footnote-576) که بعضی از امتش بدون حساب وارد بهشت می شوند و بعضی دیگر از امتش برای مردم شفاعت می کنند و به شفاعت کسی نیاز ندارند پس چرا مسلمان حریص نمی شود که جزء آنها باشد.

7ـ رسول خدا ص بیان فرموده که چه کسی از شفاعت در روز قیامت بهره می برد. فرموده: « لکل نبی دعوة مستجابة و انی اختبأت دعوتی شفاعة لأمتی یوم القیامة فهی نالها ان شاء الله منهم من مات لا یشرک بالله شیئاً »[[577]](#footnote-577) (هر پیامبری دعوتی دارد که مستجاب می گردد من دعوت خود را برای شفاعت درروز قیامت ذخیره کرده ام، امیداورم هر کس در حالی مرده باشد که به خدا شرک نورزیده باشد از آن بهرمند گردد ).

اگر انسان حق توحید را به جایی آورد نیازمند شفاعت پیامبر در روز قیامت نیست مگر در شفاعت شروع حساب و دخول به بهشت و هر دو با به جایی آوردن توحید حاصل می شوند.

اما برای شفاعت دوم یعنی شفاعت برای اهل گناهان کبیره نیازمند توبه نصوح است باید در حالی خدا را ملاقات کند که بر گناه کبیره اصرار نورزد. جابر می فرماید: کسی که اهل گناه کبیره نباشد چه نیازی به شفاعت دارد. [[578]](#footnote-578)

8ـ اگر کسی باز هم بر طلبیدن شفاعت اصرار می ورزد باید آنرا از صاحبش بطلبد که تنها خداوند است و مدام بگوید: خداوند محمد ص پیامبرت را در من شفیع بگردان. یا بگوید: خداوندا مرا از شفاعت شدگان پیامبرت قرار بده. یا نمونه این دعاها که وسیله مشروع و مفید هستند. شاید در سطور گذشته حق مطلب را در مورد شناختن شفاعت حقیقی مفید بیان کرده باشیم.

بیان روشن و واضحی بود از سلف صالح این امت در مورد شفاعت که امام شافعی ـ رحمه الله ـ هم یکی از فرزانه گان سلف صالح اسلام به شمار می آید.

**بحث هفتم: رقیه**

الرقی: جمع رقیه است، اوراد و کلمات یا علامات یا خطوطی بود که بر روی کاغذ یا پارچه یا چوب می نوشتند و باور داشتند که آنها را از بلا و بیماری مانند سر درد و تب و آفات دیگرنجات می دهد و آنرا به خود آویزان می کردند، در احادیث بعضی از آن منع شده و به بعضی هم اجازه داده شده است.

احادیثی که در مورد جواز آن روایت شده اند، حدیث عائشه است که می فرماید: رسول خدا ـ ص در بیماری وفاتش با خواندن دو سوره معوذتین در خود می دمید، وقتی بیماری ایشان شدت گرفت، من بعد از خواندن دو سوره در او می دمیدم و دستهایم را بر پاهیش می مالیدم تا خنک شوند.[[579]](#footnote-579)

دوباره از عائشه روایت شده که فرموده: رسول خدا ص به من دستور داد یا (دستور داد) بروم پیش فردی که زخم چشم را مداوا می کند، رقیه بگیرم.

از ام سلمه روایت شده که فرموده: رسول خدا ص در خانه من جاریه ای را دید که بر روی پیشانیش زردی بود، پیامبر ص فرمود: استرقوا لها فان بها النظرة [[580]](#footnote-580) (جشم بد او را زده بروید پیش کسی که زخم چشم را علاج می کند دعا به کار گیرید )

از عوف بن مالک روایت شده که گفته: به رسول خدا ص عرض کردم: ما در جاهلیت افسون می گرفتیم، شما در این مورد چه می فرماید ؟ فرمود: « اعرضوا علی رقاکم. لا بأس بالرقی ما لم یکن فیه شرک »[[581]](#footnote-581) رقیه را به من نشان بدهید. بدان نگاه کرد و فرمود: اگر الوده به شرک نشود اشکالی ندارد.

احادیثی که بر حرمت یا کراهت افسون دلالت می کنند، حدیث «ان الرقی و التمائم و التولة شرک » است یعنی رقیه و افسون وسحر و جادو شرک هستند.

یا حدیث « لم یتوکل من استرقی او اکتوی »[[582]](#footnote-582) (کسی که افسون می گیرد و داغ می کند توکل نکرده )

یا حدیث هفتاد هزار « هم الذین لا یسترقون و لا یتطیرون و لا یکتوون و علی ربهم یتوکلون »[[583]](#footnote-583) (آنان کسانی هستند که افسون نمی کنند و با پرندگان فال نمی گیرند و همیشه بر پروردگار خود توکل می کنند) و در روایت مسلم « هم الذین لا یرقون و لا یسترقون »[[584]](#footnote-584) روایت شده یعنی نه افسون می کنند و نه افسون می خواهند.

بزرگان دین در پاسخ این احادیث گفته اند: تعارض و تناقصی میان احادیث وجود ندارد، چون رقیه با وجود شرائطی جائز است و اگر حائز آن شرائط نباشد حرام و مکروه است.

سیوطی می فرماید: بزرگان دین اتفاق دارند، اگر رقیه حائز سه شرط ذیل باشد جائز است

1ـ باید با کلام خدا یا اسماء و صفات او باشد.

2ـ باید با زبان عربی روان و خوانا باشد.

3ـ باید فرد معتقد باشد که رقیه ذاتاً هیچ تأثیری ندارد. [[585]](#footnote-585)

اگر یکی از این شرائط مختل شد رقیه جائز نیست، بنابراین احادیث دال بر جواز رقیه بر رقیه ای اطلاق می شود که حاوی شرائط لازم باشد و احادیث نهی هم بر رقیه ای که شرائط لازم در آن به جا نیامده است.

از حدیث هفتاد هزار فهمیده می شود که هر نوع رقیه ای با کمال توکل مخالفت دارد و همچنین بین کسی که رقیه برای خود می گیرد یا کسی از دیگری می خواهد برایش رقیه گرفته شود یا کسی بدون خواستن برایش رقیه گرفته شده تفاوتهای وجود دارد.

اما بزرگان در مورد حدیث امام مسلم گفته اند: عبارت زیادی « لا یرقون و لا یسترقون » معلول و ضعیف است.

ابن تیمیه می فرماید: این روایت ظن و گمان راوی است، پیامبر : نفرمود: لا یسرقون چون راقی (رقیه کننده ) نسبت به برادر رقیه شده اش حسن ظن دارد، در مورد رقیه از پیامبرص سؤال، ایشان در جواب فرمودند: « من استطاع منکم ان ینفع أخاه فلینفعه، و لا بأس بالرقی ما لم یکن شرکاً » [[586]](#footnote-586) (هر کس می تواند به برادر ایمانیش نفع برساند، آنرا انجام دهد. سپس فرمود: اگر با شرک قاتی نشود اشکالی ندارد ) و همچنین پیامبر ص برای اصحاب رقیه می گرفت.

تفاوت میان راقی و مسترقی در این است که مسترقی قلبش متوجه غیر خدا است اما راقی چنین نیست، مفهوم حدیث هفتا هزار این است که هفتاد هزاری که بدون حساب وارد بهشت می شوند توکل کامل دارند، از دیگران رقیه نمی خواهند و به داغ جاهلی ایمان ندارند و فال بد نمی گیرند. [[587]](#footnote-587)

خلاصه: رقیه با رعایت شرائط مذکور جائز و مشروع است و اشکالی ندارد که انسان خودش رقیه بگیرد ولی از دیگران نخواهد که چنین کاری برایش انجام دهند.

امام شافعی : در مورد رقیه می فرماید:

ربیع می گوید: از امام در مورد رقیه پرسیدند ؟

امام فرمود: اگر با کتاب خدا یا اسماء او باشد اشکالی ندارد.

گفتم: آیا اهل کتاب می توانند برای مسلمانان رقیه بگیرند ؟

فرمود: بله، اگربه آنچه از کتاب در رقیه به کار می برند آگاه باشند.

گفتم: چه دلیلی دارید ؟

فرمود: بجز دلیل دوست ما و شما دلیل، دیگری ندارم، مالک از یحیی بن سعید از عمرة دختر عبدالرحمان از ابابکر به ما خبر داده که در حالی پیش عائشه رفت که تب شدیدی داشت، و یهودی مشغول رقیه کردنش بود. ابوبکر خطاب به مرد یهودی گفت: با کتاب خدا رقیه بگیر. [[588]](#footnote-588)

به شافعی : گفتم: من رقیه اهل کتاب را دوست ندارم.

فرمود: چرا؟ در حالی که شما حدیث را از ابوبکر نقل می کنید و نمی بینم که خلاف آنرا از اصحاب رسول خدا ص نقل کرده باشید، ضمناً خداوند زناشوی با اهل کتاب و طعام آنها را حلال کرده، به نظر من قیه هم مثل اینها است یا حتی از آن هم کمتر است. [[589]](#footnote-589)

در مذهب امام شافعی ـ رحمه الله ـ رقیه جائز است اما مشروط به این شرط که با کتاب خدا یا اسمائش باشد. این نظری است صحیح و درست.

اما در مورد رقیه اهل کتاب میان بزرگان دین اختلاف به وجود آمده بعضی قائل به آن هستند و گروهی هم منکرش.

**دیدگاه علماء در مورد رقیه اهل کتاب:**

دیدگاه اول: درست است، شافعی ـ رحمه الله ـ و مالک در یکی از اقوالش[[590]](#footnote-590) طرف دار این نظریه هستند. [[591]](#footnote-591) دلیل آنها حدیث ابی بکر است که در مؤطأ روایت شده و امام شافعی ـ رحمه الله ـ در جواب ربیع به آن استناد کرد.

ابن بطال می گوید: منظور از کتاب در حدیث ابی بکر تورات و انجیل چون کلام خدای که شفا دهند است. [[592]](#footnote-592)

زرقانی می گوید: منظور ابو بکر از کتاب خدا دو احتمال دارد اگر به مسلمان شدن یهودی امیدوار بوده قرآن است و اگر امیدی نداشته تورات است.[[593]](#footnote-593)

باجی می گوید: ظاهراً هدفش تورات بوده چون یهودی معمولاً قرآن نمی خوانند و احتمال دارد هدفش از کتاب خدا اسماء پروردگار باشد یا گفته رقیه ای باشد موافق قرآن.

دیدگاه دوم: مکروه است، ریبع بن سلیمان دوست شافعی ـ رحمه الله ـ و مالک در قول دیگرش این نظریه را پذیرفته اند. سبکی این نظریه را به محمد بن حسن حنفی هم نسبت داده است. [[594]](#footnote-594)

باجی می گوید: از امام مالک روایت شده که گفته: رقیه اهل کتاب را دوست ندارم و آنرا مکروه می دانم.

شاید منظور امام رقیه ای باشد که موافق کلام خدا نیست بلکه از جنس سحر و جادوی است که با تعلیم شریعت مقدس اسلام منافات دارد. [[595]](#footnote-595)

مازری می گوید: در مورد رقیه اهل کتاب اختلاف دارند، گروهی آنرا جائز می دانند و مالک آنرا مکروه می داند چون احتمال تبدیل و تغیر از آنها بعید نیست. [[596]](#footnote-596)

چیزی که از کلام قائلین به کراهت فهمیده می شود این است که برای کراهت دو علت بیان می کنند:

1ـ ترس از اینکه رقیه آنها از تورات منحرف شده باشد.

2ـ رقیه ای باشد که معنی آن قابل فهم نباشد، بیشتر به سحر و شعبده بازی نزدیک باشد تا به کلام خدا، چنین چیزی در هر دو دین باطل و حرام است.

طرف داران نظریه اول اینگونه به این دو علت پاسخ داده اند که چنین چیزی بعید است چون افسونگری هم مانند طبابت است، اگر فرد ماهری نباشد خوب نمی گوید و اگر ماهر و چیره باشد به خاطر پیشه و صنعت خودش به چنین کاری دست نمی زند. [[597]](#footnote-597)

**ترجیح اقول:**

روشن است که رقیه خواستن از دیگران منافی توحید و توکل کامل است همانگونه که حدیث هفتاد هزار به آن اشاره فرمود، بنابراین بر مسلمان لازم است که خودش برای خودش دعا بخواند و رقیه کند و اگر به دیگران نیاز داشت باید شرائط لازم را رعایت کند هر چند باز هم مکروه است.

اگر چنین کاری نزد مسلمانان مکروه باشد پیش اهل کتاب قطعاً مکروه شدت می گیرد و شاید حکم حرام به خود بگیرد، هر چند شرائط لازم هم به تحقق بپیوندند، اما اگر شرائط به جا نیامد پیش مسلمان و غیرمسلمان حرام است.

چیزی که بر مکروه بودن افسونگری نزد اهل کتاب دلالت می کند هر چند حائز شرائط هم باشد، حدیث زینب از ابن مسعود است که می فرماید: اگر عبدالله از جایی برمی گشت و به پشت در می رسید شروع می کرد به سرفه کردن و تف آنداختن تا مرا در حالی مشاهده نکند که دوست ندارد، تا اینکه روزی آمد و شروع کرد به سرفه کردن و وارد شد، اما در آن وقت پیر زن یهودی برای رقیه کردن بیماری پوستیم آنجا بود.

او را زیر تختخواب پنهان کردم.

عبدالله کنارم نشست و وچشمش به نخی که بر گردنم آویخته بودم افتاد.

گفت: این چیست ؟

گفتم: نخی است برای رقیه.

عبدالله آنرا گرفت و پاره کرد، سپس گفت: خانواده عبدالله از شرک بی نیاز هستند، از رسول خدا ص شنیدم که می فرمود: رقیه و تمیمه و تولة[[598]](#footnote-598) (جادو) شرک هستند.

گفتم: چرا چنین می گوید، آخر من چشمم درد می کرد زن یهودی پیش من آمد و برایم رقیه گرفت، چشمم خوب شد و دیگر درد ندارد.

گفت: این کار شیطان است، اول آنرا به درد می آورد تا تو افسون بگیری اگر گرفتی دست بر می دارد و تو هم می گوید: افسون مرا خوب کرد. هنگام درد ان دعا را بخوانید کافی، که رسول خدا ص می فرماید: «أذهب البأس رب الناس و اشف الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقماً» [[599]](#footnote-599)

(ای پروردگار مردم درد را ببر، تو شفا دهنده هستی مرا شفا بده، هیچ شفا دهند ای جز تو نیست، شفائی که هیچ دردی را جا نمی گذارد.

این حدیث بر کراهت ابن مسعود از رقیه یهودی دلالت می کند، ایشان نپرسید آیا با کلام خدا افسون می کند یا نه بلکه مطلقاً آنرا حرام قلمداد فرمود.

لازم است بدانیم قیاس مشرکین و کاهنان و شعبده بازان بر اهل کتاب جائز نیست چون اهل کتاب، کتاب دارند که دستور خدا است و هنوز هم پیش آنها است هر چند تحریف هم شده. اما کاهنان و ساحران و امثال آنها از مشرکین بیشتر رقیه هایشان بر سحر و جادو و به کار گیری جن بنا شده، و چنین چیزی اصلاً درست نیست، در باب سحر و ساحر حکم آنرا بیان کردیم.

روش امام شافعی : در زمینه‌ اثبات عقیده

فصل اول توحید ربوبیت

**بحث اول: روش سلف در اثبات وجود خدا**

**بحث دوم: روش متکلمین در اثبات وجود خدا**

**بحث سوم: روش شافعی** : **در زمینه‌ اثبات وجود خدا**

مقدمه:

معلوم است که ایمان به وحدانیت و ربوبیت خداوند متعال امری فطری است، دلها بر آن آفریده شده اند و سرشت نفسها بر آن رشد کرده اند و همه ملتها بر آن اتفاق دارند. خداوند متعال خیلی آشکار تر است تا بر وجودش اقامه حجت شود. قرآن می فرماید:

ﮋ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﮊ إبراهيم: ١٠ ترجمه: پيامبرانشان گفتند مگر درباره خدا پديد آورنده آسمانها و زمين ترديدى هست او شما را دعوت مى‏كند**.**

بدین علت قضیه اثبات وجود خدا در قرآن پر رنگ نیست بلکه خداوند آنرا امری کاملاً آشکار و بدیهی جلو می دهد که نیازمند دلیل و برهان نیست، تنها به لوازمش که دعوت پیامبران و چکیده دعوت آنها که توحید خداوند و انحصار عبادت در حق ایشان می باشد استناد می فرماید، چون هر نوع کفری که احتمال وقوع آن انتظار می رود در توحید بیان شده است، پس اگر هدف برانگیختن پیامبران مشخص شده همه اشکالها در مورد خدا بر طرف می گردد.

خداوند می فرماید:

ﮋ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﮊ البقرة: ٢١ – ٢٢

ترجمه: اى مردم پروردگارتان را كه شما و كسانى را كه پيش از شما بوده‏اند آفريده است پرستش كنيد باشد كه به تقوا گراييد. همان [خدايى] كه زمين را براى شما فرشى [گسترده] و آسمان را بنايى [افراشته] قرار داد و از آسمان آبى فرود آورد و بدان ميوه‏ها رزقى براى شما بيرون آورد پس براى خدا همتايانى قرار ندهيد در حالى كه خود مى‏دانيد

آیات فراوانی در این مورد وجود دارند اما ما به همین اندازه بسنده می کنیم. [[600]](#footnote-600)

در صحیحین از ابن مسعود روایت شده که فرمودند: به پیامبر ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ عرض کردم، چه گناهی از همه گناهان بزرگ تر است ؟

فرمود: **« ان تجعل لله نداً و هو خلقک »** (شرک ورزیدن به خدا در حالی که تو را آفریده ).[[601]](#footnote-601)

ابن تیمیه می فرماید: وحدانیت در ربوبیت پروردگار با مشروعیت نبوت و چگونگی آفرینش سرشت و بدیهیات عقلی و دلائل خدشه ناپذیر نقلی و اتفاق همه ملتها و دلائل دیگر آشکار و بدیهی است. [[602]](#footnote-602)

همچنین در جایی دیگر می فرماید: چگونه بر وجود خدا دلیل خواسته می شود در حالی که خودش دلیل بر هر چیزی است، همیشه این بیت را می سراید:

و لیس یصح فی الاذهان شیء اذا احتاج النهار الی دلیل [[603]](#footnote-603)

اگر روز نیازمند دلیل باشد اعتبار به هیچ یک از معلومات ذهن صحیح نیست، بلکه همه آنها نادرست و بی ارزش می مانند.

ابن قیم بعد از ذکر کلام استاد نامورش می فرماید: روشن است که وجود خداوند برای عقل و فطرت از روز روشن تر است، پس اگر در خدا شک کند و به آن اعتقاد نداشته باشد باید عقل و فطرت خودش را متهم کند. [[604]](#footnote-604)

بدین علت هنگامی که فطرت بعضی گروها تغییر یافت و وجود خداوند را آشکارا انکار کردند و به عقیده قدیم بودن این جهان گرایش پیدا کردند و اينكه نابودی آنها با گذشت شب و روز صورت می گیرد نه به دست خدا توانا و چیره دست که همان ماده پرستان (ماتریالیست) بودند، قرآن به گونه ای مهر بطالت بر عقید آنها و امثال آنها زد که اصلاً با وجود چنین پاسخی به دلائل و برهانهای اهل کلام نیازمند نیستیم.

این پاسخها دلائل متقن و قویی بر وجود خدا و توحید عبادت و شرک بودن هر عبادتی برای غیر خدا می باشد.

**بحث اول: روش سلف در اثبات وجود خدا**

اولین دلیلی که قران در این مورد بیان می فرماید، همان فطرت و سرشت است، این همان فطرتی است که خداوند آنرا در سوره روم ذکر فرموده:

ﮋ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﮊ الروم: ٣٠

ترجمه: پس روى خود را با گرايش تمام به حق به سوى اين دين كن با همان سرشتى كه خدا مردم را بر آن سرشته است آفرينش خداى تغييرپذير نيست اين است همان دين پايدار ولى بيشتر مردم نمى‏دانند

پیامبر ص می فرماید: **« کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه واو ینصرانه او یمجسانه »** (هر بچه ای با فطرت پاک اسلام بدنیا می آید ولی پدر و مادرش او را بسوی یهودیت یا نصرانیت یا آتش پرستی سوق می دهند )[[605]](#footnote-605)

عالمان در تعریف فطرت اختلاف دارند همانگونه که ابن عبد البر می فرماید در شش دیدگاه خلاصه می شود:

1ـ بعضی می گویند: شناخت خلقتي كه مولود در بدء تولد نسبت به خدا دارد وبعضي گفته اند اسلام است.

2ـ سعادت و بدبختی است که در ابتداء آفرینش برای او ثبت شده، و بر این وضعیت ادامه پیدا می کند

3ـ خداوند هر انسانی را بر انکار و شناخت و کفر و ایمان آفریده است.

4ـ فطرت همان عهد و پیمانی است که خداوند از همه انسانها در روز اول گرفته است.

5ـ فطرت همان تغییری است که خداوند در قلب انسانها به سوی آنچه دوست دارد ایجاد می فرماید، پس فطرت نزد آنها همان قضاء و قدر است

6ـ فطرت اسلام است.

ابن عبدالبر دیدگاه اول را ترجیح داده، می فرماید: فطرت یعنی همان سرشتی که بچه بر آن آفریده می شود، سرشتی است که اگر رشد کند و به مرحله شناخت برسید می تواند خدا را بشناسد، سرشتی است مخالف طبیعت حیوانات چون حیوانات به معرفت خداوند دست پیدا نمی کنند. [[606]](#footnote-606)

ابن تیمیه دیدگاه ششم را ترجیح داده چون ذات سرشت به وحدانیت و محبت خدا اقرار می کند و تسلیم پرودگار است و در مقابلش سر ذلت فرو می نهد، خلاصه اگر فطرت از بیماری و عوارض بیرون و درون سالم بماند در برابر خداوند سرتسلیم فرود می آورد.

آثار منقول از بزرگان سلف تنها به این دیدگاه اشاره می کند و تنها بر ترجیحش دلالت می نمایند. [[607]](#footnote-607)

ابن قیم می فرماید: فطرت بر معرفت و محبت خدا و اخلاص در مقابل ایشان و اقرار به شریعت اسلام و ترجیح آن بر شرائع دیگر آفریده شده، سرشت اینها را به صورت مجمل و بعضی مواقع به صورت مفصل می شناسد، پیامبران برانگیخته شده اند تا اینها را به انسان یادآوری کنند و مجملاتش را تفصیل فرمایند و عوامل نابودی را در صورت پیروی از آنها به انسان هشدار دهند و اسباب معارض فطرت را به انسان بشناسانند. [[608]](#footnote-608)

امام بخاری این دیدگاه را ترجیح داده، می فرماید: فطرت همان اسلام است، سپس حدیث گذشته را از ابی هریره ذکر می کنند. [[609]](#footnote-609)

ابن تیمیه دیدگاه ابن عبدالبر را اینگونه رد می کند: اگر هدفش از فطرت استقرار و قدرت بر معرفت باشد، ضعیف است چون با قدرت تنها نمی تواند متصف به پاکی و اقرار بر دین اسلام گردد. و اگر هدفش قدرت بر معرفت همراه اراده بر آن باشد، قدرت تام و اراده مستلزم پدید آمدن اراده شده هستند یعنی آنها به گونه ای آفریده شده اند که بر شناخت و اراده توانا و چیره هستند چنین چیزی مستلزم ایمان است. [[610]](#footnote-610)

ابن تیمیه همه دیدگاه ها را در مورد فطرت نقل می کند سپس دیدگاهی را ترجیح می دهد که فطرت را به اسلام معنی کرده همانطور که بیان کردیم، در پایان می فرماید: این همان چیزی است که رسول ص در حدیث فطرت بدان خبر داده و دلائل عقلی بر راستی و درستی آن دلالت می کنند، هر کس مخالف مفهوم حدیث باشد در حقیقت گمراه است و با هشت دلیل به سوی پرتگاه در شتاب است، در ادامه می فرماید: پس بچه تازه به دنیا آمده بر یهودی یا مسیحی و به طریق اولی بر آتش پرستی آفریده نشده بلکه بر دین پاکی که متضمن شناخت حقیقت و عمل بر اساس آن است پدید آمده. [[611]](#footnote-611)

بنابر این حدیث و درستی استناد به آن و دلائلی که بعداً می آید اهمیت آفریدن انسان بر توحید الوهیت و به طریق اولی توحید ربوبیت بیان شد.

ابن تیمیه می فرماید: هر حقی که بر وجودش دلیل خواسته شود باید نفس در وجود آنرا احساس کند تا بتوان بر آن برهان طلبید یا حداقل بعضی از آن را احساس کرد، اما انچه نفس نتواند آنرا احساس کند هرگز نمی توان بر آن دلیل اقامه نمود. [[612]](#footnote-612)

**دلیل دوم:**

استدلال به آیات کونی و آفاقی، این دلیل بیشترین فائده دارد و آسان ترین راه است و از هر دلائل دیگر نتیجه بخش تر و سالم تر و دور تر از خطا و اشتباه است. بدین علت وقتی از عرب بادیه ی نشینی در مورد وجود خدا پرسیده شد، در جواب گفت: سبحان الله سرگین بر شتر دلالت می کند و هر نشانه و اثری بر مأثر دلالت می کند، آیا آسمان با همه برج هایش و زمین با همه شیب و دره هایش و دریا ها با همه امواجش بر وجود خداوند دانا و آگاه دلالت نمی کند ؟ [[613]](#footnote-613)

ابو نواس در جواب این پرسش می گوید:

**تأمل فی نبات الارض و انظر الی آثار ما صنع الملیک**

**عیون من لجین شاخصات باحداق هی الذهب السبیک**

**علی قضب الزبرجد شاهدات بان الله لیس له شریک**

ابن معتز می گوید:

فواعجباً کیف یعصی الاله ام کیف یجحده الجاحد

ولله فی کل تحریکــــــة و تسکینة ابداً شــــاهــد

و فی کل شیء لـه آیــة تدل علی ان واحـــــــد

شگفتا چگونه خدا نافرمانی می شود، یا چگونه او را آنکار می کنند در حالی که در هر تحرک و سکون همیشکی شاهدی بر خدا یافت می شود، در هر چیزی آیت و نشانه ای و است که بر وحدانیت خدا دلالت می کند.

یکی دیگر می گوید:

سل الواحة الخضراء و الماء جاریـــاً و هذی الصحاری و الجبال الرواسیـــا

سل الروض مزداناً سل الزهر و الندی سل اللیل و الاصباح و الطیر شادیـــا

و سل هذه الانسام و الارض و السماء و سل کل شیء تسمع الحمد ساریــــا

فلوجن جن هذا اللیل و امتد سرمــدا فمن غیر ربی یرجع الصبح ثانیـــــا

از گیاه سبز و آب جاری سؤال کن و از این صحرای و بیابان و کوهای بلند بپرس از باغ و گل و شب نم و شب و صبح و پرندگان آواز خوان بپرس، از نسیم و زمین و آسمان و از هر کسی که ذمذمه حمد را می شنود بپرس، اگر این شب به روز نرسد و همیشه شب باقی بماند چه کسی غیر از خدا می تواند شب را به روز برساند و دوباره صبح را بیافریند ؟

خداوند در مقام رد، علیه افرادی که سرشتشان فاسد شده است و خدا را انکار می کنند یا برای او همباز قرار داده اند، بزرگ ترین دلیل و آشکار ترین برهان اقامه می فرماید، آن آيه جزء آيه سوره علق آيه ی دیگری نیست، اولین آيه ای که بر پیامبرص نازل شده، می فرماید:

ﮋ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮊ العلق: ١ - ٢

ترجمه: بخوان به نام پروردگارت كه آفريد انسان را از علق آفريد

خداوند ابتداء خلق را بصورت مطلق بیان می فرماید، سپس آنرا به انسان مقید می سازد تا اعلام دارد که هر مخلوقی نیازمند خالقی است، علماء این دلیل را دلیل خلق می نامند.

آیات فراوانی به این دلیل اشاره می فرمایند:

ﮋ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﮊ الطارق: ٥ - ٦

ترجمه: پس انسان بايد بنگرد كه از چه آفريده شده است از آب جهنده‏اى خلق شده

ﮋ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮊ الغاشية: ١٧

ترجمه: آيا به شتر نمى‏نگرند كه چگونه آفريده شده

ﮋ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﮊ الطور: ٣٥

ترجمه: آيا از هيچ خلق شده‏اند يا آنكه خودشان خالق [خود] هستند

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﮊ الحج: ٧٣ ترجمه: اى مردم مثلي زده شد پس بدان گوش فرا دهيد كسانى را كه جز خدا مى‏خوانيد هرگز [حتى] مگسى نمى‏آفرينند هر چند براى [آفريدن] آن گردآیند و اگر آن مگس چيزى از آنان بربايد نمى‏توانند آن را بازپس گيرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﮊ إبراهيم: ١٩ ترجمه: آيا در نيافته‏اى كه خدا آسمانها و زمين را به حق آفريده اگر بخواهد شما را مى‏برد و خلق تازه‏اى مى‏آورد

ﮋ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮊ فصلت: ٩ ترجمه: گو آيا اين شماييد كه واقعا به آن كسى كه زمين را در دو هنگام آفريد كفر مى‏ورزيد و براى او همتايانى قرار مى‏دهيد اين است پروردگار جهانيان

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﮊ النمل: ٦٤ يا آن كس كه خلق را آغاز مى‏كند و سپس آن را بازمى‏آورد و آن كس كه از آسمان و زمين به شما روزى مى‏دهد آيا معبودى با خداست بگو اگر راست مى‏گوييد برهان خويش را بياوريد

آیات فراوان دیگری در این مورد وجود دارد که بر وحدانیت خداوند و توحید ربوبیت پرودگار دلالت می کنند و اینکه تنها خداوند منان شایسته الوهیت و بدون انباز است. [[614]](#footnote-614)

**دلیل عنایت:**

علماء دلیل دیگری استنباط کرده اند که به آن دلیل عنایت گفته می شود، دلیل عنایت از جمله ي دلائل وحدانیت پروردگار است اگر عالمانه به جهان محسوس گردا گرد خود نظر بیفکنیم متوجه می شویم که این عالم ارتباط دقیق و عمیقی به هم دارند، بعضی از بزرگان می گویند: اگر این حهان بدون آفریننده باشد بدترین وضعیت ایجاد می شود، آیا درست شده ای دیده اید که سازنده نداشته باشد، یا سقف بلند شده ی بدون دیوار یافت می شود؟ آیا انکار سازنده تنها تکبر و فخرفروشی نیست؟ و تنها کافران و عقل مسخ شده ها خداوند را انکار می کنند.

یکی دیگر می گوید: به سوی آسمان پرواز کن و خوب بدان خیره شو و آثار را پی چوی و اخبار را جمع آوری کن، هماهنگی کهکشان ها و اختلاف نور و تاریکی و این هوای مشترک را چگونه می بینید.

آیات فراوانی به این دلیل اشاره می فرمایند:

ﮋ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﮊ فصلت: ٥٣ ترجمه: به زودى نشانه‏هاى خود را در افقها[ى گوناگون] و در دلهايشان بديشان خواهيم نمود تا برايشان روشن گردد كه او خود حق است آيا كافى نيست كه پروردگارت خود شاهد هر چيزى است

ﮋ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ الجاثية: ٣ - ٦ ترجمه: به راستى در آسمانها و زمين براى مؤمنان نشانه‏هايى است و در آفرينش خودتان و آنچه از [انواع] جنبنده[ها] پراكنده مى‏گرداند براى مردمى كه يقين دارند نشانه‏هايى است و [نيز در] پياپى آمدن شب و روز و آنچه خدا از روزى از آسمان فرود آورده و به [وسيله] آن زمين را پس از مرگش زنده گردانيده است و [همچنين در] گردش بادها [به هر سو] براى مردمى كه مى‏انديشند نشانه‏هايى است اين[ها]ست آيات خدا كه به راستى آن را بر تو مى‏خوانيم پس بعد از خدا و نشانه‏هاى او به كدام سخن خواهند گرويد**.**

ﮋ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮊ النبأ: ٦ - ١٦ ترجمه: آيا زمين را گهواره‏اى نگردانيديم و كوهها را [چون] ميخهايى [نگذاشتيم]و شما را جفت آفريديم**.** و خواب شما را [مايه] آسايش گردانيديم**.** و شب را [براى شما] پوششى قرار داديم**.** و روز را [براى] معاش [شما] نهاديم**.** و بر فراز شما هفت [آسمان] استوار بنا كرديم**.** و چراغى فروزان گذارديم**.** و از ابرهاى متراكم آبى ريزان فرود آورديم**.** تا بدان دانه و گياه برويانيم**.** و باغهاى در هم پيچيده و انبوه**.**

ﮋ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﮊ عبس: ٢٤ - ٣٢ ترجمه: پس انسان بايد به خوراك خود بنگرد**.** كه ما آب را به صورت بارشى فرو ريختيم**.** آنگاه زمين را با شكافتنى [لازم] شكافتيم**.** پس در آن دانه رويانيديم**.** و انگور و سبزى**.** و زيتون و درخت‏خرما**.** و باغهاى انبوه**.** و ميوه و چراگاه**.** [تا وسيله] استفاده شما و دامهايتان باشد**.**

ﮋ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮊ آل عمران: ١٩٠ مسلما در آفرينش آسمانها و زمين و در پى يكديگر آمدن شب و روز براى خردمندان نشانه‏هايى [قانع كننده] است**.**

و آیات فراوان دیگری که انسان را متوجه جهان و مخلوقات موجود درآن می کند که با چه نظام شگفت آور و دقیقی در حرکت به سوی هدف خویش می باشد، همه اینها عقل انسان را رهنمائی می کنند که پشت این مخلوقات خداوند گار حکیم و تدبیر کننده ای و متصرف تنها وجود دارد، حتی خداوند انسان و آنچه در درونش نهفته هست دلیل بر تنهای خود و استحقاق عبودیت انحصاری و که هیچ شریک و انبازی ندارد قرار داده است. خداوند می فرماید:

ﮋ ﮢ ﮣﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮊ الذاريات: ٢١ ترجمه: و در خود شما پس مگر نمى‏بينيد.

و آیات فراوان دیگر در این مورد وجود دارند. [[615]](#footnote-615)

علماء دلیل چهارمی به دلائل سه گانه بیش افزوده اند که به دلیل معجزه معروف است، که با پشت گیری دلائل گذشته دال بر صدق نبوت محمد ص هستند.

ابن تیمیه می فرماید: ابو یعلی در عیون المسائل گفته: آنهای که نبوت را پذیرفته اند به محض پذیرش آن، شناخت خدا را به دست آورده اند بر خلاف اشاعره که می گویند: شناخت خدا بدون دلیل عقلی امکان حصولش نیست.

قاضی ابو یعلی می گوید: ما منکر تفکر نیستیم و شناخت را هم قدغن نمی کنیم، در این اختلاف داریم آیا شناخت بدون دلیل عقلی حاصل نمی شود، ما می گویم: اگر نبوت پیامبرص را با معجزه پذیرفتیم، می دانیم که حتماً خدایی هم وجود دارد، چون امکان برانگیختن رسل بدون خدا ممکن نیست، حالا پیامبری هست، اگر وجود پیامبر ثابت شد از استدلال عقلی بر وجود خدا بی نیاز خواهیم گشت.

سپس ابن تیمیه کلام بیهقی را در این مورد نقل می کند که می فرماید: اگر استدلال گذشتگان تحقیق یابد، کافی و کامل و صحیح است، چون خداوند در قرآن داستان انکار خدا را توسط فرعون چنین بیان می فرماید:

ﮋ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﮊ الشعراء: ١٦ - ٣٣ ترجمه: پس به سوى فرعون برويد و بگوييد ما پيامبر پروردگار جهانيانيم**.** فرزندان اسرائيل را با ما بفرست**.** {فرعون] گفت آيا تو را از كودكى در ميان خود نپرورديم و ساليانى چند از عمرت را پيش ما نماندى**.** و [سرانجام] كار خود را كردى و تو از ناسپاسانى**.** گفت آن را هنگامى مرتكب شدم كه از گمراهان بودم**.** و چون از شما ترسيدم از شما گريختم تا پروردگارم به من دانش بخشيد و مرا از پيامبران قرار داد**.** و [آيا] اينكه فرزندان اسرائيل را بنده [خود] ساخته‏اى نعمتى است كه منتش را بر من مى‏نهى**.** فرعون گفت و پروردگار جهانيان چيست**.** گفت پروردگار آسمانها و زمين و آنچه ميان آن دو است‏اگر اهل يقين باشيد**.** [فرعون] به كسانى كه پيرامونش بودند گفت آيا نمى‏شنويد**.** [موسى دوباره] گفت پروردگار شما و پروردگار پدران پيشين شما. [فرعون] گفت واقعا اين پيامبرى كه به سوى شما فرستاده شده سخت ديوانه است**.** [موسى] گفت پروردگار خاور و باختر و آنچه ميان آن دو است‏اگر تعقل كنيد**.** [فرعون] گفت اگر خدايى غير از من اختيار كنى قطعا تو را از [جمله] زندانيان خواهم ساخت**.** گفت گر چه براى تو چيزى آشكار بياورم**.** گفت اگر راست مى‏گويى آن را بياور**.** پس عصاى خود بيفكند و بناگاه آن اژدرى نمايان شد**.** و دستش را بيرون كشيد و بناگاه آن براى تماشاگران سپيد مى‏نمود**.**

در این آیات بیان شد که موسی در مقابل فرعون و اطرافیانش معجزه دال بر نبوتش را نشان می دهد که خداوند برای تأیید نبوتش به او داده، ایشان با همین معجزه به فرعون ثابت می کند که او خدا نیست بلکه خودش خدای دارد.

یا در آيه دیگری خدا می فرماید:

ﮋ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﮊ هود: ١٤ پس اگر شما را اجابت نكردند بدانيد كه آنچه نازل شده است به علم خداست و اينكه معبودى جز او نيست پس آيا شما گردن مى‏نهيد

بیان شد که انجام دادن کار خارق العاده خودش دال بر سازنده ای است مانند همه رخدادهای دیگر جهان، حتی از آنها هم بهتر چون معمولاً رخداد خارق العاده شگفت انگیز تر است. بدین علت هنگام ارائه حوادث غیر عادی خداوند تسبیح و تمجید می شود به گونه ای که هنگام رخداد عادی اینگونه نیست. و نفس انسان به ذلتی دست پیدا می کند که با دیدن حوادث عادی به آن نمی رسد. چون نشانه ی تازه ای است حق خود را به جایی می آورد و با آشکار شدنش بر نبوت دلالت می نماید. اگر ثابت شود که معجزه دال بر نبوت است، ثابت می گردد که برای این رسالت پروردگار هم باید باشد. [[616]](#footnote-616)

این مهمترین دلیلی است که بزرگان در رد منکرین خدا یا قائلین به شرک در قدرت و افعال خداوند یا در الوهیت اقامه نموده اند. سپاس خدا که دلیل مهمی است و قرآن هم بدان اشاره فرموده و سنت رسول ص هم آل بر آن است. برای هر انسانی در گذشته و حال دلیل کافی و شافی بوده، پس با وجود آن برای اثبات توحید ربوبیت نیازمند راهای پر پیچ و خم متکلمین نیستیم که آنها را از فلاسفه گمراه به ارث برده اند، حتی از این بدتر آن دلائل را اصلی از اصول اسلام قرار داده اند و گمان می کنند کسی که آنها را نشناسد هرگز به خدا راه پیدا نمی کند. [[617]](#footnote-617)

این بیماری است که اهل کلام برای پیروانشان ایجاد می کنند و سم آنرا می پاشند، از خدا می خواهیم که از چنین عقیده ای دور باشیم چون با قبول کردنش باید به عدم ایمان بهترین گروه این امت معتقد باشیم، در صفحات آینده روش اهل کلام و رد آنرا را مختصراً بیان می کنیم.

**بحث دوم: روش متکلمین در اثبات وجود خدا**

متکلمین در این مورد به اعراض و جوهر استدلال کرده اند، به این گونه که ثابت کرده اند هر دو حادث و پدید آمده هستند و با اثبات حدوثیت آنها، حادث بودن جهان را هم به اثبات رسانده اند.

عضد الدین ایجی در المواقف خود به این استدلال اشاره کرده است، می گوید: ثابت شد که حهان یا جوهر است یا ماده، برای اثبات سازنده به هر کدام از اینها استدلال کرده اند، بنابراین برای اثبات وجود خدا چهار دلیل وجود دارد. [[618]](#footnote-618)

متکلمین این روش اینگونه شرح می دهند: جهان به دو قسم جوهر و حادث تقسیم می شود، و عرض ها هرگز دو زمان متوالی در یک حالت باقی نمی مانند بلکه مدام در حال تغییر و دگرگونی هستند، چنین چیزی حادث است.

و جوهر هرگز از عرض ها جدا نمی شود بلکه عرضها ملازم جوهر هستند، مادام که جواهر از اعراض غیر قابل انفکاک اند، نتیجه می گیریم که جوهر هم حادث است چون لازمه حادث هستند، اگر جهان از جوهر و عرض درست شده و حدوث هر دو آنها ثابت شد، حدوث جهان هم غیر قابل انکار است و هر چیزی که ایجاد شده باشد باید ایجاد کننده ای داشته باشد. [[619]](#footnote-619)

ابن رشد در کتاب مناهج الادلة دلیل را بررسی و در نهایت رد می نماید، می فرماید: روشی که برای بیان حدوثیت جزئی که قابل تجزیه نیست به نام جوهر پیموده اند روشی سخت است که تنها ریاضی دانان می توانند قله های آنرا در جدل و مباحثه فتح کنند، با این وجود که روش غیر برهانی و استدلالی است و در اثبات خدا به یقین منجر نمی شود. [[620]](#footnote-620)

ابن تیمیه می فرماید: از این دلیل به ناچار فهمیده می شود که محمد ص مردم را به اقرار به پروردگار فرا نخوانده بدین علت است که فریخته گان این علم مانند اشعری و غیره گفته اند: این روش پیامبران و پیروان آنها و سلف این امت نیست، گفته اند چنین روشی حرام است و حتی محققین فرموده اند روش باطلی است چون مقدمه ی آن دارای تفاصیل و تقسیماتی است که مانع اثبات خدا می گردد. بدین علت می بینیم اگر کسی در اصول دین بر این روش اعتماد کرده باشد لازمه استدلالش یکی از این دو امر ذیل می باشد:

یا به ضعف آن اطلاع پیدا کرده و بین دلائل خود و دلائل قائلین به قدم جهان مقایسه نموده به تکافأ ادله رسیده، باری نظر خود را ترجیح می دهد و بار دیگر نظر مخالفان را، همانگونه که حال بیشتر متکلمین چنین است.

یا باید لوازم روشن و فساد آن از دیدگاه شرع و عقل را بپذیرد. همانطور که جهمیه بنا به این استدلال به نابودی جهنم و بهشت ملتزم شده اند. یا ابو هذیل به تمام شدن حرکت اهل بهشت حکم کرده. یا گروهی مانند اشعری اعتقاد پیدا کرده اند که آب و خاک دارای طعم و بو و رنگ هستند. یا نمونه های بی شمار دیگر.[[621]](#footnote-621)

همچنین گروهی گفته اند: همه اعراض مانند طعم و رنگ و بو بر یک حالت باقی نمی مانند چون همیشه دست خوش تغیرات وارده هستند، هنگام اثبات صفات برای خدا همراه استدلال بر حدوث جهان گفتند: صفات اجسام اعراض هستند یعنی نابود شدنی هستند مگر صفات خدا که همیشه ماندگار باقی می مانند. ..... این نمونه و نمونه های دیگر از لوازم چنین استدلالی که مقدمات را باید طرد کرد، ولی معتزله آنرا اساس دین خود قرار داده اند، در حالی که اصلی در دین ندارد و دین هرگز به آن دعوت نکرده است. [[622]](#footnote-622)

ابن تیمیه در جای دیگر می فرماید: اینها چیزهای را واجب کرده اند که خداوند آنها را حرام فرموده و چیزهای را حرام کرده اند که خداوند انرا واجب نموده مثلاً واجب کرده اند که به این اقوال و دیدگاهای متناقص ایمان بیاورید و با اهل آن دوستی می گیرند و با مخالفان سر دشمنی باز می کنند، و نگاه کردن به سرچشمه ی این استدلال نوآور را واجب می دانند، همچنین واجب گردانیده اند که به دلیل اعراض که برای اثبات حدوث جهان بدان استدلال کرده اند متوجه شویم، گفته اند بر هر مکلفی لازم است که به آن نگاه کند تا به اثبات سازنده علم و آگاهی پیدا کند. می گویند: شناختن خدا واجب است و تنها راه رسیدن به شناخت همین است و بس. چون تعدادی از آنها دانستند که رسل این نوع استدلال را واجب نگردانیده اند در وجوبش مخالفت نمودند هر چند در صحت بر سخن خود پافشاری کردند.

اما حقیقت همان است که سلف امت به آن اعتقاد داشتند که واجب نبودن است، چون حدیث صحیحی در این مورد روایت نشده بلکه شرع آنرا نهی فرموده، اخر مگر شرع خداوند به دروغ و باطل دستور می دهد هرگز بلکه آنرا منع می فرماید. اما به اشتباه افتاده اند چون اعتقاد دارند که حق است و دین تنها بر آن استدلال استوار است که خود پدید آورده اند. [[623]](#footnote-623)

بدین سبب اشتباه متکلمین و دوری آنها از روش قرآنی در این مورد روشن شود، افرادی که در این دوره بر این اعتقاد هستند باید تقوای خدا پیشه کنند و از این دوری و فاصله گرفتن از قرآن و پیروی ازدیدگاه بی ارزش فلاسفه یونانی تبار توبه کنند، چون با آن مردم را از راه خدا باز می دارند.

**بحث سوم: روش شافعی** : **در زمینه‌ اثبات وجود خدا**

شافعی : یکی از امامان سلف صالح و یکی از راد مردانی که در مقابل علم کلام قد علم کرده، به شمار می آید. امام در این مورد روش سلف را پیموده که بر گرفته از قرآن و سنت است، اگر در این مورد از او پرسش به عمل می آوردند به آیات گذشته استدلال می فرمودند. ابو نعیم با سند خودش مناظره امام و بشر مریسی در حضور هارون رشید[[624]](#footnote-624) را اینگونه نقل می کند:

« بشر گفت: به من بگو چه دلیلی بر وجود خدا واحد دارید ؟

امام فرمود: ای بشر از علم اهل سنت چه می دانید تا با زبان و ادبیات اهل علم به تو سخن بگویم ؟ چون مجبورم به فراخور حال و به اندازه ی علمت پاسخ بدهم، دلیل بر خدا، تنها از خودش آورده می شود و هر دلیلی به سوی او بر می گردد، اختلاف اصوات و صور هر چند از یک اصل هستند، دلیل بر وحدت او است. [[625]](#footnote-625)

همچنین عدم تناقص در همه اشیاء برای همیشه [[626]](#footnote-626)و چهار آتش روشن در یک بدن که با ترکیب هر چهار تا شخصیت آدم درست می شود دال بر وحدانیت او هستند.[[627]](#footnote-627)

و چهار طبیعت مختلف و متضاد و چند شکل در جنبندگان که با هماهنگی هم، زندگی حیوان را منظم می کنند، دال بر وحدانیت پروردگار است. [[628]](#footnote-628)

خداوند می فرماید:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﮊ البقرة: ١٦٤ ترجمه: راستى كه در آفرينش آسمانها و زمين و در پى يكديگر آمدن شب و روز و كشتيهايى كه در دريا روانند با آنچه به مردم سود مى‏رساند و [همچنين] آبى كه خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمين را پس از مردنش زنده گردانيده و در آن هر گونه جنبنده‏اى پراكنده كرده و [نيز در] گردانيدن بادها و ابرى كه ميان آسمان و زمين آرميده است براى گروهى كه مى‏انديشند واقعا نشانه‏هايى [گويا] وجود دارد.

همه اینها دال بر وحدانیت و بدون انبازی خداوند هستند.

ابن عساکر با سندش از مزنی روایت می کند که گفته: وقتی شافعی : به مصر آمد، در حالی که شافعی : در مسجد نشسته بود، با خودم گفتم: اگر فردی باشد که مشکلاتم را در مورد توحید بر طرف کند به سویش می رفتم. سپس در مقابل امام زانو زدم و به او گفتم: در مورد توحید با خودم نجوا می کردم، که فردی از تو دانا تر را نمی شناسم، در مورد توحید چه می گویید ؟

امام نگران شد و فرمود: می دانید کجا هستی ؟

گفتم: من در مسجد فسطاط مصر پیش محمد بن ادریس شافعی : نشسته ام.

فرمود: وای به حالت تو، نمی دانید تو در لجنزار(تاران ) در دریا قلزم که فرعون در آن غرق شد گیر افتاده اید. [[629]](#footnote-629)

سپس گفت: بگو آیا رسول خداص بدان دستور داده ؟

گفتم: نه.

فرمود: اصحاب در مورد آن سخن گفته اند ؟

گفتم: نه.

فرمود: آیا می دانید در آسمان چند ستاره وجود دارد ؟

گفتم: نه

فرمود: کدام یک از ستارگان آسمان را دیده اید و جنس طلوع و غروبش را می شناسید ؟

گفتم: نه.

فرمود: آنچه تو می بینید جزء کوچکی است از مخلوقات خداوند، تو آنها را نمی شناسید، پس چگونه در مورد خالقش می خواهید بحث کنید و انتظار دارید آنرا درک کنید.

مزنی می گوید: سپس امام در مورد مسئله ی وضو از من پرسید، من در جواب، آن مسئله را به چهار بخش تقسیم کردم ولی اشتباه کردم و هیچ کدام را درست جواب ندادم. سپس به من گفت: تو در چیزی که هر روز پنچ دفعه بدان نیاز دارید اشتباه می کنید و علم آنرا رها کرده اید و در مورد خالق تکلف به خرج می دهید، اگر چنین چیزی به قلبت خطور کرد به سوی خدا برگرد و آيه 163و 164 سوره بقره را زمزمه کن:

ﭽ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ

ترجمه: و خداى شما، خداوند يگانه‏اى است، که غير از او معبودى نيست! اوست بخشنده و مهربان (و داراى رحمت عام و خاص است) در آفرينش آسمانها و زمين، و آمد و شد شب و روز، و کشتيهايى که در دريا به سود مردم در حرکتند، و آبى که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمين را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنين) در تغيير مسير بادها و ابرهايى که ميان زمين و آسمان مسخرند، نشانه‏هايى است (از ذات پاک خدا و يگانگى او) براى مردمى که عقل دارند و مى‏انديشند!

با آفریده ها بر آفریننده استدلال کن و از این تکلفات کلامی که عقلت به آنها نمی رسد دوری گزین

گفتم: نابود شوم اگر دفعه ای دیگر به آن فکر کنم. [[630]](#footnote-630)

بیهقی می افزاید: امام فرمود: اگر انسان به همه زیان ها مبتلا شود بهتر از این است که به علم کلام رو آورد.

بیهقی می گوید: تاران در بحر قلزم قرار دارد، می گویند: فرعون و قومش در آن مکان غرق شدند و نابود گشته اند. [[631]](#footnote-631)

امام شافعی ـ رحمه الله ـ از علم کلام خیلی بدش می آمد و جدل با اهل کلام را هم دوست نمی داشت، وقتی مزنی در مورد مسئله ای که از اهل شرک و ملاحده به ارث برده شده بود پرسید خیلی نگران شد و او را به راه شرع هدایت کرد و راهنمای داد. چون در چنین مسائل خطر ناکی خیلی ها گمراه شدند و گروه زیادی از علماء در این مورد لغزش کردند، اما راه قرآن بهترین و آسان ترین و سالم ترین راه از خطأ و اشتباه است. بدین علت امام او را به این راه هدایت فرمود. و در نهایت خطاب به او می فرماید: با آفریده ها بر آفریننده استدلال کن و از این تکلفات کلامی که عقلت به آنها نمی رسید دوری گزین.

از امام شافعی ـ رحمه الله ـ روایت شده، فرموده: در راه غزه هفده نفر از زنادقه به استقبالم آمدند، گفتند: چه دلیلی را بر اثبات وجود خدا دارید ؟

گفتم: اگر دلیل کافی و شافی بیاورم ایمان خواهید آورد ؟

گفتند: بله

گفتم: برگ توت یک طعم و یک رنگ و یک بو دارد، کرم ابریشم آنرا می خورد و به ابریشم تبدیل می کند و زنبور عسل آنرا به عسل مبدل می گرداند و گوسفند با خوردن آن فضولات بیرون می ریزد، در حالی که جنس و نوع توت یکی است، اگر سخن شما را بپذیریم باید از شکم هر کدام یک چیز بیرون می آمد چون توت یک جنس و حقیقیت است باید حتماً به یک چیز هم مبدل گردد، نباید چیزهای متفاوت و حتی متضادی ایجاد شود، هر کس از این روش سر باز زند، از منقول خارج گشته و به بیابان و صحرا وارد شده، نگاه کن چگونه حالات تغییر می کنند پس چاره ای نداریم جز اینکه در مقابل سازنده توانا و چیره سر خم کنیم، خداوندی که گرداننده حالات و تغییره دهنده وضعیات است.

امام می فرماید: همه آنها گفتند: واقعاً عجیب ترین استدلال را ارائه دادید همه ایمان آوردند و بر ایمانشان استقامت نمودند. [[632]](#footnote-632)

باز هم امام می فرماید: قلعه ی مستحکم و براقی (تخک مرغ ) را دیدم که ظاهرش از نقره و داخلش از طلا ساخته شده بود و هیچ سوراخ و دریچه ای در آن وجود نداشت، دیوارهایش خیلی محکم بودند سپس دیوار را دیدم که شکاف برداشت و حیوان شنوا و بینا و آواز خوان از آن بیرون آمد، یقین پیدا کردم که این کار طبیعت نیست بلکه دست سازنده حکیمی پشت آن است. قلعه تخم و حیوان هم جوجه بود. [[633]](#footnote-633)

همیشه امام به این ابیات تمثل می آوردند:

فواعجباً کیف یعصی الاله ام کیف یجحده الجاحد

ولله فی کل تحریکــــــــة و تسکینة ابداً شــــــاهــد

و فی کل شیء لــــه آیـــــة تدل علی انه واحــــــــد[[634]](#footnote-634)

شگفتا چگونه خدا نافرمانی می شود، یا چگونه او را آنکار می کنند در حالی که در هر تحرک و سکون همیشکی شاهدی بر خدا یافت می شود، در هر چیزی بر او نشانه و آیتی است که بر وحدانیت خدا دلالت می کند.

خلاصه: امام شافعی : در این مورد روش سلف صالح را پذیرفته است و به شاگردانش هشدار می داد که از این روش هرگز خارج نشوند. می بینیم کلامش از هر بدعت و الفاظ مذمومی که اهل کلام آنها را به کار می بردند و کتاب ها را از آنها پر کرده اند مبرا و خالی است، این روش به اندازه ای بدیهی است که نیازمند استدلال و احتجاج نیست، هر کس که فطرتش فاسد شده و ما هم برای اثبات موضوع نیازمند استدلال باشیم قرآن ما را از پیروی اهل کلام و فلاسفه بی نیاز فرموده است، با این حال استدلال کلامی بعد از تلاش فروان، انسان را به هدف نمی رساند بلکه در نهایت از مذاهب گمراه و رد شده فلاسفه سر در می آورد. [[635]](#footnote-635)

از خداوند منان طلب بخشش داریم.

**توحید اسماء و صفات**

**دارای یک مقدمه و سه بحث است:**

**بحث اول: گزیده عقیده امام در اسماء و صفات**

**بحت دوم: تفصیل عقیده امام در اسماء**

**بحث سوم: تفصیل عقیده امام در صفات**

مقدمه:

**عقیده سلف در مورد اسماء و صفات:**

روش اهل سنت و جماعت در باب اسماء و صفات خداوند چنین است که خدا را با همان صفاتی که خودش در وصف خود یا رسول ص فرموده اند بدون تأویل و کیفیت قرار دادن و تمثیل و تشبیه توصیف می کنند. بنا به آيه 11 سوره شوری:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ الشورى: ١١ ترجمه: هيچ چيزى مانند او نيست و اوست ‏شنواى بينا0

ابو عثمان صابونی می گوید: یاران سنت ـ خداوند زندگانشان را حفظ و مردگانشان را رحمت کند ـ بر وحدانیت خداوند و رسالت محمد ص شهادت می دهند، خداوند را با همان صفاتی می شناسند که خود در وصف خود فرموده یا محمد ص در اخبار صحیح بدان اشاره نموده است، و همچنین چیزهای را برای خداوند منان ثابت می کنند که خودش در قرآن یا پیامبرش صدر سنت آنرا برای حق تعالی ثابت کرده است، هرگز قائل به تشیبه خداوند به مخلوقاتش نیستند، می گویند: خداوند آدم را با دست خودش آفریده همان طور که قرآن می فرماید:

ﮋ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﮊ ص: ٧٥ فرمود اى ابليس چه چيز تو را مانع شد كه براى چيزى كه به دستان خويش خلق كردم سجده آورى آيا تكبر نمودى يا از [جمله] برترى‏جويانى.

کلام را از جایی خود منحرف نمی گردانند مثلاً دست را مانند معتزله ـ خداوند آنها نابود کند ـ بر نعمت یا قدرت حمل نمی کنند، یا مانند مشبه ـ خداوند آنها را رسوا کند ـ برای دست خدا کیفیت قائل نیستند، دست خدا را به دست مخلوقات تشبیه نمی نمایند.

خداوند اهل سنت را از تحریف و تبدیل و صورت دادن پناه داده بلکه تنها با شناختن و فهم کردن بر آنها نعمت ارزانی داده تا راه توحید و تنزیه را بپیمایند و قول به تعلیل و تشبیه را رها کنند و دنباله رو آيه 11 سوره شوری باشند: ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ الشورى: ١١

در مورد تمام صفاتی که قرآن آنها را ذکر کرده و در اخبار صحیح روایت شده اند چنین عقیده ای داشتند. .. هیچ کدام از صفات را به صفات آفریده شده ها تشبیه نمی کردند، بلکه تمام سخن را به قول خدا و رسولش می رساندند بدون اینکه چیزی بیفزایند یا مطلبی بدان ضمیمه کنند یا برای آن کیفیتی قرار دهند یا به تشبیه و تمثیل رو آورند و از تحریف و تبدیل هم فرسنگها فاصله داشتند و هرگز مفاهیمی که در لغت عرب از لفظ فهمیده می شود بر نمی داشتند و آنرا تأویل نمی کردند بلکه لفظ را بر ظاهر حمل می کردند. [[636]](#footnote-636)

ابن تیمیه: می فرماید:

مذهب سلف این است که خداوند را همان گونه توصیف می کنند که خود در قرآن توصیف فرموده یا رسول اکرم در سنت از آن خبر داده است، هرگز به تحریف و تأویل و تعطیل و تمثیل رو نمی آوردند. روشن است توصیفات خداوند حقیقت دارند و از لغز و معما و غیره بدور هستند، بلکه مخاطب کلام را همانند هدف متکلم فهم می کند مخصوصاً اگر متکلم در بیان و دلالت و راهنمای از همه دانا تر و فصیح تر باشد، او خداوندی است که نه در صفات نه در افعال به هیچ کدام از مخلوقاتش نمی ماند، همانگونه که یقین داریم خداوند دارای صفات و افعال است یقین هم داریم که خداوند در ذات خود صفات حقیقی دارد و هیچ کس و چیزی مثل او نیست و هر چیزی که موجب نقص و حدوث خداوند باشد از آن منزه است، خداوند شایسته کمالی است که بعد از آن کمالی نیست. [[637]](#footnote-637)

ابن کثیر می فرماید: در مورد آيه ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮊ الأعراف: ٥٤ [[638]](#footnote-638)دیدگاهای مختلفی وجود دارد که در اینجا مجال بسط و تفصیل آنها نیست، تنها به این اشاره می کنم که در این مورد روش سلف صالح مانند مالک و اوزاعی و ثوری و لیث و ابی سعد و شافعی و احمد و اسحاق بن راهویه و دیگر ائمه از گذشته تا حال چنان بوده، که عبارت است از واگذاری آن به همان گونه که ثابت شده است، بدور از بیان چکونگی آن, و بدور از تشبیه کردن و تعطیل نمودن و بیان كيفيت آن، آنطور كه در ذهن مشبهین خطور می کند، چرا كه اين امور در مورد خداوند شايسته نيست و خداوند مثل و مانندي ندارد و به چیزی تشبیه نمی شود، خداوند شنوا و بینا است به همان طور که از ائمه ثابت شده است.

یکی از ائمه به نام نعیم بن حماد استاد بخاری فرموده: کسی که خدا را به مخلوقات تشبیه کند یا منکر صفات باشد کفر ورزیده است، در اوصافي كه خدا و رسولشص بيان نموده اند تشبیهی دیده نمی شود. هر کس خدا را بر اساس همان صفاتی که در قرآن و سنت صحیح وجود دارد توصیف نماید و نقص و ضعف را از خدا نفی کند روش هدایت يافته گان را پیموده است. [[639]](#footnote-639)

این خلاصه عقیده سلف صالح بود در مورد اسماء و صفات، اما روشی که در اثبات و نفی پیموده اند بنا بر قرآن و سنت است که در باب گذشته آنرا بیان کردیم. [[640]](#footnote-640)

**بحث اول: چکیده ی عقیده امام:**

امام شافعی ـ رحمه الله ـ یکی از سلف صالح این امت به شمار می آید و در این مورد راه آنها را پیموده است حتی با مخالفین مناظره داشته و علیه آنها جحت اقامه کرده و از او ثابت شده که بعضی از مخالفان فکری خود را که از روش سلف صالح پیروی نکرده اند تکفیر فرموده، دلیل بر تمسک امام به روش سلف این است که در تمام کتاب های ایشان خداوند را با همان صفاتی توصیف می کند که در قرآن و سنت صحیح روایت شده اند بدون اینکه در مورد یکی از آنها راه تکییف یا تمثیل یا تعطیل یا تشبیه را پیموده باشد.

از ابن تیمیه در مورد دو مردی که در مورد صفات بحث می کردند پرسش به عمل آوردند، قضیه از این قرار بود: یکی می گفت: هر کس بگوید خدا در آسمان است گمراه است و دیگری می گفت: خداوند در مکانی منحصر نمی شود، در حالی که هر دو شافعی مذهب بودند؛ از ابن تیمیه پرسیدند عقیده ی امام شافعی ـ رحمه الله ـ در این مورد چیست و حقیقت کدام است ؟

امام فرمود: عقیده امام شافعی : مانند سلف صالح امت همچون مالک و ثوری و اوزاعی و ابن مبارک و احمد بن حنبل و اسحاق و فضیل بن عیاض و ابی سلیمان دارانی و سهل بن عبدالله تستری و دیگران بود، چون بین امام شافعی ـ رحمه الله ـ و این أئمه در اصول دین اختلافی وجود نداشت.

همچنین ابو حنیفه روش اینها را برگزیده و اعتقاد همه اینها از اعتقاد اصحاب و تابعین سرچشمه گرفته بود و لب عقیده اصحاب در این خلاصه می شود که منطوق قرآن وسنت را بپذیرفته اند.

امام شافعی ـ رحمه الله ـ در ابتداء مقدمه الرساله می فرماید: سپاس خداوندی که دارای همان صفاتی است که خود بیان فرموده و بالاتر از توصیف مخلوقات است. [[641]](#footnote-641)

امام : بیان فرموده که خداوند با همان صفاتی متصف می شود که در قرآن ذکر شده یا بر زبان پیامبرشص جاری گشته. [[642]](#footnote-642)

از این نص و نصوص دیگر به مذهب امام پی می بریم و همچنین متوجه می شویم که مذهبش از بدعت و گمراهیهای اهل کلام که در کتابه هایشان ذکر شده و آنرا دین می دانند سالم است، همانطور که ابو یعلی با سندش از یونس بن عبدالاعلی مصری نقل کرده که گفته: از امام ابا عبدالله محمد بن ادریس شافعی ـ رحمه الله ـ شنیدم وقتی که در مورد صفات از او پرسیدند می فرمود: خداوند دارای اسماء و صفاتی است که در قرآن آمده اند یا سنت مطهر از آن خبر داده اند، هر کس که بر او اقامه جحت شده باشد نمی تواند اسماء ذکر شده در قرآن و سنت را رد کند، اگر بعد ار اقامه جحت مرتکب چنین کاری شد از دائره اسلام بدر می رود. اما اگر قبل از اقامه جحت باشد به خاطر جهل و نادانی معذور است چون اسماء با عقل و تفکر قابل درک نیستند. ... یعنی اسمائی که در قرآن بیان شده اند یا در سنت بدانها خبر داده شده به دام عقل و تفکر انسانی در نمی آیند و انسان با عقل نمی تواند به آنها پی برد، در نتیجه هیچ کس قبل از اقامه جحت و خبر دار نشدن تکفیر نمی شود، اما اگر در خبری وارد شد که در حکم مشاهده بود بر شنونده واجب است بدان تسلیم شود و به صحتش شهادت بدهد همنطور که از رسول خداص دیده و شنیده باشد، اما این صفات برای خدا ثابت می گردد و تشبیه نفی می شود همانطور که خداوند می فرماید:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ الشورى: ١١

بیهقی با سندش از سعید بن اسد روایت کرده، ابن اسد به شافعی : گقت: در مورد حدیث رؤیت چه می فرماید ؟

فرمود: ای ابن اسد، در مورد من اینگونه قضاوت کن، زنده باشم یا مرده، هر حدیثی که از رسول خداص به صحت رسیده باشد من بدان فتوا می دهم هر چند آنرا هم ندیده باشم. [[643]](#footnote-643)

ابن کثیر می فرماید: از ربیع و چند نفر از یاران شافعی ـ رحمه الله ـ روایت شده که امام هنگام خواندن آیات یا احادیث صفات بدون صورت دادن و تعطیل و تشبیه کردن و تحریف از روش سلف صالح آنرا می پذیرفت. [[644]](#footnote-644)

از امام محمد بن شهاب زهری و مکحول در مورد تفسیر آیات صفات سؤال شد ؟ فرمودند: همنگونه که ذکر شده اند.

نمونه این کلام از مالک و لیث و ثوری روایت شده اند [[645]](#footnote-645).

در بیانات گذشته مذهب امام شافعی : در مورد اسماء روشن شد، می توان آنرا در چند قواعد ذیل خلاصه نمود:

1ـ هر صفتی که قرآن بدان نطق کرده یا سنت صحیح دال بر آن هستند بدون تشبیه و تعطیل همينطور که در آيه: ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ الشورى: ١١ بیان شده برای خداوند ثابت می شود.

2ـ تشبیه به مخلوقات از خدا نفی می شود و حقیقت صفات ثابت می گردد.

3ـ در مجالی که عقل حق کاویدن ندارد فرو نمی رویم و از درک کیفیت آنها قطع امید می کنیم همانگونه که ابن ابی حاتم با سندش از ابی اسحاق بن محمد روایت کرده که از شافعی ـ رحمه الله ـ شنیده که فرموده: عقل هم مانند چشم دارای حد و مرزی است تا سر مرز خود می تواند حرکت کند.

**بحث دوم: عقیده امام در مورد اسماء**

اهل سنت و جماعت اتفاق دارند که خداوند دارای صفاتی است که خودش را بدان نام نهاده است و بنا بر آيه 180 سوره اعراف همه اسماء خدا حسنی هستند:

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﮃ ﭼ الأعراف: ١٨٠ براى خدا، نامهاى نيک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانيد.

ابن قیم می فرماید: اسماء خداوند دال بر صفات کمال ایشان هستند که هر کدام از آنها از صفاتی درست شده اند، بدین علت به حسنی معروف هستند چون اگر الفاظ بدون معنی باشند حسنی نیستند و بر مدح و کمال دلالت نمی کنند. ....

دوباره می فرماید: همانطور که اسمی از اسماء خدا و صفتی که از آن درست شده به دلالت مطابقه دال بر ذات هستند، با دو دلالت التزام و تضمن دیگر هم بر چیزهای دیگر دلالت می کنند یعنی با دلالت تضمن بر همان صفت دلالت می کند و با دلالت التزام بر صفت دیگر مثلاً صفت سمیع با دلالت مطابقه تنها بر ذات خدا دلالت می کند و با دلالت تضمن بر صفت سمع و با دلالت التزام بر صفت حیات دلالت می کند چون شنوای بدون حیات وجود ندارد. صفات دیگر خداوند هم بر همین منوال هستند.[[646]](#footnote-646)

بدین علت خداوند به ما فرمان داده که با این اسماء دعا کنیم و از خدا چیزی بخواهیم و به ما هشدار داده که با اسماء از دلالت اسماء منحرف و رو گردان نشویم.

**انواع منحرف شدن و كجروي در مورد حقوق اسماء:**

1ـ منکر شدن از چیزی اسماء یا دلالت یا احکامش، مانند اهل تعطیل از جهمیه که منکر بعضی از دلالت اسماء شدند.

2ـ معنا كردن آنها را به گونه ای که به مشابه صفات مخلوقين باشد، همانطور که اهل تشبیه دچار آن شده اند، چون معنی تشبیه باطل است و نصوص آنرا نمي بپذیرند بلکه نصوص دلالت بر بطلان آن مي كنند، قرار دادن چنین معنی برای اسماء خدا رو گردانیدن از اسماء است.

3ـ متصف كردن خداوند به اسماء و صفاتی که خداوند براي خود نپذیرفته است مانند مسیحیان که خدا را (پدر ) نامیده اند یا فلاسفه كلمه (علة العلل ) را بر خدا اطلاق می کنند، چون اسماء خدا توقیفی هستند و نمی توان از این دائره بیرون رفت بیرون رفتن از آن مساوی است با روگردانیدن از واجبات اسماء.

4ـ اشتقاق نمودن اسماء معبوداتي ديگر از اسماء خداوند، مانند مشرکین که به بت های خود را لات و عزی و غیره مي خوانندند و معتقد بودن اين نامها از اسماء خداوند گرفته شده[[647]](#footnote-647).

اسماء خداوند محصور به عدد معینی نیستند همانطور که رسول خدا ص در حدیث مشهورش می فرماید: **« أسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک أو انزله فی کتابک أو علمته احداً من خلقک أو استأثرت به فی غلم الغیب عندک »**[[648]](#footnote-648) (خداوندا با هر اسمی که خودت بر خود گذاشته اید یا در قرآن نازل فرموده اید یا به کسی از مخلوقاتت یاد داده اید یا هر اسمی که علمش را در غیب به خودت اختصاص داده اید از تو می خواهیم )

اما حدیث **«ان لله تسعة و تسعین اسماً مائة الا واحداً من احصاها دخل الجنة »** (خداوند دارای نود و نو اسم است هر کس در مقابل همه آنها موضع گیری شایسته داشته باشد، وارد بهشت می شود )

بر حصر اسماء دلالت نمی کند چون اگر هدفش حصر می بود، باید عبارت اینگونه اداء می شود « ان اسماء الله تعالی تسعة و تسعون من. ........... »

پس معنی حدیث چنین است: هر کس این مقدار نام را حفظ کند و موضع گیری مناسبی در مقابل آنها داشته باشد، وارد بهشت می شود، نمونه این کلام مانند این جمله عربی است، من صد تومان دارم آنها را برای صدقه نگه داشته ام. از این جمله چنین چیزی فهمیده نمی شود که من هیچ پول دیگری ندارم.

احصاؤها: یعنی آنها را خوب حفظ و فهم کند و به مقتضای آنها خداوند را عبادت نماید.[[649]](#footnote-649)

در احادیث دیگر این اسماء معین شده است مثلاً در حدیث ابو هریره که ترمذی آنرا روایت کرده آمده، ترمذی می فرماید: ابراهیم بن یعقوب از صفوان بن صالح از ولید بن مسلم از شعیب بن ابی حمزه از ابی زناد از اعرج از ابی هریره روایت کرده که پیامبر ص فرموده « ان لله تسعة و تسعین اسماً مائة غیر واحد من احصاها دخل الجنة. وهو الله الذي لا إله إلا هو الرحمن الرحيم الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الخالق البارئ المصور الغفار القهار الوهاب الرزاق الفتاح العليم القابض الباسط الخافض الرافع المعز المذل السميع البصير الحكم العدل اللطيف الخبير الحليم العظيم الغفور الشكور العلي الكبير الحفيظ المقيت الحسيب الجليل الكريم الرقيب المجيب الواسع الحكيم الودود المجيد الباعث الشهيد الحق الوكيل القوي المتين الولي الحميد المحصي المبدئ المعيد المحيي المميت الحي القيوم الواجد الماجد الواحد الصمد القادر المقتدر المقدم المؤخر الأول الآخر الظاهر الباطن الوالي المتعالي البر التواب المنتقم العفو الرؤوف مالك الملك ذو الجلال والإكرام المقسط الجامع الغني المغني المانع الضار النافع النور الهادي البديع الباقي الوارث الرشيد الصبور» [[650]](#footnote-650)

**بحث اسم و مسمی:**

ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ می فرماید: فصلی در مورد اسم و مسمی، آیا اسم و مسمی یکی هستند ؟ یا دو مقوله جدا از هم اند ؟ یا اصلاً گفته نمی شود آیا اسم و مسمی از هم جدا هستند یا نه ؟

مردم در این مورد با هم اختلاف فراوانی دارند، نزاع بین آنها بعد از امام احمد و غیره شهرت پیدا کرده، میان اهل سنت امام احمد و مخالفانش مطرح هستند، و همچنین رد و انکار جهمیه که می گفتند: اسماء خدا مخلوق هستند، میدان بحث را به خود احتصاص داده اند.

جهمیه می گفتند: اسم غیر مسمی است. أسماء خداوند غیر ذاتش می باشد، و هر چه غیر خدا باشد آفریده شده است پس اسماء خدا مخلوق هستند.

این گروه همان افرادی هستند که سلف صالح به چنگ آنها رفتند و سخت بر آنها تازیدند، چون أسماء خدا زیر مجموعه کلام خدا هستند و کلام خدا غیر مخلوق است، خداوند متکلم است و در قرآن این صفت را برای خدا ثابت فرموده و خودش را به آنها نام گذاری کرده است.

جهمیه می گویند: أسماء و کلام خدا هر دو مخلوق هستند و خداوند هرگز کلامی که قائم به ذات خود باشد نفرموده و خودش را متکلم ننامیده بلکه تنها مخالفان می گویند: خداوند سخن فرموده و خودش را با این أسماء نامیده است اما چنین نیست، تنها بدین معنی است که کلام را در مخلوقات خودش ایجاد کرده نه اینکه کلامی قائم به ذات خود فرموده است. بحث و بررسی در مورد أسماء خداوند از مقوله کلامش می باشد یعنی بحث أسماء خدا و بحث کلام خدا از یک مقوله و بابت هستند. . ...

هدف این است که فرزانگان اهل سنت یک صدا مخلوق بودن أسماء خدا را انکار کرده اند و افرادی که می گویند: هدف آنها از اینکه می گویند: اسم غیر مسمی، اعلام همین عقیده است.

هیچ کدام از بزرگان سلف نفرموده اند که اسم عین مسمی است بلکه منسوبین به اهل سنت بعد از سلف صالح چنین تعبیری را به کار برده اند و از نقد و حمله ی راد مردان اهل سنت مصون نمانده اند.

وبعضی از بزرگان هم اثباتاً و نفیاً در این مورد چیزی نگفته اند چون هر دو تعبیر را بدعت به شمار می آوردند. [[651]](#footnote-651)

در جایی دیگر می فرماید: وقتی طلب کننده می گوید: ای خداوندا ای مهربان هدفش مسمی است پس فراخواندن اسم دقیقاً فراخواندن مسمی است، کلام بعضی از اهل سنت که می فرمایند: اسم، مسمی است اشاره به این اصل می باشد، یعنی می خواستند اعلام کنند اگر چیزی از اسم طلبیده شود هدف مسمی است نه لفظ اسم، هرگاه نماز خوان می گوید: الله اکبر، نام خدا را بر زبان آورده و هدفش ذات پروردگار است نه لفظ الله اکبر که در خارج و در عالم واقع تلفظ می شود چون غلط و بی ارزش بودن چنین عقیده ای خیلی بدیهی است، اگر چنین عقیده ای حقیقت می داشت باید انسان هنگام تلفظ کردن آتش دهانش می سوخت. [[652]](#footnote-652)

ابن ابی العز حنفی : می فرماید: بسیاری از مردم در جمله اسم عین مسمی است دچار اشتباه و لغزش شده اند، چون لفظ اسم بعضی مواقع بر مسمی اطلاق می گردد و در حالات دیگر بر لفظ اسم استعمال می شود مثلاً اگر گفته شود: الله اکبر یا سمع الله لمن حمده و یا نمونه اینها هدف نفس مسمی است و هرگاه گفته شود: الله یا الرحمان اسم عربی هستند منظور لفظ الله یا رحمان است نه مسمی آن.

گفته نمی شود اسم غیر مسمی است چون لفظ غیر، ابهام برانگیز است، بدین گونه اگر هدف متکلم این باشد که لفظ اسم، غیر از معنی است سخنی روا و حق رانده است اما اگر منظورش این باشد خداوند در ابتداء بدون اسم بود و بعد از آن برای خود اسم آفرید ه یا مردم او را به أسماء مخلوقات خود نام نهادند، از بزرگ ترین گمراهی و الحاد در أسماء خدا بشمار می آید. [[653]](#footnote-653)

بدین علت شدت و تندی بر افرادی که گمان می کنند اسم غیر مسمی است از امام شافعی : روایت شده، و حتی چنین افرادی را به زنادقه ملقب فرموده است، بیهقی با سندش از امام : روایت می کند که فرموده: هرگاه شنیدی مردی می گوید: اسم غیر مسمی است بر او شهادت بده که به کیش زندیق در آمده. [[654]](#footnote-654)

چون این کلام نزد افرادی که معتقد به مخلوق بودن قرآن بودند رواج داشت و خیلی آنرا بر زبان می آوردند..... ابن تیمیه در مورد اسم و مسمی خیلی توضیح داده است هر کس خواهان اطلاعات بیشتر است می تواند بدان مراجعه فرماید. [[655]](#footnote-655)

بیهقی با سندش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که امام شافعی : فرموده: هر کس به اسم الله یا اسمی از أسماء خدا سوگند یاد کند و آنرا بشکند باید کفاره بپردازد و هر کس به غیر خدا مانند کعبه یا انسانی یا پدرش یا چیزی دیگر سوگند بخورد و آنرا بشکند کفاره لازم نیست و هر سوگندی که به غیر خدا خورده شود کراهت دارد و در حدیث از آن نهی شده است پیامبر ص می فرماید: **الا ان الله ینهاکم ان تحلفوا بابائکم من کان حالفاً فلیحلف بالله او لیصمت** (خداوند شما را از سوگند خوردن به پدران خود، نهی کرده، پس هر کسی که سوگند می خورد باید به خدا سوگند بخورد یا ساکت شود)[[656]](#footnote-656)

بیهقی می فرماید: امام شافعی ـ رحمه الله ـ سوگند خوردن به اسمی از اسماء را مانند سوگند خوردن به الله تلقی می نماید، اما برای سوگند خوردن به غیر خدا کفاره قائل نیست. یعنی امام بیان می کند نمی توان بگوید: اسماء و صفات غیر خدا هستند چون وقتی حکم غیر بر چیزی اطلاق می شود که آفریده شده باشد. [[657]](#footnote-657)

دوباره بیهقی با سندش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که گفته: از امام شافعی ـ رحمه الله ـ شنیدم که می فرمود: هر کس به اسمی از اسماء خدا سوگند یاد کند باید کفاره بپردازد چون أسماء خدا مخلوق نیستند، اما اگر به کعبه یا خانه خدا سوگند یاد کند کفاره لازم نیست. [[658]](#footnote-658)

امام بیهقی روایات فراوانی در این مورد از امام شافعی ـ رحمه الله ـ نقل می کند که مجال ذکر همه آنها در این مختصر نیست. [[659]](#footnote-659)

بنابراین دیدگاه امام شافعی ـ رحمه الله ـ در این راستا روشن شد و موافقیت امام با سلف صالح و هجوم کردن ایشان به مخالفان از اهل بدعت و گمراهی به اثبات رسید.

آیا طبیعت اسمی از أسماء خداوند است ؟

بیهقی با سندش از امام شافعی ـ رحمه الله ـ نقل کرده که امام در مورد آيه 24 سوره جاثیه:

ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ ترجمه: و گفتند غير از زندگانى دنياى ما [چيز ديگرى] نيست مى‏ميريم و زنده مى‏شويم و ما را جز طبيعت هلاك نمى‏كند و[لى] به اين [مطلب] هيچ دانشى ندارند [و] جز [طريق] گمان نمى‏سپرند.

و حدیث رسول اکرم ص**« لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر »** (به زمان ناسزا نگوید چون زمان خدا است )

فرموده: معنی حدیث چنین است، عرب عادت داشتند که طبیعت را ذم می کردند و هنگام سرازیر شدن بلا و مصیبت مانند مرگ و تخریب و نابودی مال و غیره طیبعت را ناسزا می گفتند و همچنین شب و روز را مورد آماج دشنامهای خود قرار می دادند، می گفتند: ضربه های طبیعت یا طبیعت آنها را نابود کرد، رخداد ها را به شب و روز نسبت می دادند، رسول خدا ص فرمود: به طبیعت ناسزا نگوید چون همه کارها را خدا انجام می دهد اگر شما گمان می کنید آنها مسبب هستند و می خواهید به آنها بد بگوید در حقیقت به خدا بد گفته اید چون خدا مسبب همه کارها است. [[660]](#footnote-660)

پس طبیعت اسمی از أسماء خدا نیست، و علت نهی رسول اکرم ص از دشنام دادن به طبیعت نفی علاقه بین رخداد ها و طبیعت بود، و علت اساسی دشنام دادن آنها انتقام از مسبب بود ولی گمان می کردند که طبیعت مسؤول همه اینها است پس در حقیقت آنها می خواستند که به مسبب ناسزا بگویند، در نتیجه دشنام آنها به خدا بر می گرد بدین علت پیامبرص آنها را از این کار منع می فرماید همانطور که در صحیح مسلم آمده پیامبرص فرمود **« قال الله عزوجل یؤذینی ابن آدم یقول: یا خیبة الدهر فلا یقولن احدکم یا خیبة الدهر فانی الدهر: اقلب لیله و نهاره فان شئت قبضتها** » [[661]](#footnote-661)

(خداوند در حدیث قدسی می فرماید: سخن انسان وقتی که می گوید: ای طبیعت ناکام شوی، مرا اذیت می کند، هیچ کدام نگوید: طبیعت ناکام شوی چون طبیعت من هستم، شب و روز را می چرخانم و اگر بخواهم آنها را جمع می کنم )

روشن شد که حدیث می خواهد بیان کند که طبیعت بی اثر و بي قدرت است و هیچ ارتباطی به حوادث و رخدادها ندارد بلکه همه آنها دست توان مند خداوند توانا و چیره است و تنها ایشان در جهان دخل و تصرف دارند.

**بحث سوم: عقیده امام در مورد صفات**

صفت اول: العلو

علو صفتی از اوصاف ذاتی خداوند متعال است که همانند صفات دیگر هرگز از خدا جدا نمی شود، اهل سنت آنرا پذیرفته اند و بدان ایمان آورده اند و خداوند را بنا به آيه ذیل به آن متصف نموده اند:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ الشورى: ١١

عقل و وحی و فطرت انسان بر این صفت دلالت می کنند و آنرا به اثبات می رسانند، دلائل فراوانی از قرآن و سنت براثبات این صفت به چشم می خورد، ما هم به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

1ـ ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﭼ الملك: ١٦

آيا از آن كس كه در آسمان است ايمن شده‏ايد كه شما را در زمين فرو برد پس بناگاه [زمين] به تپيدن افتد.

2ـ ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯹ ﭼ فاطر: ١٠

از آن خداست‏سخنان پاكيزه به سوى او بالا مى‏رود و كار شايسته به آن رفعت مى‏بخشد.

3ـ ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﭼ النحل: ٥٠

از پروردگارشان كه حاكم بر آنهاست مى‏ترسند و آنچه را مامورند انجام مى‏دهند.

4ـ ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﮂ ﭼ آل عمران: ٥٥

[ياد كن] هنگامى را كه خدا گفت اى عيسى من تو را برگرفته و به سوى خويش بالا مى‏برم

5- ﭽ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ الأعلى: ١

نام پروردگار والاى خود را به پاكى بستان.

6- ﭽ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ المعارج: ٤

فرشتگان و روح در روزى كه مقدارش پنجاه هزار سال است به سوى او بالا مى‏روند

آیات ذکر شده به صراحت بر علوی خداوند (بلندی خدا بر مخلوقانش ) دلالت می کنند، هر چند دلائل دیگری از قرآن وجود دارد ولی به این مقدار بسنده می کنیم.

اما احادیث رسول ص در این مورد قابل شمارش نیستند، بسیاری از علماء گفته اند که به درجه تواتر رسیده اند مثلاً امام ذهبی [[662]](#footnote-662) کتاب مخصوصی در مورد این صفت تحریر نموده و آنرا العلو نامیده و همچنین ابن ابی العز الحنفی : در شرح طحاویه بیست نوع دلیل را در اثبات این صفت ذکر کرده است سپس در پایان می فرماید: این چند نوع ادله است اگر کلام را بسط بدهم به صد دلیل می رسد، اگر کسی می خواهد این صفت را تأویل کند باید به همه دلائل پاسخ بگوید اما هرگز نمی تواند جواب صحیحی ارائه دهد. [[663]](#footnote-663)

بعضی از احادیث دال بر این صفت را ذکر می کنیم:

1ـ حدیث معاویه بن حکم سلمی: **ثم أطلعت غنيمة ترعاها جارية لي قبلَ أحد والجوانية، فوجدت الذئب قد أصاب منها شاة، وأنا رجل من بني آدم آسف كما يأسفون، فصككتها صكة ، ثم انصرفت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأخبرته فعظم ذلك علي، قال: فقلت يا رسول الله، أفلا أعتقها ؟ قال: « بلى إيتني بها ». قال: فجئت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال لها: « أين الله ؟ » قالت: الله في السماء. قال: « من أنا ؟ » فقالت: أنت رسول الله. قال: « إنها مؤمنة فأعتقها »**

می گوید: جاریه ای داشتم که کنار کوه احد و اطرافش گوسفندانم را می چراند. روزی اطلاع پیدا کردم که گرگ یکی از گوسفندانم را ربوده بود من هم آدم بودم و از این کار خیلی نگران شدم و سیلی به او زدم و پیش پیامبرص رفتم و داستان را برای او تعریف کردم، پیامبر ص کارم را خیلی بد جلو داد.

گفتم: ای رسول خدا او را آزاد کنم ؟

فرمود: او را پیش من بیاور.

آمد و پیامبرص خطاب به او فرمود: خدا کجا است ؟

گفت: در آسمان.

فرمود: من کیستم ؟

گفت: رسول خدا. پیامبرص فرمود: آزادش کن مؤمن است. [[664]](#footnote-664)

ذهبی بعد از ذکر حدیث می فرماید: این حدیث صحیح است و مسلم و ابوداود و نسائی و غیره آنرا روایت کرده اند و همانگونه که روایت شده بدون تأویل و تحریف آنرا نقل می نمایند، اگر از هر انسان دیگری بپرسی خدا کجا است ؟ می گوید: در آسمان است.

دو نکته مهم در حدیث وجود دارد:

1ـ خدا کجا است، سؤال مشروع و جائزی است.

2ـ جواب مخاطب که بگوید: در آسمان هم مشروع است.

کسی که منکر این دو نکته باشد در حقیقت سخن پیامبر را انکار کرده است.

کلام بیهقی را بدون کم و کاست و تغییر ذکرکردم، ایشان برای اثبات کلام خودش به احادیث و روایات دیگری استناد می کند، خداوند سلف صالح ما را مشمول رحمت خودش قرار دهد كه چنین فقهی دارند و متمسک به نصوص هستند. اگر می خواهید میان عقیده سلف و خلف در این راستا تحقیقی به عمل بیاورید به نوشته های کوثری در شرح این حدیث در کتاب آلاسماء و صفات بیهقی نگاه کنید. [[665]](#footnote-665)

2ـ حدیث اسراء و معراج: حدیث متواتری است که چندین نفر از علماء از جمله ابن قیم ـ رحمه الله ـ به متواتر بودنش حکم فرموده اند. [[666]](#footnote-666)

الفاظ حدیث بر این دلالت می کنند که خداوند بر روی عرش خودش قرار گرفته مثلا ً به این عبارت حدیث خوب نگاه کنید که می فرماید: « مرا بر آن سوار کرد همرا جبریل به راه افتادیم تا به آسمان رسیدیم. .......... در ادامه حدیث که بالا می روند تا به آسمان هفتیم می رسند و در نهایت نزد پروردگار و واجب شدن نماز.

همچنین رفت و آمد حضرتص بین موسی و خداوند برای تخفیف نماز تا نماز بر امت تخفیف داده شود. امام بخاری و دیگران در حدیث انس بن مالک لفظ علو را ذکر می کنند که می فرماید: **« ثم علا به جبریل. فوق ذلک بما لا یعلمه الا الله حتی جاوز سدرة المنتهی. .. ثم هبط حتی بلغ موسی فأحتبسه »** [[667]](#footnote-667) (سپس بالا رفت به جایی که تنها خدا می داند و تا از سدرة المنتهی گذشت. ... سپس پایین آمد و موسی را ملاقات کرد )

این حدیث قوی ترین دلیل است برای اثبات بلندی مکان خدا بر همه مخلوقات.

3ـ حدیث ابی سعید : رسول خداص می فرماید: **« ألا تأمنونی و انا أمین من فی السماء یأتینی خبر السماء مساء و صباحاً »**[[668]](#footnote-668)

(آیا مرا امین نمی پنداری در حالی که کسی که در آسمان است مرا امین می دانید و صبح و شام خبر آسمان را به سوی من می فرستد )

احادیث فراوانی دیگری در این مورد روایت شده. [[669]](#footnote-669)

همانگونه که دلائل سمعی بر اين امر دلالت مي نماييد دلايل عقلي نيز چنین هستند. ابن ابی العز حنفی ـ رحمه الله ـ می گوید: بلند مکانی خدا با دلیل سمعی و عقلی و فطری ثابت شده است.

دلائل عقلی آن چند نوع هستند:

1ـ علم بدیهی داریم به اینکه هر دو موجود نسبت به هم یا مانند صفت و موصوف هستند که صفت قائم به موصوف است یا یکی در ذات دیگری یا از هم جدا هستند، اولی باطل است و دومی چون لازمه اش این است خداوند محل پستی و کثافات باشد ـ خداوند از چنین چیزی پاک و مبرا است ـ و باید خط بطلان بر آن کشید در نتیجه تنها فرضیه سوم باقی می ماند که بگویم خداوند از مخلوقات جدا است چون غیر معقول است که گفته شود خداوند نه متصل به عالم است نه منفصل از آن.

2ـ اگر بگویم: خداوند نه داخل جهان است نه خارج آن مقتضی نفی وجود خداوند است، چون یا خارج آن است یا داخل، دومی باطل است تنها گزینه اولی باقی می ماند پس باید خدا از جهان جدا باشد. [[670]](#footnote-670)

**دلیل فطری:**

هر انسانی که خدا را می خواند دست ها را بالا می برد و قلبش رو به آسمان است و حتی چشمانش به طرف بالا خیره می شود، این وضعیت برای کوچک و بزرگ، دانا و نادان مساوی است، هیچ کس نمی تواند منکر آن باشد و بگوید قلبش به طرف راست یا چپ تمایل می کند.

لطیفه ای در این مورد از ابی جعفر همدانی روایت شده که در مجلس ابی معالی معروف به امام حرمین حضور پیدا کرد، امام در مورد نفی صفت سخنرانی می کرد و می فرمود: خداوند وجود داشت نه عرش بود نه چیز دیگر، خداوند بر همان جایی است که قبل از آفریدن آنها قرار داشت.

شیخ ابو جعفر می فرماید: ای استاد در این مورد برای ما بیان کن، چه حالتی است هنگام دعا کردن به ما دست می زند، چون هیچ عارفی نیست مگر اینکه در قلبش احساس طلب بالا دارد و هرگز متوجه طرف راست یا چپ خود نمی شود، چگونه آنرا مداوا کنیم، امام بر سر و صورت خود زد و گریه کرد و فرمود: هدانی مرا شگفت زده کرد. [[671]](#footnote-671)

این چند ادله ای بود در مورد اثبات بلند مکانی خداوند بر مخلوقاتش که از روز روشن واضح تر است و نیازمند مناقشه و حاشیه گذاری نیست و برای افرادی که خداوند نور بصیرت بدانها بخشیده و از ترهات اهل کلام سالم مانده باشد، کافی و شافی است. [[672]](#footnote-672)

**صفت دوم: استواء**

صفت فعلی خداوند است که در هفت آيه قرآن بیان شده است:

**1ـ** ﮋ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮊ الأعراف: ٥٤ در حقيقت پروردگار شما آن خدايى است كه آسمانها و زمين را در شش روز آفريد سپس بر عرش [جهاندارى] استيلا يافت

**2ـ** ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮊ يونس: ٣ پروردگار شما آن خدايى است كه آسمانها و زمين را در شش هنگام آفريد سپس بر عرش استيلا يافت كار [آفرينش] را تدبير مى‏كند هيچ شفاعت کننده‏اى، جز با اذن او نيست.

**3ـ** ﮋ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮊ الرعد: ٢

خدا [همان] كسى است كه آسمانها را بدون ستونهايى كه آنها را ببينيد برافراشت آنگاه بر عرش استيلا يافت و خورشيد و ماه را رام گردانيد هر كدام براى مدتى معين به سير خود ادامه مى‏دهند

**4ـ** ﮋ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ طه: ٥

خداى رحمان كه بر عرش استيلا يافته است

**5ـ** ﮋ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮊ الفرقان: ٥٩

همان كسى كه آسمانها و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است در شش روز آفريد آنگاه بر عرش استيلا يافت رحمتگر عام [اوست] در باره وى از خبره‏اى بپرس [كه مى‏داند]

**6 ـ** ﮋ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮊ السجدة: ٤

خدا كسى است كه آسمانها و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است در شش روز [شش دوران‏] آفريد آنگاه بر عرش [قدرت] استيلا يافت هيچ سرپرست و شفاعت کننده‏اى براى شما جز او نيست؛ آيا متذکّر نمى‏شويد؟ !

**7-** ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﮊ الحديد: ٤ اوست آن كس كه آسمانها و زمين را در شش هنگام آفريد آنگاه بر عرش استيلا يافت آنچه در زمين درآيد و آنچه از آن برآيد و آنچه در آن بالارود [همه را] مى‏داند و هر كجا باشيد او با شماست و خدا به هر چه مى‏كنيد بيناست

همه آیات دال بر این هستند که خداوند بعد از آفریدن زمین و آسمان بر عرش مستقر شد به گونه ای که شایسته ذات اقدسش باشد.

احادیث فراوانی از حضرت ص روایت شده اند که مفهوم آیات گذشته را تأیید می کنند:

1ـ حدیث ابی هریره از پیامبر ص که می فرماید: **« ان الله لما قضی الخلق کتب عنده في الکتاب و هو عنده فوق عرشه ان رحمتی سبقت غضبی »**[[673]](#footnote-673)

(وقتی که خداوند آفریدن آسمانها و زمین را به پایان رساند در کتابی نزد خود بر روی عرش نوشت ـ و هنوز هم نزد خودش بر روی عرش قرار دارد ـ رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است )

2ـ حدیث ابی هریره از رسول خدا ص که می فرماید: « **إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ »[[674]](#footnote-674)**

در بهشت صد جایگاه وجود دارد که خداوند آنها را برای مجاهدین مهیا فرموده است، میان هر درجه به اندازه بین آسمان و زمین است اگر از خدا چیزی خواستید، فردوس را بطلبید چون وسط بهشت است و از همه جا بهشت بلند تر است و بالای آن عرش پروردگار قرار گرفته و همه سرچشمه های بهشت از آنجا می چوشند.

امام ابن خزیمه در تعلیقی بر این حدیث می فرماید: حدیث صراحتاً بیان می کند که عرش بالای بهشت قرار دارد و در آیات دیگر ثابت شده که خداوند بر روی عرش قرار گرفته، پس خداوند ما بالای عرش بالای بهشت هستند. [[675]](#footnote-675)

احادیث فراوانی در این مورد روایت شده اند. [[676]](#footnote-676)

اهل سنت و جماعت به این نصوص ایمان دارند و ظاهر آنها را پذیرفته اند هر چند استوای شایسته ذات پروردگار اعتقاد دارند.

ابن خزیمه ـ رحمه الله ـ می فرماید: ما به خبر ایمان داریم. و ایمان داریم که پروردگار ما بر روی عرش است و کلام خدا را تبدیل نمی کنیم و تنها سخنی بر زبان می آوریم که به ما خبر داده شده.

ما کلام را مانند معطله تبدیل نمی کنیم که استوا را از معنی خود منحرف می کنند مانند یهود که لفظ حطة را به حنطة تغییر داده اند. [[677]](#footnote-677)

سلف اجماع دارند که خداوند بر عرش استوا فرموده و هیچ عملی از او پوشیده نیست، آثاری که از اصحاب و تابعین در اثبات این مورد روایت شده قابل شمارش نیست.

مثلاً از ابن مسعود روایت شده که فرموده: عرش بر روی آب است و خداوند بالای عرش و هیچ چیزی از اعمال ما بر او پوشیده و پنهان نیست. [[678]](#footnote-678)

یا امام بیهقی با سندش از اوزاعی روایت می کند: ما همه اعتقاد داریم که خداوند بر روی عرش قرار دارد و به ظاهر روایت در مورد صفات ایمان داریم. [[679]](#footnote-679)

یکی از مشهور ترین روایت در این باب روایت از امام مالک است که در پاسخ مردی از آيه ﮋ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ طه: ٥ فرمود: استواء خدا معقول است اما کیفیت آن مجهول و پرسش از آن بدعت است و تو که از آن می پرسی مرد خوبی نیستید. [[680]](#footnote-680)

ابن تیمیه می فرماید: قول کردن به قرار گرفتن خداوند بر روی عرش مورد اتفاق همه پیامبران است، در هر کتابی که بر پیامبران نازل فرموده بیان گردیده است و سلف این امت هم از هر گروهی که باشند بر آن اتفاق دارند. [[681]](#footnote-681)

سلف صالح ـ رحمهم الله ـ در تفسیر استواء چهار عبارت به کار برده اند:

1ـ علو (بلند مکانی ).

2ـ ارتفاع.

3ـ صعود.

4ـ استقرار.

ابن قیم : می فرماید:

فلهم عبارات علیها اربــــــــع . ................. قد حصلت للفارس الطــــعان

و هی استقر و قد و کذالک ارت.. .................... ـع الذی ما فیه من نــــــکران

و کذلک قد صعد الذی هم رابـــع . .................... و ابو عبیده صاحب الشیبانی

یختار هذا القول فی تفســـــــــیره . .................... ادری من الجهمـــــی بالقرآن

آنها در مورد بلندی مکان خداوند چهار عبارت دارند که با آنها نیزه برای سواره نظام درست می شود، عبارات استقر و علی و ارتفع هستند که ارتفع مخالفان فراوانی دارد، و همچنین صعد عبارت چهارمی آنها است که ابو عبیده دوست حسن شیبانی این نظریه را در تفسیریش برگزیده، ابو عبیده از جهمیان دانا تر به قرآن است. [[682]](#footnote-682)

همه اینها مذهب و دیدگاه سلف صالح را در مورد ایمان به صفات خداوند بیان می کند و همچنین اعتقاد آنها را در مورد صفات همانگونه که شایسته ذات پروردگار است آشکار می نماید، نه اینکه این الفاظ، خوشک و بی معنی هستند همانطور که بعضی چنین گمان کرده اند و آنرا مذهب سلف تلقی می کنند در حالی که چیزی از مذهب سلف نمی دانند، مذهب سلف در بابی و دیدگاه آنان در باب دیگر است.

خلاصه اینکه سلف صالح به بلند مکانی خداوند و استوای ایشان بر عرش به گونه ای که شایسته حی منان باشد ایمان دارند.

امام ذهبی در این مورد می فرماید: شیخ الاسلام ابو حسن هکاری و حافظ ابو محمد مقدسی با دو اسناد که به ابی ثوره و ابی شعیب بر می گردد و هر دو نفر از امام محمد بن ادریس شافعی ـ رحمه الله ـ یاور سنت روایت می کنند که امام فرموده: دیدگاه من و افرادی که من آنها را دیده ام مانند سفیان ثوری و مالک و دیگران این است که به شهادتین اقرار می نمایند و اعتقاد دارند که خداوند بر روی عرشش قرار گرفته و هر طور بخواهد به دنیا نزدیک می شود یا بر آسمان پایین می آید. .... سپس امام سایر اعتقادات اهل سنت را ذکر می کند. [[683]](#footnote-683)

ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ می فرماید: امام شافعی ـ رحمه الله ـ در مورد خلافت ابی بکر فرموده: خلافت ابوبکر حق بود و خداوند در آسمان بدان قضاوت نمود و دلها را بر آن جمع کرد.

سپس ابن تیمیه می فرماید: اگر در این مورد تنها جملات امام شافعی ـ رحمه الله ـ جمع آوری شود حق باب اداء شده و نیازمند سخن کسی دیگر نخواهیم بود. [[684]](#footnote-684)

امام شافعی ـ رحمه الله ـ در این مورد به حدیث معاویه استدلال فرموده است که معاویه می فرماید: ثم أطلعت غنيمة ترعاها جارية لي قبل أحد والجوانية، فوجدت الذئب قد أصاب منها شاة، وأنا رجل من بني آدم آسف كما يأسفون، فصككتها صكة ، ثم انصرفت إلى رسول الله ص، فأخبرته فعظم ذلك علي، قال: فقلت يا رسول الله، أفلا أعتقها ؟ قال: « بلى إيتني بها ». قال: فجئت بها رسول الله ص ، فقال لها: « أين الله ؟ » قالت: الله في السماء. قال: « من أنا ؟ » فقالت: أنت رسول الله. قال: « إنها مؤمنة فأعتقها »

می گوید: جاریه ای داشتم که کنار کوه احد و اطرافش گوسفندانم را می چراند. روزی اطلاع پیدا کردم که گرگ یکی از گوسفندانم را ربوده بود من هم آدم بودم و از این کار خیلی نگران شدم و سیلی به او زدم و پیش پیامبر ص رفتم و داستان را برای او تعریف کردم، پیامبر ص کارم را نكوهش نمود، گفتم: ای رسول خدا او را آزاد کنم ؟

فرمود: او را پیش من بیاور.

آمد و پیامبر ص خطاب به او فرمود: خدا کجا است ؟

گفت: در آسمان.

فرمود: من کیستم ؟

گفت: رسول خدا. پیامبر ص فرمود: آزادش کن مؤمن است.

پیامبر ص به ایمانش حکم می کند وقتی که اقرار کرد خداوند در آسمان است و صفت بلند مکانی خداوند را شناخت. [[685]](#footnote-685)

بیهقی ـ رحمه الله ـ بعد از ذکر ادله بر استواء خداوند و استقرار ایشان بر عرش می فرماید: آثار فراوانی در این مورد از سلف صالح روایت شده است و امام شافعی : هم پرچم دار و راه رو این طرز تفکر است. [[686]](#footnote-686)

این بعضي از نصوصي است راجع به اعتقاد امام شافعی : و اينكه ايشان به همه صفات خداوند که بدان متصف هستند و یا رسول ص بدان خبر داده اند اعتقاد دارد و از مذهب سلف صالح پیروی فرموده است، یعنی امام شافعی ـ رحمه الله ـ به صفاتی همچون علو و استواء ایمان داشته.

**صفت سوم: نزول (پایین آمدن )**

نزول یکی ازصفات فعلی خداوند است بدین علت ادله دال بر آن هستند که خداوند هر شب به آسمان دنیا پایین می آید و می فرماید: چه کسی مرا فرا می خواند تا دعوتش را اجابه کنم، چه کسی از من چیزی می خواهد تا به او ارزانی بخشم، چه کسی از من طلب بخشش می کند تا او را ببخشایم. همانطور که در احادیث روایت شده است.

ابو عثمان صابونی ـ رحمه الله ـ می فرماید: یاران حدیث نزول هر شب پروردگار به آسمان دنیا را بدون تشبیه به نزول مخلوقات یا تبدیل و تحریف وکیفیت دادن همانگونه که رسول ص ثابت فرموده، ثابت می کنند و حدیث را بر ظاهر معنی حمل می نمایند و علمش را به خدا موکول می کنند. [[687]](#footnote-687)

ابن خزیمه : می فرماید: علماء حجاز و عراق نزول هر شب خداوند به آسمان دنیا را از پیامبر اکرم ص روایت کرده اند و ما هم بر صحت اخبار نزول خداوند به آسمان دنیا شهادت می دهیم و با زبان بدان اقرار می کنیم و قلباً آنها را می پزیریم، اما قائل به کیفیت و صورت نیستیم چون پیامبر ما ص کیفیت را برای ما بیان نفرموده است، بلکه به ما یاد داده که خداوند به آسمان پایین می آید، خدا و رسولش چیزی که مسلمانان در امور دینی نیازمند به آن باشند رها نفرموده اند، ما هم قائل به آنها هستیم و آنها را تصدیق می نمایم ولی هرگز دم به تأویل و تحریف و تکییف هم نمی زنیم، چون رسول اکرم ص چنین نکرده اند. [[688]](#footnote-688)

سپس امام : به ذکر احادیث دال بر نزول می پردازد:

یکی از احادیث، حدیث ابو هریره است که می فرماید: رسول خدا صفرمودند: « **يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرُ يَقُولُ مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ » [[689]](#footnote-689)**

(پروردگار ما هر شب وقتی که یک سوم شب باقی بماند به آسمان دنیا پایین می آید و می فرماید: چه کسی مرا فرا می خواند تا دعوتش را اجابه کنم، چه کسی از من چیزی می خواهد تا به او ارزانی دهم، چه کسی از من طلب بخشش می کند تا او را ببخشایم )

احادیث در مورد فراوان هستند، امام ابن تیمیه : همه احادیث را در کتابی به نام « شرح حدیث النزول » ذکر کرده، امام در آن کتاب می فرماید: این سخن که خداوند هر شب به آسمان دنیا می آید در سنت رسول خدا ص به وفور دیده می شود و سلف صالح امت بر آن اتفاق دارند، هر کس سخن رسول ص را تکرار کند مسلماً به حق اصابت کرده و راست گفته هر چند حقیقت کلام رسول خدا را هم درک نکرده باشد مانند کسی که قرآن می خواند ولی مفهوم آنرا درک نمی کند، چون راست ترین کلام و بهترین هدیه کلام خدا و سنت رسول اکرم ص است. رسول خدا این کلام را فرموده و به امت اعلام نمود، و هیچ کدام ار اصحاب آنرا کتمان ننمودند تا به دست تابعین دادند و آنها هم بدون کم و کاست تبلیغ کردند و بدان متأثر شدند و مردم را به صورت عمومی و خصوصی بدان فرا خواندند و کتب صحیح نزد خاص و عام مانند صحیح بخاری و مسلم و موطأ و مسند امام احمد و ابی داود و ترمذی و نسائی و غیره آنرا روایت کردند. [[690]](#footnote-690)

چیز های از امام شافعی : روایت شده است که دال بر این هستند امام بدون تشبیه و کیفیت دادن و تحریف و تبدیل و تعطیل به این صفت ایمان داشته، ابو حسین بن ابی یعلی با سندش از امام شافعی : نقل کرده که فرموده: بنا به خبر رسول ص خداوند هر شب به آسمان دنیا می آید. [[691]](#footnote-691)

در اجتماع الجیوش ابن قیم از عبدالرحمان بن ابی حاتم رازی از ابو شعیب و ابو ثور از ابی عبدالله محمد بن ادریس شافعی : روایت شده که فرموده: خداوند بر روی عرشش است هر گاه بخواهد به مخلوقاتش نزدیک می شود و هرگاه آرزو کند به آسمان دنیا می آید. [[692]](#footnote-692)

نصوص شرعی کلام امام را تأیید می کنند و عین عقیده سلف پرافتخار این امت است و لازم است که مؤمنین به چنین طرز تفکری رو آورند.

**صفت چهارم: کلام خدا**

این یکی از بزرگ ترین مسئله اختلافی میان اهل سنت و گروه های دیگر است، مردم دیدگاه های گوناگونی در این مورد داشته اند [[693]](#footnote-693) و به خاطر آن این امت پا برجا و مقوم دچار بلا و مصیبت های کمر شکن شده، خون بسیاری از آن راد مردان ریخته شد، متأسفانه معتزله و همفکرانشان بر مسند قدرت تکیه زدند و برای مردم انگزسیون ایجاد می کردند، یکی از بزرگ ترین مردانی که آستین همت بالا کشید و تمام سختی و بدبختیهای این راه را با جان و دل خرید کسی جز امام اهل سنت و پیشوای حدیث احمد بن حنبل شیبانی نبود هزار رحمت بر روح پاکش، بر حق پابرجا ماند و درس مقاومت را به امت اسلامی یاد داد حتی بعضی می گویند: اسلام با دو نفر به فتح و پیروزی رسید، در چنگ رده توسط ابوبکر و در فتنه خلق قرآن توسط احمد بن حنبل، تا خداوند به داد مسلمین آمد و اهل سنت را از این مخمصه نجات داد. [[694]](#footnote-694)

**عقیده اهل سنت و جماعت:**

خداوند دارای صفت کلام است، صفتی که قائم به ذات حکیم منان است و هرگز از او جدا نگشته یعنی همیشه سخن فرموده و تا قیام قیامت هم سخن خواهد فرمود.

کلام خداوند زیبا ترین کلام است و به کلام انسانها نمی ماند چون تشبیه بین خدا و مخلوق باطل وبی معنی است.

و با هر کدام از مخلوقاتش مانند فرشتگان و پیامبران و بندگان صالحش که دوست دارد با واسطه یا بدون واسطه سخن می فرماید، در بعضی مواقع مخاطب حکیم منان، حقیقت صدای الله را می شنود مانند مؤمنین در قیامت، یا خود صدا را می شنوند مانند موسی در دنیا که بر روی طور و کنار درخت با حیی منان به گفت وگو پرداخت.

همانطور که کلامش به کلام مخلوقات نمی ماند صدایش هم با صدای مخلوقات قابل تشبیه نیست. چون کلمات خداوند تمام نشدنی هستند.

یکی از کلامهای خداوند قرآن و تورات و انجیل است. همه قرآن با سوره و آيه و حروف و معانی کلام خدا می باشند و قبل از محمدص قرآن را بر کسی فرود نفرستاده.

ابتداء جبریل از خداوند می شنید و محمدص از جبریل می گرفت و امت اسلامی هم از رسول اکرم ص، پس جبریل و محمدص وظیفه ای جز اداء کلام خدا نداشتند، قرآن کلامی است محفوظ، در لوح المحفوظ و آنچه در کتب و مصاحف هست و مردم با زبان آنرا تلاوت می کنند و با گوش سر آنها را می شنوند و در چاپ خانه آنها چاپ می کنند و از آن نسخه برداری می شود و در قلب حافظان قرآن با حروف و معانیش ثبت می شود، حقیقت کلامی است که خداوند فرموده است، کلام غیر خدا نیست، قرآنی است غیر مخلوق هر چند با قرائت و حفظ و چاپ و غیره در آن تصرف شود، هر کس آنرا بشنود و گمان کند که مخلوق است به خداوند کفر ورزیده است.

خداوند تورات را با دستان خود برای موسی نوشت، و آنچه در لوح المحفوظ است چهل سال قبل از آفریدن آدم با دست خداوند به تحریر در آمده، همنطور که در حدیث صحیح روایت شده است. [[695]](#footnote-695)

کلام خداوند قابل تجزیه و تقسیم است قرآن و تورات و انجیل همه کلام خدا هستند در حالی که قرآن غیر انجیل و تورات است و تورات غیر انجیل است حتی در قرآن، سوره فاتحه غیر ایة الکرسی است، یا سوره بقره غیراز سوره العمران است، و همچنین بقیه کلام خدا از این قاعده مستثنی نیست، و خداند با لغات مختلف با بندگانش سخن می فرماید، قران عربی است و تورات عبری و انجیل سریانی است.

در قرآن معانی و مفاهیمی وجود دارد که در تورات به چشم نمی خورد، همچنین کلام خدا قابل تفضیل و ترجیح هستند مثلاً ایة الکرسی از از تمام آیات دیگر بزرگ تر است، مانند سوره فاتحه نه در قرآن نه در تورات و نه در انجیل نازل نشده است، یا سوره اخلاص یک سوم قرآن است، از این گذشته کلام خدا تقدیم و تأخیر دارند مثلاً در « بسم الله » الله بعد از اسم می آید، همه اینها با لفظ و حروف کلام غیر مخلوق خداوند هستند و اصلاً با کلام مخلوقات قابل تشبیه نیستند.

فراموش نکنیم اصوات و ورق و مداد و جلد قرآن و جوهر همه مخلوق و مصنوع هستند اما آنچه از حروفِ منطوقِ نوشته شدهِ نگه داری شده به دست می آید با حروف و معانی کلام خدا وغیر مخلوق می باشد.

اهل سنت و جماعت با ادله فراوانی از قران و سنت غیر مخلوق بودن کلام خدا را به اثبات رسانیده اند، مثلاً:

**1-** ﮋ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﮊ البقرة: ٢٥٣ برخى از آن پيامبران را بر برخى ديگر برترى بخشيديم از آنان كسى بود كه خدا با او سخن گفت و درجات بعضى از آنان را بالا برد و به عيسى پسر مريم دلايل آشكار داديم و او را به وسيله روح القدس تاييد كرديم

**2ـ** ﮋ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﮊ النساء: ١٦٤ ترجمه: وخداوند با موسى آشكارا سخن گفت

**3ـ** ﮋ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﮊ الأعراف: ١٤٣ ترجمه: و چون موسى به ميعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض كرد پروردگارا خود را به من بنماى

**4-** ﮋ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮊ القصص: ٣٠ ترجمه: پس چون به آن [آتش] رسيد از جانب راست وادى در آن جايگاه مبارك از آن درخت ندا آمد كه اى موسى من هستم خداوند، پروردگار جهانيان.

**5ـ** ﮋ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﮊ النحل: ٤٠ ترجمه: ما وقتى چيزى را اراده كنيم همين قدر به آن مى‏گوييم باش بى‏درنگ موجود مى‏شود

**6-** ﮋ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﮊ التوبة: ٦ ترجمه:و اگر يكى از مشركان از تو پناه خواست پناهش ده تا كلام خدا را بشنود سپس او را به مكان امنش برسان چرا كه آنان قومى نادانند

آیات در این مورد فراوان هستند امام ابن تیمیه همه آنها را در کتابی به نام « شرح العقیدة الاصفهانیة » ص 66 جمع آوری کرده است.

همچنی احادیث صحیحی در تأیید این مطلب از حضرت ختمی مرتبت ص روایت شده است، به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

1ـ حدیث ابو هریره از پیامبر ص که می فرماید : « **احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى فَقَالَ لَهُ مُوسَى أَنْتَ آدَمُ الَّذِي أَخْرَجَتْكَ خَطِيئَتُكَ مِنْ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ ثُمَّ تَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قُدِّرَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ** »(موسی و آدم به بحث و گفت وگو پرداختند: موسی گفت: تو پدر ما هستی اما با یک گناه ما را از بهشت بیرون آوردی، آدم هم گفت: تو فرستادی خدا هستی خداوند با دست خودش به تو تورات داه، آیا بر کاری مرا ملامت می کنید که چهل سال قبل از آفریدنم خداوند آنرا مقدر کرده بود، سپس پیامبر ص فرمودند بدین علت آدم دو با بر موسی اقامه حجت کرد)

2ـ حدیث ابی سعید خدری از پیامبر ص که می فرماید: « **يَقُولُ اللَّهُ يَا آدَمُ فَيَقُولُ لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ فَيُنَادَى بِصَوْتٍ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُخْرِجَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بَعْثًا إِلَى النَّارِ** » (خداوند می فرماید: ای آدم، آدم می گوید: در خدمتم، و با صدای بلند فرا خوانده مي شود كه گروه جهنمي را از ميان فرزندانت برانگيز )

امام بخاری در صحیحش تحت عنوان آيه ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﮊ سبأ: ٢٣ بابي عنوان كرده و در آن می فرماید: خداوند نفرمود: « ماذا خلق ربکم » (خداوند چه چیزی را آفرید)[[696]](#footnote-696) چنین چیزی نشانه فقه و دقت فهم و حسن اعتقاد است در مورد کلام خداوند منان که مخلوق نیست.

3ـ حدیث عدی بن حاتم از رسول خدا ص که می فرماید: « مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ » [[697]](#footnote-697)(هر کدام از شما بدون مترجم با خدا سخن خواهید گفت )

آیات و احادیث فراوانی بر اثبات کلام خداوند و غیر مخلوق بودن کلامش وجود دارند که برای جویندگان حق شک و شبهه ای باقی نمی گذارند.

ابن خزیمه در التوحید 1/328 و اللالکائی در شرح اعتقاد اهل السنة و الجماعة 2/216 بیشتر آنها را روایت فرموده اند.

امام شافعی : یکی از پیشتازان این فتنه بود، با مخالفان، مجلس مناظره باز کرد و به امت اسلامی از در افتادن در این سیاه چاله ها هشدار داد و مردم را به دوری از آن فرا خواند حتی حکم تکفیر مخالفانی چون حفص الفرد را صادر کرد، نصوص فراوانی بر عقیده امام دلالت می کنند.

بیهقی : با سندش از ابی عبدالله محمد بن ادریس شافعی : روایت کرده که فرموده: قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است. [[698]](#footnote-698)

امام شافعی : نسبت به افرادی که مخالف عقیده اهل سنت و جماعت بودند خیلی سخت گیر بود و خطر ناک بر آنها می تازید.

بیهقی با سندش از ابی شعیب روایت می کند: ابی شعیب در مجلس امام شافعی : در حالی که یوسف بن عمرو بن یزید و عبدالله بن حکم در آن مجلس بودند حضور پیدا کرد، بعد از مدتی حفص الفرد که متکلم تمام عیار بود وارد مجلس شد، حفص به یوسف گفت: در مورد قرآن چه می گوید ؟

گفت: کلام خدا است، غیر از این هیچ چیزی در موردش نمی دانم، می خواستند دنباله سخن را به امام بسپارند تا اینکه حفص به شافعی : رو آورد و گفت: اینها می خواهند تو نظر خود را بیان کنید. شافعی : فرمود: این را رها کن، اما باز هم اصرار می کند تا اینکه شافعی : به سخن آمد و فرمود: تو در مورد قرآن چه می گوید ؟

گفت: من می گویم مخلوق است.

فرمود: به چه دلیل ؟

راوی می گوید: حفص بر مخلوق بودن و شافعی : بر غیر مخلوق بودن ساعتها استدلال کردند، تا اینکه شافعی : او را تکفیر کرد و سخن را به پایان رساند.

ابو شغیب می گوید: تمام استدلالهای امام شافعی : را نزد خودم در کتابی نگه داری کردم، روز بعد در بازار شیشه به حفص الفرد رسیدم، گفت: دیروز دیدی شافعی : چه کار کرد ؟ خواستم به آنها نشان دهم که امام شافعی ـ رحمه الله ـ عالم و دانا است.

سپس به من رو کرد و گفت: هر چند هیچ کس در این مورد با او سخن نگفته و اهل کلام نیست ولی من بر او چیره نشدم هر چند من در این مورد تحقیق و بررسی می کنم و اهل کلام هستم. [[699]](#footnote-699)

بیهقی همین روایت را با سندی دیگر از ربیع بن سلیمان نقل کرده، اما در پایان روایت آمده که حفص الفرد گفته: شافعی ـ رحمه الله ـ تصمیم داشت مرا به قتل برساند یعنی تا این حد از سخنان من عصبانی شده بود. [[700]](#footnote-700)

در سند ربیع آمده: وقتی شافعی با حفص به بحث و مناظره پرداخت، حفص گفت: قرآن مخلوق است، امام فرمود: به خداوند منان کفر ورزیدید. [[701]](#footnote-701)

بیهقی با سندش مناظره دیگرِ امام شافعی را از ابی محمد زبیری نقل می کند که مردی به امام شافعی ـ رحمه الله ـ گفت: به من بگو قرآن خالق است ؟

امام فرمود: سوگند به خدا خالق نیست.

گفت: پس قرآن مخلوق است ؟

امام فرمود: سوگند به خدا مخلوق نیست.

گفت: چه دلیلی دارید که قرآن مخلوق نباشد ؟

امام سرش را بلند کرد و فرمود: قبول دارید که قرآن کلام خدا است ؟

گفت: بله.

فرمود: آيه « » از نظر زمانی بر آيه ﮋ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﮊ التوبة: ٦ پیشی گرفته. ولی از نظر ترتیب بعد از آن قرار گرفته، حالا این سؤال مطرح است، آیا قبول دارید که خدا و کلامش با هم بوده اند، یا خودش بوده و کلامش موجود نباشد ؟

مرد گفت: هم خدا، هم کلامش هر دو بوده اند.

شافعی ـ رحمه الله ـ تبسمی کرد و فرمود: ای کوفیان، شما کلام بزرگی بر زبان می آورید، شما قبول دارید که خدا و کلامش هر دو قدیم هستند. پس چگونه می توانید بگوید: کلام خدا، غیر خدا است یا چیزهای دیگری که بر زبان می آورید ؟

روای می گوید: مرد سؤال کننده سکوت اختیار کرد و دم در نداد.

هدف امام این است هر کس اقرار کند که کلام صفت خدا است، و صفات خدا از ذاتش جدا ناپذیر هستند و دوباره اقرار کند که قرآن کلام خدا است، پس چرا باید در غیر مخلوق بودن قرآن شک کند مگر قرآن هم یکی از صفات خداوند نیست و صفات خداوند لا یزال همراه ذات خداوند بوده اند و هیچ کدام مخلوق نیستند تا قرآن دومی باشد، همچنین امام می خواهد به او هشدار دهد که از این مغالطات که وسوسه های شیطانی هستند فاصله بگیرد و نگذار وارد منطقه ممنوعه عقل انسان شوند چون تفکر را فاسد می کنند، متأسفانه امروزه هم این وسوسه های شیطانی رخت بر نبسته اند و هر روز درِ فکر کسی را می زنند و آنرا به بی راه می کشانند، امروزه و روزگار قدیم قائلین به خلق قرآن می گویند: هر چیزی یا مخلوق است یا غیر مخلوق، قرآن کدام یکی است ؟ مخلوق یا خالق ؟

گمان می کنند که با این یاوه و چرند و پرند می توانند به مردم دروغ بگویند و آنها را گمراه سازند و اعتقادات مردم را فاسد و ویران کنند، اما قرآن کلام خدا است و کلام صفتی از صفات حیی منان است و صفات خداوند غیر مخلوق هستند.

امام شافعی ـ رحمه الله ـ برای آن مرد بیان می کند که این عقیده سلف صالح این امت اسلامی بوده و سلف بر این اعتقاد پافشاری فرموده اند.

بیهقی با سندش از امام روایت می کند که فرموده: من سفیان بن عیینه را دیدم که بر در خانه نویسنده ایستاده بود، خطاب به او گفتم: ای ابا محمد اینجا چکار می کنید ؟

گفت: دور شو، وای به حالت، من دارم کلام خدا را از دهان این بچه می شنوم. [[702]](#footnote-702)

امام شافعی ـ رحمه الله ـ جوان مردانه در مقابل افرادی که قائل به خلق قرآن بودند ایستاد، روزی نز د امام ذکر خیر ابراهیم بن سلیمان ابن علیه جهمی ـ که معتقد به خلق قرآن بود ـ شد، امام فرمود: من در هر چیزی مخالف او هستم حتی در گفتن لااله الا الله چون من می گویم: لا اله الا الله ای که پشت حجاب با موسی سخن گفت ولی او می گوید خدای که کلامی را آفرید و به موسی شنواند [[703]](#footnote-703).

این فقه و درک امام بزرگ وار است، بیان می کند که انکار صفت کلام برای خدا به مفهوم کلمه توحید خدشه وارد می سازد و مشت محکمی به دهان افرادی می کویبد که عقیده اسماء و صفات را مورد اهانت قرار می دهند و چماغ تکفیر را بر سر آنها بلند می کند چون چنین عقیده ای امت را به تفرق و اختلاف می کشاند نه به خیر و نیکی و صلاح.

این کلام امام شافعی ـ رحمه الله ـ بود در مورد برائت از افراد و گروهی که از خط و مشی سلف صالح منحرف می شود و نحله ای دیگر را برای خود بر می گزینند و به خلق قرآن نظر می دهند.

هیچ روایتی در مورد لفظ از امام شافعی ـ رحمه الله ـ نقل نشده چون در دوران ایشان چنین چیزی مطرح نبود بلکه ساخته و پرداخته نسل بعد از شافعی ـ رحمه الله ـ است و عادتاً نباید چیزی در این مورد از ایشان روایت شود.

اما روایت شده که ایشان میان صدای خواننده (قارئ) و خوانده شده (مقروء ) تفاوتی قائل بوده اند ولی بدان تصریح نفرموده، بیهقی با سندش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که شافعی ـ رحمه الله ـ فرموده: قرآن خواندن در طواف سنت است و بهترین کلام انسان در طواف خواندن قرآن است. [[704]](#footnote-704)

ابن تیمیه می فرماید: سلف امت اتفاق دارند قرآنی که توسط مسلمین خوانده می شود کلام خدا است، اما هیچ کدام از آنها نفرموده اند که اصوات قاری و مداد و جوهری و مصحف قدیم و ازلی هستند مانند قرآن هر چند اتفاق دارند که وحی میان دو لوح (قرآن ) کلام خدا است و پیامبر ص فرموده: قرآن را با صدا های زیبای خود مزین کنید [[705]](#footnote-705)، پس کلامی که مسلمین می خوانند کلام خدا است اما اصوات و لفظی که با آن قرآن را تلاوت می کنند کلام خدا نیست. [[706]](#footnote-706)

در جای دیگری می فرماید: اگر چنین باشد (اصوات قاری کلام خدا باشد ) باید مداد و دوات و نقطه و حرکات همه غیر مخلوق باشند در حالی که چنین نیست و مخلوقیت آنها واضح و بدیهی است، پس صوتی که مردم با آن قرآن را می خوانند صدای بندگان است اما کلام، کلام خدا است خداوند می فرماید: ﮋ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﮊ التوبة: ٦ یا پیامبر ص می فرماید: **« زینوا القرآن باصواتکم »** کلام، کلام خداوند است اما صدا، صدای بنده است، خداوند با این صدا مردم را فرا نمی خواند و با موسی و دیگران سخن نمی فرماید، قرآن و سنت اینرا تأیید می کنند و سلف صالح بر این عقیده بوده اند.

خلاصه مذهب امام شافعی ـ رحمه الله ـ در این مورد چنین است: معتقد بود که کلام صفت ازلی خداوند است و قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است و هر کس قائل به خلق قرآن باشد از دین خارج است و میان صدای قاری و قرآن تفاوت وجود دارد، صدای قاری مخلوق و خوانده شده (قرآن ) غیر مخلوق است.

این مطلب را با روایتی از بیهقی با سندش از علی بن سهل رملی به پایان می رسانم که می فرماید: از امام شافعی ـ رحمه الله ـ در مورد قرآن پرسیدم، فرمود: قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است.

گفتم: اگر کسی قائل به مخلوق بودن قرآن باشد چه حکمی دارد ؟

فرمود: کافر است، هیچ کدام از بزرگان دین را ندیدم مگر اینکه همه آنها، قائلین به خلق قرآن را کافر قلمداد می کردند [[707]](#footnote-707).

بیهقی در کتاب « الاعتقاد » می گوید: شافعی : می فرمود: آنچه با زبان تلاوت می کنیم و با گوش آنرا می شنویم و در مصاحف می نویسیم، همه کلام خدا هستند و خداوند اوامر و نواهی خود را با این کلام توسط پیامبر ص به بندگان ابلاغ فرموده است.[[708]](#footnote-708)

**صفت پنچم: دست**

یکی دیگر از صفات ذاتی پروردگار دست است نصوص فراوانی از قرآن و حدیث خداوند را انگونه که شایسته ایشان است به این صفت متصف می نمایند.

خداوند می فرماید:

**1ـ** ﮋ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﮊ ص: ٧٥

ترجمه: فرمود اى ابليس چه چيز تو را مانع شد كه براى چيزى كه به دستان خويش خلق كردم سجده آورى آيا تكبر نمودى يا از [جمله] برترى‏جويانى.

**2 -** ﮋ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﮊ المائدة: ٦٤و يهود گفتند دست‏خدا بسته است دستهاى خودشان بسته باد و به [سزاى ] آنچه گفتند از رحمت‏خدا دور شوند بلكه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد مى‏بخشد.

**3 ـ** ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﮊ الفتح: ١٠ در حقيقت كسانى كه با تو بيعت مى‏كنند جز اين نيست كه با خدا بيعت مى‏كنند دست‏ خدا بالاى دستهاى آنان است پس هر كه پيمان‏ شكنى كند تنها به زيان خود پيمان مى‏شكند و هر كه بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودى خدا پاداشى بزرگ به او مى‏بخشد.

**نمونه ای از سنت مطهر پیامبر**

1ـ حدیث ابو هریره : « **احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى فَقَالَ لَهُ مُوسَى أَنْتَ آدَمُ الَّذِي أَخْرَجَتْكَ خَطِيئَتُكَ مِنْ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ ثُمَّ تَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قُدِّرَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ** »

(موسی و آدم به بحث و گفت وگو پرداختند: موسی گفت: تو پدر ما هستی اما با یک گناه ما را از بهشت بیرون آوردی، آدم هم گفت: تو فرستادی خدا هستی خداوند با دست خودش به تو تورات داده، آیا بر کاری مرا ملامت می کنید که چهل سال قبل از آفریدنم خداوند آنرا مقدر کرده بود، سپس پیامبر ص فرمودند بدین علت آدم دو با بر موسی اقامه حجت کرد. ) [[709]](#footnote-709)

و احادیث فراوان دیگری که صفت دست را برای خداوند منان ثابت می کنند، برای دست یابی به آنها می توان به کتاب « التوحید ابن خزیمه » 1/119 نگاه کنید.

اهل سنت و جماعت در اثبات صفات تمام آیات و احادیث روایت شده را پذیرفته اند. ابو عثمان صابونی : می گوید: یاران سنت ـ خداوند زندگانشان را حفظ و مردگانشان را رحمت نمايد ـ بر وحدانیت خداوند و رسالت محمد ص شهادت می دهند، خداوند را با همان صفاتی می شناسند که خود در وصف خود فرموده یا محمد ص در اخبار صحیح بدان اشاره نموده است، و همچنین چیزهای را برای خداوند منان ثابت می کنند که خودش در قرآن یا پیامبرش ص در سنت آنرا برای حق تعالی ثابت کرده است، هرگز قائل به تشیبه خداوند به مخلوقاتش نیستند، می گویند: خداوند آدم را با دست خودش آفریده همان طور که قرآن می فرماید:

ﮋ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﮊ ص: ٧٥ ترجمه: فرمود اى ابليس چه چيز تو را مانع شد كه براى چيزى كه به دستان قدرت خويش خلق كردم سجده آورى آيا تكبر نمودى يا از [جمله] برترى‏جويانى.

کلام را از جایی خود منحرف نمی گردانند مثلاً دست را مانند معتزله ـ خداوند آنها نابود کند ـ بر نعمت یا قدرت حمل نمی کنند، یا مانند مشبه ـ خداوند آنها را رسوا کند ـ برای دست خدا کیفیت قائل نیستند، دست خدا را به دست مخلوقات تشبیه نمی نمایند.

خداوند اهل سنت را از تحریف و تبدیل و صورت دادن پناه داده بلکه تنها با شناختن و فهم کردن بر آنها نعمت ارزانی داده تا راه توحید و تنزیه را بپیمایند و قول به تعلیل و تشبیه را رها کنند و دنباله رو آيه 11 سوره شوری باشند كه: ﮋ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﮊ الشورى: ١١

روایت شده که امام شافعی : به این صفت ایمان داشته و خداوند را بدونه تشبیه بنا به آيه به این صفت متصف فرموده است.

ابو یعلی با سند خودش از امام شافعی : نقل کرده که امام فرمودند: خداوند منان دارای اسماء و صفاتی است که در قرآن آمده و سنت مطهر رسول ص از آنها خبر داده اند. ..... بنا به دو آيه ذیل خداوند دو دست دارد:

**1-** ﮋ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﮊ المائدة: ٦٤ بلكه هر دو دست او گشاده است

**2-** ﮋ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﮊ الزمر: ٦٧ آنها خدا را آن گونه که شايسته است نشناختند، در حالى که تمام زمين در روز قيامت در قبضه اوست و آسمانها پيچيده در دست او؛ خداوند منزّه و بلندمقام است از شريکيهايى که براى او مى‏پندارند

ابن تیمیه اعتقاد امام شافعی : را ذکر می کند و آنرا به امام الحرمین (ابی حسن محمد بن عبدالملک کرخی ) [[710]](#footnote-710)نسبت می دهد. [[711]](#footnote-711)

**صفت ششم: وجه**

این صفت یکی از صفات ذاتی خبری خداوند است که خودش در قرآن و پیامبرش ص در سنت صحیح از آن خبر داده اند پس با رعایت کردن جایگاه و مقام پروردگار اعتقاد بدان واجب است. دلائل دال بر این صفت آیات ذیل می باشند:

1- ﮋ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮊ القصص: 88 ترجمه: و با خدا معبودى ديگر مخوان خدايى جز او نيست جز ذات او همه چيز نابودشونده است فرمان از آن اوست و به سوى او بازگردانيده مى‏شويد

2ـ ﮋ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮊ الرحمن: ٢٧ و ذات باشكوه و ارجمند پروردگارت باقى خواهد ماند

آیات فراوانی در این مورد وجود دارند برای اطلاعات بیشتر می توانید به کتاب « التوحید ابن خزیمه » 1/24 مراجعه فرماید.

سنت مطهره:

1ـ حدیث جابر که می فرماید:

لَمَّا نَزَلَ عَلَى رسول الله ص ﮋ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮊ قَالَ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ

ﮋ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﮊ قَالَ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ ، فَلَمَّا نَزَلَتْ ﮋ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﮊ قَالَ هَاتَانِ أَهْوَنُ أَوْ أَيْسَرُ.

وقتی که آيه « بگو او تواناست كه از بالاى سرتان يا از زير پاهايتان عذابى بر شما بفرستد » نازل شد پیامبر ص فرمود: به وجهت پناه می بریم.

و وقتی آيه « يا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] و عذاب بعضى از شما را به بعضى [ديگر] بچشاند » نازل شد. فرمود: این دو راحتر و آسان ترند. [[712]](#footnote-712)

2ـ حدیث عبدالله بن قیس که می فرماید: « عَنْ النَّبِيِّ صقَالَ جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا رِدَاءُ الْكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ **»[[713]](#footnote-713)**

ترجمه: دو بهشت از نقره، با ظروف و همه وسائل و دو بهشت از طلا با همه ظروف و وسائل و میان آنها و خدا تنها پرده کبریا است که بر روی خود کشیده شده.

و احادیث فراوان دیگری که از حضرت ص روایت شده اند. برای اطلاعات بیشتر به کتاب « التوحید » ابن خزیمه 1/ 27 مراجعه کنید.

امام شافعی ص برای اثبات این صفت به دو آيه ذیل استدلال می کند:

ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮠ ﭼ القصص: ٨٨

ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ الرحمن: ٢٧

روشن شد که امام شافعی : در اثبات صفت وجه روش سلف صالح امت را می پیماید. خداوند بر امام و نیاکان پیشتاز او از سلف صالح رحمت بفرستد. [[714]](#footnote-714)

امام آيه 115 سوره بقره [[715]](#footnote-715) را به قبله تفسیر فرموده ولی دلیل بر این نیست که امام صفت را تأویل کرده چون همه بزرگان دین بنا به سبب نزول آيه را اینگونه تفسیر کرده اند. [[716]](#footnote-716)

**صفت هفتم: قدم**

قدم یکی از صفات خبری خداوند است که حضرت رسول ص در سخنان گهر بار خود بیان فرموده و سلف صالح امت اسلامی رحمهم الله همانطور که رسول خبر داده بدان ایمان آورده اند. اما تأویل گران بنا به عادت خود خبر حضرت محمد ص را رد کرده اند و با تأویلات بعیدی به تأویلش پرداخته اند، حتی مؤمنین این صفت را به تمسخر و استهزاء می گیرند.

یکی از مؤمنین به این راد مرد تأریخ اسلام امام شافعی ـ رحمه الله ـ است که می فرماید: همانا بنا به خبر رسول که می فرماید **« حتی یضع الرب فیها قدمه »** (تا خداوند بر جهنم پا می گذارد ) خداوند دارای قدم است. [[717]](#footnote-717)

حدیثی که امام : به آن استدلال می کند قسمتی از حدیث ابی هریره است، اینک متن کامل حدیث را ذکر می کنیم:

« عَنْ النَّبِيِّ ص قَالَ اخْتَصَمَتْ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ إِلَى رَبّهِمَا فَقَالَتْ الْجَنَّةُ يَا رَبِّ مَا لَهَا لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ وَقَالَتْ النَّارُ يَعْنِي أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْجَنَّةِ أَنْتِ رَحْمَتِي وَقَالَ لِلنَّارِ أَنْتِ عَذَابِي أُصِيبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا مِلْؤُهَا قَالَ فَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا وَإِنَّهُ يُنْشِئُ لِلنَّارِ مَنْ يَشَاءُ فَيُلْقَوْنَ فِيهَا و{ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ } ثَلَاثًا حَتَّى يَضَعَ فِيهَا قَدَمَهُ فَتَمْتَلِئُ وَيُرَدُّ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ قَطْ قَطْ قَطْ » **[[718]](#footnote-718)**

بهشت و جهنم بحث و مناقشه خود را پیش خدا بردند، بهشت گفت: ای خداوندا چرا تنها بی نوایان و ضعیفان وارد من می شوند ؟

و جهنم هم عرض کرد: ای خداوندا چرا تنها مستکبرین و ظالمان وارد من می شوند ؟

خداوند خطاب به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی و به جهنم فرمود: تو عذاب من هستی، هر که را بخواهم داخلت می کنم و هر دو از انسان پر خواهید شد.

پیامبر ص فرمود: خداوند به هیچ کس از بندگانش ستم نمی کند و افرادی که مستحق آتش هستند به جهنم می روند، و جهنم سه بار فریاد می کشد: آیا کسی باقی ماننده ؟

خداوند قدم را بر جهنم می گذارد تا منقبض می شود و فریاد می کشد: کافی است کافی است.

اهل سنت و جماعت احادیث رسول اکرم ص را تصدیق می کنند و اجازه نمی دهند که عقل و قیاس و ذهن آنها در میدانی به تکاپو بپردازد که قدرت تازش ندارد و در چنین میادینی منطق تسلیم حاکم است نه منطق چرا و چگونه ی عقل. [[719]](#footnote-719)

**صفت هشتم: خنده**

خنده یکی از صفات خبری خداوند است که با حدیث رسول اکرم صثابت شده است، هر چیزی با سنت ثابت شود در حکم چیزهای است که قرآن بر وجودشان شهادت داده. چند حدیث را ذکر می کنیم که از صفت خنده خداوند خبر می دهند:

1ـ حدیث ابوهریره از پیامبر ص که می فرماید:

« أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهَدُ »[[720]](#footnote-720)

(رسول خدا ص فرمود: خداوند به دو نفر خندند که یکی از آنها مسلمان بوده و توسط دیگری در میدان کارزار شهید شده است، بعد از آن قاتل توبه می کند واو هم به شهادت می رسد سپس هر دو با هم وارد بهشت می شوند )

احادیث دیگری روایت شده اند برای خواندن آنها خوانندگان عزیز را به کتاب « التوحید » ابن خزیمه 2/563 راهنمائی می کنیم.

این احادیث بر اصحاب بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و علی اله و سلم تلاوت می شود و آنها از زبان پیامبر ص احادیث را می شنیدند و با جان ودل آنها را فهم می کردند و به معنی آن اعتقاد پیدا می نمودند و بدانها متأثر می شدند، و در حدیثي ديگر می فرمایند:

« ان آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلٌ فَهْوَ يَمْشِي مَرَّةً وَيَكْبُو مَرَّةً وَتَسْفَعُهُ النَّارُ مَرَّةً فَإِذَا مَا جَاوَزَهَا الْتَفَتَ إِلَيْهَا فَقَالَ تَبَارَكَ الَّذِي نَجَّانِي مِنْكِ لَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ شَيْئًا مَا أَعْطَاهُ أَحَدًا مِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَتُرْفَعُ لَهُ شَجَرَةٌ فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ أَدْنِنِي مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَلِأَسْتَظِلَّ بِظِلِّهَا وَأَشْرَبَ مِنْ مَائِهَا فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ لَعَلِّي إِنَّ أَعْطَيْتُكَهَا سَأَلْتَنِي غَيْرَهَا فَيَقُولُ لَا يَا رَبِّ وَيُعَاهِدُهُ أَنْ لَا يَسْأَلَهُ غَيْرَهَا وَرَبُّهُ يَعْذِرُهُ لِأَنَّهُ يَرَى مَا لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهِ فَيُدْنِيهِ مِنْهَا فَيَسْتَظِلُّ بِظِلِّهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا ثُمَّ تُرْفَعُ لَهُ شَجَرَةٌ هِيَ أَحْسَنُ مِنْ الْأُولَى فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ أَدْنِنِي مِنْ هَذِهِ لِأَشْرَبَ مِنْ مَائِهَا وَأَسْتَظِلَّ بِظِلِّهَا لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ أَلَمْ تُعَاهِدْنِي أَنْ لَا تَسْأَلَنِي غَيْرَهَا فَيَقُولُ لَعَلِّي إِنْ أَدْنَيْتُكَ مِنْهَا تَسْأَلُنِي غَيْرَهَا فَيُعَاهِدُهُ أَنْ لَا يَسْأَلَهُ غَيْرَهَا وَرَبُّهُ يَعْذِرُهُ لِأَنَّهُ يَرَى مَا لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهِ فَيُدْنِيهِ مِنْهَا فَيَسْتَظِلُّ بِظِلِّهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا ثُمَّ تُرْفَعُ لَهُ شَجَرَةٌ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ هِيَ أَحْسَنُ مِنْ الْأُولَيَيْنِ فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ أَدْنِنِي مِنْ هَذِهِ لِأَسْتَظِلَّ بِظِلِّهَا وَأَشْرَبَ مِنْ مَائِهَا لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ أَلَمْ تُعَاهِدْنِي أَنْ لَا تَسْأَلَنِي غَيْرَهَا قَالَ بَلَى يَا رَبِّ هَذِهِ لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا وَرَبُّهُ يَعْذِرُهُ لِأَنَّهُ يَرَى مَا لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهَا فَيُدْنِيهِ مِنْهَا فَإِذَا أَدْنَاهُ مِنْهَا فَيَسْمَعُ أَصْوَاتَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ أَدْخِلْنِيهَا فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ مَا يَصْرِينِي مِنْكَ أَيُرْضِيكَ أَنْ أُعْطِيَكَ الدُّنْيَا وَمِثْلَهَا مَعَهَا قَالَ يَا رَبِّ أَتَسْتَهْزِئُ مِنِّي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَضَحِكَ ابْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ أَلَا تَسْأَلُونِي مِمَّ أَضْحَكُ فَقَالُوا مِمَّ تَضْحَكُ قَالَ هَكَذَا ضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالُوا مِمَّ تَضْحَكُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مِنْ ضِحْكِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حِينَ قَالَ أَتَسْتَهْزِئُ مِنِّي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَيَقُولُ إِنِّي لَا أَسْتَهْزِئُ مِنْكَ وَلَكِنِّي عَلَى مَا أَشَاءُ قَادِرٌ»[[721]](#footnote-721)

آخرین کسی که وارد بهشت می شود مردی است که کشان کشان بر روی صراط راه می رود تا از آن می گذرد، می گوید: سپاس خداوندی که مرا نجات داد چیزی به من داد که به هیچ کس نداده است در این حال درختی می بیند، می گوید: خداوندا مرا به آن نزدیک کن تا زیر سآيه اش استراحت کنم و از آن آب گوارا بنوشم.

خداوند می فرماید: اگر آنرا به تو بدهم چیز دیگری نمی خواهید ؟

می گوید: نه ای پروردگار چیزی نمی خواهم و پیمان می دهد. خداوند او را به آنجا می برد چون می داند که نمی تواند صبر کند. زیر درخت می رود و استراحت می کند و آب می نوشد. در این حال درخت دیگری می بیند، این بار هم از خدا می خواهد که مرا پیش آن درخت ببر دیگر چیزی نمی خواهم، این بار هم خداوند به او می فرماید: دیگر چیزی نمی خواهید ؟

دوباره عهد و پیمان می دهد که چیزی نمی خواهد. خداوند او را به زیر درخت دوم هم می برد، بنده از سآيه درخت استفاده می کند و از آب انجا می نوشد، در این حال درختی دیگر کنار باب بهشت می بیند و می گوید: خدایا فقط این درخت را به من بده چیز دیگری نمی خواهم، خداوند این بار هم با همان عهد وپیمان گذشته او را به آنجا می برد و بنده از آب و سآيه آن استفاده می کند، در این حال بنده صدای بهشتیان را می شنود صدای بهشتیان را داخل بهشت می شنود، می گوید: ای خدایا مرا وارد بهشت کن، خداوند می فرماید: آیا دوست داری دنیا و نعمت آن را به تو بدهم ؟

بنده می گوید: خدایا مرا مسخره می کنید در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی ؟

ابن مسعود خندید و گفت: می دانید چرا خندیدم ؟

گفتند: چرا ؟

گفت: چون رسول خدا ص خندید و علت خنده رسول خدا هم خنده پروردگار جهانیان بود.

سپس خداوند فرمود: نه تو را مسخره نمی کنم ولی آنچه را دوست داشته باشم و اراده کنم انجام می دهم.

امام ابن خزیمه در باب صفت ضحک می فرماید: بدون کیفیت و تشبیه خداوند را به خنده متصف می کنم، خنده او به خنده مخلوقات نمی ماند، تنها می دانیم که خداوند می خندند ولی در مورد چگونگی خنده اش سکوت اختیار می کنیم و آنرا به علم خدا موکول می نماییم چون تنها خودش کیفیت خنده اش را می داند و هیچ کس را بر این راز مطلع نساخته است پس ما قائل به حدیث رسول هستیم و آنرا تصدیق می نمایم و از علم انحصاری خدا دانا دم نمی زنیم. [[722]](#footnote-722)

کلام ابن خزیمه بزرگ ترین دلیل است بر سالم بودن مذهب سلف و دوری دیدگاهشان از خیالات و پوچگرای و تحریفات کلامی و تشبیه و تجسیم منحرفان از حشویه و غیره چون از حدود و مرز و خط قرمزهای نصوص به خیالات بیرون نمی روند، تمام صفات مذکور در قرآن و سنت صحیح رسول اکرم ص را می پذیرند و هر چه خدا و رسول آنرا نفی فرموده اند آنها هم بدون کم و کاست چنین چیزی را قبول ندارند، بنا بر این روش مطمئن هرگز دچار کژراهای کلامی و فلسفی نمی شوند و همیشه از تهمت ناروا بدور می مانند.

امام شافعی : هم یکی از سالکین واقعی این روش است و این صفات را برای خداوند منان با رعایت ادب و مقام پروردگار اثبات می کند.

می فرماید: خداوند به عبد مؤمن می خندد، چون رسول اکرم ص فرموده: کسی که در راه خدا جان فدا کند در حالی خداوند را ملاقات می کند که پروردگار خندان است. [[723]](#footnote-723)

حدیثی که امام به آن استدلال می کند بخشی از حدیث ابی درداء است که طبرانی با اسناد حسن در الکبیر آنرا از حضرت ص روایت کرده است:

« ثلاثة يحبهم الله ويضحك إليهم ويستبشر بهم الذي إذا انكشفت فئة قاتل وراءها بنفسه لله عز وجل فإما أن يقتل وإما أن ينصره الله ويكفيه فيقول انظروا إلى عبدي هذا كيف صبر لي بنفسه » [[724]](#footnote-724)

سه گروه هستند که خداوند آنها را دوست دارد و به آنها می خندد و بدیشان مژده می دهد، گروهی که برای خدا می جنگند یا کشته می شوند یا خداوند پیروزی را به آنها می بخشد، می فرماید: نگاه کنید چگونه بندی من براي من صبر پیشه می کند.

بیهقی حدیث را در باب « اثبات صفت خنده برای خداوند » ذکر می کند، اما به جای اثبات به بعضی از تأویلات کلامی مذموم رو می آورد سپس مثل اینکه کوتاهیش را جبران می کند، می فرماید: اما پیشینان ما از این احادیث، ترغیبِ اعمال را برداشت می کردند ـ اعمالی که خیر هستند و خداوند آنها را دوست دارد و با انجام دانشان خوشحال می شود ـ و خود را مشغول به تفسیر و تبین خنده خدا نمی کردند هر چند معتقد بودند که خداوند دارای جوارح و اعضاء نیست و در خنده و کیفیت آن قابل تشبیه به انسان نمی باشد. [[725]](#footnote-725)

خداوند بیهقی را رحمت کند اگر به تفسیر سلف اکتفاء می کرد و خود را به کژراهای و یاوه گویهای خلف نمی زد خیلی بهتر بود چون هیچ کس معتقد نبوده که خنده خدا مستلزم دهان و حنجره و غیره است، اینها عبارات و اعتقادات نو آوری هستند که بوی بدعت و شرک از آنها بلند می شود هر چند اهل کلام آنها را عین دین می دانند، ولی دین و دیدگاه سلف کجا و این ترهات کجا. [[726]](#footnote-726)

**صفت نهم: انگشتان**

امام شافعی : معتقد است که خداوند انگشت دارد، این صفت یکی دیگر از صفات خبری خداوند است که سنت صحیح رسول از آن خبر می دهند، امام برای اثبات صفت به این حدیث استناد می کند که پیامبر ص فرموده:

**« ما من قلب الا هو بین اصبعین من اصابع الرحمان » [[727]](#footnote-727)**

(قلب هر انسانی میان دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد )

امام شافعی: در این صفت هم روش سلف صالح را پیموده که تمام صفات ثابت شده در قرآن و حدیث را به خداوند منان نسبت می دهند.

یکی دیگر از احادیث وارده در مورد این صفت حدیث ابن مسعود است که می فرماید:

جَاءَ حَبْرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَضَعُ السَّمَاءَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالْأَرْضَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالْجِبَالَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالشَّجَرَ وَالْأَنْهَارَ عَلَى إِصْبَعٍ وَسَائِرَ الْخَلْقِ عَلَى إِصْبَعٍ ثُمَّ يَقُولُ بِيَدِهِ أَنَا الْمَلِكُ فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ صوَقَالَ ﮋ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﮊ الزمر: ٦٧ [[728]](#footnote-728)

یکی از روحانیون یهود پیش رسول خدا ص آمد و گفت: ای محمد خداوند آسمان را بر انگشت اول و زمین را بر انگشت دوم و کوها را بر انگشت سوم و درختان و آبها را بر انگشت چهارم و همه مخلوقات دیگر را بر انگشت پنجم می گذارد سپس با دست می گوید: من خدا هستم ؟

پیامبر ص خندید و این آيه را تلاوت فرمود: «و خدا را آنچنان كه بايد به بزرگى نشناخته‏اند»

بسیاری از اهل کلام این حدیث را تأویل کرده اند، و گمان می کنند که پیامبر ص سخن مرد یهودی را انکار کرده چون یهودی اهل تجسیم بود، بدین علت پیامبر ص از سخن مرد یهودی خنده اش می گیرد، امام ابن خزیمه این تأویل را رد می کند و به شدت آنرا انکار می نماید، می فرماید: خداوند قدر و منزلت پیامبر ص را خیلی بلند تر از آن کرده که نزد او خداوند را به صفاتی متصف کنند که از آن منزه است ولی خنده اش بگیرد و به جای انکار و خشم به گونه ای بخندد که دندانهایش نمایان شوند، اما خنده رسول ص حاکی از تصدیق و تعجب بود نه انکار و مسخره.

هر کسی که ایمان در قلبش جا گرفته باشد چنین چیزی را به پیامبر ص نسبت نمی دهد چون با مقام بلند ایشان جور در نمی آید که به جای تغییر منکر بخندد. [[729]](#footnote-729)

یکی از راد مردانی که با این تأویل مخالفت کرده امیر المؤمنین حدیث ابن حجر است، در فتح الباری می فرماید: اگر خنده رسول ص خلاف فهم راوی ـ که تصدیق و تعحب است ـ معنی شود مستلزم این است که پیامبر باطلی را می شنود و سکوت اختیار می نماید، نعوذ بالله که رسول ص در چنین مواردی سکوت کند. [[730]](#footnote-730)

از این تعجب بر انگیز تر این است که اهل کلام می گویند: چون احادیث دیگری در تأیید این حدیث نقل نشده اند پس باید حدیث تأویل شود. اما حقیقت خلاف سخن آنها است چون احادیث فراوانی روایت شده اند که انگشت را برای خداوند اثبات می کنند.

یکی از این حدیث ها، حدیث عبدالله ابن عمرو بن عاص است که می فرماید:

أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صاللَّهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ[[731]](#footnote-731)

(از رسول خدا ص شنیدم که می فرمود: همه قلب انسانها مانند قلب یک نفر میان دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد هر طوری بخواهد آنرا تغییر می دهد، سپس رسول ص فرمود: خداوندا قلب هایمان را بر طاعت خودت قرار بده ).

و احادیث فراوان دیگر[[732]](#footnote-732)

**صفت دهم: چشم**

صفت چشم یکی دیگر از صفات خبری ذاتی برای خداوند متعال است که با قرآن و حدیث صحیح پیامبر ص ثابت شده است.

1ـ در سوره طه ضمیر مفرد متکلم را مضاف الیه چشم قرار می دهد، می فرماید:

ﮋ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﮊ طه: ٣٩ «تا زير نظر من پرورش يابى»

2ـ در سوره قمر چشم را به ضمیر جمع اضافه می فرماید:

ﮋ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮊ القمر: ١٤ « [كشتى] زير نظر ما روان بود [اين] پاداش كسى بود كه مورد انكار واقع شده بود»

و ميفرمايد ﮋ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﮊ هود: ٣٧ و زير نظر ما و [به] وحى ما كشتى را بساز و در باره كسانى كه ستم كرده‏اند با من سخن مگوى چرا كه آنان غرق شدنى‏اند.

ﮋ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﮊ الطور: ٤٨ و در برابر دستور پروردگارت شكيبايى پيشه كن كه تو خود در حمايت مايى و هنگامى كه [از خواب] بر مى‏خيزى به نيايش پروردگارت تسبيح گوى**.**

اگر در بعضی از آیات عین به ضمیر مفرد اضافه می شود دال بر وحدت نیست چون در آیات دیگری به ضمیر جمع هم اضافه گردیده است، مانند نعمت در آيه 34 سوره ابراهیم به صورت مفرد آمده ولی هیچ انسان عاقلی قائل نیست که خدا دارای یک نعمت باشد، خداوند می فرماید:

ﮋ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﮊ إبراهيم: ٣٤ اگر نعمت‏خدا را شماره كنيد نمى‏توانيد آن را به شمار درآوريد قطعا انسان ستم‏پيشه ناسپاس است.

یا در آيه 187 سوره بقره خداوند می فرماید:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﮊ البقرة: ١٨٧ در شبهاى روزه همخوابگى با زنانتان بر شما حلال گرديده است**.**

منظور مفرد نیست بلکه همه شب های رمضان را شامل می شود. [[733]](#footnote-733)

ابن خزیمه بعد از ذکر آیاتی که صفت عین را ثابت می کنند می فرماید: بر هر مسلمانی واجب است که صفات ثابت شده در قرآن را برای خدا اثبات کنند. کسی که برای خداوند صفات ثابت شده در قرآن و سنت را نمی پذیرد کافر است چون خداوند پیامبر را به عنوان مبین قرآن معرفی می فرماید:

ﮋ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﮊ النحل: ٤٤ و ما اين ذکر [قرآن‏] را بر تو نازل کرديم، تا آنچه به سوى مردم نازل شده است براى آنها روشن سازى؛ و شايد انديشه کنند!

پیامبرص بیان فرموده که خداوند دو چشم دارد و بیان حضرت با قرآن موافق است پس باید بدان ایمان آورد و آنرا تصدیق کرد. [[734]](#footnote-734)

از امام شافعی : روایت شده که فرموده: خداوند کور نیست چون رسول اکرم ص در بحث تکذیب دجال می فرماید: « انه اعور و ان ربکم لیس باعور » [[735]](#footnote-735)

(او کور است ولی خداوند شما کور نیست )

پیامبرص بیان می فرماید که او کور است هر چند مدعی خداوندی است و کارهای خارق العاده انجام می دهد ولی دارای عیوب و نقص های است که خودش توانایی بر طرف کردن آنها را ندارد، پس دچار اشتباه نشوید و او را خدا نپدارید چون او ناقص است ولی پروردگار شما ناقص نیست، خداوند دارای دو چشم است و با آنها می بیند پس بینا و شنوا است بدین علت امام شافعی ـ رحمه الله ـ برای اثبات صفت عین (چشم ) به این حدیث استناد می کند. [[736]](#footnote-736)

**صفت یازهم: علم**

صفت علم صفت ذاتی خداوند است که قرآن و سنت آنرا ثابت می کنند. خداوند می فرماید:

ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮊ النساء: ١٦٦ ترجمه: وليكن خدا به [حقانيت] آنچه بر تو نازل كرده است گواهى مى‏دهد [او] آن را به علم خويش نازل كرده است و فرشتگان [نيز] گواهى مى‏دهند و كافى است خدا گواه باشد.

ﮋ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﮊ التوبة: ٧٨ آيا ندانسته‏اند كه خدا راز آنان و نجواى ايشان را مى‏داند و خدا داناى رازهاى نهانى است.

ﮋ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﮊ الأحزاب: ٥٤ اگر چيزى را فاش كنيد يا آن را پنهان داريد قطعا خدا به هر چيزى داناست.

و آیات فراوان دیگري نيز در این مورد آمده است.

**سنت:**

حدیث ابن عمر از پیامبر ص:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ لَا يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَعْلَمُ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَعْلَمُ مَتَى يَأْتِي الْمَطَرُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ وَلَا يَعْلَمُ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا اللَّهُ[[737]](#footnote-737)

(پیامبر ص می فرماید: کلید های غیب پنچ تا هستند تنها خداوند بدانها اگاه است، آنچه در رحم مادران قرار دارد و اینکه فردا چه چیزی رخ می دهد و چه وقت باران می بارد و هر انسانی کجا و کی می میرد و قیامت چه زمانی آغاز می شود ).

حدیث جابر :

« كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُعَلِّمُ أَصْحَابَهُ الِاسْتِخَارَةَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُهُمْ السُّورَةَ مِنْ الْقُرْآنِ يَقُولُ إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ لِيَقُلْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ تُسَمِّيهِ بِعَيْنِهِ خَيْرًا لِي فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ قَالَ أَوْ فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ اللَّهُمَّ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي أَوْ قَالَ فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ فَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ » [[738]](#footnote-738)

(رسول خدا ص استخاره را در تمام کارها مانند سوره قرآن به ما می آموخت و می فرمود: هر گاه یکی از شما قصد کاری کرد، دو رکعت نماز سنت بخواند و سپس بگوید: خدایا ! من به سبب علم تو، از تو طلب خیر می کنم و به سبب قدرت تو، از تو توان و قدرت می خواهم و از تو جود و بخشش می طلبم؛ زیرا که تو می توانی و من نمی توانم و تو دانی و من نمی دانم و تو دانا و اگاه به همه ی غیب ها و رازهای پنهانی، پروردگارا ! اگر تو می دانی که این کار برای من در دین و دنیا و سرانجام کار » یا فرمود: حال و آینده کار من خیر است، آنرا برای من مقدر فرما و آسان گردان و در آن برکت اندار و اگر می دانی که این کار برای من در دین و دنیا و سرانجام بد است، آنرا از من دور کن و مرا از آن منصرف گردان و خیر را در هر جا هست برای من مقدر فرما و آن گاه مرا بدان خشنود کن، و فرمود: در این هنگام نیاز خود را بگوید و نام ببرد.

احادیث فراوانی بر علم خدا روایت شده اند.

از امام شافعیَ : نقل شده که صفت علم را برای خداوند منان ثابت فرموده اند و بدان اقرار کرده است و آنرا صفت ذاتی و ازلی دانسته که بر هر چیزی پیشی گرفته. امام در مورد آيه 143 سوره بقره:

ﭽ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮛ ﭼ البقرة: ١٤٣

قبله‏اى را كه [چندى] بر آن بودى مقرر نكرديم جز براى آنكه مشخص شود كسى را كه از پيامبر پيروى مى‏كند از آن كس كه از عقيده خود برمى‏گردد.

می فرماید: علم خداوند پیش از پیروی و بعد از آن مساوی بود. [[739]](#footnote-739)

یعنی امام علم خداوند را سابق بر هر چیزی می داند.

مفسرین در تفسیر آيه اختلاف پیدا کرده اند:

ابن جریر می فرماید: ای محمد ما این کار را تنها برای این انجام دادیم تا بدانیم چه کسی پیروی می کند و چه کسی نافرمانی. ........ سپس ابن جریر ادامه می دهد: اگر کسی بگوید: مگر خداوند نمی دانست چه کسی پیروی می کند و چه کسی سر باز می زند مگر بعد از پیروی کردن مسلمان و سر باز زدن مرتدین ؟

بعضی در جواب گفته اند: خداوند به هر چیزی اگاه است، معنی آيه این نیست که خداوند تا هنگام رخ دادن کار بدان علم نداشت.

اگر گفته شود: یعنی چه ؟

گفته می شود: یعنی قبله را مقرر نکردیم مگر برای اینکه پیامبر و دوست و حزبم بدانند چه کسی پیروی می کند و چه کسی سر باز می زند.

امام طبری این دیدگاه را قبول دارد و شواهدی از کلام عرب برای اثبات آن بیان می کند، سپس می فرماید: بعضی می گویند: این کلام گفته می شود چون عرب به جای دیدن، علم را به کار می برند..... پس معنی آيه چنین است: مگر برای نشان دادن کسی که از رسول پیروی می کند یا سر باز می زند. ولی امام این تأویل را رد می کند.

بعضی هم می گویند: خداوند می فرماید: لنعلم، به خاطر منافقین و یهود و کافران است چون آنها قبول نداشتند که خداوند قبل از وقوع به چیزی علم داشته باشد، می گفتند: اگر گفته شود: هنگام تغییر قبله بعضی از آنها مرتد می شود، چنین چیزی به وقوع نمی پیوندد یا باطل است. اما وقتی که خداوند آيه را نازل کرد و قبله را تغییر داد و بعضی مرتد شدند، خداوند فرمود: الا لنعلم. .... آنچه شما کافران انکار می کردید من در علم خود می دانستم قبل از اینکه به وقوع بپیوندد.

پس معنی آيه چنین است: تا بیان کنیم که ما می دانستیم چه کسی پیرو محمد است و چه کسی از او سر باز می زند. امام می فرماید: هر چند تأویل معقولی است و شاهد هم دارد ولی بعید است که مفهوم آيه چنین باشد. [[740]](#footnote-740)

ابن کثیر : می گوید: خداوند می فرماید: ای محمد ما رو کردن به قبله را برای تو تشریع کردیم در ابتداء به بیت المقدس سپس به کعبه تا حال آنهای که پیرو توهستند و از تو اطاعت می کنند و در رو کردن به قبله همراه تو هستند از افرادی که مرتد می شوند روشن شود. [[741]](#footnote-741)

سعدی می گوید: خداوند می فرماید: « و ما جعلنا. .. » یعنی رو کردن به بیت مقدس « الا لنعلم » یعنی علمی که متعلق به ثواب و عقاب است و الا خداوند قبل از وقوع هر چیزی بدان اگاه است. [[742]](#footnote-742)

ابن تیمیه این دیدگاه را اینگونه توضیح می دهد: مثل اینکه سعدی کلامش را خلاصه کرده، اما فرموده خداوند: ﭽ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮛ ﭼ و ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ الكهف: ١٢

و نظائر آن علمی است که بعد از وجود به معلوم تعلق می گیرد، این علم اساس مدح و ذم و ثواب و عقاب است، اما علم، در آيه اول تنها بدین معنی است که چنین چیزی رخ می دهد ارتباطی به سزا و عقاب ندارد چون سزا و عقاب بعد از وقوع معنی پیدا می کنند. از ابن عباس روایت شده که گفته: « لنعلم » یعنی « لنری » [[743]](#footnote-743). مفسیرین هم در تفسیر آيه گفته اند: تا بدانیم که به وجود می آید بعد از اینکه می دانستیم به وجود خواهد آمد. [[744]](#footnote-744)

**صفت دوازدهم: دیده شدن**

سلف صالح صفت دیده شدن را در بحث اسماء و صفات ذکر کرده اند هر چند دیدن خدا در قیامت صفتی است برای مؤمنین، چون میان سلف و خلف در این مورد اختلاف جزئیی وجود دارد.

آیات فراوانی بر دیده شدن خدا در روز قیامت دلالت می کنند. مثلاً خداوند می فرماید:

ﮋ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﮊ القيامة: ٢٢ - ٢٣ آرى در آن روز صورتهايى شاداب و مسرور است**.** و به پروردگارش مى‏نگرد.

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭥ ﭼ يونس: ٢٦

براى كسانى كه كار نيكو كرده‏اند نيكويى [بهشت] و زياده [بر آن] است**.**

ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ المطففين: ١٥

زهى پندار كه آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند.

امام ابن قیم جوزی همه آیات رؤیت را در کتاب « الارواح الی الافراح » جمع آوری کرده است. [[745]](#footnote-745)

ابن قیم بیشتر احادیث رؤیت را در همان کتاب نقل کرده است، ما هم بعضی از آنها را روایت می کنیم:

حدیث ابی هریره :

« انَّ النَّاسَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّه صِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَلْ تُضَارُّونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ قَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَهَلْ تُضَارُّونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ قَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ »[[746]](#footnote-746)

بعضی از مردم گفتند: ای رسول خدا آیا در روز قیامت خدا را می بینیم ؟

فرمود: آیا در دیدن ماه در شب چهارده دچار زحمت می شوید ؟

گفتند: نه ای رسول خداص

فرمود: آیا در دیدن خورشید دچار زحمت می شوید ؟

گفتند: نه ای رسول خدا ص

فرمود: خدا را همین طور خواهید دید.

حدیث جریر بن عبدالله :

قال: كنا جلوسا عند رسول الله ص، فرأى القمر ليلة البدر فقال: "إنَّكُمْ سترونَ رَبَّكُمْ كَما تَرَوْنَ هَذَا، لا تُضَامُونَ فِي رُؤيته، فإن اسْتَطَعْتُم أنْ لا تُغْلَبْوا عَلى صَلاةٍ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِها فافْعَلُوا[[747]](#footnote-747)" ثم تلا ﮋ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ق: ٣٩ [[748]](#footnote-748)

نزد پیامبر ص نشسته بودیم، که ماه را دیدند، سپس فرمود: شما پروردگار خود را همانند این ماه خواهید دید و در دیدنش دچار زحمت نمی شوید ، پس اگر توانستید که در خواندن یک نماز بیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، مغلوب (خستگی و خواب ) نشوید، این را انجام دهید، سپس آيه « پيش از برآمدن آفتاب و پيش از غروب به ستايش پروردگارت تسبيح گوى »

و احادیث فراوان دیگری در حادی الارواح صفحه 212روایت کرده است.

امام شافعی :رؤیت خداوند را قبول دارد و روایات فراوانی در این مورد از ایشان روایت شده است. یکی از آنها روایت بیهقی از ربیع بن سلیمان است که می فرماید: روزی نزد شافعی ـ رحمه الله ـ نشسته بودم و نامه ای از صعید ـ نام مکانی است ـ آمد که در مورد آيه: ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ المطففين: ١٥ سؤال پرسیده بود ؟ امام در جواب نوشت: این که خداوند به خاطر خشم از بعضی میان خود و آنها حجاب ایجاد می کند، دال بر آن است که بعضی به خاطر خشنودی پروردگار می توانند او را ببینند.

ربیع گفت: ای سرورم به این ایمان دارید ؟

فرمود: سوگند به خدا اگر ایمان نمی داشتم که خداوند را در قیامت می بینم هرگز در دنیا او را عبادت نمی کردم. [[749]](#footnote-749)

دوباره بیهقی از ابن هرم قریشی روایت می کند که گفته از امام شافعی ـ رحمه الله ـ شنیدم در مورد آيه ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ المطففين: ١٥ می فرمود: خداوند آنها را به سبب خشمش از دیدن خود محروم می کند، این دال بر آن است که بعضی به سبب رضایت خداوند از آنها، پروردگار خویش را خواهند دید. [[750]](#footnote-750)

باز هم بیهقی از سعید بن اسد نقل می کند که می گوید: به شافعی ـ رحمه الله ـ گفتم: در مورد حدیث رؤیت چه دیدگاهی دارید ؟

فرمود: ای ابن اسد، مرده باشم یا زنده، هرگاه حدیث صحیحی روایت شود، مذهب من هم بر اساس آن حدیث است، هر چند حدیث را نشنیده باشم. [[751]](#footnote-751)

بیهقی از مزنی نقل می کند که گفته از ابن هرم قریشی شنیدم که می گفت از امام شافعی ـ رحمه الله ـ شنیدم که در مورد آيه ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ المطففين: ١٥ می فرمود: این آيه دال بر آن است که دوستان خداوند او را در قیامت خواهند دید. [[752]](#footnote-752)

در طبقات ابن ابی یعلی از امام روایت شده که فرموده: همانا مؤمنین در قیامت با چشمان خود خداوند را خواهند دید همانگونه که ماه را می بینند. [[753]](#footnote-753)

این عقیده امام شافعی بود در مورد رؤیت خداوند در روز قیامت توسط مسلمین، ایشان در این موضوع هم پیرو سلف صالح هستند مانند بقیه صفات که از این روش و منهج بیرون نرفتند.

در این فصل عقیده امام شافعی : را در مورد اسماء و صفات بحث کردیم، که ایشان به همه صفات خداوند که در قرآن ذکر شده یا سنت مطهر از آن خبر داده همانند سلف صالح ایمان داشتند، بدون وارد شدن در تشبیه و کیفیت دادن و تعطیل و تحریف نمودن، نصوص وارده را می پذیرفتند، در آینده بعضی از بیانات ایشان را در این مورد نقل خواهیم کرد.

ربیع بن سلیمان می گوید: در مورد صفات خداوند از امام شافعی : پرسیدم ؟

فرمود: بر عقل انسان حرام است که خداوند را تمثیل کند، بر وهم و گمانش روا نیست که خدا را محدود سازد، نفوس اجازه ندارند که در آن تفکر کنند و قلب در آن حق تعمق ندارد، پس عقل و قلب تنها باید به توصیفات خداوند و رسول اکرم توجه کنند نه به تعمقات و تفکرات خود. [[754]](#footnote-754)

امام می فرماید: به خدا وآنچه از طرف ایشان آمده و به محمد ص و انچه از ایشان روایت شده با همان فهم رسول ص ایمان دارم. [[755]](#footnote-755)

امام به ابن اسد فرمود: مرده باشم یا زنده، هرگاه حدیث صحیحی روایت شود، مذهب من هم بر اساس آن حدیث است، هر چند حدیث را نشنیده باشم [[756]](#footnote-756)

بنا براین دیدگاه امام در مورد بقیه صفات دیگر که چیزی در باره آنها از او روایت نشده شناخته می شود، یعنی امام تمام صفاتی که خداوند برای خود ثابت نموده یا رسولش ص از آن خبر داده بدون تغییر و کیفیت دادن و تشبیه و تحریف، با روش سلف صالح برای حکیم منان ثابت می کند. خدا می داند

**باب چهارم**

**بقیه‌ی باورها و منهج ایشان در زمینه‌ی اثبات آنها**

**این باب شامل چهار بخش است:**

* **بخش اول: ایمان به‌ پیامبران (علیهم السلام )**
* **بخش دوم: ایمان به‌ روز آخرت**
* **بخش سوم: ایمان به‌ قضا و قدر.**
* **بخش چهارم: عقیده‌ ایشان در مورد اصحاب**

**بخش اول**

**ایمان به‌ پیامبران (علیهم السلام )**

**این بخش به‌ سه‌ بحث تقسیم می شود:**

* **بحث اول: معنی ایمان به‌ پیامبران**
* **بحث دوم: نیاز مردم به‌ بعثت پیامبر** ص
* **بحث سوم: فضایل** پیامبرما **ن محمد** ص

**بحث نخست: معنی ایمان به‌ پیامبران (علیهم السلام )**

ایمان به‌ پیامبران یکی از اصول ایمان است، به‌ این معنی که‌ نبوت تمامی آن پیامبران را تصدیق نماییم که‌ خداوند داستان آنها را برای ما بازگو نموده‌ است و همچنین باید هر آنچه‌ آنها از خداوند خبر می دهند تصدیق و تأیید نماییم. و باید ایمان داشته‌ باشیم که‌ آنها در تبلیغ دستورات الهی کوتاهی نورزیده‌اند و با فرستادن آنها به‌ سوی مردم، خداوند حجت خود را بر مردم اقامه‌ کرده‌ است. و از جمله‌ی ایمان به‌ پیامبران ایمان به‌ کسانی است که‌ خداوند نام آنها را در قرآن ذکر کرده‌ است که‌ تعداد آنها بیست و پنج نفر هستند و هیجده‌ نفر از آنها را در آيه‌ی زیر نام برده‌ است.

ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﭼ الأنعام: ٨٣ - ٨٧

و آن حجت ما بود كه به ابراهيم در برابر قومش داديم درجات هر كس را كه بخواهيم فرا مى‏بريم زيرا پروردگار تو حكيم داناست \* و به او اسحاق و يعقوب را بخشيديم و همه را به راه راست درآورديم و نوح را از پيش راه نموديم و از نسل او داوود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون را [هدايت كرديم] و اين گونه نيكوكاران را پاداش مى‏دهيم \* و زكريا و يحيى و عيسى و الياس را كه همه از شايستگان بودند \* و اسماعيل و يسع و يونس و لوط كه جملگى را بر جهانيان برترى داديم \* و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخى را [بر جهانيان برترى داديم] و آنان را برگزيديم و به راه راست راهنمايى كرديم.

اما هفت نفر باقیمانده‌ در آیات جداگانه‌ای ذکر شده‌اند که‌ عبارتند از: (ادریس، هود، شعیب، صالح، ذوالکفل، آدم، محمد علیهم الصلاة و السلام )

و شاعر آنها را در شعر خود جمع كرده كه گفته:

**في تلك حجتنا منهم ثمانيــــــة من بعد عشر يبقي سبعة وهموا**

**ادریس هود شعیب صالح و كذا ذوالکفل آدم بالمختار قد ختموا**

و از جمله ي ايمان به آنها اين است كه به پيامبراني ايمان داشته باشيم كه خداوند نام آنها را براي ما ذكر نكرده است، پس به طور كل به تمامی پیامبران ایمان می آوریم، زیرا خداوند غیر از آنهایی که‌ نامهایشان را برای ما ذکر کرده‌ پیامبران دیگری را نیز فرستاده‌ است، خداوند می **فرماید:** ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭳ ﭼ غافر: ٧٨ و مسلما پيش از تو فرستادگانى را روانه كرديم برخى از آنان را [ماجرايشان را] بر تو حكايت كرده‏ايم و برخى از ايشان را بر تو حكايت نكرده‏ايم.

و خداوند می فرماید:ﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭽ ﭼ النساء: ١٦٤ ترجمه: و پيامبرانى [را فرستاديم] كه در حقيقت [ماجراى] آنان را قبلا بر تو حكايت نموديم و پيامبرانى [را نيز برانگيخته‏ايم] كه [سرگذشت] ايشان را بر تو بازگو نكرده‏ايم.

و از جمله‌ی ایمان به‌ آنها این است که‌ ایمان داشته‌ باشیم خداند آنها را فرستاده‌ تا مردم را به‌ یکتا پرستی دعوت کنند و ایمان داشته‌ باشیم که‌ دین تمامی پیامبران یکی بوده‌ است، خداوند می **فرماید:** ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﮒ ﭼ النحل: ٣٦ ترجمه: و در حقيقت در ميان هر امتى فرستاده‏اى برانگيختيم [تا بگويد] خدا را بپرستيد و از طاغوت [فريبگر] بپرهيزيد.

و خداوند می فرماید:ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ الأنبياء: ٢٥ ترجمه: و پيش از تو هيچ پيامبرى نفرستاديم مگر اينكه به او وحى كرديم كه خدايى جز من نيست پس مرا بپرستيد.

و آیات در این مورد بسیار فراوان هستند.

و از جمله‌ی ایمان به‌ آنها این است که‌ ایمان داشته‌ باشیم به‌ تمام آن صفاتی که‌ خداوند در مورد آنها خبر داده‌ و یا آنها در مورد خود خبر داده‌اند که‌ بندگان خداوند هستند و همانند سایر مردم بشر هستند و خداوند با رسالت و کلام خویش آنها را انتخاب نموده‌ است و بر سایر مردم برتری داده‌ است، و آنها با این حال هم از مقام بندگی بیرون نمی روند، بلکه‌ هر اندازه‌ بیشتر برای مقام بندگی تلاش کنند بیشتر از خداوند نزدیک می شوند، پس بعد از این به‌ هیچ وجهی جایز نیست که‌ هیچ گونه‌ عبادتی برای آنها انجام داده‌ شود، بلکه‌ دعوت تمامی آنها به‌ این خاطر بوده‌ که‌ خداوند به‌ تنهایی عبادت شود.

و از جمله‌ی ایمان به‌ آنها:

ایمان به‌ آن معجزات خارق العاده‌ای است که‌ خداوند بر دست آنها اجرا در آورد همانند آن نشانه‌هایی که‌ خداوند بر دست موسی و عیسی و پیامبر ما محمد ص و سایر پیامبرها (علیهم السلام ) به‌ اجرا در آورد.

و از جمله‌ی ایمان به‌ آنها:

این است که‌ تمامی آنها را تصدیق نماییم و منکرهیچ کدام از آنها نباشیم، زیرا انکار یکی از آنها مستلزم انکار تمامی آنها است.

و از جمله‌ی ایمان به‌ آنها:

ایمان به‌ اینکه‌ نبوت و رسالت با بعثت پیامبر ص به‌ پایان رسیدند و محمد ص خاتم و آخرین پیامبر است و هیچ پیامبری بعد از او نمی آید و رسالت او خاتمه‌ی تمامی رسالتها است، و به‌ طور کلی ایمان به‌ پیامبران یکی از ارکان اسلام است و ایمان هیچ احدی بدون ایمان به‌ آن کامل نمی شود همچنانکه‌ در حدیث مشهور جبریل آمده‌ است و قرآن نیز در آیات فراوانی آن را تأیید نموده‌ است.

خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﮊ البقرة: ٢٨٥ ترجمه: پيامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ايمان آورده است‏، و مؤمنان همگى به خدا و فرشتگان و كتابها و فرستادگانش ايمان آورده‏اند (و گفتند: ) (ميان هيچ يك از فرستادگانش فرق نمى‏گذاريم‏) و گفتند: (شنيديم و گردن نهاديم‏، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاريم‏) و فرجام به سوى تو است‏.)

خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮊ النساء: ١٥٠ - ١٥١ ترجمه: كسانى كه به خدا و پيامبرانش كفر مى‏ورزند و مى‏خواهند ميان خدا و پيامبران او جدايى اندازند و مى‏گويند ما به بعضى ايمان داريم و بعضى را انكار مى‏كنيم و مى‏خواهند ميان اين [دو] راهى براى خود اختيار كنند \* آنان در حقيقت كافرند و ما براى كافران عذابى خفت‏آور آماده كرده‏ايم.

در این آیات خداوند ایمان به‌ پیامبران را با ایمان به‌ خود و فرشتگان و کتابهای آسمانی مقارن قرار داده‌ و کفر کسانی را اعلام داشته‌ که‌ میان خدا و پیامبرانش جدايى می اندازند و به‌ برخی ایمان می آورند و به‌ برخی دیگر کفر می ورزند.

و در حدیث جبریل پیامبرصفرموده‌ است:

(ایمان عبارت است از اینکه‌ به‌ خدا و فرشته‌ها و کتابهای آسمانی و پیامبران و روز آخرت ایمان داشته‌ باشید و همچنین به‌ خوب و بد تقدیرات الهی ایمان داشته‌ باشید . ) [[757]](#footnote-757)

برخی از آنچه‌ در باب نبوت از امام شافعی روایت شده‌ است

شافعی: می گوید:

خداوند متعال می فرماید**:** ﮋ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﮊ الذاريات: ٥٦ ترجمه: و جن و انس را نيافريدم جز براى آنكه مرا بپرستند.

شافعی : می گوید: خداوند مخلوقات را برای پرستش خویش خلق کرد سپس خداوند روشن نمود که‌ پیامبران بهترین مخلوقات او هستند، خداوند می فرماید**:** ﮋ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮊ البقرة: ٢١٣ ترجمه: مردم امتى يگانه بودند پس خداوند پيامبران را نويدآور و بيم‏دهنده برانگيخت.

پس خداوند در میان بندگانش پیامبران را انتخاب کرد و آنها را امین بر وحی خویش و مسئول قیام به‌ حجت خداوند در میان مردم قرار داد.

سپس خداوند نخبه‌ برگزیده‌هایش را ذکر نمود و فرمود**:** ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮊ آل عمران: ٣٣ ترجمه: به يقين خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران را بر مردم جهان برترى داده است.

آدم و نوح را به‌ اعاده‌ی ذکر انتخاب آنها تخصيص داده‌ است و ابراهیم را ذکر کرده‌، پس خداوند متعال فرمود**:** ﮋ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮊ النساء: ١٢٥ ترجمه: و خدا ابراهيم را دوست گرفت.

و اسماعیل بن ابراهیم را ذکر کرده‌ و فرموده‌**:** ﮋ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﮊ مريم: ٥٤ و در اين كتاب از اسماعيل ياد كن زيرا كه او درست‏وعده و فرستاده‏اى پيامبر بود.

سپس خداوند آل ابراهیم و آل عمران را در میان امتها مورد لطف خویش قرار داد، خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮊ آل عمران: ٣٣ به يقين خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران را بر مردم جهان برترى داده است \* فرزندانى كه بعضى از آنان از [نسل] بعضى ديگرند و خداوند شنواى داناست**. [[758]](#footnote-758)**

**بحث دوم:**

**وضعت مردم قبل از بعثت پیامبر** ص **و نیاز آنها به‌ بعثت پیامبر**ص

شافعی : در ابتدای کتاب " الرساله‌ " می گوید:

.. . . . و گواهی می دهم که‌ بجز الله‌ هیچ خدای دیگری وجود ندارد و او تنها و بی شریک است و محمد بنده‌ و رسول او است و او را مبعوث نمود در حالی که‌ مردم دو دسته‌ بودند:

دسته‌ی اول: اهل کتاب احکام خدا را تبدیل کردند و به‌ خدا کفر ورزیدند و از پیش خود دروغ را جعل نمودند و آن را با برنامه‌ی حق خداوند که‌ به‌ سوی آنها فرستاده‌ بود مخلوط کردند، پس خداوند کفر آنها را برای پیامبرش ذکر می نماید و می فرماید**:**

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ آل عمران: ٧٨

ترجمه: و از ميان آنان گروهى هستند كه زبان خود را به [خواندن] كتاب [تحريف شده‏اى ] مى‏پيچانند تا آن [بربافته] را از [مطالب] كتاب [آسمانى] پنداريد با اينكه آن از كتاب [آسمانى] نيست و مى‏گويند آن از جانب خداست در صورتى كه از جانب خدا نيست و بر خدا دروغ مى‏بندند با اينكه خودشان [هم] مى‏دانند.

سپس می فرماید:

ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﭼ البقرة: ٧٩

ترجمه: پس واى بر كسانى كه كتاب [تحريف‏شده‏اى] با دستهاى خود مى‏نويسند سپس مى‏گويند اين از جانب خداست تا بدان بهاى ناچيزى به دست آرند پس واى بر ايشان از آنچه دستهايشان نوشته و واى بر ايشان از آنچه [از اين راه] به دست مى‏آورند.

و می فرماید:

ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ التوبة: ٣٠ – ٣١

ترجمه: و يهود گفتند عز ير پسر خداست و نصارى گفتند مسيح پسر خداست اين سخنى است [باطل] كه به زبان مى‏آورند و به گفتار كسانى كه پيش از اين كافر شده‏اند شباهت دارد خدا آنان را بكشد چگونه [از حق] بازگردانده مى‏شوند \* ينان دانشمندان و راهبان خود و مسيح پسر مريم را به جاى خدا به الوهيت گرفتند با آنكه مامور نبودند جز اينكه خدايى يگانه را بپرستند كه هيچ معبودى جز او نيست منزه است او از آنچه [با وى] شريك مى‏گردانند.

و می فرماید:

ﭽ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭼ النساء: ٥١ – ٥٢

ترجمه: آيا كسانى را كه از كتاب [آسمانى] نصيبى يافته‏اند نديده‏اى كه به جبت و طاغوت ايمان دارند و در باره كسانى كه كفر ورزيده‏اند مى‏گويند اينان از كسانى كه ايمان آورده‏اند راه‏يافته‏ترند \* اينانند كه خدا لعنتشان كرده و هر كه را خدا لعنت كند هرگز براى او ياورى نخواهى يافت.

و دسته‌ای به‌ خدا کفر ورزیدند، پس چیزهایی را ابداع کردند که‌ خداوند به‌ آن دستور نداده‌ بود و با دستهای خود سنگ و تخته‌ و صورتهایی را نصب می کردند و‌ آن را مزین می نمودند و نامهایی را برای آنها به‌ کار می بردند و آنها را خدایان خویش می نامیدند و به‌ پرستش آنها می پرداختند، و هرگاه غیر از معبودهایشان چیزهای زیبای دیگری را می یافتند آن را برمی داشتند و به‌ عبادت آن می پرداختند و معبودهای قبلی را کنار می گذاشتند، اینها عرب بودند و دسته‌ای از عجم هم در این کار و در پرستش آنچه‌ از ماهی و ستاره‌ و آتش و. .. انتخاب کرده‌ بودند از اعراب پیروی می کردند.

و خداوند پاسخی از پاسخهای برخی از کسانی که‌ غیر از او را پرستش می کردند برای پیامبرش بازگو می نماید، پس خداوند سخن آنها را حکایت می کند که‌ می گفتند**:** ﮋ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﮊ الزخرف: ٢٣ ترجمه: گفتند ما پدران خود را بر آيينى [و راهى] يافته‏ايم و ما از پى ايشان راهسپريم.

و خداوند در آيه‌ی دیگری در مورد آنها حکایت می کند**:** ﮋ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﮊ نوح: ٢٣ ترجمه: وگفتند زنهار خدايان خود را رها مكنيد و نه ود را واگذاريد و نه سواع و نه يغوث و نه يعوق و نه نسر را.

و می فرماید:

ﮋ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮊ مريم: ٤١ - ٤٢ ترجمه: و در اين كتاب به ياد ابراهيم پرداز زيرا او پيامبرى بسيار راستگوى بود \* چون به پدرش گفت پدر جان چرا چيزى را كه نمى‏شنود و نمى‏بيند و از تو چيزى را دور نمى‏كند مى‏پرستى.

و می فرماید**:**

ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ الشعراء: ٦٩ - ٧٣

ترجمه: بر آنان خبر ابراهيم را بخوان \* آنگاه كه به پدر خود و قومش گفت چه مى‏پرستيد \* گفتند بتانى را مى‏پرستيم و همواره ملازم آنهاييم \* گفت آيا وقتى دعا مى‏كنيد از شما مى‏شنوند \* يا به شما سود يا زيان مى‏رسانند**.**

و خداوند آنگاه که‌ نعمت خویش را به‌ یاد آنها می آورد و از گمراهی آنها به‌ طور عموم خبر می دهد و بر مؤمنین آنها منت می گذارد در موردشان می فرماید:

ﭽ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ آل عمران: ١٠٣

ترجمه: و نعمت‏خدا را بر خود ياد كنيد آنگاه كه دشمنان [يكديگر] بوديد پس ميان دلهاى شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شديد و بر كنار پرتگاه آتش بوديد كه شما را از آن رهانيد اين گونه خداوند نشانه‏هاى خود را براى شما روشن مى‏كند باشد كه شما راه يابيد.

آنها قبل از اینکه‌ به‌ وسیله‌ی محمد نجات یابند در افتراق و اجتماعشان اهل کفر بودند و بزرگترین امور یعنی کفر به‌ خدا آنها را گرد هم می آورد.

و همچنین ابداع و به‌ وجود آوردن چیزهایی آنها را گرد هم می آورد که‌ خداوند بدان اجازه‌ نداده‌ بود و خدا بسیار بلند مرتبه‌تر از آن است که‌ آنها او را بدان توصیف می کردند.

**خلاصه‌ی سخنان شافعی در مورد نبوت:**

خداوند جن و انس را تنها براى پرستش خود آفریده‌ است .

خداوند پیامبران (علیهم السلام ) را در میان مردم برگزید و آنها امین بر وحی و حجت خدا هستند

ابراهیم دوست و خلیل خدا است.

خداوند بعضی از انبیا را بر بعضی دیگر برتری داده‌ است.

مردم قبل از بعثت پیامبرصدر جاهلیت و گمراهی کامل بودند و آنها دو دسته‌ بودند:

أ – دسته‌ی اول: اهل کتاب هستند که‌ دین خود را تحریف کردند و از پیام آن روی برتافتند و برای خود دینی را ابداع نمودند که‌ خداوند به‌ آن دستور نداده‌ بود.

ب – دسته‌ی دوم: بت پرستان عرب و عجم و کسانی که‌ راه و منش آنها را دنبال می کرد.

قبل از بعثت پیامبرص دو اصل بزرگ تمامی امتها را در کفر گرد هم می آورد:

أ – اصل اول: کفر به‌ خدا.

ب – اصل دوم: ابداع و به‌ وجود آوردن آنچه‌ که‌ خدا بدان اجازه‌ نداده‌ بود. [[759]](#footnote-759)

پیامبران (علیهم الصلاة و السلام ) با قوم خویش به‌ مجادله‌ پرداختند و آنها را از پرستش غیر خدا ترساندند و برای آنها توضیح دادند که‌ آن بتها استحقاق پرستش را ندارند زیرا آنها نمی توانند ببینند و بشنوند و هیچ گونه‌ نیازی را برطرف نمایند.

تعصب برای آنچه‌ که‌ آبا و اجداد بر آن بوده‌اند از بزرگترین چیزهایی بوده‌ که‌ انسان را از پذیرش حق بازداشته‌ است، نظر به‌ اینکه‌ کفار به‌ این صورت به‌ پیامبران خود جواب می دادند:

ﮋ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﮊ الزخرف: ٢٣ ترجمه: گفتندما پدران خود را بر آيينى [و راهى] يافته‏ايم و ما از پى ايشان راهسپريم.

رحمت خداوند برای بندگانش به‌ وسیله‌ی رسالت پیامبر ص.

شافعی : می گوید:

هنگامی که‌ موقع مقرر فرا رسید حکم خدا به‌ حقیقت پیوست و بعد از اینکه‌ گناه و معصیتی که‌ بدان راضی نبود افق را در بر گرفته‌ بود دین منتخب خویش را اظهار نمود. [[760]](#footnote-760)

پس به‌ رحمت خویش درهای آسمانها را باز کرد و حکم خود را نازل گرداند همچنانکه‌ مدام حکم خدا در قرنهای گذشته‌ هم نازل می گشت، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ﮋ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮊ البقرة: ٢١٣ مردم امتى يگانه بودند پس خداوند پيامبران را نويدآور و بيم‏دهنده برانگيخت.

**بحث سوم: فضایل پیامبرما ن محمد** ص

شافعی : می گوید:

پیامبر ص فرد منتخب خداوند است که‌ او را برای وحی و رسالت خویش انتخاب[[761]](#footnote-761) کرد و با گشودن در رحمتش ([[762]](#footnote-762)) او را بر تمام مخلوقات برتری داد، و آخرین پیام رحمت خویش را برای بشر به‌وسیله‌ی او ([[763]](#footnote-763)) به‌ پایان رساند، و آنچه‌ او بدان فرستاده‌ شده‌ بود تمام برنامه‌های پیامبران پیشین را فرا گرفته‌ بود ([[764]](#footnote-764)) ([[765]](#footnote-765)).

و در دنیا نام او را همراه نام خویش رفعت بخشیده‌ است ([[766]](#footnote-766)) و در قیامت کسی است که‌ شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته‌ می شود ([[767]](#footnote-767))

([[768]](#footnote-768)) و او پاکترین نفس بشر است ([[769]](#footnote-769)) و جامع تمامی اخلاقی است که‌ خداوند برای دین و دنیا بدان راضی است ([[770]](#footnote-770)) و دارای بهترین دودمان و قبیله‌ است ([[771]](#footnote-771))

این شخصیت والا عبارت است از محمد بنده‌ و فرستاده‌ی خدا ([[772]](#footnote-772))

ﮋ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﮊ التوبة: ١٢٨ ترجمه: قطعا براى شما پيامبرى از خودتان آمد كه بر او دشوار است‏شما در رنج بيفتيد به [هدايت] شما حريص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.

و می فرماید: ﮋ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮊ الشورى: ٧ ترجمه: تا [مردم] مكه و كسانى را كه پيرامون آنند هشدار دهى .

و می فرماید: ﮋ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮊ الشعراء: ٢١٤ ترجمه: و خويشان نزديكت را هشدار ده.

و می فرماید: ﮋ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﮊ الزخرف: ٤٤ ترجمه: و به راستى كه [قرآن] براى تو و براى قوم تو [مايه] تذكرى است و به زودى [در مورد آن] پرسيده خواهيد شد .

سپس شافعی : به‌ سند خویش از مجاهد : در مورد آيه‌ی ﮋ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﮊ الزخرف: ٤٤ نقل می کند که‌ گفته‌ است: گفته‌ می شود: مردها از چه‌ کسانی هستند ؟ جواب داده‌ می شود: از عرب هستند. گفته‌ می شود: از کدام عرب؟ پاسخ داده‌ می شود: از قریش ) ([[773]](#footnote-773))

شافعی می گوید: آنچه‌ مجاهد در این مورد بیان داشته‌ در آيه‌ واضح و روشن دیده‌ می شود به‌ طوری که‌ نیازی به‌ تفسیر ندارد.

خداوند سبحان در انذار و بیم دهی قوم و خاندان نزدیک پیامبر ص را تخصیص داد و بعد از آنها تمام مردم را بدان احاطه‌ داد و با قرآن ذکر پیامبر ص را رفعت بخشید سپس آنگاه که‌ پیامبر ص را مبعوث نمود قوم او را برگزید.

پس فرمود: ﮋ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮊ الشعراء: ٢١٤ ترجمه: و خويشان نزديكت را هشدار ده

و برخی از مفسرین قرآن گفته‌اند: پیامبر ص فرمود: ای فرزندان عبدمناف خداوند مرا فرستاد تا خویشاوندان نزدیکم را هشدار دهم و شما خویشان نزدیک من هستید. ([[774]](#footnote-774)) ([[775]](#footnote-775))

شافعی می گوید: خداوند رحمت خویش را بر محمد نازل گرداند هر اندازه‌ ذکر کنندگان نام او را ذکر کنند و غافلین از ذکر نام او غافل بمانند و بزرگترین و بیشترین و پاکترین صلواتی که‌ بر اولین و آخرین مخلوق خویش می فرستد شامل حال او گرداند و ما و شما را با فرستادن صلوات بر او پاک تر ([[776]](#footnote-776)) از هر کدام از امت محمد ص گرداند که‌ بر او صلوات و رحمت و برکت می فرستد . ([[777]](#footnote-777))

شافعی می گوید: خدا از جانب ما بزرگترین پاداش خود را بر پیامبر ما ارزانی بخشد که‌ به‌ فرستادگانش در برابر کسانی که‌ به‌ سوی آنها فرستاده‌ شده‌ می دهد، خداوند به‌ وسیله‌ی او ما را از هلاکت نجات بخشید و ما را در ردیف بهترین امتی که‌ برای مردم بیرون آمده‌اند قرار داد ([[778]](#footnote-778))

هر گونه‌ نعمت ظاهری و پنهانی که‌ به‌ ما می رسد و به‌ وسیله‌ی آن نصیبی از دین و دنیا را نایل می شویم و یا اینکه‌ باعث دفع مشکلاتی برای ما در دین و دنیایمان و یا در یکی از آنها می شود حتما محمد ص سبب اساسی به‌ سوی آن خیر و هدایت کننده‌ به‌ سوی آن رشد بوده‌ و مدافعی بوده‌ دربرابر هلاکت و جاهای بدی که‌ مخالف رشد و ترقی بوده‌اند و متذکری بوده‌ در برابر اسبابی که‌ موجب هلاکت می شوند و مدام بر نصیحت و ارشاد و انذار پابرجا بوده‌ است، پس خداوند خیر و برکت خود را بر محمد و آل محمد نازل کن همان گونه‌ که‌ بر ابراهیم و آل ابراهیم نازل کرده‌اید همانا سزاوار ستایش هستی و بزرگواری. ([[779]](#footnote-779)) ([[780]](#footnote-780))

و بیهقی به‌ سند خویش از امام شافعی : روایت می کند که‌ گفته‌ است: خداوند خطاب به‌ پیامبرش ص فرمود: ﮋ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮊ الأحقاف: ٩ بگو من از [ميان] پيامبران نودرآمدى نبودم و نمى‏دانم با من و با شما چه معامله‏اى خواهد شد.

سپس خداوند بر پیامبرش ص نازل فرمود که‌ از گناهان گذشته‌ و آینده‌اش درگذشته‌ است، مراد قول خداوند است که‌ فرموده‌: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﮊ الفتح: ١ - ٢

ترجمه: ما تو را پيروزى بخشيديم [چه] پيروزى درخشانى \* تا خداوند از گناه گذشته و آينده تو درگذرد و نعمت‏خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهى راست هدايت كند.

یعنی خداوند گناهان پیش از وحی و بعد از وحی او را می بخشد و او را از ارتکاب گناه نگه‌ می دارد، پس خداوند دانسته‌ که‌ پیامبر ص کارهای مورد پسند او را انجام می دهد و اینکه‌ ایشان نخستین شفاعت کننده‌، شفاعت پذیرفته‌ شده‌ در روز قیامت و سردسته‌ی تمام مخلوقات است. ([[781]](#footnote-781))

حقیقتا ([[782]](#footnote-782)) از سخنان امام شافعی ظاهر گشت که‌ ایشان پیامبر ما محمد ص را بر تمام خلایق تفضیل می دهد و ایشان به‌ طور صریح این نظر خویش را ابراز داشته‌ است، همچنانکه‌ بیهقی از او روایت می کند که‌ گفته‌ است:

محمد فرستاده‌ی خدا بهترین مخلوق پروردگار جهانیان است.

و مردم با هم اختلاف نظر دارند برخی می گویند پیامبران بهترین مخلوق پروردگار هستند و برخی هم می گویند فرشته‌ها بهترین مخلوق پروردگارند.

و در مورد آدم و محمد هم اختلاف نظر وجود دارد که‌ کدام یک از آنها بزرگتر از دیگری است.

و در مورد بزرگی مکه‌ و مدینه‌ هم با هم اختلاف دارند

شافعی : می گوید: مکه‌ بهترین مکان است ([[783]](#footnote-783))

و آنجه‌ شافعی بدان نظر داده‌ است چیزی است که‌ دلایلی بر آن دلالت می کند، همانند قول پیامبر ص که‌ می فرماید: من در روز قیامت سید فرزندان آدم هستم ([[784]](#footnote-784))

اگر گفته‌ شود که‌ این حدیث را چگونه‌ با آن حدیث دیگر جمع می کنید که‌ پیامبر ص فرموده‌ است: مرا بر موسی تفضیل ندهید ) ([[785]](#footnote-785))

در پاسخ می گویم: از سبب ورود حدیپ این مسئله‌ فهم می شود، ابوهریره‌ می گوید: یک نفر یهودی کالای خود را در بازار عرضه‌ می کند و می خواهد آن را بفروشد، و هنگامی که‌ در برابر چیزی به‌ او می دهند که‌ آن را نمی پسندد و بدان راضی نمی شود می گوید: نه‌ سوگند به‌ کسی که‌ موسی را برای تمام بشر انتخاب کرد به‌ این قیمت راضی نیستم، وقتی که‌ مردی از انصار آن جمله‌ را می شنود سیلی بر او می زند و می گوید: چرا می گویید سوگند به‌ کسی که‌ موسی را برای تمام بشر انتخاب کرده‌ در حالی که‌ پیامبر صمیان ما است، پس آن مرد یهودی خدمت پیامبر صمی رود و می گوید: ای ابوالقاسم من با شما عهد و پیمانی دارم و این در حالی است که‌ فلانی به‌ من سیلي می زند، پیامبر صاو را احضار می کند و می پرسد: چرا به‌ او سیلي زده‌اید ؟ گفت: ای رسول خدا ! ایشان در حالی که‌ شما میان ما هستی می گوید: سوگند به‌ کسی که‌ موسی را برای تمام بشر انتخاب کرده‌، پیامبر ص طوری ناراحت می شود که‌ ناراحتی از صورتش نمایان می شود سپس می گوید: میان پیامبران تفضیل و برتری را قرار ندهید .

از این حدیث سبب نهی پیامبر ص از تفضیل و برتری قرار دادن میان پیامبران (علیهم الصلاة و السلام ) فهمیده‌ می شود که‌ عبارت است از اینکه‌ اگر برتر شماردن میان پیامبران از روی تعصب باشد و یا اینکه‌ از باب تفضیل به‌ اسم خاص باشد کاری است که‌ پیامبر از آن نهی کرده‌، اما اگر به‌ شیوه‌ی دیگری بود آن جایز است، و می توان گفت: که‌ بنا به‌ دو شرط برتري میان پیامبران جایز است:

شرط نخست: اینکه‌ از روی تعصب و حمیت نباشد.

شرط دوم: اینکه‌ برتری به‌ طور عموم باشد و بدون تخصیص پیامبر معینی صورت گیرد.

زیرا این کار موجب جریحه‌ دار کردن پیامبر مشخصی نمی شود.

اگر گفته‌ شود که‌ برتری شماردن میان پیامبران به‌ دو شرط فوق جایز است پس آن سخن پیامبر ص به‌ چه‌ معنی است که‌ فرموده‌: (و من نمی گویم که‌ کسی از یونس بن متی برتر است ).

و در روایت دیگری (شایسته‌ی هیچ کسی نیست که‌ بگوید من از یونس بن متی برتر هستم ).

و در رویت دیگری (هیچ کدام از شما نگوید که‌ من از یونس بن متی برتر هستم ).

و در روایت دیگری (شایسته‌ی هیچ پیامبری نیست که‌ بگوید من از یونس بن متی برتر هستم )

و در روایت دیگری (هر کس بگوید من از یونس بن متی برتر هستم دروغ گفته‌ است )

پاسخ:

این احادیث بر عموم دلالت می کنند یعنی شایسته‌ی هیچ کسی نیست که‌ بگوید من از یونس بن متی برتر هستم.

و سبب اینکه‌ پیامبر ص تنها به‌ یونس اشاره‌ کرده‌ به‌ این خاطر است که‌‌ یونس (علیه السلام ) مرتکب گناه شده‌ است و پیامبر ص به‌ طور کامل بندگی را سپری نمود و مرتکب گناهی نشد، پس ترسید از اینکه‌ مبادا کسی گمان برد پیامبر ص از یونس بزرگتر است، زیرا پیامبر مرتکب گناهی چنان نشد که‌ مستوجب سرزنش و توبیخ خداوند شود و از آن گناه طلب مغفرت از خداوند نماید، زیرا فضل یونس به‌ نبوت و پیامبری بزرگ و عظیم است و اما گناهی که‌ مرتکب آن شد از خداوند خواست که‌ او را ببخشد و خداوند هم او را بخشید. ([[786]](#footnote-786))

و اما سخن پیامبر صکه‌ فرمود: (هر کس بگوید که‌ من از یونس بن متی برتر هستم دروغ گفته‌ است )

با وجود اینکه‌ پیامبر ص بزرگتر از تمام پیامبران (علیهم الصلاة و السلام ) است، در پاسخ آن می گوییم:

پیامبر ص بهترین مردم است اما برتری شماردن به‌ اسم چیزی است که‌ از آن نهی شده‌ و ممکن نیست که‌ پیامبر آن را بگوید در حالی که‌ خود از آن نهی نموده‌، و این همانند قول خداوند است که‌ فرموده‌: ﮋ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﮊ الزمر: ٦٥ ترجمه:اگر شرك ورزى حتما كردارت تباه و مسلما از زيانكاران خواهى شد.

با وجود اینکه‌ پیامبر ص معصوم از شرک است، پس وعده‌ و وعید در اینجا برای توضیح سرنوشت کردار است و هر کس این کار را انجام دهد او دروغگو است. ([[787]](#footnote-787))

و ابن قتیبه‌ : گفته‌ است:

میان این احادیث هیچ گونه‌ اختلاف و تناقضی وجود ندارد، زیرا ایشان هنگامی که‌ می گوید (در روز قیامت من سید فرزندان آدم هستم ) می خواهد بگوید که‌ من در آن روز شهید و شافع برای امتم هستم، و هنگامی که‌ می گوید: (مرا بر یونس بن متی تفضیل ندهید ) می خواهد راه تواضع و فروتنی را بپیماید. ([[788]](#footnote-788))

اگر کسی بگوید: پیامبر ص در جواب آن شخصی که‌ گفت ای بهترين آفريده‌ شده‌ ! فرمود: بهترين آفريده‌ شده‌ ابراهیم است. ودر جواب آن شخص دیگری که‌ گفت: ای سید ما! فرمود سید خدا است. این سخن به‌ چه‌ معنی است: می گوییم:

این از جمله‌ی تواضع های پیامبر ص و حرص و تقلاهای آن بزرگوار بر امتش است که‌ خواسته‌ هر گونه‌ راهی را بر امتش ببندد که‌ منجر به‌ افراط و تجاوز از حد آنها در مورد او بشود.

و آنچه‌ در مورد موسی و یونس گفته‌ می شود در مورد آدم و سایر پیامبرها گفته‌ می شود.

اما در مورد مسأله‌ی برتری شماردن میان پیامبران و فرشته‌ ها علما با هم اختلاف نظر دارند و این اختلافی است که‌ فاقد هر گونه‌ ارزش و فایده‌ای است، ولیکن بدون اینکه‌ متعرض هیچ گونه‌ اختلافی شوم سخن ابن ابی العز حنفی را نقل می کنم که‌ در این مسئله‌ بسیار مفید و با ارزش است.

ابن ابی العز حنفی می گوید: مردم در مورد برتری شماردن میان صالحین و فرشته‌ها سخن رانده‌اند و نظریه‌ی برتری دادن پیامبران و صالحین بر فرشته‌ها به‌ اهل سنت و برتری دادن فرشته‌ها بر پیامبران و صالحین نسبت داده‌ می شود.

و پیروان اشعری در این مورد دو دسته‌ هستند: برخی از آنها پیامبران و صالحین را تفضیل می دهند، و برخی هم در این مسئله‌ توقف می کنند و هیچ سخنی را ارائه‌ نمی دهند، و از برخی از آنها نقل شده‌ که‌ به‌ تفضیل فرشته‌ها میل داشته‌اند، و همین نظریه‌ از غیر آنها از اهل سنت و برخی از صوفیها نقل شده‌ است.

و شیعه‌ گفته‌اند: جمیع ائمه‌ از جمیع فرشته‌ها برتر هستند.

و برخی از مردم در این مورد توضیحات دیگری را ارائه‌ می دهند.

و هیچ صاحب نظری نگفته‌ است که‌ فرشته‌ از برخی پیامبران نه‌ همه‌ی آنها برتر هستند .

حنفی می گوید: در واقع از سخن راندن در این مسأله‌ به‌ میل و رغبت هستم زیرا حامل ارزش و فایده‌ چندانی نیست و از آنچه‌ که‌ عنایت انسان هم بدان بستگی ندارد نزدیک است (من حسن اسلام المرء ترکه‌ ما لا یعنیه‌ } ([[789]](#footnote-789))

از خوبی مسلمانی شخص این است که‌ کارهایی را ترک کند که‌ مورد عنایتش نیست و به‌ کارش نمی آید.

و شیخ ابوجعفر طحاوی : نه‌ به‌ صورت نفی و نه‌ به‌ صورت اثبات متعرض این بحث نشده‌ است. و ممکن است به‌ طور عمد سخن راندن از این بحث را ترک کرده‌ باشد.

و امام ابو حنیفه‌ بنا به‌ آنچه‌ در مآل الفتاوی ذکر کرده‌ از پاسخ این سوال توقف نموده‌ است، مسائلی در آن کتاب بحث شده‌ که‌ ابوحنیفه‌ به‌ طور قاطعانه‌ به‌ آنها پاسخ نداده‌ است و از جمله‌ی آنها اعلام تفضیل میان پیامبران (علیهم الصلاة و السلام ) و ملائکه‌ است.

آنچه‌ بر ما واجب است این است که‌ به‌ ملائکه‌ و پیامبران ایمان داشته‌ باشیم و بر ما واجب نیست که‌ معتقد باشیم کدام یک از آنها بر دیگری برتر است، زیرا اگر این کار فر ما واجب می بود حتما آن را در نصی برای ما بیان می کرد، خداوند می فرماید: ﮋ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﮊ المائدة: ٣ امروز دين شما را برايتان كامل گردانيدم.

و می فرماید : ﮋ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﮊ مريم: ٦٤ و پروردگارت هرگز فراموشكار نبوده است.

و هرگز گفته‌ نمی شود که‌ این مسأله‌ مانند سایر مسایل استنباط شده‌ از قرآن و سنت است، زیرا بنا به‌ آنچه‌ انشاءالله‌ بدان اشاره‌ می کنم دلایل در این زمینه‌ همسنگ و همطراز هم هستند.

و اما آنچه‌ مرا به‌ نوشتن این بحث حمل کرد این بود که‌ برخی از افراد جاهل و نادان را می بینم که‌ با سخنان خویش نسبت به‌ ملائکه‌ بی ادبی را نشان می دهند و در هر کویی و برزنی می گویند فرشته‌ی خدمتکار پیامبر ص، و یا اینکه‌ می گویند برخی از ملائکه‌ - مراد ملائکه‌ی موظف در برابر امور بشر - خدمت گذار بنی آدم هستند، و امثال این عبارتهایی که‌ مخالف شریعت و دور از ادب و احترام است اگر بنا بر تعصب و حمیت برای جنسی بر جنس دیگر و کاستن مقام آن جنس باشد.

و این مسأله‌ به‌ هیچ وجهی همانند برتری شمردن میان پیامبران (علیهم الصلاة و السلام ) نیست، زیرا در این مورد نص یافت می شود و آن هم قول خداوند است که‌ می فرماید: ﮋ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﮊ البقرة: ٢٥٣ ترجمه: برخى از آن پيامبران را بر برخى ديگر برترى بخشيديم.

و می فرماید: ﮋ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﮊ الإسراء: ٥٥ و در حقيقت بعضى از انبيا را بر بعضى برترى بخشيديم.

و خلاصه‌ی کلام اینکه‌ این مسأله‌ جزو مسائل اضافی است به‌ همین خاطر بسیاری از اصولیون تعرض آن نشده‌اند و از آن بحث نرانده‌اند. و خدا بهتر می داند ([[790]](#footnote-790))

و همین دست کشیدن و فرو نهادن چیزی است که‌ از سخنان امام شافعی : در این مورد فهمیده‌ می شود بعد از اینکه‌ ایشان به‌ طور قطع پیامبرمان محمد ص را بر سایر مخلوقات تفضیل می دهد.

و از جمله‌ احترام و بزرگداشت امام شافعی برای پیامبر ص این است که‌ ایشان از بکارگیری هر گونه‌ کلماتی که‌ عدم تجلیل از آن نمایان می شد خودداری می کرد و آن را نمی پسندید. از همین قبیل است آنچه‌ بیهقی به‌ سند خویش از امام شافعی روایت کرده‌ که‌ فرموده‌ است:

سخن آن مرد را نمی پذیرفت که‌ می گفت: قال الرسولص (رسول گفت ) بلکه‌ به‌ عنوان احترام برای پیامبر ص می گفت: قال رسول اللهص‌ (رسول الله‌ص گفت ) ([[791]](#footnote-791))

زیرا کلمه‌ی رسول عام است و برای هر فرستاده‌ شده‌ای استعمال می شود خواه رسول و فرستاده‌ی خدا باشد یا اینکه‌ فرستاده‌ی دیگری باشد.

اما اگر گفته‌ شد رسول خدا، این صفتی است مخصوص پیامبران خدا (علیهم الصلاة و السلام ) و از جمله‌ی بزرگداشت پیامبر ص این است که‌ او را به‌ مقام رسالت توصیف نماییم.

و بیهقی از مزنی روایت می کند که‌ گفته‌: هیچ یک از علما را ندیده‌ام که‌ آن بزرگداشت را برای پیامبر ص به‌ کار برد که‌ شافعی : برای آن بزرگوار به‌ کار می برد، زیرا ایشان بسیار زیبا نام او را ذکر می کرد ([[792]](#footnote-792))

و امام شافعی در مورد آیاتی که‌ به‌ پیامبر ص داده‌ شده‌ می گفت: (خداوند هیچ گاه چیزی را به‌ پیامبری نداده‌ است مگر اینکه‌ بیشتر از آن را به‌ محمد ص

عمرو می گوید: به‌ شافعی گفتم: خداوند بیشتر از محمد ص را به‌ عیسی (علیه السلام ) داده‌ است، زیرا عیسی مرده‌ را زنده‌ می کرد ؟

شافعی گفت: قبل از اینکه‌ برای پیامبر ص منبر بسازند ایشان در کنار تنه‌ای خطبه‌ را ارائه‌ می داد اما هنگامی که‌ خواست بر منبر برود و از تنه‌ جدا شد آن تنه‌ برای پیامبرص نالید، پس این یعنی اینکه‌ بیشتر از عیسی به‌ پیامبر ما داده‌ شده‌ است. ([[793]](#footnote-793))

و در مناقب رازی می گوید: ناله‌ی تنه‌ بزرگتر از زنده‌ کردن مرده‌ است زیرا همیشه‌ زنده‌ کردن درخت بزرگتر از زنده‌ کردن مرده‌ می باشد. ([[794]](#footnote-794))

**بخش دوم**

**ایمان به‌ روز آخرت**

**این بحث هم شامل سه‌ بحث است:**

* **بحث اول: فتنه‌ی قبر**
* **بحث دوم: حکم هدیه‌ی اعمال به‌ اموات**
* **بحث سوم: زنده‌ شدن و پیامدهای آن**

**بحث اول: فتنه‌ی قبر ونعمتها و عذاب آن**

ایمان به‌ غیب یکی از بزرگترین واجبهای انسان مسلمان است، و از جمله‌ی ایمان به‌ غیب این است که‌ به‌ تمام آنچه‌ از خدا و رسول خدا ص در مورد سوال دو فرشته‌ در قبر آمده‌ و آن برکات و عذابی که‌ برای میت به‌ وجود می آید ایمان داشته‌ باشیم.

و اهل سنت و جماعت – خدا مردگانشان را مورد رحمت خویش قرار دهد و زندگانشان را محفوظ نگه‌ دارد – به‌ تمام اینها آنچنانکه‌ نصوص بر آن دلالت می کند ایمان دارند.

طحاوی در عقیده‌ خویش می گوید: و به‌ عذاب قبر برای کسانی که‌ شایسته‌ی آن هستند ایمان داریم و همچنین به‌ سوال منکر و نکیر در قبر در مورد خدا و دین و پیامبر و. .. طبق اخباری که‌ از رسول خدا ص و اصحاب - رضوان الله‌ علیهم‌ - گزارش شده‌ ایمان داریم.

و همچنین ایمان داریم به‌ اینکه‌ قبر باغی از باغهای بهشت و یا اینکه‌ چاهی از چاههای دوزخ است. ([[795]](#footnote-795))

و ابن ابی العز حنفی در شرح آن گفته‌:

در مورد سوال دو فرشته‌ و اثبات برکات وعذاب قبر برای کسانی که‌ شایستگی آن را کسب می کنند اخبار و روایتهای متواتری ذکر شده‌ است، پس واجب است که‌ به‌ مسلم بودن آن اعتقاد و ایمان داشته‌ باشیم و نباید در مورد کیفیت آن بحث کنیم، زیرا عقل نمی تواند بر کیفیت آن اطلاع بیابد، چون در این دنیا هیچ گونه‌ برخوردی با آن ندارد. و شرع هم هیچ گاه در مورد چیزی صحبت نمی کند که‌ عقل آن را محال بداند، اما برخی اوقات از چیزهایی صحبت می کند که‌ عقل را متحیر می گرداند. ([[796]](#footnote-796))

و اهل سنت برای اثبات عذاب و برکات قبر به‌ قرآن و سنت استدلال کرده‌اند. از جمله‌ آیات قرآن

ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ غافر: ٤٥ - ٤٦ پس خدا او را از عواقب سوء آنچه نيرنگ مى‏كردند حمايت فرمود و فرعونيان را عذاب سخت فرو گرفت \* [اينك هر] صبح و شام بر آتش عرضه مى‏شوند و روزى كه رستاخيز بر پا شود [فرياد مى‏رسد كه] فرعونيان را در سخت‏ترين [انواع] عذاب درآوريد.

خداوند در این آيه‌ اعلام داشته‌ که‌ آنها در روز قیامت عذابی سخت تر از عذاب قبلی را می چشند، و به‌ طور قطع آن عذاب مربوط به‌ قبر است، زیرا بسیاری از آنها بدون عذاب دنیوی می میرند، پس این آيه‌ بر اثبات عذاب قبر دلالت می کند. و خداوند متعال می فرماید:

ﭽﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﭼ الطور: ٤٥ - ٤٦

پس بگذارشان تا به آن روزى كه در آن بيهوش مى‏افتند برسند \* روزى كه نيرنگشان به هيچ‏وجه به كارشان نيايد و حمايت نيابند \* و در حقيقت غير از اين [مجازات] عذابى [ديگر] براى كسانى كه ظلم كرده‏اند خواهد بود ولى بيشترشان نمى‏دانند [كه آن عذاب چيست].

و ممکن است مراد شکنجه‌ آنها به‌ قتل و چیزهای دیگر در دنیا باشد و یا اینکه‌ مراد عذاب آنها در برزخ باشد و ظاهرا این دومی روشن تر است، زیرا بسیاری از آنها مرده‌اند و در دنیا شکنجه‌ نشدند، و ممکن است مراد از آيه‌ عام تر از این باشد و آن هم عبارت است از اینکه‌ هر کس از آنها بمیرد در قبر عذاب ‌داده‌ می شود و هر کس از آنها باقی بماند در دنیا با قتل و چیزهای دیگر شکنجه‌ داده‌ می شوند، پس این هشداری برای عذاب آنها در دنیا و برزخ است.

و از جمله‌ی سنت:

حدیث انس - رضی الله‌ عنه‌ - است که‌ می گوید پیامبر ص فرمود: ان العبد اذا وضع فی قبره‌ . ........... وقتی بنده اي می میرد و در قبرش گذاشته‌ می شود و نزدیکانش بعد از دفنش بر می گردند، این مرده‌ هنوز صدای کفشهای آنان را می شنود که‌ دو فرشته‌ بر او نازل می شوند و او را در گورش بلند می کنند و می نشانند، به‌ او می گویند: تو درباره‌ی محمد ص چه‌ می گویی ؟ اگر با ایمان باشد می گوید: شهادت می دهم که‌ محمد عبد خدا و رسول خدا است. فرشتگان به‌ این انسان با ایمان می گویند: جای خودت را در دوزخ نگاه کن ولی چون ایمان اورده‌اید خداوند آن را با جایی در بهشت عوض کرد، و هر دو جا را به‌ او نشان می دهند.

پیامبر ص فرمود: اما کافر و منافق آن دو فرشته‌ به‌ آنها می گویند: تو در مورد آن مرد چه‌ می گویی ؟ می گوید: نمی دانم ! آنچه‌ مردم می گفتند من هم می گفتم. پس به‌ او می گویند: نه‌ چیزی می دانی و نه‌ چیزی را تلاوت کردی، سپس با چکشی میان دو گوش او را می زنند، پس او نعره‌ای چنان می کشد که‌ غیر از جن و انس همه‌ی آنچه‌ بر پشت زمین است صدای او را می شنوند ([[797]](#footnote-797))

و حدیث مشهور براء بن عازب که‌ می گوید:

در بقیع غرقد همراه جنازه‌ای بودیم که‌ پیامبر ص نزد ما آمد و بعد از اینکه‌ او نشست ما هم پیرامون او نشستیم و هنگامی که‌ برای آن جنازه‌ قبر می کندند چنان بی سروصدا بودیم مثل اینکه‌ پرنده‌ بر سر ما نشسته‌ بود، پیامبر در آن لحظه‌ سه‌ مرتبه‌ پشت سر هم فرمود: اعوذ بالله‌ من عذاب القبر. ....

پناه بر خدا از عذاب قبر، سپس فرمود: روح او به‌ جسدش بازگردانده‌ می شود و بعد از آن دو فرشته‌ نزد او می آیند و او را می نشانند، سپس به‌ او می گویند: پروردگار شما چه‌ کسی است ؟ می گوید: پروردگار من الله‌ است. می گویند: دین شما چه‌ دینی است ؟ می گوید: دین من اسلام است. می گویند: آن مردی که‌ میان شما مبعوث شد چه‌ کسی بود ؟ می گوید: او فرستاده‌ی خدا بود. می گویند: چه‌ عملی دارید ؟ می گوید: کتاب خدا را خواندم و به‌ آن ایمان آوردم و آن را تصدیق کردم، سپس یک منادی از آسمان ندا سر می دهد و می گوید: بنده‌ی من راست گفت، پس جای او را از بهشت سامان دهید و آن را بیارایید و دری به‌ سوی بهشت را بر او باز نمایید، بعد از آن بوی پاک بهشت بر او می وزد و تا چشم توانایی دیدن را داشته‌ باشد قبرش را می گشایند. پیامبر ص فرمود: سپس مردی زیبارو و زیبا اندام با بویی پاک نزد او می آید و می گوید: مژده‌ باد شما را به‌ آنچه‌ که‌ تو را خوشحال می کند این همان روزی است که‌ به‌ شما وعده‌ داده‌ می شد، به‌ او می گوید: شما چه‌ کسی هستی که‌ صورتت بیانگر خیر و نیکی است ؟ در پاسخ می گوید: من همان کردار صالح شما هستم. پس می گوید: پروردگارا قیامت را برپا کن تا به‌ سوی خویشاوندانم بازگردم.

اما کافر روح او به‌ لاشه‌اش بازگردانده‌ می شود و بعد از آن دو فرشته‌ نزد او می آیند و او را می نشانند، سپس به‌ او می گویند: پروردگار شما چه‌ کسی است ؟ می گوید: هاه هاه چیزی نمی دانم. به‌ او می گویند: آن مردی که‌ میان شما مبعوث شد چه‌ کسی بود ؟ می گوید: هاه هاه نمی دانم. ، سپس یک منادی از آسمان ندا سر می دهد و می گوید: دروغ گفت، پس جای او را ازآتش سامان دهید و آن را با آتش بیارایید و

دری به‌ سوی آتش را بر او باز نمایید، سپس باد گرم و سوزان آتش بر او می وزد و قبر بر او چنان تنگ می شود که‌ استخوانهایش در هم آمیخته‌ می شوند. ([[798]](#footnote-798))

و به‌ اثبات رسیده‌ که‌ پیامبر ص به‌ ما دستور می داد که‌ از عذاب قبر پناه بجوییم، و این بر وجود آن دلالت می کند. - خدا ما را از آن پناه دهد –

و احادیثی که‌ به‌ برکات و عذاب قبر برای شایستگان آن تصریح می کنند بسیار فراوان هستند وبرخی از علما تألیفات جداگانه‌ای در این مورد ارائه‌ داده‌اند.

**عقیده‌ی امام شافعی**: **در مورد فتنه‌ی قبر و نعمتهاي و عذاب آن**

از امام شافعی نقل شده‌ که‌ ایشان به‌ سوال دو فرشته‌ و برکات و عذاب قبر ایمان داشته‌ است. بیهقی به‌ سند خویش از امام شافعی : روایت می کند که‌ گفته‌ است: . .. و اینکه‌ عذاب قبر و سوال کردن از اهل قبر حقیقت دارد. ([[799]](#footnote-799))

و دعای امام شافعی در نماز بر جنازه‌ دلیلی است بر اینکه‌ مذهب ایشان به‌ فتنه‌ی قبر و عذاب آن اعتقاد دارد.

ایشان در کتاب " الجنائز " در دعا کردن برای میت می گوید: خدایا این بنده‌ی شما و فرزند بنده‌ی شما است از میان شادی و وسعت و دوستان و محبوبان دنیاییش به‌ سوی تاریکی قبر و آنچه‌ در آن به‌ او می رسد خارج شده‌ است و ایشان گواهی می داد که‌ بجز الله‌ هیچ اله‌ و فریاد رس دیگری وجود ندارد و محمد عبد و رسول شما است و شما به‌ حال او آگاهتر هستی. خدایا نزد شما آمده‌ و شما بهترین مهمان نواز هستی و به‌ رحمت شما نیازمند است و شما از عذاب او بی نیاز هستی و ما به‌ عنوان کسی که‌ به‌ شما عشق می ورزد نزد شما آمده‌ایم در حالی که‌ برای او شفاعت می کنیم، خداوندا اگر این بنده‌ نیکو کار بوده‌ به‌ نیکوهای او بیفزا و اگر گناهکار بوده‌ از گناهان او درگذر و او را به‌ رحمت و رضایت خویش برسان واز فتنه‌ و عذاب قبر او را محفوظ بدار و قبرش را بگشا و زمین را از راست و چپش دور گردان و او را به‌ رحمت خود برسان یعنی امین بودن از عذاب تا روزی که‌ او را به‌سوی بهشت زنده‌ می کنی ای مهربان ترین مهربانها. ([[800]](#footnote-800))

و در جای دیگر می گوید: و او را از عذاب قبر و هر گونه‌ هراس قیامت محفوظ بدار ([[801]](#footnote-801))

و در روایت بیهقی: و او را از عذاب قبر و هر گونه‌ هراس غیر از قیامت محفوظ بدار. ([[802]](#footnote-802))

این منقولات بر موافقت شافعی : برای مذهب سلف در این مسأله‌ دلالت می کند، و مذهب سلف در این مورد را بحث کردیم.

**حکم هدیه‌ کردن پاداش اعمال به‌ مردگان**

اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند بر اینکه‌ مردگان به‌ دو صورت از اعمال زندگان بهره‌مند می شوند:

نخست: آنچه‌ مرده‌ در زمان حیات خود باعث به‌ وجود آمدنش باشد

دوم: اعمال نیکی که‌ افراد صالح به‌ خاطر تقرب به‌ خداوند آن را انجام می دهند و پاداش آن را به‌ مرده‌ هدیه‌ می کند، پس بنا به‌ اختلافی که‌ در برخی از عبادات میان علما وجود این پاداش انشاءالله‌ به‌ او می رسد دارد. ([[803]](#footnote-803))

**قول نخست:**

هر گونه‌ تقربی که‌ انسان آن را انجام دهد و پاداش آن را برای مسلمان مرده‌ای هدیه‌ کند جایز است و پاداش آن برای مرده‌ نفع دارد.

و این نظریه‌ مربوط است به‌ امام احمد و ابوحنیفه‌ و دسته‌ای از شاگردان شافعی و کسانی دیگر - رحمهم‌ الله‌ - ([[804]](#footnote-804)).

گفته‌ اند: با توجه‌ به‌ نصوصی در مورد پاداش هدیه‌ی اعمال به‌ میت هر گونه‌ خیری به‌ مرده‌ می رسد. ([[805]](#footnote-805))

**قول دوم:**

خیر و پاداش اعمال به‌ مرده‌ نمی رسد مگر آنچه‌ دلیلی بر مشروعیت هدیه‌ کردن آن به‌ میت وجود داشته‌ باشد و آنها هم عبارتند از: دعا، صدقه‌، حج و عمره‌.

اما پاداش غیر از اینها به‌ مرده‌ نمی رسد و انجام آنها به‌ نیت هدیه‌ کردن هم مشروع نیست، و این نظریه‌ سخن مشهور مذهب امام شافعی و امام مالک - رحمهما الله‌ - است. ([[806]](#footnote-806))

**دلایل گروه اول:**

دسته‌ی اول برای رسیدن پاداش دعا و صدقه‌ به‌ حدیث زیر استدلال کرده‌اند که‌ پیامبر ص فرموده‌ است: (إذا ماتَ الْإنْسانُ إنْقَطَعَ عَنْه ُعَمَلُهُ الاّ مِنْ ثَلاثَةٍ: الاّ مِنْ صَدَقَةٍ جارِيَةٍ أو وَلَدٍ صالِحٍ يَدْعو لَهُ أوعِلْمٍ ينْتَفعُ بِهِ من بعده‌ ) ([[807]](#footnote-807))

وقتی انسان می میرد اعمال او بجز از سه‌ راه قطع می شود: صدقه‌ی جاریه‌، فرزند صالحی که‌ برای او دعا می کند و یا دانشی که‌ بعد از فوت او مورد استفاده‌ قرار می گیرد.

**دلیل دوم:**

حدیث عایشه‌ ل است که‌ می گوید مردی نزد پیامبر ص آمد و عرض کرد: یا رسول الله‌ ان امی افتلتت نفسها و لم توصی و اظنها لو تکلمت تصدقت افلها اجر ان تصدقت عنها ؟ قال: نعم ([[808]](#footnote-808))مادرم سکته‌ کرد و فورا مرد، عقیده‌ دارم اگر می توانست حرف بزند وصیت به‌ صدقه‌ و احسان می کرد، اگر برایش صدقه‌ و احسان انجام دهم اجر و ثوابش به‌ او می رسد ؟ پیامبر ص فرمود: بله‌ (اجر و ثوابش به‌ او می رسد ).

**دلیل سوم:**

حدیث ابن عباس است که‌ می گوید: زنی از جهینه‌ نزد پیامبر ص آمد و عرض کرد: مادرم نذر کرد که‌ به‌ حج برود اما نتونست به‌ حج برود تا اینکه‌ فوت کرد، آیا اگر من برای او حج انجام دهم این فرض از عهده‌ی او خارج می شود ؟

پیامبر ص فرمود: حجی عنها أرأیت لو کان علی امک دین أکنت قاضیته‌ أقضوا الله‌ فالله‌ احق بالوفاء ) ([[809]](#footnote-809)) به‌ جای او حج را انجام بده‌، آیا اگر یک بدهی بر مادرت می بود آن را پرداخت می کردی ؟ پس سعی کن بدهی خدا را هم پرداخت کنی، زیرا خداوند بهتر از هر کسی شایسته‌ی این است که‌ با او وفا به‌ وعده‌ شود.

**دلیل چهارم:**

حدیث عایشه‌ - رضی الله‌ عنها – است که‌ می گوید پیامبر ص فرمود: مَن مات و عَلَيهِ صيامٌ صَامَ عَنهُ وَليُّهُ ([[810]](#footnote-810)) اگر كسي بميرد وقرض روزه بر او باشد يكي از خويشانش به جاي او روزه بگيرد.

و حنفی ها روزه‌ را از این عبادتها استثنا کرده‌اند و گفته‌اند: به‌ جای روزه‌ی میت باید طعام داده‌ شود و روزه‌ به‌ جای مرده‌ جایز نیست، و دلیل آنها حدیث ابن عباس – رضی الله‌ عنه‌ - است که‌ می گوید پیامبر ص فرمود: (لا یصلی احد عن احد و لا یصوم احد عن احد، و لکن یطعم عنه‌ مکان کل یوم مدا من حنطة ) ([[811]](#footnote-811))هیچ کس به‌ جای کس دیگری نماز را نخواند و هیچ کس به‌ جای کس دیگری روزه‌ نگیرد، اما به‌ جای هر روز مشتی از گندم داده‌ می شود.

گفته‌اند: مسلمانان بر این اجماع نظر دارند که‌ پرداخت بدهی به‌ جای میت اگر از جانب یک فرد اجنبی و از غیر میراث هم باشد موجب ساقط شدن بدهی از ذمه‌ی میت می شود، و حدیث ابی قتاده‌ بر این دلالت دارد که‌ ضامن دو دینار برای مرده‌ای شد و هنگامی که‌ آنها را پرداخت کرد پیامبر ص فرمود: **(الآن بردت جلدته‌ )** ([[812]](#footnote-812)) اکنون لاشه‌ی او سرد شد.

و تمام اینها بر قواعد شرع جاری است و این قیاسی محض است، در حقیقت پاداش حق کارگر است پس هرگاه آن را به‌ برادر مسلمان خود بخشید از این کار منع نمی شود همچنانکه‌ ازبخشیدن مالش در زمان حیات خود و تبرئه‌ی او از مالش بعد از اینکه‌ وفات می کند منع نمی شود، و شارع بنا بر رسیدن پاداش روزه‌ رسیدن پاداش قرائت و امثال آن از عبادتهای بدنی را نیز اعلام داشته‌ است.

این نکته‌ توضیح داده‌ می شود به‌ اینکه‌ روزه‌عبارت است از امتناع نفس همراه با نیت از چیزهایی که‌ موجب شکستن روزه‌ می شوند و شارع بر رسیدن پاداش روزه‌ به‌ میت تصریح نموده‌ است، پس چگونه‌ پاداش قرائتی که‌ هم عمل است و هم نیت به‌ مرده‌ نمی رسد. ([[813]](#footnote-813))

**دلایل قول دوم:**

پیروان قول دوم برای رسیدن پاداش دعا و صدقه‌ و حج به‌ همان دلایل قبلی که‌ پیروان قول اول ذکر کردند استدلال می نمایند:

شافعی : می گوید: سه‌ چیز از اعمال دیگران به‌ میت می رسد: نخست: حجی که‌ به‌ جای او انجام داده‌ می شود، دوم: مالی که‌ به‌ جای او صدقه‌ و یا اینکه‌ در برابر بدهی پرداخت می شود، سوم: دعا.

اما پاداش اعمالی غیر از اینها امثال نماز و روزه‌ برای انجام دهنده‌ی آن است نه‌ برای میت، و برای این نظریه‌ی خود به‌ سنت در مورد حج به‌ طور خاص و عمره‌ هم همانند آن به‌ قیاس استدلال می نماییم و این هم تنها برای حج و عمره‌ی واجب است نه‌ سنت و جایز نیست که‌ فردی به‌ نیابت از دیگری سنت را انجام دهد زیرا اینها اعمالی بدنی هستند؛ اما مال: هر کس حق خداوند از جمله‌ زکات و چیزهایی دیگر بر او واجب شد جایز است فرد دیگری به‌ دستور او آن را پرداخت نماید.

و اما دعا: خداوند بندگان را بدان تشویق کرده‌ و پیامبر ص هم بدان امر کرده‌، اگر جایز باشد که‌ برای برادر زنده‌ دعا شود پس برای برادر مرده‌ هم جایز است که‌ دعا شود و انشاءالله‌ برکت آن دعا به‌ او می رسد، و رحمت خداوند وسیع و فراوان است برای اینکه‌ پاداش زنده‌ را کامل بدهد و منفعت آن را هم به‌ مرده‌ برساند و ه‌مچنین هرگاه فردی به‌ جای شخص مرده‌ای صدقه‌ای را انفاق کرد زنده‌ و مرده‌ از برکت آن بهره‌مند می شوند. ([[814]](#footnote-814))پیروان این قول میان عبادتهایی که‌ نیابت در آنها جایز است یعنی عبادتهای مالی و میان عبادتهایی که‌ نیابت در آنها جایز نیست یعنی عبادتهای بدنی قائل به‌ تفاوت هستند، آنها نیابت درعبادتهای مالی و همچنین عبادتهایی که‌ در مورد آنها نص وجود دارد جایز اعلام داشته‌اند و غیر از آنها را غیر جایز دانسته‌اند.

**سخن راجح در اين مورد:**

قول دوم سخنی راجح و مورد پسند است، یعنی قول امام شافعی و امام مالک و موافقین آنها که‌ آنچه‌ در مورد آن نص وارد شده‌ جایز می دانند و غیر آن را جایز نمی دانند.

**و سبب ترجیح:**

نخست: اصل در عبادت این است که‌ از انجام آن توقف شود تا وقتی که‌ دلیلی بر مشروعیت آن دلالت نکند، و در واقع برای مشروعیت برخی از آن عبادتها دلیل وجود دارد، پس ترک غیر آنها واجب است.

دوم: در هیچ کدام از عصر پیامبر ص و عصر اصحاب شنیده‌ نشده‌ که‌ یکی از آنها قرآن را قرائت کرده‌ باشد و ثواب آن را برای میت هدیه‌ کرده‌ باشد و اگر این کار خیر می بود حتما آنها از ما سبقت می گرفتند، زیرا آنها از همه‌ مردم بیشتر به‌ دین خدا و رسولش آگاهی دارند.

سوم: قیاس در عبادات بر آنچه‌ که‌ دلیلی بر آن دلالت می کند در واقع باز کردن دری بر روی اهل بدعت است تا هر آنچه‌ که‌ خود می خواهند وارد دین خدا نمایند.

چهارم: اهل بدعت در این زمان برخی مسایل باطل را به‌ وجود آورده‌اند، امثال اجاره‌ کردن قارئین قرآن برای قرآن خواندن و سایر بدعتهایی که‌ هنگام حاضر شدن جنازه‌ و بعد از مرگ در اوقات مشخصی انجام داده‌ می شود، و در واقع بستن این در فرصت را از این افراد و امثال آنها می گیرد.

پنجم: مردم در این زمان - بجز آنهایی که‌ مورد رحم خداوند قرار گرفته‌اند – آن عبادات مشروع را فراموش کرده‌اند که‌ دلیل صحیح بر جایز بودن هدیه‌ کردن آنها به‌ مرده دلالت می کند و به‌ چیزهایی چنگ زده‌اند که‌ دلیلی در مورد آنها وارد نشده‌ است، پس نهی از این مسایل مردم را به‌ سنت ثابت باز می گرداند. و خدا می داند.

**بحث سوم: زنده‌ شدن و حساب و بهشت و جهنم**

اهل سنت و جماعت ایمان دارند به‌ تمام آنچه‌ که‌ خدا و رسولش از مسایل آخرت امثال زنده‌ شدن بعد از مرگ و حشر و حساب و کتاب و آمدن خدا در روز قیامت برای قضاوت میان بندگان و میزان و صراط و بهشت و آنچه‌ در آن است و جهنم و آنچه‌ در آن است به‌ تمام اینها ایمان دارند و از خدا می خواهیم که‌ بهشت را به‌ ما عطا کند و از جهنم به‌ او پناه می جوییم.

و این معنی ایمان به‌ روز آخرتی است که‌ یکی از ارکان ایمان می باشد.

طحاوی در عقیده‌ خویش می گوید:

و به‌ زنده‌ شدن و پاداش اعمال در روز قیامت و حساب و کتاب و خواندن نامه‌ی اعمال و پاداش و عقاب و صراط و میزان ایمان داریم و همچنین به‌ بهشت و جهنم که‌ دو مخلوق خداوند هستند و هیچ گاه نابود و کهنه‌ نمی شوند ایمان داریم. ([[815]](#footnote-815))

و دلایل بر این مسئله‌ بیشتر از آن است که‌ شمرده‌ شوند و مشهورتر از آن است که‌ ذکر شوند و علما آنها را در کتابهای خود به‌ تفصیل آورده‌اند و آنچه‌ دلیل بر آن دلالت دارد بیان کرده‌اند و بر مخالفینی که‌ برخی از آیات در این مورد را تأویل کرده‌اند رد داده‌اند.

و از امام شافعی نقل شده‌ که‌ به‌ تمام اینها بنا به‌ روش سلف ایمان داشته‌ است، نظر به‌ اینکه‌ می گوید:

و زنده‌ شدن حق است و حساب کردن حق است و بهشت و جهنم و سایر چیزهایی که‌ در سنن آمده‌ و بر زبان علما و پیروان آنها در شهرهای مسلمانان ظاهر گشته‌ حق است. ([[816]](#footnote-816))

**بخش سوم**

**ایمان به‌ قضا و قدر**

**و این بخش شامل دو بحث است:**

* **بحث اول: معنی ایمان به‌ قضا و قدر**
* **بحث دوم: مراتب قضا و قدر**

**بحث اول: معنی ایمان به‌ قضا و قدر**

ایمان به‌ قضا و قدر رکن ششم از ارکان ایمان است و ایمان هیچ بنده اي تا وقتی که‌ به‌ آن ایمان نیاورد کامل نمی شود.

شیخ الاسلام : می گوید: اصل مسأله‌ این است که‌ انسان بداند مذهب اهل سنت و جماعت در این باب و سایر بابها این است که‌ قرآن و سنت بر آن دلالت می کند و سابقین اولین از مهاجرین و انصار و كسانى كه با نيكوكارى از آنان پيروى كردند بر آن بودند؛ و آن هم عبارت است از اینکه‌ خداوند خالق و پروردگار و مالک هر چیزی است، که‌ ذاتهای قائم به‌ نفس خود و صفاتی که‌ قائم به‌ آنها هستند از کردار بندگان و غیر کردار بندگان شامل آن می شوند.

و خداوند سبحان هر آنچه‌ را بخواهد می شود، و هر آنچه‌ نخواهد نمی شود، پس چیزی به‌ وجود نمی آید مگر اینکه‌ به‌ خواست و قدرت خدا باشد، و هر آنچه‌ بخواهد بر او ممتنع نمی شود، بلکه‌ او بر هر چیزی توانایی دارد و هیچ چیزی نمی خواهد مگر اینکه‌ بر آن توانایی دارد، و خداوند سبحان به‌ هر آنچه‌ رخ داده‌ و رخ می دهد و رخ نمی دهد آگاهی دارد و کردار بندگان و غیر بندگان زیر این فرموده قرار می گیرند و خداوند قبل از اینکه‌ مخلوقات را خلق نماید سرنوشت آنها را مقدر کرد.

اجل ورزق و روزی و کردار آنها را مقدر کرد و آن را ثبت نمود و همچنین آنچه‌ آنها از خوشبختی و بدبختی با آن روبرو می شوند ثبت نمود. پس مومنین ایمان دارند به‌ اینکه‌ خداوند همه‌ چیز را خلق کرده‌ و بر هر چیزی توانایی دارد و هر آنچه‌ به‌ انجام رسیده‌ از راه مشیت او بوده‌ و قبل از وقوع هر چیزی به‌ آن آگاهی دارد و قبل از اینکه‌ آن چیز به‌ وجود بیاید خداوند آن را مقدر نموده‌ و آن را ثبت کرده‌ است. ([[817]](#footnote-817))

**بحث دوم: مراتب قضا و قدر**

و ایمان به‌ قدر متضمن ایمان به‌ مراتب چهارگانه‌ آن است:

نخست: علم و آگاهی خداوند به‌ هر چیزی قبل از اینکه‌ به‌ وجود بیاید، خداوند سبحان به‌ هر موجود و معدوم و ممکنات و مستحیلاتی آگاهی دارد، خداوند سبحان آگاهی دارد به‌ هر آنچه‌ رخ داده‌ و رخ می دهد، و آنچه‌ رخ نداده‌ اگر قرار بر این می بود که‌ رخ دهد پس هر آنجور که بوده‌‌ رخ می داد، و از جمله‌ی آنها این است که‌ خداوند به‌ کردار بندگان آگاهی دارد قبل از اینکه‌ آن را انجام دهند ودلیل این این مرتبه‌ قول خداوند است که‌ می فرماید: ﮋ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﮊ الطلاق: ١٢ ترجمه: تا بدانيد كه خدا بر هر چيزى تواناست و به راستى دانش وى هر چيزى را در بر گرفته است.

و می فرماید: ﮋ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮊ سبأ: ٣ ترجمه: [همان] داناى نهان[ها] كه هموزن ذره‏اى نه در آسمانها و نه در زمين از وى پوشيده نيست و نه كوچكتر از آن و نه بزرگتر از آن است.

و می فرماید: ﮋ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮊ النجم: ٣٠ ترجمه: پروردگار تو خود به [حال] كسى كه از راه او منحرف شده داناتر و او به كسى كه راه يافته [نيز] آگاه‏تر است.

و می فرماید: ﮋ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﮊ النجم: ٣٢ وى از آن دم كه شما را از زمين پديد آورد و از همان‏گاه كه در شكمهاى مادرانتان [در زهدان] نهفته بوديد به [حال] شما داناتر است پس خودتان را پاك مشماريد او به [حال] كسى كه پرهيزگارى نموده داناتر است.

و در واقع آیاتی که‌ بیانگر این مرتبه‌ هستند بسیار فراوانند.

مرتبه‌ی دوم: ایمان به‌ اینکه‌ خداوند هر چیزی را در لوح المحفوظ نوشته‌ است.

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﮊ الحديد: ٢٢ هيچ مصيبتى نه در زمين و نه در نفسهاى شما [به شما] نرسد مگر آنكه پيش از آنكه آن را پديد آوريم در كتابى است اين [كار] بر خدا آسان است.

و می فرماید: ﮋ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﮊ يس: ١٢ و ترجمه: هر چيزى را در كارنامه‏اى روشن برشمرده‏ايم.

و می فرماید: ﮋ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﮊ القمر: ٥٢ - ٥٣ ترجمه: و هر چه كرده‏اند در كتابها[ى اعمالشان درج] است \* و هر خرد و بزرگى [در آن] نوشته شده.

و می فرماید: ﮋ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﮊ يونس: ٦١ ترجمه: در هيچ حال (و انديشه‏اى) نيستى، و هيچ قسمتى از قرآن را تلاوت نمى‏کنى، و هيچ عملى را انجام نمى‏دهيد، مگر اينکه ما گواه بر شما هستيم در آن هنگام که وارد آن مى شويد! و هيچ چيز در زمين و آسمان، از پروردگار تو مخفى نمى‏ماند؛ حتّى به اندازه سنگينى ذرّه‏اى، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اينکه (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است!.

و سایر آیات و احادیثی که‌ بر این امر دلالت می کنند.

مرتبه‌ سوم: ایمان به‌ اینکه‌ خداوند دارای مشیتی نافذ و قدرتی شامل است.

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﮊ التكوير: ٢٩ ترجمه: و تا خدا پروردگار جهانيان نخواهد [شما نيز] نخواهيد خواست.

و می فرماید: ﮋ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﮊ الأنعام: ٣٥ ترجمه: و اگر خدا مى‏خواست قطعا آنان را بر هدايت گرد مى‏آورد پس زنهار از نادانان مباش.

و می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﮊ هود: ١١٨ ترجمه: و اگر پروردگار تو مى‏خواست قطعا همه مردم را امت واحدى قرار مى‏داد در حالى كه پيوسته در اختلافند.

و امثال این آيه‌ها در قرآن فراوان هستند.

مرتبه‌ی چهارم: مرتبه‌ی خلق است و آن هم عبارت است از ایمان داشتن به‌ اینکه‌ خداوند سبحان خالق هر چیزی است، پس او خالق هر عمل و عاملی و هر حرکه‌ و محرکی و هر سکونت و سکوتی است.

و هیچ ذره‌ای در آسمانها و زمین یافت نمی شود مگر اینکه‌ آن خداوند سبحان - که‌ هیچ خالق و پروردگاری غیر از او وجود ندارد - خالق آن و خالق تمامی حرکات و آرامش و سکونت آن است.

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮊ الزمر: ٦٢ ترجمه: خدا آفريدگار هر چيزى است و اوست كه بر هر چيز نگهبان است.

و می فرماید: ﮋ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﮊ يس: ٨١ آرى اوست آفريننده دانا.

و می فرماید: ﮋ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﮊ الفرقان: ٢ ترجمه: و هر چيزى را آفريده و بدان گونه كه درخور آن بوده اندازه‏گيرى كرده است.

و می فرماید: ﮋ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﮊ الصافات: ٩٦ با اينكه خدا شما و آنچه را كه برمى‏سازيد آفريده است.

و داخل همین قسم می شود ایمان به‌ اینکه‌ خداوند خالق بندگان و اعمال و کردار آنها است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه‌ می گوید:

کردار و گفتار و طاعات و معاصی قائم به‌ عبد هستند و به‌ مشیت و قدرت او به‌ وجود می آیند و همان عبد است که‌ متصف به‌ آن فعل می شود و به‌ عملی برمی خیزد که‌ حکم آن به‌ او باز می گردد و آن عمل از خدا است به‌ این معنی که‌ خداوند آن عمل قائم به‌ عبد را خلق می کند‌ و آن را به‌ عنوان کردار و کسب او قرار میدهد. همچنانکه‌ مسببات را به‌ اسباب خلق می کند، پس مسببات نسبت به‌ خدا مخلوق حساب می شوند و نسبت به‌ عبد هم همانند صفت قائم به‌ او و به‌ وجود آمده‌ به‌ قدرت و کسب او حساب می شود.

همچنانکه‌ اگر بگوییم این میوه‌ از آن درخت است و این کشت از آن زمین است به‌ معنی این است که‌ از آن به‌ وجود آمده‌ و اگر بگوییم آنها از خداوند هستند به‌ این معنی است که‌ خداوند آن را از درخت و زمین خلق کرده‌، میان این دو جمله‌ هیچ گونه تضاد و‌ تفاوتی وجود ندارد. ([[818]](#footnote-818))

و سفارینی : می گوید: و خلاصه‌ی مذهب سلف و محققین اهل سنت این است که‌ خداوند متعال توانایی و اراده‌ و کردار عبد را خلق می کند و عبد هم فاعل حقیقی و به‌ وجود آورنده‌ی فعل خویش است؛ و خداوند سبحان عبد را فاعل و به‌ وجود آورنده‌ی آن فعل قرار داده‌ است، خداوند متعال می فرماید ﮋ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮊ الإنسان: ٣٠

و تا خدا نخواهد [شما] نخواهيد خواست قطعا خدا داناى حكيم است ([[819]](#footnote-819))

و شیخ حافظ حکمی : می گوید: و بندگان بر اعمال خود توانایی دارند و آنها دارای مشیت هستند و خداوند متعال خالق آنها و خالق توانایی و مشیت و گفتار و کردار آنها است و خداوند متعال آن کردارها را به‌ آنها داده‌ و آنها را بر آن توانایی بخشیده‌ و آن را قائم به‌ آنها نموده‌ است و به‌ طور حقیقی به‌ آنها نسبت داده‌ است و طبق توانایی خودشان مکلف شده‌اند و مطابق آن پاداش می گیرند و مورد معاقبه‌ قرار می گیرند و خداوند جز در حد قدرت و توانآيهایی که‌ به‌ انسانها داده‌ است آنها را مکلف ننموده‌، و خداوند اینها را در کتاب و سنت به‌ ثبت رسانده‌ و آنها را بدان توصیف نموده‌ است، سپس اعلام داشته‌ که‌ بشر بر چیزی توانایی ندارد مگر اینکه‌ خداوند او را توانایی بخشد و چیزی نمی خواهد مگر اینکه‌ خدا آن را بخواهد و کاری را انجام نمی دهند مگر اینکه‌ خداوند آنها را انجام دهنده‌ی آن کار قرار بدهد، همچنانکه‌ خداوند در جاهای بسیاری از قرآن به‌ این نکته‌ اشاره‌ کرده‌ ﮋ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﮊ الأعراف: ١٧٨ ترجمه: هر كه را خدا هدايت كند او راه ‏يافته است و كسانى را كه گمراه نمايد آنان خود زيانكارانند. ([[820]](#footnote-820))

این مختصری از عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در رابطه‌ با قضا و قدر و کردار بندگان بود ([[821]](#footnote-821))

**عقیده‌ی امام شافعی** : **در مورد قضا وقدر**

عقیده‌ی امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - در مورد قضا وقدر همان عقیده‌ی سلف - رحمهم‌ الله‌ - است.

جملاتی از امام شافعی روایت شده‌ که‌ بیانگر تأیید آن بزرگوار برای مراتب قضا و قدر است و همچنین بیانگر این است که‌ ایشان اعتقاد داشته‌ به‌ اینکه‌ خداوند کردار بندگان را خلق نموده‌ است.

ایشان گفته‌: خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﮊ الإنسان:30 ترجمه: و تا خدا نخواهد [شما] نخواهيد خواست. خداوند در این آيه‌ به‌ بندگان خود اعلام داشت که‌ مشیت مربوط به‌ او است نه‌ بندگان، و اینکه‌ مشیت بندگان به‌ مشیت و اراده‌ی بندگان مرتبط است و به‌ آن تعلق دارد ([[822]](#footnote-822))

و در تاریخ ابن عساکر از ربیع نقل شده‌ که‌ گفته‌: از شافعی شنیدم که‌ می گفت: اگر خداوند بنده‌ی خود را به‌ وسیله‌ی هر گناهی جز شرک قرار دادن برای خدا داخل آتش نماید بسیار بهتر از آن است که‌ به‌ وسیله‌ی چیزی از این اهواء او را داخل آتش نماید. و منظور ایشان از (اهواء ) این است که‌ جماعتی را دیدند که‌ در مورد قدر با هم کشمکشم می کردند.

شافعی می گوید: در قرآن مشیت برای خداوند نه‌ بندگان قرار داده‌ شده‌ است و مشیت هم همان چیزی است که‌ خداوند در آيه‌ی زیر بدان اشاره‌ نموده‌ ﮋ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮊ الإنسان:30 خداوند در این آيه‌ به‌ بندگان خود اعلام داشت که‌ مشیت مربوط به‌ او است . ([[823]](#footnote-823))

و از جمله‌ شعرهای شافعی که‌ در این مورد روایت می شود این است:

ما شئت کان و ان لم اشأ وما شئت ان لم تشأ لم یکن

خلقت العباد علی ما علمت ففی العلم یجری الفتی و المسن

علی ذا مننت و هذا خــــذلت و هذا أعنت و ذا لم تعـــن

فمنهم شقی و منهم سعیـد و منهم قبیح و منهم حسن ([[824]](#footnote-824))

هر آنچه‌ شما بخواهید صورت می گیرد و لو اینکه‌ من آن را نخواهم، و آنچه‌ من بخواهم و شما نخواهید هرگز صورت نمی پذیرد، بندگان را بنا به‌ علم خویش خلق کردی، پس در علم شما پیر و جوان جاری می شود، بر این یکی منت گذاشته‌اید و این یکی را بی خانمان کرده‌اید، و به‌ این کمک کرده‌اید و آن دیگری را بی یاری رسان کنار زده‌اید، وبرخی از مردم را بدبخت و برخی را هم خوشبخت نموده‌اید، و برخی را زشت و برخی را زیبا آفریده‌اید.

با توجه‌ به‌ این شعر می فهمیم که‌ شافعی : قایل به‌ مراتب قدر بوده‌ است:

**مرتبه‌اول: علم و دانش.**

**مرتبه‌ دوم: مشیت و خواستن.**

**مرتبه‌ سوم: خلق و آفرینش.**

همچنانکه‌ می فهمیم که‌ شافعی به‌ مشیت مخصوص بندگان هم قایل بوده‌ است و اعلام داشته‌ که‌ خداوند خالق کردار بندگان است.

**اما مرتبه‌ چهارم**: یعنی نوشتن کردار بندگان در لوح المحفوظ، برای این مرتبه‌ هم به‌ شعر زیر نگاه کن که‌ می گوید:

الهم فضل و القضاء غالب و کائن ما خط فی اللوح

فانظرالروح و اسبابه‌ الیس ما کتب من الروح([[825]](#footnote-825))

و در مورد آفرینش کردار بندگان می گوید: بشر کردار خود را خلق نمی کند، بلکه‌ خداوند آن را خلق می کند و بندگان آنرا انجام می دهند ([[826]](#footnote-826))

و می گوید: مشیت و خوسته‌های بندگان مربوط به‌ خداوند است و مردم چیزی را نمی خواهند مگر اینکه‌ خداوند آنرا بخواهد. بشر کردار خود را خلق نمی کند، و در واقع خداوند آن را خلق می کند و بندگان آنرا انجام می دهند و نیک و بد قدر ازجانب خداوند است ([[827]](#footnote-827))

و در مورد اثبات اراده‌ی خداوند می گوید:

قدر الله‌ واقع یقضی وروده‌ قد مضی فیک حکمة و انقضی ما تریده‌

قدر خداوند به‌ وقوع می رسد و انجام می یابد، در مورد شما حکمتی را حکم کرده‌ و آنچه‌ او می خواهد به‌ انجام می رسد.

پس هر آنچه‌ او بخواهد رخ می دهد اگر شما هم آن را نخواهید ([[828]](#footnote-828))

و چیزی واضح هم است که‌ اراده‌ به‌ دو معنی می آید:

نخست: اراده‌ی جهانی و اینکه‌ مشیت الهی تعلق بر چیزی بگیرد، و در این قسم محبت و رضایت خداوند برای آنچه‌ اراده‌ می کند شرط نیست، بلکه‌ همه‌ چیز حتی کفر و گناه هم داخل آن می شود، و این قسم از اراده‌ هیچ کس نمی تواند از آن بیرون رود.

و دلیل آن قول خداوند است که‌ می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥﭦ ﮊ الأنعام: ١٢٥ پس كسى را كه خدا بخواهد هدايت نمايد دلش را به پذيرش اسلام مى‏گشايد و هر كه را بخواهد گمراه كند دلش را سخت تنگ مى‏گرداند چنانكه گويى به زحمت در آسمان بالا مى‏رود.

و می فرماید: ﮋ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﮊ المائدة: ٤١ ترجمه: و هر كه را خدا بخواهد به فتنه درافكند هرگز در برابر خدا براى او از دست تو چيزى بر نمى‏آيد اينانند كه خدا نخواسته دلهايشان را پاك گرداند در دنيا براى آنان رسوايى و در آخرت عذابى بزرگ خواهد بود.

دوم: اراده‌ی دینی و شرعی؛ و این اراده‌ مخصوص چیزهایی است که‌ خداوند به‌ آنها راضی است و آنها را دوست دارد و بنا به‌ اقتضای آنها به‌ بندگان خود امر و نهی می کند، و دلیل این قسم هم قول خداوند است که‌ می فرماید: ﮋ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﮊ البقرة: ١٨٥ خدا براى شما آسانى مى‏خواهد و براى شما دشوارى نمى‏خواهد.

و می فرماید: ﮋ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﮊ النساء: ٢٦ ترجمه: خدا مى‏خواهد براى شما توضيح دهد و راه [و رسم] كسانى را كه پيش از شما بوده‏اند به شما بنماياند و بر شما ببخشايد و خدا داناى حكيم است.

و هر کدام از این دو اراده‌ در انسان مسلمان جمع می شود و اراده‌ی جهانی در انسان فاجرو گناهکار خلاصه‌ می شود.

خداوند سبحان تمام بندگانش به‌ طور عموم را به‌ سوی رضایت خویش دعوت نموده‌ و هر آن کس که‌ بخواهد‌ به راه راست هدايت مى‏كند؛ خداوند می فرماید: ﮋ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﮊ يونس: ٢٥ ترجمه: و خدا [شما را] به سراى سلامت فرا مى‏خواند و هر كه را بخواهد به راه راست هدايت مى‏كند.

خداوند سبحان دعوت را عمومی اعلام داشته‌ است اما هدایت را مخصوص کسانی قرار داده‌ که‌ خود خواهان آن است ﮋ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﮊ القلم: ٧

ترجمه: پروردگارت خود بهتر مى‏داند چه كسى از راه او منحرف شده و [هم] او به راه يافتگان داناتر است. ([[829]](#footnote-829))

و در همین رابطه‌ امام شافعی : در مقدمه‌ کتاب " الرسالة " می گوید: و از او استعانت و یاری می جویم همانند استعانت و یاری جویی کسی که‌ بجز به‌ وسیله‌ی او هیچ گونه‌ قدرت و توانایی ندارد. و از او طلب آن هدایتی را می کنم که‌ شامل حال هر کس شود هرگز گمراه نمی شود ([[830]](#footnote-830))

و در جای دیگر می گوید: پس خداوند‌ به‌ وسیله‌ کتاب خود سپس بر زبان پیامبرش هدایت داد هر آن کس که‌ مورد رحم او گشت.

بیهقی می گوید: مراد آن فردی است که‌ به‌ وسیله‌ی سعادت و خوشبختی و توفیق برای انجام طاعات نه‌ چیزهای حرام رحم خداوند شامل حال او گشته ) پس با توجه‌ به‌ همین نکته‌ واضح شد که‌ دعوت الهی یک دعوت عمومی است و هدایتی که‌ عبارت است از توفیق برای طاعات و دوری از گناه و معصیت خصوصی است؛ همچنانکه‌ خداوند عزو جل می فرماید: ﮋ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﮊ يونس: ٢٥ ترجمه:و خدا [شما را] به سراى سلامت فرا مى‏خواند و هر كه را بخواهد به راه راست هدايت مى‏كند ([[831]](#footnote-831))

و در مورد قدریه‌ فرموده‌ است: قدریه‌ همان کسانی هستند که‌ پیامبر : در مورد آنها فرمود: { آنها مجوسیهای (آتش پرستان ) این امت اسلامی هستند } ([[832]](#footnote-832))آنهایی که‌ می گویند خداوند از گناهان چیزی نمی داند تا وقتی که‌ انجام داده‌ نشده‌ ([[833]](#footnote-833))

و مزنی می گوید از شافعی شنیدم می گفت: می دانی قدریه‌ چه‌ کسانی هستند ؟ آنها کسانی هستند که‌ می گویند خداوند شر را خلق نکرد مگر بعد از اینکه‌ صورت می گیرد ([[834]](#footnote-834))

و امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - برای رد بر قدریه‌ دارای سخنان فراوانی است که‌ آنها را در یک بحث جداگانه‌ای در بخش " موضع گیری شافعی در برابر فرقه‌ها " ذکر می نمایم.

و کسی که‌ از سخنان شافعی دقت کند می بیند که‌ آن بزرگوار با مذهب سلف کاملا موافق بوده‌ و از الفاظ اهل بدعت در مورد قدر دور بوده‌ است و این مذهبی متوسط میان قدریه‌ نفی کننده‌ و قدریه‌ جبریه‌ می باشد.

و خدا بهتر می داند

**بخش چهارم**

**جایگاه اصحاب از منظر امام شافعی**

عقیده‌ اهل سنت و جماعت در مورد اصحاب پیامبر ص ابو جعفر طحاوی : می گوید: و اصحاب پیامبر ص را دوست داریم و در محبت هیچ کدام از آنها افراط نمی کنیم و از هیچ کدام از آنها هم تبرئه‌ نمی جوييم ودشمنی می کنیم با هر کس که‌ آنها را مورد تنفر قرار دهد و به‌ نیکی از آنها یاد نکندتبرئه ميجوييم، و ما جز به‌ نیکی از آنها یاد نمی کنیم. و دوست داشتن آنها مساوی است با دین و ایمان و احسان و کینه‌ توزی و دشمنی با آنها مساوی است با کفر و نفاق و طغیان. ([[835]](#footnote-835))

و ابن بطه‌ عکبری می گوید: و از جمله‌ی اصول دیانت ایمان و آگاهی از بهترین و فاضل ترین شخص بعد از پیامبران و شایسته‌ترین آنها برای مقام خلافت پیامبر صاست.

آن هم ابوبکر صدیق عبدالله‌ بن عثمان یعنی فرد شریف و آزاد و فرزندابی قحافه‌ - رضی الله‌ عنه‌ - است ([[836]](#footnote-836))

و این را بدان که‌ در روز وفات پیامبر ص غیر از او هیچ احدی بر کره‌ی خاکی وجود نداشت که‌ حامل آن صفتی باشد که‌ برای او ذکر کردیم.

سپس بعد از او با همان ترتیب و صفت ابو حفص عمر بن خطاب که‌ ملقب به‌ فاروق ([[837]](#footnote-837)) است قرار دارد و بعد از او هم با همان ترتیب و صفت عثمان بن عفان یعنی آن فردی که‌ مشهور به‌ ابوعبداله‌ و ابو عمر و ملقب به‌ ذوالنورین است می رسد. ([[838]](#footnote-838))

سپس بنا بر همان صفت بعد از آنها ابوالحسن علی بن ابی طالب قرار دارد که‌ داماد پیامبر ص است و فرزند عموی خاتم پیامبران رحمت و برکات خداوند بر تمام آنها باشد. ([[839]](#footnote-839))

با دوست داشتن آنها و شناخت فضیلت آنها دین برپا شد و سنت رشد نمود حجت و برهان تعدیل گشت.

سفیان ثوری : می گوید: نسبت به‌ سلف بدگویی مکن و با کمال سلامتی داخل بهشت شو.

و بدون شک و استثنا برای عشره‌ مبشره‌ گواهی بهشت را می دهد و آنها هم عبارتند از اصحاب حراء:

پیامبر ص و ابوبکر، و عمر، و عثمان، و علی، و طلحه‌ ([[840]](#footnote-840))، و زبیر ([[841]](#footnote-841)) و سعد ([[842]](#footnote-842)) و سعید ([[843]](#footnote-843)) و عبدالرحمن بن عوف ([[844]](#footnote-844)) و ابو عبیده‌ ([[845]](#footnote-845)). این افراد کسانی هستند که‌ هیچ کس در فضل و نیکی بر آنها تقدم و پیشی ندارند.

و گواهی بهشت را برای تمام کسانی می دهد که‌ پیامبر ص برای او گواهی بهشت را داده‌ است، و گواهی می دهد که‌ حمزه‌ سید شهدا است([[846]](#footnote-846)) و جعفر طیار در بهشت است ([[847]](#footnote-847))

و حسن ([[848]](#footnote-848)) و حسین ([[849]](#footnote-849)) دو سید جوانان بهشت هستند.

و برای تمام مهاجرین و انصار به‌ بهشت و رضوان و پذیرش توبه‌ و رحمت از طرف خداوند گواهی می دهد.

و علم و دانش شما بر این قرار می گیرد و به‌ قلب هم اطمینان دارید که‌ هر آن کس پیامبر را دیده‌ و به‌ او ایمان آورده‌ و از او پیروی نموده‌ اگر یک لحظه‌ از روز هم باشد این شخص بزرگتر از آن شخص دیگری است که‌ او را ندیده‌ و به‌ خدمت او نرسیده‌ اگر هم تمام کردارهای اهل بهشت را انجام بدهد.

سپس لازم است که‌ نسبت به‌ تمام اصحاب پیامبر ص کوچک و بزرگ و اول و آخر آنها نهایت رحم و مهربانی داشته‌ باشیم و از محاسن آنها بحث نماییم و برای نشر فضائل آنها تلاش کنیم و به‌ هدایت آنها اقتدا نماییم و از آثارشان پیروی کنیم و بدانیم که‌ تمام گفته‌های آنها حق است و هر آنچه‌ آنها انجام داده‌ اند کارهایی بسیار شایسته‌ و درست بوده‌ است. ([[850]](#footnote-850)) و از جمله‌ عقاید اهل سنت در مورد اصحاب پیامبر ص این است که‌ در برابر اختلافات آنها سکوت پیشه‌ کنیم و اعلام بداریم که‌ آنها مجتهد بوده‌اند و اجتهاد کرده‌اند، پس هر کدام از آنها حق را اصابه‌ کرده‌ دو اجر و پاداش دارد و هر کدام نیز اشتباه کرده‌ یک اجر دارد ([[851]](#footnote-851))

سفارینی - رحمه‌ الله‌ - در " الدرة المضیة " می گوید:

**و احذر من الخوض الذی قد یزری بفضلهم مما جری لو تدری**

**فانه‌ عن اجتهاد قد صدر فاسلم اذل الله‌ من لهم هجر**

از فرو روی در مورد آنچه‌ در میان اصحاب رخ داده‌ بپرهیز، زیرا ممکن است ناخود آگاه به‌ فضل و بزرگی آنها ننگ و ایرادی وارد نمایید، و این را بدان هر آنچه‌ آنها انجام داده‌اند از روی اجتهاد بوده‌ است؛ پس خود را سالم نگه‌ دار و مسلمانی هوشیار باش، چون خداوند هر آن کس كه آنها را ترک کند پست و فرومآيه‌ می نماید.

سپس بعد از نقل برخی از رویدادهای میان آنها می گوید: و به‌ طور کلی تمام آنها معذور هستند و پاداش می گیرند و گناهکار محسوب نمی شوند.

بنابر این اهل حق از میان آنهایی که‌ در اجماع به‌ سخنانشان اعتماد می شود بر قبول شهادت و روایات اصحاب و تأیید عدالت آنها اتفاق نظر دارند.

به‌ این ترتیب دانشمندان ما هم همانند سایر اهل سنت و از جمله‌ ابن حمدان در " نهایة المبتدئین " گفته‌: دوست داشتن تمام اصحاب و دوری از آنچه‌ میان آنها رخ داده‌ خواه با نوشتن و یا خواندن و یا شنیدن و یا شنواندن و یا. .. باشد کاری واجب است و همچنین بحث از محاسن و اعلام رضایت از آنها و دوست داشتنشان و دوری از جبهه‌ گیری علیه‌ آنها و باور به‌ معذور بودنشان واجب است و باید اعلام بداریم که‌ هر آنچه‌ آنها انجام داده‌اند از روی اجتهاد درستی بوده‌ و هرگز موجب کفر و فسق نمی شود بلکه‌ کاملا بر عکس بر آن پاداش می گیرند زیرا آنها اجتهاد جایزی را انجام داده‌اند.

ابن حمدان سپس می گوید: و علی حق را اصابه‌ کرده‌ است و هر کس او را دوست نداشته‌ باشد اشتباه می کند و اشتباه او بخشیدنی است.

سفارینی گفته‌ است: به‌ این خاطر در شعر از فرو روی و غوطه‌ور شدن نهی کرده‌ چون امام احمد کار کسانی را نمی پسندید که‌ غوطه‌وری می کردند و احادیث فضائل را می پذیرفت و از کسانی تبرئه‌ می کرد که‌ آنها را گمراه و یا کافر قلمداد می نمود و ایشان در برابر رویدادهای میان آنها سکوت را پیشه‌ می کرد. ([[852]](#footnote-852))

سفارینی می گوید: آنچه‌ که‌ اهل سنت و جماعت بر آن هستند این است که‌ گواهی دادن بر شرافت تمام اصحاب به‌ این صورت که‌ عدالت برای آنها اثبات شود و از بدگویی در برابر آنها دوری شود و از آنها تمجید و تعریف شود کاری واجب است.

در حقیقت خداوند در آیات زیادی از قرآن مجید از آنها تعریف و تمجید کرده‌ که‌ اگر در مورد آنها هیچ چیزی از خدا و رسولش نقل نمی شد حال و وضعی که‌ آنها تحمل کردند از جمله‌ هجرت و جهاد و یاری رسانی به‌ دین و بخشیدن دارایی و کشتن آباء و اولاد و صداقت داشتن آنها با هم در مسایل دین و قوت ایمان و یقینشان بهترین دلیلی است برای اینکه‌ به‌ متعادل بودن و پاکی آنها باور داشته‌ باشیم و آنها را همانند بهترین امت بعد از پیامبر ص قلمداد نماییم.

این مذهب عموم امت اسلامی و ائمه‌ معتبر است، اما کسانی که‌ گمراه و اهل بدعت هستند و دیگران را هم به‌ گمراهی می کشانند هیچ گونه‌ اعتباری به‌ سخنانشان نمی شود.

و بنابر این ابوزرعه‌ عراقی که‌ از بزرگترین استادهای مسلم است گفته‌: هرگاه کسی را دیدی که‌ برای کاستن مقام یکی از اصحاب پیامبر ص تلاش می کند بدان که‌ او شخصی زندیق است، زیرا قرآن و رسول خدا و آنچه‌ آنها آورده‌اند حق است و این حقایق جز از طریق اصحاب به‌ ما نرسیده‌ است، هر کس از آنها عیب جویی نماید در واقع خواسته‌ که‌ قرآن و سنت را باطل گرداند، و آن عیب بیشتر شایسته‌ی او است و حکم بر او به‌ عنوان زندیق و گمراه بهتر و شایسته‌تر است. .. خلاصه‌ اینکه‌ غیر از کسانی که‌ با خدا دشمنی می کنند و از رحمت خداوند دور افتاده‌اند و نجس و زندیق گشته‌اند هیچ کس دیگری از صحابه‌ دوری نمی کند ([[853]](#footnote-853))

و این منقولات را با نقل سخنی از سلف امت اسلامی در مورد اصحاب پیامبر ص به‌ پایان می رسانم، عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی پنجم وقتی که‌ از او در مورد رویدادهای میان اصحاب سوال می شود می گوید: (آن رویدادها خونی ریخته‌شده‌ است که‌ خداوند دستان ما را از آن پاک نگه‌ داشته‌ پس بیایید تا زبانمان را از آن پاک نگه‌ بداریم ) و در این سخن ادبی بزرگ و احترامی سترگ برای اصحاب دیده‌ می شود و کسی که‌ این روش را دنبال نماید سلامتی را برای خود به‌ ارمغان آورده‌ است و خداوند هر آن کس که‌ بخواهد به‌ راه مستقیم هدایت می دهد.

**عقیده‌ امام شافعی در مورد اصحاب پیامبر** ص

شافعی : می گوید: در واقع خداوند در قرآن و تورات و انجیل ([[854]](#footnote-854)) از اصحاب پیامبر ص تعریف و تمجید نموده‌ است و بر زبان پیامبر ص فضل و بزرگواریی برای آنها ذکر شده‌ که‌ برای هیچ احدی بعد از آنها بیان نشده‌ است، پس خداوند آنها را رحم کند و به‌ بلند مرتبه‌ترین جایگاه صدیقین و شهدا و صالحین آنها را پاداش دهد، زیرا آنها سنن پیامبر خدا ص را برای ما نقل کردند و پیامبر را در هنگام نزول وحی مشاهده‌ کردند پس مقصود عام و خاص و عزم و ارشاد پیامبر ص را می دانستند و از سنت پیامبر آنچه‌ ما می دانیم و نمی دانیم آنها می دانستند و آنها در هر گونه‌ علم و اجتهاد و ورع و عقل و امری ما فوق ما بودند و با آن علم و دانش خود استنباط می کردند.

و نظریه‌های آنها برای ما از آراء و نظریه‌های خودمان بهتر و شایسته‌تر است و به‌ خدمت هر کس رسیده‌ باشیم که‌ مورد رضایت ما باشد و یا اینکه‌ سخن او برای ما نقل شود و در مورد آنچه‌ از پیامبر (صلی الله‌ علیه‌ و آله‌ و سلم ) چیزی نشنیده‌اند به‌ نظر خویش پناه جسته‌ اند اگر با هم اجماع نظر داشتند و سخن برخی از آنها اگر با هم اختلاف نظر داشتند ما هم همان نظر آنها را بیان می داریم و از سخن آنها خارج نمی شویم و اگر یکی از آنها نظری ارائه‌ داده‌ باشد و هیچ کس با او مخالفت نکرده‌ باشد ما نیز آن سخن او را می پذیریم. ([[855]](#footnote-855))

و در این متن احترام بزرگی برای اصحاب مشاهده‌ می شود و می بینیم که‌ امام شافعی حق آنها و مقام بلند آنها در اسلام را شناخته‌ است و این سخنان او همان چیزی است که‌ هر کدام از اهل سنت و جماعت بدان اعتقاد دارد.

و باز - رحمه‌ الله‌ - می گوید: هر گاه مردمانی را می بینم که‌ به‌ بدگویی اصحاب پیامبر ص عادت گرفته‌اند آن را چنین تفسیر می کنم که‌ خداوند می خواهداز این طریق در برابر کوتاهیهایی که‌ در اعمال داشته‌اند به‌ آنها پاداش دهد.

و در روایت ربیع همین عبارت چنین نقل شده‌ که‌ گفته‌: (مگر اینکه‌ خدا بخواهد در حال مردن هم به‌ آنها پاداش نیکیهایشآن را بدهد. ) ([[856]](#footnote-856))

و بدون شک این حسنات به‌ اذن خداوند برای آنها حاصل می شود، زیرا خداوند کسانی که‌ غیبت مسلمانان می کنند و یا از آنها بدگویی می نمایند به‌ این تهدید می کند که‌ از حسنات آنها بر می دارد و به‌ کسانی می دهد که‌ مورد غیبت و یا بدگویی قرار گرفته‌اند، همچنانکه‌ در حدیث مفلس آمده‌ (أتدرون من المفلس ؟ قالوا المفلس فینا من لا درهم له‌ و لا متاع، فقال: المفلس من امتی من یأتی یوم القیامة بصلاة و زکاة و صیام و یأتی و قد شتم هذا و قذف هذا و أکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا، فیعطی هذا من حسناته‌ و هذا من حسناته‌، فان فنیت حسناته‌ قبل ان تقضی ما علیه‌، اخذ من خطایاهم فطرحت علیه‌ ثم طرح فی النار ) آیا می دانید که‌ مفلس کیست ؟ گفتند: مفلس در میان ما کسی است که‌ پول و کالائی ندارد. پیامبر ص گفت: مفلس امت من کسی است که‌ روز قیامت و رستاخیز به‌ محشر می آید که‌ ثواب و پاداش نماز و زکات و رواه‌ همراه دارد ولی در دنیا به‌ فلانی ناسزا گفته‌ است و فلانی را متهم به‌ اعمال ناشایست کرده‌ و مال فلانی را خورده‌ و خون آن یکی را به‌ ناحق ریخته‌ و آن دیگری را مورد ضرب و شتم قرار داده‌ است به‌ هر یکی از آنان از ثواب و پاداش اعمال خیر و حسنات وی داده‌ می شود تا اینکه‌ ثواب حسنات وی پایان می یابد، هر گاه ثواب و پاداش و حسنات وی به‌ پایان آمد و هنوز حقوق دیگران بر وی مانده‌ باشد از گناهان و خطاهای آنان می گیرند و بر گناهان وی می افزایند سپس او را در آتش دوزخ می اندازند. ([[857]](#footnote-857))

و شافعی - رحمه‌ الله‌ - در باب فضل خلفاء راشدین و امتیاز آنها میان اصحاب می گوید: فاضل ترین اشخاص بعد از پیامبر ص ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی (رضوان الله‌ علیهم ) می باشند. ([[858]](#footnote-858))

و باز - رحمه‌ الله‌ - می گوید: برتری با ابوبکر و عمر و عثمان و علی شروع می شود. ([[859]](#footnote-859))

و ربیع بن سلیمان می گوید: از شافعی - رحمه‌ الله‌ - شنیدم که‌ در باب تفضیل می گفت: (ابوبکر و عمر و عثمان و علی ) ([[860]](#footnote-860))

و از جمله‌ شعرهایی که‌ در این مورد از او روایت می شود این است که‌ گفته‌:

شهدت بأن الله‌ لا شیء غیره‌ و اشهد أن البعث حق و اخلص

و أن عری الایمان قول محسن و فعل زکی قد یزید و ینقص

و أن ابابکر خلیفة احمد و کان ابو حفص علی الخیر یحرص

و اشهد ربی أن عثمان فاضل و أن علیا فضله‌ متخصص

ائمة قوم یقتدی بهداهم لحی الله‌ من ایاهم یتنقص

فما لغواة یشتمون سفاهة و ما لسفیه‌ لا یجاب فیحرص ([[861]](#footnote-861))

گواهی می دهم به‌ اینکه‌ هیچ معبودی جز خدا نیست و شهادت می دهم که‌ بعث حق است و به‌ آن ایمان خالص دارم.

گواهی می دهم که‌ گره‌های ایمان قول مبین (قرآن و حدیث ) پاک است و گواهی می دهم که‌ ایمان گاهی زیاد و زمانی کم می شود.

و شهادت می دهم که‌ ابوبکر - رضی الله‌ عنه‌ - خلیفه‌ی خدا است و عمر - رضی الله‌ عنه‌ - بر انجام کار خیر مشتاق و حریص بود.

گواهی می دهم که‌ عثمان فاضل و علی در فضیلت خاص و برتر بود.

آنان پیشوایان امتی هستند که‌ به‌ هدایت ایشان اقتدا می شود و خدا نفرین کند کسی را که‌ آنان را خوار می دارد.

گمراهان را چه‌ شده‌ که‌ از روی جهالت ناسزا می گویند و چرا جاهل داد و انصاف ندارد و به‌ دروغ و گمان سخن می گوید.

و شافعی : برای فضل ابوبکر و صحت خلافت او به‌ اموری استدلال می کند از جمله‌ برخی از اشاره‌های پیامبر ص به‌ خلافت ابوبکر بعد از خودش بدون اینکه‌ بدان تصریح نماید؛ ایشان با سند خویش از جبیر بن مطعم روایت می کند:

زنی نزد پیامبر ص آمد و در مورد چیزی از پیامبر سوال کرد ؟ پیامبر ص به‌ او دستور داد که‌ روز دیگری برای پاسخ سوالش برگردد. آن زن گفت: ای رسول خدا اگر برگشتم و شما را نیافتم چه‌کار کنم ؟ می خواست بگوید اگر شما فوت کرده‌ باشید من چکار کنم ؟ فرمود: نزد ابوبکر برو. ([[862]](#footnote-862)) و باز امام شافعی : به‌ سند خویش از حذیفة بن یمان نقل می کند که‌ پیامبر ص فرمود: به‌ آن دو نفری که‌ بعد از من می آیند یعنی ابوبکر و عمر اقتدا نمایید. ([[863]](#footnote-863))

و : می گوید: هیچ یک از اصحاب و تابعین در تفضیل و برتری ابوبکر و عمر و تقدم آنها بر سایر اصحاب اختلاف نظر نداشتند، و اختلاف آنها تنها در مورد عثمان و علی می باشد: برخی علی را بر عثمان و برخی عثمان را بر علی تفضیل داده‌اند.

و می گوید: و ما هیچ کدام از اصحاب پیامبر ص را به‌ خاطر کردارشان خطاکار معرفی نمی نماییم ([[864]](#footnote-864))

و قبلا به‌ قول و مذهب شافعی - رحمه‌ الله‌ - اشاره‌ کردیم که‌ ایشان به‌ ترتیب ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی را تفضیل و برتری می داد.

و از هیچ کدام از سلف نقل نشده‌ که‌ در برتری و تفضیل ابوبکر با هم اختلاف داشته‌ باشند، اما در مورد تفضیل میان عثمان و علی - رضی الله‌ عنهما – جمهور سلف عثمان را بر علی تفضیل می دهند، و بیشتر اهل کوفه‌ علی را بر عثمان تفضیل می دهند و این قول به‌ سفیان ثوری - رحمه‌ الله‌ - هم نسبت داده‌ می شود، نظر به‌ اینکه‌ هنگامی که‌ از او سوال می کنند از تفضیل و برتری میان اصحاب چه‌ می گویید ؟ گفت: اهل سنت کوفی می گویند: ابوبکر و عمر و علی و عثمان. و اهل سنت بصرة می گویند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی - رضی الله‌ عنهم -. بعد از او پرسیدند: شما کدام یک از آن دو نظریه‌ را تبعیت می کنید ؟ گفت: من یک مرد اهل کوفه‌ هستم ([[865]](#footnote-865))

شیخ الاسلام می گوید: سفیان و کسانی دیگر هم از این نظریه‌ خود برگشتند ([[866]](#footnote-866))

و منذری می گوید: و از سفیان به‌ اثبات رسیده‌ که‌ در آخر عمرش می گفت: ابوبکر و عمر و عثمان و علی ([[867]](#footnote-867))

و برخی از اهل مدینه‌ در مورد عثمان و علی چیزی نمی گفتند و از سخن گفتن در این باب توقف می نمودند، و یکی از دو روایت نقل شده‌ از امام مالک هم بیانگر همین نظریه‌ برای امام مالک می باشد.

و امام شافعی برای صحت خلافت ابوبکر صدیق - رضی الله‌ عنه‌ - به‌ اجماع اصحاب استدلال می کرد.

سپس می گفت: مردم بعد از پیامبر ص نیاز مبرمی به‌ ابوبکر داشتند، زیرا زیر سقف آسمان کسی بهتر از او را نیافتند، به‌ همین خاطر او را به‌ عنوان جانشین پیامبر ص تعیین کردند. ([[868]](#footnote-868))

و این سخن بیانگر این است که‌ امام شافعی : اقرار کرده‌ که‌ ابوبکر - رضی الله‌ عنه‌ - بعد از پیامبر ص از تمام مردم فاضل تر است.

و - رحمه‌ الله‌ - می گوید: مردم بر خلافت ابوبکر اجماع داشتند و ابوبکر هم عمر را جانشین خود معرفی کرد سپس عمر شوری و مشورت در مورد خلافت را به‌ شش نفر سپرد تا خلافت را به‌ یکی از خودشان بسپارند پس آنها هم خلافت را به‌ عثمان - رضی الله‌ عنه‌ - تحویل دادند. ([[869]](#footnote-869))

و باز می گفت: ابوبکر خلیفه‌ی پیامبر ص و عامل بعد از او بود. ([[870]](#footnote-870))

و : می گفت: خلافت ابوبکر حق بود و خداوند از پشت هفت آسمان بدان حکم کرده‌ بود ([[871]](#footnote-871))

و برخی از مردم در عصر امام از برتری دادن امام شافعی : برای ابوبکر و عمر تعجب می کردند، زیرا ایشان خود هاشمی بود و آنها هم گمان می بردند که‌ دین بر تعصب برای آباء و اجداد بنیان شده‌ است، به‌ همین خاطر ابراهیم بن عبید حجی از او سوال می کند و می گوید: من بجز شما هیچ گاه شخصی از هاشمی ها را ندیده‌ام که‌ ابوبکر را بر علی تفضیل دهد. شافعی گفت: علی پسر عمو و خاله‌ام است و من هم مردی از قبیله‌ی بنی عبدمناف هستم و شما مردی از بنی عبدالدار هستید و اگر احترام و بزرگواری به‌ نسب می بود من از شما بزرگتر می بودم اما قضیه‌ این گونه‌ نیست که‌ شما حساب می کنید. ([[872]](#footnote-872)) یعنی قضیه‌ چنان که‌ شما می پندارید بر تعصب نیست، بلکه‌ این دین و عقیده‌ است و بر نصوص شرعی بنیان شده‌ است. \*

اما روایت دیگری از ایشان بیانگر این است که‌ عثمان را بر علی تفضیل می دادند، همچنانکه‌ این قول مذهب سایر ائمه‌ امثال شافعی و ابوحنیفه‌ و اصحاب او و احمد بن حنبل و اصحاب او و سایر ائمه‌ مسلمانان می باشد.

و ایوب سختیانی و احمد بن حنبل و دار قطنی می گفتند: هر کس علی را بر عثمان برتری دهد در واقع به‌ مهاجرین و انصار استهزا کرده‌ است. زیرا بیعت با عثمان به‌ اجماع مهاجرین و انصار صورت گرفت و اگر عثمان شایسته‌ی تقدم بر علی را نمی داشت در حالی که‌‌ انها به‌ اجماع او را بر علی برتری داده‌اند یا اینکه‌ نسبت به‌ فضل و بزرگی علی جاهل و نادان بوده‌اند و یا اینکه‌ با تقدیم عثمان بدون هیچ گونه‌ ترجیح دینی در حق علی ظلم و ستم روا داشته‌اند و هر کس آنها جهل و ستم را به‌ آنها نسبت دهد در واقع به‌ آنها استهزا کرده‌ است.

و با توجه‌به‌ این اقوال زیبایی عقیده‌ شافعی : و مواظبت ایشان بر چنگ زدن به‌ نصوص و به‌ آنچه‌ سلف بر آن بوده‌اند و دوری ایشان از هر گونه‌ تعصب برای غیر حق برای ما روشن می گردد.

و معنی این سخنان شافعی این نیست که‌ ایشان خواسته‌ باشد از منزلت علی بکاهد، بلکه‌ ایشان او را در مقام و منزلت شایسته‌ی خود قرار می داد.

روزی از علی بن ابی طالب بحث می کرد، مردی از میان مردم بلند شد و گفت: در میان مردم هیچ کسی را ندیده‌ام که‌ از علی بن ابی طالب دوری کند اما او به‌ هیچ احدی توجه‌ نمی کرد.

شافعی : گفت: عجله‌ نکن، زیرا علی چهار ویژگی داشت هر کس آن چهار ویژگی داشته‌ باشد حق دارد که‌ به‌ مردم توجه‌ نکند:

علی بن ابوطالب زاهد بود و زاهد هم نه‌ به‌ دنیا و نه‌ به‌ اهل دنیا توجه‌ نمی کند، و ایشان عالم بودند و عالم هم به‌ کسی توجه‌ نمی کند، شجاع بودند و شجاع هم به‌ کسی توجه‌ نمی کند، ایشان شریف بودند شریف هم به‌ کسی توجه‌ نمی کند ([[873]](#footnote-873))

و امام شافعی : خلیفه‌ راشد عمر بن عبدالعزیز را به‌ عنوان خلیفه‌ پنجم برای خلفای چهارگانه‌ معرفی می کرد و می فرمود:

خلفا پنج تا هستند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز - رضوان الله‌ علیهم‌ - ([[874]](#footnote-874))

و امثال همین عبارت از سفیان ثوریروایت شده‌ که‌ گفته‌ است:

هر کس گمان برد که‌ علی - رضی الله‌ عنه‌ - از ابوبکر و عمر بیشتر شایسته‌ی بر عهده‌ گرفتن ولایت داشت. در واقع این شخص ابوبکر و عمر و مهاجرین و انصار را تخطئه‌ کرده‌ است و فکر نمی کنم هیچ یک از اعمال او به‌ آسمان بلند شود و از او پذیرفته‌ شود.

و می گفت: خلفا پنج تا هستند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز - رضوان الله‌ علیهم‌ - ([[875]](#footnote-875))

و همین سخن ارآيه‌ شده‌ رد و پاسخی است بر علیه‌ کسانی که‌ امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - را به‌ تشیع نسبت می دهند ، و ایشان - رحمه‌ الله‌ - از آن تهمت باطل بری و مبری است و انشاء الله‌ به‌ طور مفصل بر این افترا رد می دهیم.

و از جمله‌ اعتقادات ایشان - رحمه‌ الله‌ - در مورد اصحاب این بود که‌ از هر گونه‌ اختلافات میان آنها - رضی الله‌ عنهم - سکوت می کرد واز آن بحث نمی راند. و با سند خویش از عمر بن عبدالعزیز روایت می کرد هنگامی که‌ از آن بزرگوار در مورد جنگ و خونریزی صفین سوال می شود ؟ در جواب می گوید: (آن رویدادها خونی ریخته‌شده‌ است که‌ خداوند دستان ما را از آن پاک نگه‌ داشته‌ پس دوست ندارم که‌ زبانم را به‌ آن رنگ ریزی نمایم )

شافعی - رحمه‌ الله‌ - در تعلیق این سخن می گفت: این سخنی والا و زیبا است، زیرا سکوت انسان از چیزی که‌ به‌ او سودی نمی رساند بهترین کار است. ([[876]](#footnote-876))

و - رحمه‌ الله‌ - به‌ ربیع می گفت: سه‌ چیز را از من بپذیر: نخست اینکه‌ بی باکانه‌ در مورد اصحاب پیامبر ص سخن مران، زیرا در روز قیامت پیامبر ص خصم تو خواهد بود. دوم: به‌ علم کلام مشغول مباش، زیرا من بر مسئله‌ بزرگی در علم کلام اطلاع یافته‌ام. سوم: به‌ علم ستاره‌ شناسی مشغول مباش، زیرا این علم منجر به‌ تعطیل می شود. ([[877]](#footnote-877))

و این همان مذهب حقی است که‌ اهل سنت و جماعت بر آن هستند و آنها با این عقیده‌ خویش در حد وسطی میان خوارج و رافضی قرار گرفته‌اند.

**باب پنجم**

**(تبرئه‌ی امام از آنچه‌ به‌ او نسبت داده‌ شده‌ که‌ با منهج و روش سلف مخالفت ورزیده‌ است و موضع گیری ایشان در برابر فرقه‌ها )**

**این باب شامل دو بخش است:**

* **بخش اول: رساله‌ی «الفقه‌ الاکبر» که‌ به‌ امام شافعی نسبت داده‌ می شود**
* **بخش دوم: موضع گیری ایشان در برابر فرقه‌ها**

**بخش اول**

**رساله‌ی «الفقه‌ الاکبر» که‌ به‌ امام شافعی نسبت داده‌ می شود**

**شامل دو بحث می باشد:**

**بحث اول: عرضه‌ی مفاهیم رساله‌**

**بحث دوم: حکم بر آنچه‌ در آن رساله‌ است.**

**بحث اول: عرضه‌ی مفاهیم رساله‌**

در ابتدای این بحث مولفات امام شافعی را به‌ طور مختصر ذکر کردیم.

و در این بخش به‌ طور مفصل از آن رساله‌ چاپ شده‌ سخن می رانیم که‌ به‌ امام شافعی : نسبت داده‌ می شود، و این کتاب از جمله‌ رساله‌های عقیده‌ است و در این صفحات به‌ طور مختصر برخی از مفاهیم آن رساله‌ را عرضه‌ می کنیم ، و اسم این رساله‌ " الفقه‌ الاکبر " است و چندین مرتبه‌ چاپ شده‌ است، مرتبه‌ی نخست سال 1900 م در مصر به‌ چاپ رسید و بار دیگر هم همراه " الفقه‌ الاکبر " ابو حنیفه‌ به‌ چاپ رسید و این همان چاپی است که‌ اکنون در دست ما است، و انتشارات محمد علی صبیح در قاهره‌ هم آن را چاپ کرده‌ است.

و این رساله‌ شامل سیزده‌ صفحه‌ با ورقهای کوچک می باشد و آن رساله‌ به‌ یک مقدمه‌ و شصت و سه‌ بخش تقسیم می شود.

و از جمله‌ ی آنچه‌ در مقدمه‌ آن آمده‌:

الحمد لله‌ رب العالمین و صلواته‌ علی سیدنا محمد و آله‌ و سلم

امام ابو عبدالله‌ محمد بن ادریس شافعی - رضی الله‌ عنه‌ - می گوید: این کتابی است که‌ از ظواهر مسائلی از اصول دین بحث می کند که‌ اطلاع بر آن برای هر مکلفی لازم و ضروری است و آن را " الفقه‌ الاکبر " نامیدیم، و به‌ عمدی از تفصیل و بسط آن اعراض نمودیم تا برای مبتدی آسان و اندک باشد و از خداوند می خواهیم ما را یاری رساند.

سپس می گوید: خداوند شما را خوشبخت گرداند بدانید که‌ هر مکلفی وظیفه‌ دارد خدا را بشناسد، و مراد ما از شناخت این است که‌ از معلوم بر همان صورت واقعی خود اطلاع بیابد، به‌ وجهی که‌ چیزی از صفات معلوم بر او مخفی و پنهان نماند و با تقلید و گمان دانش و شناخت کسب نمی شود.

سپس چند فصلی در تعریف علم و بیان اینکه‌ چه‌ کسی مکلف است و شروط تکلیف چیست را ذکر می کند سپس می گوید:

**فصل (1)**

بدانید‌ نخستین چیزی که‌ بر مکلف واجب است نظر و استدلال برای شناخت خداوند است، و نظر به‌ معنی تفکر قلب و تأمل در حال نظارت شده‌ جهت شناخت او می باشد و با همین نظر به‌ شناخت آنچه‌ از حس و ضرورت پنهان است متوصل می شود و این در اصول دین واجب است. سپس دلایل خود را بر این ذکر می کند.

**فصل (2)**

بدانید که‌ خالق جهان قدیم و ازلی است به‌ این معنی که‌ او ابتدایی برای به‌ وجود آمدنش در کار نیست، و دلیل برای این سخن اینکه‌ اگر خالق ابتدایی می داشت و ذات نو و تازه‌ای می بود به‌ یک به‌ وجود آورنده‌ نیازمند بود که‌ او را به‌ وجود بیاورد و به‌ همین سان. ...

**فصل (3)**

بدانید که‌ خالق جهان تنها و بی شریک است و دومی ندارد و معنی وحدانیت در صفات خداوند متعال این است که‌ تجزیه‌ و تبعیض بر او محال باشد.

**فصل (4)**

بدانید که‌ خالق جهان به‌ چیزی از مخلوقات شباهت ندارد، و دلیل بر آن اینکه‌ تشبیه‌ موجب استغراق در تمام صفات و احکام می شود. ..

خدوند متعال می فرماید: ﮋ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﮊ الشورى: ١١ چيزى مانند او نيست .

سپس بخشی در مورد عدم توصیف خداوند به‌ تعریف (حد ) ذکر می کند سپس می گوید:

**فصل (5)**

بدانید که‌ خداوند متعال هیچ کدام از جوهر و جسم و عرض نیست، سپس فصلی در مورد محال بودن صورت و تراکیب برای خداوند ذکر می کند و سپس می گوید:

**فصل (6)**

بدانید که‌ هیچ کدام از رنگ و طعم و بو و حرارت و سردی و امثال اینها بر خداوند جایز نیست، زیرا اینها صفات به‌ وجود آمده‌ها و نشانه‌های مصنوعات است.

**فصل (7)**

بدانید که‌ خداوند متعال هیچ مکانی ندارد، و دلیل آن هم اینکه‌ خداوند قبل از به‌ وجود آمدن مکان موجود بود، پس مکان را خلق کرد وخداوند بعد از خلق مکان با همان صفت ازلی خود ‌که‌ قبل از خلق مکان داشت باقی ماند و هیچ گونه‌ تغییر در ذات و تبدیلی در صفات او جایز نیست و هر چیزی که‌ داری مکان و ذات متناهی باشد محدود است محدود هم مخلوق محسوب می شود و خداوند از این صفات مبری است، و به‌ همین خاطر وجود همسر و فرزند هم برای خداوند محال است، زیرا همسر و فرزند جز از طریق مباشرت و و پیوند و جدایی صورت نمی گیرد و این گونه‌ اشیاء برای خداوند محال است.

اگر گفته‌ شود خداوند فرموده‌ است: ﮋ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ طه: ٥ خداى رحمان كه بر عرش استيلا يافته است.

در پاسخ او گفته‌ می شود: این آيه‌ از جمله‌ آیات متشابهی است که‌ انسان در جواب آن و امثال آن متحیر می شود و برای کسی که‌ در دانش تبحر ندارد واجب است که‌ چنانکه‌ آمده‌ از کنار آن بگذرد و از آن بحث نکند و سخن نراند، زیرا اگر راسخ در علم و دانش نباشد ممکن است در تشبیه‌ بیفتد، و واجب است در صفت خداوند متعال آن اعتقادی داشته‌ باشد که‌ ذکر کردیم (اینکه‌ خداوند در مکان قرار نمی گیرد و زمان بر او جاری نمی شود و او از پایان و حدود منزه‌ است و نیازی به‌ مکان و جهات ندارد ﮋ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﮊ الشورى: ١١ (چيزى مانند او نيست ) و به‌ همین خاطر امام مالک سوال از این آيه‌ را ممنوع اعلام داشت و فرمود: استیلاء ذکر شده‌ است و کیفیت آن مجهول است و ایمان به‌ آن واجب است و سوال از آن بدعت است سپس فرمود: اگر باز به‌ سوال خود برگردی دستور می دهم گردنت را بزنند. خداوند ما و شما را از تشبیه‌ پناه دهد.

**فصل (8)**

و بدانید که‌ خداوند متعال حی، عالم، قادر، سمیع، بصیر، متکلم و باقی است و این صفات ازلی و موجود به‌ ذات خداوند هستند یعنی اینکه‌ این صفات عرض و تازه‌ نیستند و از ازل همان صفات را داشته‌ و ذات او با ذات مخلوقات هیچ گونه‌ شباهتی ندارد.

سپس فصلی در مورد رد بر کسانی که‌ می گویند تعدد صفات مستلزم تعدد ذات می شود ذکر کرده‌ است و فصل دیگری در مورد معانی آن صفاتی که‌ برای خداوند اثبات کرده‌ ذکر میکند.

**فصل (9)**

و بدانید که‌ کلام خداوند قدیم و ازلی است و و به‌ ذات خود موجود است و مخلوق و تازه‌ نیست و هر کس بگوید کلام خداوند مخلوق است بدون شک کافر است، و کلام خداوند در مصاحف نوشته‌ شده‌ است و در قلوب ما محفوظ است و با زبانمان آن را قرائت می کنیم و در محرابهایمان آن را تلاوت می نماییم و با گوشهایمان آن را می شنویم اما قرآن نه‌ هیچ کدام از نوشتار و حفظ و قرائت و تلاوت و شنیده‌ ها نیست، زیرا اینها تازه‌ و نو هستند و کلام خداوند قدیم است، همچنانکه‌ باری تعالی در کتابهای ما نوشته‌ شده‌ است و سر قلوب ما معلوم و مشخص گشته‌ و و با زبانمان او را ذکر می کنیم اما خداوند نه‌ نوشتار است و نه‌ ذکر. سپس دلایل قدیم بودن کلام خداوند را ذکر می کند.

سپس بخشی در اثبات روئت خداوند در روز قیامت ذکر می کند.

سپس دو بخش در اثبات مشیئت و اراده‌ ذکر می نماید.

**فصل (10)**

بدانید که‌ خداوند متعال خالق کردار بندگان است و آن را از عدم به‌ وجود می آورد و به‌ عنوان کسب و کردار بندگان قرار می دهد به‌ این صورت که‌ همراه انجام عملی قدرت انجام آن عمل را هم برای آنها خلق می کند، و بنده‌ تنها کسب می کند و او خالق نیست و خداوند متعال حالق است و کسب نمی کند و خلق به‌ معنی این است که‌ چیزی را از عدم به‌ وجود می آورد و کسب هم به‌ چیزی است که‌ قدرت نو و تازه‌ای بدان تعلق می گیرد.

سپس از چند بخشی در مورد کردار و توانایی بندگان و از قدرت خداوند بحث کرده‌ وبیان داشته‌ که‌ خداوند هر آنچه‌ بخواهد انجام می دهد و انجام هیچ چیزی بر خداوند واجب نیست.

**فصل (11)**

و بدانید که‌ خداوند سبحان آنچه‌ خلق می کند برای جلب منفعت و دفع مضرت و یا وجود سبب و علتی نیست بلکه‌ در ازل دانسته‌ که‌ آنها را خلق می کند و اراده‌ی خلق آنها کرده‌ و پس آنها را آنچنان که‌ می دانست خلق کرد، و چه‌ حکمتی رساتر از به‌ وجود آوردن چیزی است که‌ معلوم و مراد بوده‌ است، و دلیل برای این سخن اینکه‌ اگر خداوند به‌ خاطر علتی مخلوقات را خلق می کرد آن علت یا اینکه‌ قدیمی است و یا اینکه‌ تازه‌ و نو می باشد، و اگر قدیمی باشد قدیم بودن خلق هم واجب می گردد، زیرا علت به‌ وجود آمدن خلق قدیمی می باشد در حالی که‌ مخلوقات تازه‌ و نو هستند، و اگر علت تازه‌ و نو باشد واجب است آن علت متعلق به‌ علت دیگری باشد و آن علت هم نتیجه‌ی علت دیگری باشد تا بی نهایت و این هم محال است، و اگر این علت با وجود اینکه‌ تازه‌ است بی نیاز از علت باشد پس واجب است که‌ تمامی حوادث و چیزهای تازه‌ بی نیاز از علت باشند، بنابر این باطل بودن وجود علت ظاهر می گردد. خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﮊ البروج: ١٦ هر چه را بخواهد انجام مى‏دهد.

**فصل (12)**

و بدانید که‌ خداوند متعال توانایی دارد که‌ خلق را بعد از نابودی برگرداند و کرامیه‌ گفته‌اند شبیه‌ آنها را برمیگرداند نه‌ ذات و عین آنها.

سپس در مورد محال بودن ظلم و ستم از جانب خداوند بحث کرده‌ است.

سپس دو بخش را در مورد تصرف خداوند در ملک خود هر آنطور که‌ بخواهد ذکر کرده‌ و گفته‌ که‌ هیچ کس نمی تواند بر او اعتراض بگیرد، و در همین دو بخش در مورد آجال مردم و سایر حیوانات بحث کرده‌ است.

**فصل (13)**

و بدانید که‌ معنی رزق نزد برخی از پیروان ما آن است که‌ خداوند آن را به‌ عنوان نگهدارنده‌ی ابدان مردم و سایر حیواناتی که‌ تغذیه‌ می کنند قرار داده‌ است و برخی دیگر از پیروان ما گفته‌اند رزق چیزی است که‌ می توان از آن بهره گرفت و هر چیزی (غذا و یا چیز دیگری ) که‌ به‌ انسان نفع برساند پس آن چیز رزق او است، این معنی از معنی نخست عام تر است و حلال و حرام بودن غذا فرق نمی کند و هیچ کس چیزی نمی خورد و از چیزی بهره‌مند نمی شود مگر اینکه‌ از چیزی است که‌ خداوند او را رازق داده‌ است، معتزله‌ گفته‌اند رزق عبارت است از ملک و دارایی و حرام رزق محسوب نمی شود. و این نظریه‌ آنها اشتباه است.

**فصلی در مورد نبوات (14)**

و بدانید که‌ خداوند بندگان خود را مکلف می کند و به‌ آنها دستور می دهد و از آنها نهی می نماید، زیرا خداوند خالق و مخترع و پادشاه همه‌ چیز است، سپس خداوند حق دارد که‌ بر زبان پیامبرانی از جنس مردم و بر همان صورت آنها دستورات و منهیات خویش را برایشان نمایش دهد، پس هر گاه خداوند از میان مردم رسولی را برانگیخت واجب است که‌ با معجزاتی ظاهر و روشن تائید شود و نشانه‌ی واضح دلیلی بر صدق او می باشد، چون فرستاده‌ شده‌ جز با معجزه‌ از سایر کسانی که‌ به‌ سویشان فرستاده‌ شده‌ است جدا نمی شود، زیرا در صورت و ترکیب جسمی با هم مساوی هستند،

سپس از چهار فصل در مورد معجزه‌ سخن رانده‌ و در فصل چهارم گفته‌ است: و بدانید که‌ معجزه‌ دلالتی صادق است و ظهور آن از انسان فاجر و جاهل محال است، زیرا قلب حقایق در آن نهفته‌ است.

سپس در چند فصل دیگر بقیه‌ی اعتقادات در مورد پیامبران را ذکر می کند و آن را با ذکر عقیده‌ خویش در مورد پیامبرمان محمد ص که‌ خاتم پیامبران و افضل آنها است به‌ پایان رسانیده‌ است.

**فصلی در مورد ایمان (15)**

و بدانید که‌ ایمان شناخت به‌ قلب و اقرار به‌ زبان و کردار به‌ جوارح است، سپس ایمان اصل و فرع دارد.

و اصل آن عبارت از چیزی است که‌ اگر انسان آن را ترک کند کافر می شود همانند شناخت و تصدیق و اعتقاد به‌ آن احکامی که‌ مربوط به‌ مکلفین است و‌ اعتقاد به‌ آن واجب است، فرع ایمان عبارت است از آن چیزی که‌ اگر انسان آن را ترک کند کافر نمی شود اما در ترک برخی از آنها همانند نمازهای فرض گناهکار محسوب می گردد.

و ایمان شامل تمام این چیزها می شود، زیرا خداوند می فرماید: ﮋ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮊ البقرة: ١٤٣ و خدا بر آن نبود كه ايمان شما را ضايع گرداند. ایمان در اینجا به‌ معنی نماز انجام شده‌ به‌ طرف بیت المقدس می باشد.

**فصل (16)**

و بدانید سخن اهل سنت و جماعت که‌ می گویدن (انشاء الله‌ ما مومن هستیم ) حامل هیچ گونه‌ شک و شبهه‌ای در ایمان حاصل و حاضرآنها نمی باشد.

و تنها در ایمانی که‌ موجب پاداش می شود شک وجود دارد، و به‌ اتفاق تنها همین چیز است که‌ مربوط به‌ سرنوشت انسان است و سرنوشت هم از ما پنهان است، پس شک در پنهان واقع می شود نه‌ در آنچه‌ حاصل و موجود است.

سپس دو فصل را در مورد اهل کبائر ذکر کرده‌ و بیان داشته‌ که‌ آنها تحت مشیت الهی هستند، سپس در مورد شفاعت پیامبر ص برای اهل کبائر از امتش بحث کرده‌ و همچنین در مورد کسانی که‌ ایمان آورده‌اند و بدون حساب و عذاب وارد بهشت می شوند بحث نموده‌ است.

سپس در پنج فصل از امور آخرت و عذاب قبر سخن رانده‌ است و این بحث را با ذکر دلیل از قرآن و سنت بر ثبوت عذاب ادامه‌ داده‌ و در مورد آفرینش بهشت و جهنم و ابدیت آنها و نابود نشدنشان و در مورد صراط و میزان و حوض بحث کرده‌ و دلایل را بر این ذکر کرده‌ است سپس می گوید: هر آنچه‌ وجود آن از طریق عقل محال نباشد و اخباری در مورد آن ذکر شده‌ باشد واجب است قبول شود و بدان ایمان آورده‌ شود و اخبار ذکر شده‌ است، و حکم سایر چیزهایی که‌ در مورد ترس و وحشت قیامت و صفات بهشت و جهنم آمده‌ هم به‌ همین صورت است و ایمان به‌ تمام آن واجب است.

سپس فصلی در مورد حجیت اجماع و دلیل قرآن و سنت بر آن را ذکر کرده‌ است و در فصل دیگری در مورد وجوب سوال از مسایلی که‌ فهم آن بر انسان مشکل است، خداوند می فرماید: ﮋ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮊ الأنبياء: ٧ اگر نمى‏دانيد از پژوهندگان كتابهاى آسمانى بپرسيد.

سپس در چهار فصل در مورد خلفای راشدین بحث رانده‌ و بیان داشته‌ که‌ آنها ائمه‌های هدایت یافته‌ هستند و شایسته‌ ترین مردمان بعد از پیامبر ص بری انجام خلافت هستند و برای صحت خلافت آنها دلایلی را اریه‌ داده‌ است و سپس در دو فصل دیگر در مورد برخی از شرائت امامت عامه‌ سخن رانده‌، بعد از حکم تعدد ائمه‌ بحث کرده‌ و می گوید: بدانید که‌ جایز نیست در یک زمان بیشتر از یک امام موجود باشد.

و برخی از آنها گفته‌اند: جایز است هر کشوری از سرزمین اسلامی امام مخصوص خود داشته‌ باشد و برخی از پیروان ما هم همین نظریه‌ را احلام داشته‌اند، و سخن نخست صحیح تر است سپس دلایل خود را بر آن ذکر داشته‌ است.

**فصل (17)**

و این رساله‌ را با ذکر فصلی در مورد اصحاب پیامبر ص به‌ پایان رسانیده‌ است و گفته‌:

و بدانید که‌ اصحاب پیامبر ص افراد متقی و نیکوکار و عادل بودند و با توجه‌ به‌ اینکه‌ همدم و همراه پیامبر بودند و وحی و نزول قرآن را مشاهده‌ کرده‌اند بر سایر امت محمد ص برتری یافته‌اند، پیامبر ص می فرماید: (اصحابی کالنجوم بأيهم اقتدیتم اهتدیتم ) اصحاب من همانند ستارگان هستند پس به‌ هر کدام از آنها اقتدا کردید هدایت را یافته‌اید.

و جایز نیست که‌ در مورد هیچ کدام از آنها بدگویی شود و جز خیر و نیکی در مورد آنها بیان نمی شود.

و از اختلافات میان آنها سکوت رعایت می کنیم، زیرا پیامبر ص فرموده‌ است: ایاکم و ما شجر بینهم فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا لما بلغ مد احدهم و لا نصیفه‌ ) برحذر باشید از اینکه‌ در مورد اختلافات میان آنها با هم حرف بزنید، اگر یکی از شما به‌ اندازه‌ی کوه‌ احد در راه خدا انفاق کند به‌ اندازه‌ی یک مشت و یا نیم مشت انفاق آنها ارزش ندارد. و هر کس از روی جهل و نادانی در مورد آنها سخن بدی بیان داشت آن شخص در زیر لعنت و نفرت خداوند و رسولش قرار می گیرد، زیرا پیامبر ص فرموده‌ است: من سب اصحابی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله‌ و من سب الله‌ فعلیه‌ لعنة الله‌ و لعنة اللاعنین ([[878]](#footnote-878)) هر کس در مورد اصحاب من بدگویی کند در واقع آن بدگویی را در مورد من بیان داشته‌ و هر کس در مورد من بدگویی کند در واقع در مورد خداوند بدگویی کرده‌ است و هر کس در مورد خداوند مرتکب بدگویی شود نفرین خداوند و تمامی نفرین کنندگان بر او می باشد.

این عرضه‌ی مختصری از مفاهیم این رساله‌ی منسوب به‌ امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - بود که‌ در هیفده‌ فصل آن را خلاصه‌ کردم و بقیه‌ی فصلها را به‌ طور مختصر میان همین فصلها ذکر کردم.

**بحث دوم: حکم بر آنچه‌ در آن رساله‌ است.**

اما در مورد صحت نسبت آن کتاب به‌ امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - باید گفته‌ شود کسی که‌ در آن رساله‌ تدبر نماید به‌ قاطعیت اعلام می دارد که‌ نسبت این رساله‌ به‌ امام شافعی هیچ گونه‌ صحتی ندارد و شافعی آن را ننوشته‌ و بر آن اطلاع نیافته‌ است و در زمان او نوشته‌ نشده‌ است بلکه‌ سالها بعد از نوشته‌ شده‌، و اینک‌ دلایلی برای تأیید این سخن:

**نخست: به‌ طور مختصر:**

تمام آنچه‌ در این رساله‌ آمده‌ تا حد بزرگی شباهت دارد با آنچه‌ علماء کلام همانند اشاعره‌ و امثال آنها در عقائد خود نوشته‌اند، تا آنجا که‌ عبارتهای این رساله‌ با عبارتهای برخی از آنها موافق است و بجز اندکی عبارات اهل حدیث و شافعی - رحمه‌ الله‌ - در ان رساله‌ به‌ کار گرفته‌ نشده‌ است و چنان ملاحظه‌ می شود که‌ نویسنده‌ی آن به‌ علم حدیث هم آگاهی نداشته‌ باشد، نظر به‌ اینکه‌ برخی از احادیث ضعیف را ذکر کرده‌ است، و شافعی - رحمه‌ الله‌ - از علماء حدیث و صاحب نظر در مورد‌ احادیث صحیح و ضعیف می باشد و ممکن نیست که‌ در این بخشهای مهم که‌ احادیث صحیح وجود دارد این احادیث ضعیف را ذکر کند، آری این رساله‌ چنان ترتیب بندی شده‌ که‌ کاملا با ترتیب بندی کتابهای بعد از عصر امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - که‌ در رشته‌ی کلام نوشته‌ شده‌ موافق است، و این خود یکی از بزرگترین دلایلی است که‌ بیانگر متأثر بودن نویسنده‌ی آن به‌ دانشمندان کلام می باشد و یا اینکه‌ نویسنده‌ خود یکی از علماء کلام بوده‌ و برخی از آثار امام شافعی در عقیده‌ را گرفته‌ است و آن را با علم کلام مخلوط نموده‌ است و امام شافعی : از آن مبری است.

**اما رد آن رساله‌ به‌ طور مفصل از چند طریق امکان پذیر است:**

**اول:** تمامی کسانی که‌ از امام شافعی نگاشته‌اند امثال ابن ابی حاتم و بیهقی و رازی و ابن حجر و دیگران و نویسندگان فهارس همانند « تاریخ التراث العربی و الادب العربی» و غیر از اینها در ضمن تألیفات امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - این رساله‌ را ذکر نکرده‌اند با وجود اینکه‌ آنها بر دنبال کردن نوشته‌های امام شافعی بسیار حریص بوده‌اند و کتابهای را برای او ذکر کرده‌اند که‌ اکنون مفقود هستند و اگر آنها بخصوص رازی نام این رساله‌ را می شنیدند بسیار خوشحال می شدند، زیرا آنچه‌ در این رساله‌ آمده‌ با بسیاری از عقیده‌ اشعری ایشان موافق است و ممکن نیست رازی اسم این کتاب را شنیده‌ باشد و از ذکر آن غافل بماند بلکه‌ این کتاب بزرگترین دلیلی در دست او می بود برای دور کردن شافعی از تشبیه‌ و حشوی که‌ رازی آن را به‌ اهل سنت و جماعت نسبت می دهد در حالی که‌ آنها از آن مبری هستند، و این بزرگترین دلیلی است بر عدم صحت نسبت این کتاب به‌ امام شافعی :.

**دوم:** نویسنده‌ رساله‌ الفاظ و عباراتی را به‌ کار می گیرد که‌ در دوران سلف رایج نبوده‌ است و سلف آن الفاظ را در کتابهای خود استعمال نمی کردند و شافعی - رحمه‌ الله‌ - هم یکی از سلف بوده‌ است و اگر کسی در سخنان شافعی تدبر کند می بیند خالی از این عبارتها و این روشها در استدلال است و الفاظی همچون جوهر و عرض و دلیل ممکن و واجب و سایر عبارتهای متکلمین را در آن نمی یابد. و با قاطعیت اعلام می دارد که‌ شافعی : به‌ آنها تلفظ ننموده‌ است، زیرا ایشان بر تتبع روش سلف بسیار حریص بوده‌ است، پس چگونه‌ در این امر مهم آنها را ترک می کند.

برای نمونه‌ به‌ سخن ایشان در مورد شناخت خداوند در مقدمه‌ نگاه کن‌ می بینید که‌ کاملا با سخنان اهل کلام موافق است.

و همچنین سخن ایشان در فصل (شماره‌ 1) در مورد نخستین واجب بر مکلف نگاه کن آن را از مذهب اهل کلام می یابیم.

نویسنده‌: «جوهرة التوحید» می گوید:

**فکل من کلف شرعا وجبا علیه‌ ان یعرف ما قد وجبا**

**لله‌ و الجائز والممتـنــــعا و مثل ذا لرسله‌ فاستمعا**

**اذ کل من قلد فی التوحید ایمانه‌ لم یخل من تردیـــد**

**و اجزم بان اول ما یجب معرفة و فیه‌ خلف منتصب ([[879]](#footnote-879))**

و این یک مسأله‌ مشهوری در کتابهای آنها است و ربطی به‌ مذهب اهل سنت و جماعت ندارد و شافعی - رحمه‌ الله‌ - هم یکی از اهل سنت و جماعت است بلکه‌ از بزرگترین ائمه‌ی آنها می باشد و در مذهب شافعی چنین آمده‌ که‌ شهادت به‌ " لا اله‌ الا الله‌ " نخستین چیزی است که‌ بر مکلف واجب است.

ابن ابی العز حنفی - رحمه‌ الله‌ - می گوید: بدان که‌ توحید نخستین دعوت پیامبران و نخستین منزلگاه راه و نخستین مقامی است که‌ سالک به‌ سوی خدا در آن می ماند.

خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮊ النحل: ٣٦ ترجمه: ودر حقيقت در ميان هر امتى فرستاده‏اى برانگيختيم [تا بگويد] خدا را بپرستيد و از طاغوت بپرهيزيد.

و می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﮊ الأنبياء: ٢٥ ترجمه: و پيش از تو هيچ پيامبرى نفرستاديم مگر اينكه به او وحى كرديم كه خدايى جز من نيست پس مرا بپرستيد.

و پیامبر صمی فرماید: امرت ان اقاتل الناس حتی یشهد ان لا اله‌ الا الله‌ و ان محمدا رسول الله‌ ) ([[880]](#footnote-880)) به‌ من دستور داده‌ شده‌ که‌ با مردم بجنگم تا وقتی که‌ گواهی می دهند هیچ خدایی جز الله‌ وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی خداوند است.

به‌ این خاطر ‌ قول صحیح این است که‌ شهادت " لا اله‌ الا الله‌ " قبل از هر چیز بر مکلف واجب است و هیچ کدام از نظر و ‌ قصد به‌ سوی نظر و ‌ شک واجب نیستند همچنانکه‌ در اقوال پیروان کلام مذموم نمایان می شود، بلکه‌ ائمه‌ی سلف اتفاق نظر دارند بر اینکه‌ شهادت نخستین چیزی است که‌ به‌ بندگان دستور داده‌ می شود و اتفاق نظر دارند بر اینکه‌ هر گاه فردي قبل از بلوغ شهادتين را اجرا نمود بعد از بلوغ تکرار و تجدید آن از او خواسته‌ نمی شود بلکه‌ بعد از بلوغ و یا بعد از تمییز - نزد قائلین به‌ تمییز - به‌ او دستور داده‌ می شود که‌ طهارت نماید و نماز بخواند.

و هیچ یک از آنها بر ولیش واجب نکرده‌ که‌ بعد از بلوغ او را به تجدید شهادتین مخاطب گرداند، هر چند که‌ به‌ اتفاق مسلمانان اقرار به شهادتین واجب ‌و قبل از انجام نماز است، ولي ایشان قبل از انجام نماز به‌ شهادتین اقرار نموده‌ است. ([[881]](#footnote-881))

و قرطبی می گوید: اگر در علم کلام جز دو مسأله که‌ از مبادئ آن است‌ چیز دیگری موجود نمی بود شایسته‌ی ذم بود.

**اول:** سخن برخی از آنها که‌ می گویند شک نخستن واجب است، زیرا شک ملازم وجوب نظر و یا قصد به‌ نظر است و امام هم به‌ همین نکته‌ اشاره‌ می نماید وقتی که‌ می گوید: از راه دریا سفر کردم ([[882]](#footnote-882))([[883]](#footnote-883))

دوم: سخن جماعتی از آنها که گفته‌ اند: هر کس به‌ آن روش و بحثهای ترتیب بندی و تحریر شده‌ی آنها خدا را نشناسد ایمان او صحیح نیست.

حتی وقتی از آنها می پرسند که‌ این سخن شما بیانگر تکفیر پدر و گذشته‌گان و همسایگانتان می شود، در جواب می گفتند: با کثرت و فراوانی اهل آتش مرا محکوم مکن و سخن مرا به‌ باد انتقاد مگیر.

می گوید: و برخی از آنهایی که‌ قائل به‌ این دو دلیل نیستند به‌ روش نقد نظری بر قائلین به‌ این دو دلیل رد داده‌اند و این اشتباه است، زیرا هر کس قائل به‌ این دو مسأله‌ باشد کافر است، نظر به‌ اینکه‌ شک در ذات خداوند را واجب دانسته‌ است و بیشتر مسلمانان را کافر قلمداد نموده‌اند حتی سلف صالح از اصحاب و تابعین هم در کلی گویی سخن آنها داخل می شود، و فاسد و باطل بودن این سخن در دین چیزی معلوم و مشخص و عیان است.

و قرطبی باز در شرح خود بر حدیث معاذ که‌ پیامبر ص او را به‌ طرف یمن می فرستد می گوید: و بنا بر حدیث معاذ هیچ گونه‌ حجتی برای متکلمین باقی نمی ماند که‌ شناخت خداوند از طریق برهان و دلیل را بر هر مسلمانی واجب می دانند.

بلکه‌ حدیث معاذ دلیلی است برای کسانی که‌ می گویند: تلفظ به‌ دو کلمه‌ی شهادتین و تصدیق آنها از نخستین واجبات می باشد.

و متکلمین در مورد نخستین واجب با هم اختلاف دارند که‌ برخی از آن اقوال شایع گشته‌ و ضعف برخی هم ظاهر شده‌ است.

و آنچه‌ که‌ مورد تأیید ائمه‌ فتوی از امثال امام مالک و شافعی و ابوحنیفه‌ و و احمد بن حنبل و سایر ائمه‌ی سلف می باشد و ما هم به‌ آنها اقتدا می کنیم این است که‌ نخستین واجب بر هر مکلفی عبارت است از ایمان تصدیقی قاطعانه‌ بدون شکی به‌ خداوند متعال و پیامبران و کتابهای آسمانی و آنچه‌ پیامبران با خود آوردند بنابر آنچه‌ در حدیث جبرئیل آمده‌ است. ([[884]](#footnote-884))

و بنا بر این توضیحات اشتباه بودن این مذهب قطعی می شود و این توضیحات از جمله‌ دلایلی است که‌ بیانگر موافقت شافعی با مذهب سلف صالح در نخستین واجب بر انسان مکلف می باشد و آنچه‌ در این رساله‌ به‌ ایشان نسبت داده‌ شده‌ که‌ با اهل کلام موافق باشد چیزی غیر صحیح و نادرست است ([[885]](#footnote-885)) و به‌ عنوان مثال به‌ سخن ایشان در فصل شماره‌ (2) نگاه کن که‌ می گوید: بدانید که‌ خالق جهان قدیم و ازلی است به‌ این معنی که‌ او ابتدایی برای به‌ وجود آمدنش در کار نیست، و دلیل برای این سخن اینکه‌ اگر خالق ابتدایی می داشت و ذات نو و تازه‌ای می بود به‌ یک به‌ وجود آورنده‌ نیازمند بود که‌ او را به‌ وجود بیاورد، این عبارت بر عدم صحت نسبت این کتاب به‌ امام شافعی دلالت دارد، زیرا این متکلین هستند که‌ این گونه‌ استدلال می کنند.

باقلانی می گوید: جایز نیست که‌ فاعل به‌ وجود آمده‌ها تازه‌ باشد بلکه‌ واجب است که‌ قدیمی باشد و دلیل برای این سخن اینکه‌ اگر فاعل تازه‌ باشد به‌ کسی نیاز داشت که‌ او را به‌ وجود بیاورد، زیرا سایر حوادث از این نظر نیازمند به‌ وجود آورنده‌ای هستند که‌ تازه‌ و نو می باشند ([[886]](#footnote-886))

اما اهل سنت و جماعت هرگز در مورد مسأله‌ی عرض و جوهر سخن نرانده‌اند و برای اثبات وجود خدا به‌ اقامه‌ی ادله‌ نیاز نداشته‌اند و به‌ وجود آن در فطرت اکتفا کرده‌اند، و قبلا این بحث را در باب سخن بر وجود خدا ذکر کردیم.

**طریق سوم:**

در فصلهای سوم و چهارم و پنجم و ششم سخنانی در مورد ذات خداوند ذکر کرد که‌ کاملا با سخنان اهل کلام موافق بود و بیان چنین سخنانی از امام شسافعی بسیار بعید به‌ نظر می رسد و آنچه‌ از او در باب عقیده‌ ذکر شده‌ قبلا ذکر کردیم و یک کلمه‌ از این سخنان را در آن نمی یابیم که‌ این بر اشتباه بودن نسبت این کتاب به‌ امام شافعی دلالت می کند.

**طریق چهارم:**

در فصل هفتم از توصیف خداوند به‌ استواء توقف نمود و بیان داشت که‌ قول خداوند متعال که‌ فرموده‌ ﮋ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ طه: ٥ از متشابهات است، و قبلا هم ذکر کردیم که‌ امام شافعی : صفت استواء را برای خداوند متعال اثبات می کرد.

**طریق پنجم:**

در فصل هشتم در مورد صفاتی واجب برای خداوند سخن رانده‌ و نه‌ صفت را ذکر کرده‌ و آن صفات هم دقیق همان صفاتی هستند که‌ اشاعره و همفکرانشان‌ آنها را اثبات کرده‌اند، اما شافعی - رحمه‌ الله‌ - تمام آن صفاتی را اثبات داشته‌ که‌ خداوند برای خود و یا پیامبرش برای او اثبات کرده‌ است، و قبلا در این مورد به‌ سخنان شافعی اشاره‌ کردیم.

**طریق ششم:**

در این رساله‌ از صفت کلام خداوند بحث شده‌ که‌ این تا حد زیادی به‌ سخنان اهل کلام از اشاعره‌ و امثال آنها شباهت دارد و این روش جزو عادات اهل سنت و جماعت نیست، و قبلا به‌ طور مفصل در مورد کلام خداوند مذهب اهل سنت و جماعت را ذکر کردیم.

**طریق هفتم:**

در مورد آفرینش کردار بندگان بحث نمود و آن را کسب نامید و اشاعره‌ به‌ این نامگذاری مشهور هستند، اما اهل سنت و جماعت همانند خداوند آن را افعال می نامند، اما قول به‌ کسب از جمله‌ مذاهب اشاعره‌ می باشد و جزو مذهب سلف نیست و در باب قضا و قدر مذهب شافعی در مورد افعال بندگان را ذکر کردیم.

**طریق هشتم:**

وجود حکمت در خلق مخلوقات را انکار نمود و این دیدگاه با قرآن و سنت مخالف است که‌ اعلام می دارند خداوند به‌ خاطر حکمت بزرگی مخلوقات را خلق کرده‌ است که‌ همانا پرستش خداوند است به‌ شیوه‌ای که‌ هیچ شریکی برای او در نظر گرفته‌ نشود، خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﮊ الذاريات: ٥٦ و جن و انس را نيافريدم جز براى آنكه مرا بپرستند.

و اعلام این سخن از امام شافعی : به‌ اثبات رسیده‌ و ایشان بیان داشته‌اند که‌ خداوند بندگان را برای پرستش خود خلق کرده‌ است و این بیان شافعی مخالف دیدگاه نویسنده‌ این رساله‌ است ([[887]](#footnote-887))

**طریق نهم:**

فرقه‌ی کرامییه‌ را ذکر کرده‌ در حالی که‌ این فرقه‌ بعد از امام شافعی : ظاهر گشتند، و این هم دلیلی است بر اینکه‌ نویسنده‌ رساله‌ بعد از امام شافعی بوده‌ است.

و کرامیه‌ فرقه‌ای معروف و مشهور هستند که‌ منسوب به‌ محمد بن کرام سجستانی متکلم می باشند، ابن حجر در مورد او گفته‌ است: به‌ خاطر بدعتهایی که‌ داشته‌ ساقط الحدیث می باشد و برخی از اقوال او در عقیده‌ را ذکر کرده‌ است و در سال 255 هجری یعنی 51 سال بعد از امام شافعی : وفات می کند، و این از بزرگترین دلایلی است بر اینکه‌ نویسنده‌ رساله‌ بعد از زمان امام شافعی زیسته‌ است.

**طریق دهم:**

در آن رساله‌ عبارتهایی همچون " برخی از اصحاب ما گفتند " و " و اصحاب ما و امثال آنها " بسیار تکرار شده‌ است و همچنانکه‌ در کتابهای متأخرین شافعی نمایان می شود این عبارتها از جمله‌ عبارتهای آنها می باشد، و این هم دلیلی دیگر بر متأخر بودن نویسنده‌ی این رساله‌ می باشد.

طریق یازدهم:

در فصل چهاردهم به‌ روش اهل کلام از نبوات بحث راند و بیان داشت که‌ معجزه‌ها دلیلی است بر صدق و راستی نبوت پیامبران و ظاهر کردن معجزه‌ بر دست پیامبران بر خداوند واجب است، زیرا تنها از این ریق راست و دروغ از هم متمایز می شوند و در پایان این فصل و فصل بعد از آن هم به‌ عدم ظهور معجزه‌ بر دست دروغگو یان اشاره‌ کرده‌ است و مثل اینکه‌ با مذهب معتزله‌ موافقت نموده‌ که‌ منکر خرق عادت برای غیر انبیا هستند، و بدون شک معجزه‌ از جمله‌ دلایل صدق و راست بودن انبیا می باشد اما معجزه‌ تمام ادله‌ محسوب نمی گردد. ابن ابی العز حنفی می گوید: روش مشهوری که‌ اهل کلام و نظر آن را دنبال می کنند این است که‌ نبوت انبیا را با معجزات تأیید می کنند، اما بسیاری از آنها جز از راه معجزات راه دیگری برای نبوت انبیا نمی شناسد و بسیاری از آنها خرق عادات را برای غیر انبیا انکار کرده‌اند و حتی کرامات اولیا و سحر و امثال آنها را نیز انکار کرده‌اند

و بدون شک معجزات دلیل صحیحی هستند اما دلیل تنها در معجزات منحصر نمی شود، زیرا نبوت چیزی است که‌ یا صادق ترین مردم و یا کاذب ترین مردم ادعای آن را می کند و تنها نادان ترین مردم هستند که‌ نمی توانند این دو را از هم جدا سازند، نظر به‌ اینکه‌ حال و وضع آنها بیانگر صداقت و دروغگوی آنها می باشد و تمایز میان صادق و کاذب در غیر نبوت هم راههای فراوانی دارد، پس اگر راستی و دروغ در نبوت باشد بسیار زودتر نمایان می شود، و چه‌ زیبا است آنچه‌ حسان گفته‌ است:

لو لم یکن فیه‌ آیات مبینه‌ کانت بدیهته‌ تأتیک بالخیر ([[888]](#footnote-888))

اگر حامل آیات و نشانه‌های واضح و روشنی هم نمی بود خصوصیات طبیعی او راست بودنش را به‌ شما خبر می داد.

و با توجه‌ به‌ همین فصل مخالفت نویسنده‌ این کتاب با اهل سنت و جماعت واضح و روشن می گردد و می فهمیم که‌ این رساله‌ مربوط به‌ امام شافعی نیست.

در فصل پانزدهم از ایمان سخن رانده‌ و آن را با همان تعریف اهل سنت شناسایی کرده‌ است، سپس رساله‌ را با بیان فضل اصحاب به‌ پایان رسانده‌ است و این کاری زیبا و با ارزش است اما ایشان با احادیثی ضعیف استدلال کرده‌ در حالی که‌ احادیث صحیحی در بیان فضل آنها گزارش شده‌ است، این هم بر عدم آگاهی و جهل نویسنده‌ آن رساله‌ بر احادیث صحیح و ضعیف دلالت می کند و این گونه‌ استدلال از شافعی بسیار بعید است زیرا ایشان در زمان خود مشهور به‌ ناصر السنه‌ بوده‌ است. و از جمله‌ی آن احادیث:

(اصحابی کالنجوم بآيهم اقتدیتم اهتدیتم ) اصحاب من همانند ستارگان هستند پس به‌ هر کدام از آنها اقتدا کردید هدایت را یافته‌اید.

و بنا به‌ اقوال بسیاری از اهل علم این حدیث موضوع است.

و حدیث دوم: : ایاکم و ما شجر بینهم فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا لما بلغ مد احدهم و لا نصیفه‌ ) برحذر باشید از اینکه‌ در مورد اختلافات میان آنها با هم حرف بزنید، اگر یکی از شما به‌ اندازه‌ی کوه‌ احد در راه خدا انفاق کند به‌ اندازه‌ی یک مشت و یا نیم مشت انفاق آنها ارزش ندارد.

و این کاری بسیار عجیب است، زیرا ابتدای حدیث را در هیچ کتابی نیافتم و فکر کنم این حدیث مرکب باشد، زیرا قسمت آخر آن صحیح و متفق علیه‌ است و عبارت آن به‌ این شیوه‌ است: لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده‌ لو انفق احدکم مثل احد ذهبا لما بلغ مد احدهم و لا نصیفه‌ ) در مورد اصحاب من بدگویی نکنید، سوگند به‌ کسی که‌ نفس من در دست او است؛ اگر یکی از شما به‌ اندازه‌ی کوه‌ احد در راه خدا انفاق کند به‌ اندازه‌ی یک مشت و یا نیم مشت انفاق آنها ارزش ندارد ([[889]](#footnote-889))

حدیث سوم: من سب اصحابی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله‌ و من سب الله‌ فعلیه‌ لعنة الله‌ و لعنة اللاعنین. هر کس در مورد اصحاب من بدگویی کند در واقع آن بدگویی را در مورد من بیان داشته‌ و هر کس در مورد من بدگویی کند در واقع در مورد خداوند بدگویی کرده‌ است و هر کس در مورد خداوند مرتکب بدگویی شود نفرین خداوند و تمامی نفرین کنندگان بر او می باشد.

این حدیث را با این عبارت در هیچ کتابی نیافتم و با عبارتی دیگر آن را نزد طبرانی یافتم که‌ فرموده‌ است: من سب اصحابی فعلیه‌ لعنة الله‌ و الملائکة و الناس اجمعین. ([[890]](#footnote-890)) هر کس در مورد اصحاب من بدگویی کند نفرین خداوند و ملائکه‌ و تمامی مردم به‌ طور عام بر او باد .

این دلایل به‌ طور واضح و روشن اعلام می دارد که‌ نسبت آن رساله‌ به‌ امام شافعی : اشتباه است و نویسنده‌ی آن در واقع یکی از متأخرین شافعیه‌ است و شافعی : آن رساله‌ مبری است. ([[891]](#footnote-891))

**بخش دوم**

**موضع گیری شافعی** : **در برابر فرقه‌ها**

**این فصل شامل سه‌ مبحث می باشد:**

* **بحث اول: قدریه‌ معتزله‌**
* **بحث دوم: رافضیه‌**
* **بحث سوم: صوفیه‌**

**بحث اول: قدریه‌ معتزله‌**

این فرقه‌ به‌ واصل بن عطا ([[892]](#footnote-892)) غزال و عمرو بن عبید بن باب([[893]](#footnote-893)) نسبت داده‌ می شوند .

و گفته‌اند که‌ هر کدام از واصل و عطاء برای مدتی با حسن بصری همراهی کردند سپس در مسأله‌ی مرتکب گناه کبیره‌ با او به‌ مخالفت پرداختند و آنها اعلام داشتند که‌ مرتکب گناه کبیره‌ در منزله‌ی بین منزلتین قرار دارد و نه‌ کافر است و نه‌ مومن.

بنابر این حسن بصری آنها را از جلسه‌ی کلاس خود بیرون راند و آنها هم در کنار ستونی از ستونهای مسجد بصره‌ گوشه‌ گیری کردند.

به‌ همین خاطر آنها و پیروانشان (معتزله‌ ) نامیده‌ شدند، زیرا از قول و نظر دسته‌ جمعی امت اسلامی جدا گشتند و ادعا کردند که‌ شخص فاسق در امت اسلامی کسی است که‌ نه‌ مومن و نه کافر باشد.

و از جمله‌ عقاید آنها:

آنها تمامی صفاتی که‌ در قرآن و سنت برای خداوند به‌ اثبات رسیده‌ نفی می کنند و رویت خداوند با چشم در روز قیامت را انکار می نمایند، و گمان می برند که‌ قرآن مخلوق است، و آگاهی خداوند به‌ حوادث قبل از وقوع را نفی می نمایند. و آنها قدریه‌های نخست هستند ([[894]](#footnote-894)) و آنها اعلام داشته‌اند که‌ خداوند خالق کردار بندگان نیست ([[895]](#footnote-895)) و اینها قدریه‌ی دوم هستند، آنهایی که‌ علم را اثبات کرده‌اند و مرتبه‌ی خلق را نفی نموده‌اند و عقاید فاسد دیگری در همین رابطه‌.

گروهی از جمله‌ بشر مریسی ([[896]](#footnote-896)) در همین عقیده‌ باطل و فاسد اینها را دنبال کردند و از آنها تبعیت نمودند.

**موضع گیری امام شافعی در برابر این فرقه‌:**

بویطی می گوید: از شافعی سوال کردم آیا جایز است پشت سر رافضی نماز بخوانم ؟

فرمود: پشت سر هیچ کدام از رافضی و قدری و مرجئه‌ نماز مخوان.

عرض کردم آنها را برای ما توصیف کن.

فرمود: هر کس بگوید ایمان عبارت است از قول بدان که‌ آن شخص مرجئه‌ است.

و هر کس بگوید: ابوبکر و عمر امام نیستند بدان که‌ او رافضی است.

و هر کس مشیت را به‌ خود نسبت بدهد پس بدان که‌ او قدری است ([[897]](#footnote-897))

و ربیع بن سلیمان در مورد شافعی می گوید: شافعی - رحمه‌ الله‌ - نماز گزاردن پشت سر قدری را مکروه می دانست . ([[898]](#footnote-898))

و مزنی می گوید: شافعی به‌ من گفت: آیا قدری را می شناسی ؟ قدری آنهایی هستند که‌ می گویند خداوند وقتی شر را خلق کرد که‌ به‌ وقوع پیوست و انجام داده‌ شد. ([[899]](#footnote-899))

و مزنی باز می گوید: از شافعی شنیدم می گفت: قدریه‌ آنهایی هستند که‌ پیامبر ص در مورد آنها فرمود: آنها مجوس این امت هستند که‌ می گویند: خداوند از معاصی خبری ندارد مگر اینکه‌ آن گناه و معصیت انجام داده‌ شود. ([[900]](#footnote-900)) و امام شافعی و احمد بر تکفیر منکر علم قدیم خداوند نص گذاشته‌اند. و سلف گفته‌اند: در مورد علم خداوند با قدریه‌ مناظره‌ نمایید اگر به‌ آن اقرار کردند پس مخاصمت ورزیده‌اند و اگر آن را انکار نمودند پس کفر ورزیده‌اند. ([[901]](#footnote-901))

و ربیع گفته‌ است: شافعی از جایگاه خویش به‌ طرف ما پایین آمد در حالی که‌ آنها در مورد قدر با هم مجادله‌ می کردند، پس فرمود: یا اینکه‌ از اینجا بیرون می روید و یا اینکه‌ با نیکی با ما می مانید، زیرا اگر انسان جز شرک با تمامی گناهانش به‌ خدمت خداوند برسد بسیار بهتر از این است که‌ همراه چیزی از این اهواء به‌ خدمت خداوند برسد. ([[902]](#footnote-902))

امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - با برخی از افراد این طایفه‌ به‌ مناظره‌ پرداخت و به‌ خاطر اظهار مخالفتشان با قرآن و سنت آنها را کافر می شمرد.

ربیع می گوید: هنگامی که‌ شافعی با حفص الفرد مناظره‌ نمود، حفص گفت: قرآن مخلوق است. شافعی گفت: به‌ قرآن کفر ورزیدی ([[903]](#footnote-903))

و از مخالفت امام شافعی با آنها در همه‌ چیز حتی در قول لا اله‌الا الله‌ پرده‌ برداشته‌ است.

جاوردی می گوید؛ شافعی از ابراهیم بن علیه‌ ([[904]](#footnote-904))بحث کرد و گفت: من در همه‌ چیز با او مخالفت می ورزم و قول (لا اله‌الاالله‌ ) را نیز همانند او نمی گویم . من می گویم: لا اله‌ الا الله‌ الذی کلم موسی من وراء حجاب (هیچ الهی‌ نیست بجز خداوند که‌ از پشت پرده‌ با موسی سخن گفت ) و او می گوید: هیچ الهی نیست بجز آن خدایی که‌ کلامی را خلق کرد و آن را از پشت پرده‌ به‌ موسی شنواند ([[905]](#footnote-905)).

و عبدالله‌ بن صالح کاتب اللیث می گوید: ما در محضر شافعی بودیم در مورد اثبات خبر واحد از پیامبر ص بحث می کرد و ما هم آن را نوشتیم و به‌ خدمت ابراهیم بن اسماعیل بن علیه‌ بردیم و ایشان از خدمتگذاران ابوبکر اصم بود و مدرسه‌ ایشان در مصر نزدیک باب الضوال بود، هنگامی که‌ آن نظریه‌ی شافعی را پیش او بیان کردیم در صدد ابطال آن برآمد، ما هم هر آنچه‌ ابن علیه‌ بیان داشت نوشتیم و آن را خدمت شافعی بردیم شافعی هم اقوال او را نقض کرد و هر آنچه‌ ابن علیه‌ گفته‌ بود ابطال گرداند و فرمود: ابن علیة گمراه است و نزدیک باب الضوال نشسته‌ است و مردم را گمراه می کند. ([[906]](#footnote-906))

و حفص الفرد پیش شافعی رفت و با او بحث کرد سپس شافعی نزد ما آمد و گفت: اگر انسان به‌ اندازه‌ی کوه‌ تهامه‌ مرتکب گناه شود بسیار بهتر از آن است که‌ به‌ یک حرف از اعتقادات این مرد و همراهانش معتقد شود، و حفص الفرد قائل به‌ خلق قرآن بود. ([[907]](#footnote-907))

و هنگامی که‌ شافعی - رحمه‌ الله‌ - به‌ دم مرگ می رسد برای چند لحظه‌ بی هوش می شود و سپس به‌ هوش می آید بحد از آن کسانی که‌ در حضور او بودند یکی بعد از دیگری از شافعی سوال می کرد من کی هستم ؟ شافعی هم می گفت شما فلان بن فلان هستید. و هنگامی که‌ حفص الفرد از او سوال می کند من کی هستم ؟ شافعی می گوید: شما حفص الفرد هستید خداوند شما را حفظ نکند اگر توبه‌ نکنید ([[908]](#footnote-908))

این موضع گیری امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - در برابر این فرقه‌ بود و شافعی تا آخرین لحظات عمر خویش بر همین عقیده‌ خود باقی ماند، و این موضع گیری را با روایتی از امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - در مورد تکفیر این فرقه‌ به‌ پایان می رسانم؛ در سنن الکبری از علی بن سهل رملی نقل شده‌ که‌ فرموده‌ است: از شافعی در مورد قرآن سوال کردم فرمود: قرآن کلام خداوند و غیر مخلوق است. گفتم: هر کس قائل به‌ مخلوق بودن قرآن باشد نزد شما او چگونه‌ شخصی است ؟ گفت: او کافر است،

خدمت ایشان عرض کردم: کدام یک از اساتید شما همین نظریه‌ را بیان می داشتند ؟ گفت: به‌ هر کدام از آنها رسیده‌ باشم می گفت: هر کس قائل به‌ مخلوق بودن قرآن باشد کافر است. ([[909]](#footnote-909))

**مبحث دوم: الرافضه‌**

اصل مذهب رافضی بر جانبداری برای علی و تفضیل او بر عثمان بنیان گذاری شده‌ است و این مذهب اهل کوفه‌ است و هرگز پیروان این مذهب با شیوه‌ای بد از عثمان و سایر اصحاب بحث نرانده‌اند و در صحت خلافت خلفای قبل از علی هیچ گونه‌ شک و شبهه‌ای وارد نمی کردند.

شیخ الاسلام : می گوید: به‌ سندی متواتر از علی گزارش شده‌ که‌ فرموده‌ است: بعد از پیامبر ص ابوبکر سپس عمر بهترین افراد این امت هستند. این روایت میان قدماء شیعه‌ مورد اتفاق می باشد و تمامی آنها ابوبکر و عمر را تفضیل می دادند و تنها در میان علی و عثمان با هم اختلاف نظر داشتند آن هم موقعی که‌ دسته‌ای از علی و دسته‌ای از عثمان جانبداری کردند. اما ابوبکر و عمر هیچ کس به‌ طور خاص برای آنها جانبداری نمی کرد، بلکه‌ تمام امت اسلامی حتی خوارج هم بر فضل آنها متفق بودند ([[910]](#footnote-910))

سپس شیعه‌ از دعوات بیگانگان متأثر شدند و از آن سبک و روش خود تغییر یافتند و از جمله‌ی آن کسانی که‌ بدان متأثر شدند عبدالله‌ بن سبأ یهودی بود ([[911]](#footnote-911)) که‌ ابتدا اسلام خود را اظهار داشت و از علی و آل بیت جانبداری کرد و در محبت او افراط نمود و سبئیه‌ به‌ او نسبت داده‌ می شوند.

بغدادی می گوید: سبئیه‌ پیروان عبدالله‌ بن سبأ یهودی هستند عبدالله‌ همان شخصی است که‌ در مورد علی افراط کرد و گمان می برد که‌ علی از پیامبر بزرگتر است سپس افراط بیشتری ورزید و گفت: علی خدا است و دسته‌ای از گمراهان کوفه‌ را بدان دعوت نمود و هنگامی که‌ خبر آنها به‌ علی - رضی الله‌ عنه‌ - می رسد برخی از آنها را در دو چاه می سوزاند و ابن سبأ را به‌ طرف ساباط مدائن تبعید کرد. .. و برخی از سبئیه‌ گمان می بردند علی در میان ابرها است و رعد صدای او و برق هم شلاق او می باشد و هر کدام از آنها صدای رعد را می شنید می گفت: علیک السلام یا امیر المومنین ([[912]](#footnote-912))

سپس رافضه‌ بعد از وفات علی به‌ چهار دسته‌ تقسیم شدند: زیدیه‌، امامیه‌ م کیسانیة و غلاة.

و زیده‌ هم به‌ چند فرقه‌ و امامیه‌ به‌ چند فرقه‌ و غلاة هم به‌ چند فرقه‌ تقسیم شدند و هر کدام از آنها سایر فرقه‌ها را تکفیر می کرد. ([[913]](#footnote-913))

سپس فرقه‌ها متنوع و متعدد شدند و هر مجرم و گناهکاری زیر شعار تشیع داخل دایره‌ی اسلام می شد، بنابر این باطنیه‌ و فرقه‌های آن امثال نصیریه‌ و دروز و فاطمیین و اسماعیلیین به‌ وجود آمدند که‌ تمام آنها از باب تشیع وارد شدند.

غزالی در مورد این فرقه‌ها گفته‌ است: ظاهر آنها رفض است اما باطنشان کفر محض است ([[914]](#footnote-914))

و ذهبی - رحمه‌ الله‌ - گفته‌ است: رافضه‌ در نقل اخبار از دروغگوترین مردمان هستند و در ابراز نظریه‌ی شخصی هم از نادان ترین مردم هستند.

به‌ این خاطر علما آنها را همانند جاهل ترین طوایف به‌ حساب می آوردند، و از طریق آنها به‌ اندازه‌ای فساد داخل دین شد که‌ تنها خداوند به‌ آن آگاهی دارد، و نصیریه‌ و اسماعیلیه‌ و باطنیه‌ از طریق آنها داخل دین شدند، و کفار و مرتد هم از طریق آنها متصل شدند و پس بر بلاد مسلمین مستولی شدند و حریم آن را هتک حرمت کردند و خون حرام را ریختند.

غزالی می گوید: و در مورد رافضه‌ از امام مالک سوال شد و او هم در پاسخ گفت: با آنها سخن مران و از آنها روایت مکن، زیرا آنها دروغ می گویند.

و حرملة می گوید: از شافعی شنیدم می گفت: تا به‌ حال هیچ احدی دروغ گوتر از رافضه‌ ندیده‌ام.

و یزید بن هارون می گفت: بجز رافضه‌ می توان از هر مبتدعی نقل قول کرد و سخن او را نگاشت – به‌ شرط اینکه‌ به‌ آن بدعت دعوت نکند – زیرا رافضه‌ دروغ می گویند.

و شریک گفته‌ است: بجز رافضه‌ از هر کس دیگری علم را یاد بگیر، زیرا آنها حدیث را وضع می کنند و آن را به‌ عنوان دین قرار می دهند.

و اعمش گفته‌ است: به‌ هر کس که‌ رسیده‌ باشم رافضه‌ را به‌ کذاب و دروغگو معرفی می کرد.

می گوید: و کتابهای معتزله‌ در مسایل عقلی پشتیبان آنها است، رافضه‌ در قدر و سلب صفات - بنا بر آن عقاید مشهوری که‌ در مورد قرآن دارند - ([[915]](#footnote-915)) و صحابه‌ و در مورد ام المومنین و مسایلی دیگر ([[916]](#footnote-916))با آنها موافقت کرده‌اند .

**موضع گیری شافعی - رحمه‌ الله‌ - در برابر رافضه‌:**

ابو حاتم می گوید: از یونس بن عبدالاعلی شنیدم که‌ می گفت: از شافعی شنیدم می گفت: گواهی و شهادت تمامی اهل اهواء را جایز می شمارم به‌ جز گواهی رافضه‌ را، زیرا برخی از آنها برای برخی دیگر گواهی می دهند. ([[917]](#footnote-917))

و یونس بن عبدالاعلی باز می گوید: از شافعی شنیدم که‌ هر گاه از رافضه‌ بحث می کرد بسیار به‌ شدت از آنها عیب و ایراد می گرفت و می گفت: آنها بدترین گروه و دسته‌ هستند ([[918]](#footnote-918))

و حرمله‌ گفته‌ است: از شافعی شنیدم می گفت: تا به‌ حال هیچ احدی دروغ گوتر از رافضه‌ ندیده‌ام ([[919]](#footnote-919)) و از جمله‌ فقه‌ و دانش و آگاهی امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - این می باشد که‌ ایشان در حال و وضح مبتدعه‌ تدبر نمود و تشیع را به‌ عنوان کلمه‌ای جامع برای آنها قرار داد که‌ بر فساد این مذهب گمراه دلالت می کند. امام شافعي : می فرمود: هیچ گاه در مورد بدعت با کسی صحبت نمی کردم مگر اینکه‌ به‌ تشیع می گروید. ([[920]](#footnote-920))

و سبکی گفته‌ است: شافعی در مورد رافضه‌ گفته‌ است: چیزی از فیئ به‌ آنها داده‌ نمی شود، زیرا خداوند بعد از آيه‌ی فیئ می گوید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﮊ الحشر: ١٠ ترجمه: و [نيز] كسانى كه بعد از آنان [=مهاجران و انصار] آمده‏اند [و] مى‏گويند پروردگارا بر ما و بر آن برادرانمان كه در ايمان آوردن بر ما پيشى گرفتند ببخشاى و در دلهايمان نسبت به كسانى كه ايمان آورده‏اند [هيچ گونه] كينه‏اى مگذار پروردگارا راستى كه تو رئوف و مهربانى.

پس هر کس چنین نپندارد مستحق فئ نمی باشد. ([[921]](#footnote-921)) و از امام مالک - رحمه‌ الله‌ - هم نظیر این سخن روایت شده‌ است.

قرطبی می گوید: این آيه‌ بر وجوب محبت اصحاب دلالت می کند، زیرا قسمتی از فیئ را برای آنها قرار داده‌ مادام که‌ بر محبت اصحاب و موالات آنها و استغفار برای آنها پابرجا باشند و هر کس درباره‌ی آنها و یا یکی از آنها بدگویی کند و یا اینکه‌ در مورد آنها بینش بدی داشته‌ باشد هیچ گونه‌ حقی در اخذ فئ ندارد. این سخن از مالک و دیگران روایت شده‌ است، مالک گفته‌ است: هر کس یکی از اصحاب محمد ص را مورد کینه‌ و دشمنی قرار بدهد و یا اینکه‌ در قلب و درون او نسبت به‌ آنها بغض و کینه‌ وجود داشته‌ باشد او هیچ حقی در فئ مسلمین ندارد سپس این آيه‌ را تلاوت کرد: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﮊ الحشر: ١٠ و ممکن است امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - این قول را از امام مالک گرفته‌ باشد، زیرا چنانکه‌ مشخص است امام مالک استاد شافعی بوده‌ است. و خدا بهتر می داند.

و با وجود این همه‌ وضوح و روشنایی در عقیده‌ امام شافعی و بعد و دوری ایشان از مذهب شیعه‌ رافضی و اینکه‌ آنها را مبتدع نامیده‌ است و شهادت آنها را رد داده‌ است و از نماز گذاردن پشت سر آنها جلوگیری نموده‌ است باز کسانی را می یابیم که‌ شافعی را متهم به‌ تشیع می نماید و این یکی از شگفت ناکترین چیزها می باشد، زیرا کسی که‌ این همه‌ اقوال را در حق شیعه‌ اعلام کرده‌ چگونه‌ باید متهم به‌ تشیع شود، و موضع گیری ایشان در مورد اصحاب به‌ طور عموم و خلفای راشدین به‌ طور خاص را بیان داشتیم و از موافقت ایشان با اهل سنت در ترتیب خلفا آگاهی یافتیم، پس چگونه‌ به‌ تشیع نسبت داده‌ می شود.

بیهقی می گوید: و از جمله‌ نکاتی که‌ از ابو داود سجستانی نقل می شود این است وقتی که‌ به‌ احمد بن حنبل خبر داده می‌ شود که‌ یحیی بن معین شافعی را به‌ تشیع نسبت می دهد، احمد گفت: این نظر را درباره‌ی امام مسلمین ابراز داشته‌اید ؟ یحیی گفت: من کتاب او در مورد جنگ با اهل بغی را مطالعه‌ کردم دیدم که‌ از ابتدای کتاب تا پایان آن به‌ قول علی استدلال می کند. احمد گفت: از شما در شگفتم که‌ در مورد آن شخصی که‌ شافعی برای قتال اهل بغی به‌ او استدلال می کند چنین می پندارید، در حالی که‌ علی بن ابی طالب در میان امت اسلامی نخستین کسی بود که‌ دچار جنگ با اهل بغی شد و او بود که‌ جنگ با آنها و احکام مربوط به‌ آنها را تشریع نمود و از پیامبر ص و هیچ کدام از خلفای دیگر چیزی درباره‌ی اهل بغی نقل نشده‌ است؛ وقتی که‌ احمد این سخنان را ارآيه‌ داد یحیی بن معین از کار خود خجالت کشید. ([[922]](#footnote-922))

و بیهقی به‌ سند خویش از ابوعبدالله‌ احمد بن حنبل روایت می کند وقتی که‌ در مورد محمد بن ادریس شافعی از او سوال می شود در پاسخ می گوید: خداوند به‌ وسیله‌ی او بر ما منت گذاشت، زیرا ما ابتدا کلام و نوشته‌هایی را یاد گرفته‌ بودیم و آنها را جمع آوری کرده‌ بودیم سپس هنگامی که‌ به‌ خدمت شافعی رسیدیم و سخنان او را شنیدیم بعد از آن فهمیدیم که‌ او از همه‌ آگاهتر و عالم تر است و روزگاری را با او سپری کردیم جز خیر و نیکی هیچ چیز دیگری را از او مشاهده‌ نکردیم. مردی خطاب به‌ او گفت: ای ابو عبدالله‌ شنیده‌ام که‌ یحیی بن معین و ابوعبید از امام شافعی راضی نیستند و او را به‌ تشیع نسبت می دهند؟ احمد گفت: نمی دانم آنها در مورد شافعی چه‌ می گویند؛ به‌ خدا سوگند جز خیر چیز دیگری را از او مشاهده‌ نکرده‌ایم و نشنیده‌ایم، سپس خطاب به‌ اطرافیان خود گفت: رحمت خداوند بر شما باد بدانید که‌ شافعی اهل علم و دانش بود و هر گاه چیزی از علم به‌ کسی داده‌ شود و دیگران (دوستان و همکیشانش ) از آن محروم بمانند نسبت به‌ او حسد می ورزند و او را متهم به‌ چیزهایی می کنند که‌ در او نیست، و این بدترین ویژگی و خصلت اهل علم است. ([[923]](#footnote-923))

و مخالفین امام یحیی بن معین با این عبارت خوشحال شدند و به‌ گمان دفاع از امام شافعی زبان خود را در طعنه‌ وارد کردن بر یحیی بن معین به‌ کار گرفتند و گفتند: یحیی بن معین نسبت به‌ شافعی بسیار حسود بود و احمد بن حنبل را به‌ خاطر احترامی که‌ برای شافعی قرار می داد سرزنش می کرد. و احمد بن حنبل، ابن معین را به‌ خاطر وجود این حسد سرزنش و توبیخ می کرد. می گوید: و مردم طعنه‌هایی بر یحیی بن معین وارد کرده‌اند به‌ خاطر اینکه‌ او هم بسیار طعنه‌ را بر مردم وارد می کرد و در حق او شعری را سروده‌اند:

**و لابن معین فی الرجال مقالة سیسأل عنها و الملیک شهید**

**فان یک حقا قوله‌ فهو غیبة و ان یک زورا فالقصاص شدید**

ابن معین در مورد مردانی چند سخنانی را بیان داشته‌ که‌ درباره‌ی آن سخنان از او سوال می شود و خداوند از آن آگاهی دارد.

اگر سخنان او حقیقت داشته‌ باشد پس او مرتکب غیبت شده‌ است و اگر سخنانش دروغ باشد عقاب دردناک و شدیدی او را در بر می گیرد. ([[924]](#footnote-924))

و این یک طعنه‌ای از جانب رازی در حق یحیی بن معین است و واضح و روشن است که‌ سخنان ابن معین در مورد رجال به‌ خاطر وجود حسد و بغض و کینه‌ در درون او نسبت به‌ آنها نبوده‌ است بلکه‌ ایشان به‌ خاطر دفاع از سنت پیامبر ص به‌ چنین کاری اقدام کرده‌ است، و کار او همانند یک غیبت محسوب نمی شود و ما در اینجا از آن بحث نمی کنیم. اما سخنان ابن معین در مورد شافعی - رحمهما‌ الله‌ - اگر به‌ اثبات برسد بر آنچه ایشان از موافقت شافعی برای مذهب شیعه‌ در برخی مسائل شنیده‌ است حمل می شود.

شیخ الاسلام می گوید: شافعی به‌ خاطر وجود روایاتی در مورد تسویه‌ی قبور، صاف و پهن کردن قبور را مستحب می دانست و تسویه‌ را به‌ پهن و صاف کردن تفسیر می نمود، سپس برخی از پیروانش اعلام داشتند که‌ صاف کردن قبور جزو شعائر رافضه‌ است و کراهت دارد، اما جمهور اصحاب شافعی با آنها مخالفت کردند و بیان داشتند که‌ صاف کردن قبور مستحب است هر چند که‌ رافضه‌ هم آن را انجام دهند.

و خواندن بسم الله‌ به‌ صورت جهری هم مربوط به‌ مذهب رافضه‌ می باشد و به‌ همین خاطر برخی از مردم در این خصوص و درباره‌ی قنوت هم با شافعی بحث و گفتگو کردند و آن را به‌ رافضه‌ و قدریه‌ نسبت می دادند، زیرا ‌ در عراق مشهور بود که‌ جهر جزو شعایر رافضه‌ و قنوت در فجر جزو شعار قدریه‌ رافضه‌ می باشد، حتی سفیان ثوری و سایر ائمه‌ ترک جهر بسم الله‌ را در عقاید خویش ذکر می کردند، زیرا انجام این عمل نزد آنها جزو شعائر رافضه‌ محسوب می شد.

همچنانکه‌ مسح بر خفین را هم ذکر می کردند، زیرا ترک آن را از شعائر رافضه‌ محسوب می کردند، با این حال هم وقتی شافعی آن را سنت دانست به‌ عنوان مذهب خود به‌ آن ملتزم شد هر چند که‌ با قول رافضه‌ موافق هم باشد.

این شیخ الاسلام است که‌ بیان می دارد موافقت شافعی با رافضه‌ در برخی مسایل موجب شده‌ است که‌ شافعی به‌ رافضه‌ متهم شود. ([[925]](#footnote-925))

و برخی علما وجود این تهمت از جانب ابن معین در حق شافعی را رد می کنند.

ابن حجر می گوید: حاکم گفت: تاریخ و حکایتهای نوشته‌ شده‌ در مورد یحیی بن معین را پیگیری کردیم اما هیچ گونه‌ روایتی از او نیافتیم که‌ شافعی را مورد طعنه‌ خویش قرار داده‌ باشد. ([[926]](#footnote-926))

و ابن عبدالبر می گوید: عبدالله‌ الامیر بن عبدالرحمن بن محمد الناصر می گفت: ابن وضاح در نقل آن روایت از ابن معین دروغ گفته‌ که‌ می گوید از ابن معین در مورد شافعی سوال کردم و او هم گفت: شافعی معتبر نیست. و خالد بن سعد می گفت: ابن وضاح در مورد ابراهیم بن محمد شافعی از ابن معین سوال کرد و در مورد محمد بن ادریس فقیه‌از او سوال نکرد. ([[927]](#footnote-927)) و وجود روایاتی از ابن معین در تأیید شافعی بر صحت این سخن گواهی می دهد. از جمله‌: (اگر دروغ گویی برای او آزاد می بود هرگز وجود مردانگی در درونش به‌ او اجازه‌ نمی داد که‌ دروغ بگوید ) ([[928]](#footnote-928)) و می گفت: هیچ گونه‌ عیبی ندارد.

و یا اینکه‌ در مورد او می گفت: راستگو است و بدون‌ عیب است. ([[929]](#footnote-929))

و هر گاه ابن معین در مورد شخصی بگوید بدون‌ عیب است آن شخص معتبر است ([[930]](#footnote-930))

و ابن عبدالبر تمام این سخنان را رد کرده‌ و می گوید: به‌ نظر من اینها سخنانی از روی تخمین و هوی و آرزوهای نفسانی می باشد. زیرا از چند طریق به‌ اثبات رسید که‌ ابن معین در مورد شافعی آنطور صحبت می کرد که‌ بدان اشاره‌ کردیم و احمد بن حنبل او را از آن نهی کرد و به‌ او گفت: چشمهای شما هرگز مردی همچون شافعی را ندیده‌ است.

و تنها نمونه‌ای که‌ برای سخنرانان در مورد مالک و شافعی و سایر ائمه‌ صدق می کند این سخن اعمش است که‌ می گوید:

کناطح صخرة یوما لیوهنها فلم یضرها و اوهی قرنه‌ الوعل

همانند آن کسی است که‌ به‌ سنگی ضربه‌ می زند تا آن را ضعیف نماید، اما هیچ ضرری بدان نمی رساند و در واقع این بز است که‌ شاخهای خود را ضعیف می نماید.

و یا اینکه‌ همانند آنچه‌ حسین بن حمید بیان سروده‌ است:

یا ناطح الجبل الحالی لیکلمه‌ اشفق علی الرأس لا تشفق علی الجبل

ای که‌ باشاخهایت بر کو‌ه بلندی ضربه‌ می زنی تا آن را زخمی کنید، دلت به‌ حال آن سر بسوزد نه‌ به‌ حال آن کوه که‌ هیچ زخمی نمی بیند.

می گوید: و مردم فضائل آنها را جمع آوری کرده‌اند و و زندگانی و اخبار مربوط به‌ آنها توجه‌ کرده‌اند، پس هر آن کس که‌ فضائل مالک و شافعی و ابوحنیفه‌ را بعد از فضائل اصحاب و تابعین خوانده‌ باشد و بدان توجه‌ کرده‌ باشد و بر زندگانی و هدایت خوب آنها اطلاع پیدا کرده‌ باشد از شخصی برنده‌ است و خداوند محبت تمامی آنها را در درون ما شعله‌ور سازد و هر کس توجهی به‌ اخبار مربوط به‌ آنها نکرده‌ جز آنچه‌ از حسد و لغزش و بغض و آرزوهای نفسانی که‌ از برخی از آنها صادر شده‌ است بدون اینکه‌ فضائل آنها را یاد بگیرد از توفیق و هدایت محروم گشته‌ است و داخل غیبت شده‌ است و از راه منحرف شده‌ است؛ خداوند ما و شما را در ردیف کسانی قرار بدهد که‌ سخن را می شنوند و نیکوترها را دنبال می کنند. ([[931]](#footnote-931))

و از جمله‌ کسانی که‌ شافعی را متهم به‌ تشیع کرده‌ " العجلی " است

ابن کثیر بعد از ذکر نصوصی در رابطه‌ با عقیده‌ امام شافعی درباره‌ی خلفا و ذکر موافقت شافعی با اهل سنت می گوید: اینها سندهایی صحیح و نصوصی صریح از امام ابوعبدالله‌ شافعی در مذهب اهل سنت و جماعت سلف و خلف می باشد.

پس بنابر این اشتباه بودن سخن احمد بن عبدالله‌ عجلی در مورد شافعی واضح و روشن می گردد که‌ گفته‌ امام شافعی شیعه‌ است، و این سخن عجلی یک سخن تخمینی و بدون آگاهی است، و تنها چیزی که‌ او را ملزم به‌ بیان چنین سخنی کرده‌ همان چیزی است که‌ قبلا بدان اشاره‌ کردیم و گفتیم هنگامی که‌ اهل یمن او را همراه قریشیها دور انداختند و در میان آنها افرادی شیعه‌ مذهب هم موجود بود، افراد بی آگاه چنان پنداشتند که‌ شافعی بر مذهب آنها است.

واگر نه‌ امام شافعی بسیار بزرگتر از آن است که‌ همانند شیعه‌ی بی پشت و پناه و مطرود شده‌ بیندیشد و همانند آنان فکر کند، در حالی که‌ او دارای فهمی کامل و ذکاوتی فراوان و حافظه‌ای خارق العاده‌ و فکر و بینشی صحیح و عقلی راجح بوده‌ است، سپس دلایل پیروی شافعی از مذهب سلف در مورد اصحاب را ذکر می کند که‌ آن را به‌ طور مفصل ذکر کردیم.

سپس آن شعر را ذکر می کند که شیعه‌ بودن شافعی را در بینش انسان به‌ تصویر می کشاند:

**یا راکبا قف بالمصحب من منی واهتف بقاعد خیفها و الناهض**

**سحرا اذا فاض الحجیج الی منی فیضا کملتطم الفرات الفائض**

**ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان أنی رافضی ([[932]](#footnote-932))**

ای آنکه‌ بر سنگلاخهای منی در حرکتی بمان و بامدادان آنگاه که‌ حاجیان مانند امواج خروشان دریای متلاطم فرات روان شوند بر کسانی که‌ در ستیغ و ذروه‌ کوهی نشسته‌اند، اگر دوستی خاندان محمد نشانه‌ برگشتن من از دین است پس باید جن و انس گواهی دهند به‌ اینکه‌ من بی دینم.

سپس می گوید: گفتم: دوست داشتن آل محمد بیانگر رافضی بودن نیست، زیرا تمام اهل سنت آل محمد ص را دوست دارند، و محبت آنها بر اهل سنت واجب است همچنانکه‌ محبت اصحاب پیامبر ص و آل او به‌ طور عام بر آنها واجب است، و همچنانکه‌ شافعی و ائمه‌های اسلام بیان داشته‌اند ابتدا ابوبکر جلو انداخته‌ می شود سپس عمر سپس عثمان و بعد از آنها علی مورد محبت قرار می گیرند. ([[933]](#footnote-933))

و همچنانکه‌ ابن کثیر – رحمه‌ الله‌ - این تهمت را رد داده‌ امام ذهبی هم آن را رد داده‌ است، نظر به‌ اینکه‌ گفته‌ است: هر کس بگوید شافعی گرایش شیعه‌ گری داشته‌ است بر او افترا بسته‌ است و خود نمی داند چه‌ می گوید.

و گفته‌ است: اگر امام شیعه‌ می بود – و او بسیار از آن دور است – هرگز نمی گفت خلفای راشدین پنج تا هستند و با ابوبکر شروع نمی کرد و با عمر بن عبدالعزیز آن را به‌ پایان نمی رساند. ([[934]](#footnote-934))

و از جمله‌ نکاتی که‌ بر دور بودن شافعی از داشتن گرایش شیعه‌ گری دلالت می کند این است که‌ شافعی بر رافضه‌ رد داده‌ است که‌ می پندارند پیامبر ص بر امامت علی نص گذاشته‌ است و فرموده‌: من کنت مولاه فعلی مولاه ([[935]](#footnote-935)) مولای هر کس هستم پس علی هم مولای او است. شافعی در شرح این حدیث گفته‌ است: مراد از این حدیث ولایت اسلام است یعنی مراد همان ولایتی‌ که‌ خداوند بدان اشاره‌ می کند و می فرماید: ﮋ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﮊ محمد: ١١ چرا كه خدا سرپرست كسانى است كه ايمان آورده‏اند ولى كافران را سرپرست [و يارى] نيست.

و بنابر این برائت امام شافعی از اتهام تشیع و دوری ایشان از آن و موافقت از با مذهب اهل سنت و جماعت مشخص می گردد، و ممکن است این اتهام در زمان حیات امام شافعی رخ داده‌ باشد، و به‌ همین خاطر است که‌ او را می بینیم از خود دفاع می کند و سبب اتهام به‌ آن تهمت را توضیح می دهد و اعلام می دارد که‌ او مستحق چنین اتهامی نیست.

**اذا نحن فضلنا علیــــا فاننــا روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل**

**فلا زلت ذا رفض و نصب کلیهما ادیـــــن به‌ حتی اوســد بالقبـــر**

هرگاه ما حضرت علی را برتری دهیم به‌ خاطر این برتری نزد جاهلان مرتد و بی دین هستیم.

مدام به‌ رافضه‌ و ناصبه‌ ملتزم می باشم و تا هنگامی که‌ به‌ قبر می رسم بدان ایمان دارم

و معلوم است که‌ مراد ایشان از تفضیل علی ذکر فصائل او و روایت کردن از او است نه‌ اینکه‌ او را بر شیخین برتری دهد، این مذهب او نیست بلکه‌ مذهب او بر آن است که‌ هر کس علی را بر شیخین برتری دهد رافضی است او آن را قبول ندارد.

و رازی این تهمت را از برخی روافض نقل کرده‌ است به‌ این صورت که‌ روافض شعرهایی را به‌ شافعی نسبت می دادند و بدان استدلال می کردند که‌ شافعی از آنها است، رازی هم بر آنها رد می داد. و‌ مشخص است که‌ روافض دروغ گو ترین مردم هستند همچنانکه‌ از ائمه‌ هم به‌ اثبات رسیده‌ و در ابتدای این بحث بدان اشاره‌ کردیم و این برای رد آنها کافی است. و این بحث را به‌ نقل سخنانی با ارزش از ذهبی به‌ پایان می رسانم که‌ گفته‌ است:

اما آنچه‌ (نکوهش و بدگویی در مورد اصحاب و علما ) رافضه‌ و اهل بدعت در کتابهای خود نقل کرده‌اند جای هیچ گونه‌ اعتبار و ارزشی نمی باشد و بیشتر آنها باطل و دروغ و افتراء است و عادت آنها بر این است که‌ روایتهای باطل را نقل کنند و و آنچه‌ در صحاح و مسانید است به‌ باد انتقاد بگیرند؛ و کسی که‌ مست شده‌ چه‌ وقت به‌ هوش می آید ؟ سپس بسیاری از تابعین با هم به‌ بحث و گفتگو پرداخته‌اند و جنگیده‌اند و در میان آنها مسایلی رخ داده‌ است که‌ نی توانیم آن را شرح و بسط دهیم و حامل فایده‌ای هم نیست و در کتاب تاریخ و کتابهای جرح و تعدیل مسایل عجیب و شگفتناکی نوشته‌ شده‌ است و باید بدانیم که‌ عاقل دشمن خود است و از زیبایی اسلام فرد این است که‌ چیزهای بی فایده‌ را فرو نهد و گوشت علما مسموم است و آنچه‌ در مورد اشتباه عالم و گمان فراوان او و حافظه‌ی اندک او بحث شده‌ تنها جهت توضیح حدیث صحیح از حسن و حسن از ضعیف می باشد.

و امام ما به حمد و ثناي خداوند در روايات احاديث مورد تائيد، و حافظ مروياتي است كه بخوبي آنها را درك نموده، و بدون هيچ کجروی و صاحب دیانتی استوار است، پس هر کسيكه از روی جهل و نادانی به‌ او بی حرمتی کند و خود را همطراز او بداند به خويشتن ظلم کرده‌ است و علما را نسبت به خود به خشم آورده است، او از جمله‌ی اهل حل و عقد گذشتگان تا به حال او را ستایش کرده‌ است و به‌ امامت و محکم کاری او اعتراف ورزیده‌ و اعلام داشته اند، كه در واقع ايشان: حقیقت را یافته‌ و هدایت را دنبال نموده است.

امام سحنون: می گوید: شافعی : حامل هیچ گونه‌ بدعتی نبود. به‌ خدا سوگند راست گفته‌. رحمت خداوند بر شافعی باد، امثال او در صداقت و شرافت و ذکاوت و فراوانی دانش و یاری رسانی حقیقت و فراونای اخلاقهای کجا یافت می شوند ؟ رحمت خداوندگار بر او باد. ([[936]](#footnote-936))

**مبحث سوم: صوفیه‌**

محققین پیرامون اصل و ریشه‌ی کلمه‌ی تصوف بر چند قول جداگانه‌ اختلاف نظر دارند. از جمله‌ برخی گفته‌اند: صوفی منسوب کلمه‌ی صفة است و صفة به‌ معنی آن جایگاهی است که‌ مهاجرین فقرا هنگام رسیدن به‌ مدینه‌ در آن جمع می شدند. ([[937]](#footnote-937))

و برخی اعلام داشته‌اند که‌ صوفی مشتق از صفاء است، به‌ این لحاظ که‌ صوفی دارای روحی صاف و زندگانی پاکی می باشد و برای سخن خویش به‌ قول ابوالفتح بستی استشهاد کرده‌اند که‌ گفته‌ است:

**تنازع الناس فی الصوفی و اختلفوا و ظنه‌ البعض مشتقا من الصوف**

**و لست امنح هذا الاسم غیر فتی صافی فصوفی حتی سمی الصوفی** ([[938]](#footnote-938))

مردم در مورد کلمه‌ی صوفی با هم به‌ تنازع و اختلاف پرداخته‌اند و برخی گمان می برند که‌ صوفی مشتق از صوف است. و اما من آن را انتخاب نمی کنم و می گویم صوفی به‌ معنی آن تغییری است که‌ جوان بر درون خود به‌ وجود می آورد و آن را پاک و بی آلایش می نماید به‌ همین خاطر او را صوفی می نامند.

و برخی از آنها صوفی را منسوب مردی از عصر جاهلیت به‌ نام صوفة بن بشر بن طابخة می دانند و قبیله‌ای که‌ در عصر جاهلیت همسآيه‌ و مجاور حرم بود به‌ او نسبت داده‌ می شود ونساک (عبادتگران ) هم بدان نسبت داده‌ می شوند. ([[939]](#footnote-939))

و برخی صوفی را برای کسانی استعمال می کنند که‌ صوف (لباس پشمی ) را می پوشند. و شیخ الاسلام این قول را ترجیح داده‌ و سایر اقوال را به‌ دلیل عدم مطابقت با لغت رد کرده‌ است.

پس اگر اهل صفه‌ نسبت داده‌ شوند صفی گفته‌ می شود. ([[940]](#footnote-940))

و اگر صفاء نسبت داده‌ شود شایسته‌ی آن این بود که‌ گفته‌ شود صفائیة و اگر مقصور باشد صفویة گفته‌ می شود. ([[941]](#footnote-941))

اما منسوب دانستن صوفی برای کلمه‌ی صوفة هر چند که‌ با لغت سازگار است اما قولی ضعیف است، زیرا آنها نزد بیشتر نساک (عبادتگران ) غیر مشهور و معروف هستند، و به‌ خاطر اینکه‌ اگر نساک به‌ آنها نسبت داده‌ می شد باید آن را در عصر اصحاب و تابعین و تابع تابعین به‌ طور شایسته‌تری استعمال می کردند، و همچنین به‌ خاطر اینکه‌ اغلب کسانی که‌ به‌ نام صوفی سخن رانده‌اند این قبیله‌ را نمی شناسند و راضی نیستند که‌ به‌ قبیله‌ای از عصر جاهلیت نسبت داده‌ شوند که‌ در اسلام هیچ گونه‌ وجودی نداشته‌اند ([[942]](#footnote-942))

و هر کس صوفی را کلمه‌ی منسوب صف دانسته‌ است اشتباه کرده‌، زیرا صفیة در منسوب صف گفته‌ می شود ([[943]](#footnote-943)) سپس علت ترجیح منسوب قرار دادن صوفی برای صوف را اینگونه‌ توصیح می دهد: برای نخستن بار صوفی در بصره‌ ظهور کرد و نخستن کسی که‌ خانه‌ی صوفی را ساخت برخی از اصحاب و دوستان عبدالواحد بن زید بود و عبدالواحد از اصحاب حسن بود و ایشان در بصره‌ مبالغه‌ی فراوانی در زهد و تقوی نشان می داد که‌ در سایر شهرها به‌ این شیوه‌ انجام داده‌ نمی شد، و به‌ این خاطر گفته‌ می شد: فقه‌ کوفه‌ و عبادت بصره‌. می گوید: و ابوشیخ اصبهانی به‌ سند خویش از محمد بن سیرین روایت می کند که‌ به‌ او خبر رسیده‌ که‌ قومی لباس صوف (ابریشم ) را می پوشند، پس فرمود: قومی لباس صوف (ابریشم ) را انتخاب می کنند و می گویند: آنها با مسیح بن مریم شباهت دارند و هدیه‌ی پیامبر نزد ما محبوب تر است و پیامبر ص لباسهای پنبه‌ و. .. را می پوشید. ([[944]](#footnote-944))

اما در مورد ابتدای ظهور این فرقه‌ شیخ الاسلام می گوید: اما لفظ صوفیه‌ در قرنهای سه‌گانه‌ی نخست شهرت نیافته‌ بود، بلکه‌ بعد از آن مشهور گشت.

و بسیاری از ائمه‌ و شیوخ این کلمه‌ را استعمال کرده‌اند، امثال امام احمد بن حنبل و ابوسلیمان دارانی و دیگران و روایت شده‌ که‌ سفیان ثوری هم آن کلمه‌ را استعمال کرده‌ است و برخی ذکر این کلمه‌ را از حسن بصری هم نقل می کنند. ([[945]](#footnote-945))

و ابن جوزی می گوید: در زمان پیامبر ص تنها به‌ اسلام و ایمان نسبت داده‌ می شد و گفته‌ می شد مسلم و مومن؛ سپس بعد از آن نامهای زاهد و عابد به‌ وجود آمدند و قومی نشأت گرفتند که‌ مشغول زهد و عبادت بودند و از دنیا بریدند و به‌ عبادت پرداختند و با این کار راه و منشی جداگانه‌ برای خود دنبال کردند و اخلاقی مخصوص را در خود جایی دادند.

و تصوف راه و مسلکی بود که‌ ابتدا با یک زهد کلی شروع شد سپس منتسبین به‌ آن گوش فرادادن و رقص را به‌ خود اجازه‌ دادند، پس توده‌ی مردمی که‌ خواستار قیامت بودند آنها را دنبال کردند به‌ خاطر زهدی که‌ از خود نشان می دادند. و کسانی هم که‌ خواستار و طلبکار دنیا بودند از آنها پیروی کردند به‌ خاطر آن راحتی و آرامش و لهو لعبی که‌ در میان آنها مشاهده‌ می کرد ([[946]](#footnote-946))

می گوید: این کلمه‌ قبل از سال دویست هجری رایج شد و بعد از اینکه‌ آن را استعمال کردند به‌ بحث و بررسی در مورد آن پرداختند و به‌ عباراتی مختلف از اوصاف آن تعبیر می کردند.

و خلاصه‌ آن این است که‌ تصوف نزد آنها عبارت از یک گردش درونی و تقلای با نفس است که‌ او را از اخلاقهای زشت دور نمایید و به‌ اخلاقهای پسندیده ای‌ همانند زهد و حوصله‌ و صبر و اخلاص و صداقت وسایر ویژگیهای زیبایی که‌ موجب مدح در دنیا و پاداش در آخرت می شود عادت دهی.

می گوید: اوائل آنها بر این صفات بودند، پس ابلیس مسایلی را بر آنها و بر تابعین آنها به‌ شبهه‌ انداخت.

سپس بعد از گذشت یک قرن ابلیس طمع بیشتری به‌ آنها پیدا کرد و در گمراه کردنشان قدمهای بیشتری را برداشت تا اینکه‌ در نهایت به‌ طور کامل بر آنها مسلط گشت و در میان آنها برای خود جایی برگزید.

و اصل و ریشه‌ی اغفال ابلیس بر آنها آن بود که‌ دروازه‌ی دانش را بر روی آنها بست و به‌ آنها چنین تلقین کرد که‌ تنها عمل مقصود است، پس هنگامی که‌ چراغ دانش را از آنها خاموش گرداند آنها در تاریکی‌ قدم برداشتند، و برخی از آنها ترک دنیا به‌ طور کامل را مقصود اصلی می دانستند پس هر آنچه‌ برای مصلحت بدنشان به‌ کار گرفته‌ می شد کنار گذاشتند و مال دنیا را به‌ عقرب تشبیه‌ می کردند و فراموش کردند که‌ مال دنیا برای مصالح خلق شده‌ است و خود را در حد و اندازه‌ای بسیار فراوان به‌ زحمت می انداختند و در میان آنها کسانی یافت می شد که‌ دراز نمی کشید، و این افراد هدفهای نیکی داشتند اما بر غیر حقیقت بودند. و برخی از آنها به‌ خاطر اینکه‌ دارای دانشی بس اندک بود ناآگاهانه‌ هر گونه‌ حدیث موضوعی را می پذیرفت، سپس اقوامی (امثال حارث محاسبی ) آمدند و در مورد گرسنگی و فقر و وسوسه‌ و خطورات درونی بحث و گفتگو کردند و در این موضوعات کتابهایی را تالیف کردند.

و کسانی دیگر آمدند مذهب تصوف را تهذیب کردند و آن را به‌ صفاتی مخصوص کردند و به‌ وسیله‌ی آن صفات تصوف را از اختصاص به‌ مرقعه‌ (کهنه‌ و پاره‌ ) و وجد و حال و پایکوبی و کف زدن پاک کردند و همچنین با افزودن نظافت و طهارت بیشتری آن را جدا ساختند.

سپس مدام این مسأله‌ در حالت رشد و نمو بود و اشیاخ پی در پی اوضاع گوناگونی را برای آنها تهیه‌ می کردند تا در نهایت (تصوف ) را علم باطن (دانش درونی ) نامیدند، و علم شریعت را به‌ عنوان علم ظاهر قرار دادند، برخی از آنها بر اثر گرسنگی به‌ خیالپردازیهای باطل و بی اساسی دست یافتند، پس ادعای عشق حقیقی و عاشق شوریده‌ حال را به‌ اين مسلک قائل شدند.

این چنین بود که‌ گویی یک شخص زیبا رویی را در خیال خود تجلی کرده‌ بودند و شیفته‌ی او شدند و اینها میان کفر و بدعت بودند.

سپس تصوف به‌ اقوامی گوناگون منشعب شدند و برخی از آنها کوره‌راههایی را دنبال کردند و پس عقاید آنها فاسد گشت. برخی از آنها کسانی بودند که‌ قایل به‌ حلول و برخی قایل به‌ اتحاد شدند.

و ابلیس مدام به‌ بدعتهای متفاوتی آنها را گمراه می ساخت تا اینکه‌ در نهایت سنن وروشی جداگانه‌ را برای خود قرار دادند. سپس عقاید و احوال و حکایات مربوط به‌ آنها را در مبحثی جداگانه‌ ذکر کرده‌ است ([[947]](#footnote-947))

و مذهب حلول همان مذهبی است که‌ پیروان آن می گویند خداوند در مخلوقات خویش حلول کرده‌ است، و پیروان این مذهب به‌ دو دسته‌ تقسیم می شوند:

دسته‌ای از آنها قایل به‌ حلول خاص در برخی از افراد بشر هستند، و این همان چیزی است که‌ در میان بت پرستان امثال بوذیها و. .. مشهور است و این عقیده‌ همراه عقاید دیگری به‌ نصاری سرایت کرد، از این جهت که‌ می گفتند: لاهوت یعنی خدا در ناسوت یعنی عیسی حلول کرده‌ است، سپس عبدالله‌ بن سبأ یهودی که‌ می گفت خداوند در ذات علی حلول کرده‌ این عقیده‌ را به‌ میان مسلمانان آورد و قبلا هم بدان اشاره‌ کردیم که‌ علی - رضی الله‌ عنه‌ - آنها را در آتش سوزاند، و بعد از آن رافضه‌ نظرهای مختلفی را ارائه‌ دادند، هر کدام از آنها گمان می برد که‌ خداوند در امام او حلول کرده‌ است، سپس این عقیده‌ از طریق حسین بن منصور حلاج که‌ ادعا داشت خداوند در او حلول کرده‌ به‌ میان تصوف راه یافت، و حلاج می پنداشت هرگاه انسان به‌ درجه‌ای از خلوص و محبت و پرورش روح و روان رسید اهلیت آن را پیدا می کند که‌ خداوند در او حلول کند، و از جمله‌ شعرهای او دراین زمینه‌:

**انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا**

**فاذا ابصرتنی ابصــــرتــه‌ و اذا ابصـرتــه‌ ابصرتنا**

من کسی هستم که‌ بدان عشق ورزیده‌ می شود و کسی که‌ عاشق است من هستم، ما دو روح هستم که‌ در یک بدن حلول کرده‌ایم.

پس هر گاه مرا دیدی او را دیده‌اید، و هرگاه او را دیدی مرا دیده‌اید.

و علمای اطرافیانش بر ارتداد او اجماع نظر داشتند ودر نهایت در سال 309 هجری به‌ قتل رسیده‌ شد. ([[948]](#footnote-948))

و اما دسته‌ی دوم از قائلین به‌ حلول معتقد هستند که‌ خداوند در تمام اجزاء عالم حلول کرده‌ است و هیچ مکانی خالی از ذات خداوند نیست. و خداوند - متعال و پاک و منزه از هر آنچه‌ آنها می گویند - را به‌ هوا تشبیه‌ می کنند که‌ در فضا استقرار پیدا می کند بدون اینکه‌ کسی او را مشاهده‌ نماید.

و برخی از آنها می گویند: این جهان یک جسم بزرگی است و خداوند متعال روح پوشیده‌ای در این جسم است که‌ آن را تدبیر و راه آندازی می نماید، پس خداوند در تمام اجزاء عالم در گردش است همانند حلول روح در بدن انسان و حیوان است.

و در مورد اینها ابن قیم : می گوید:

**و اتی فریق ثم قال وجدته‌ بالذات موجودا بکل مکان**

**هو کالهواء بعینه‌ لا عینه‌ ملأ الخلاء و لا یری بعیان**

**و القوم ما صانوه عن بئر ولا قبر و لاحش و لا اعطان**

**بل منهم من قد رأی تشبیهه‌ بالروح داخل هذه‌ الابدان** ([[949]](#footnote-949))

دسته‌ای آمدند و گفتند: ذات او را در هر مکانی یافتم، او همانند هوا است و اما عین هوا نیست، فضا را پر کرده‌ است و باچشم دیده‌ نمی شود، اینها او را حتی از چاه و قبر و لانه‌ و محل استراحت شتران هم او را دور نگه‌ نداشته‌اند، بلکه‌ برخی از آنها ذات او را به‌ آن روح تشبیه‌ کرده‌اند که‌ در داخل بدنها است.

اما اهل اتحاد و وحدة الوجود کسانی هستند که‌ می گویند: ذات خداوند آشکارا عین این وجود است و باید بدانیم که‌ تنها یک موجود وجود دارد و این زبان است که‌ به‌ اشتباه قایل به‌ دو موجود می شود.

ابن قیم: باز می گوید:

**فاتی فریق ثم قال وجدته‌ هذا الوجود بعینه‌ و عیان**

**ما ثم موجود سواه و انما غلط اللسان قال موجودان ([[950]](#footnote-950))**

سپس دسته‌ای آمدند و گفتند: عین ذات این وجود را آشکارا یافتم و غیر از آن موجود دیگری وجود ندارد و این تنها زبان است که‌ به‌ اشتباه می گوید دو موجود وجود دارد.

کسی که‌ به‌ راه و مسلکهای صوفیة و احوال و کتابها و اهدافشان در زندگی نگاهی بیندازد آنها را می بیند که‌ آنها تنها پیرامون این دو مذهب حلول و اتحاد بحث می کنند.

بعضی از عارفین گفته‌اند: هر کس به‌ توحید تصریح نماید و وحدانیت را افشا گرداند کشتن او از احیا و زنده‌ کردن دیگری بزرگتر است.

و برخی از آنها گفته‌اند: ربوبیت نهانی دارد اگر پرده‌ از روی آن برداشته‌ شود نبوت باطل می گردد و نبوت هم نهانی دارد اگر ظاهر گردد علم باطل می گردد و علما و آگاهان به‌ خداوند هم نهانی دارند اگر خداوند آن را نمایش دهد احکام باطل می گردد. پس پآيه‌ی ایمان و استقامت شریعت به‌ وسیله‌ی کتمان نهان و اصابه‌ی تدبیر است و امر و نهی بر آن قرار گرفته‌ است و خداوند بر امر خود چیره‌ و غالب است.

و غزالی توحید را به‌ مراتب چهارگانه‌ی زیر‌ تقسیم می کند:

نخست: اینکه‌ انسان با زبان بگوید لااله‌الاالله‌ و اما قلب او از آن غافل باشد و یا اینکه‌ منکر آن باشد، همانند ایمان منافقین.

دوم: اینکه‌ قلب او معنی آن لفظ را تصدیق نماید همچنانکه‌ عموم مسلمانان آن را تصدیق می نمایند. و این عقیده‌ی توده‌ی مردم است .

سوم: اینکه‌ آن توحید را به‌ طریق کشف به‌ وسیله‌ی نور حق مشاهده‌ کند و این مقام مقربین است، به‌ این صورت که‌ اشیاء فراوانی را مشاهده‌ می کند، اما با وجود آن کثرت و فراونی اشیاء تولید آن را از جانب خداوند تنهای قهار می بیند، پس مشاهده‌ کننده‌ موحد است به‌ این معنی که‌ او تنها یک فاعل را مشاهده‌ کرده‌ است و فاعل حقیقی را یک ذات تنها می داند.

چهارم: اینکه‌ در عالم هستی تنها یک موجود را می بیند و این بینش و طرز تفکر صدیقین است و صوفیه‌ آن را غناء در توحید می نامند.

و این چهارم هم موحد است به‌ این معنی که‌ او در بینش خود تنها یک ذات را جایی داده‌ است، پس او اشیاء را از حیث کثرت نمی بیند بلکه‌ آن را از این جهت می بیند که‌ تنها است، و این هدف نهایی در توحید است. ([[951]](#footnote-951))

بار الها ! ما خود را از آنچه‌ آنان می گویند تبرئه‌ می نماییم و از تو خواهانیم که‌ ما را بر دین خود پابرجا نگهداری تا آن روز که‌ به‌ حضورت شرفیاب می شویم.

این گونه توحید مسلک صوفیه است و این هدف نهایی نزد آنها ست و گویی خداوند پیامبری را نفرستاده‌ است و کتابی را نازل نگردانیده‌ است، بلکه‌ ما را اهمال کرده‌ و در میان فلسفه‌ی یونانی و زهد هندی و افکار باطل آنها رها كرده كه کورکورانه‌ قدم برداریم و از میان آنها دینی را برای مردم بیاوریم و آن را شهود حقیقت توحید بنامیم و بگوییم هر کس اسرار آن را افشا نماید کفر ورزیده‌ است، پناه بر خدا از آن شیطانی که‌ رجم شده‌ و از رحمت خداوند به‌ درو افتاده‌ است. ([[952]](#footnote-952))

**موضع گیری شافعی** : **در برابر تصوف و مسلک صوفیة:**

بیهقی به‌ سند خویش از یونس بن عبدالاعلی روایت می کند که‌ گفته‌: شنیدم که‌ شافعی می گفت: اگر مردی از اول روز به‌ مسلک صوفی بپیوندد و تا نزدیکیهای ظهر بر آن بینش‌ تصوف بماند او را همانند یک احمق و کودن می بینم. ([[953]](#footnote-953))

و از ربیع روایت است که‌ گفت: از شافعی شنیدم می گفت: به‌ جز مسلم الخواص ([[954]](#footnote-954)) هیچ وقت صوفی عاقلی را ندیده‌ام ([[955]](#footnote-955))

و گفته‌ است: تنبلی تصوف را تأسیس کرده‌ است. ([[956]](#footnote-956))

و در توصیف صوفی می گوید: صوفی تنها با چهار ویژگی صوفی می شود: تنبلی. خورنده‌ی زیاد. بد شگون، مدفوع بیش از حد. ([[957]](#footnote-957))

و در مورد برخی از کردارهای آنها گفته‌ است: در عراق چیزی را جا گذاشتم که‌ زنادقه‌ آن را به‌ وجود آورده‌ بودند که‌ آن را تغییر می نامیدند و به‌ وسیله‌ی آن مردم را از قرآن دور می نمودند. ([[958]](#footnote-958))

ابومنصور ازهری در تعلیق آن عبارت فوق چنین گفته‌ است: مغیرة: قومی بودند که‌ ذکر خدا را تغییر می دادند، و آنها آن شعرهایی که‌ در ذکر خدا می سرودند تغییر می نامیدند؛ گویی هرگاه آن را مشاهده‌ می کردند شاد می شدند و می رقصیدند، پس به‌ همین خاطر مغیرة نامیده‌ شدند.

و زجاج می گوید: به‌ خاطر اینکه‌ مردم را از فنا شدن در دنیا دور میکردند و آنها را به‌ آخرت تشویق می کردند مغیرین نامیده‌ شدند.

و به‌ سند خویش از شافعی روایت می کند که‌ گفته‌ است: آواز یک لهو مکروه‌ است و با باطل شباهت دارد و هر کس در آن زیاده‌ روی کند سفیه‌ است و شهادت او مردود می باشد. می گوید: و شافعی تغییر را مکروه می دانست. می گوید: و افراد برجسته‌ شافعی گوش فرا دادن به‌ آواز را منکر می پنداشتند و اما میان قدمای آنها هیچ گونه‌ اختلافی دیده‌ نمی شود، اما در میان بزرگان متأخر افرادی از منکر بودن آن طرفداری می کردند. از جمله‌ ابوطیب طبری که‌ در مورد ذم آواز و منع آن کتابی را تصنیف کرده‌ است همچنانکه‌ ابوالقاسم حریری برای ما تعریف کرده‌ است. و از جمله‌ قاضی ابوبکر محمد بن مظفر شامی که‌ عبدالوهاب بن مبارک انماطی از او نقل می کند که‌ گفته‌ است: آواز خواندن و گوش دادن به‌ آواز و تار زنی جایز نیستند. می گوید: و هر کس اینها را به‌ شافعی نسبت می دهد بر او دروغ گفته‌ است، و شافعی در کتاب " ادب القضاء " به‌ طور صریح گفته‌ است: هر گاه شخصی بر گوش فرا دادن به‌ آواز دوام داشت شهادت او رد می شود و عدالت بودنش باطل می گردد.

ابن جوزی می گوید: این سخن علمای شافعیة و پیروان آنها است، و به‌ خاطر اندک بودن دانش و غلبه‌ی شهوت از جانب متأخرین آنها رخصت داده‌ شده‌.

و فقهای اصحاب ما گفته‌ اند: شهادت و گواهی آواز خوان و رقاص پذیرفته‌ نمی شود ([[959]](#footnote-959)) و کسی که‌ در سخنان امام شافعی : تدبر نماید مراد او را می شناسد که‌ از گوش فرا دادن به‌ لهو لعب نهی می کرد و آنچه‌ ایشان بدان اجازه‌ می داد تنها حداء (با آواز حدا راندن، پیش راندن < شتر را > ) و شعر می باشد؛ و هیچ یک از علما هم به‌ تحریم اینها اشاره‌ نکرده‌ است. اما سخن شافعی در مورد گوش فرا دان صوفیة که‌ به‌ عنوان تعبد و تقرب به‌ سوی خدا آن را انجام می دهند واضح و روشن است، نظر به‌ اینکه‌ انجام دهنده‌ی آن را زندیق می نامد و اعلام می دارد که‌ این کار تنها به‌ خاطر دور کردن مردم از قرآن به‌ وجود آمده‌ است.

رحمه‌ الله‌ - می گوید: زن و مردی که‌ آواز می خوانند و آن را به‌ عنوان صنعتی برای خود قرار می دهند که‌ به‌ خاطر آن پیش مردم می روند و مردم پیش آنها می آیند و بدان مشهور می گردند شهادت هیچ کدام از آنها جایز نیست، زیرا این کار آنها از جمله‌ی آن لهو مکروهی است که‌ با باطل شباهت دارد، و هر کس آن را انجام دهد به‌ سفاهت نسبت داده‌ می شود و مردانگی او ساقط می گردد

و فرمود: مردی که‌ دختر و پسری آواز خوانی را جمع می کند و به‌ آواز آنها گوش فرا می دهد و به‌ خاطر آن بی هوش می گردد، این مرد سفیه‌ است و شهادت او پذیرفته‌ نمی شود و اگر آنها را جمع نمی کرد و به‌ خاطر آن بی هوش نمی گشت این کار برای او کراهت دارد اما شهادت او رد نمی شود.

اما گوش فرا دادن به‌ حدا و سرودهای اعراب و شعر چه‌ کم باشد و چه‌ زیاد هیچ گونه‌ منعی ندارد.

سپس به‌ سند خویش از عمر بن شرید از پدرش رویت می کند که‌ گفته‌ است: همراه پیامبر ص بودم که‌ فرمود: آیا هیچ شعری از شعرهای امیة بن ابی الصلت را نداری ؟ عرض کردم: آری دارم. پس فرمود: برایم بگو. پس من هم شعری را برای او سرودم. فرمود: بگو. پس من هم تا صد شعر را برای او سرودم. ([[960]](#footnote-960))

می گوید: و پیامبر ص حداء و رجز (نوعی از شعر ) را می شنید ([[961]](#footnote-961)) و در یکی از سفرهای خود به‌ ابن رواحه‌ دستور داد و فرمود: قوم را تشویق کن. ابن رواحه‌ هم شروع کرد به‌ رجز خواندن.

و روایت است که‌ کاروانی از بنی تمیم به‌ خدمت پیامبر ص می رسند و شاعر ی با آنها می باشد، پس پیامبر ص به‌ آنها دستور می دهد که‌ شعر بگویند او هم می گوید: هر گاه من شعر را سرودم شما هم از من پیروی کنید و آن را تکرار نمایید، در پایان شب گفتند ای رسول خدا ! ما در میان اعراب نخستن کسانی هستیم که‌ برای راندن شتر از حداء استفاده‌ کرده‌ایم. پیامبر ص فرمود: و آن چگونه‌ بوده‌ است ؟ گفتند: عرب چنین بودند که‌ برخی از آنها بر برخی دیگر یورش می برد و مورد تجاوز قرار می داد، پس مردی از میان ما شبیخون می زند و شتری را می راند، و هنگامی که‌ آن شتر سست و تنبل و خسته‌ کنان به‌ راه می رود آن مرد از پسرش ناراحت می شود و با عصایش به‌ دست فرزندش می زند، پس فرزنش گریه‌ کنان داد می زند: وای دستم وای دستم، بعد از آن شتر جمع و جور شد و سرحال آمد، بعد آن مرد خطاب به‌ پسرش می گوید: ادامه‌ بده‌ و آن را برای شتر بگو. پیامبر ص با شنیدن این داستن می خندید و فرمود: شما از چه‌ قبیله‌ای هستید ؟ گفتند: ما از قبیله‌ی مضر هستیم. پیامبر ص فرمود: ما هم از قبیله‌ی مضر هستیم، پس در همان شب نسب آنها را دنبال کرد تا اینکه‌ به‌ مضر رسید ([[962]](#footnote-962))

و شافعی - رحمه‌ الله‌ - می گوید: حداء همانند کلام و سخنی زیبا شده‌ با الفاظ است و اگر این نوع از شعر به‌ این صورت باشد پس زیبا کردن صدا برای ذکر خدا و قرآن بسیار بهتر است تا از این طریق محبوب و دوست داشتنی گردد. ، از پیامبر ص روایت است که‌ فرموده‌: (ما اذن الله‌ لشئ اذنه‌ لنبی حسن الترنم بالقرآن ) ([[963]](#footnote-963)) خداوند هیچ چیزی را همانند خواندن قرآن با صدایی زیبا را به‌ پیامبرش اجازه‌ نداده‌ است.

و هنگامی که‌ شنید عبدالله‌ بن قیس با صدایی زیبا دارد می خواند فرمود: از طنین آل داود به‌ او داده‌ شده‌ است ([[964]](#footnote-964))

و شافعی : می گوید: خواندن قرآن با صدایی زیبا به‌ هر شیوه‌ای که‌ باشد جایز است، و من خواندن قرآن به‌ صورت سریع و غم انگیز و با خشوع را از هر شیوه‌ای دیگر بیشتر دوست دارم. ([[965]](#footnote-965))

مجموع سخنان شافعی : بر این دلالت می کند که‌ ایشان گوش فرا دادن را به‌ اقسام زیر تقسیم می کند:

**قسمت اول**: شنود صوفیه‌ و آن غباري که‌ همراه شنود انجام می دهند این قسم حرام است و به‌ نظر شافعی نخستین کسانی که‌ آن را به‌ وجود آوردند زنادقه‌ بودند که‌ خواستند از این طریق مردم را از قرآن دور نمایند.

**قسمت دوم؛** شنود لهو از پسر و دخترهای آواز خوان، این قسم نزد او میان حرام و مکروه می چرخد، بنابر این همچنانکه‌ بدان اشاره‌ کردیم شافعی شهادت و گواهی کسانی را می پذیرد که‌ اين گونه لهو را رد می کنند. ([[966]](#footnote-966))

**قسمت سوم:** شنود شعر و حداء با صدای زیبا و آراسته‌. این نوع نزد او مباح است و دلایلی هم بر جواز آن ذکر کرده‌ است.

**قسمت چهارم:** زیبا کردن قرآن با صدای آراسته‌ و پیراسته‌. این قسم هم نزد او مشروع است و دلیلی نیز برای آن ذکر کرده‌ است.

پس بنابر این واضح و روشن می گردد که‌ در سخنان شافعی دلیلی بر جواز شنود صوفیه‌ یافت نمی شود بلکه‌ بر عکس دلایل تحریم آن دیده‌ می شود.

و یونس بن عبدالاعلی می گوید: از شافعی در مورد مباح دانسن اهل مدینه‌ برای شنود سوال کردم ؟ فرمود: هیچ یک از علمای حجاز را ندیده‌ام که‌ شنود را مکروه‌ بداند مگر اینکه‌ شنودی در مورد اوصاف باشد.

و اما حداء و ذکر خرابه‌ها و خیمه‌گاه و زیبا کردن صدا با لحنهای اشعار مباح می باشد. ([[967]](#footnote-967))

و این بر مراد شافعی دلالت می کند که‌ ایشان شنود را مباح دانسته‌ است که‌ همان حداء و زیبا کردن لحن اشعار می باشد و بدون شک سرودن آن اشعار بدون آلات موسیقی بوده‌ است، و این سخن شافعی با سخن قبلی او آمیختگی ندارد و آن بزرگوار از شنود صوفیه‌ بسیار دور بوده‌ است. اما آنچه‌ که‌ بیهقی روایت می کند که‌ شافعی در راه به‌ آواز جاریه‌ای گوش فرا داده‌ است سخنی کاملا باطل است، زیرا به‌ طور کامل با آن مخالفت ورزیده‌ است. زیرا به‌ اثبات رسیده‌ که‌ شافعی آن را مکروه‌ و یا حرام پنداشته‌ است و اعلام داشته‌ که‌ تنها سفها آن را انجام می دهند بلکه‌ شهادت کسانی را رد کرده‌ که‌ بر آن خو گرفته‌اند، به‌ این خاطر پس چگونه‌ او آن را انجام می دهد درحالی که‌ او امام نمونه‌ و الگوی پیشوا است.

شیخ الاسلام : در مورد مسأله‌ی شنود به‌ طور کامل و مفید سخن رانده‌ است و ما به‌ خاطر اهمیتی که‌ دارد به‌ طور مختصر آن را ذکر می نماییم:

از شیخ الاسلام در مورد جماعتی سوال شد که‌ به‌ خاطر انجام گناه کبیره‌ و چپاولگری مردم و نوشیدن مشروبات و...... گرد هم می آیند، سپس شیخی از مشایخ معروف نیکو کردار و پیرو سنت تصمیم می گیرد آنها را از آن کار منع نماید، اما نمی تواند آن کار را انجام دهد مگر اینکه‌ شنودی از آواز یک نفر آواز خوان همراه با دف و بدون موزیک را برای آنها به‌ راه اندازد تا آنها را دور آن جمع نماید، هنگامی که‌ او این کار را انجام داد گروهی از آنها توبه‌ کردند. . آیا این کار برای او جایز است که‌ موجب به‌ وجود آمدن مصالحی می شود که‌ جز از این طریق امکان پذیر نمی باشد ؟

در پاسخ گفت: الحمد لله‌ رب العالمین؛ اصل پاسخ این مسأله‌ و مسائل مشابه‌ آنها به‌ این صورت است: باید بداند که‌ خداوند فرستاده‌ی خود را با هدايت و آيين درست فرستاد تا آن را بر هر چه دين است فائق گرداند و شهادت خداوند کافی است و او دین را برای محمد و امتش کامل گرداند، همچنانکه‌ می فرماید: ﮋ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮊ المائدة: ٣ ترجمه: امروز دين شما را برايتان كامل و نعمت‏خود را بر شما تمام گردانيدم و اسلام را براى شما [به عنوان] آيينى برگزيدم.

و خداوند نوید سعادت و خوشبختی برای فرمانبرداران و نوید شقاوت و بدبختی را برای گناهکاران سر داده‌ و فرموده‌ است: ﮋ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮊ النساء: ٦٩ ترجمه: و كسانى كه از خدا و پيامبر اطاعت كنند در زمره كسانى خواهند بود كه خدا ايشان را گرامى داشته [يعنى] با پيامبران و راستان و شهيدان و شايستگانند و آنان چه نيكو همدمانند.

و می فرماید: ﮋ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﮊ الجن: ٢٣ ترجمه: و هر كس خدا و پيامبرش را نافرمانى كند قطعا آتش دوزخ براى اوست و جاودانه در آن خواهند ماند.

و به‌ مردم دستور داده‌ که‌ هر گونه‌ تنازع و اختلاف نظری در مسایل دینی را به‌ آنچه‌ قرآن را به‌ وسیله‌ی او فرستاده‌ برگردانند، همچنانکه‌ می فرماید: ﮋ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﮊ النساء: ٥٩ ترجمه: پس هر گاه در امرى [دينى] اختلاف نظر يافتيد اگر به خدا و روز بازپسين ايمان داريد آن را به [كتاب] خدا و [سنت] پيامبر [او] عرضه بداريد.

و اعلام داشته‌ که‌ او به‌ سوی خدا و به‌ سوی صراط مستقیم مردم را دعوت می کند، همچنانکه‌ می فرماید: ﮋ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﮊ الشورى: ٥٢ ترجمه: و به راستى كه تو به خوبى به راه راست هدايت مى‏كنى.

و اعلام داشته‌ که‌ او امر به‌ معروف و نهی از منکر می کند و طیبات را حلال و خبائث را حرام می گرداند؛ خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮊ الأعراف: ١٥٧ ترجمه: [همان پيامبرى كه] آنان را به كار پسنديده فرمان مى‏دهد و از كار ناپسند باز مى‏دارد و براى آنان چيزهاى پاكيزه را حلال و چيزهاى ناپاك را بر ايشان حرام مى‏گرداند.

و خداوند پیامبر ص را به‌ هر معروفی دستور داده‌ و او را از هر منکری باز داشته‌ است و هر پاکی را حلال و هر خبیثی را حرام گردانده‌ است و در صحیح از پیامبر ص به‌ اثبات رسیده‌ که‌ فرموده‌ است: (ما بعث الله‌ نبیا الا کان حقا علیه‌ ان یدل امته‌ علی خیر ما یعلمه‌ لهم و ینهاهم عن شر ما یعلمه‌ لهم ) خداوند هیچ پیامبری نفرستاده‌ است مگر اینکه‌ بر او واجب بوده‌ است که امتش را راهنمایی کند به‌‌ هر گونه‌ خیری که‌ برای آنها می بیند و آنها را باز دارد از هر گونه‌ شری که‌ برای آنها می بیند. )

و شواهد بسیاری از کتاب و سنت بر این اصل بزرگ وجود دارد و‌ اهل علم در کتابهای خود بر آن شرح نوشته‌اند؛ و برخی از سلف امثال مالک و دیگران می گفتند: (سنت همانند کشتی نوح است هر کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر کس از آن جا بماند غرق می گردد. ) و زهری گفته‌ است: علماء گذشته‌ی ما می گفتند: پشت بستن به‌ سنت و چنگ فرا زدن به‌ آن مآيه‌ی نجات است.

وقتی که‌ این شناخته‌ شد معلوم می گردد آنچه‌ که‌ خداوند به‌ وسیله‌ی آن گمراهان را هدایت می کند و متحرین را راهنمایی می نماید و از گناهکاران توبه‌ می پذیرد لازم است که‌ در محوطه‌ی چیزی باشد که‌ خداوند پیامبرش را به‌ وسیله‌ی آن فرستاده‌ است و الا اگر آنچه‌ خداوند پیامبرش را بدان فرستاده‌ جهت هدایت کافی نباشد لازم می گردد که‌ دین پیامبر ص ناقص باشد و جهت کامل کردنش به‌ تتمه‌ای نیاز داشته‌ باشد، و لازم است که‌ دانسته‌ شود دستور خداوند به‌ اعمال صالحه‌ یک دستور واجب یا مستحب است و از اعمال فاسد نهی کرده‌ است.

و بدین سان است هر اعمالی که‌ مردم آن را به‌ عنوان تقرب به‌ خداوند قلمداد می کنند در حالی که‌ خداوند و پیامبرش آن را تشریع نکرده‌ اند حتما ضرر و زیان آن بیشتر از نفع و سودش می باشد و الا اگر اغلب نفع آن بیشتر از ضرر و زیانش می بود خداوند آن را اهمال نمی کرد، زیرا ص حکیم و دانا است و به‌ هیچ وجه‌ مصالح دین را اهمال نمی کند و آنچه‌ مومنین را به‌ پروردگارشان نزدیک می کند به‌ هیچ وجه‌ جا نمی گذارد.

بعد از تبیین این مسأله‌ خطاب به‌ سوال کننده‌ می گوییم: آن شیخ خواسته‌ است که‌ گردآمدگان پیرامون گناهان کبیره‌ را به‌ راه راست هدایت کند و آنها را به‌ توبه‌ وادارد، اما جز از آن طریق بدعت راه دیگری را برای هدایت آنها به‌ نظرش نمی رسید، و این بر عدم آگاهی آن شیخ بر راههای شرعی برای واداشتن گناهکاران به‌ توبه‌ و عجز و ناتوانی او در این راستا دلالت می کند، زیرا پیامبر (صلی الله‌ علیه‌ و آله‌ و سلم ) و اصحاب و تابعین افرادی شرورتر از اینها از میان کافران و فاسقان و گناهکاران را به‌ وسیله‌ی راههای مشروع دعوت می کردند و نیازی به‌ راههای بدعت نداشتند، پس جایز نیست که‌ گفته‌ شود: در میان راههای شرعی که‌ پیامبرص بدان مبعوث گشت راهی برای واداشتن گناهکاران به‌ توبه‌ وجود ندارد، زیرا به‌ نقل متواتر به‌ ما رسیده‌ است که‌ افرادی بیش از حد و شمار به‌ وسیله‌ی همان راههای مشروع از کفر و فسق و گناه توبه‌ کردند و هدایت یافتند.

و گرنه‌ همه‌ می دانیم که‌ قرآن شنود پیامبران و عارفین و مومنین است، خداوند می فرماید: ﮋ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮊ مريم: ٥٨ ترجمه: [و] هر گاه آيات [خداى] رحمان بر ايشان خوانده مى‏شد سجده‏كنان و گريان به خاك مى‏افتادند.

و به‌ همین شنود خداوند بندگان را هدایت نمود و زندگی دنیا و آخرت آنها را بهبود گرداند و پیامبر ص را نیز همراه همین فرستاد و سلف صالح هم بر آن اجماع می کردند و در میان سلف نخست نه‌ در حجاز و نه‌ در یمن و نه‌ در شام و نه‌ در مصر و نه‌ در عراق و خراسان و مغرب جز این طریق هیچ گونه‌شنود دیگری یافت نمی شد که‌ اهل خیر بر آن گرد آیند، و این شنود بدعت بعد از آنها به‌ وجود آمد

و خداوند شنود را در مغرب و عشاء و فجر برای مسلمانان تشریع کرده‌ است، خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭴ ﭵﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﮊ الإسراء: ٧٨ و [نيز] نماز صبح را زيرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است.

حتی شافعی گفته‌ است: در بغداد چیزی را جا گذآشتم که‌ زنادقه‌ آن را تغییر می نامیدند و به‌ گمان خود این کار آنها دلها را نرم می نماید، و آنها به‌ وسیله‌ی این کار مردم را از قرآن دور می کردند. و از امام احمد در این مورد سوال شد ؟ فرمود: بدعت است و نو آوري است. پس به‌ او گفتند: آیا جایز است با آنها بنشینیم ؟ فرمود: با آنها منشینید. و اما تغییر عبارت است از اینکه‌ به‌ وسیله‌ی شاخه‌ای بر پوست خودشان بزنند که‌ این نوع آرمانی ترین انواع شنود است و ائمه‌ آن را انکار کرده‌اند، پس باید حال و وضع سایر انواع آن چگونه‌ باشد، و ائمه‌ و مشایخ بزرگ به‌ هیچ وجه‌ در مجالس این شنود تازه‌ و نو شرکت نکرده‌اند. سپس شنود را به‌ دو قسم تقسیم می کند:

**قسم اول:** شنود لهو لعب. و حکم آن را بیان کرده‌ است.

**قسم دوم**: هر کس آن را انجام دهد بنابر اینکه‌ راهی است به‌ سوی خدای متعال، پس او آن را به‌ عنوان دین دنبال می کند و هر کس از آن نهی کند همانند آن است که‌ از دینش نهی کرده‌ باشد، و گمان می برد که‌ او هر گاه آن را ترک نماید از خدا بریده‌ و از خدا بی نصیب گشته‌ است؛ پس به‌ اتفاق علما این افراد گمراه هستند و هیچ یک از ائمه‌ی مسلمانان نگفته‌اند: دنبال کردن این راه و منش به‌ عنوان دین و راهی به‌ سوی خدا امری مباح است، بلکه‌ اعلام داشته‌اند هر کس این راه و منش را به‌ عنوان دین وراهی به‌ سوی خدا قرار بدهد او گمراه است و افترا کرده‌ و با اجماع مسلمانان مخالفت نموده‌ است.

هر کس کاری را انجام دهد بنابر اعتقاد اینکه‌ آن کار او از جنس واجب یا مستحب است در حالی که‌ نه‌ واجب باشد و نه‌ مستحب، پس او گمراه و مبتدع است و این کار او بدون شک حرام می باشد؛ بخصوص اینکه‌ بسیاری از این افراد دیده‌ می شوند که از روی اعتقاد ‌ و باور بنا به‌ وجود شوق وعلاقه‌ در وجودشان این شنود نو و تازه‌ را بر شنيدن و تدبير قرآن تقدیم می دارند، آنها با قلبی سرشار از غفلت و زبانی سرشار از اشتباه و حرکاتی ناهموار و صدایی نارسا که‌ نه‌ دلها را به‌ سوی خود جلب می کند و نه‌ آرامشی به‌ درون می رساند به‌ قرآن گوش فرا می دهند، اما هرگاه سرو صدا و آواز لهوي را می شنوند با دل و جان گوش فرا می دهند و مي پندارند كه به‌ محبوب خود می رسد، چنان که صداهايشان پر از خشوع می گردد و حرکات آنان آرام می شود و خمیازه‌ و عطسه‌ و. .. از بین می رود، و اگر چیزی از قرآن بخوانند و یا اینکه‌ آن را بشنوند به‌ عنوان یک تکلیف و ریشخند بدان نگاه می کنند همچنانکه‌ انسان به‌ چیزهای بی فایده‌ گوش فرا نمی دهد، اما هرگاه نی و فلوت شیاطین را می شنوند آن را دوست می دارند و بدان رویی می آورند ودلهایشان بر آن اعتکاف می کنند، اینها سربازان شیاطین و دشمنان رحمان هستند و حال و وضع آنها شباهت بیشتری با حال و وضع دشمنان خدا دارد، زیرا مومن چیزی را دوست دارد که‌ خدا آن را دوست دارد و از چیزی که‌ خداوند از آن تنفر دارد او هم متنفر است، اما اینها بر عکس هستند، و به‌ همین خاطر است که بر حسب آنچه‌ (فلوتهای شیطانی ) انجام می دهند ‌ تنزلاتی شیطانی در میان آنها حاصل می شود، در میان آنها کسانی یافت می شود که‌ در هوا پرواز می کنند و شیطان او را به‌ پرواز در می آورد و برخی از آنها تمام افراد حاضر در پیرامونش را به‌ زمین می کشاند و این شیطانش است که‌ آنها را به‌ زمین می کشاند، و برخی از آنها طعام و سفره‌ و. .. را حاضر می کند و این شیاطین است که‌ این کارها را می کند و مردم گمان می برند که‌ این کارها جزو کرامات اولیاء الله‌ متقین است، اما باید بدانیم که‌ انجام چنین کارهایی از جنس احوال کاهنین و ساحرین و شیطانهای امثال آنها می باشد، و کسی که‌ احوال رحمانی و نفسانی و شیطانی را از هم جدا کند هیچگاه حق از باطل بر او اشتباه نمی گردد ([[968]](#footnote-968))

بنابر این واضح و روشن گردید که‌ آن شنود و احوالی که‌ صوفی بر آن هستند در واقع جزو احوال آن شیاطینی است که‌ مردم را از ذکر خدا باز می دارد.

ابن قیم : در توصیف شنود آنها چنین گفته‌ است:

تلی الکتاب فأطرقوا لا خیفة لکنه‌ اطراق ساه لاهی

و أتی الغناء فاکلحمیر تناهقوا والله‌ ما رقصوا لاجل الله‌

دف و مزمار و نغمة شادن فمتی رأیت عبادة بملاهی ([[969]](#footnote-969))

قرآن خوانده‌ شد و آنها بدون ترس سرهایشان پایین آوردند، اما باید بدانیم که‌ آنها به‌ سهو و لهو سرهایشان را پایین آوردند ؛ و آواز خوانده‌ شد و آنها همانند خر شروع به‌ عرعر کردند، به‌ خدا سوگند به‌ خاطر خدا نمی رقصند؛ دف و نی و نغمه‌ی آهو، شما کی و چه‌ وقت عبادتی آمیخته‌ با لهو را دیده‌ای ؟ .

این مبحث را با حکایتی شگفت از علی بن بحر الوراق به‌ پایان می رسانم که‌ دین و فهم این قوم را برای شما واضح و روشن می گرداند، ایشان می گوید:

امام شافعی به‌ خاطر اینکه‌ بیماری داشت بسیار از عطر استفاده‌ می کرد و هر روز غلامش همراه دستمالی می آمد و با آن دستمال اطراف آن ستونی را پاک می کرد که‌ شافعی در کنار آن می نشست و در کنار شافعی مردی صوفی منشي می نشست كه به شافعی بي احترامي و گستاخی میکرد، راوی می گوید: روزی این شخص صوفی با حركت بي شرمانه اي چیز نجسي را به‌ حلقه‌ی درس شافعی می آورد، و هنگامی که‌ بوی بدي به‌ مشام امام می رسد انتقاد می گیرد و می گوید به‌ کفشهایتان نگاهی بیفکنید. عرض کردند: ای ابوعبدالله‌ چیزی را نیافتیم. فرمود: همدیگر را بو کنید، سپس آن شخص را یافتند و فرمودند: ای ابوعبدالله‌ از این شخص است، شافعی : فرمود: چرا این کار را انجام دادی ؟ گفت: وقتی خود بزرگ بینی شما را دیدم خواستم که‌ در برابر خداوند تواضع و فروتنی را نشان دهم.

شافعی گفت: او را تحویل بازرس عبدالواحد بدهید و به‌ او بگویید: ابوعبدالله‌ می گوید: این شخص را تا هنگامی که‌ از کار خویش پشیمان می شود زندانی کنید، و بعد از اینکه‌ از کار خویش پشیمان شد شافعی او را صدا زد، و سی و بنا به‌ قولی دیگر چهل شلاق به‌ او زد سپس فرمود: این کار را به‌ این علت با تو انجام دادم که‌ با نجاست مسجد را بدبو کردی و بدون طهارت نماز خواندی. ([[970]](#footnote-970))

خواه این داستان حقیقت داشته‌ باشد و یا اینکه‌ دروغ باشد امثال این حکایت نزد آنها بسیار فراوان است و کتابهای خود را از آن پر کرده‌اند و آن را از کرامات خویش به‌ شمار می آورند بلکه‌ حکایتهای زیادی بسیار بدتر از این حکایت در کتابهای آنها دیده‌ می شود. ([[971]](#footnote-971))

مهم این است که‌ تصوف مسلکی تازه‌ و بدعت است و سلف آن را نشناخته‌اند بلکه‌ از آن نهی کرده‌اند و از حال و وضع آنها نهی کرده‌اند همچنانکه‌ شافعی و کسانی دیگر از سلف صالح آن را ذکر کرده‌اند، و هر آنچه‌ خیر است در تبعیت و پیروی از پیامبر ص نهفته‌ است و هر آنچه‌ شر است در مخالفت پیامبر ص و به‌ وجود آوردن چیزهایی نهفته‌ که‌ خداوند بدان دستور نداده‌ است.

**خاتمه‌**

الحمد لله‌ الذی بنعمته‌ تتم الصالحات و الصلاة و السلام علی من ختم الله‌ به‌ النبوات و الرسالات و علی آله‌ و اصحابه‌.

و بعد. .

من در پایان این مبحث خدا را شکر می گویم که‌ بدون هیچ حول و قوتی از جانب من بر من منت گذاشت این مبحث را به‌ اکمال رساند و از او می خواهم که‌ به‌ وسیله‌ی این کتاب به‌ من و سایر مسلمانان نفع و سود برساند. و حقیقت این است که‌ من در این مبحث سعی کرده‌ام که‌ آن را به‌ اختصار و دور از توسع و تأکید بر عقیده‌ی امام شافعی : و نمایش آن در حد توان بیان دارم، و در این جا برخی از نتایج و اموری را ذکر می نمایم که‌ در خلال تحقیق و جمع آوری عقیده‌ شافعی : بدان رسیدم. از جمله‌ نتایجی که‌ بدان دست یافتم نکات زیر می باشد:

**نخست:** شافعی : به‌ قرآن و سنت عظمت بخشیده‌ و آنها ر ا بزرگ داشته‌ است و در تمام مسایل دینی بر آنها اعتماد کرده‌ است.

**دوم:** از جمله‌ روش و مسلک شافعی این است که‌ به‌ ظاهر قرآن و سنت چنگ زده‌ و از روشهای اهل کلام دوری گزیده‌ است.

**سوم:** با وجود اینکه‌ شافعی : در لغت مهارت خوبی دارد اما هیچ رویتی از او نقل نشده‌ که‌ برخی نصوص را تأویل کرده‌ باشد و یا اینکه‌ به‌ دلیل مجاز بودن آن را رد کرده‌ باشد همچنانکه‌ کسانی که‌ صفات را رد می کنند ادعای چنین چیزی را می نمایند.

**چهارم:** بزرگداشت امام شافعی : سنت پیامبر ص را و استدلال ایشان به آن و اعلام اینکه‌ سنت در تشریع و قانون گذاری با قرآن مساوی است.

**پنجم:** استدلال به‌ خبر یک شخص عادل و ثابت در مسایل مربوط به‌ عقیده‌.

**ششم:** بدگویی امام شافعی در مورد علم کلام و پیروان آن و هشدار ایشان از نزدیک شدن به‌ آن و نهی از همنشینی با دانشمندان آن علم و دستور ایشان به‌ اصحاب و یارانش که‌ از آنها دوری کنند. و برخی از متکلمین تلاش کردند که‌ این بدگویی شافعی برای علم کلام را در کلام معتزله‌ و قدریه‌ و رافضه‌ منحصر نمایند، و من هم بر آن رد دادم و عمومیت بدگویی و ذم شافعی : را بیان داشتم که‌ شامل تمامی کسانی می شود که‌ علم کلام را به‌ عنوان منهجی در اثبات عقیده‌ به‌ کار می برند و تفاوت میان علم کلام بدعی و علم توحید شرعی را بیان کردم.

**هفتم:** امام شافعی : فرو رفتن و خوض در مسایل مربوط به‌ عقیده‌ را مکروه‌ می دانست، از ترس اینکه‌ مبادا با اشتباهات روبرو شود، زیرا این گونه‌ مباحث بسیار خطر آفرین هستند؛ و شافعی : به‌ اصحاب خود دستور می داد که‌ به‌ آنچه‌ در نصوص آمده‌ ایمان داشته‌ باشند ودر برابر آنچه‌ که‌ شارع از آن حرفی نزده‌ ساکت بمانند. ([[972]](#footnote-972))

**هشتم:** امام شافعی : مقام و منزلت عقل را نسبت به‌ شرع بیان داشته‌ و اعلام کرده‌ است که‌ عقل تابع شرع است و او را به‌ آن چشمه‌ای تشبیه‌ کرده‌ که‌ حد و حدودی دارد و در راستای آن توقف می شود عقل هم به‌ همین صورت است یعنی آن هم حد و حدودی دارد و در راستای آن توقف می شود.

**نهم:** امام شافعی : معتقد است که‌ ایمان عبارت است از قول و عمل و نیت و به‌ وسیله‌ی اطاعت و بندگی افزایش می یابد و به‌ وسیله‌ گناه و معصیت کاهش پیدا می کند و روی آن دلایلی را ذکر کرده‌ است و بر کسانی که‌ با مذهب سلف مخالفت کرده‌اند رد داده‌ است و برای دفاع از عقیده‌ سلف در این مورد مناظره‌هایی را برپا داشته‌ است.

**دهم**: امام شافعی : معتقد است اگر مرتکبین گناهان کبیره‌ از امت محمدص در حال اصرار بر گناه بمیرند تحت مشیت الهی قرار می گیرند اگر خدا بخواهد آنها را می بخشد و اگر بخواهد آنها را تعذیب می دهد اما آنها برای همیشه‌ در آتش باقی نمی مانند.

**یازدهم:** امام شافعی :آن توحیدی را توضیح داده‌ است که‌ به‌ خاطر آن پیامبران را فرستاده‌ است و جن و انس را جهت تحقق آن خلق کرده‌ است که‌ همان شهادت و گواهی دادن به‌ عبارت (لا اله‌ الا الله‌ ) است.

**دوازدهم:** امام شافعی : بر حمایت از این توحید حریص بوده‌ و به‌ این خاطر به‌ شدت از چیزهایی نهی کرده‌ است که‌ با آن توحید ناسازگار باشد؛ همانند ساختن بنا بر قبور و اتخاذ آن به‌ عنوان مسجد و از سوگند به‌ غیر خدا و گفتن عبارت (با قدوم فلانی باران باریده‌ شد و چنان و چنین شد ) و امثال اینها كه نقضي در كمال توحيد است نهی کرده‌ است.

**سیزدهم:** شافعی دلایلی را بر وجود خداوند ذکر کرده‌ است و در این باب منهج سلف را دنبال کرده‌ است و به‌ روش متکلمین روی نیاورده‌ است که‌ این بر حسن اعتقاد او و صلاحیت منهج سلف برای استدلال در این ابواب مهم دلالت می کند.

**چهارده‌هم:** در باب اسماء و صفات شافعی : تمام آن اسماء و صفات را به‌ نحوی که‌ شایسته‌ی مقام خداوندگار باشد و به‌ دور از تشبیه‌ و توصیف و شکل گیری و بدون تأویل و تمثیل و بر همان روش سلف به‌ اثبات رسانده‌ است و با نصوصی از قرآن و سنت روی آن استدلال کرده‌ است و برخی از صفاتی همانند صفت علو و استوا و وجه‌ و ضحک و یدین (دستها ) را به‌ دلایل خود به‌ اثبات رسانده‌ و اعلام داشته‌ است هر آنچه‌ از خدا و رسولش به‌ اثبات رسیده‌ هر چند هم به‌ من نرسیده‌ باشد من بدان قایل هستم. و در باب اسماء و صفات ملاحظه‌ می شود که‌ سخنان شافعی : خالی از روش و عبارات و شبهات اهل کلام می باشد.

**پانزدهم:** در باب نبوات از نیاز مردم به‌ بعثت پیامبران و از حال و وضع آنها قبل از بعثت پیامبر ص بحث کرده‌ و گفته‌ است قبل از بعثت پیامبر ص دو اصل آنها را گرد هم می آورد:

نخست: کفر به‌ خدا

دوم: به‌ وجود آوردن چیزهایی که‌ خداوند بدان دستور نداده‌ است.

سپس از وجوب ایمان به‌ پیامبران و مقام و منزلت پیامبر ما محمد ص میان پیامبران بحث کرده‌ است و تأیید نموده‌ که‌ پیامبرصافضل پیامبران است.

**شانزدهم:** شافعی : اصحاب را بزرگ شمرده‌ و مقام آنها را رفعت بخشیده‌ است و آنها را در مقام شایسته‌ قرار داده‌ است و بر کسانی رد داده‌ که‌ از مقام و منزلت آنها می کاهد، و بر همان منهج سلف در اثبات خلافت خلفای راشدین قدم برداشته‌ است، نظر به‌ اینکه‌ با ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی شروع کرده‌ است و معتقد است که‌ عمـر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی پنجم است.

**هیفدهم:** شافعی : ایمان دارد به‌ تمام آنچه‌ در مورد آخرت با نصوص ثابت شده‌اند، امثال عذاب و نعیم قبر و زنده‌ شدن و حساب و حوض و میزان و بهشت و جهنم و آن چه‌ به‌ آنها تعلق دارد به‌ تمام اینها ایمان دارد.

**هیجدهم:** و در باب قضا و قدر شافعی : عقیده‌ی اهل سنت و جماعت را تأیید نمود و مشیت خدا و مشیت بندگان را اثبات گرداند و مراتب چهارگانه‌ مشهور قضا و قدر را ذکر کرد و بر جبریه‌ و قدریه‌ که‌ آن را نفی می کنند رد نموده است.

**نوزدهم:** برای ما روشن گشت که‌ رساله‌ی «الفقه‌ الاکبر» که‌ آن را به‌ شافعی نسبت می دادند واقعیت نداشت و در واقع برخی از متکلمین متأخرشافعی مذهب آن رساله‌ را تألیف کرده‌اند.

**بیستم:** شافعی: معتقد است که‌ جز آنچه‌ نصوص بر آن دلالت می کند هیچ عمل دیگری از اعمال زندگان به‌ مرده‌ نمی رسد، پس بنابر این نیابت در هیچ عمل دیگری همانند قرائت قرآن و امثال آن از کردارهای بدنی جایز نیست.

**بیست و یکم:** موضع گیری شافعی : در برابر فرقه‌هایی از امثال صوفیه‌ و قدریة و شیعه‌ که‌ در زمان او ظهور کردند به‌ طور کامل شناختیم و برای ما روشن گردید که‌ شافعی از تهمت تشیع مبری است و به‌ هیچ وجه‌ چنین تهمتی صحت ندارد، زیرا شافعی به‌ شدت بر آنها ایراد گرفته‌ است.

اینها مهم ترین اموری بودند که‌ در خلال تحقیق بر روی عقیده‌ این امام بدان رسیدم، و من در حالی که‌ این را می نویسم اعتراف می کنم که‌ نتوانسته‌ام در راستای اعطای حق در راستاي اين موضوع نمايم، زیرا این مبحث بسیار طولانی بود و تمام مسایل عقیده‌ را در بر داشت که‌ هر کدام از آن مسایل به‌ بحث مستقلی نیاز داشتند، اما امید دارم که‌ هر چند به‌ اختصار هم باشد در راستای اظهار عقیده‌ این امام موفق شده‌ باشم و به‌ قول مشهور آنچه‌ جملتا درک و فهم نشود جملگی هم نباید ترک و رها شود.

و من هنگامی که‌ این مبحث را به‌ پایان می رسانم کلمه‌ای را خطاب به‌ تمامی منتسبین به‌ آن امام بیان می دارم و می گویم: در راستای امامشان از خدا بترسند و چیزی از عقاید خویش را بدون مدرک و دلیل قاطع به‌ امام شافعی نسبت ندهند و همانند آنهایی نباشند که‌ چکیده‌هایی در عقیده‌ تألیف کنند و آن را به‌ امام نسبت دهند در حالی که‌ امام از آن بری است.

همچنانکه‌ آنها را دعوت می کنم که‌ در عقیده‌ این امام و سایر ائمه‌ی سلف تدبر نمایند و از آنها پیروی نمایند، زیرا آنها بهترین کسانی هستند که‌ به‌ خصوص در این مسایل مهم به‌ آنها اقتدا می شود، زیرا سلامت و نجات در دنیا و آخرت در پیروی کردن از آنها یافت می شود.

رحمت خدا بر سلف باد، چه‌ فهم عمیق و چه‌ فقه‌ دقیقی داشتند و چه‌ تکلیف اندکی را بیان می داشتند، و رحمت خداوند بر امام شافعی : باد و خداوند به‌ جای مسلمانان بهترین پاداش را به‌ او بدهد و ما و او را همراه آن کسانی حشر نماید که‌ بر نعمت خود را بر آنها ارزانی بخشیده‌ است از امثال پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین و آنها چه‌ دوستان خوبی هستند.

و صلی الله‌ علی نبینا محمد و علی آله‌ و صحبه‌ و سلم تسلیما کثیرا، سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله‌ رب العالمین. .

فهرست آیات:

**مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُم**

**لِلْفُقَرَاء الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُون**

**وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ**

**وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا**

**فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي.**

**َلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءتْ**

**ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ**

**وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ**

**مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ**

**لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**

**وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ**

**وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا**

**وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ**

**وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً مَّا أَلَّفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ**

**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ.**

**فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ**

**َإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ**

**فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى**

**وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ**

**وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ**

**: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا**

**قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا**

**وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ**

**يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ**

**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاء**

**وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاء اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**

**وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ**

**وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى**

**وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ**

**لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ**

**فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَلاَ تَقُولُواْ ثَلاَثَةٌ انتَهُواْ خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللّهُ**

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ**

**فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ**

**رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ**

**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ**

**كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ**

**لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ. ...**

**هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ**

**وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُم**

**وَأَنزَلَ اللّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ**

**وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا**

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ**

**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ**

**َا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ**

**وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ**

**مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا**

**َلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي**

**إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ**

**لَا تَجْعَلُوا دُعَاء الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاء بَعْضِكُم بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ**

**وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ**

**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا**

**اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ**

**ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ لَا يَعْلَمُون**

**وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ. صِرَاطِ اللَّه**

**هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ**

**فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**

**مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّه**

**فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي**

**وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا**

**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُو**

**كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ**

**وَلأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن**

**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ**

**اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ**

**وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى**

**أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ**

**وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءهُم**

**قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُلِ**

**بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ**

**قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**

**وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا**

**وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُم**

**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ**

**رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ**

**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاء وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ**

**وَزِدْنَاهُمْ هُدًى**

**وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا**

**فَلاَ تَخْشَوْهُمْ**

**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا**

**وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ**

**لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا**

**إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ**

**أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**

**مِنَ الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ**

**وَإِن تُبْدُواْ مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ**

**قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ**

**وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً**

**وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ**

**وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَان**

**فبشر عباد الذین الَّذِينَ**

**قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**

وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا

قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا

وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَوَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى.

فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُو.

وَلاَ تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا

وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا

إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاء

وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ

فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى وَلَكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى

فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ

وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيْاطِينَ

وَجَاءوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ

وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي

أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ

قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ والأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدً

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ. فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ

أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى

وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ..

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ.

....

....

....218

....222

....224

.......

... ..

.

:

.

.

.

.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم

وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ اللّهِ

إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

وَاتَّخَذَ اللّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ

إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللّهِ

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ

إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ

لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ

وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء

إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَات

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ

مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ

لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ

فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ

وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا

لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا

وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ

وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ

وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ

كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا

إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ

وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ

لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ

فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ

لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ

إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ

مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ

وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاء اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى

وَلَوْ شَاء رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ

وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاء اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

مَن يَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ فَأُوْلَئِكَ

فَمَن يُرِدِ اللّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ

وَمَن يُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَيْئًا أُوْلَئِكَ

يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ

يُرِيدُ اللّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِن

وَاللّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلاَمِ وَيَهْدِي مَن يَشَاء

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

وَاللّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلاَمِ وَيَهْدِي مَن يَشَاء إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ

وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ

وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِّنَ

وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

: فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ

وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَن خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

فهرست احادیث:

حدیث شماره‌ صفحه‌

انه‌ من یعش منکم فسیری اختلافا 54

اوثق عری الایمان الموالاة فی الله‌ 57

أین الله‌ ؟ 82

ان الله فرض علیکم صیام رمضان 119

الایمان بضع وسبعون شعبةأعلاها 143

ألاوان فی الجسد مضغة 157

انک امرؤفیک جاهلیة 164

روضةخاخ 168

انه‌ قد صدق 169

انه‌ قد شهد 169

ان بین الرجل وبین الشرک والکفر ترک الصلاة 173

إذا جئت فصل مع الناس وإن کنت 174

أمرت أن أقاتل الناس حتی یشهدوا 177

الیس یشهد ان لا اله الا الله 177

أول مایحاسب به العبد یوم 178

یا عائشة أن الله قد أفتانی 181

انک تقدم علی قوم من اهل الکتاب 192

اولئک اذا مات فیهم العبد 198

انی ابرأ الی الله ان یکون لی 198

استغفروا لأخیکم واسألوا له التثبیت 199

اذا مات احد من اخوانکم 200

الا و ان من کان قبلکم کانوا یتخذون قبور 209

الا ان الله ینهاکم ان تحلفوا 214

افلح و ابیه ان صدق 216

اما و ابیک لتنبأنه 216

اقروا الطیر علی مکناتها 221

انما ذلک شیء یجده احدکم 221

اربع فی امتی من امر الجاهلیه 223

اسکت فبئس الخطیب انت 227

أمثلان قل ما شاء الله 227

اسعد الناس بشفاعتی یوم القیامه من 238

امر ان یسترقی من العین 240

استرقوا لها فان بها النظرة 240

اعرضوا علی رقاکم 240

ان الرقی و التمائم 240

أذهب البأس رب الناس 245

ان تجعل لله نداً و هو خلقک 250

ان لله تسعة و تسعین اسماً مائة 280

أسألک بکل اسم هو لک سمیت 280

ان الله لما قضی الخلق کتب 294

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ 294

إنها مؤمنة فأعتقها 297

أين الله ؟ 297

احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى 303

أَعُوذُ بِوَجْهِک 314

اخْتَصَمَتْ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ 315

إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ 321

إنَّكُمْ راَءُونَ رَبَّكُمْ كَما 329

اعطیت خمسا لم 344 پاورقی

انا سید ولد آدم یوم القیامة 346 پاورقی

ان الله‌ اصطفی کنانة 346 پاورقی

ان العبد اذا وضع فی قبره‌ 361

اعوذ بالله‌ من عداب القبر 362

إذا ماتَ الْإنْسانُ إنْقَطَعَ عَنْه ُعَمَلُهُ الاّ مِنْ ثَلاثَةٍ 365

الآن بردت جلدته‌ 366

اقتدوا باللذین من بعدی 389

اصحابی کالنجوم بآيهم اقتدیتم اهتدیتم 403- 412

ایاکم و ما شجر بینهم 404- 412

بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله 166

بنی الاسلام علی خمس 193

ترکت فیکم ما ان تمسکتم 48

ثلاث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من 227

ثلاثة يحبهم الله ويضحك 318

جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ 313

حجی عنها أرأیت 366

خیر القرون قرنی ثم الذین 47

خمس صلوات کتبهن 177

دخل الجنة و ابیه ان صدق 215

رأس الأمر الأسلام وعموده الصلاة 172

زینوا القرآن باصواتکم 308

و سمع رسول الله‌ الحداء و الرجز 437

شفاعتی لاهل الکبائر 238

الطیرة شرک 219

العهدالذی بیننا 172

فمن وفی منکم فأجره 164

فاهل رسول الله بالتوحید 193

آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلٌ فَهْوَ يَمْشِي 316

فضلت علی الانبیاء 343 پاورقی

فاتی ابابکر 389

قال الله عزوجل یؤذینی ابن آدم 284

وکل بدعةضلالة 117

کان ینفث علی نفسه‌ فی 239

کل مولود یولد علی الفطرة فابواه 250

لعنة الله علی الیهود والنصاری 197

لعن الله زورات القبور 212

لکل نبی دعوة مستجابة 237

لم یتوکل من استرقی او اکتوی 239

من سعادة المرء أن یشبه أباه 16

منهومان لا یشبعان طالب 24

من نسی الصلاةعلیّ 137

مارأیت من ناقصات عقل ودین 142

من رأی منکم منکراًفلیغره بیده 142

من اصاب منکم من هذه القاذورات 166

ما هذا یا حاطب 167

من حافظ علیها 172

من صلی صلاتنا واستقبل 173

مامنعک ان تصلی 173

من شهد الا اله الاالله 177

من اصطبح کل یوم تمرات 181

من حلف بالامانة فلیس منا 214

من حلف بغیر الله فقد اشرک 214

من یطع الله و رسوله 226

من سأل الله لی الوسیله حلت له 237

من استطاع منکم ان ینفع 241

مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ 303

ما من قلب الا هو بین اصبعین من 319

قَالَ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ 324

مثلی و مثل الانبیاء من قبلی 344

مَن مات و عَلَيهِ صيامٌ 366

المفلس من امتی من یأتی یوم 387

من سب اصحابی فقد سبنی 404

ما اذن الله‌ لشئ اذنه‌ لنبی حسن 438

ما بعث الله‌ نبیا الا کان حقا علیه‌ 441

نضّر الله عبدا سمع مقالتی 102

نهی ان تبنی او تجصص 205

نهیتکم عن زیارة القبور 211

نصرت بالرعب 343 پاورقی

نعم 365

هذا اخی و انا اخوه 17

هل تدرون ماذا قال ربكم 223

هم الذین لا یسترقون 240

هَلْ تُضَارُّونَ فِي الْقَمَرِ 328

هم مجوس هذه‌ الامة 379

هل معک من شعر امییة بن ابی 437

ومایدریک لعل الحدود نزلت 166

و رب الکعبه 228

لا تسبوا اصحابی 412

لا الفین احدکم متکئا 87

لایزنی الزانی حین یزنی وهو 164

لا أزال أقاتل الناس حتی یقولوا: 176

لا تحلفوا بالطواغی ولا بآبائکم 214

لا عدوی و لا طیرة 219

لا بأس بالرقی ما لم یکن فیه شرک 239

لا تسبوا الدهر 284

لا تفضلونی علی موسی 352

لا تفضلوا بین الانبیاء 353

لا ینبغی لاحد ان یقول انا خیر من یونس 354

لا ینبغی لاحد ان یقول انا خیر من 354

لا ینبغی لاحد ان یقول انا خیر من 354

من قال انا خیر من یونس بن 354

لا یصلی احد عن احد و لا یصوم احد 366

یا عدی بن حاتم الق هذا الصنم 107

یا عبدالرحمن انی لما کنت حیث رأیتنی 136

یا معاذ اتدری ما حق الله 192

يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ 298

يَقُولُ اللَّهُ يَا آدَمُ فَيَقُولُ لَبَّيْكَ 303

يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ 315

یا بنی عبد مناف ان الله‌ بعثنی 347

فهرست اعلام

ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم

اسماعیل بن عبدالله بن قسطنطین مخزومی

ابراهیم بن سعد بن عبدالرحمان زهری

اسماعیل بن یحیی بن اسماعیل ابو ابراهیم

ابراهیم بن اسماعیل بن علیة جهمی

ابو الحسن محمد بن عبدالملک کرجی

بشر بن غیاث مریسی

حسین بن علی کرابیس

حرمله بن یحیی بن عمران تحبیبی

حفص الفرد

حسن بن محمد بن صیاح زعفرانی

حمزه بن عبد المطلب قریشی

حسن بن علی بن ابی طالب حسین بن علی بن ابی طالب

ربیع بن سلیمان

سفیان بن عیینه

سعد بن ابی وقاس

سعید بن زید

طلحه بن عبید الله تمیمی

عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج

عطاء بن ابی رباح

عبد الرحمان بن ابی بکر

عبد العزیز بن محمد بن عبید الدراوردی

عبد الرحمان بن ابی حاتم رازی

عبد الرحمان بن عوف قریشی

عامر بن عبدالله بن جراح قریشی

عمرو بن عبید بصری

عبد الله بن سبأ یهودی

مسلم بن خالد مخزومی

مالک بن انس

محمد بن اسماعیل بن مسلم بن ابی فدیک

مطرف بن مازن صنعانی

محمد بن حسن شیبانی

محمد بن عبدالله بن عبد الحکم بن ایمن

محمد بن ادریس بن مهران عطفانی حنظلی ابو حاتم

مصلاق اباضی

معمر بن مثنی تیمی

معبد بن خالد جهمی

مسلم بن میمون

محمد بن عبد الملک کرجی ابو الحسن

هشام بن یوسف صنعانی

وکیع بن جراح رؤاسی

واصل بن عطاء بصری

یوسف بن یحیی مصری بوطی

یعقوب بن ابراهیم (ابو یوسف

**فهرست مراجع**

1. آداب الشافعی و مناقبه‌ / الامام عبالرحمن بن ابی حاتم الرازی، تحقیق الدکتور عبدالغنی عبدالخالق
2. الاباضیة – الدکتور صابر طعیمة، دار الجیل 1406 هـ
3. اجتماع الجیوش الاسلامیة علی غزو المعطلة و الجهمیة / ابن القیم الجوزیة
4. الاحکام فی اصول الاحکام / سیف الدین علی بن محمد الامدی // دار الفکر 1401 ه
5. احکام القرآن لاشافعی / جمعه‌ ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی
6. احیاء علوم الدین / ابوحامد الغزالی. موسسة الحلبی 1387
7. اختصار علوم الحدیث و شرحه‌ الباعث الحثیث / للحافظ ابن کثیر احمد شاکر، دار التراث، ط 3، 1399 ه
8. اخبار الاحاد فی الحدیث النبوی / الشیخ عبدالله‌ بن جبرین – الریاض
9. ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول / محمد بن علی الشوکانی، دار المعرفه‌ - بیروت – 1399 ه
10. الارشاد الی تصحیح الاعتقاد د/ صالح بن فوزان بن عبدالله‌ الفوزان؛ الرئاسة العامة لارادة البحوپ العلمیة و الافتاء – الریاض – 1410 هـ
11. ارواء الغلیل / محمد ناصر الدین الالبانی؛ المکتب الاسلامی ط 1/1399
12. الاسماء و الصفات / ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی؛ دار الکتب العلمیة ط 1/1405
13. اصول مذهب الامام احمد؛ د / عبدالله‌ الترکی ط 3، 1410 موسسة الرسالة
14. الاصابة فی تمییز الصحابة / للحافظ ابن حجر؛ دار احیاء التراث العربی مصورة عن الطبعة الاولێ 1328 هـ
15. اضوء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن / الشیخ محمد الامین الشڤقیطی الطبعة الثانیة 1400 هـ
16. الاعتصام / ابواسحاق ابراهیم بن موسی الشاطبی؛ مکتبة الریاض الحدیثة
17. الاعتقاد و الهدایة الی سبیل الرشاد/ ابوبکر – احمد بن الحسین البیهقی / تحقیق احمد عصام الکاتب. دار الافاق الجدیدة – بیروت ط 1، 1401 هـ
18. اعلام الموقعین عن رب العالمین / ابن قیم الجوزیة؛ مطابع الاسلام – القاهرن 1400 هـ
19. اغاثة اللهفان من مصائد الشیطان / ابن قیم الجوزیة؛ تحقیق محمد حامد الفقی؛ مطبعة مصطفی البابی الحلبی 1357 القاهرة
20. اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة اصحاب الجحیم / شیخ الاسلام ابن تیمیة. تحقیق د / ناصر بن عبدلاکریم العقل.
21. الام / الامام الشافعی. دار المعرفة – بیروت
22. الامام ابن تیمیة و موقفه‌ من قضیة التأویل/ محمد السید الجلیند / الرئاسة العامة لشئون المطابع الامیریة – القاهرة – 1393 ه
23. الامر بالاتباع و النهی عن الابتداع / جلال الدین السیوطی؛ تحقیق – مشهور حسن سلمان؛ دار ابن القیم ط 1/1410 ه
24. الانساب / ابوسعید عبدالکریم بن محمد السمعانی؛ تحقیق الشیخ عبدالرحمن بن یحیی المعلمی؛ الناشر: محمد امین دبح – بیروت ط 2- 1400 ه
25. الایمان / شیخ الاسلام ابن تیمیة / المکتب الاسلامی ط 3/1410 ه
26. الایمان / ابوعبید القاسم بن سلام / تحقیق الشیخ ناصر الدین الالبانی؛ نشر دار الارقم – الکویت.
27. الایمان / ابوبکر عبدالله‌ بن محمد بن ابی شیبة العبسی / تحقیق الشیخ ناصر الدین الالبانی؛ نشر دار الارقم – الکویت
28. الایمان / ابن منده‌؛ تحقیق الدکتور علی ناصر فقیهی – المجلس العلمی بالجامعة الاسلامیة 1410 ه
29. الباعث علی انکار البدع / ابو شامه‌؛ تصحیح محمد فواد الطرابلسی؛ دار الاصفهانی جدة
30. البدع و النهی عنها / محمد بن وضاح القرطبی ط 2 دار الرائد – بیروت – 1420 ه
31. البدایة و النهاین / ابن کثیر؛ دار الکتب العلمیة – بیروت
32. بیان تلبیس الجهمیة / ابن تیمیة؛ تصحیح و تکمیل و تعلیق: محمد بن عبدالرحمن بن قاسم؛ مطبعة الحکومة مکة المکرمة ط – 1391 ه
33. تاریخ دمشق / ابن عساکر مخطوص
34. تبیین کذب المفتری / ابن عساکر؛ دار الکتاب العربی – بیروت 1399 ه
35. تحریر المقالة فی شرح الرسالة / مخطوت فی مکتبة الجامعة الاسلامیة؛ المدینة المنورة
36. تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی / ابولعلا محمد بن عبدالرحمن المبارکفوری؛ اشرف علی مراجعة اصوله‌ و تصحیحه‌ عبدالوهاب عبدلاطیف؛ قام بنشره‌ محمد عبدالمحسن الکتبی ط 2/1383
37. تدریب الراوی بشرح تقریب النواوی السیوطی / حققه‌ عبدالوهاب عبدالطیف ط 2/1399؛ دار احیاء السنة النبویة
38. تذکرة الحفاظ / الذهبی؛ دار احیاء التراث العربی
39. الترغیب و الترهیب / المنذری؛ تحقیق مصطفی محمد عماره‌ - دار الفکر 1401 ه
40. تطهیر الاعتقاد / الصنعانی
41. تعظیم قدر الصلاة / للامام محمد بن نصر المروزی؛ تحقیق / د – عبدالرحمن عبدالجبار الفریوائی. الناشر: مکتبة الدار بالمدینة المنورة ط 1/1406 ه
42. تفسیر الطبری المسمی جامع البیان عن تأویل القرآن / ابوجعفر محمد بن جریر الطبری / مطبعة البابی الحلبی – ط 3- 1388 ه
43. تفسیر البغوی المسمی معامل التنزیل؛ ابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی الشافعی؛ دار المعرفة – بیروت ط 1/1406 ه
44. تفسیر القرطبی المسمی الجامع لاحکام القرآن / ابوعبیدالله‌ محمد بن احمد الانصاری القرطبی. دار احیاء التراث العربی – بیروت 1967؛ توزیع دار الباز مکة المکرمة
45. تفسیر القرآن العظیم للامام الجلیل ابن کثیر / دار المعرفة؛ بیروت 1388 ه
46. تفسیر السعدی المسمی تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان / شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی
47. تقریب التهذیب / الحافظ ابن حجر. تحقیق محمد عوامة / دار الرشید سوریا – حلب – ط 1/1406 ه
48. تلبیس ابلیس / ابن جوزی؛ محمد محمود الاستانبولی 1396 ه
49. التلخیص الحبیر فی تخریج احادیث الرافعی الکبیر / الحافظ ابن حجر، عنی بتصحیحه‌ السید عبدالله‌ هاشم الیمانی 1384 ه
50. التمهید لما فی الموطأ من المعانی و الاسانید / الحافظ ابوعمر یوسف بن عبدالله‌ بن عبدالبر
51. تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل / القاضی ابوبکر محمد بن الطیب الباقلانی؛ تحقیق: عماد الدین احمد حیدر. موسسة الکتب الثقافیة ط 14071 ه
52. تنزیه السنة و القرآن عن ان یکونا من اصول الضلال و الکفران: احمد ابن حجر آل بوطامیآل بنعلی علی القطری 1399 ه ط 2 مطابع قطر الوطنیة – الدوحة قطر
53. تهذیب الاسماء و اللغات / ابوذکریا محیی الدین بن شرف النووی؛ ادارة الطباعة المنیریة.
54. تهذیب الکمال / المزی مخطوط
55. تهذیب مدارج السالکین لابن قیم. عبدالمنعم صالح العلی العزی آن را تهذیب کرده‌ است.
56. تهذیب التهذیب / الحافظ ابن حجر؛ مصور عن طبعة مجلس دائرة المعارف النظامیة بالهند 1326 ه
57. التوحید و اثبات صفات الرب عز و جل / امام الائمة ابن خزیمة. دراسة و تحقیق / د – عبدالعزیز بن ابراهیم الشهوان. دار الرشد – الریاض – 7 ط 1 – 1408.
58. التوحید / عبدالمجید الزندانی ط 3- 1408 ه – دارالمجتمع جدة
59. توالی التأسیس لمعالی محمد بن ادریس؛ الحافظ ابن حجر. حققه‌ ابوالفداء عبدالله‌ القاضی. دار الکتب العلمیة – بیروت – ط 1، 1406 ه
60. جامع العلوم و الحکم فی شرح خمسین حدیثا من جوامع الکلم ابن رجب الحنبلی
61. جامع بیان العلم و فضله‌ / ابن عبدالبر 1398 مکتبة الباز مکة المکرمة.
62. جلاء الافهام فی الصلاة علی خیر الانام / ابن قیم الجوزیة
63. جماع العلم / الامام الشافعی؛ تحقیق احمد شاکر
64. جوهرة التوحد / ابراهیم اللقانی؛ مطبعة مصطفی البابی الحلبی مصر
65. حادی الارواح الی بلاد الافراح / ابن قیم الجوزیة؛ دار الکتب العلمیة – بیروت – ط 1، 1403 ه
66. حاشیة العدوی علی شرح ابی الحسن لرسالة ابن ابی زید الشیخ علی الصعیدی. دار المعرفة – بیروت
67. الحجة فی بیان الحجة و شرح عقیدة اهل السنن / الامام الحافظ قوام السنة ابوالقاسم اسماعیل بن محمد الاصفهانی. تحقیق: د / محمد بن ربیع مدخلی و محمد بن محمود ابورحیم؛ دار الرایة الریاض ط 1، 1411 ه
68. حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء / ابونعیم احمد بن عبدالله‌الاصفهانی؛ دار الکتاب العربی – بیروت ط 3، 1400 ه
69. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور / السیوطی؛ دار الفکر، بیروت، ط 1، 1406 ه
70. درء تعارض العقل و النقل / شیخ الاسلام ابن تیمیة. تحقیق د / محمد رشاد سالم
71. طبع جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامیة – الریاض ط 1، 1401 ه
72. دراسة حدیث نضر الله‌ امرء سمع مقالتی. / الشیخ عبدالمحسن العباد، طبع فی مطابع الرشید بالمدینة المنورة ط 1، 1401 ه
73. الدر الثمین و المورد العذب المعین. / محمد احمد میارة المالکی؛ المکتبة التجاریة الکبری؛ توزیع دار الفکر بیروت.
74. دعوة التوحید / محمد خلیل هراس ط1
75. دعاوی المناوین لدعوة الشیخ محمد بن عبدالوهاب عرض و نقض عبدالعزیز بن محمد بن علی العبدالطیف؛ دار طبیة الریاض 1409 ه
76. دقائق التفسیر الجامع لتفسیر الامام ابن تیمیة / تحقیق د. محمد السید الجلیند؛ موسسه‌ علوم القرآن – دمشق – بیروت ط 2، 1404 ه
77. دیوان الامام الشافعی / جمع محمد عفیف الزغبی / مکتبة المعرفة ط 3، 1392 ه
78. الرسالة / الامام الشافعی ؛ تحقیق و شرح احمد محمد شاکر ط 2، 1399. مکتبة دار التراث بالقاهرة
79. الرسالة القشیریة / ابوالقاسم عبدالکریم القشیری؛ تحقیق د. عبدالحلیم محمود ود / محمد بن شریف. الناشر: دار الکتب الحدیثة القاهرة
80. رد الانتقاد / ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی ط 1
81. روضة الطالبین و جنة المناظر / موفق الدین عبدالله‌ بن احمد بن قدامة المقدسی؛ دار الکتاب العربی – بیروت ط 1، 1401 ه
82. زاد العماد فی هدی خیر العباد / ابن قیم الجوزیة؛ تحقیق شعیب الارناووط و عبدالقادر الارناووط. موسسة الرسالة ط1، 1399.
83. الزاهر فی غریب الفاظ الشافعی
84. سلسلة الاحادیث الصحیحة و الضعیفة / محمد ناصر الدین الالبانی. الکتب الاسلامی
85. سنن الترمذی / الامام الحافظ ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی / حققه‌ عبدالرحمن محمد عثمان؛ دار الفکر – بیروت – 1400 ه
86. سنن ابی داود / راجعه‌ محمد محیی الدین عبدالحمید / دار الباز مکة المکرمة
87. سنن ابن ماجة / بتحقیق محمد فواد عبدالباقی؛ دار الفکر بیروت
88. سنن النسائی / شرح السیوطی / حاشیة السندی؛ دار الکتاب العربی – بیروت
89. سنن الدارمی / تحقیق عبدالله‌ هاشم الیمانی. شرکة الطباعة الفنیة المتحدة
90. سنن الدار القطنی / تحقیق عبدالله‌ هاشم الیمانی. دار المحاسن للطباعة – القاهرة 1386.
91. السنن الکبری / ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی / توزیع دار الباز مکة المکرمة
92. السنن و المبتدعات / محمد بن عبدالسلام بن خضر الشقیری. دار الکتب العلمیة – بیروت 1395
93. السنة / عبدالله‌ بن الامام احمد بن حنبل. تحقیق و دراسة: د / محمد بن سعید بن سالم القحطانی. دار ابن القیم – الدمام ط 1، 1406 ه
94. السنة / ابوبکر احمد بن محمد بن هارون بن یزید الخلال. دراسة و تحقیق د. عطیة الزهرانی. دار الرایة الریاض ط 1، 1410 ه
95. سیر اعلام النبلاء / للحافظ الذهبی. تحقیق شعیب الارناووط و جماعة. موسسة الرسالة ط 1، 1402 ه
96. شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة / ابولاقاسم ‌بة الله‌ بن الحسن بن منصور الالکائی. تحقیق: د. احمد بن سعد الغامدی. دار طیبة الریاض
97. شرح السنة / ابومحمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی؛ تحقیق شعیب الارناووط. المکتب الاسلامی دمشق 1400 ه.
98. شرح العقیدة الطحاویة / ابن ابی العز الحنفی؛ خرج احادیثها محمد بن ناصر الدین الالبانی – المکتب الاسلامی ط 7
99. الشریعة / الامام ابوبکر محمد بن الحسین الاجری؛ تحقیق محمد حامد الفقی. الناشر: حدیث اکادمی باکستان ط 1، 1403 ه.
100. شرح الکوکب المنیر المسمی بمختصر التحریر / ابولعباسی احمد بن عبدالعزیز الفتوحی؛ تحقیق محمد حامد الفقی. مکتبة السنة المحمدیة 1372 ه.
101. شرح مسلم / النووی؛ دار احیاء التراث العربی – بیروت.
102. شرح مسلم المسمی المفهوم لما اشکل من تلخیص کتاب المسلم ابوالعباس احمد بن ابی الحفص عمر بن ابراهیم الانصاری القرطبی مخطوط مکتبة الجامعة الاسلامیة 2343.
103. شرح موطأ الامام مالک / محمد الزرقانی؛ مکتبة الکلیات الازهریة 1399.
104. شرح نونیة ابن قیم / محمد خلیل هراس. الفاروق حدیثه‌ 1404 ه.
105. شرح کتاب التوحید من صحیح البخاری / الشیخ عبدالله‌ بن محمد الغنیمان ط 1
106. شرح البخاری / ابن بطال مخطوط مکتبة الجامعة الاسلامیة.
107. شرح حدیث النزول / شیخ الاسلام ابن تیمیة؛ ضمن مجموع الفتاوی
108. شرح العقیدة الاصفهانیة / شیخ الاسلام ابن تیمیة. دار الکتب الاسلامیة 1385 ه.
109. شفاء العلیل فی مسائل القضاء و القدر و الحکمة و التعلیل ابن قیم. ملتبة دار التراث.
110. شعب الایمان / ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی. رسائل ماجستیر مکتبة الدراسات العلیا بالجامعة الاسلامیة.
111. صحیح البخاری الامام ابوعبدالله‌ محمد بن اسماعیل البخاری ضبطه‌ و رقمه‌ و عنی به‌ د. مصطفی دیب البغا. دار القلم – دمشق – بیروت – ط 1 – 1401 ه.
112. صحیح مسلم / الامام مسلم بن الحجاج القشیری؛ ترتیب احمد فواد الباقی
113. صحیح الجامع الصغیر / محمد ناصر الدین الاسلامی. المکتب الاسلامی
114. صحیح الترغیب و الترهیب / محمد ناصر الدین الالبانی. المکتب الاسلامی
115. الصفات الالهیة / الدکتور محمد امان الجامی. الجامعة الاسلامیة 1408 ه.
116. صفة الصفوة / اب الجوزی. توزیع مکتبة الباز مکة المکرمة ط 2، 1399 ه.
117. الصلاة و حکم تارکها / ابن القیم. تحقیق تیسیر زعیتر. المکتب الاسلامی ط 2 – 1405 ه
118. الصواعق المرسلة علی الجهمیة و المعطلة / ابن القیم؛ حققه‌ الدکتور علی بن محمد الدخیل الله‌. دار العاصمة الریاض ط 1، 1408.
119. الصواعق المنزلة / ابن القیم؛ حققه‌ د. علی بن ناصر فقیهی و د. احمد بن عطیة الغامدی الجامعة الاسلامیة بالمدینة المنورة
120. صون المنطق و الکلام عن متن المنطق و الکلام / السیوطی، علق علیه‌ علی سامی النشار. دار الکتب العلمیة
121. ضعیف الجامع الصغیر / محمد ناصر الدین الالبانی. المکتب الاسلامی
122. طبقات الحنابلة / القاضی ابوالحسین محمد بن ابی یعلی. دار المعرفة – بیروت
123. طبقات الشافعیة / اسبکی. طبع بمطبعة عیسی البابی الحلبی ط 1، 1384 ه.
124. طبقات الشافعیة / ابوبکر بن احمد بن محمد امین قاضی شهبة؛ بعنایة د. الحافظ عبدالحلیم عبدالحلیم خان. مکتبة مدینة العلم مکة المکرمة ط 1، 1399 ه.
125. طبقات الشافعیة / جمال الدین عبدالرحیم الاسنوی. تحقیق عبدالله‌ الجبوری، دار العلم 1401 ه.
126. طبقات الشافعیة / ابن کثیر مخطوط.
127. العلم / ابن ابی خیثمة؛ تحقیق الشیخ محمد ناصر الدین الالبانی. نشر دار الارقم الکویت
128. العقیدة الاسلامیة بین السلف و المعتزلة؛ محمد احمد خفاجی. مطبعة الامامة
129. علاقة الاثبات و التفویض بصفات رب العالمین. رضا نعسان، توزیع رئاسة العامة للافتاء و الدعوة و الارشاد – الریاض
130. عقیدة المسلمین / الشیخ صالح بن ابراهیم البلیهی ط 3، 1409 ه.
131. عقیدة اصحاب الحدیث / الصابونی؛ ضمن مجموعة الرسائل المنیریة
132. عقیدة الحافظ عبدالغنی المقدسی؛ تحقیق عبدالله‌ بن محمد البصیری ط 1، 1411 ه.
133. العقیدة السلفیة فی کلام رب البریة / عبدالله‌ بن یونس الجدیع ط 1، 1408.
134. عون المعبود شرح سنن ابی داود – ابوالطیب العظیم ابادی مع شرح الحافظ ابن قیم الجوزیأة؛ تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان. محمد عبدالمحسن الکتبی ط 2، 1388 ه.
135. غایة النهایة فی طبقات القراء / شمس الدین ابوالخیر محمد بن محمد الجزری. دار الکتب العلمیة – بیروت – ط2، 1400 ه.
136. فتح الباری / الحافظ ابن حجر. المکتبة السلفیة.
137. فتح المجید شرح کتاب التوحید / الشیخ عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ؛ الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمیة و الافتاء الریاض 1403
138. الفتح الربانی لترتیب مسند الامام احمد بن حنبل الشیبانی / احمد عبدالرحمن البنا. دار الشهاب القاهرة
139. الفرق بین الفرق / عبدالقاهر بن طاهر البغدادی؛ تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید. دار المعرفة – بیروت –
140. الفصل بین الملل و الاهواء و النحل / ابن حزم؛ دار الفکر – بیروت
141. فضل علم السلف علی علم الخلف / الامام ابن رجب ضمن مجموعة رسائل الدار السلفیة
142. فضل الصلاة علی النبی / اسماعیل القاضی؛ تحقیق محمد ناصر الدین الالبانی. المکتب الاسلامی
143. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر / المناوی؛ دار الفکر ط 2، 1391 ه.
144. القاموس المحیط / الفیروز ابادی. موسسة الرسالة ط 1
145. قوت القلوب / ابوطالب المکی. دار صادر
146. قواعد المنهج السلفی / د. مصطفی حلمی؛ دار الانصار ط – 1- 1396
147. القواعد المثلی / محمد صالح العثیمین
148. القول البدیع فی الصلاة علی الشفیع / شمس الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد السخاوی. دار الکتب العلمیة – بیروت ط 3، 1397.
149. الکامل فی الضعفاء الرجال / ابواحمد عبدالله‌ بن عدی الجرجانی؛ دار الفکر ط- 1، 1404 ه
150. کشف الخفاء و مزیل الالتباس / العجلونی؛ تحقیق احمد القلاش مکتبة التراث الاسلامی
151. کشف الشبهات / الامام محمد بن عبدالوهاب التمیمی
152. الکفایة فی علم الروایة / الخطیب البدادی؛ مرجعة عبدالحلیم محمد عبدالحلیم. دار الکتب الحدیثة ط 2
153. لسان المیزان / الحافظ ابن حجر. دار الفکر
154. لسان العرب / ابن منظور؛ دار صادر
155. لمحات فی اصول الحدیث / د. محمد ادیب صالح. المکتب الاسلامی ط 3، 1399
156. لوامع الانوار البهیة / محمد بن احمد السفارینی الاثری الحنبلی. مطبعة المدنی
157. المبسوط / ابوبکر محمد بن احمد السرخسی؛ ادارة القرآن و العلوم الاسلامیة باکستان 1407 ه.
158. المجموع شرح المهذب / ابوذکریا محیی الدین بن شرف النووی؛ دار الفکر
159. مجموع فتاوی ابن تیمیة / جمعة عبدالرحمن بن قاسم؛ توزیع الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمیة و الافتاء و الدعوة و الارشاد الریاض
160. مجموعة القصائد المفیدة. الطبعة الاولی الریاض
161. مجموعة الرسائل المنیریة. توزیع دار الباز مکة المکرمة
162. مجمع الزوائد و منبع الفوائد الحافظ نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی. بتحریر الحافظ الجلیلین العراقی و ابن حجر. دار الکتاب العربی ط 3، 1402 ه
163. محاضرات فی السلفیة / محمد لبیب؛ مکتبة العلم – القاهرة ط 2، 1410 ه.
164. المحلی / علی بن احمد بن حزم؛ مکتبة الجمهوریة العربیة مصر 1387
165. مختصر الصواعق المرسلة علی الجهمیة و المعطلة لابن القیم / اختصار محمد الموصلی. مکتبة الریاض الحدیثة
166. مختصر لامزنی لکتاب الام للشافعی / المزنی. دار المعرفة
167. مختصر العلو للعلی الغفار للذهبی / اختصره‌ و حققه‌ اشیخ محمد ناصر الدین الالبانی. المکتبة الاسلامیة ط 1، 1401 ه.
168. مختصر سنن ابی داود للمنذری و معه‌ معالم السنن للخطابی و تهذیب ابن القیم ؛ تحقیق الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمیة و الافتاء و الدعوة و الارشاد الریاض
169. مدارج السالکین / ابن قیم الجوزیة؛ تحقیق – محمد حامد الفقی. مطبعة السنة النبویة 1375 ه.
170. مذکرة فی اصول الفقه‌ / الشیخ محمد الامین الجکنی الشنقیطی. المکتبة السلفیة بالمدینة المنورة.
171. المستدرک علی الصحیحین / ابوعبدالله‌ الحاکم النیسابوری؛ دار الکتاب العربی بیروت
172. مسند الامام احمد؛ المکتب الاسلامی
173. مسند ابی یعلی الموصلی / تحقیق حسن سلیم اسد. دار المأمون للتراث ط 1، 1404 ه
174. المسودة فی اصول الفقه لال تیمیة / تحقیق محیی الدین عبدالحمید. مطبعة المدنی القاهرة 1384 ه.
175. مشکل الاثار / الحافظ ابوجعفر احمد بن محمد الطحاوی. طبع الهند 1331 ه.
176. مشکاة المصابیح / محمد بن عبدالله‌ الخطیب التبریزی؛ تحقیق محمد ناصر الدین الالبانی . المکتب الاسلامی 1382
177. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی / احمد بن محمد بن علی المقری الفیومی. المکتبة العلمیة – بیروت
178. المصنف فی الاحادیث و الاثار / ابوبکر عبدالله‌ بن محمد بن ابی شیبة؛ حققه‌ عبدالخالق الافغانی. الدار السلفیة بالهند ط 2، 1399 ه
179. مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجة / احمد الکنانی البوصیری. تحقیق محمد المتقی الکشناوی. دار العربیة للطباعة بیروت ط 1، 1402 ه.
180. معجم البلدان / یاقوت بن عبدالله‌ الحموی. دار صادر 1404 ه.
181. المعجم الکبیر / للحافظ ابی القاسم الطبرانی؛ حققه‌ حمدی عبدالمجید السلفی. مطبعة الامة – بغداد.
182. المعجم الوسیط / لجنة باشراف مجمع اللغة العربیة. دار الدعوة
183. معالم الانطلاقة الکبری / احمد عبدالهادی المصری. دار طیبة الریاض ط 1، 1408 ه.
184. معالم السنن / ابوسلیمان الخطابی. المکتبة العلمیة – بیروت – ط 2، 1401 ه.
185. معارج القبول / الشیخ حافظ الحکمی. الطبعة السلفیة.
186. المغنی / ابومحمد عبدالله‌ بن احمد بن قدامة المقدسی. طبع رئاسة البحوث العلمیة و الافتاء – الریاض
187. المغنی / لابن قدامة؛ تحقیق د. عبدالله‌ بن عبدالمحسن الترکی و عبدالفتاح الحلو هجر للطباعة و النشر ط1، 1406
188. المفردات فی غریب القرآن / الراغب الاصفهانی / تحقیق محمد سید کیلانی. مطبعة البابی الحلبی 1381 ه.
189. مفتاح الدار السعادة / ابن قیم. توزیع رئاسة ادارة البحوث العلمیة الریاض
190. مفید العلوم و مبید الهموم / القزوینی
191. مفتاح الجنة / السیوطی – الجامعة الاسلامیة
192. المفسرون بین التأویل و الاثبات / محمد بن عبدالرحمن المغراوی. دار طیبة الریاض 17-1405 ه
193. مقدمة ابن خلدون / ابن خلدون ط1
194. المللو النحل / ابوالفتوح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی. مطبوع بهاش الفصل لابن حزم
195. مناقب الشافعی / ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی؛ تحقیق احمد صقر. دار التراث ط 1/ 1391 ه.
196. مناقب الشافعی / الفخر الرازی؛ تحقیق احمد حجازی السقا. مکتبة الکلیات الازهریة ط 1406 ه.
197. منهاج السنة / شیخ الاسلام ابن تیمیة؛ د. محمد رشاد سالم. جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامییة ط1
198. منهج السلف فی العقیدة / د. صالح بن سعد السحیمی 1409
199. منهج الاشاعرة فی العقیدة / د. سفر الحوالی. مجلة الجامعة السالمیة
200. المنتقی شرح موطأ مالک / ابوالولید سلیمان بن خلف الباجی. مطبعة السعادة ط1، 1331
201. المنتقی من منهاج الاعتدال / الذهبی؛ الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمیة الریاض
202. منهاج الادلة/ ابن رشد ط2
203. موطأ الامام مالک/ صححه‌ و رقمه‌ محمد فواد عبدالباقی؛ دار احیاء الکتب العربیة
204. الموافقات فی اصول الاحکام / ابواسحاق بن موسی الشاطبی. دار الفکر
205. المواقف فی علم الکلام / عبدالرحمن بن احمد الایجی. عالم الکتب – بیروت
206. میزان الاعتدال / الذهبی؛ تحقیق علی محمد البجاوی. دار المعرفه‌- بیروت ط 1، 1382 ه.
207. نخبة الفکر / الحافظ ابن حجر؛ شرح الشیخ حماد بن محمد الانصاری. دار العدوی ط 1.
208. النبوات / شیخ الاسلام ابن تیمیة. دار الکتب العلمیة – بیروت – 1402 ه.
209. النصیحة / الواسطی. المکتب الاسلامی
210. النهایة فی غریب الحدیث / ابن الاثیر الجزری. المکتبة الاسلامیة
211. نهایة المحتاج الی شرح المنهاج / محمد بن ابی العباس احمد الرملی. البابی الحلبی 1386
212. النهج السدید فی تخریج احادیث تیسیر الحدیث العزیز الحمید / جاسم الفهید الدوسری. دار الخلفاء ط 1، 1404 ه.
213. نیل الاوطار من حدیث سید الاخیار / محمد بن علی الشوکانی. دار الجیلی 1393
214. هذه مفاهیمنا / صالح بن عبدالعزیز آل الشیخ ط 1.
215. وفیات الاعیان / ابن خلکان؛ حققه‌ در احسان عیاش. دار صادر
216. الوافی بالوفیات / صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی المانیا ط 2.

1. . به صحیح بخاری شماره 45 و 44و 46 و 7268 و مسلم شماره 3017و ترمذی شماره 3043 و نسائی شماره 3002 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-1)
2. ابو داود در ملامح شماره 4291 و حاکم در مستدرک 4/522 حدیث را روایت کرده اند و البانی هم آنرا تصحیح کرده است [↑](#footnote-ref-2)
3. . بخشی از خطبه امام احمد در رد جهمیه بود [↑](#footnote-ref-3)
4. . مناقب شافعی ـ رحمه الله ـ از بیهقی 1/55و البدایة و النهایة 10/253 [↑](#footnote-ref-4)
5. . مجموع فتاوی 4/176 .

   هدف از ارتداد ، برگشتن از دین نیست بلکه هدف مخالفت است . [↑](#footnote-ref-5)
6. تهذیب اسماء و لغات 1/44 [↑](#footnote-ref-6)
7. . الاصابه 2/11 [↑](#footnote-ref-7)
8. . مناقب بیهقی 1/472 و توالی التأسیس 40 [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان [↑](#footnote-ref-9)
10. . مصادر زندگی نامه شافعی ـ رحمه الله ـ [↑](#footnote-ref-10)
11. . توالی التأسیس 52 . [↑](#footnote-ref-11)
12. . آداب شافعی ـ رحمه الله ـ 22 [↑](#footnote-ref-12)
13. . مناقب بیهقی 2/71 [↑](#footnote-ref-13)
14. . آداب شافعی ـ رحمه الله ـ 21 [↑](#footnote-ref-14)
15. . مناقب 1/75 [↑](#footnote-ref-15)
16. . توالی التأسیس 51 [↑](#footnote-ref-16)
17. . همان [↑](#footnote-ref-17)
18. . توالی التأسیس 53 [↑](#footnote-ref-18)
19. . توالی التأسیس 53 [↑](#footnote-ref-19)
20. . البدایة و النهایة 10/263 [↑](#footnote-ref-20)
21. . توالی التأسیس 55 [↑](#footnote-ref-21)
22. . مناقب بیهقی 1/96 و الحلیه 1/70 و توالی التأسیس 54 [↑](#footnote-ref-22)
23. . مناقب بیهقی 1/97 [↑](#footnote-ref-23)
24. . توالی التأسیس 54 [↑](#footnote-ref-24)
25. . مناقب بیهقی 1/102 و رازی 10 و مختصر رازی در حلیة 9/69 و توالی التأسیس 56 [↑](#footnote-ref-25)
26. . معجم الادیاء 17/283 [↑](#footnote-ref-26)
27. . دارمی 1/96 و حاکم در مستدرک 1/92 آنرا روایت کرده اند [↑](#footnote-ref-27)
28. . میان علوی و عباسیان محنت های فراوانی رخ داد بدین خاطر فرمندار یمن دچار واهمه و ترس شد که مبادا مردم عالم علوی خود یعنی شافعی ـ رحمه الله ـ را امام کنند و عیله عباسی قیام کنند [↑](#footnote-ref-28)
29. . مناقب بیهقی 1/105 [↑](#footnote-ref-29)
30. . توالی التأسیس 130 و کتاب تعصب مذهبی محمد عید عباس [↑](#footnote-ref-30)
31. . الانتقاء 97 [↑](#footnote-ref-31)
32. . البدایة و النهایة 10/263 [↑](#footnote-ref-32)
33. . از این داستان متوجه می شویم که سلف با امیران چگونه رفتار کرده اند هر چند مورد ظلم هم واقع شده اند یا زندانی شده باشند ، هرگز به قیام و شورش معتقد نبودند و دنبال زلات امیران نگشته اند ، این امام شافعی ـ رحمه الله ـ است که چگونه او را اذیت کرده اند ولی هرگز زبان به ذم آنها نگشوده است . نگاه به السنة للخلال 1/73 [↑](#footnote-ref-33)
34. . مناقب بیهقی 1/ 159 [↑](#footnote-ref-34)
35. . مناقب بیهقی 1/159 [↑](#footnote-ref-35)
36. . آداب الشافعی 33 [↑](#footnote-ref-36)
37. . شافعی مثل اعرابی بود چون لباس آنها را می پوشید زیرا مدت زیادی در میان آنها باقی مانده بود [↑](#footnote-ref-37)
38. . توالی التأسیس 56 [↑](#footnote-ref-38)
39. . صفة الصفوة2/250 [↑](#footnote-ref-39)
40. . آداب الشافعی 44 [↑](#footnote-ref-40)
41. . توالی التأسیس 72 [↑](#footnote-ref-41)
42. . مناقب بیهقی 1/463 [↑](#footnote-ref-42)
43. . همان [↑](#footnote-ref-43)
44. . مناقب بیهقی 2/283 [↑](#footnote-ref-44)
45. . همان مصدر 1/238 [↑](#footnote-ref-45)
46. . مصدر سابق 1/ 291 [↑](#footnote-ref-46)
47. . مناقب بیهقی 2/293 [↑](#footnote-ref-47)
48. . البدایة و النهایة 10/263 [↑](#footnote-ref-48)
49. . تهذیب الکمال . 3/1161 [↑](#footnote-ref-49)
50. . سفیان بن عیینه ابو محمد کوفی ثقه و حافظ و امام و حجت است . التقریب 245 [↑](#footnote-ref-50)
51. . ابی ملکیه ضعیف واهل مدینه است . التقریب 337 [↑](#footnote-ref-51)
52. . اسماعیل بن عبدالله بن قسطنطین ابو اسحاق مخزومی یکی از دوستان مکی امام و به قسط مقری معروف است در سال 100 هجری به دنیا آمده و قرآن را بر ابن کثیر خوانده . در دوران خود از همه قاری تر و ثقه و ضابط بود . شافعی همه قرآن را بر او خواند . غایة النهایة 1/165 . [↑](#footnote-ref-52)
53. . یکی از یاران مکی که به زنجی معروف بود فقیه و صادق است . بعد از هشت سالگی یا بعد از آن دچار اوهام و گمان فراوانی شده بود . [↑](#footnote-ref-53)
54. . مالک بن انس بن ابی عامر بن عمرو اصبحی ابو عبدالله مدنی فقیه و امام مدینه بود بزرگ متقیان و ثابت قدمان بود حتی امام بخاری می فرماید: صحیح ترین سند ، سند مالک است در سال 93 به دنیا آمد ودر سال 179 هجری وفات کرد . واقدی می گوید: 90 سال سن داشت . التقریب 516. [↑](#footnote-ref-54)
55. . اهل مدینه و ساکن بغداد بوده ، ثقه و حجت است . از طبقه هشتم بود و بدون اشکال حدیث روایت می کرد . التقریب 89. [↑](#footnote-ref-55)
56. . دوست مدنی امام و فردی صادق بود از کتب دیگران حدیث روایت می کرد بعضی مواقع مرتکب اشتباه می شود . نسائی می گوید: حدیثی منکری از عبیدالله عمری روایت کرده است . از طبقه هشتم و در سال 186 هجری وفات فرموده . التقریب 358. [↑](#footnote-ref-56)
57. . یکی از دوستان مدنی امام است ، و خودش فردی صادق می باشد و از طبقه هشتم در سال 200 هجری وفات کرده است . التقریب 468 [↑](#footnote-ref-57)
58. . هشام بن یوسف صنعانی ابو عبدالرحمان قاضی و ثقه است از طبقه هشتم است در سال 297 هجری وفات فرموده . التقریب شماره 7309. [↑](#footnote-ref-58)
59. . مطرف بن مازن صنعانی قاضی است ، علماء در مورد او اختلاف دارند: یحیی بن معین می گوید: دروغ گو است و نسائی می گوید: ثقه نیست . [↑](#footnote-ref-59)
60. . وکیع بن جراح بن ملیح رؤاسی ابو سفیان کوفی ثقه و حافظ و عابد بود یکی از بزرگان طبقه نهم به شمار می آمد . در پایان سال 197 در هفتاد سالگی وفات کرد. التقریب 581. [↑](#footnote-ref-60)
61. . محمد بن حسن شیبانی علامه و فقیه عراق بود ابو عبدالله شیبانی کوفی دوست ابو حنیفه در واسط به دنیا آمده و در کوفه رشد کرده است بعضی از فقه را از ابو حنیفه و بقیه را از ابی یوسف یاد گرفته ، شافعی علم فراوانی از او یاد گرفته و به اندازه ی بار یک شتر از او کتاب یاد داشت کرده است و در مورد او می گوید: هیچ انسان چاقی ندیدم که عاقل باشد مگر محمد بن حسن شیبانی ، اگر بگویم قرآن به لغت او نازل شده فصاحت او را بیان کرده ام . السیر 9/134 و الوسیط 41.

    بیهقی معتقد است که شافعی تنها در رد شیبانی نوشته است و با اصحاب و یاران او مناظره و مباحثه کرده است و قتی به محمد بن حسن خبر دادند که با یارانش مناظره می کند از او خواست که با خودش مناظره کند .

    همچنین روایت شده که شافعی در مقابل هر مسئله ی محمد بن حسن حدیثی روایت می کرد . بیهقی 1/162

    ابن تیمیه موافق بیهقی است در رد رافضی می گوید: رافضی ها می گویند: شافعی شاگرد محمد بن حسن بوده . در جواب آنها می گوییم: چنین نیست چون شافعی با محمد بن حسن نشسته و راه و روش او را شناخته و با مناظره کرده و شافعی اولین مخالف محمد بن حسن بوده و بر او رد نوشته است . منهاج السنة 7/532 [↑](#footnote-ref-61)
62. . مناقب بیهقی 1/471. [↑](#footnote-ref-62)
63. . مصدر سابق 1/467. [↑](#footnote-ref-63)
64. . مصدر سابق 1/477. [↑](#footnote-ref-64)
65. . مصدر سابق 1/477. [↑](#footnote-ref-65)
66. . طبقات ابی یعلی 1/280. [↑](#footnote-ref-66)
67. . مصدر سابق 1/282. [↑](#footnote-ref-67)
68. . السیر 12/587 [↑](#footnote-ref-68)
69. السیر 12/492 . [↑](#footnote-ref-69)
70. السیر 12/58. [↑](#footnote-ref-70)
71. . مناقب بیهقی 2/324 و تهذیب الکمال 1/1161. [↑](#footnote-ref-71)
72. مقدمه المناقب 1/33. [↑](#footnote-ref-72)
73. الرساله 9. [↑](#footnote-ref-73)
74. قوت القلوب 2/227 ـ 228. [↑](#footnote-ref-74)
75. برای آگاهی بیشتر از تالیفات شافعی به کتاب: مناقب البیهقی 1/246 ـ 245، توالی التاسیس 147 ـ 157، معجم الادباء 17/324 ـ 327 والفهرست ابن ندیم 295 ـ 296. [↑](#footnote-ref-75)
76. اللسان 9/158 ـ 159. [↑](#footnote-ref-76)
77. تحریر المقالة 36 این کتاب به صورت دست نوشته در دانشگاه الاسلامیه موجود است. [↑](#footnote-ref-77)
78. او علی بن محمد بن محمد بن خلف منوفی نام دارد که یکی از شارحان رساله ابن ابی زید قیروانی است و در سال 939هـ دارفانی وداع گفته است. نیل الابتهاج در حاشیه دیباج 212 و حاشیه عدوی بر شرح پیشین 1/106. [↑](#footnote-ref-78)
79. العقیدة الاسلامیة بین السلفیة والمعتزلة 21. [↑](#footnote-ref-79)
80. العقائد الاسلامیة بادلتها العقلیة والنقلیة اثر ابن حجر قطری. [↑](#footnote-ref-80)
81. یخاری در کتاب فضائل الصحابة 3/1335 و مسلم 4/1963 روایت کرده اند. [↑](#footnote-ref-81)
82. التفسیر والمفسرون مغراوی 1/17 ـ 20 ، فضل علم السلف علی الخلف والصفات الالهیة فی الکتاب والسنة 57، قواعد المنهج السلفی 35 ومحاضرات فی السلفیة 10 ـ 12. [↑](#footnote-ref-82)
83. الصفات الالهیة 57 ـ 58 و قواعد المنهج السلفی35. [↑](#footnote-ref-83)
84. سیوطی در تفسیر الدر النثور 5/607 آن را به فریابی، سعیدبن منصور، ابن ابی شیبه، عبدبن حمید، محمدبن نصر، ابن المنذر، ابن ابی حاتم، حاکم ـ که صحیحش هم می داند ـ و بیهقی در شعب الایمان نسبت می دهد. [↑](#footnote-ref-84)
85. حاکم در المستدرک 1/93 از طریق ابن عباس وابی هریره روایتش کرده والبانی نیز در الجامع 2934 آن صحیح می داند. [↑](#footnote-ref-85)
86. شرح العقیدة الطحاویة 399. [↑](#footnote-ref-86)
87. الحجة فی بیان المحجة 1/315. مراد وی از حسن وقبح، حسن وقبحی است که پاداش وکیفری بر آن مترتب شود.

    ابن القیم الجوزیة می گوید: درست ترین دیدگاه این است که کردارها چنانکه در ذات خود دارای نفع یا ضرر اند، نیکو یا زشت نیز هستند ولی جز از طریق امر و نهی الهی پاداش وکیفری بدانها تعلق نمی گیرد... همه فسادها واعمال شرم آور در ذات خود زشت وقبیح اند ولی تعلق گرفتن کیفر بدانها مشروط به وجود نصوص شریعت است. مدارج السالکین 1/127 ومجموع الفتاوی 8/90. [↑](#footnote-ref-87)
88. الحجة فی بیان المحجة 1/315. [↑](#footnote-ref-88)
89. مجموع الفتاوی 3/157. [↑](#footnote-ref-89)
90. همان 3/347. [↑](#footnote-ref-90)
91. مجموع الفتاوی 13/27 ـ 29. [↑](#footnote-ref-91)
92. جوهرة التوحید بیت شماره 40. [↑](#footnote-ref-92)
93. ابن تیمیه وقضیة التاویل 151 ـ 157. [↑](#footnote-ref-93)
94. تطهیر الاعتقاد 5. [↑](#footnote-ref-94)
95. تفسیر ابن کثیر 2/220 واضواء البیان 1/234. [↑](#footnote-ref-95)
96. شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة، اصل شماره 777. [↑](#footnote-ref-96)
97. شرح اصول اهل السنة و الجماعة 889 ، و السنة اثر عبدالله‌ 1 / 229 . [↑](#footnote-ref-97)
98. همان 887 . [↑](#footnote-ref-98)
99. شرح اصول اعتقاد السنة " اصل شماره‌ 741 [↑](#footnote-ref-99)
100. همان 928 . [↑](#footnote-ref-100)
101. مسلم 4/1967 شماره‌ 254 . [↑](#footnote-ref-101)
102. ابوداود 4607 ، ترمذی 2816 ، ابن ماجه‌ شماره‌ 43 ، احمد 4/ 126 و الدارمی 1/44 . این حدیث از عرباض بن ساریه‌ روایت شده‌ است . و ترمذی بعد از ذکر این حدیث گفته‌ است: این حدیث حسن و صحیح است . سنن ترمذی 4/150 . [↑](#footnote-ref-102)
103. مسلم ج 1 حدیث شماره‌ 1 [↑](#footnote-ref-103)
104. شرح اصول اعتقاد اهل السنة شماره‌ 1136 . [↑](#footnote-ref-104)
105. علاقة الاثبات و التفویض بصفات رب العالمین 23- 26 . [↑](#footnote-ref-105)
106. الطبرانی در " المعجم الکبیر 11537 " از ابن عباس این روایت را به‌ سندی ضعیف نقل کرده‌ است و این [↑](#footnote-ref-106)
107. شرح السنة 1/227 [↑](#footnote-ref-107)
108. شرح السنة 1/ 227 . [↑](#footnote-ref-108)
109. شرح السنة 1/229- 230 . [↑](#footnote-ref-109)
110. احتمالا بغوی – رحمه‌الله‌ - به‌ آن عبارت اشاره‌ کند که‌ به‌ پیامبرص نسبت داده‌ شد که‌ گفته‌ است ( اختلاف امتی رحمة ) اختلاف میان امت من مایه‌ی رحمت است ، در حالی که‌ این عبارت اصل و اساسی ندارد و مخالف بیانات نصوص در این مورد می باشد که‌ تفرقی نقمت و عذاب است و اجتماع رحمت و برکت است ( الضعیفة 1/76 . [↑](#footnote-ref-110)
111. البخاری مع الفتح 1/317 ، و مسلم 1/82 . [↑](#footnote-ref-111)
112. مسلم 4/1983 . [↑](#footnote-ref-112)
113. به‌ کتاب " منهج السلف فی العقیدة و اثره فی وحدة المسلمین " نوشته‌ی شیخ دکتر صالح بن سعد السحیمی مراجعه‌ شود [↑](#footnote-ref-113)
114. مقدمة ابن خلدون 458 . [↑](#footnote-ref-114)
115. شرح الطحاویة 117 – 118 ، و بیان تلبیس الجهمیة 1/ 242 . [↑](#footnote-ref-115)
116. الحجة فی بیان المحچة 1/ 317 . [↑](#footnote-ref-116)
117. اساس التقدیس 168 – 173 . [↑](#footnote-ref-117)
118. درء تعارض العقل و النقل 1/4 . [↑](#footnote-ref-118)
119. شرح اصول اعتقاد اهل السنة 1/53 – 54 . [↑](#footnote-ref-119)
120. شرح الکبری " نوشته‌ی سنوسی 502 . [↑](#footnote-ref-120)
121. این سخن و رد آن را در رساله‌ی ابن حجر قطری به‌ نام " تنزیه‌ السنة و القرآن و اضواء البیان 7 / 428 " مطالعه‌ کن . [↑](#footnote-ref-121)
122. الجوهرة شماره‌ 40 . [↑](#footnote-ref-122)
123. مجموع الفتاوی 5/ 39، 41 ، 42 . [↑](#footnote-ref-123)
124. سیر اعلام النبلاء 6/ 399 . [↑](#footnote-ref-124)
125. صون المنطق و الکلام 32 . [↑](#footnote-ref-125)
126. شرح العقیدة الطحاویة 75 . [↑](#footnote-ref-126)
127. الانتفاء 34 [↑](#footnote-ref-127)
128. تلبیس ابلیس 112 . [↑](#footnote-ref-128)
129. همان مصدر [↑](#footnote-ref-129)
130. المغنی فی علم الکلام " نوشته‌ی قاضی عبدالجبار بن احمد همدانی استاد معتزله‌ ، و کتاب العمد ... فی علم الکلام " که‌ این هم از نوشته‌های عبدالجبار است [↑](#footnote-ref-130)
131. شرح الطحاویة 1/ 238 [↑](#footnote-ref-131)
132. میزان الاعتدال 3/ 144 [↑](#footnote-ref-132)
133. مجموع القصائد المفیدة 342 [↑](#footnote-ref-133)
134. مقدمه‌ ابن ماجه‌ شماره‌ 1 [↑](#footnote-ref-134)
135. شرح العقیدة الطحاویة 76 – 77 ، و الصواعق المرسلة 1/ 157 – 170 . [↑](#footnote-ref-135)
136. الصواعق المرسلة 3/ 925 – 926 . [↑](#footnote-ref-136)
137. آجری این را در الشریعة 53 روایت کرده‌ است و امثال آن را در " الدر المنثور 2/ 579 از مجاهد نگاه کن . [↑](#footnote-ref-137)
138. الام 7/298 [↑](#footnote-ref-138)
139. تفسیر ابن جریر طبری 14 / 191 – 291 ، و ابن کثیر 3/70 [↑](#footnote-ref-139)
140. الام 7/298 . [↑](#footnote-ref-140)
141. مناقب البیهقی 1/221 [↑](#footnote-ref-141)
142. مجموع الفتاوی 4/2، 6/354 [↑](#footnote-ref-142)
143. المناقب 1/472 . [↑](#footnote-ref-143)
144. همان مصدر 1/386 [↑](#footnote-ref-144)
145. همان مصدر 1/ 400 [↑](#footnote-ref-145)
146. همان مصدر 1/412 . [↑](#footnote-ref-146)
147. مناقب البیهقی 2/49 . ورد الانتقاد 63 . [↑](#footnote-ref-147)
148. المناقب 2/51 . [↑](#footnote-ref-148)
149. همان مصدر 2/51، 52 ، وردالانتقاد 64 . [↑](#footnote-ref-149)
150. الزاهر فی غریب الفاظ الشافعی ورد الانتقاد نوشته‌ی بیهقی . [↑](#footnote-ref-150)
151. مناقب البیهقی 2/30 ، و سیر اعلام النبلاء 10/20 . [↑](#footnote-ref-151)
152. آداب الشافعی 271 . [↑](#footnote-ref-152)
153. الرسالة / 20 . [↑](#footnote-ref-153)
154. الرسالة / 32-33 . [↑](#footnote-ref-154)
155. شیخ احمد شاکر - رحمه‌ الله‌ - روی استدلال شافعی - رحمه‌ الله‌ - به‌ این آیه‌ در این موضع تعلیقی بدین صورت نوشته‌ است: عصمت مخصوص خدا و کتاب خدا و پیامبران خدا می باشد و ‌هم چنانکه‌ برخی از سلف گفته‌اند خداوند عصمت را برای هیچ کتابی غیر از کتاب خود قرار نداده‌ است ؛ شافعی -رحمه‌ الله‌ - این آیه‌ را در اینجا ذکر کرده‌ است تا به‌ وسیله‌ی آن استدلال نماید که‌ خداوند ایمان به‌ پیامبر ص را با ایمان به‌ ذات خود مقارن قرار داده‌ است، و این موضوع در آیات بسیاری از آیات قرآن آمده‌ است از جمله‌ قول خداوند در آیه‌ی 136 سوره‌ی نساء که‌ می فرماید: ﮋ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮊ النساء: ١٣٦. ( اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد به خدا و پيامبر او و كتابى كه بر پيامبرش فرو فرستاد و كتابهايى كه قبلا نازل كرده بگرويد ) و از جمله‌ قول خداوند که‌ در آیه‌ی 158 سوره‌ی اعراف می گوید: ﮋ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﮊ الأعراف: ١٥٨ (پس به خدا و فرستاده او كه پيامبر درس‏نخوانده‏اى است كه به خدا و كلمات او ايمان دارد بگرويد و او را پيروى كنيد اميد كه هدايت‏شويد ) و در آیه‌ی 8 سوره‌ی تغابن می فرماید: ﮋ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﮊ التغابن: ٨ (پس به خدا و پيامبر او و آن نورى كه ما فرو فرستاديم ايمان آوريد و خدا به آنچه مى‏كنيد آگاه است .

     و ام آن آیه‌ای که‌ شافعی - رحمه‌ الله‌ - آن را در این موضع ذکر کرده‌ است بر مراد او دلالت نمی کند ، زیرا در این آیه‌ امر شده‌ که‌ به‌ خدا و پیامبران به‌ طور عموم ایمان آورده‌ شود ، و علت اشتباه از شافعی این است که‌ ایشان آیه‌ را به‌ لفظ مفرد ( الرسول ) ذکر کرده‌ است و در اصل ربیع هم به‌ همین صورت نوشته‌ شده‌ است و سه‌ بار هم به‌ چاپ رسیده‌ است در حالی که‌ این نوشتار بر خلاف تلاوت است ، و برای کسی که‌ مبتدی باشد چنین وانمود می شود که‌ قرائت مفرد ( الرسول ) هم آمده‌ باشد ؛ هر چند اگر هم یافت شود استدلال بدان برای مراد شافعی مفید فایده‌ نیست ، زیرا این آیه‌ در مورد حال و وضع عیسی ؛ بحث می کند ، پس اگر لفظ آیه‌ (و رسوله‌) هم باشد مراد از آن عیسی است ؛ اما من هیچ قرائتی را حتی در قرائتهای شاذه‌ هم آن را به‌ صورت مفرد نیافتم . الرسالة / 73- 75 . [↑](#footnote-ref-155)
156. مسلم 1/151 [↑](#footnote-ref-156)
157. الرسالة / 78 – 79 . [↑](#footnote-ref-157)
158. الرساله 84 ـ 85. [↑](#footnote-ref-158)
159. الرساله 88. [↑](#footnote-ref-159)
160. الرسالة 88 ـ 89. [↑](#footnote-ref-160)
161. امام احمد4/130 ـ 131 ـ 132، دارمی 1/144، ابوداود 4/328، ترمذی 2/111 روایت کرده اند، ابن ماجه1/5آن را جزو احادیث حسن دانسته و احمد شاکر نیز در الرساله 91 صحیحش می داند. [↑](#footnote-ref-161)
162. المناقب 1/421. [↑](#footnote-ref-162)
163. یعنی مسیحی نیستم تا حدیث پیامبرص را رد نمایم.کسیکه خود را مقلد شافعی می پندارد باید متوجه این حکم شگفت آور باشد که برخلاف امام خود احادیث پیامبر را به بهانه تاویل وامثال آن، رد وتعطیل می کند. [↑](#footnote-ref-163)
164. المناقب 1/474، الحلیة 9/106، توالی التاسیس 63 ومفتاح الجنة 54. [↑](#footnote-ref-164)
165. المناقب 1/475 والحلیة 9/106. [↑](#footnote-ref-165)
166. آداب الشافعی 67، المناقب 1/474 والحلیة 9/106. [↑](#footnote-ref-166)
167. طبقات السبکی 2/138. [↑](#footnote-ref-167)
168. المناقب بیهقی 1/476 والحلیة 9/106. [↑](#footnote-ref-168)
169. المناقب 1/528 والحلیة 9/110. [↑](#footnote-ref-169)
170. المناقب 1/473 و توالی التاسیس 93. [↑](#footnote-ref-170)
171. المناقب 1/472 والحلیة 9/17. [↑](#footnote-ref-171)
172. المناقب 1/471 والحلیة 9/209. [↑](#footnote-ref-172)
173. المناقب 1/471 وتوالی التاسیس 57. [↑](#footnote-ref-173)
174. المناقب 1/476 وتوالی التاسیس 63. [↑](#footnote-ref-174)
175. المناقب 1/477. [↑](#footnote-ref-175)
176. المناقب 1/477 والحلیة 9/109. [↑](#footnote-ref-176)
177. چنانچه ملاحظه می شود دانشمندان علم کلام از آغاز کارشان سنت را انکار واکنون نیز چنین دیدگاهی دارند. [↑](#footnote-ref-177)
178. شافعی بعدا به ذکر مثالهایی در پاسخ به ایشان می پردازد. [↑](#footnote-ref-178)
179. امام شافعی – رحمه الله – تقلید را مذموم وناپسند می دانست که بعدا به دیدگاه ایشان در این باره اشاره خواهیم نمود. [↑](#footnote-ref-179)
180. کتاب جماع العلم 21 ـ 23. [↑](#footnote-ref-180)
181. الرسالة / 28- 29 [↑](#footnote-ref-181)
182. این روایت موضوع است به‌ کتاب " کشف الخطا 1/86 ، و الرساله‌ 224" نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-182)
183. سند آن ذکر شد [↑](#footnote-ref-183)
184. الرسالة / 224- 226 [↑](#footnote-ref-184)
185. شرح ابن حجر نخبة الفکر 4/8 ، و الاحکام آمدی 2/31 . [↑](#footnote-ref-185)
186. 357 – 359 . [↑](#footnote-ref-186)
187. علامه احمد شاکر- رحمه الله – در ارزیابی سخنان شافعی می گوید: شبیه همین بیانات را در کتاب "اختلاف الحدیث" که در حاشیه جلد هفتم "الام 2/38" چاپ شده وهمچنین در کتاب "جماع العلم" ، مطالعه نمایید. وی در ادامه می گوید: هرکس سخنان ایشان را دریابد به این نتیجه می رسد که وی به قواعد صحیح دانش حدیث اشاره کرده و پرده از روی آنها برداشته است، وهمچنین می فهمد که شافعی تواناترین پشتیبان حدیث به شمار می آید که در راستای لزوم عمل به احادیث استدلال کرده و در برابر مخالفان حدیث به مقابله برخواسته است، مردمان مکه چه قدر راست گفته اند که ایشان را "ناصرالحدیث" نامیده اند.الرسالة 369. [↑](#footnote-ref-187)
188. اختصار علوم الحدیث 10، تدریب الراوی 22 و لمحات فی اصول الحدیث 11. [↑](#footnote-ref-188)
189. او احمد بن محمد بن حجاج بن عبدالعزیز ابوبکر مروزی است که به علت ورع و فضایلش جزو شاگردان ممتاز امام احمد به شمار می آید و مسایل زیادی را از ایشان روایت کرده و در سال 275 هـ دارفانی را وداع گفته است. طبقات الحنابله 1/56. [↑](#footnote-ref-189)
190. مختصر الصواعق 363 والموضوع از صفحه 355 تا 446. [↑](#footnote-ref-190)
191. همان 363. [↑](#footnote-ref-191)
192. الأحکام 1/107 و مختصر الصواعق 487. [↑](#footnote-ref-192)
193. وی حسین بن علی بن یزید کرابیسی است، نامبرده راستگو وفاضل بوده ولی امام احمد بخاطر اعتقاد لفظی به مخلوق بودن قرآن انتقاداتی از او دارد چون مساله خلق قرآن بدعتی جهمیان محسوب می گردد، او در سال 248 وفات یافته است. التقریب 1337. [↑](#footnote-ref-193)
194. المسوده 240 ومختصر الصواعق 480. [↑](#footnote-ref-194)
195. تدریب الراوی 1/132 وشرح صحیح مسلم 1/20. [↑](#footnote-ref-195)
196. الأحکام آمدی 2/32. [↑](#footnote-ref-196)
197. إرشاد الفحول 49. [↑](#footnote-ref-197)
198. مجموع الفتاوی 18/41 ـ 48. [↑](#footnote-ref-198)
199. شرح الکواکب المنیر 2/248 ـ 249. [↑](#footnote-ref-199)
200. اصول مذهب الامام احمد 269 ـ 286. [↑](#footnote-ref-200)
201. أخبار الأحاد فی الحدیث النبوی 55. [↑](#footnote-ref-201)
202. الاحکام آمدی 2/64 و ارشاد الفحول 48 ـ 49. [↑](#footnote-ref-202)
203. الکفایة 72. [↑](#footnote-ref-203)
204. شرح الاصول الخمسه 269 ـ 672. [↑](#footnote-ref-204)
205. شرح الکوکب المنیر 2/352 ولوامع الانوار البهیه 1/19. [↑](#footnote-ref-205)
206. مختصر الصواعق 2/412. [↑](#footnote-ref-206)
207. مذکرة فی اصول الفقه 104 ـ 105. [↑](#footnote-ref-207)
208. المناقب بیهقی 1/421. [↑](#footnote-ref-208)
209. ترمذی، حدیث شماره 2749، ابن ماجه 1/85 ومسند احمد (4157) همراه تحقیق احمد شاکر. این حدیث از طرقی بسیاری روایت گشته که به حد تواتر رسیده واستاد عبدالمحسن العباد در تحقیق تحت عنوان: دراسة حدیث نضرالله امرءا سمع مقالتی روایة ودرایة، به گردآوری آنها پرداخته است. [↑](#footnote-ref-209)
210. سند این حدیث پیشتر بررسی شد. [↑](#footnote-ref-210)
211. صحیح بخاری 1/157، مسلم 1/148 و الام 1/81. [↑](#footnote-ref-211)
212. الرسالة 401 ـ 408. بیانات شافعی دال بر آن است که ایشان معتقد به یقین بخش بودن خبر آحاد بوده اند. [↑](#footnote-ref-212)
213. الرسالة 414 ـ 417. [↑](#footnote-ref-213)
214. علامه احمد شاکر پیرامون نامه عمرو بن حزم می گوید: نامه ی ارزشمندی است که پیامبر خدا برای مردم یمن نوشت وبه وسیله عمرو برایشان فرستاد، سپس نامه مزبور پیش برخی از افراد خانواده عمرو پیدا شد ومردم آن را روایت نمودند.

     دانشمندان در رابطه با متصل یا منقطع بودن سندش تحقیقات زیادی انجام داده اند که دیدگاه معتبر از نظر ما متصل بودنش است. حاکم در کتاب: المستدرک 1/395 ـ 397 حدیث مزبور را به صورت مبسوط آورده و تصحیحش کرده و سیوطی نیز در کتاب: الدر المنثور 1/343 از وی نقل نموده است. السالة 423.

     ابن عبد البر می گوید: نامه ابن حزم به صورت مسند روایت گشته و نزد دانشمندان چنان شهرت یافته که نیازی به سند ندارد. الموطأ 1/199. [↑](#footnote-ref-214)
215. الرسالة 417 ـ 423. [↑](#footnote-ref-215)
216. همان 424. [↑](#footnote-ref-216)
217. همان 457. [↑](#footnote-ref-217)
218. همان 459 ـ 460. [↑](#footnote-ref-218)
219. روضة الناظر 343. [↑](#footnote-ref-219)
220. ترمذی در تفسیر سوره برائت 4/341 ـ 342 آن را روایت کرده ومی گوید: حدیث غربی است که جز از طریق عبدالسلام بن حرب وغطیف بن اعین روایت نشده وایشان هم معروف نیستند. ابن حجر در کتاب التقریب، شرح حال شماره: 5364 غطیف را ضعیف می پندارد. [↑](#footnote-ref-220)
221. جامع بیان العلم 2/109 ـ 115. [↑](#footnote-ref-221)
222. همان 2/117. [↑](#footnote-ref-222)
223. جامع بیان العلم 116 ـ 117. [↑](#footnote-ref-223)
224. همان 2/37. [↑](#footnote-ref-224)
225. مجموع الفتاوی 2/203 ـ 204. [↑](#footnote-ref-225)
226. جماع العلم 12. [↑](#footnote-ref-226)
227. الرسالة 42. [↑](#footnote-ref-227)
228. المناقب 1/473، آداب الشافعی 67 ـ 68 و الحلیة 9/106 ـ 107. [↑](#footnote-ref-228)
229. المناقب 1/472 و توالی التاسیس 63. [↑](#footnote-ref-229)
230. رسالة السبکی از مجموعه: الرسائل المنیریة 3/98. [↑](#footnote-ref-230)
231. المناقب 1/172. [↑](#footnote-ref-231)
232. مختصر المزنی 1 . [↑](#footnote-ref-232)
233. ایشان – رحمه الله – می گویند: هرکه پیرو سنت پیامبر خداص باشد موافق وی هستم وهرکس آن را وانهد از او سرپیچی خواهم کرد [↑](#footnote-ref-233)
234. جامع بیان العلم2/97، درءتعارض العقل والنقل5/69 [↑](#footnote-ref-234)
235. منهاج السنة5/81 ، البته محقق آن راچع به صحت وسقم این سخن اظهار نظری ننموده است. در کتاب الابانة اثرابن بطة1/332 نیز بدان اشاره شده است. [↑](#footnote-ref-235)
236. جامع بیان العلم2/97، منهاج السنة6/81. [↑](#footnote-ref-236)
237. الرسالة596ـ598. [↑](#footnote-ref-237)
238. الام7/265، نظیر همین سخنان را از قول امام احمد در کتاب إعلام الموقعین1/30ـ31 ببینید. [↑](#footnote-ref-238)
239. مناقب بيهقي1/443 ، مناقب رازی49، منهاج السنة6/81ودرءتعارض العقل والنقل5/31. [↑](#footnote-ref-239)
240. إعلام الموقعین1/49. [↑](#footnote-ref-240)
241. اللسان15/372. [↑](#footnote-ref-241)
242. مفردات راغب548. [↑](#footnote-ref-242)
243. اللسان9/351. [↑](#footnote-ref-243)
244. الاعتصام 1/36. [↑](#footnote-ref-244)
245. الاعتصام1/37. [↑](#footnote-ref-245)
246. صحیح بخاری، کتاب التراویح، باب: فضل من قام فی رمضان2/707. [↑](#footnote-ref-246)
247. مناقب البیهقی1/469. [↑](#footnote-ref-247)
248. حلیةالاولیاء9/113والباعث علی انکار البدع15. [↑](#footnote-ref-248)
249. مناقب البیهقی1/470. [↑](#footnote-ref-249)
250. همان2/148. [↑](#footnote-ref-250)
251. بخشی از حدیث عرباض بن ساریة که درمسند امام احمد4/126، ابوداود6407، ترمذی2676وابن ماجه42ـ44آمده است. [↑](#footnote-ref-251)
252. مسند امام احمد1/191، ابن ماجه1328واحمد شاکر نیز تصحیحش نموده است. [↑](#footnote-ref-252)
253. اقتضاءالصراط المستقیم2/588. [↑](#footnote-ref-253)
254. به باب پنجم همین کتاب مراجعه فرمایید. [↑](#footnote-ref-254)
255. الام6/205و206. [↑](#footnote-ref-255)
256. آداب الشافعی187، مناقب البیهقی1/468والسنن الکبری10/208. [↑](#footnote-ref-256)
257. همان. [↑](#footnote-ref-257)
258. الام6/206. [↑](#footnote-ref-258)
259. پیشتربه سندش اشاره شد. [↑](#footnote-ref-259)
260. سنن دارمی1/108. [↑](#footnote-ref-260)
261. همان1/110. [↑](#footnote-ref-261)
262. البدع والنهی عنها اثرابن وضاح47. [↑](#footnote-ref-262)
263. مناقب البیهقی1/175. [↑](#footnote-ref-263)
264. همان. [↑](#footnote-ref-264)
265. همان 1/459وآداب الشافعی184. [↑](#footnote-ref-265)
266. مناقب البیهقی1/407. [↑](#footnote-ref-266)
267. همان1/470. [↑](#footnote-ref-267)
268. همان، معنای این سخنان این است که آن فرد قدری مذهب از آغاز نمودن وصیت نامه با بسم الله...چنین برداشت نمود که امام همچون اهل سنت می نویسد: مرگ، نیکی وبدی مقدر ودر نقشه قبلی خدا مقررگشته است، اوهم که اعتقادی بدان نداشته ولذا آن را به زمانه نسبت داده است. [↑](#footnote-ref-268)
269. همان. [↑](#footnote-ref-269)
270. جامع بیان العلم2/95ـ96. [↑](#footnote-ref-270)
271. آداب الشافعی182ومناقب البیهقی1/454. [↑](#footnote-ref-271)
272. مناقب البیهقی1/454والامربالاتباع والنهی عن الابتداع اثرسیوطی71. [↑](#footnote-ref-272)
273. آداب الشافعی186، اللالکائی1/146والبیهقی1/463. [↑](#footnote-ref-273)
274. البغوی فی شرح السنة1/218، ابن عبدالبرفی الإنتفاء80، أبونعیم فی الحلیة9/16والبیهقی فی المناقب1/462. [↑](#footnote-ref-274)
275. تاران نقطه ای در دریای سرخ است که امواجش متلاطم وکشتیهای زیادی در آن غرق می شوند، معجم البلدان2/.6گویا فرعون ودارودسته اش در آن غرق شدند. [↑](#footnote-ref-275)
276. [↑](#footnote-ref-276)
277. مناقب البیهقی1/485. [↑](#footnote-ref-277)
278. همان/454ـ455. [↑](#footnote-ref-278)
279. همان1/463. [↑](#footnote-ref-279)
280. مناقب البیهقی465ـ467. [↑](#footnote-ref-280)
281. مناقب الشافعی100ـ106. [↑](#footnote-ref-281)
282. تبیین کذب المفتری333ـ359. [↑](#footnote-ref-282)
283. کتاب: الارشاد الی قواطع الادلة فی اصول الاعتقاد، اثر: ابوالمعالی عبدالملک جوینی است.البدایة والنهایة12/128. [↑](#footnote-ref-283)
284. حفص فردی مبتدع وگمراه بود. [↑](#footnote-ref-284)
285. مجموع الفتاوی4/6. [↑](#footnote-ref-285)
286. شرح السنة1/38. [↑](#footnote-ref-286)
287. الایمان ابو عبید66. [↑](#footnote-ref-287)
288. الشریعة اثر آجری119. [↑](#footnote-ref-288)
289. شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة4/830. [↑](#footnote-ref-289)
290. همان1/173وفتح الباری1/47. [↑](#footnote-ref-290)
291. التمهید9/238. [↑](#footnote-ref-291)
292. الاعتقاد180. [↑](#footnote-ref-292)
293. السنة1/307، حدیث شماره 726. [↑](#footnote-ref-293)
294. الایمان292. [↑](#footnote-ref-294)
295. همان162. [↑](#footnote-ref-295)
296. شرح السنة1/39. [↑](#footnote-ref-296)
297. همان163. [↑](#footnote-ref-297)
298. الشریعة آجری119. [↑](#footnote-ref-298)
299. او عبدالرحمن بن ابی حاتم بن ادریس رازی است، هم خودش حافظ بوده و هم پدرش به این مقام نائل آمده بود که در سال327هـ دارفانی را وداع گفته است.المیزان2/587. [↑](#footnote-ref-299)
300. وی محمد بن ادریس بن منذر داود بن مهران عطفانی حنظلی کنیه اش ابو حاتم رازی است ویکی از چهره های سرشناس دین می باشد که در سال195تولد یافته ودر سال277هـ وفات یافته است.طبقات الشافعیة1/299. [↑](#footnote-ref-300)
301. نام وی حرملةبن یحی بن حرملة بن عمران ابوحفص تجیبی مصری است ویکی از شاگردان شافعی می باشد ودر سال 243یا244هـ فوت کرده است.التقریب156. [↑](#footnote-ref-301)
302. حفص الفرد مبتدع بوده است، نسائی راجع به او می گوید: متکلم بوده واحادیثش از درجه اعتبار ساقط اند وشافعی در مناظره ای که با وی داشته تکفیرش نموده است.اللسان2/33. [↑](#footnote-ref-302)
303. شرح حال مصلاق را در هیچ منابعی ندیده ام، اباضیه شاخه ای از خوارج که تاکنون نیز به حیات خویش ادامه داده اند، برای آگاهی بیشتر از ایشان به کتاب الاباضیة اثر: صابر طعیمة مراجعه فرمایید. [↑](#footnote-ref-303)
304. ابن ابی حاتم در کتاب آداب الشافعی منافبه191، اللالکائی5/962، بیهقی د رکتاب مناقب شافعی با سند خود1/387، الحلیة9/115، تاریخ ابن عساکر14/406، طبقات الشافعیة ابن کثیر ق14/أ وابن تیمیه در کتاب الایمان، به این اثر اشاره کرده اند وسندش صحیح می باشد.

     این اثر پرده از روی مذهب شافعی در موضوع ایمان برمی بردارد واثبات می نماید که با مذهب سلف تطابق کامل دارد.البته حمایت ایشان از مصلاق اباضی مذهب درمسأله ورود اعمال در مفهوم ایمان به معنای موافقتش با وی در سایر اصول مذهبش نیست، اباضیها دراین مسأله با اهل سنت همگام اند ولی در موضوع کاهش یافتن ایمان، مرتکب گناه کبیره ودیگر مسائل مشهور از ایشان مخالف اهل سنت هستند، از این رو شافعی در این خصوص به دفاع از او برخواست زیرا حفص از مرجئه هایی بود که معتقد به ورود اعمال در حقیقت ایمان نیستند. [↑](#footnote-ref-304)
305. اوربیع بن سلیمان بن عبدالجبارمرادی ابو محمد مؤذن است که یکی از شاگردان شافعی، مورد اعتماد وراوی کتابهای ایشان می باشد ودر سال270هـ دارفانی را وداع گفته است.التقریب206. [↑](#footnote-ref-305)
306. بیهقی در المناقب1/385، ابن عبدالبر در الانتقاء81، ذهبی در السیر10/32، ابن عساکر در تاریخ دمشق14/406، ابن کثیر در طبقات الشافعیة14، ابن حجر در توالی التأ سیس110وابن القیم در عون المعبود شرح سنن ابی داود12/450، این اثر را آورده اند. [↑](#footnote-ref-306)
307. المناقب بیهقی1/440، تاریخ دمشق ابن عساکر14/406ودیوان اشعار شافعی54. [↑](#footnote-ref-307)
308. ابوالعباس اصم محمد بن یعقوب بن یوسف بن معقل اموی است که ارباب امویان وموسوم به محدث مشرق زمین می باشد.حاکم راجع به وی می گوید: هفتاد وشش سال داشت وصداقت و صحت احادیثش مورد اطمینان همگان بود، در سال346هـ وفات یافت ، او جدای از اصم معتزلی مذهب است.تذکرةالحفاظ3/860. [↑](#footnote-ref-308)
309. فتح الباری1/47. [↑](#footnote-ref-309)
310. الحلیة9/115. [↑](#footnote-ref-310)
311. الام4/289ـ290، شعب الایمان بیهقی1/106والمناقب1/385. [↑](#footnote-ref-311)
312. امام ابن ابی العز حنفی در شرح خود بر عقیدةالطحاویة23می گوید: در اینجا مسائلی هست که فقها از آنها بحث کرده اند، مثل اینکه اگر کسی نماز خواندویا دیگر آداب اسلامی را انجام داد ولی شهادتین را برزبان جاری نساخت آیا مسلمان محسوب خواهد شد یانه؟ابوالعزدر پاسخ این سؤال می گوید: رأی صحیح این است که مسلمان به شمار می آید.شافعی–رحمه الله- نیز چنین دیدگاهی داردوتازمانی که واقعیت امر روشن می شوددست از سرش برداشته خواهد شد.دلیل این دیدگاه ایشان نیز این است که وی نماز را داخل مفهوم ایمان می داند ونماز هم عمل محسوب می شود. [↑](#footnote-ref-312)
313. احمد در مسند1/191، ابویعلی2/158، اسماعیل قاضی درکتاب: فضل الصلاةعلی النبی وهیثمی درالزوائد2/287این حدیث را روایت کرده اند، هیثمی پیرامون آن می گوید: این حدیث را احمد روایت نموده وراویانش معتبر می باشند. [↑](#footnote-ref-313)
314. طبرانی در الکبیر3/128، بیهقی در الشعب حدیث شماره171وسیوطی در الجامع الصغیراین حدیث را روایت نموده اند، در فیض القدیر شرح جامع الصغیر6/232آمده وحسن دانسته شده است.حدیث مزبوراز طرق متعددی روایت شده که برخی از آنها موصول وبرخی مرسل اندوهیچ کدامشان خالی از ضعف نمی باشدولی در مجموع دلالت براین دارندکه اصلی برایش وجود دارد ولذا کسانی همچون سیوطی ودیگران آن را جزواحادیث حسن برشمارده اند. واژه«نسی»دراینجا به معنای «ترک: فروگذاشت»می باشد، چنانکه در قرآن آمده است: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﮊ طه: ١٢٦ القول البدیع152. [↑](#footnote-ref-314)
315. الام2/239ـ240والمناقب بیهقی1/386.

     ابن القیم الجوزیةدر این باره می فرماید: دانشمندان پیرامون صلوات فرستادن برپیامبر به هنگام ذبح حیوان، اختلاف نظردارند: شافعی آن را مستحب دانسته وکسانی دیگراز جمله پیروان ابوحنیفه-رحمه الله-با وی مخالفت کرده اند، چه ایشان درود فرستادن را در این مقام مکروه می دانند، نویسنده المحیط ضمن اشاره به این قضیه دلیلش را چنین ذکر می کندکه: چون شائبه ذکر نام غیر خدا درآن وجود دارد.

     پیروان امام احمد-رحمه الله-در این باره اختلاف نظردارند: قاضی ویارانش آن را مکروه می دانند، ابوالخطاب در«رؤوس المسائل»بدان اشاره نموده است، ابن شاقلامی گویدچون شافعی بدان اعتقاداست، مستحب می باشدجلاءالافهام240والمغنی ابن قدامة8/541.دلیل آنکه شافعی ذکرخدا، تکبیر وصلوات برپیامبر راجزوایمان دانسته، این است که وی ایمان را قول، عمل ونیت می داند، صحت اعتقادایشان درباره ی جواز توسل به صلوات نیزاز همین امر نشات می گیرد، چون صلوات فرستادن جزو اعمال انسان به شمار می آید، ولی چنانچه بدعت گذاران انجام می دهند، توسل به ذات یا جاه ومقام پیامبررا انجام نداده است. [↑](#footnote-ref-315)
316. شرح اصول اعتقاد اهل السنةوالجماعة5/886، جامع العلوم والحکم25والایمان ابن تیمیة197.این سخنان را در الام ندیده ام. [↑](#footnote-ref-316)
317. مستنصربالله حکم بن عبدالرحمن ناصراست که ازجزوبهترین پادشاهان ودانشمندان به شمار می آیدودرسال366هـ دارفانی را وداع گفته است.البدایةوالنهایة1/385. [↑](#footnote-ref-317)
318. الزهراءشهرکوچکی نزدیک قرطبه است.معجم البلدان3/161. [↑](#footnote-ref-318)
319. عطف اعمال بر ایمان از جمله مهمترین دلایل کسانی است که کردارها را از مفهوم ایمان خارج کرده اند و دلیلی پوچ وبی ارزش محسوب می گردد، زیرا عطف همواره برای مغایرت نیست بلکه گاهی به منظوربیان اهمیت چیزی از قبیل عطف بعض بر کل است چنانکه خداوند می فرماید: ﮋ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮊ البقرة: ٩٨ جبریل ومیکال با وجود آنکه در شمار ملائکه اند ولی خداوند بخاطر والایی مقام ومنزلتشان نامشان را به صورت مستقل ذکرفرموده است، عطف اعمال برایمان نیز از همین قبیل می باشد نه اینکه با او مغایرتی داشته باشد. برای توضیح بیشتراین موضوع به کتاب الایمان ابن تیمیة163مراجعه فرمایید.

     به این عبارت اخیر ربیع که می گوید: با عقاید اهل سنت از مصربیرون رفت، دقت کن که دال برعلاقه شدید سلف به سلامت عقیده وپیراسته بودنش از اوهام وخرافات است، گرچه از نظر مخالفان کم اهمیت جلوه دهد.مفهوم بیانات ایشان این رامی رساند که: هرکس اعمال را از مفهوم ایمان خارج نماید، درزمره اهل سنت محسوب نمی گردد.این جملات را با مذهب متاخرین که خود را منتسب به امام شافعی می دانند، مقایسه کن که از لحاظ روش استدلال ونتیجه گیری تفاوت زیادی با هم دارند. [↑](#footnote-ref-319)
320. آداب الشافعی ومناقبه191، اللالکائی5/886، المناقب بیهقی1/386، احکام القرآن1/40، توالی التاسیس ابن حجر110، تاریخ دمشق ابن عساکر14/406، تبیین کذب المفتری341، طبقات الشافعیةابن کثیر14والایمان ابن تیمیة196. [↑](#footnote-ref-320)
321. شیخ الاسلام –رحمه الله- می گوید: مرجئه کسانی اند که معتقدند: ایمان از مجموع تصدیق درونی و گفتار زبانی پدید می آید ولی اعمال داخل مفهومش نمی گردند، مرجئه ها به سه گروه تقسیم می شوند:

     گروه اول ـ که بیشترینشان را تشکیل داده و ابوالحسن اشعری درکتاب خودبه اقوال ایشان اشاره می کند ـ: معتقدندایمان تنها اعتقاد درونی است، سپس برخی از آنان می گوینداعمال درونی هم داخل آن می گردند.برخی دیگراز همین گروه همچون جهم وصالحی، اعمال را داخل آن نمی کنند.

     گروه دوم: براین باورند که ایمان مجرد تلفظ زبانی است، تنها کرامیه ها این دیدگاه دارند.

     گروه سوم: عقیده دارند که ایمان عبارت از تصدیق قلبی وتلفظ زبانی می باشد، اهل فقه وعبادت به این دیدگاه شهرت یافته اند.آنگاه ابن تیمیه به رد همه آنها می پردازد.الایمان183ـ 184. [↑](#footnote-ref-321)
322. نحوه دلالت آیه بر آن بدین گونه است که: خداوند دراین آیه اعمال را دین نام نهاده وما را به انجام مخلصانه آنها برای وی فرمان داده است ومرجئه اعمال را از مفهوم ایمان خارج نموده اند. [↑](#footnote-ref-322)
323. بسیاری ازأئمه این دیدگاه راذکرکرده و به امام شافعی-رحمه الله-نسبت داه اند، برای آگاهی بیشتر ازآن کتابهای زیررابه عنوان نمونه مطالعه بفرمایید: شرح اصول اعتقاد اهل السنة4/832، الاعتقادبیهقی180، فتح الباری1/47وجامع العلوم والحکم25. [↑](#footnote-ref-323)
324. شاید مقصودش از سنت، حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه پیرامون نقصان دین زنان باشد، که در آینده بدان اشاره خواهیم نمود. [↑](#footnote-ref-324)
325. الشریعة112. [↑](#footnote-ref-325)
326. همان. [↑](#footnote-ref-326)
327. همان. [↑](#footnote-ref-327)
328. التمهید9/238ـ252. [↑](#footnote-ref-328)
329. مجموع فتاوی شیخ الاسلام7/506. [↑](#footnote-ref-329)
330. صحیح البخاری، کتاب الحیض1/116 وصحیح مسلم1/86. [↑](#footnote-ref-330)
331. بخاری ومسلم روایتش کرده اند، فتح الباری1/44وشرح نووی برصحیح مسلم1/6. [↑](#footnote-ref-331)
332. صحیح مسلم2/22. [↑](#footnote-ref-332)
333. برای آگاهی بیشتراز این موضوع به کتاب الایمان ابن تیمیه والایمان ابن منده وامثال آنها مراجعه فرمایید. [↑](#footnote-ref-333)
334. کتاب الحلیةابونعیم9/115. [↑](#footnote-ref-334)
335. به بحث مزبورمراجعه فرمایید. [↑](#footnote-ref-335)
336. یعنی سبکی پسرکه در کتاب طبقات الشافعیة1/130 بدین موضوع اشاره می کند. [↑](#footnote-ref-336)
337. التمهید9/252. [↑](#footnote-ref-337)
338. آداب الشافعی ومناقبه192. [↑](#footnote-ref-338)
339. شرح اصول اعتقاد اهل السنةوالجماعة5/886، 890و957. [↑](#footnote-ref-339)
340. الحلیة9/115. [↑](#footnote-ref-340)
341. الاعتقاد180والمناقب1/385. [↑](#footnote-ref-341)
342. الانتقاء81. [↑](#footnote-ref-342)
343. تاریخ دمشق14/406 أـ ب. [↑](#footnote-ref-343)
344. مناقب الشافعی130ـ132. [↑](#footnote-ref-344)
345. تهذیب الاسماءواللغات1/66. [↑](#footnote-ref-345)
346. الایمان292. [↑](#footnote-ref-346)
347. سیراغلام النبلاء10/32. [↑](#footnote-ref-347)
348. عون المعبود12/450. [↑](#footnote-ref-348)
349. فتح الباری1/47. [↑](#footnote-ref-349)
350. الایمان197. [↑](#footnote-ref-350)
351. جامع العلوم والحکم25. [↑](#footnote-ref-351)
352. این تفسیر شافعی برای واژه مساجد از بزرگانی همچون: سعید بن مسیب، طلق بن حبیب، عطاء وسعید بن جبیرنیز روایت شده است، واز قتاده، عکرمه وابن عباس نقل شده که مراد از آن اماکن عبادت است، یعنی موحدانه خدارا درآنها پرستش نموده واز شرک بپرهیزید.حسن بصری می گوید: مقصود از آن همه نقاط سرزمین می باشد زیرا زمین برای پیامبر سجده گاه وپاکیزه قرار داده شده است.

     گروهی از مفسرین همچون: ابن جریر طبری، ابن کثیروقرطبی دیدگاه دوم (دیدگاه ابن عباس ودیگران) را ترجیح داده اند ولذارآی شافعی ضعیف می باشد.تفسیرطبری29/117، ابن کثیر4/431وتفسیرقرطبی19/20. [↑](#footnote-ref-352)
353. صحیح بخاری1/23حدیث شماره40، مسلم حدیث شماره525 وتفسیرابن جریر2/16. [↑](#footnote-ref-353)
354. مناقب الشافعی1/387ـ 393.امام احمد راجع به نقل مزبور می گوید: این پاسخها را به صورت مفصل تر ازابوعبید دیده ام، اگرهردوی آنها درست باشند احتمال داردابوعبید آن راازشافعی برگرفته وچیزهایی بدان افزوده باشدو احتمال دارداین ماجرابرای هردوی ایشان رخ داده باشد.

     خلاصه اینکه: نصوص بالا ودیگرنصوص منقول از شافعی پرده ازروی دیدگاه ایشان پیرامون ایمان برمی داردوآن اینکه ایمان از نظروی عبارت ازگفتار، کردارونیت است که با عبادات افزایش وبراثرنافرمانیها کاهش می یابد.شافعی این عقیده راازنصوص قرآن برگرفته که یا به صورتی صریح وبدون ابهام بدان اشاره نموده ویامی توان از آن برداشت کرد وقبلا نیز به پاره ای از دلایل سلف دراین زمینه اشاره کردیم. [↑](#footnote-ref-354)
355. الایمان410. [↑](#footnote-ref-355)
356. الشریعة136. [↑](#footnote-ref-356)
357. الایمان ابن تیمیه67. [↑](#footnote-ref-357)
358. الشریعة137. [↑](#footnote-ref-358)
359. مسلم روایت کرده است 1/218. [↑](#footnote-ref-359)
360. الشریعة140. [↑](#footnote-ref-360)
361. السنة ابوبکر خلال3/597. [↑](#footnote-ref-361)
362. الایمان ابوعبید69ـ70والایمان ابن تیمیه397. [↑](#footnote-ref-362)
363. شرح الکواکب المنیر47. [↑](#footnote-ref-363)
364. مناقب الشافعی رازی147. [↑](#footnote-ref-364)
365. زیرا اصول ومنهج ایشان یکی است واختلاف مزبور بسان اختلاف در فروعیات می باشد، برعکس اختلاف خلف با سلف که چون به اختلاف در اصول ، روش، اعتبارادله وطبعا نتیجه برمی گردد، اثرات منفی برعقاید گذاشته واختلافاتی پدید آورده است. [↑](#footnote-ref-365)
366. فتح الباری1/55. [↑](#footnote-ref-366)
367. فتح الباری1/114. [↑](#footnote-ref-367)
368. تعظیم قدرالصلاة2/575تآلیف محمد بن نصرمروزی متوفای394هـ السیر14/33. [↑](#footnote-ref-368)
369. الایمان1/321اثرحافظ محدث ابو عبدالله محمد بن اسحاق متوفای395هـ.السیر14/188. [↑](#footnote-ref-369)
370. همان311. [↑](#footnote-ref-370)
371. اوعبد الملک بن مهران میمونی رقی ازیاران امام احمد بوده که امام وی رابیش از دیگران مورد احترام قرار می داد، درسال274هـ وفات یافته است.السیر13/90. [↑](#footnote-ref-371)
372. حدیث ایشان همان حدیثی است که جبریل پیرامون اسلام، ایمان واحسان از پیامبرسؤال کرد، که پیامبرخدا میان اسلام وایمان جدایی انداخت.صحیح مسلم1/36. [↑](#footnote-ref-372)
373. حدیث سعد این است که می گویدگروهی آمدند خدمت پیامبر خدا ایشان نیز به هریک از آنها چیزی داد جزیک نفرکه از نظر من مهمترازهمه بود، رفتم خدمتشان آهسته عرض کردم: چرا به فلانی ندادی به خدا قسم او را مؤمن می دانم فرمود: مؤمن یا مسلمان، کمی ساکت ماندم و سپس دیدگاهم نسبت به وی قوت گرفت و بازگفتم: چرا فلانی را استثناء نمودی؟ قسم به خدا او را مؤمن می دانم فرمود: مؤمن یا مسلمان؟ من ازبیم اینکه مبادا وارد دوزخ گردد به او خواهم داد در حالیکه دیگران نزد من محبوبتر هستند.فتح الباری3/34. [↑](#footnote-ref-373)
374. حدیث وی همان حدیث مشورعمربن خطاب می باشد.بخاری1/114ومسلم1/39. [↑](#footnote-ref-374)
375. امام حافظ، حجت، فقيه، شيخ الاسلام ابوبكر احمد ابن ابراهيم بن اسماعیل بن عباس جرجانی اسماعیلی شافعی، شيخ شافعيان، متولد 277 و فات ايشان 371 بود. (السير 16/292) [↑](#footnote-ref-375)
376. مسلم درصحیح خود1/46 روایت نموده است و در آن آمده: پیامبر ایشان رابه چهار چیز دستور داد وازچهار چیز جلوگیری کرد، راوی می گوید: آنان را به اعتقاد وایمان به خدا فرمان داد وفرمودآیا می دانید ایمان به خدا چیست؟گفتند: خداوپیامبرش داناتر اند، فرمود: ایمان به خدا عبارت ازگواهی دادن به یکتایی او و رسالت محمد، برپایی نماز، پرداخت زکات، روزه رمضان و ادای خمس غنایم می باشد. [↑](#footnote-ref-376)
377. امام احمد در مسند خود/114روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-377)
378. بخاری روایت کرده است، فتح الباری1/126. [↑](#footnote-ref-378)
379. جامع العلوم والحکم26ـ27. [↑](#footnote-ref-379)
380. درآیات: 106/مائده و2/طلاق. [↑](#footnote-ref-380)
381. درآیات: 282/بقره، 15/نساءو4/نور. [↑](#footnote-ref-381)
382. الام5/280. [↑](#footnote-ref-382)
383. صحیح مسلم1/382، سنن ابوداود1/244ـ245 ازمعاویةبن حکم، مناقب الشافعی بیهقی1/395، کتاب التوحیدواثبات صفات الرب اثرابن خزیمه1/280والایمان ابن تیمیه398. [↑](#footnote-ref-383)
384. ابن عبدالبرمی گوید: مالک هم گفته عمربن حکم روایتش نموده است، حال آنکه چنان چیزی از نظرهمه محدثین غلط است زیرا درمیان صحابه فردی به اسم عمربن حکم وجود ندارد بلکه چنانکه راویان حدیث مزبور می گویند معاویةبن حکم است.ایشان یکی از اصحاب مشهور و این حدیثش هم معروف است ولی عمربن حکم تابعی وساکن مدینه بوده است. [↑](#footnote-ref-384)
385. الام5/280ـ281ومناقب الشافعی1/294. [↑](#footnote-ref-385)
386. الموطأ2/777، کتاب التوحیدابن خزیمه1/287ومناقب الشافعی1/395. [↑](#footnote-ref-386)
387. او ابوعلی حسن بن محمد بن صباح زعفرانی بزاراست که از سفیان بن عیینه روایت می کند وراوی شافعی نیزمی باشد و در مجلس امام احمد وابوثورنزد شافعی حضورمی یافت و مسؤل بازگوکردن نوشته ها برای ایشان بود.وقتی بازگو کردن کتاب الرساله رابه پایان برد شافعی گفت: تو از کدام قبایل عرب هستید؟ درپاسخ گفت: من عرب تبار نیستم وازاهالی روستایی به نام زعفرانیه می باشم.شافعی گفت: توآقای این روستا هستید.درسال249هـ وفات یافت.الانساب6/280والتقریب شرح حال شماره1281. [↑](#footnote-ref-387)
388. مناقب الشافعی بیهقی1/395. [↑](#footnote-ref-388)
389. المناقب بیهقی1/396. [↑](#footnote-ref-389)
390. شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: پیشینیان پیرامون ارزش واعتبار اسلامی که درآیه آمده است دودیدگاه دارند: گروهی ازعلما ازجمله: حسن بصری، ابن سیرین، ابراهیم نخعی، ابوجعفرباقر، حمادبن زید، احمدبن حنبل، سهل بن عبدالله تستری، ابوطالب مکی وبسیاری ازمحثان ومحققان معتقدند: اسلامشان ارزشمند وموجب استحقاق پاداش وخروج ازکفر ونفاق می گردد.

     گروهی دیگرازجمله شافعی ومحمدبن نصرمروزی براین باورندکه: فرمانبرداری بخاطرحفظ جان واسیرنشدن بسان اسلام آوردن منافقان است وکافرمحسوب می شوندزیرا ایمان وارددلهایشان نشده وچنین کسانی نیزکافراند.

     ابن تیمیه درصفحات: 150، 225، 246و349کتاب الایمان به تشریح معنای آیه بالاپرداخته است، وما نیزپیشترقوی ترین دیدگاه درتفسیرآن را بیان نمودیم که لازم به تکرارنمی باشد.الام6/165.

     ابن جریرطبری پس ازاشاره به اقوال مفسرین در ذیل تفسیراین آیه می گوید: بهترین رأی درتأویل آن همان دیدگاهی است که از زهری نقل کردیم وآن اینکه: خداوند اقرار زبانی این گونه اعراب به ظاهرمؤمن که گفتارشان رابا کردارتایید ننموده وبه صورت مطلق ـ نه اینکه بگویند به خدا وپیامبرش ایمان داریم ـ واژه"آمنا"برزبان جاری کرده اند، به ایشان نسبت می دهد.ولی به آنان دستور می فرماید گفتاری برزبان جاری سازند که شبهه ای برای شنونده ایجاد نکرده وگوینده اش برحق باشد، آن هم بدین صورت تحقق می یابد که بگویند: مسلمان شدیم یعنی وارد دایره دین، اموال وشهادت حق وراستین شدیم.تفسیرطبری29/142ـ143.

     طبری درتفسیر خویش به دیدگاه مجاهد نیز اشاره می کند ومی گوید: ابن حمید برایمان حدیث روایت کرد وگفت: مهران ازسفیان ازمردی ازمجاهد برایمان حدیث نقل کرد که: اسلمنا به معنای استسلمنا(فرمانبردارشدیم) است.26/142.

     ابن تیمیه درتحلیل گفته بالا می گوید: این نقل قول منقطع می باشد چون سفیان مجاهد راملاقات نکرده است.الایمان226. [↑](#footnote-ref-390)
391. الام6/156، 159، 164و167. [↑](#footnote-ref-391)
392. تفصیل باورهای این گروهها رادر کتاب الفصل ابن حزم3/229و247مطالعه بفرمایید. [↑](#footnote-ref-392)
393. این حدیث را امام مسلم درصحیحش3/1333ازعبادة بن صامت بدین مضمون روایت کرده که: پیامبر خدا بیعتی همچون بیعت زنان ازما گرفت وآن اینکه: شریک برای خدا قرارندهیم، دزدی نکنیم، مرتکب زنا نشویم، فرزندانمان را نکشیم ویکدیگر رادشنام ندهیم. هرکه به این اوامر پایبند بود پاداشش نزد خدا است وهرکه هم یکی ازآنها را انجام داد و علیه وی اقامه حد شد کفاره گناهش محسوب می شود ولی خدا گناهش را پنهان نمود سرنوشتش به ایشان موکول می گردد، یا عذابش داده و یامورد مغفرتش قرارمی دهد. [↑](#footnote-ref-393)
394. شرح السنة بغوی1/103. [↑](#footnote-ref-394)
395. فتح الباری1/84. [↑](#footnote-ref-395)
396. همان. [↑](#footnote-ref-396)
397. همان1/64. [↑](#footnote-ref-397)
398. شرح صحیح مسلم2/94. [↑](#footnote-ref-398)
399. شرح صحیح مسلم1/41ـ42. [↑](#footnote-ref-399)
400. الام4/169ومناقب الشافعی بیهقی1/428. [↑](#footnote-ref-400)
401. مناقب الشافعی1/429. [↑](#footnote-ref-401)
402. همان1/429والام5/154. [↑](#footnote-ref-402)
403. الام4/122ومناقب الشافعی1/429. [↑](#footnote-ref-403)
404. الام4/214، مناقب الشافعی1/445واحکام القرآن بیهقی1/289. [↑](#footnote-ref-404)
405. یعنی آیه12سوره ممتحنه که می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﮊ الممتحنة: ١٢ [↑](#footnote-ref-405)
406. صحیح بخاری1/64ومسندشافعی1/15. [↑](#footnote-ref-406)
407. الام6/138، مناقب البیهقی1/427وصحیح ترمذی2/448. [↑](#footnote-ref-407)
408. شاید این همان حدثی باشد که حاکم( 2/14)از ابوهریره روایت کرده است ودرآن آمده: (وماادریک لعل الحدود کفارات لاهلها ام لا)ودرباره آن می گوید: صحیح است وشرایط بخاری ومسلم درآن تحقق یافته وذهبی نیز با آن موافقت کرده است.بیهقی نیز در سنن خود(8/329) روایتش کرده است. [↑](#footnote-ref-408)
409. حاکم درمستدرک خود(4/383)ازابن عمر روایت کرده ومی گویدبراساس شرایط مسلم وبخاری صحیح می باشد وذهبی نیز با وی موافقت کرده است.سلسلة احادیث الصحیحة حدیث شماره663. [↑](#footnote-ref-409)
410. تحفةالاحوذی4/716. [↑](#footnote-ref-410)
411. الام6/138. [↑](#footnote-ref-411)
412. الام4/249واحکام القرآن بیهقی2/47. [↑](#footnote-ref-412)
413. حدیث بالارابخاری8/633ومسلم روایت نموده اند.برای آگاهی بیشتر از این موضوع این کتابهارا مطالعه بفرمایید: تفسیرطبری28/58، الام 4/249ـ250واحکام القرآن بیهقی2/46ـ47. [↑](#footnote-ref-413)
414. کتاب الصلاةابن القیم16ـ15، المغنی ابن قدامه3/351، المجموع نووی3/13، المحلی ابن حزم2/242، نیل الاوطار1/369وشرح السنة2/180. [↑](#footnote-ref-414)
415. مشکل الاثارطحاوی4/228. [↑](#footnote-ref-415)
416. الصلاةابن القیم/33. [↑](#footnote-ref-416)
417. الصلاة/33، الترغیب والترهیب منذری1/393، المغنی ابن قدامه3/351ـ359والمحلی2/242. [↑](#footnote-ref-417)
418. تعظیم قدرالصلاة2/925. [↑](#footnote-ref-418)
419. الصلاة اب القیم37ـ44، تعظیم قدرالصلاة2/988والمغنی3/352. [↑](#footnote-ref-419)
420. الایمان ابن ابی شیبه44، صحیح مسلم1/88، ترمذی4/125وتعظیم قدرالصلاة مروزی2/873. [↑](#footnote-ref-420)
421. صحیح ترمذی4/126 ومی گوید ازنوع احادیث حسن صحیح غریب است، مسنداحمد5/346، الایمان ابن ابی شیبه46وتعظیم قدرالصلاة2/877. [↑](#footnote-ref-421)
422. مسند احمد2/169، ابن حبان254، هیثمی درالمجمع1/292آن رابه طبرانی درالکبیروالاوسط نسبت می دهد وراویان احمد مورد اعتماد هستند ومنذری درالترغیب1/368می گوید: سندش جید است. [↑](#footnote-ref-422)
423. الصلاة ابن القیم46ـ47. [↑](#footnote-ref-423)
424. ترمذی درکتاب الایمان4/124روایتکرده ومی کوید ازنوع احادیث حسن صحیح است، سنن ابن ماجه3973، مسنداحمد5/231وابن القیم درمختصرالصلاة 47ـ48می گویدحدیثی صحیح است. [↑](#footnote-ref-424)
425. بخاری روایت کرده است.فتح الباری1/496. [↑](#footnote-ref-425)
426. امام احمددرمسند4/34و338ونسائی2/112روایت کرده اندوحاکم 1/244نیز آن راصحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-426)
427. تعظیم قدرالصلاة2/873و892والصلاة ابن القیم45ـ50. [↑](#footnote-ref-427)
428. [↑](#footnote-ref-428)
429. الصلاة ابن القیم50ـ51وتعظیم قدرالصلاة مروزی2/892، 905و925. [↑](#footnote-ref-429)
430. ترمذی درالایمان4/126 ومحمد بن نصرمروزی درکتاب تعظیم قدرالصلاة2/904و905روایت کرده اند والبانی نیز درکتاب صحیح الترغیب والترهیب564 آن را صحیح می داند. [↑](#footnote-ref-430)
431. الصلاة ابن القیم/33. [↑](#footnote-ref-431)
432. المغنی3/359. [↑](#footnote-ref-432)
433. المجموع3/13ـ17، نیل الاوطار1/369، شرح السنة2/180وتعظیم قدرالصلاة2/956. [↑](#footnote-ref-433)
434. الام 1/255 ـ 256، مختصر مزنی 34 والسیر 10/33. [↑](#footnote-ref-434)
435. الام1/208. [↑](#footnote-ref-435)
436. ترتیب مسندالشافعی1/14. [↑](#footnote-ref-436)
437. الام1/255. [↑](#footnote-ref-437)
438. فتح الباری1/75وشرح مسلم1/203. [↑](#footnote-ref-438)
439. ترتیب مسند الشافعی1/13ـ14.این حدیث را احمد درمسند5/432ـ433ومالک درالموطأ1/171روایت کرده است.امام مسلم نیز درکتاب زکات /1564شبیه این حدیث راازابوسعیدخدری روایت نموده که درآن آمده است: خالد گفت: آیاگردنش انزنم؟پیامبرفرمود: نه شاید نماز بخواند. [↑](#footnote-ref-439)
440. صحیح بخاری کتاب الانبیاء3/1267ومسلم کتاب الایمان/28. [↑](#footnote-ref-440)
441. مسنداحمد5/315ـ319، سنن ابوداود/425، نسائی1/230وابن ماجه/1401. [↑](#footnote-ref-441)
442. احمد درمسند2/290، ابوداود/864، نسائی2/231وابن ماجه/1425ـ1426روایت کرده اند. [↑](#footnote-ref-442)
443. برای آگاهی بیشتر ازاین موضوع به کتاب الصلاةابن القیم33ـ37ونیل الاوطار1/373مراجعه فرمایید. [↑](#footnote-ref-443)
444. الصلاة51ـ52وتعظیم قدرالصلاة2/936. [↑](#footnote-ref-444)
445. نیل الاوطار1/376. [↑](#footnote-ref-445)
446. تعظیم قدرالصلاة2/967ـ969. [↑](#footnote-ref-446)
447. همان2/971. [↑](#footnote-ref-447)
448. الصلاة ابن القیم62ـ63. [↑](#footnote-ref-448)
449. تفسیربغوی1/99، ابن کثیر1/144، قرطبی2/47، اضواءالبیان4/444وفتح الباری10/322. [↑](#footnote-ref-449)
450. بخاری روایت کرده است، فتح الباری10/235ـ236. [↑](#footnote-ref-450)
451. بخاری روایت کرده است، فتح الباری10/238. [↑](#footnote-ref-451)
452. الام1/256ـ257. [↑](#footnote-ref-452)
453. تفسیر بغوی1/99، ابن کثیر1/144، قرطبی2/47 والمغنی. [↑](#footnote-ref-453)
454. اضواء البیان4/456. [↑](#footnote-ref-454)
455. همان4/456ـ462 ودیگر منابع نوشته شده درزمینه تفسیر، فقه وحدیث. [↑](#footnote-ref-455)
456. قاموس المحیط ، ماده وحد، لسان العرب3/446، دعوةالتوحید اثر: محمدخلیل هراس، لوامع الانوارالبهیة1/57، مجموع الفتاوی1/104و19/106، مدارج السالکین1/25، اجتماع الجیوش الاسلامیة47وشرح العقیدةالطحاویة23. [↑](#footnote-ref-456)
457. دعوةالتوحید47. [↑](#footnote-ref-457)
458. شرح العقیدةالطحاویة89 وشرح الفقه الاکبر اثر: ملا علی قاری. [↑](#footnote-ref-458)
459. مجموع فتاوی ابن تیمیه2/134 والصواعق المرسله3/929. [↑](#footnote-ref-459)
460. شرح نونیةابن القیم اثر هراس60ـ66. [↑](#footnote-ref-460)
461. الملل والنحل1/42. [↑](#footnote-ref-461)
462. قوت القلوب2/83ـ90. [↑](#footnote-ref-462)
463. شرح العقائد النسفیة33. [↑](#footnote-ref-463)
464. الدر الثمین والمورد المعین21ـ22. [↑](#footnote-ref-464)
465. جوهرة التوحید 48. [↑](#footnote-ref-465)
466. هذه مفاهیمنا 116. [↑](#footnote-ref-466)
467. کشف الشبهات1/93ـ95. [↑](#footnote-ref-467)
468. لسان العرب13/467. [↑](#footnote-ref-468)
469. تعبیر اینجا ازبخاری است. [↑](#footnote-ref-469)
470. فتح الباری3/347و شرح نووی برمسلم1/199. [↑](#footnote-ref-470)
471. فتح الباری3/358 ومسلم1/197. [↑](#footnote-ref-471)
472. فتح الباری3/322. [↑](#footnote-ref-472)
473. همان3/357 و8/64. [↑](#footnote-ref-473)
474. صحیح مسلم با شرح نووی1/199. [↑](#footnote-ref-474)
475. فتح الباری 13/347. یعنی این باب به دعوت پیامبر از امتش برای عبادت خدای متعال می پردازد. [↑](#footnote-ref-475)
476. همان. [↑](#footnote-ref-476)
477. کتاب التوحید اثر: عبدالله غنیمان1/36ـ37. [↑](#footnote-ref-477)
478. شرح نووی برمسلم1/176. [↑](#footnote-ref-478)
479. همان1/177. [↑](#footnote-ref-479)
480. همان. [↑](#footnote-ref-480)
481. همان2/887. [↑](#footnote-ref-481)
482. تیسیر العزیز الحمید32ـ47 ، شرح العقیدة الطحاویة77ـ98 ودعاوی المناوئین لدعوةالشیخ محمدبن عبدالوهاب328ـ346. [↑](#footnote-ref-482)
483. این حدیث را : ابن عمر، ابوهریره، جابر، انس، نعمان بن بشیر، اوس بن حذیفه وطارق اشجعی روایت كرده اند و امام بخاری و مسلم نیز در صحیحین خود آن را آورده اند وبه حد تواتر رسیده است. صحیح بخاری1/70ـ71 مسلم21ـ22 وسیراعلام النبلاء10/26ـ27. [↑](#footnote-ref-483)
484. سیراعلام النبلاء10/26. [↑](#footnote-ref-484)
485. الام4/159 وطبقات السبکی2/136. [↑](#footnote-ref-485)
486. الرسالة 25 . [↑](#footnote-ref-486)
487. صحیح بخاری4/1873. [↑](#footnote-ref-487)
488. تفسیر ابن جریر طبری2/334. [↑](#footnote-ref-488)
489. تیسیر العزیز الحمید321ـ322، شرح نووی بر صحیح مسلم7/37، المجموع5/290 وفتح الباری3/207. [↑](#footnote-ref-489)
490. فتح الباری1/523ـ524 وشرح نووی برمسلم1/375ـ376. [↑](#footnote-ref-490)
491. همان1/532 ومسلم1/376. [↑](#footnote-ref-491)
492. مسلم1/377ـ378. [↑](#footnote-ref-492)
493. برای آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب مجموع الفتاوی 13/436 وتحذیرالساجد من اتخاذ القبور مساجد اثر: محمد ناصرالدین البانی مراجعه فرمایید. [↑](#footnote-ref-493)
494. مقصود ایشان حدیث عمروبن عاص است که مسلم روایت کرده وبدین شرح می باشد: هرگاه فوت کردم با گریه وآتش دنبالم نیایید وهرگاه مرا به خاک سپاردید، به مدت ذبح و تقسیم گوشت شتری روی قبرم بنشینید تا به شما الفت گرفته ودر فکر پاسخ پرسشهای فرستادگان پروردگارم باشم. امام مسلم درکتاب الایمان1/112ـ113 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-494)
495. الام1/277. [↑](#footnote-ref-495)
496. ابوداود ازعثمان بن عفان روایت کرده است3/215 حدیث شماره3221 وسندش حسن به شمار می آید، شرح السنة بغوی5/418. [↑](#footnote-ref-496)
497. المغنی ابن قدامه همراه تحقیق دکتر عبدالله بن عبدالمحسن ترکی3/ 437 والمجموع نووی5/294. [↑](#footnote-ref-497)
498. المجموع5/304. [↑](#footnote-ref-498)
499. مجمع الزوائد 2/324. [↑](#footnote-ref-499)
500. تلخیص الحبیر 2/135ـ136. [↑](#footnote-ref-500)
501. إراء الغلیل 3/203ـ204. [↑](#footnote-ref-501)
502. مجموع الفتاوی 24/296. [↑](#footnote-ref-502)
503. زاد المعاد 1/206. [↑](#footnote-ref-503)
504. المغنی به همراه تحقیق دکتر ترکی 3/438. [↑](#footnote-ref-504)
505. مجموع الفتاوی 24/296. [↑](#footnote-ref-505)
506. همان 24/297ـ298. [↑](#footnote-ref-506)
507. همان24/299. [↑](#footnote-ref-507)
508. إرواء الغلیل 3/204ـ205. [↑](#footnote-ref-508)
509. منهاج السنة النبویة 2/191. [↑](#footnote-ref-509)
510. إعلام الموقعین 1/31ـ32ـ77. [↑](#footnote-ref-510)
511. تدریب الراوی 1/299. [↑](#footnote-ref-511)
512. برای آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب سلسلة الاحادیث الضعیفة والموضوعة اثر: ناصرالدین البانی 64ـ65 حدیث شماره 599 مراجعه فرمایید. [↑](#footnote-ref-512)
513. شرح نووی بر صحیح مسلم 2/666. [↑](#footnote-ref-513)
514. همان 2/335. [↑](#footnote-ref-514)
515. المغنی 3/325ـ336 و المجموع 5/296ـ297. [↑](#footnote-ref-515)
516. همان. [↑](#footnote-ref-516)
517. مسلم در صحیح خود1/667 از جابر روایت می کند که: پیامبر خداص از گچ کاری، نشستن وبناسازی روی قبر جلوگیری کرد. المغنی به همراه تحقیق دکتر ترکی3/439.

     واما حدیث ابوهریره را امام مسلم در صحیح خود از ایشان روایت کرده که پیامبرخداص فرمود: اگر یکی از شما روی زغال افروخته ای نشسته وبر اثر آن لباسش سوخته ودر پوستش نیز تأثیر بگذارد، بهتر از آن است که روی قبری بنشیند. صحیح مسلم ، کتاب الجنائز ـ باب النهی عن الجلوس علی القبر والصلاة ـ حدیث شماره 971. [↑](#footnote-ref-517)
518. السنن و المبتدعات اثر عبدالسلام خضر شقیری ص 111 ، 112 [↑](#footnote-ref-518)
519. روایت بخاری جلد 1 / 523 و مسلم جلد 1 / 375ـ 376 [↑](#footnote-ref-519)
520. . مالک در موطا 2/ 892 به صورت مرسل آنرا روایت کرده است [↑](#footnote-ref-520)
521. . الام 1/278 [↑](#footnote-ref-521)
522. . در هر جا می توان نماز خواند مگر در گورستان و حمام عمومی

     ابو داود در کتاب الصلاة باب المواضع التی لا یجوز فیه الصلاة 1/132.133

     ترمذی باب الصلاة باب ما جاء ان الارض کلها مسجد الا المقبره و الحمام 1/1

     ابن ماجه کتاب المساجد باب المواضع التی تکره الصلاة فیها 1/246

     امام احمد در مسند 3/83

     حاکم در مستدرک 1/251 بیهقی در سنن کبری 2/434

     ابن تیمیه می فرماید: احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و بزاز با سند جید روایت کرده اند و هر کس در مورد سند آن سخن بگوید همه طرق حدیث را بررسی نکرده . اقتضاء الصراط المستقیم 2/172

     تلخیص الحبیر 1/177

     احمد شاکر آنرا تصحیح کرده سنن ترمذی 2/133

     البانی در ارواء الغلیل 1/32 آنرا تصحیح فرموده [↑](#footnote-ref-522)
523. . الام 1/92 [↑](#footnote-ref-523)
524. . در مورد نماز در قبور به مراجع زیل مراجعه نماید:

     شرح السنة بغوی 2/412

     نهایة المحتاج 2/164

     المجموع 3/164 المبسوط 1/206

     المغنی ابن قدامه 2/59

     مجموع فتاوی ابن تیمیه 27/34

     اقتضاء الصراط المستقیم 2/672 [↑](#footnote-ref-524)
525. تیسیر العزیز الحمید 328و 329 [↑](#footnote-ref-525)
526. . مالک در موطا 2/485 و مسلم 2 /672 از برید روایت کرده اند و احمد 3/63 از ابی سعید خدری روایت فرموده [↑](#footnote-ref-526)
527. . الام 1/278 [↑](#footnote-ref-527)
528. . تیسر العزیز الحمید 338 [↑](#footnote-ref-528)
529. . امام احمد 2/337و ترمذی شماره 1056و ابن ماجه شماره 1576 از ابی هریره حدیث را روایت کرده اند و ترمذی می فرماید: حدیث حسن و صحیح است و شواهدی از حدیث حسان از امام احمد 3/442 و ابن ماجه 1574 و ابی داود شماره 3236 دارد [↑](#footnote-ref-529)
530. .(خداوند شما را از سوگند خوردن به پدران خود ، نهی کرده ، پس هر کسی که سوگند می خورد باید به خدا سوگند بخورد یا ساکت شود )بخاری باب الایمان 6/2449 مسلم 3/1267 [↑](#footnote-ref-530)
531. . مسلم 3/1268. النهایه 3/128 [↑](#footnote-ref-531)
532. احمد 5/352 . ابو داود کتاب الایمان 3/223 و البانی در جامع الصحیح آنرا تصحیح کرده [↑](#footnote-ref-532)
533. . ترمذی در باب النذور و الایمان 3/45 و حاکم در المستدرک 4/297 حدیث را روایت کرده اند [↑](#footnote-ref-533)
534. . بخاری کتاب الایمان و النذور باب لا تحلف بللات و العزی 6/2450و مسلم در کتاب الایمان 3/1267و1268 [↑](#footnote-ref-534)
535. مسلم کتاب الایمان 1/41 [↑](#footnote-ref-535)
536. مسلم کتاب الزکات 2/716 [↑](#footnote-ref-536)
537. . ترجمه آن گذشت [↑](#footnote-ref-537)
538. الام 7/61 و المناقب بیهقی 1/403 [↑](#footnote-ref-538)
539. تیسیر العزیز الحمید 709 [↑](#footnote-ref-539)
540. . مجموع فتاوی 1/140 و 204 و 336 [↑](#footnote-ref-540)
541. النهایة 3/152 [↑](#footnote-ref-541)
542. . پرنده را رام داد تا پرواز کند که اگر به سمت راست پرید آن را به فال نیک می گرفتند و اگر به سمت چپ پرید به فال بد بگیرد [↑](#footnote-ref-542)
543. . مفتاح دار السعادة2/229 [↑](#footnote-ref-543)
544. مفتاح دار السعادة 2/231 [↑](#footnote-ref-544)
545. تفسیر طبری 13/47 [↑](#footnote-ref-545)
546. بخاری در کتاب الطب باب جذام 52159 و مسلم 4/1743 حدیث را روایت کرده اند [↑](#footnote-ref-546)
547. مفتاح السعادة 2/234 [↑](#footnote-ref-547)
548. . این سخن ابن مسعود است .فتح الباری16/285 [↑](#footnote-ref-548)
549. . احمد در مسند 1/389و ابو داود کتاب طب باب الطیرة 4/17 [↑](#footnote-ref-549)
550. . پرنده را بر روی لانه اش بگذارید ( یعنی با او فال نگیرید ) ابو داود 3/105و حاکم در مستدرک 4/237 حدیث را روایت کرده اند به ارواء الغلیل 1166 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-550)
551. . مختصر سنن ابی داود 4/124 [↑](#footnote-ref-551)
552. در مسلم 4/1748 و آداب الشافعی ـ رحمه الله ـ و مناقبه 151و مناقب للبیهقی 1/305 حدیث نقل شده [↑](#footnote-ref-552)
553. .جمعش انواء است به معنی منازل ماه که بیست و هشت منزل دارد ، هر شب منزلی را طی می کند خداوند در سوره یس می فرماید: ﮋ ﯬ ﯭ ﯮ ﮊ يس: ٣٩ هر سیزده شب در مغرب زمین یک منزل پایین می آید مقابل آن در مشرق زمین یک منزل بالا می رود ، یک سال طول می کشد تا همه آن ناپدید شود . النهایه 5/133 [↑](#footnote-ref-553)
554. .تیسیر العزیز الحمید 453 [↑](#footnote-ref-554)
555. . بخاری 1/351 و مسلم 1/83 حدیث را روایت کرده اند [↑](#footnote-ref-555)
556. . مناقب بیهقی 1/303 [↑](#footnote-ref-556)
557. . الدر المنثور 5/244 می گویند: صحابه ابوهریره بوده [↑](#footnote-ref-557)
558. . ستاره ای است از ستارگان ، عرب گمان می کردند که باران می باراند . لسان العرب 3/245 [↑](#footnote-ref-558)
559. . الام 1/252 [↑](#footnote-ref-559)
560. . به تیسیر العزیز الحمید 451 و شرح السنة 4/421 و فتح المجید 326 و فتح الباری 2/523 و المنتقی للباجی 1/235 و شرح صحیح مسلم 2/61 و التمهید ابن عبد البر 16/286 نگاه کنید [↑](#footnote-ref-560)
561. مسلم کتاب جمعه 2/594 [↑](#footnote-ref-561)
562. الام 1/202 [↑](#footnote-ref-562)
563. احمد در مسند 1/214و 224و 283و 47 حدیث را ذکر کرده است و ابن ماجه 2117 .

     بوصیری ر الزوائد در مورد اسناد این حدیث می گوید: در اسنادش اجلح بن عبدالله هست که امام احمد آنرا ضعیف می داند و ابو حاتم و نسائی و ابو داود و ابن سعد و ابن معین و یعقوب بن سفیان و عجلی و دیگران او را ثقه می دانند ، ذهبی در المغنی می گوید: شیعی است قابل اعتماد نمی باشد [↑](#footnote-ref-563)
564. بخاری 1/14و مسلم 1/66 [↑](#footnote-ref-564)
565. فتح الباری 1/66

     تیسیر العیزیز الحمید 478 [↑](#footnote-ref-565)
566. احمد 6/371 و نسائی 7/6 و حاکم در مستدرک 4/297 حدیث را نقل کرده اند . ذهبی در النهج السدید می گوید صحیح است [↑](#footnote-ref-566)
567. . معارج القبول 2/307 [↑](#footnote-ref-567)
568. تیسیر العزیز الحمید 273 و معارج القبول 2/305 [↑](#footnote-ref-568)
569. . الرسالة 12و 13 [↑](#footnote-ref-569)
570. . كار [آفرينش] را تدبير مى‏كند هيچ شفاعت کننده‏اى، جز با اذن او نيست. أیه 3 سوره یونس [↑](#footnote-ref-570)
571. . کيست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند. آیه 255 سوره بقره [↑](#footnote-ref-571)
572. . احکام القرآن 2/180 [↑](#footnote-ref-572)
573. برای اثبات این موضوع به حدیث شفاعت در صحیح بخاری 5/2401 و مسلم 1/180 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-573)
574. بخاری 5/2402 [↑](#footnote-ref-574)
575. مسلم 1/288 از عبدالله بن عمر [↑](#footnote-ref-575)
576. . به ترمذی 4/178نگاه کنید [↑](#footnote-ref-576)
577. . مسلم 1/189و بخاری باب توحید 6/2718 حدیث را روایت کرده اند [↑](#footnote-ref-577)
578. الترمذی 4/45 [↑](#footnote-ref-578)
579. بخاری 5/2116 و مسلم 4/1723 حدیث را روایت کرده اند. [↑](#footnote-ref-579)
580. . بخاری کتاب طب 5/2166 و مسلم 4/1725 [↑](#footnote-ref-580)
581. ابو داود در کتاب طب 4/9 و ابن ماجه 2/166 و احمد 1/281 حدیث را نقل کرده اند . [↑](#footnote-ref-581)
582. . احمد 4/251 و ترمذی باب طب 3/265 و ابن ماجه متاب طب 2/1154 آنرا روایت کرده اند اسناد حدیث صحیح است به صحیح الجامع 2/1049 نکاه کنید . [↑](#footnote-ref-582)
583. . بخاری 5/2396و مسلم 1/198 [↑](#footnote-ref-583)
584. . مسلم 1/199 [↑](#footnote-ref-584)
585. تیسیر العزیز الحمید 167 [↑](#footnote-ref-585)
586. مسلم 1726 [↑](#footnote-ref-586)
587. تیسیر العزیز الحمید 108 [↑](#footnote-ref-587)
588. . امام مالک در مؤطأ 2/9433 و ابن ابی شیبه در مصنفش 4/23581 و بیهقس در سنن کبرای 9/349 روایت را ذکر کرده اند و اسنادش صحیح است به المجموع 9/65 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-588)
589. . به الام 7/227 و سنن کبرای بیهقی 9/349 و طبقات سبکی 2/136 و المجموع نووی و فتح الباری نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-589)
590. . که می فرماید: رقیه اهل کتاب اگر به کتاب باشد و مفهوم آنرا درک کنند و آلوده به شرک نباشد جائز است . [↑](#footnote-ref-590)
591. . الام 7/228 . المجموع 9/65 . فتح الباری 10/197 [↑](#footnote-ref-591)
592. . شرح البخاری ابن بطال 187 [↑](#footnote-ref-592)
593. . شرح زرقانی بر مؤطأ 4/328 [↑](#footnote-ref-593)
594. . الام 7/228 ، المنتقی 7/261، طبقات سبکی 2/137 [↑](#footnote-ref-594)
595. . المنتقی 7/261. [↑](#footnote-ref-595)
596. . فتح الباری 10/197 [↑](#footnote-ref-596)
597. فتح الباری 10/ 197 [↑](#footnote-ref-597)
598. . چیزی از سحر و جادو که زن را نزد مرد محبوب می سازد [↑](#footnote-ref-598)
599. . احمد در مسندش 1/381 و ابو داود شماره 3883 و ابن ماجه 353 و حاکم در مستدرک 4/417 حدیث را روایت کرده اند البانی هم آنرا تصحیح کرده صحیح الجامع شماره 1628 . صاحب نهج الحدیث در تخریج احادیث تیسیر العزیز الحمید در مورد این حدیث می گوید: اسنادش حسن است . نگاه 59 [↑](#footnote-ref-599)
600. . تفسیر ابن کثیر 1/57 [↑](#footnote-ref-600)
601. بخاری 4/1626و مسلم شماره 86 [↑](#footnote-ref-601)
602. . مجموع فتاوی 13/301 [↑](#footnote-ref-602)
603. . تهذیب مدارج السالکین 58 [↑](#footnote-ref-603)
604. . تهذیب مدارج السالکین 58 [↑](#footnote-ref-604)
605. بخاری 4/1792 و مسلم کتاب قدر 4/2047 [↑](#footnote-ref-605)
606. التمهید ابن عبدالبر 18/68 تا 95 [↑](#footnote-ref-606)
607. . درء تعارض العقل و النقل 8/410 [↑](#footnote-ref-607)
608. . فاء العلیل 592 [↑](#footnote-ref-608)
609. . صحیح بخاری باب لا تبدیل لخلق الله 4/ 1792 [↑](#footnote-ref-609)
610. . درء التعارض 8/385 [↑](#footnote-ref-610)
611. . درء التعارض 8/359 [↑](#footnote-ref-611)
612. درء التعارض 8/532 [↑](#footnote-ref-612)
613. تفسیر ابن کثیر 1/58 [↑](#footnote-ref-613)
614. . تلبیس الجهمیة 1/174 و شرح حدیث النزول 28 و الملل و النحل 3/79 [↑](#footnote-ref-614)
615. . به تلبیس الجهمیه 1/174 و عقیدة المسلمین 1/131 و التوحید زندانی نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-615)
616. . مجموع فتاوی 11/ 177 [↑](#footnote-ref-616)
617. . فتح الباری 13/349 [↑](#footnote-ref-617)
618. . المواقف ص5 [↑](#footnote-ref-618)
619. . مناهج الادلة ابن رشد 43 و ابن تیمیه و موقفه من التأویل 213 [↑](#footnote-ref-619)
620. مناهج الادلة 43 تا 63 [↑](#footnote-ref-620)
621. . . یعنی متکلمین برای اثبات وجود خدا به حدوث عالم و برای حدوث جهان به حدوث اعراض که صفت ذاتی اجسام است استدلال کرده اند ، چنین استدلالی بر دو مقدمه استوار است 1ـ اجسام هرگز از اعراض جدا نمی شوند

     2ـ هر چیزی از صفات عاری نباشد حادث است چون صفات عارض هستند و تنها انها محدث می باشند . بنابراین گفته اند: اعراض نابود می شوند و در یک حال باقی نمی مانند . بدین علت متکلمین ملتزم به این نتیجه های فاسد شده اند و گفته اند: هر چیزی که حادث باشد باید رنگ و طعم و بو داشته باشد تا چیزهای مانند هوا که با حس قابل درک نیستند . درء التعارض 1/37 تا 42 [↑](#footnote-ref-621)
622. . درء التعارض العقل و النقل 1/39 [↑](#footnote-ref-622)
623. النبوات 95 [↑](#footnote-ref-623)
624. ابو نعیم در الحلیه 9/83 و بیهقی در المناقب 1/399 [↑](#footnote-ref-624)
625. . یعنی ادات صدا و کلام در انسان از زبان و دو لب و حلق و حنجره و تارهای صوتی و توانای كه برای پرت هوا تشکیل شده در هر انسانی مثل هم هستند با این وجود اختلاف فراوانی در آن دیده می شود حتی میان پدر و پسر اختلاف وجود دارد . پزشکان در این دوران می گویند: اختلاف صوت مانند اختلاف سر انگشتان است، پس چه کسی جز خداوند منان این همه صداها و این تفاوت دقیق و شگفت انگیز را ایجاد کرده است.

     و اختلاف صور به اين معني است كه آفرينش آدم از خاك بوده و فرزندان او از نطفه، و با اين حال ما تشابهي ميان آنها در اين دنيا نمي بينيم هر چند كه فرزندان از يك پدر و مادر باشند.

     خداوند در سوره روم به این اصل اشاره می فرماید: ﮋ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮊ الروم: ٢٢ و از نشانه‏هاى [قدرت] او آفرينش آسمانها و زمين و اختلاف زبانهاى شما و رنگهاى شماست قطعا در اين [امر نيز] براى دانشوران نشانه‏هايى است [↑](#footnote-ref-625)
626. . یعنی انسان با وجود این همه تغیر و تبدیل از حالی به حال دیگر ، ابتداء نطفه بود سپس به علقه تبدیل شد و بعد از تغیرات فراوان به بچه ای مبدل گشت سپس جوان و بعد از آن پا به پیری می گذارد و در زندگی دچار انواع بیماری و سلامتی و چاقی و لاغری و غیره می شود ، با این همه تغیر انسان همان است در صوت و صورت تغیری نمی کند . مناقب رازی 109 [↑](#footnote-ref-626)
627. . آتش اول: حرارتی است که هنگام قضاء شهوت بر انسان تأثیر می گذارد .

     آتش دوم: حرارت غضب که هنگام خشم زبانه می کشد.

     آتش سوم: آتشی که هنگام غذا خوردن روشن می شود و غذا را هضم می کند .

     آتش چهارم: آتش غریزه است که در قلب ایجاد می شود و بر زندگی تأثیر فراوانی دارد .

     این چهار نوع آتش است که ماهیت آنها با هم مختلف است و در یک بدن جمع می شوند و بر صفات و طبیت مخصوص خود باقی می مانند . همه آنها در بدن انسان مخفی هستند و تا وقت لازم ظهور نمی کنند . سپس همه آنها با وجود اختلاف و تباین برای ایجاد مصلحت انسان و سلامت جسد هماهنگ عمل می کنند . مناقب بیهقی 1.400 و مناقب رازی 109 . [↑](#footnote-ref-627)
628. . حیوانات از چهار عنصر خاک و آب و هوا و آتش درست شده اند ..هر کدام از اینها ضد و مغایر هم هستند جمع آنها در یک بدن نیازمند قدرت و چیرگی فراوانی هستند. رازی 111 .

     بیهقی می گوید: خداوند در قرآن تبدیل نفس از حالتی به حالت دیگر بیان کرده تا بر سازنده و مبدلش استدلال کند . سوره نوح آیه 14: ﭽ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ شما را چه شده است كه از شكوه خدا بيم نداريد. و حال آنكه شما را مرحله به مرحله خلق كرده است

     و در آیه مؤمنون آیه 12 تا 15: ﮋ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﮊ المؤمنون: ١٢ - ١٥ ترجمه: و ما انسان را از عصاره‏اى از گِل آفريديم؛ سپس او را نطفه‏اى در قرارگاه مطمئن [رحم‏] قرار داديم؛ سپس نطفه را بصورت علقه [خون بسته‏]، و علقه را بصورت مضغه [چيزى شبيه گوشت جويده شده‏]، و مضغه را بصورت استخوانهايى درآورديم؛ و بر استخوانها گوشت پوشانديم؛ سپس آن را آفرينش تازه‏اى داديم؛ پس بزرگ است خدايى که بهترين آفرينندگان است! سپس شما بعد از آن مى‏ميريد.

     انسان اگر به خود فکر کند می بیند خلقت تدبیر شده ای دارد و به صورت های گوناگون در می آید ... متوجه می شود که خودش از نقص به کمال حرکت نکرده چون نمی تواند در خودش چیزی ایجاد کند یعنی به عقل خود رشد دهد یا اعضای به خود بیفزاید پس نتیجه می گیریم که انسان ضعیف است خودش نمی تواند چنین کاری انجام دهد بلکه باید سازنده و مبدلی وجود داشته باشد . الاعتقاد 42 و 43 [↑](#footnote-ref-628)
629. . کثیف ترین جای دریا قلزم است [↑](#footnote-ref-629)
630. . تبین کذب المفتری 342 و به السیر 10/26 تا 32 نگاه کنید [↑](#footnote-ref-630)
631. . المناقب 1/458 [↑](#footnote-ref-631)
632. . مفید العلوم قزوینی 25 [↑](#footnote-ref-632)
633. . مفید العلوم 26 . نمونه این داستان از امام احمد هم روایت شده است به عقیدة المسلمین بلیهی 1/124 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-633)
634. . مناقب بیهقی 2/109 [↑](#footnote-ref-634)
635. مجموع فتاوی 2/1تا 24 [↑](#footnote-ref-635)
636. . عقیده اصحاب الحدیث 106 [↑](#footnote-ref-636)
637. مجموع الفتاوی 5/26 [↑](#footnote-ref-637)
638. . ایه 54 سوره اعراف . سپس بر عرش [جهاندارى] استيلا يافت [↑](#footnote-ref-638)
639. . تفسیر ابن کثیر 2/220 [↑](#footnote-ref-639)
640. . برای شناختن روش سلف صالح در مورد صفات به کتاب دراسات فی الاسماء و الصفات محمد امین شنقیطی مراجعه فرماید . [↑](#footnote-ref-640)
641. . امام می فرماید: ستايش خدايى را كه آسمانها و زمين را آفريد و تاريكيها و روشنايى را پديد آورد با اين همه كسانى كه كفر ورزيده‏اند [غير او را] با پروردگار خود برابر مى‏كنند .

     سپاس پروردگاری شکر نعمت هایش تنها با نعمتی از سوی خودش به جا آورده می شود . برای شکر نعمت گذشته باید نعمت دیگری ایجاد شود تا با نعمت تازه نعمت گذشته را سپاس گوید ، هرگز توصیف کنندگان به حقیقت عظمت خداوند دست پیدا نمی کنند ، دارای همان صفاتی است که خود بیان فرموده و بالاتر از توصیف مخلوقات است. [↑](#footnote-ref-641)
642. . مجموع فتاوی 5/256 [↑](#footnote-ref-642)
643. الاعتقاد 131 و المناقب 1/421 [↑](#footnote-ref-643)
644. . البدایة و النهایة 10 / 265 [↑](#footnote-ref-644)
645. . به شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة نگاه کنید 3/431 [↑](#footnote-ref-645)
646. . تهذیب مدارج السالکین 37 [↑](#footnote-ref-646)
647. تیسیر العزیز الحمید 645 و القواعد المثلی 16 [↑](#footnote-ref-647)
648. . احمد در مسند 1/645 و حاکم در مستدرک 1/509 آنرا روایت کرده اند . سندش صحیح است به الفتح الربانی 14/262 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-648)
649. . قواعد المثلی 13 و 14 [↑](#footnote-ref-649)
650. . ترمذی باب دعوات 5/193 شماره 3574 و ابن حبان الموارد شماره 2384 و خطابی الدعاء 98 و حاکم مستدرک 1/16 و بیهقی اسماء و صفات 5 و بغوی در شرح السنة 5/32 حدیث را روایت کرده اند .

     ترمذی بعد از ذکر حدیث می فرماید: حدیث غریب است چند نفر از صفوان آنرا روایت کرده اند ما تنها از راه صفوان بن صالح آنرا می شناسیم که ایشان ثقه هستند و همچنین چند نفر آنرا از ابی هریره روایت کرده اند ، ولی تنها در این حدیث همه اسماء ذکر شده اند و آدم بن ابی ایاس این حدیث را با سندی دیگر از ابی هریره روایت کرده است و اسماء را هم ذکر کرده اما سندش صحیح نیست و حاکم در مورد آن حدیث گفته : در صحیحین با سند صحیحی روایت شده است اما اسماء درآن ذکر نشده است و غلت ضعف حدیث این است که ولید بن مسلم تنها حدیث را با این شکل روایت کرده است ولی هیچ کدام از روایان دیگر حدیث را با ذکر اسماء نقل نکرده اند .

     اما چنین چیزی علت نیست چون هیچ کدام از ائمه در مورد حافظ تر و داناتر بودن او از ابی یمان و بشر بن شعیب و علی بن عیاش اختلاف ندارند که حدیث را بدون ذکر اسماء روایت کرده اند و دلیل دیگر برای تقویت حدیث ، روایت ابو عمران موسی بن ایوب نصیبی است همانطور که حاکم در مستدرک 1/16 و بیهقی ص 5 آنرا نقل کرده اند .

     ابن حجر می فرماید: موسی بن ایوب نصیبی راست گو است العاشر التقریب شماره 6947 .

     و ابن ماجه در شماره 3861حدیث را از طریق موسی بن عقبه از اعرج از ابی هریره روایت کرده ولی در سندش عبدالملک بن محمد صنعانی وجود دارد که ابن حجر در مورد او می گوید: ضعیف الحدیث است التقریب شماره 4211 . بدین علت بوصیری در مصباح الزجاجه 4/148 حدیث را تعلیل کرده . البته طریق دیگری از ابن سیرین از ابی هریره برای حدیث وجود دارد .

     خطابی در باب دعاء 98 و حاکم در مستدرک 1/17 از همان طریق حدیث را روایت کرده است و بیهقی در الاسماء و الصفات ص7 از طریق عبدالعزیز بن حصین بن ترجمان حدیث را نقل کرده است ، حاکم او را ثقه می داند ولی ذهبی او تضعیف کرده است .

     بخاری می فرماید: قوی نیست ، یحیی و ابن عدی او را تضعیف کرده اند التأریخ الکبیر 6/30 و الکامل فی الضعفاء 5/ 1924 .

     در گذشته حدیث را تخریج کردیم و بیان کردیم که اصلش در صحیحین روایت شده است .

     ابن جحر تمام طرق حدیث را بررسی کرده سپس می گوید: علماء در ترتیب اسماء اختلاف دارند ، آیا ترتیب مرفوع است یا مدرج . بعضی بنا به جواز تسمیه خداوند به اسمائی که در قرآن وجود ندارد دیدگاه اول را ترجیح داده اند و گروهی بنا به توقیفی بودن اسماء قائل به نظریه دوم هستند چون بیشتر روایات بدون اسماء نقل شده اند .

     عبدالعزیز نجشی این دیدگاه را از بسیاری از علماء نقل می کند ..... سپس علت ترک شیخین را چنین بیان می کند: که علتش تنهایی ولید نیست بلکه اختلاف و اضطراب و احتمال تدلیس و ادراج در حدیث است ، فتح الباری 11/215 ، به اسماء و صفات بیهقی ص 8و تفسیر ابن کثیر 3/516 نگاه کنید .

     ابن تیمیه می فرماید: با اتفاق اهل حدیث تعیین اسماء حق پیامبر نیست . مجموع فتاوی 6/382.

     بیشتر نظریه ابن تیمیه علماء دیدگاه بیشتر علماء است بدین علت علماء در مورد تعیین و عدم آن اختلاف دارند ولید بن مسلم و دیگران قائل به تعیین هستند و بعضی هم مخالفت کرده اند و این اختلاف به ثبوت و عدم آن از حضرت بر می گردد .

     [↑](#footnote-ref-650)
651. مجموع الفتاوی 6/185 [↑](#footnote-ref-651)
652. . مجموع فتاوی 16/323 [↑](#footnote-ref-652)
653. . شرح العقیده الطحاویه 127 [↑](#footnote-ref-653)
654. . مناقب بیهقی 10/405و طبقات سبکی 2/174 [↑](#footnote-ref-654)
655. . مجموع فتاوی 6/185 و معارج القبول 1/78 [↑](#footnote-ref-655)
656. مناقب بیهقی 1/403 و امام بخاری 6/2449 و مسلم 3/1261 حدیث را روایت فرموده اند . [↑](#footnote-ref-656)
657. مناقب بیهقی 1/404 [↑](#footnote-ref-657)
658. همان مصدر 1/405 و الام 5/299 [↑](#footnote-ref-658)
659. مناقب بیهقی 10 403 و الام 7 56 [↑](#footnote-ref-659)
660. مناقب بیهقی 1/336 و الاسماء و الصفات 190 [↑](#footnote-ref-660)
661. . مسلم 4/1762 [↑](#footnote-ref-661)
662. . به مختصر العلو 80 نگاه کنید [↑](#footnote-ref-662)
663. . شرح العقیدة الطحاویه 288 و به کتاب اجماع الجیوش الاسلامیة ابن قیم هم نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-663)
664. . مسلم 1/382 [↑](#footnote-ref-664)
665. . الاسماء و الثفات 532 [↑](#footnote-ref-665)
666. . اجماع الجیوش الاسلامیة 47 [↑](#footnote-ref-666)
667. . الجیوش الاسلامیة 47 و مختصر العلو 89 [↑](#footnote-ref-667)
668. . بخاری کتاب مغازی 5/11 و مسلم کتاب زکات 2/742 [↑](#footnote-ref-668)
669. . اجتماع الجیوش الاسلامیة 47 و مختصر العلو 81 [↑](#footnote-ref-669)
670. شرح العقیدة الطحاویه 29 و مجموع فتاوی ابن تیمیه 5/152 [↑](#footnote-ref-670)
671. . شرح العقیدة الطحاویة 291 [↑](#footnote-ref-671)
672. . برای اطلاعات بیشتر به مجموع فتاوی ابن تیمیه جلد 5 و اجتماع الجیوش الاسلامیة ابن قیم و مختصر العلو ذهبی و الاسماء و الصفات بیهقی 497 نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-672)
673. . بخاری کتاب توحید باب کان عرشه علی الماء 6/2700 و مسلم کتاب التوبة باب سعة رحمة الله 4/2107 [↑](#footnote-ref-673)
674. . بخاری کتاب توحید باب کان عرشه علی الماء 6/2700 [↑](#footnote-ref-674)
675. . التوحید 1/241 [↑](#footnote-ref-675)
676. . التوحید ابن خزیمه 1/231 و اجتماع الجیوش الاسلامیة 48 و مختصر العلو 81 [↑](#footnote-ref-676)
677. . التوحید ابن خزیمه 1/233 [↑](#footnote-ref-677)
678. . ذهبی در العلو می فرماید: عبدالله بن احمد در السنة و ابوبکر بن منذر و ابو احمد عسال آنرا روایت کرده اند . [↑](#footnote-ref-678)
679. . الاسماء والصفات 515 و مجموع فتاوی 5/39 [↑](#footnote-ref-679)
680. . شرح اصول اعتقاد اهل سنت 3/398 و عقیدة السلف صابونی 17 . ابن عبد البر در التمهید 7/138 و ابن ابی زید قیروانی در رساله خود و ذهبی در العلو 103 آنرا روایت کرده اند . به اجتماع الجیوش الاسلامیة 75 نگاه کنید [↑](#footnote-ref-680)
681. . نقض التأسیس 2/9 [↑](#footnote-ref-681)
682. النونیه بشرح الهراسی 1/ 215 [↑](#footnote-ref-682)
683. . مختصر العلو 176 و الجیوش الاسلامیة 94 [↑](#footnote-ref-683)
684. . مجموع الفتاوی 5/139 و الاثر فی العقیدة الحافظ مقدسی 47 و اجتماع الجیوش الاسلامیة 95 [↑](#footnote-ref-684)
685. . الام 5/280 و مجموع فتاوی 5/192 و صواعق المحرقه 4/130 و مناقب بیهقی 1/394 . [↑](#footnote-ref-685)
686. الاسماء و الصفات 517 و به فتح الباری 13/407 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-686)
687. . عقیدة السلف و اصحاب الحدیث 1/111 [↑](#footnote-ref-687)
688. . التوحید ابن خزیمه 1/289. [↑](#footnote-ref-688)
689. . بخاری کتاب تهجد باب دعا 1/384و مسلم کتاب صلاة شماره 168 [↑](#footnote-ref-689)
690. . مجموع فتاوی 5/322 و رساله مذکور در جلد 5 مجموع فتاوی ص321 نقل شده است . [↑](#footnote-ref-690)
691. . طبقات الحنابله 1/284 و به محموع فتاوی 5/182 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-691)
692. . اجتماع الجیوش الاسلامیة 94 و مختصر العلو 176. [↑](#footnote-ref-692)
693. . به شرح عقیده طحاویه 168 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-693)
694. . تأریخ طبری 8/631 و مناقب احمد بن حنبل اثر ابن جوزی 387 و البدایه و النهایة 10/345 [↑](#footnote-ref-694)
695. . مانند حدیث ابی هریره از رسول خدا ص که فرموده «  **احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى فَقَالَ لَهُ مُوسَى أَنْتَ آدَمُ الَّذِي أَخْرَجَتْكَ خَطِيئَتُكَ مِنْ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ ثُمَّ تَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قُدِّرَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ »** ( موسی و آدم به بحث و گفت وگو پرداختند: موسی گفت: تو پدر ما هستی اما با یک گناه ما را از بهشت بیرون آوردی ، آدم هم گفت: تو فرستادی خدا هستی خداوند با دست خودش به تو تورات داه ، آیا بر کاری مرا ملامت می کنید که چهل سال قبل از آفریدنم خداوند آنرا مقدر کرده بود ، سپس پیامبر ص فرمودند بدین علت آدم دو با بر موسی اقامه حجت کرد .)

     بخاری کتاب قدر 7/214 و مسلم کتاب قدر 4/2042 [↑](#footnote-ref-695)
696. . بخاری 6/2719 [↑](#footnote-ref-696)
697. . بخاری باب توحید 6/2729 و مسلم 3/ 703 [↑](#footnote-ref-697)
698. . المناقب 1/407 [↑](#footnote-ref-698)
699. . مناقب 18/56 [↑](#footnote-ref-699)
700. . مناقب 1/3455 [↑](#footnote-ref-700)
701. . مناقب 1/407 . به الشریعة اجری 11 و الاسماء و الصفات بیهقی322 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-701)
702. . مناقب 1/409 [↑](#footnote-ref-702)
703. . مناقب 1/409 و الاعتقاد 96 [↑](#footnote-ref-703)
704. . مناقب 1/411 [↑](#footnote-ref-704)
705. . بخاری در باب توحید 6/2743 و در باب خلق افعال 34 و احمد 4/283 و ابو داود شماره 1468 و نسائی 2/179 و ابن ماجه 1342 حدیث را روایت کرده اند [↑](#footnote-ref-705)
706. . مجموع فتاوی 12/558 [↑](#footnote-ref-706)
707. . الاسماء و الصفات 323 [↑](#footnote-ref-707)
708. . الاعتقاد 108 . [↑](#footnote-ref-708)
709. . مسلم کتاب قدر باب احتجاج آدم و موسی 4/2042 و بخاری کتاب توحید باب کلم الله موسی تکلیما 6/2730 [↑](#footnote-ref-709)
710. . فقیه و مفتی شافعیه بوده و به شهرهای فراوانی سفر کرده و تألیفات فراوانی دارد یکی از آنها کتاب « الفصول فی اعتقاد الأئمة الفحول » است. در آن دیدگاه سلف صالح را ذکر نموده. ایشان معتقد به قنوت نماز فجر نبودند، می گفت: چون حدیث صحیحی در این مورد روایت نشده و قصیده ای در اعتقاد به او نسبت می دهند که بیش از دو هزار بیت است و بر اشعریه و دیگران حمله کرده بدین علت اشاعره او را متهم به تجسیم می کنند . طبقات سبکی 4/137و طبقات شافعیه ابن شهبه 1/349 و البدایه و النهایه 12/229 . [↑](#footnote-ref-710)
711. . مجموع فتاوی 4/175 [↑](#footnote-ref-711)
712. . بخاری کتاب توحید 6/2694 [↑](#footnote-ref-712)
713. . بخاری کتاب توحید 6/ 2710 [↑](#footnote-ref-713)
714. . طبقات ابی یعلی 1/283 و مجموع فتاوی 4/182 [↑](#footnote-ref-714)
715. . ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮊ البقرة: ١١٥ (پس به هر سو رو كنيد آنجا روى [به] خداست آرى خدا گشايشگر داناست) [↑](#footnote-ref-715)
716. . فی احکام القرآن شافعی ـ رحمه الله ـ 1/65 و مجموع فتاوی 3/193 و تفسیر طبری 1/ 526 [↑](#footnote-ref-716)
717. . الاسماء و الصفات بیهقی 443 [↑](#footnote-ref-717)
718. . بخاری کتاب توحید 6/2711 و مسلم 4/2186 و توحید ابن خزیمه 1/208 [↑](#footnote-ref-718)
719. . شرح اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت 3/431 [↑](#footnote-ref-719)
720. بخاری کتاب جهاد لاب الکافر یقتل المسلم ثم یتوب 4/1040 و مسلم 3/1504 [↑](#footnote-ref-720)
721. . بخاری 6/2704 و مسلم 1/174 [↑](#footnote-ref-721)
722. . التوحید 2/563 [↑](#footnote-ref-722)
723. . الترغیب و الترهیب 1/284 و الاسماء و الصفات بیهقی 595 [↑](#footnote-ref-723)
724. . همان [↑](#footnote-ref-724)
725. . الاسماء و الصفات 598 [↑](#footnote-ref-725)
726. . التوحید ابن خزیمه 2/563 [↑](#footnote-ref-726)
727. . طبقات ابن ابی یعلی 1/284 و مجموع فتاوی 4/182 [↑](#footnote-ref-727)
728. . بخاری باب توحید 6/2712 و مسلم 2/2147 . « و خدا را آنچنان كه بايد به بزرگى نشناخته‏اند » [↑](#footnote-ref-728)
729. . التوحید 1/178 [↑](#footnote-ref-729)
730. . فتح الباری 13/399 [↑](#footnote-ref-730)
731. . مسلم 4/2045 [↑](#footnote-ref-731)
732. . کتاب التوحید ابن خزیمه 1/189 [↑](#footnote-ref-732)
733. . الصفات الالهیة 317 و مختصر الصواعق [↑](#footnote-ref-733)
734. . التوحید ابن خزیمه 1/97 [↑](#footnote-ref-734)
735. . طبقات ابن یعلی 1/283 و مجموع فتاوی 4/182 [↑](#footnote-ref-735)
736. . الاسماء و الصفات 395 [↑](#footnote-ref-736)
737. . بخاری کتاب توحید باب عالم الغیب 6/2687 [↑](#footnote-ref-737)
738. . بخاری کتاب توحید باب قل هو القادر 6/269 [↑](#footnote-ref-738)
739. . منا قب بیهقی 1/406 و احکام القرآن شافعی ـ رحمه الله ـ 1/67 [↑](#footnote-ref-739)
740. . تفسیر طبری 3/159 [↑](#footnote-ref-740)
741. . تفر ابن کثیر 1/191 [↑](#footnote-ref-741)
742. . تفسیر سعدی 1/ 159 [↑](#footnote-ref-742)
743. . طبری سخن ابن عباس را اینگونه نقل می کند: مگر برای جدا کردن اهل یقین از اهل شک و گمان . 3/160 [↑](#footnote-ref-743)
744. . مجموع فتاوی 8/496 [↑](#footnote-ref-744)
745. . صفحه 212 [↑](#footnote-ref-745)
746. . بخاری کتاب توحید 6/ 2704 [↑](#footnote-ref-746)
747. . بخاری کتاب توحید 6/2703 [↑](#footnote-ref-747)
748. . سوره ق ایه 39. [↑](#footnote-ref-748)
749. . مناقب بیهقی 1/429و حادی الارواح208 [↑](#footnote-ref-749)
750. . مناقب بیهقی 1/419 [↑](#footnote-ref-750)
751. . مناقب بیهقی 1/421 و الاعتقاد بیهقی 131 [↑](#footnote-ref-751)
752. . مناقب و اعتقاد 1/ 420 [↑](#footnote-ref-752)
753. همان مصدر [↑](#footnote-ref-753)
754. . مجموعه فتاوی 4/6 [↑](#footnote-ref-754)
755. . مجموع فتاوی 4/2و 6/354و ذم التأویل ابن قدامه ص11 تا 44 [↑](#footnote-ref-755)
756. . مناقب 1/42 و الاعتقاد 131 [↑](#footnote-ref-756)
757. **امام مسلم آن را روایت کرده‌ است 1/37**  [↑](#footnote-ref-757)
758. **به‌ کتاب الام ( 4/195 ) مراجعه‌ شود .** [↑](#footnote-ref-758)
759. **" الرسالة " 8/12 .** [↑](#footnote-ref-759)
760. خداوند می فرماید:ﮋ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ الجمعة: ٢ ترجمه: اوست آن كس كه در ميان بى‏سوادان فرستاده‏اى از خودشان برانگيخت تا آيات او را بر آنان بخواند و پاكشان گرداند و كتاب و حكمت بديشان بياموزد و [آنان] قطعا پيش از آن در گمراهى آشكارى بودند.

     و در حدیث آمده‌ ( من بندگانم را خلق کردم در حالی که‌ تمامی آنها پاک و حنیف بودند ، اما شیاطین به‌ سوی آنها رفتند و آنها را از دینشان دور نمودند و آنچه‌ بر آنها حلال کرده‌ بودم بر آنها حرام گرداندند و به‌ آنها دستور دادند که‌ برای من شرکائی قرار دهند که‌ بدان اجازه‌ نداده‌ بودم . و خداوند به‌ اهل زمین نگاه کرد پس بجز قسمتی از اهل کتاب همه‌ی عرب و عجم را زشت و ناهنجار شمرد . )مسلم 4/ 2197 . [↑](#footnote-ref-760)
761. در حدیث آمده‌ که‌ واثله‌ بن اسقع می گوید: شنیدم که‌ پیامبر ص می گفت: خداوند کنانه‌ را از فرزندان اسماعیل انتخاب کرد و از فرزندان کنانه‌ قریش را انتخاب کرد و از میان قریش بنی هاشم را انتخاب کرد و در میان بنی هاشم مرا برگزید ) مسلم4/1782 .

     و در روایت دیگری ابوهریره‌ - رضی الله‌ عنه‌ - نقل می کند که‌ پیامبرص فرمود**:** من در بهترين قرن از قرنها از زمان آدم فرستاده شده ام. رواه البخاري 3/1305 شماره2364. [↑](#footnote-ref-761)
762. مثلاینکه‌ مراد ایشان قول خداوند است که‌ می فرماید:ﮋ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮊ الأعراف: ١٥٦ - ١٥٧ ترجمه: و رحمت من همه چيز را فرا گرفته است و به زودى آن را براى كسانى كه پرهيزگارى مى‏كنند و زكات مى‏دهند و آنان كه به آيات ما ايمان مى‏آورند مقرر مى‏دارم \* همانا كه از اين فرستاده پيامبر درس نخوانده كه [نام] او را نزد خود در تورات و انجيل نوشته مى‏يابند پيروى مى‏كنند [همان پيامبرى كه] آنان را به كار پسنديده فرمان مى‏دهد و از كار ناپسند باز مى‏دارد و براى آنان چيزهاى پاكيزه را حلال و چيزهاى ناپاك را بر ايشان حرام مى‏گرداند و از [دوش] آنان قيد و بندهايى را كه بر ايشان بوده است برمى‏دارد .

     و از جمله‌ احادیثی که‌ بر این معنی دلالت می کند:

     حدیث جابر بن عبدالله‌ - رضی الله‌ عنهما - : پیامبر ص فرمود: اعطیت خمسا لم یعط ..... پنج چیز به‌ من داده‌ شده‌ که‌ به‌ هیچ کدام از پیامبران قبلاز من داده‌ نشده‌ است: به‌ اندازه‌ی طول یک ماه راه دشمن از من می ترسد ، تمام زمین برای من به‌ عنوان مسجد قرار داده‌ شده‌ پس هر کدام از امت من در هر جای زمین نماز بگذارد نمازش صحیح است ، و غنایم جنگی برای من حلال شده‌ در حالی که‌ برای هیچ کسی قبل از من حلال نبوده‌ است ، و شفاعت هم به‌ من عطا شده‌ است ، و هر کدام از پیامبران قبل از من به‌ سوی یک قوم و ملت خاص فرستاده‌ می شدند اما من به‌ سوی تمام مردم به‌ طور عموم فرستاده‌ شده‌ام ) بخاری 1/128 .

     و در روایت دیگری ابوهریره‌ - رضی الله‌ عنه‌ - نقل می کند که‌ پیامبرص فرمود: با شش چیز بر سایر پیامبران برتری داده‌ شده‌ام: الفاظ رسا به‌ من داده‌ شده‌ است ، ترس و هراس را در روحیه‌ی دشمن نسبت به‌ من ایجاد کرده‌ است ، و غنایم جنگی برای من حلال شده‌ است ، و تمام زمین برای من به‌ عنوان مسجد قرار داده‌ شده‌ ، و به‌ سوی تمام مردم به‌ طور عموم فرستاده‌ شده‌ام و پیامبران با من به‌ پایان رسیدند . ) مسلم 1/371 . [↑](#footnote-ref-762)
763. خداوند متعال می فرماید**:** ﮋ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﮊ الأحزاب: ٤٠ ترجمه:محمد پدر هيچ يك از مردان شما نيست ولى فرستاده خدا و خاتم پيامبران است .

     و از ابوهریره‌ - رضی الله‌ عنه‌ - نقل شده‌ که‌ پیامبر ص فرمود: وضع من با پیامبران پیشین شباهت به‌ وضع کسی دارد که‌ ساختمان بسیار زیبا و قشنگی را بسازد ولی در گوشه‌ای از آن جای یک آجر خالی و ناقص باشد وقتی که‌ مردم به‌ دور این ساختمان زیبا دور می زنند از زیبایی آن تعجب می نمایند ، می گویند: چرا جای این آجر خالی است ؟! من به‌ منزله‌ی همان آجری هستم که‌ آن ساختمان را تکمیل می نماید و من آخر پیامبران هستم . [↑](#footnote-ref-763)
764. خداوند می فرماید**:** ﮋ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮊ سبأ: ٢٨ ترجمه:و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشداردهنده براى تمام مردم نفرستاديم . و در احادیثی که‌ بیان داشتیم همین مفاهیم به‌ واضح دیده‌ می شد ( مسلم 1/371 ) [↑](#footnote-ref-764)
765. " الرسالة " 12 . [↑](#footnote-ref-765)
766. شافعی – رحمه‌ الله‌ - در اینجا اشاره‌ می کند به‌ آیه‌ی ﮋ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﮊ الشرح: ٤ ترجمه: و نامت را براى تو بلند گردانيديم .

     شافعی به‌ سند خویش از مجاهد نقل می کند که‌ در مورد آیه‌ی فوق گفته‌ است: خداوند فرموده‌ است: ای محمد نام من برده‌ نمی شود مگر اینکه‌ نام شما هم ذکر می شود ( اشهد ان لا اله‌ الا الله‌ و اشهد ان محمدا رسول الله‌ )

     شافعی : می گوید: مراد این است که‌ هنگام ایمان آوردن و برخاستن اذان نام پیامبر همراه نام خدا ذکر می شود و ممکن است نام او هنگام تلاوت قرآن و انجام عملی صالح و دوری از معصیت ذکر شود . " الرسالة " 16 .

     بیهقی در " الدلائل " از قتاده‌ نقل می کند که‌ فرموده‌ است: خداوند نام پیامبر ص را در دنیا و آخرت بلند کرده‌ است ، زیرا هر خطیب و گواهی دهنده‌ و موذنی ندا سر می دهند و می گویند: اشهد ان لا اله‌ الا الله‌ و اشهد ان محمدا رسول الله‌ ) دلائل النبوة 7/ 63 ، الدر المنثور 8/548- 550 . [↑](#footnote-ref-766)
767. همین نکته‌ در حدیث مشهور در مورد شفاعت آمده‌ است ( پس نزد من می آیند ، من هم آنگاه می روم ، و از پروردگارم اجازه‌ می خواهم ، به‌ من اجازه‌ داده‌ می شود ، هنگامی که‌ پروردگارم را می بینم در برابر او به‌ سجده‌ در می آیم ، تا هر اندازه‌ که‌ خدا بخواهد در حالت سجده‌ باقی می مانم ، سپس خداوند می فرماید: ای محمد ! سرت را از سجده‌ بردار ، هر چه‌ می خواهی درخواست کن ، خواسته‌هایت پذیرفته‌ می شود و شفاعت کن شفاعتت قبول خواهد شد ) بخاری 6/2697 ، مسلم 1/175- 187 .

     و در حدیث ابوهریره‌ - رضی الله‌ عنه‌ - آمده‌ که‌ پیامبر ص فرمود: در روز قیامت من سید فرزندان آدم هستم و نخستین کسی هستم که‌ از قبر بیرون آورده‌ می شود، و نخستین شافع هستم و نخستین کسی هستم که‌ شفاعتش پذیرفته‌ می شود . ) مسلم 4/1782 [↑](#footnote-ref-767)
768. " الرسالة " 12-13 . [↑](#footnote-ref-768)
769. در صحیح مسلم باب برتری پیامبر ما ص بر تمام خلایق

     و امام مسلم به‌ سند خویش از ابوهریره‌ نقل می کند که‌ گفته‌ پیامبر ص فرمود: ( انا سید ولد آدم یوم القیامة ... در روز قیامت من سید فرزندان آدم هستم ) مسلم 4/ 1782 ، ترمذی 4/370 ، ابوداود 4673 و علت اینکه‌ سید بودنش را تنها به‌ روز قیامت منحصر می کند این است که‌ سیادت وارزشمندی آن در روز قیامت ظاهر می شود و کسی که‌ در آن روز بزرگ جلوه‌ داده‌ شود بزرگ بودن او در جاهای دیگر از باب اولی است . [↑](#footnote-ref-769)
770. نصوصی که‌ بر زیبایی اخلاق پیامبر ص دلالت می کنند در واقع بسیار فراوان هستند ، از جمله‌ قول خداوند که‌ می فرماید: ﮋ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮊ القلم: ٤ ترجمه:و راستى كه تو را خويى والاست . و از جمله‌ حدیث انس که‌ می گوید: اخلاق پیامبرص از همه‌ زیباتر و نیکوتر بود . ) دلائل النبوة " نوشته‌ی بیهقی 1/312 ، و هنگامی که‌ از عائشه‌ سوال می شود که‌ اخلاق پیامبر چگونه‌ بود ؟ در جواب گفت: اخلاق پیامبر عبارت بود از همان اخلاقی که‌ قرآن از آن بحث می کند ) مسلم 1/512 . به‌ محاضره‌ شیخ عبدالمحسن العباد در مورد اخلاق پیامبر ص) مراجعه‌ شود . [↑](#footnote-ref-770)
771. ) فضل و بزرگی خاندان پیامبر ص چیزی است واضح و روشن ، ایشان از طایفه‌ی هاشم و از قبیله‌ی قریش هستند و دارای دودمانی بزرگتر از تمام مردم میباشند .

     در صحیح مسلم از حدیث واثله‌ بن اسقع آمده‌ که‌ می گوید از پیامبر ص شنیدم که‌ می گفت:: ان الله‌ اصطفی کنانة ....... خداوند کنانه‌ را از فرزندان اسماعیل انتخاب کرد و از فرزندان کنانه‌ قریش را انتخاب کرد و از میان قریش بنی هاشم را انتخاب کرد و در میان بنی هاشم مرا برگزید ) مسلم 4/1782 ، زادالمعاد 1/71 . [↑](#footnote-ref-771)
772. بنده‌ و فرستاده‌ی خدا: در این عبارت دور بودن امام شافعی - رحمه‌ الله‌ - از بدعت و افراط در ذات پیامبر ص ملاحظه‌ می شود ، زیرا ایشان تنها با کلماتی از پیامبر ص تمجید نمودند که‌ برای آن بزرگوار به‌ اثبات رسیده‌ است سپس تمجید را با بیان مقام حقیقی او نزد خدا به‌ پایان رساند که‌ محمد بنده‌ خدا است تا مقام او را بسیار بلند نکرده‌ باشد و و به‌ دنبال آن گفت محمد فرستاده‌ی خدا است تا از مقام او نکاهیده‌ باشد ، و در حدیث صحیح آمده‌ که‌ پیامبر ص فرمود: ( در مدح من مبالغه‌ و زیاده‌ روی نکنید ، آنگونه‌ که‌ نصرانیان در مدح عیسی بن مریم مبالغه‌ و زیاده‌ روی کرده‌اند ، بدون شک من یکی از بندگان خدایم ، پس بگوئید او بنده‌ خدا و رسول خدا است ) .بخاری .

     ابن ابی العز حنفی در شرح عقیده‌ طحاوی 149 می گوید:

     بدان که‌ به‌ کمال رسیدن مخلوقات در گرو تحقق بخشیدن به‌ بندگی برای خداوند است ، و بنده‌ هر اندازه‌ بیشتر برای تحقق بندگی تلاش نماید کمال او بیشتر می شود و درجه‌ او فزونی می یابد و هر کس گمان برد که‌ بنده‌ به‌ وجهی از بندگی بیرون می آید و بیرون رفتن از بندگی برای انسان مایه‌ی کمال است او از گمراه ترین مردم به‌ حساب می آید و مردم را گمراه می کند ، خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﮊ الأنبياء: ٢٦ ترجمه: و گفتند [خداى] رحمان فرزندى اختيار كرده منزه است او بلكه [فرشتگان] بندگانى ارجمندند . همراه با بسیاری از آیات دیگر ، و خداوند پیامبر خویش را در بزرگترین مقام به‌ اسم عبد ذکر کرده‌ است ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﮊ الإسراء: ١ و ﮋ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮊ الجن: ١٩ و ﮋ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮊ النجم: ١٠ و ﮋ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﮊ البقرة: ٢٣ و با این ویژگی در دنیا و آخرت استحقاق تقدیم بر مردم را کسب کرد ، و به‌ همین خاطر در روز قیامت وقتی که‌ بعد از انبیا ( علیهم الصلاة و السلام ) از مسیح طلب شفاعت می شود می گوید: به‌ سوی محمد بروید ، زیرا او کسی است که‌ خداوند از گناهان گذشته‌ و آینده‌اش درگذشته‌ است ) متفق علیه‌ .

     پس با تکمیل کردن بندگی برای خدا این مقام و مرتبه‌ برای او حصول پیدا کرد . [↑](#footnote-ref-772)
773. ) تفسیر طبری 25/76 ، شعب بیهقی حدیث شماره‌ 22 از شعبه‌ چهارده‌ ، الدر المنثور 7/380 .

     و طبرانی در " الکبیر 2/256 " و ابن جریر در " التفسیر 11/46 " از ابن عباس – رضی الله‌ عنه‌ - در مورد آیه‌ی فوق روایت کرده‌اند که‌ گفته‌ است: این آیه‌ برای شما و قومت شرف و بزرگی است .

     الدر المنثور 7/380 [↑](#footnote-ref-773)
774. ) شیخ احمد شاکر : می گوید: ( این حدیث را با این لفظ از هیچ کتابی از کتب سنت نیافتم و به‌ گمان من این حدیث از جمله‌ی تعبیرات شافعی است و برخی از مفسرین قرآن گفته‌اند که‌ این عبارت حدیثی نیست که‌ با اسناد نزد او روایت شده‌ باشد ، بلکه‌ از جمله‌ی احادیثی است که‌ بر زبان مفسرین نقل می شود همانند آن احادیثی که‌ در کتب فقه‌ و اصول بر زبان فقها و اصولیون نقل می شود واهل علم به‌ حدیث بسیاری از این نوع احادیث را نمی شناسند

     آری بخاری و مسلم و کسانی دیگر نیز حدیث ابو هریره‌ را روایت کرده‌اند که‌ می گوید: وقتی که‌ خداوند آیه‌ی ﮋ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮊ الشعراء: ٢١٤ را نازل کرد پیامبر ص بلند شد و فرمود: ای جماعت قریش ! نفس و جان خودتان را باز خرید نمایید و آن را نجات دهید ، من نمی توانم به‌ هیچ وجه‌ شما را از خدا بی نیاز نمایم ، ای طایفه‌ی عبدمناف ! من نمی توانم بدون خواست خدا به‌ شما سودی برسانم ، ای عباس بن عبدالمطلب من نمی توانم برای تو فایده‌ای داشته‌ باشم ) مسلم 1/76 . فتح الباری 8/376 ، الدر المنثور 5/95-98 .

     اما در هیچ کدام از این گونه‌ روایتها چیزی دیده‌ نمی شود که‌ موافق آن لفظ باشد که‌ پیامبر ص به‌ آنها گفته‌ باشد (و شما خویشان نزدیک من هستید )

     " الرساله‌ " حاشیه‌ صفحه‌ی 15 . [↑](#footnote-ref-774)
775. ) " الرساله‌ " 13- 15 و این قسمت از کلام شافعی : بیان و توضیحی است برای بزرگی و عظمت منت خداوند بر بندگانش به‌ طور عموم و بر عرب و قریش به‌ طور خصوص به‌ بعثت پیامبر ( صلی الله‌ علیه‌ و آله‌ و سلم ) آنگاه که‌ آنها را بعد از گمراهی و ضلالت به‌ وسیله‌ی او هدایت داد و بعد از فقر آنها را به‌ وسیله‌ی او توانگر گرداند و بعد از ذلت به‌ آنها عزت بخشید . [↑](#footnote-ref-775)
776. ) این گونه‌ توسل یکی از انواع توسل مشروع است که‌ عبارت است از کمک گرفتن از خدا به‌ وسیله‌ی عمل صالح ، و کتاب و سنت بر مشروعیت کمک گرفتن به‌ وسیله‌ی عمل صالح دلالت می کنند ، از جمله‌:

     خداوند می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﮊ آل عمران: ١٦ همان ترجمه: كسانى كه مى‏گويند پروردگارا ما ايمان آورديم پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار > .

     و می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﮊ آل عمران: ٥٣ ترجمه: پروردگارا به آنچه نازل كردى گرويديم و فرستاده[ات] را پيروى كرديم پس ما را در زمره گواهان بنويس

     و می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﮊ البقرة: ١٢٧ ترجمه: و هنگامى كه ابراهيم و اسماعيل پايه‏هاى خانه [كعبه] را بالا مى‏بردند [مى‏گفتند] اى پروردگار ما از ما بپذير كه در حقيقت تو شنواى دانايى.

     و آیات در رابطه‌ با توسل بسیار فراوان هستند .

     و در سنت هم احادیثی امثال حدیث مشهور غار که‌ در بخاری و مسلم و ... آمده‌ و احادیث دیگری نیز ذکر شده‌اند .

     اما انواع مشروع دیگر توسل عبارت است از:

     طلب یاری از خداوند با توسل به‌ اسما و صفات خداوند .

     و طلب یاری از خداوند با توسل به‌ دعای مرد صالح زنده‌ای که‌ توانایی دعا کردن برای شما را دارد .

     به‌ کتابهای زیر مراجعه‌ شود: قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسیله‌ " نوشته‌ی شیخ الاسلام ، " و التوصل الی حقیقة التوسل " نوشته‌ی محمد نسیب رفاعی ، " التوسل " نوشته‌ی محمد بن ناصر البانی . [↑](#footnote-ref-776)
777. ) " الرساله‌ " 16 . [↑](#footnote-ref-777)
778. ) خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮊ آل عمران: ١٠٣ ترجمه: و همگى به ريسمان خدا چنگ زنيد و پراكنده نشويد و نعمت‏خدا را بر خود ياد كنيد آنگاه كه دشمنان [يكديگر] بوديد پس ميان دلهاى شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شديد و بر كنار پرتگاه آتش بوديد كه شما را از آن رهانيد اين گونه خداوند نشانه‏هاى خود را براى شما روشن مى‏كند باشد كه شما راه يابيد .

     و می فرماید: ﮋ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﮊ آل عمران: ١١٠ شما بهترين امتى هستيد كه براى مردم پديدار شده‏ايد به كار پسنديده فرمان مى‏دهيد و از كار ناپسند بازمى‏داريد و به خدا ايمان داريد . [↑](#footnote-ref-778)
779. ) " الرساله‌ " 16-17 [↑](#footnote-ref-779)
780. ) شافعی : اشاره‌ می کند به‌ عظمت فایده‌ی پیروی از پیامبر ص ، به‌ این معنی هر کس به‌ طور کامل از پیامبر ص پیروی نماید در دنیا و آخرت از گمراهی و ضلالت در امان مانده‌ است ، پس هر گونه‌ خیری که‌ برای ما حاصل می شود و هر گونه‌ شری که‌ از ما دفع می شود به‌ سبب پیروی ما از پیامبرمان محمد ص است، و نصوص در رابطه‌ با وجوب چنگ زدن به‌ سنت پیامبر ص و هشدار از به‌ وجود آوردن بدعت بسیار فراوان هستند، بلکه‌ حتی کتابهای جداگانه‌ای در این رشته‌ نگاشته‌ شده‌اند از جمله‌ کتاب " الاعتصام " نوشته‌ی شاطبی و ... ، خداوند متعال می فرماید**:** ﮋ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ الأنعام: ١٥٣ و [بدانيد] اين است راه راست من پس از آن پيروى كنيد و از راه‏ها [ى ديگر] كه شما را از راه وى پراكنده مى‏سازد پيروى مكنيد اينهاست كه [خدا] شما را به آن سفارش كرده است باشد كه به تقوا گراييد.

     و می فرماید: ﮋ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮊ المائدة: ٣ امروز دين شما را برايتان كامل و نعمت‏خود را بر شما تمام گردانيدم و اسلام را براى شما [به عنوان] آيينى برگزيدم

     و پیامبر ص در حدیث عرباض بن ساریه‌ می گوید: حقیقت این است اگر کسی از شما زنده‌ بماند اختلافات زیادی را می بیند ، پس بر شما واجب است که‌ سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من را دنبال کنید ، به‌ آنها چنگ فرا زنید و با دندانهای آسیابتان آنها را محکم بگیرید و بپرهیزید از اینکه‌ امور تازه‌ و نو را به‌ وجود بیاورید ، زیرا هرگونه‌ بدعتی گمراهی است ) ترمذی /2676 و گفته‌ حدیثی است حسن و صحیح ، ابوداود / 6407، ابن ماجه‌ /42-44 ، احمد / 4/126 . [↑](#footnote-ref-780)
781. ) این آیه‌ دلیلی است بر اینکه‌ پیامبر ص چیزی از غیب نمی داند مگر آنچه‌ خداوند به‌ او یاد می دهد، زیرا علم غیب مخصوص خداوند است .

     خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﮊ الجن: ٢٦ - ٢٧ ترجمه: داناى نهان است و كسى را بر غيب خود آگاه نمى‏كند \* جز پيامبرى را كه از او خشنود باشد .

     و می فرماید: ﮋ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﮊ لقمان: ٣٤ در حقيقت‏خداست كه علم [به] قيامت نزد اوست و باران را فرو مى‏فرستد و آنچه را كه در رحمهاست مى‏داند و كسى نمى‏داند فردا چه به دست مى‏آورد و كسى نمى‏داند در كدامين سرزمين مى‏ميرد در حقيقت‏خداست [كه] داناى آگاه است .

     و خداوند متعال در حین بيان حال پیامبرص می فرماید: ﮋ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﮊ الأعراف: ١٨٨ و اگر غيب مى‏دانستم قطعا خير بيشترى مى‏اندوختم و هرگز به من آسيبى نمى‏رسيد . اما خداوند بر هر کدام از پیامبرانش که‌ بخواهد منت می گذارد و برخی از امور غیبی را به‌ عنوان احترام و تأییدشان به‌ آنها خبر می دهد .

     به‌ این دليل ام المومنین عایشه‌ ل می گوید: و هر کس به‌ شما خبر داد که‌ پیامبر ص غیب را می داند بدان که‌ او دروغ گفته‌ است زیرا خداوند می فرماید: ( لا یعلم الغیب الا الله‌ ) بخاری: کتاب " التوحید " 6/ 2687 .

     و از جمله‌ غیبهایی که‌ خداوند به‌ پیامبرش خبر داد اینکه‌ خداوند از گناهان گذشته‌ و آینده‌ی او درگذشته‌ است ، و این از جمله‌ی احترام خداوند برای پیامبرش ص است . و به‌ این خاطر است که‌ عیسی در روز قیامت می گوید: به‌ سوی محمد بروید ، زیرا او کسی است که‌ خداوند از گناهان گذشته‌ و آینده‌اش درگذشته‌ است ) این کفته‌ها ردی است بر اهل بدعت و خرافات ، آنهایی که‌ گمان می برند اولیاهایشان از همان ابتدا توانایی بر علم غیب دارند و آگاهیهایی بر لوح محفوظ دارند . [↑](#footnote-ref-781)
782. ) البیهقی 1/424 . [↑](#footnote-ref-782)
783. ) مناقب بیهقی 1/422 . [↑](#footnote-ref-783)
784. امام مسلم ، کتاب " الفضائل " 4/1782 . [↑](#footnote-ref-784)
785. بخاری 3/1251 شماره‌ 3227 ، مسلم 4/1743 شماره‌ 2373 . [↑](#footnote-ref-785)
786. به‌ کتاب " شرح العقیدة الطحاویة " 162-164 نگاه کنید . [↑](#footnote-ref-786)
787. فتح الباری 6/452 [↑](#footnote-ref-787)
788. تأویل مختلف الحدیث 116 . [↑](#footnote-ref-788)
789. امام احمد 1/201 ، ترمذی 2317 ، ابن ماجه‌ شماره‌ 4024 . [↑](#footnote-ref-789)
790. شرح العقیدة الطحاویه‌ 301-311 با اختصار [↑](#footnote-ref-790)
791. مناقب بیهقی 1/425 . [↑](#footnote-ref-791)
792. همان منبع [↑](#footnote-ref-792)
793. همان منبع 1/426 . [↑](#footnote-ref-793)
794. مناقب رازی 129 ، و به‌ مناقب ابن ابی حاتم 82 و الحلیة 9/116 نگاه کن . [↑](#footnote-ref-794)
795. شرح العقیدة الطحاویة 396 [↑](#footnote-ref-795)
796. همان مصدر 399 . [↑](#footnote-ref-796)
797. بخاری در کتاب " الجنائز " 1/463 ، مسلم در کتاب " الجني و نعیمها " 4/2200 . [↑](#footnote-ref-797)
798. امام احمد 4/287- 288 ، ابوداود 4753 ، نسائی 4/101 ، ابن ماجه‌ 4269 و کسانی دیگر هم این حدیث را روایت کرده‌اند ، و اسناد آن هم صحیح است همچنانکه‌ بسیاری از علما آن را ذکر کرده‌اند ، از جمله‌ شیخ الاسلام ابن تیمته‌ در " الفتاوی 4/290 ، و ابن قیم در " الروح " 68 و قرطبی در " التذکرة " 119 . و کتاب " اهوال القبور " نوشته‌ی ابن رجب 38-39 را مطالعه‌ کن . [↑](#footnote-ref-798)
799. " الاعتقاد " بیهقی 255- 226، 262 . و " مناقب الشافعی " نوشته‌ی بیهقی 1/415-416 . [↑](#footnote-ref-799)
800. الام 1/282 ، مختصر مزنی 28 . [↑](#footnote-ref-800)
801. الام 1/271 . [↑](#footnote-ref-801)
802. مناقب شافعی 1/416 . [↑](#footnote-ref-802)
803. شرح العقیدة الطحاویة 452 . [↑](#footnote-ref-803)
804. المغنی 2/567 ، المجموع " نوشته‌ی نووی 15/521 . [↑](#footnote-ref-804)
805. مجموع الفتاوی 24/309- 325 . [↑](#footnote-ref-805)
806. شرح العقیدة الطحاویه‌ 452 ، و المجموع امام نووی 15/521 . [↑](#footnote-ref-806)
807. امام مسلم در صحیح خویش این حدیث را از ابوهریره‌ - رضی الله‌ عنه‌ - 3/1255 روایت کرده‌ است . [↑](#footnote-ref-807)
808. بخاری در کتاب " الجنائز " 1/467 و مسلم 3/1254 . [↑](#footnote-ref-808)
809. بخاری در کتاب " الاحصار و جزاء الصید 2/656 – 657 . [↑](#footnote-ref-809)
810. بخاری در کتاب " الصیام 2/690 شماره‌ 1851 ، مسلم 2/803 . [↑](#footnote-ref-810)
811. طحاوی در " مشکل آلآثار " 3/141 این حدیث را از ابن عباس روایت کرده‌ است و سند آن صحیح است ، شرح العقیدة الطحاویة 453 . [↑](#footnote-ref-811)
812. حاکم در " المستدرک " خود (2/58) آن را روایت کرده‌ و گفته‌ است این روایت از نظر سند صحیح است ، و ذهبی هم با او موافقت کرده‌ ، احکام الجنائز " نوشته‌ی: البانی (16) [↑](#footnote-ref-812)
813. الطحاویة 454-455 ، المغنی ابن قدامه‌ 2/567 . الانصاف 2/558 . [↑](#footnote-ref-813)
814. الام 4/120 ، مناقب الشافعی 1/430-431 . [↑](#footnote-ref-814)
815. شرح العقیدة الطحاویة 404- 405 . [↑](#footnote-ref-815)
816. مناقب الشافعی " نوشته‌ی بیهقی 1/415 . [↑](#footnote-ref-816)
817. مجموع الفتاوی 8/499-450 [↑](#footnote-ref-817)
818. الارشاد الی صحیح الاعتقاد (274) [↑](#footnote-ref-818)
819. لوامع الانوار البهیة 1/313 نوشته‌ی سفارینی . [↑](#footnote-ref-819)
820. معارج القبول 2/348 . [↑](#footnote-ref-820)
821. برای اطلاعات بیشتر به‌ کتاب " شفاء العلیل " نوشته‌ی ابن قیم و جلد هشتم مجموع الفتاوی و معارج القبول 2/328 و شرح الطحاویة 248 مراجعه‌ فرمایید . [↑](#footnote-ref-821)
822. الام 1/202 ، مناقب البیهقی 1/ 412 و الاعتقاد بیهقی 157 . [↑](#footnote-ref-822)
823. تاریخ ابن عساکر 14/ب/406خ [↑](#footnote-ref-823)
824. مناقب بیهقی 1/412 ، الاعتقاد بیهقی 162 ، البدایة و النهایة 10/254 ، طبقات الشافعیة ابن کثیر 14/أخ ، تاریخ ابن عساکر 14/407 ، دیوان الشافعی به‌ جمع آوری محمد عفیف الزعبی73 . [↑](#footnote-ref-824)
825. مناقببب الشافعی نوشته‌ی رازی 124 [↑](#footnote-ref-825)
826. همان مصدر 125 . [↑](#footnote-ref-826)
827. مناقب الشافعی نوشته‌ی بیهقی 1/415 [↑](#footnote-ref-827)
828. همان موصدر 1/418 [↑](#footnote-ref-828)
829. به‌ کتاب 200 سوال و جواب فی العقیده‌ " نوشته‌ی شیخ حافظ حکمی (66) مراجعه‌ کن . [↑](#footnote-ref-829)
830. الرسالة / 8 . [↑](#footnote-ref-830)
831. مناقب الشافعی " البیهقی 1/415 . [↑](#footnote-ref-831)
832. امام احمد در مسند خویش 8/4-6 شبیه‌ این روایت را نقل کرده‌ است واحمد شاکر و حاکم در " المستدرک 1/85 گفته‌ اند: سند آن منقطع است و حاکم گفته‌: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است اما به‌ شرط اینکه‌ شنیدن ابو حازم از ابن عمر صحیح باشد و ذهبی هم در این نظریه‌ با او هم نوا شده‌ است ، و ابو داود در کتاب " السنة " باب " القدر 4/222 " آن را اخراج کرده‌ است .

     و منذری گفته‌ است: این روایت منقطع است ، زیرا ابوحازم سلمه‌ بن دینار از ابن عمر نشنیده‌ است ؛ و این حدیث از طرقهایی دیگر از ابن عمر روایت شده‌ که‌ هیچ کدام از آنها ثابت نشده‌ است . مختصر سنن ابی داود 7/58 ، و آجری در " الشریعة " 190 ، وسیوطی در " الجامع " آن را به‌ لفظ ( قدریه‌ مجوسیهای ( آتش پرستان ) این امت اسلامی هستند . به‌ کتاب " فیض القدیر 4/534 مراجعه‌ کن .

     و در جای دیگر آن را به‌ لفظ ( هر امت و ملتی مجوسیهای خود دارد و مجوسیهای امت من کسانی هستند که‌ می گویند قدر وجود ندارد ) و این روایت را به‌ امام احمد نسبت داده‌ است ، و شیخ البانی هم آن را به‌ عنوان حدیث حسن قلمداد کرده‌ است .

     و به‌ کتابهای: صحیح الجامع 5/37، 4/150 ، المشکاة بتحقیقه‌ " حدیث شماره‌ 107 و تحقیق احمد شاکر حلی المسند 8/4-6 و " النهج السدید بتخریج احادیث تیسیر العزیز الحمید 359 مراجعه‌ نمایید . [↑](#footnote-ref-832)
833. مناقب الشافعی ؛ بیهقی 1/413 [↑](#footnote-ref-833)
834. مناقب الشافعی ؛ بیهقی 1/414 [↑](#footnote-ref-834)
835. شرح العقیدة الطحاویة 467 . [↑](#footnote-ref-835)
836. در جمادی الاولی سال13هجری وفات فرمود . [↑](#footnote-ref-836)
837. در ذی الحجه‌ سال 23 هجری شهید شد . [↑](#footnote-ref-837)
838. در ذی الحجه‌ سال 35 هجری شهید شد . [↑](#footnote-ref-838)
839. در رمضان سال 40 هجری شهید شد . [↑](#footnote-ref-839)
840. طلحه‌ بن عبیدالله‌ بن عثمان تمیمی در روز جمل سال 36 شهید شد [↑](#footnote-ref-840)
841. زبیر بن عوام قریشی اسدی در سال 36 هجری بعد از انصراف از جمل کشته‌ شد [↑](#footnote-ref-841)
842. سعد بن ابی وقاص نخستین فردی که‌ در راه اسلام تیر اندازی کرد و در سال 55 هجری وفات فرمود . [↑](#footnote-ref-842)
843. سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی در حدود سالهای 50 تا 52 وفات فرمود . [↑](#footnote-ref-843)
844. عبدالرحمن بن عوف قریشی زهری در سال 32 هجری وفات فرمود . [↑](#footnote-ref-844)
845. عامر بن عبدالله‌ بن جراح قریشی فهری از جمله‌ی اصحاب بدر است و در سال 18 هجری وفات فرمود . [↑](#footnote-ref-845)
846. حمزه‌ بن عبدالمطلب قریشی هاشمی عموی پیامبر و در سال سوم هجری در احد شهید شد [↑](#footnote-ref-846)
847. جعفر بن ابی طالب هاشمی صاحب دو بال فرزند عموی پیامبر ز در سال 8 هجری در موته‌ شهید شد [↑](#footnote-ref-847)
848. حسن بن علی بن ابی طالب نوه‌ و ریحانه‌ی پیامبر ص و با پیامبر ص مصاحبت داشت و احادیثی از او حفظ کرد و در سال 49 هجری وفات فرمود . [↑](#footnote-ref-848)
849. حسین بن علی بن ابی طالب نوه‌ و ریحانه‌ی پیامبر ص و با پیامبر ص مصاحبت داشت و احادیثی از او حفظ کرد و در روز عاشورا در سال 61 هجری وفات فرمود . [↑](#footnote-ref-849)
850. الشرح و الابانة ؛ ابن بطه‌ عکبری 257-265 . [↑](#footnote-ref-850)
851. شرح العقیدة الطحاویة 484 . [↑](#footnote-ref-851)
852. السنة ؛ عبدالله‌ ج 2/536-592 ، و کتاب " مطبوع فی فضائل الصحابة ؛ امام احمد ، همراه با تحقیق ( وصی الله‌ بن محمد عباس ) . [↑](#footnote-ref-852)
853. لوامع الانوارالبهیة ج2/385-389 . [↑](#footnote-ref-853)
854. به‌ آیه‌ی زیر اشاره‌ می کند ﮋ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ الفتح: ٢٩ ترجمه: محمد ص پيامبر خداست و كسانى كه با اويند بر كافران سختگير [و] با همديگر مهربانند آنان را در ركوع و سجود مى‏بينى فضل و خشنودى خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‏هايشان است اين صفت ايشان است در تورات و مثال آنها در انجيل چون كشته‏اى است كه جوانه خود برآورد و آن را مايه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‏هاى خود بايستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهى] آنان [خدا] كافران را به خشم دراندازد خدا به كسانى از آنان كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‏اند آمرزش و پاداش بزرگى وعده داده‏است [↑](#footnote-ref-854)
855. مناقب الشافعی للبیهقی 1/442-443 ، مناقب الرازی 136 . [↑](#footnote-ref-855)
856. مناقب البیهقی 1/441 . [↑](#footnote-ref-856)
857. مسلم از حدیث ابوهریره‌ در کتاب " البر " 4/1997 آن را روایت کرده‌ است . [↑](#footnote-ref-857)
858. مناقب البیهقی 1/433 [↑](#footnote-ref-858)
859. همان مصدر 1/432 . [↑](#footnote-ref-859)
860. همان مصدر با همان جزء و همان صفحه‌ [↑](#footnote-ref-860)
861. مناقب البیهقی 1/441 ، مناقب الرازی 48 ، تاریخ الدمشق 14/406/ب [↑](#footnote-ref-861)
862. مناقب البیهقی 1/436 و امام مسلم در " فضائل الصحابه‌ " 4/1856 – 1857 این حدیث را گزارش داده‌ است . [↑](#footnote-ref-862)
863. مناقب البیهقی 1/437 و امام احمد در مسند خویش 3/385 این حدیث را نقل کرده‌ است ، و ترمذی در مناقب ابوبکر 5/271 این را روایت کرده‌ و گفته‌ این حدیث در رتبه‌ی حدیث حسن است ، و ابوداود و حاکم در المستدرک 3/75آن را رویات کرده‌اند و حاکم آن را صحیح اعلام داشته‌ است . و ذهبی با او موافقت کرده‌ است و البانی هم آن را در صحیح الجامع 1153 با اشاره‌ به‌ صحت حدیث آن را نقل کرده‌ است . [↑](#footnote-ref-863)
864. مناقب البیهقی 1/434 . [↑](#footnote-ref-864)
865. مختصر سنن ابی داود منذری 7/158 . [↑](#footnote-ref-865)
866. مجموع الفتاوی 4/426 . [↑](#footnote-ref-866)
867. **مختصر سنن ابی داود 7/18** [↑](#footnote-ref-867)
868. المناقب للبیهقی 1/434 . [↑](#footnote-ref-868)
869. همان مصدر 1/434-435 ، و منهاج السنه‌ النبویه‌ 7/286 . [↑](#footnote-ref-869)
870. همان مصدر . [↑](#footnote-ref-870)
871. سند آن را قبلا ذکر کردیم . [↑](#footnote-ref-871)
872. المناقب للبیهقی 1/483 – 439 .

     \* اما سخن ایشان که‌ گفتند: من بجز شما هیچ گاه شخصی از هاشمی ها را ندیده‌ام که‌ ابوبکر را بر علی تفضیل دهد " سخنی کامل باطل و بی اساس است ، زیرا از علی - رضی الله‌ عنه‌ - به‌ اثبات رسیده‌ که‌ ایشان می گفت: بهترین مردمان بعد از پیامبر ص ابوبکر سپس عمر هستند . فرزندش محمد بن حنفیه‌ از او می پرسد: ای پدر بعد از آن دو شما بزرگتر از همه‌ هستی ؟ در جواب می گفت: پدرت جز مردی از مسلمانان چیز دیگری نیست . ) بخاری 3/1342 سماره‌ 3468 . [↑](#footnote-ref-872)
873. مناقب البیهقی 1/ 439-440 **.** [↑](#footnote-ref-873)
874. مناقب البیهقی 1/448 ، تاریخ ابن عصاکر 14/407 / ب [↑](#footnote-ref-874)
875. مختصر سنن ابی داود ؛ منذری 7/19. [↑](#footnote-ref-875)
876. مناقب ابن ابی حاتم 314 . [↑](#footnote-ref-876)
877. توالی التأسیس 73 ، سیر اعلام النبلاء 10/28 . [↑](#footnote-ref-877)
878. حکم این حدیث بعدا ذکر می شود . [↑](#footnote-ref-878)
879. جوهرة التوحید 8 . [↑](#footnote-ref-879)
880. متفق علیه‌ ؛ بخاری در کتاب " الزکاة 2/507 و مسلم ج 1/51-53 و سیوطی گفته‌ است این حدیث متواتر است " فیض القدیر 2/186 . [↑](#footnote-ref-880)
881. شرح العقیدة الطحاویة 77-78 . [↑](#footnote-ref-881)
882. مراد قول امام الحرمین است که‌ فرمود: از راه دریا سفر کردم و وارد چیزی شدم که‌ از آن نهی شده‌ بودم و اکنون اگر خداوند به‌ دادم نمی رسید حتما جهنم جایگاه من می بود . [↑](#footnote-ref-882)
883. فتح الباری 13/350 . [↑](#footnote-ref-883)
884. المفهم ج 1/55/ ب مخطوط [↑](#footnote-ref-884)
885. برای آگاهی بیشتر در این زمینه‌ به‌ کتاب " فتح الباری 13/349-355 مراجعه‌ شود . [↑](#footnote-ref-885)
886. تمهید الاوائل / 45 . [↑](#footnote-ref-886)
887. برای آگاهی بیشتر به‌ کتاب " الحکمة و التعلیل فی افعال الله‌ تحلی " نوشته‌ی دکتر محمد بن ربیع هادی ، صفحه‌ی 204 مراجعه‌ شود . [↑](#footnote-ref-887)
888. شرح العقیدة الطحاویة 150 . [↑](#footnote-ref-888)
889. بخاری این حدیث را در " فضائل الصحابه‌ " 3/1343 ، و مسلم 4/1967 روایت کرده‌اند . [↑](#footnote-ref-889)
890. صحیح الجامع 5/299 شماره‌ 161 و به‌ حسن بودن آن هم اشاره‌ کرده‌ است . [↑](#footnote-ref-890)
891. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه‌ به‌ کتابهای زیر مراجعه‌ نمایید:

     الشافعی و علم الکلام . علم العقیده‌ عند الشافعی و احمد [↑](#footnote-ref-891)
892. واصل بن عطا بصری متکلم در سال 80 هجری در مدینه‌ متولد می شود و در سال 131 هجری وفات می کند ، مسعودی در مورد او می گوید: واصل از اساتیذ معتزله‌ و نخستین قائل به‌ منزلة بین المنزلتین می باشد ، ایشان در بازار غزاليان فروشان می نشست به‌ همین خاطر لقب غزال را به‌ خود گرفت . المیزان 6/214 ، البدء و التاریخ 5/ 142 . [↑](#footnote-ref-892)
893. **عمرو بن عبید بن باب** اهل بصره‌ و با ایده‌ی معتزله‌ی قدری ظهور کرد ، ابن قتیبه‌ در مورد او گفته‌ است: او همانند قدریه‌ فکر می کرد و مردم را هم به‌ آن دعوت می کرد ، ایشان همراه جمعی از دوستانش از حسن دور گشت و به‌ معتزله‌ نامیده‌ شدند . وذهبی در مورد او گفته‌ است: ابتدا با حسن همراهی کرد سپس با او مخالفت ورزید و از حلقه‌ی او دوری گزید به‌ این خاطر به‌ معتزله‌ نامیده‌ شدند ) ت سال 142 . العبر 1/193 . المعارف 483 . [↑](#footnote-ref-893)
894. قدریه‌ نخست منکر علم خداوند هستند و نخستین کسی که‌ این نظریه‌ را ابراز کرد معبد بن خالد جهنی بود ، ابو حاتم در مورد او گفته‌ است: معبد وارد مدینه‌ شد و مردم بسیاری را فاسد گرداند . و اوزاعی گفته‌ است: نخستین کسی که‌ در مورد قدر ابراز نظر کرد مردی از اهل عراق بود که‌ سوسن نام داشت ، او ابتدا نصرانی بود سپس مسلمان شد و بعد نصرانی گشت سپس مصیبت و بدبختی را از معبد گرفت – العبر 1/12 ، تهذیب التهذیب 10/225 . [↑](#footnote-ref-894)
895. به‌ دو کتاب زیر مراجعه‌ شود: الفرق بین الفرق 20 ، 114 – 201 . و صحیح المسلم 1/36 [↑](#footnote-ref-895)
896. بشر بن غیات مریسی یک شخص مبتدع و گمراه بود ، ابتدا در خدمت قاضی ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه‌ درس آموخت ، سپس قول به‌ خلق قرآن را اعلام داشت . المیزان شماره 1214 . [↑](#footnote-ref-896)
897. همان مصدر 31 [↑](#footnote-ref-897)
898. مناقب البیهقی 1/ 413 . [↑](#footnote-ref-898)
899. همان مصدر 1/414 . [↑](#footnote-ref-899)
900. همان مصدر 1/413 . [↑](#footnote-ref-900)
901. جامع العلوم و الحکم 24-25 . [↑](#footnote-ref-901)
902. مناقب البیهقی 1/460 ، آداب الشافعی و مناقبه‌ 184 . [↑](#footnote-ref-902)
903. المناقب 1/ 407 ، 456 . [↑](#footnote-ref-903)
904. ابراهیم بن اسماعیل بن علیه‌ جهمی به‌ مناظره‌ می پرداخت و می گفت قرآن مخلوق است ت 218 هجری ، اللسان 1/34 . [↑](#footnote-ref-904)
905. مناقب البیهقی 1/ 409 . [↑](#footnote-ref-905)
906. همان مصدر 1/457 . [↑](#footnote-ref-906)
907. مناقب البیهقی 1/454 . [↑](#footnote-ref-907)
908. همان مصدر 1/470 . [↑](#footnote-ref-908)
909. السنن الکبری 10/206 . [↑](#footnote-ref-909)
910. النبوات 132 نوشته‌ی ابن تیمیه‌ . [↑](#footnote-ref-910)
911. عبدالله‌ بن سبأ یهودی شخصی گمراه و گمراهگر بود و برای شعله‌ ور کردن گمراهی تلاش می کرد و در آن راه تلاشهاي بسيار كرد، ایشان در زمان عثمان برای فاسد کردن جامعه‌ی اسلامی مسلمان شد . شعبی می گوید: عبدالله‌ بن سبأ یهودی و از اهل حیره‌ بود ، ایشان اسلام آورد و خواستار وجود بازار و ریاستی در میان اهل کوفه‌ شد ، پس برای اهل کوفه‌ ذکر کرد که‌ او در تورات دیده‌ است: هر پیامبری یک نفر وصی دارد و علی وصی محمد ص است و علی بهترین وصی می باشد همچنانکه‌ پیامبر ص بهترین پیامبران است . الفرق بین الفرق – 225 ، 235 ، الملل 1/146 . [↑](#footnote-ref-911)
912. الفرق بین الفرق 233-234 . [↑](#footnote-ref-912)
913. الفرق بین الفرق 21 . [↑](#footnote-ref-913)
914. فضائح الباطنیه‌ . [↑](#footnote-ref-914)
915. المنتقی من منهاج الاعتدال 21-25 ، منهاج السنة 1/ 59-60 . [↑](#footnote-ref-915)
916. به‌ کتاب " مختصر التحفة الاثنی عشریة و الخطوط العریضة " مراجعه‌ شود . [↑](#footnote-ref-916)
917. آداب الشافعی و مناقبه‌ 189 و مناقب البیهقی 1/468 و السنن الکبری 29/10 . [↑](#footnote-ref-917)
918. مناقب البیهقی 1/468 . [↑](#footnote-ref-918)
919. آداب الشافعی 187 و مناقب البیهقی 1/468 و السنن الکبری 10/208 . [↑](#footnote-ref-919)
920. آداب الشافعی 186 و مناقب البیهقی 1/468 . [↑](#footnote-ref-920)
921. الطبقات 2/117 [↑](#footnote-ref-921)
922. مناقب البیهقی 1/ 450 – 451 و مناقب الرازی 143 . [↑](#footnote-ref-922)
923. مناقب البیهقی 2/259 . [↑](#footnote-ref-923)
924. مناقب الرازی 143 [↑](#footnote-ref-924)
925. منهاج السنة 4/ 150 – 151 . [↑](#footnote-ref-925)
926. التهذیب 9/31 . [↑](#footnote-ref-926)
927. جامع بیان العلم و فضله‌ 2/160 [↑](#footnote-ref-927)
928. البدایة و النهایة 10/253 . [↑](#footnote-ref-928)
929. تذکرة الحفاظ 1/253 . [↑](#footnote-ref-929)
930. الکفایة 60 [↑](#footnote-ref-930)
931. جامع بیان العلم و فضله‌ 2/160- 162 [↑](#footnote-ref-931)
932. مناقب البیهقی 12/71 ، مناقب الرازی 51 و تاریز ابن عساکر 407 ، طبقات السبکی 1/299 و الانتقاء 90-91 . [↑](#footnote-ref-932)
933. طبقات ابن کثیر 14 . [↑](#footnote-ref-933)
934. السیر 58-59 ، الخبر فی مناقب البیهقی 1/448 و تاریخ دمشق 1/191 . [↑](#footnote-ref-934)
935. مسند امام احمد 1/84 به‌ سندی صحیح ، صحیح الجامع شماره‌ 6399 ، و مشکل الاثار طحاوی 2/307 – 309 . [↑](#footnote-ref-935)
936. سیر اعلام النبلاء 10 /93 [↑](#footnote-ref-936)
937. الرسالة القشیریة 217 [↑](#footnote-ref-937)
938. مجموع الفتاوی شیخ الاسلام 10/369 ، و القشیریة 217 . [↑](#footnote-ref-938)
939. مجموع الفتاوی 11/6 . [↑](#footnote-ref-939)
940. همان مصدر 10 / 369 . [↑](#footnote-ref-940)
941. ابن الجوزی می گوید: و این قوم به‌ خاطر ضرورت در مسجد نشستند و به‌ خاطر ضرورت از صدقه‌ تناول می کردند، پس هنگامی که‌ خداوند کشورهایی را برای مسلمانان فتح کرد از آن حال و وضح بی نیاز گشتند و از آن بیرون آمدند. و منسوب دانستن صوفی برای کلمه‌ی صفة اشتباه است ، زیرا اگر چنین می بود باید صفی گفته‌ می شد . تلبیس ابلیس 223 . [↑](#footnote-ref-941)
942. مجموع الفتاوی 11/6 . [↑](#footnote-ref-942)
943. همان مصدر . [↑](#footnote-ref-943)
944. همان مصدر 11/6-7 [↑](#footnote-ref-944)
945. همان مصدر 11/5 [↑](#footnote-ref-945)
946. تلبیس ابلیس ابن جوزی 321 . [↑](#footnote-ref-946)
947. تلبیس ابلیس 231 -236 . [↑](#footnote-ref-947)
948. البداییة 11/141-154 . [↑](#footnote-ref-948)
949. النونیة لابن قیم 1/66 . [↑](#footnote-ref-949)
950. همان مصدر1/59 [↑](#footnote-ref-950)
951. احیاء علوم الدین 4/245-246 . [↑](#footnote-ref-951)
952. برای آگاهی بیشتر از این مذاهب به‌ کتابهای زیر مراجعه‌ نمیااد: مجموع الفتاوی 2/134 ، التصوف لاحسان الهی ظهیر ، حقیقة الصوفیة " نوشته‌ی عبدالرحمن وکیل . [↑](#footnote-ref-952)
953. مناقب البیهقی 2/207 [↑](#footnote-ref-953)
954. نام مسلم را در هیچ جایی نیافتم و شاید مراد او مسلم بن میمون باشد که‌ با شافعی هم عصر بوده‌ است ، این شخص از مالک و دیگران حدیث را روایت کرده‌ است و تا سال 213 هجری زنده‌ ماند . و ابوحاتم در مورد او گفته‌ است: به‌ او رسیدم در حالی که‌ مرجئه‌ بود . 8/179 . [↑](#footnote-ref-954)
955. مناقب البیهقی 2/207 . [↑](#footnote-ref-955)
956. الحلیة9/136 – 137 [↑](#footnote-ref-956)
957. مناقب البیهقی 2/207 . [↑](#footnote-ref-957)
958. همان مصدر3 ، تلبیس ابلیس 329 ، و الحلیة 9/146 [↑](#footnote-ref-958)
959. تلبیس ابلیس 329-330 [↑](#footnote-ref-959)
960. صحیح امام مسلم 4/1767 و در برخی روایات آمده‌ که‌ پیامبر ص در مورد او گفته‌ است: نزدیک بوده‌ که‌ مسلمان گردد . [↑](#footnote-ref-960)
961. صحیح البخاری 5/ 2277 و مسلم 3/1430 . [↑](#footnote-ref-961)
962. الام 6/209 [↑](#footnote-ref-962)
963. بخاری در فضائل القرآن 4/1618 و مسلم 1/545 . [↑](#footnote-ref-963)
964. بخاری در فضائل القرآن 4/1925 و مسلم 1/545 . [↑](#footnote-ref-964)
965. الام 6/209 – 210 [↑](#footnote-ref-965)
966. ادلة تحریم الغناء فی اغاثة اللهفان " نوشته‌ی ابن قیم 1/238 و تلبیس ابلیس " نوشته‌ی ابن جوزی 330 . [↑](#footnote-ref-966)
967. مناقب البیهقی 2/208 [↑](#footnote-ref-967)
968. مجموع الفتاوی 11/620- 635 . [↑](#footnote-ref-968)
969. اغاثة اللهفان 1/225 . [↑](#footnote-ref-969)
970. مناقب الشافعی نوشته‌ی بیهقی 2/208-209 . [↑](#footnote-ref-970)
971. به‌ کتاب « **الکشف عن حقیقة الصوفیة لاول مرة فی التاریخ**»نوشته‌ی محمود عبدالرئوف القاسم مراجعه‌ شود . [↑](#footnote-ref-971)
972. کراهت در اینجا شامل حالتی می شود که‌ خوض در مسایل بنا به‌ روش اهل کلام و یا بدون علم و دانش و یا پیروی از اصول اهل کلام باشد ، اما اگر بنا به‌ روش و مسلک سلف باشد هیچ گونه‌ کراهتی ندارد، و امام در اصول حقیده‌ سخنان زیادی را بیان داشته‌ است همچنانکه‌ بدان اشاره‌ کردیم . [↑](#footnote-ref-972)